

آشنایی با زندگی حضرت محمد و آل محمد (ص) از منظر قرآن

حضرت محمد (ص) در این باره ماجرای نزول جبرئیل گفته است:

«جبرئیل نزد من آمد و گفت: «بخوان»

گفتم: «خواندن نمی دانم».

دوبار گفت: «بخوان».

گفتم: «چه بخوانم؟»

گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

آشنایی با زندگی

حضرت محمد و آل محمد (ص)

از منظر قرآن

رضا قارزی

رضا قارزی

نشر رزا

ISBN : 978-622-355-122-2



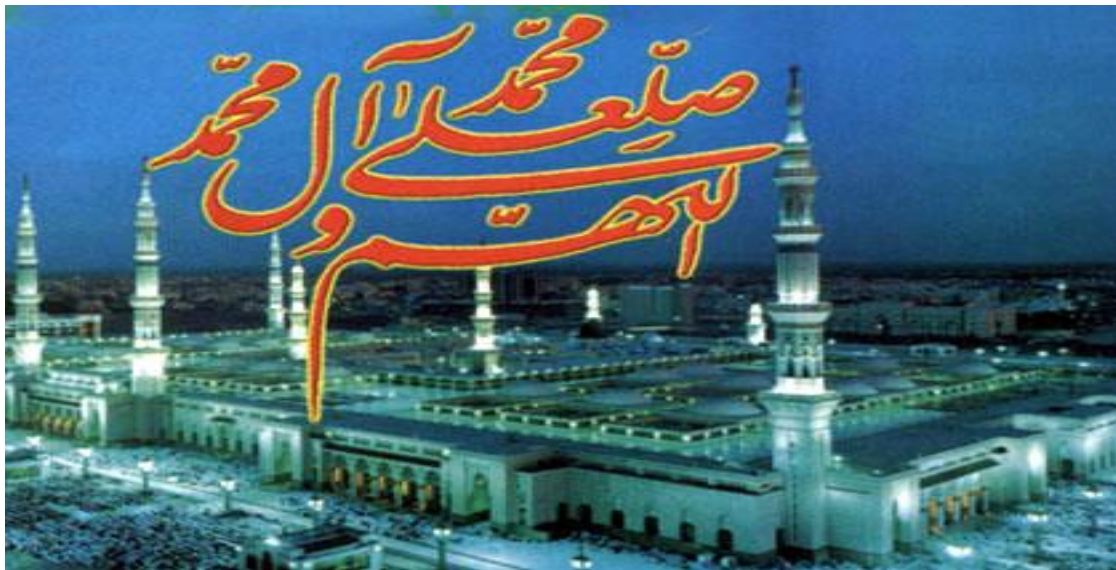
9 786223 551222

www.rozapub.ir



بسم الله الرحمن الرحيم

آشنایی با زندگی حضرت محمد و آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) از دیدگاه قرآن
(بیان ساده، آموزشی، تحقیقی و ویژه ارائه در مجالس دینی)



قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَى الْخَوْضِ.

رضاقلاری

فهرست

فصل اول: آشنایی با زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱- شجره نامه

2- قبل از بعثت

الف) ولادت حضرت اش:

ب) کودکی تا جوانی بابرکت حضرت:

ج) تشکیل خانواده:

د) فرزندان رسول خدا:

۳. رسالت الهی

۴. دوران پیامبری در مکه

الف) ابلاغ رسالت:

ب) سفر تبلیغی:

د) محاصره در شعب ابی طالب:

ه) معراج

و) بیعت عقبه:

۵. هجرت به مدینه (تشکیل حکومت اسلامی)

الف) پیمان برادری:

ب) پیمان صلح با اهل کتاب مدینه:

ج) تغییر قبله:

د) غزوات:

ه) سرایا:

و) صلح حدیبیه:

ز) دعوت سران کشورها:

ح) فتح مکه:

ط) حجه الوداع و نصب خلیفه در واقعه غدیر خم:

نکاتی از مقامات و الای پیامبر اکرم صل الله علیه و آله

فضایل و مناقب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در قرآن

اسامی و صفات پیامبر اعظم (ص) در آئینه قرآن

اوصاف مشترک قرآنی خدا و رسول صلی الله علیه و آله

از ویژگی های خاتم پیامبران از نظر احادیث

۶. رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

فصل دوم: زندگینامه امام علی علیه السلام

ولادت و پرورش آن حضرت 1-

۲. حضرت علی علیه السلام اولین ایمان آورنده به پیامبر:

یوم الدار و تعیین حضرت علی علیه السلام به جانشینی پیامبر 3-

4- لیلة المبیت:

5- حضرت علی علیه السلام در جنگ ها و غزوات صدر اسلام:

6- ازدواج حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها:

7. تعیین حضرت علی علیه السلام به جانشینی پیامبر در روز غدیر:

8 سقیفه و غصب خلافت پیامبر:

9. فعالیت های امام علیه السلام در دوران غاصبان خلافت:

10. دوران خلافت امام علی علیه السلام:

علت جنگ جمل (جنگ با ناکثین)

علت انتخاب کوفه به عنوان مرکز حکومت

علت جنگ صفین (جنگ با قاسطین)

علت جنگ نهروان (جنگ با مارقین)

عدم آشنایی رعایا با اسلام

انحرافات ۲۵ ساله

گمبود کادر مدیریت

عدم تمکین شهرها و مناطق مهم از امام

شهادت امام علی (ع)

محل دفن امام علی (ع)

آثار مربوط به امام علی (ع)

خلاصه زندگینامه امام علی (ع) از ولادت تا شهادت

فصل سوم: زندگینامه حضرت فاطمه الزهرا سلام الله علیها

۱. نام، القاب، کنیه‌ها:

۲. مادر و پدر:

۳. ولادت:

۴. مکارم اخلاق

جایگاه علمی و فعالیت‌های اجتماعی حضرت زهرا (س)

۵. ازدواج و فرزندان آن حضرت

۶. فاطمه (علیها السلام) در خانه

۷. مقام حضرت زهرا (علیها السلام) و جایگاه علمی ایشان:

۸. مقام عصمت:

۹. بیان عظمت فاطمه از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

۱۰. حضرت زهرا در زمان پیامبر اکرم

۱۱. زندگی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین

۱۲. آیات نازل شده در شأن حضرت زهرا (س)

۱۳. فضایل حضرت فاطمه

۱۴. شهادت حضرت فاطمه

۱۵. معرفی کتاب برتر پیرامون حضرت فاطمه زهرا (س)

فصل چهارم: زندگینامه امام حسن علیه السلام

۱. ولادت و کودکی

۲. القاب امام

۳. همسران، فرزندان، اصحاب و یاران

۴. امامت امام حسن (علیه السلام)

۵. از کمالات انسانی حضرتش

۶. بررسی علل صلح (آتش بس) امام حسن (ع)

۷. وصیت امام علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام)

۸. سخنرانی امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدر ۸

۹. وصیت امام حسن (علیه السلام)

۱۰. شهادت امام حسن (ع)

اشعار امام حسین (علیه السلام) در سوگ برادر

فضیلت و آثار گریه بر مصیبت امام حسن (علیه السلام)

فصل پنجم: زندگینامه امام حسین علیه السلام

۱- میلاد شریف امام حسین علیه السلام

۲. امام حسین در آینه‌ی کتاب خدا

۳. دوران کودکی و جوانی امام حسین علیه السلام

۴. اولاد امام حسین علیه السلام

۵. نسب امام حسین علیه السلام

۶. القاب امام حسین علیه السلام و انگشتی حضرت

۷. امام حسین علیه السلام در مکتب پیامبر اکرم (ص)

۸. امام حسین علیه السلام در عهد حکومت پدر

۹. امام حسین در دوره امامت امام حسن علیه السلام

۱۰. امام حسین (ع) در زمان معاویه

۱۱. دوره امامت امام حسین علیه السلام

۱۲. امام حسین علیه السلام، عاشورا و قیام حسینی

۱۳. اخلاق و رفتار امام حسین (ع)

۱۴. شجاعترین امت حضرت محمد

فصل ششم: زندگینامه امام زین العابدین علیه السلام

۱. تولد و کودکی

۲. نسب، القاب، کنیه امام سجاد (ع)

۳. همسران و فرزندان

۴. امامت

۵. واقعه کربلا و اسارت

کوفه

شام

بازگشت به مدینه

قیامهای مهم معاصر امام

واقعه حره

قیام توأیین

قیام مختار

۶. فضائل و مناقب

عبادت

کمک به فقرا

رفتار با بردگان

دوران امامت امام زین العابدین (ع) ، امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) در واقعه کربلا

پیام خون و شهادت

امام سجاد (ع) پس از واقعه کربلا

اسرای کربلا در شام

امام سجاد (ع) بعد از دوران اسارت

موقعیت اجتماعی امام سجاد (ع)

اوضاع سیاسی در دوران امامت امام سجاد علیه السلام

از مهمترین اقدامات امام سجاد علیه السلام پس از عاشورا و در دوران امامت

شهادت امام سجاد (ع)

از آثار ودعاهای مربوط به امام سجاد (ع)

فصل هفتم: زندگینامه امام باقر علیه السلام

۱- باقر العلوم لقب امام علیه السلام

۲- دوران امامت حضرت باقر (ع)

۳- مبارزه با اندیشه خوارج

۴- برخی از وقایع مهم دوران زندگی امام باقر علیه السلام

بررسی مناظره با نافع

۶- راهنمایی حاکمان اموی

۷- شاکردان امام باقر (ع)

۸- نقش روایتگری امام باقر (ع) پس از واقعه کربلا

۹- ایجاد محافل معرفتی و علمی در دوران امام باقر علیه السلام

۱۰- تشریح ابعاد زندگی حضرت امام محمد باقر (ع)

۱۱- قضاوت امام باقر (ع) بین یک زوج کیوتر

۱۲- آشنایی با یاران ایرانی امام باقر علیه السلام

۱۲- کلام ناب امام باقر علیه السلام

ثواب بی نظیر خدمت به همسر از زبان امام باقر (ع)

سفارش امام باقر (ع) به شیعیان

۱۳- شهادت حضرت باقر العلوم (ع)

۱۴- وصیت امام باقر (ع) به فرزند و یارانش

۱۵- معجزه‌های از امام محمد باقر (ع)

۱۶- تصریح پیامبر اکرم (ص) به امامت حضرت باقر العلوم (ع)

۱۷- معرفی چند اثر درباره امام محمد باقر

۱۸- مروری بر زندگی امام محمد باقر علیه السلام از تولد تا شهادت

فصل هشتم: زندگینامه امام صادق علیه السلام

۱- ولادت امام صادق (ع):

۲- لقب امام صادق (ع)

۳- از فضایل امام جعفر صادق (ع)

۴- امام صادق در نگاه دیگران

۵- مدت امامت:

۶- خلفای اموی معاصر امام صادق (ع)

۷- خلفای عباسی معاصر امام صادق (ع):

۸- فرزندان امام:

۹- مراحل مختلف زندگانی امام صادق (ع)

۱۰- آخرین سال های عمر امام:

۱۱. عوامل انقراض حکومت اموی:

۱۲- دوران خاص امام صادق (ع)

۱۳- شور و نشاط در زمان امام صادق (ع)

۱۴- ظهور مکاتب و نحله های متعدد

۱۵- نقش امام در مقابله با مکاتب و نحله های جدید

۱۶- شاگردان امام صادق (ع)

۱۷- ققیه:

فصل نهم: زندگینامه امام کاظم علیه السلام

۱. ولادت حضرت

۲. کنیه و القاب امام موسی کاظم (علیه السلام)

3- همسر و فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام

4- اخلاق و فضائل امام موسی کاظم علیه السلام

5- فرزندان امام کاظم علیه السلام

6- امامت پس از امام صادق علیه السلام

7- برخوردهای امام موسی کاظم (علیه السلام) با خلفای عباسی

8- مبارزات امام با دستگاه حکومت:

9- امام موسی کاظم (علیه السلام) در زندان

10- شهادت امام موسی کاظم علیه السلام

11- برخوردهای امام موسی کاظم (علیه السلام) با سایر مذاهب اسلامی:

12- اخلاق و فضایل امام علیه السلام

13- اصحاب و شاگردان امام علیه السلام

14- گزیده ای از سخنان امام علیه السلام

15- استراتژی امام کاظم در برابر حاکمان ظالم عباسی

فصل اول: آشنایی با زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله



نام گرامی حضرت: محمد صلی الله علیه و آله و سلم به معنی: ستوده و پسندیده است.

القاب معروف: رسول الله، رحمه للعالمین، امین، سید المرسلین و..

نام پدر رسول اکرم (ص): عبدالله ابن عبدالمطلب علیه السلام

نام مادر: آمنه بنت وهب علیه السلام

مادر رضایی: حلیمه سعدیه (مدفون در قبرستان بقیع)

زاد روز با عظمت پیامبر عظیم الشان اسلام (روز تولد): این والاترین پدیده آفرینش و چشمه فیض و رحمت، سحرگاهان روز جمعه هفدهم ربیع الاول سال عام الفیل و زمان سلطنت انوشیروان عادل در مکه معظمه است.

محل تولد: مکه مکرّمه

تاریخ شهادت: دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یازده هجری

محل شهادت: مدینه منوره

علت شهادت: مسمومیت به زهر جفا

نام قاتلین: دونفر از زنان حضرت

محل دفن: مدینه منوره (در منزل خود حضرتش)

مدت عمر بابرکت رسول الله (ص): شصت و سه سال و یازده ماه و یازده روز

رسالت نبی اکرم محمد مصطفی (ص): آغاز بعثت در بیست و هفتم رجب سال ۶۱۰ میلادی در سن چهل سالگی

حضرت ابوالقاسم محمد بن عبدالله آخرین و برترین فرستاده‌ی خدا و پنجمین رسول از پیامبران اولوالعزم است [۱]. خداوند او را به همراه بهترین کتاب آسمانی یعنی قرآن کریم که در آن کامل ترین نسخه دین مطابق با فطرت، که توسط حضرت ابراهیم، اسلام نامیده شده [۲] فرستاده که دینی جهان شمول است [۳]. که از جانب خدای متعال به رسالت برانگیخته شد. جبرئیل آن فرشته وحی بر او نازل گشته و اولین پیام پروردگار را که پنج آیه اول سوره علق بود، به حضرتش ابلاغ کرد: ((بسم الله الرحمن الرحيم

بخوان به نام پروردگارت که آفرید انسان را از خون بسته. بخوان پروردگارت را که کریم ترین است. آنکه آموخت نوشتن به قلم را. آموخت انسان را آنچه نمی دانست...»^۱. نسب آن حضرت از تیره بنی هاشم از قبیله قریش و از دودمان حضرت ابراهیم از فرزندان حضرت اسماعیل است.

۱- شجره نامه

نسب پیامبر از طرف پدر: عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب ابن مره بن كعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانه بن خزيمه بن مدركه بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. و در دنباله نسب وی بالاتر از عدنان اختلاف هست، اما به هر حال به حضرت اسماعیل و حضرت ابراهیم علیهما السلام می رسد [۴].

نسب پیامبر از طرف مادر: جناب آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره که در آن هنگام به سن و شرف، سالار بنی زهره بود و آمنه دختر وهب به نسب و مقام بهترین زن قریش بود [۵].

سرپرست های پیامبر: وی قبل از هفت سالگی هر دوی والدین خود را از دست داد [۶] و سرپرستان آن حضرت ابتدا جدش حضرت عبد المطلب و بعد از ایشان، عموی گرامیش ابوطالب بودند. [۷] همچنین دایه ایشان جناب حلیمه سعدیه بود [۸]. اجماع علمای امامیه آنست که پدر و مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جمیع اجداد و جدات آن حضرت تا آدم علیه السلام همه یکتا پرست بوده اند و نور آن حضرت در صلب و رحم مشرکی قرار نگرفته است، و شبهه ای در نسب آن حضرت و آباء و امهات آن حضرت نبوده است، و احادیث متواتر از طرق خاصه و عامه بر این مضامین دلالت دارد. [۹].

۲. قبل از بعثت

الف) ولادت حضرت اش:

اکثر محدثان و مورخان بر این قول اتفاق دارند که تولد پیامبر، در ماه «ربیع الاول» بوده، ولی در روز تولد او اختلاف دارند. محدثان شیعه می گویند: آن حضرت، در هفدهم ماه ربیع الاول روز جمعه، پس از طلوع فجر چشم به دنیا گشود و در سالی که اصحاب فیل، فیل آوردند برای خراب کردن کعبه معظمه و به حجاره سجیل عذاب شدند.

^۱ - سوره علق: آیه ۱-۵.

مشهور میان اهل تسنن این است : ولادت آن حضرت، در روز دوشنبه دوازدهم همان ماه اتفاق افتاده است. ولادت پیامبر با معجزاتی در جهان همراه بود.

(ب) کودکی تا جوانی بابرکت حضرت:

حضرت محمد (ص) در نوجوانی به همراه عموی خود بارها به سفرهای تجاری رفت و داستانهای زیادی از اتفاقات این مسیر در کتب تاریخ و زندگی نامه پیامبر ثبت شده است [۱۰].

حضرت محمد برای خود در جوانی شغل چوپانی اختیار کرد. و بعدها با شرکت در تجارت لیاقت خود را به اثبات رساند.

پیامبر اکرم در جوانی به دلیل صفت امانت داری به محمد امین مشهور شد. و در همان دوران در پیمان جوانمردانه ای به نام حلف الفضول شرکت کردند و سالها بعد نیز خاطره خوب آن پیمان را متذکر می شدند [۱۱].

(ج) تشکیل خانواده:

حضرت محمد در تجارت با شریفترین زن قریش، خدیجه کبری دختر خویلد شرکت کرد و بعد از این مشارکت نظر خدیجه که خواستگاران بسیار از اشراف داشت به آن حضرت جلب شد و بعد از آنکه توسط یکی از بستگان تمایل خود را به اطلاع حضرت محمد رساند، آن حضرت در ۲۵ سالگی با خدیجه کبری ازدواج کرد [۱۲]. بعد از در گذشت خدیجه کبری، پیامبر با زنان دیگری که اکثراً بیوه بودند ازدواج کرد.

(د) فرزندان رسول خدا:

پیامبر اکرم از حضرت خدیجه و نیز از سایر همسران خود صاحب فرزندانی شد اما تنها یادگار پیامبر بعد از رحلتش حضرت فاطمه زهرا بود. مقاله مرتبط : فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه.

۳. رسالت الهی

در بیست و هفتم رجب که با روز نوروز مطابق بود حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند و نزول آیات قرآن که معجزه جاوید آن حضرت است آغاز گردید. حضرت محمد قبل از رسالت نیز یکتا پرست بودند.

۴. دوران پیامبری در مکه

الف) ابلاغ رسالت:

پیامبر اکرم در سه مرحله به ابلاغ رسالت پرداخت:

مرحله اول: دعوت پیامبر در این مرحله به صورت خصوصی یعنی چهره به چهره بود. دعوت خصوصی پیامبر به مدت سه سال ادامه داشت.

سپس با نزول آیه انذار خداوند پیامبر را مکلف به دعوت خویشان کرد هر چند با مانع تراشی بزرگان قریش مواجه شد. در طی همین جلسه بود که پیامبر اکرم جانشینی حضرت علی را اعلان فرمود. دعوت خویشان در واقع آغاز دعوت علنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است.

مرحله دوم: بعد از علنی شدن دعوت، مرحله جدیدی از پیشرفت اسلام آغاز گشت و البته فشار و آزار و اذیت از سوی کفار برای آن حضرت و یاورانشان تشدید شد.

ب) سفر تبلیغی:

پیامبر(ص) در اواخر سال دهم بعثت به طائف رفت، پس از ورود به شهر طائف یکسر به خانه "عبدیاللیل" و دو برادرش "مسعود" و "حبیب" که در آن روز بزرگ و رئیس قبیله «ثقیف» بودند، رفت. رسول خدا(ص) هدف خود را از آمدن به طائف، برای آنها توضیح داده و از آنها خواست که او را در پیشرفت هدفش یاری کنند. اما در این سفر مردم طائف به دلیل رفتار زشت بزرگانشان و تحریکات آنها بهره ای از دین اسلام نبردند.

ج) هجرت جمعی از مسلمانان به حبشه:

چون دعوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قوی شد و جمعی به دین آن حضرت درآمدند کفار قریش با یکدیگر اتفاق نمودند که آن ها را که مسلمان شده اند اذیت و شکنجه کنند شاید که از دین آن حضرت برگردند، پس هر قبیله ای متوجه اذیت مسلمانانی که در میان ایشان بودند، شدند؛ و چون آن حضرت هنوز از جانب خدا به جهاد کافران مأمور نگردیده بود در سال پنجم بعثت به امر الهی جمعی از مسلمانان را به جانب حبشه هجرت دادند.

د) محاصره در شعب ابی طالب:

بعد از دعوت علنی به مدت سه سال مسلمانان در شعب ابی طالب دچار محاصره بودند، در سال دهم وفات خدیجه و ابوطالب رخ داد.

ه) معراج:

سال دوازدهم بعثت معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد. آن چه از آیات کریمه و احادیث متواتره بدست آمده، آن است که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در یک شب از مکه معظمه تا مسجدالاقصی و از آن جا به آسمان ها تا سدره المنتهی و عرش اعلا سیر داد. و عجائب خلق سماوات را به آن حضرت نشان داد. و رازهای نهانی و معارف نامتناهی به آن حضرت القا فرمود، و آن حضرت در بیت المعمور و تحت عرش به عبادت حق تعالی قیام نمود. و با انبیاء علیهم السلام ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود.

و) بیعت عقبه:

در سال یازدهم بعثت، پیامبر اکرم با شش تن از مردم یثرب روبرو شد. محل این ملاقات را غالباً در نزدیک عقبه (یعنی گردنه کوه) [۱۳] نوشته اند. رسول خدا از هویت آنان سؤال کرد و آنها خود را از مردم خزرج معرفی کردند [۱۴]؛ سپس با ایشان به گفتگو نشست، اسلام را بر آنان عرضه داشت و برایشان قرآن خواند. اطلاعات پراکنده ای که مردم یثرب از یهودیان درباره ظهور پیامبری در مکه به دست آورده بودند موجب توجه آنان به حضرت محمد شد و این امید را ایجاد کرد که با حضور ایشان در یثرب بتوانند از

ادامه دشمنی و جنگ های طولانی بین دو قبیله اوس و خزرج پیشگیری کنند. اینان چون به مدینه بازگشتند، داستان ظهور پیغمبر را با مردم گفتند. این اولین جرقه های هجرت به مدینه شد.

۵. هجرت به مدینه (تشکیل حکومت اسلامی)

سال یازدهم بعد از بعثت پس از آن که مشرکین تصمیم گرفتند پیامبر را شبانه در بستر به قتل برسانند، حق تعالی پیغمبرش را از این قصه آگهی داد و آیه شریفه:

((إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقَتِّلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ)). [15].

به امر الهی ایشان از مکه خارج شدند و امیرالمومنین علیه السلام به جای ایشان در بستر خوابیدند، و در دوازدهم ماه ربیع الأول سال سیزدهم بعثت وارد مدینه طیبه شد. و این هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مبدأ تاریخ مسلمانان شد.

الف) پیمان برادری:

بعد از پنج ماه، یا هشت ماه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیمان برادری (عقد اخوت) بین مهاجرین و انصار بستند، و امیرالمومنین علیه السلام را برادر خود قرار داد.

ب) پیمان صلح با اهل کتاب مدینه:

ج) تغییر قبله:

در سال دوم هجری قبله مسلمانان از جانب بیت المقدس به سوی کعبه گشت. و در این سال ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام با امیرالمؤمنین علیه السلام رخ داد. بعضی از محققین گفته اند که سوره هل اتی در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده، و حق تعالی بسیاری از نعمت های بهشت را در آن سوره بیان فرمودند و در آخر شعبان همان سال، روزه ماه رمضان واجب شد. در همین سال حکم قتال با کفار از جانب خداوند نازل شد.

د) غزوات:

غزوات پیامبر را منابع تاریخی حدود ۲۶ عدد ذکر کرده اند. [۱۶].
اولین غزوه، غزوه آبواء است که در ماه صفر سال دوم هجرت صورت گرفت.

آخرین غزوه، غزوه تبوک است که در رجب سال نهم هجرت صورت گرفت.

ابن اسحاق در سیره و طبری در اعلام الوری می نویسد کار رسول خدا در غزوه های بدر، احد، خندق، قریظه، مصلح، خیبر،

فتح، حنین و طائف با دشمن به جنگ کشیده شد و در بقیه غزوه ها درگیری در کار نبود.

از مهمترین غزوات پیامبر می توان به جنگ بدر، احد، خندق، فتح مکه، خیبر و حنین اشاره کرد.[۱۷].

ه) سرایا:

سَرِیّه در اصطلاح تاریخ اسلام آن سپاه اعزامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن سپاه حضور نداشته باشد را گویند که در

مقابل غزوه است.

علت اعزام سَرِیّه ها غالباً سرکوبی اشرار، دعوت طوایف به اسلام، پیشگیری از حوادث غیرمترقبه و عقیم نمودن توطئه های

دشمنان و مسایلی از این قبیل می باشد و گاه هم به منظور جمع آوری صدقات و تعلیم مسایل دینی هم بوده است.

بیشترین سَرِیّه های عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ششم هجرت بود که به همین جهت آن سال را سنّه الاستثناس می

گویند.

تعداد سَرِیّه های پیامبر را منابع اکثراً سی و شش عدد ذکر کرده اند. از نخستین سَرِیّه های پیامبر سَرِیّه ای است به سرکردگی

حمزّه بن عبدالمطلب که به اتفاق سی تن از مهاجران در کنار دریا به سرزمین جهنیه با ابوجهل بن هشام به همراه صد و سی

مشرك برخورد کرد که این سَرِیّه بدون جنگ و خونریزی پایان پذیرفت .

و) صلح حدیبیه:

ز) دعوت سران کشورها:

ح) فتح مکه:

سال هشتم هجرت فتح مکه بدون جنگ رخ داد و پیامبر و اصحاب ایشان وارد مکه معظمه شدند.

ط) حجه الوداع و نصب خلیفه در واقعه غدیر خم:

شیخ کلینی روایت کرده که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت، ده سال در مدینه ماند و حج به جا نیاورد تا آن که در سال دهم خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛

و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور تا پیاده و سوار بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می آیند به سوی تو روی آورند. [۱۸].

وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از اعمال حجة الوداع فارغ شد متوجه مدینه شد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر مسلمانان در خدمت آن حضرت بودند و چون به غدیر خم رسیدند. حق تعالی این آیه را فرستاد:

((يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)).

ای پیغمبر بزرگوار! برسان به مردم آن چه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو در باب نص بر امامت علی بن ابی طالب و خلیفه نمودن او در میان امت خود؛ فرمود:

((وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)).

پس اگر نکنی رسالت خدا را نرسانده ای و خدا تو را نگاه می دارد از شر مردم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا خطبه معروف غدیر خم را قرائت فرمودند و حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود معرفی کردند. سپس همه بر گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شدند و با آن حضرت مصافحه کردند و بیعت نمودند.

نکاتی از مقامات والای پیامبر اکرم صل الله علیه و آله

خداوند متعال در آیات قرآن کریم گاهی به طور صریح و زمانی به گونه ضمنی به مقامات پیامبر خاتم - صلی الله علیه و آله - اشاره فرموده است که در این بخش به برخی از این آیات اشاره می کنیم.

۱- مقام خاتمیت

قرآن کریم درباره مقام خاتمیت می فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ». «مقصود از خاتمیت، هم تأخر و خاتمیت زمانی و هم خاتمیت رتبی در قوس صعود است؛ خاتم یعنی «مهر» که در پایان نوشته ها قرار می

گیرد. خداوند سبحان با فرستادن پیامبران، برای جامعه های بشری پیام می فرستد و پس از پایان گفتار و کلماتش، سلسله نبوتشان را با فرستادن پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - ختم، و صحیفه رسالت آنان را با وجود مبارک خاتم المرسلین مهر کرده است؛ پس هرگز جا برای نبوت و رسالت دیگری نیست. از این آیه کریمه دو نکته استفاده می شود: نخست این که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - واجد همه مزایای مشترک و مزایای فرد فرد انبیا و بعضی از خصایص ویژه است که انبیای قبلی فاقد آن بوده اند. دوم این که، تا روز قیامت، احدی بهتر از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نخواهد آمد؛ زیرا رسول خدا، انسان کامل است و اگر کسی کاملتر از وی می بود، حتما او به مقام خاتمیت می رسید.

۲- مقام عبودیت مطلقه

خداوند که رب و پروردگار عالمین است نسبت به افراد مختلف، متفاوت است بعضی از انسان ها تحت تدبیر اسماء جزئیه حقدند مثلاً بعضی در حقیقت، عبدالرزاق، عبدالجلیل، عبدالباسط، یا عبدالکریم هستند، اما پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله -، «عبد» است و پروردگاری مربی و مدبر شخصی پیامبر - صلی الله علیه و آله - است که نهایی ترین مرتبه را داراست و در قوس صعود مقامی برتر از مقام مربوبیت شخص رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نیست و آن حضرت، منتسب به عالی ترین اسم از اسمهای حسنای خدای سبحان است. یعنی «هو» که همان هویت مطلقه است و چون کاملترین بندگی از آن اوست، جامع ترین کلمه به او اشاره دارد: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ». «قرآن کریم وقتی تعبیر «عبد» را نسبت به سایر انبیا به کار می برد همراه با ذکر نام آنها به کار می برد»: «وَ أَذْكُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ». «اما وقتی نام پیامبر - صلی الله علیه و آله - را می برد به «عبد» تعبیر می کند که ناظر به مقام وحدت است و این کلمه از «عبدالله» نیز بالاتر است، زیرا این بندگی (عبودیت)، حاکی از هویت مطلقه است.

۳- مقام بالاترین رتبه وجودی

خدای سبحان به پیامبرش دستور می دهد که «بگو: من اولین مسلمانم»: «لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (منظور از «اول المسلمین» اولیت ذاتی است که گاهی از آن به اولیت رتبی یاد می شود. خدای سبحان درباره هیچ پیامبری تعبیر «اول المسلمین» ندارد. حضرت ابراهیم - علیه السلام - با این که قبل از پیامبر ما و سر سلسله انبیای ابراهیمی - علیهم السلام - بود و دعا کرد که «وَ أَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ» با این حال خداوند به حضرت ابراهیم نفرموده بگو من اولین مسلمانم. «نوح» که شیخ الانبیاء و نیز «آدم» که ابوالبشر است هیچ کدام این

جمله را نفرمودند؛ تنها کسی که قرآن از او به عنوان اول المسلمین یاد می کند، رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - است. معلوم می شود این اولیت، زمانی و تاریخی نیست، زیرا اگر منظور اولیت زمانی بود، هر پیغمبری نسبت به قوم خود، اول المسلمین بود و انبیای پیشین نیز به طریق اولی می توانستند مصداق این اولیت باشند. از این که خدای سبحان تنها به پیغمبر اسلام فرموده بگو مأمورم که اول المسلمین باشم، برای آن است که وی اول صادر، یا اول ظاهر است. یعنی در رتبه وجودی او، هیچ کس قرار ندارد، چنان که آن حضرت، در قیامت، اول کسی است که محشور می شود.

۴- مقام اسوه حسنه بودن

در قرآن کریم آیاتی است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را اسوه و الگوی جهانیان معرفی می کند و می فرماید: «لقد کان فی رسول الله اسوه حسنه» «در این آیه شریفه، تنها تأسی افراد متوسط در مسائل اخلاقی و فقهی به آن حضرت مطرح نیست بلکه طی راه ولایت و انس و حشر با فرشتگان غیبی و شنیدن تسبیح آنان یا دریافت علم از آنها و آموختن دستور تأییدی و تسدیدی، تأسی به پیغمبر خاتم در تمامی شئون را می طلبد چون او، به طور کلی، این راه ها را طی کرده و اسوه همگان شده است. اگر کسی بخواهد از «فتح مبین»، «کوثر»، «شرح صدر» و «فتح قریب» استفاده کند به اندازه خود باید پیرو آن حضرت باشد، اگر می گوئیم «رَبِّ أَشْرَحْ لِي صَدْرِي» راهش آن است که پیرو کسی باشیم که سینه اش منشرح است.

۵- مقام خلق عظیم

خداوند، پیامبر خود را به عظمت اخلاقی داشتن می ستاید: «وَأَنْتَ أَعْلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» «خداوند با جمله اسمیه و تأکید می فرماید: «تو دارای اخلاق عظیمی هستی». وقتی خدای سبحان از چیزی به عظمت یاد کند، معلوم می شود که آن چیز از عظمت فوق العاده ای برخوردار است، چون او هر چیزی را به «عظمت» نمی ستاید، بسیاری از موارد را با صفت «ضعف» یا «قلت» یاد می کند. سراسر دنیا را اندک می شمارد: «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» «و از دسیسه های شیطان به عنوان» إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا «سخن می گوید؛ اما وقتی از خلق رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نام می برد می فرماید: «ای پیامبر! تو واجد همه ملکات نفسانی در حد اعلی هستی».

۶- مقام رأفت و رحمت

رحمت و رأفت، صفت فعل حق است و هر صفت فعل را از مقام فعل موصوف انتزاع می کنند نه از مقام ذات وی، و جایگاهی که محل انتزاع رأفت و رحمت است، جایگاهی امکانی است، رحمان جایگاه می شود «رأفت و رحیم» و بارزترین مصداق و مظهر آن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - است. خداوند برای خود رحمتی عامه و رحمتی خاصه قایل است و این دو خصوصیت را برای قرآن و پیامبر نیز بیان داشته است؛ از طرفی می فرماید: من رحمت عامه ای دارم: «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» یعنی هر چه مصداق شیء است مشمول رحمت من است، و از طرف دیگر می فرماید: متقیان، از رحمت ویژه ام برخوردارند: «فَسَأَلْتُهَا الَّذِينَ يَتَّقُونَ» و در مورد پیامبر - صلی الله علیه و آله - می فرماید: تو مظهر رحمت مطلق من هستی زیرا «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» و نسبت به مؤمنان، رحمت خاص داری: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»

۷- مقام شامخ رسالت

خدای سبحان نعمت رسالت را به عنوان وزین ترین نعمت های الهی نام می برد: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» ... خداوند متعال بر مؤمنان عالم منت نهاد که رسولی را از ارواح و نفوس آنان برانگیخت تا آیات الهی را بر آنان تلاوت و ایشان را از گزند تیرگی و تباهی تطهیر، و به کتاب و حکمت آگاهشان کند، گر چه قبل از رسالت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در گمراهی روشن بودند. نعمت وزینی که هضم و تحملش دشوار باشد، «منت» نامیده می شود. خدای سبحان نعمت های مادی را منت نمی نامد، اما نعمت رسالت را بر مؤمنان منت می داند، زیرا مردان با ایمان، پذیرای رسالت رسول اکرم بوده، به اندازه درجه وجودی خود از این نعمت بی کران بهره می برند.

۸- مقام «اسم اعظم» والاترین درجه عندالله

قرآن کریم درباره مؤمنان می فرماید: «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» یعنی مردان الهی در پیشگاه خدا دارای درجاتی از قرب هستند؛ اما در سوره آل عمران، قبل از «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» می فرماید: «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» یعنی خود مؤمنان درجات حقیقی قرب الهی اند. مؤمن به هر مقامی برسد عین درجه و کمال خواهد شد، همان طور که علم و عالم و معلوم متحدند، عمل و عامل و معمول هم متحد خواهند شد. بالاترین درجه وجودی ایمان، مقام شامخ خاتم الانبیاء است. اگر دیگران دارای درجاتی متوسط اند، رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - دارای عالی ترین درجه جهان امکان و مظهر اسم اعظم، بلکه خود اسم اعظم است و اسم اعظم لفظ نیست تا کسی بتواند با فراگرفتن آن لفظ و آمیختن حروف و کلمات در نظام کیان، اثر بگذارد؛ مفهوم ذهنی هم نیست تا با تصور فکری آن، اثر عینی در جهان پدید آید؛ زیرا جهان هستی بر اساس نظام علت و معلول اداره می شود و کسی نمی تواند با حروف و کلمات

و معانی اعتباری، در متن خارج، اثر بگذارد، اسم اعظم عالی ترین درجه جهان امکان و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - خود، اسم اعظم است و روح بلند و جان والای حضرتش که اسم اعظم و ریشه همه فیوضات تکوینی است می تواند در جهان امکان به اذن خداوند اثر بگذارد، زیرا اسمای فعلی، به اسمای ذاتی منتهی می شود و رسول الله، اسم اعظم و مقام شامخ وی، اعظم مقامهاست.

۹- مقام علم لدنی

هیچ کس به پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - علم نیاموخت فقط خدا او را عالم و آگاه کرد و آنچه خدا به رسولش داد، نه از راه چشم و گوش مادی، که از راه جان و دل بود. در علوم حصولی که زاد راه مکتبهای بشری است، اول گوش، صداها را می شنود و یا چشم، نقش ها را می بیند، بعد فکر آن را می فهمد، اما آنچه را رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - می یابد، اول جانش می بیند بعد چشم و گوشش «: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ » (او نخست حقایق قرآن را با جان مبارکش دریافت، سپس الفاظ، کلمات، سوره ها و آیه های قرآن کریم را - که عینا معجزه الهی است - با گوش شریفش شنید، به عبارت دیگر، هم لفظ قرآن، اعجاز غیبی است و هم محتوای آن، معجزه غیبی است. پس نحوه دریافت قرآن و معارف آن به عکس دریافت های علوم عادی است. خداوند وحیی بر جان رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - ایجاد کرد که قابل وصف نیست: «فَأُوحِيَ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَى » (چون آن مقام منبع منزله از وضع و قرارداد و مبرای از علم حصولی و ذهنی است، علمش لدنی است و علم لدنی در ردیف علوم دیگر نیست که موضوع و محمول داشته باشد، بلکه حقایق و معارف، وقتی از مقام لدن، یعنی از نزد «الله» فرا گرفته شد، «لدنی» نام دارد؛ پایین تر از آن مرحله، جای کسوت لفظ و کلمه و قرارداد و عبری و عربی و تازی است. از این رو خداوند متعال می فرماید: «إِنَّكَ لَتَلْقَى مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ»

10- مقام عصمت

مقام عصمت شامل عصمت علمی و عصمت عملی می شود که به هر یک می پردازیم:

الف: عصمت علمی

همه انبیا در مسائل علمی، چه در یادگیری از وحی و حفظ و یاد دادن آن معصوم هستند. این ملکه علمی بدون شهود میسر نیست، زیرا انسان در عالم خیال، بافته های خود را بر یافته های عقل عرضه می کند و آن را مشوب می سازد، ولی اگر در حرم

عقل ناب به سر برد و از دسترسی وهم و خیال رهید، معصوم خواهد بود و کسی که عین صراط مستقیم باشد، از آسیب وسوسه و دسیسه مصون است خداوند به پیامبرش می فرماید «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

ب. عصمت عملی

مقام منیع عصمت عملی برای کسی حاصل است که به مرز اخلاص رسیده باشد. در این حال، در حرم امن او شهوت و غضب باطل راه ندارد، چون وی، هر دو را مهار کرده است و وقتی انسان به مقام امن اخلاص راه یافت و جزو صالحان شد، تحت ولایت الله است و شیطان اقرار کرده که به آن مقام راه ندارد: ((إِلَّا عِبَادِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ))

فضایل و مناقب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در قرآن

قرآن کریم، در آیات متعددی به فضایل پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - اشاره کرده است؛ فضایی که منحصر به آن وجود مقدس است و هر یک از آنها از منقبتی از مناقب بی شمار آن وجود نازنین پرده برداشته است. در این بخش به تعدادی از آنها، به کمک آیات کریمه قرآن، اشاره می کنیم:

۱- کلامش جز وحی نیست

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - که کلام و سکوتش مظهر کلام و سکوت خداست، هر چه می گوید وحی است «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» یعنی آنچه را که به عنوان سنت و سیرت و گفتار دینی از او می شنوید، وحی است. این آیه کریمه به لفظ و لسان اختصاص ندارد بلکه مصونیت منطقی، رفتار، سنت و سیره او را نیز می رساند. به فرض از این آیه نتوان این معنای وسیع و فراگیر را استنباط کرد. از آیه سوره انعام و سایر آیاتی که می گوید: پیامبر - صلی الله علیه و آله - جز از وحی تبعیت نمی کند: ((إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ)) می توان به خوبی استظهار کرد که سیره رسول خدا چه در گفتار و رفتار و چه در املا - که کتاب تسبیحی است - هیچ گاه بدون اذن وحی نیست و در ابلاغ وحی نیز هرگز بخل نمی ورزد.

۲- عظمت روحی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در عظمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - همین بس که خدای سبحان می فرماید: ((وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ)) «ما سوره مبارکه "فاتحه" و قرآن عظیم را به تو دادیم.» کتابی که «لَوْ أَنزَلْنَاهَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا

مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» «اگر حقیقت آن را بر کوه نازل می کردیم، آن کوه متلاشی می شد؛ کوه توان تحمل عظمت قرآن را ندارد اما تو به خوبی آن را تحمل می کنی».

۳- او مظهر اسم «محيی» و «مغنی» است

خداوند سبحان، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - را محور حیات قرار داده، او مظهر «محيی» است و پیروی از او حیات بخش است: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ)). مقصود از این حیات، حیات نباتی یا حیوانی یا حیات نازل ترین درجه انسانی و مانند آن نیست؛ زیرا خداوند به مردم خطاب نمی کند بلکه به مؤمنان خطاب می کند، به آنان که از اصل حیات اسلامی طرفی بسته اند، می فرماید: پیروی از پیامبر، شما را زنده تر می کند یا همچنان حیاتان را محفوظ نگه می دارد. در این آیه با خطاب تشریفی می فرماید: ای کسانی که با مؤمن شدن بخشی از حیات خویش را تحصیل کردید، پیرو محور حیات باشید تا حیاتان محفوظ بماند، یا به حیات برتر راه یابید، اگر ایمانتان ظاهری است بکوشید آن را باطنی کنید، پیامبر - صلی الله علیه و آله - محور حیات است یعنی خود زنده و مظهر «الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوت» است، پیروی از او نیز حیات جاودانه می بخشد.

خدای سبحان، رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - را مظهر «غنی» می داند، اغنا و بی نیاز کردن را به او نسبت داده می فرماید: بداندشان خواستند از مؤمنان انتقام بگیرند مگر این که خداوند و پیامبر آنان را بی نیاز کرد: «أَغْنِيَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» آن اندازه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرد شاخص و برجسته ای است که مظهر «مغنی» می شود. این که خدای تعالی اغنای پیامبر را در ردیف اغنای خود بیان فرموده نشانه آن است که پیامبر - صلی الله علیه و آله -، مظهر این نام شریف است؛ خداوند در میان پیامبران، صفت برجسته «اغناء» را به کسی جز پیامبر - صلی الله علیه و آله - اسناد نداده است سر این نکته آن است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - بنده کامل است و بندگی، اصلی است که انسان را مظهر ربوبیت می کند و لازمه اطاعت از خداوند، بی نیازی از غیر او است: «طَاعَتُهُ غْنَى» و اگر این اطاعت به کمال مطلوب رسید، آن بنده محض و مطیع صرف، مایه بی نیازی دیگران هم خواهد شد و در حقیقت، آن بندگی خداست که مغنی است.

۴- تجلیل خداوند نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطاب

خدای سبحان، از نظر ادب محاوره، حرمتی خاص برای پیامبر خاتم - صلی الله علیه و آله - قایل است که برای انبیای پیشین قایل نبوده. انبیای گذشته را با نام مخصوص آنها خطاب می کند، اما هرگز نام مبارک پیامبر اسلام را به عنوان «یا محمد» نمی برد بلکه

همیشه از او با تعبیرهای تجلیل آمیزی همچون ((یا ایها النبی)) ((ایها الرسول)) یاد می کنند. مثلاً درباره آدم ابوالبشر می فرماید ((یا آدمُ اُسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ)) درباره حضرت نوح می فرماید: ((یا نُوحُ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِكَ)) درباره موسی (یا مُوسَى اَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ «ولی درباره رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - علاوه بر خطاب جلالت آمیز خود، به بندگان نیز می آموزد» : لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا)) «هر گاه خواستید پیامبر را صدا بزنید او را مانند مردی عادی صدا نزنید.» بلکه هم نحوه صدا زدن و هم اصل آن آمیخته با تجلیل و تکریم باشد.

۵- عالم بودن به غیب و شهادت

از مقامهای منیع رسالت، اطلاع بر غیب است. خدای سبحان می فرماید: «قُلْ اَعْمَلُوا فَمَنْ يَرَى اللَّهَ عَمَلَكُمْ وَ رِسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» «به مردم بگو هر کاری می کنید خدا، پیامبر و مؤمنان می بینند.» یعنی مقام رسالت که مقام اطلاع بر غیب، آگاهی بر نهان و نهاد انسان ها، قلب ها و فکرها و سرهای دیگران است، از کارهای شما اطلاع دارد. این که خدا فرمود: بگو پیامبر می بیند، تنها اخبار نیست بلکه با این بیان، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - را مظهر عالم غیب و شهادت کرده است. خداوند در جای دیگر می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ اِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» «خداوند عالم غیب است و غیب را بر احدی آشکار نمی کند مگر بر رسولی که مرتضی باشد.» یعنی دینش مرضی خدای سبحان باشد و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به یقین مرتضای خدا و دین او به یقین خداپسندانه بود. از این آیه استفاده می شود که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - عالم غیب است.

۶- دارنده شرح صدر

خداوند سبحان به رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - می فرماید: «ما برای این که تو را به مکتب لدی الاهی برسانیم و از ام الكتاب برخوردارت کنیم. ظرف دلت را باز کردیم تا گنجایش این علوم را داشته باشی» «اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * الَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ» «آن بار توان فرسا را از دوش تو برداشتیم و سینه ات را گشودیم، مانعی از درون و فشاری از بیرون نداری، می توانی اسرار را بنگری و سختی ها را تحمل کنی».

۷- درود فرستادن خدا و ملائکه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

مقام پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - آن قدر والا است که آفریدگار هستی و تمامی فرشتگان بر او درود می فرستند و خداوند به همه مؤمنان دستور می دهد که آنها هم بر پیامبر - صلی الله علیه و آله - درود بفرستند: «اِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» «خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود بفرستید و سلام گوید و تسلیم فرمانش باشید» منبع: مجله فرهنگ جهاد-بهار و تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۳ و ۴۴، محمد بهرامی، صفحه ۲۶۴، با تصرف و تلخیص

اسامی وصفات پیامبر اعظم (ص) در آینه قرآن

خداوند متعال، در قرآن کریم، در آیات متعددی درباره پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - سخن گفته است. در این آیات، گاهی به طور مستقیم و گاهی به شکل غیر مستقیم، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - معرفی شده است. این معرفی در قالب هایی همچون، ستایش و تمجید از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - بیان اوصاف و شئون، ذکر مقامات و مناقب و بیان عظمت روحی آن حضرت صورت گرفته. و جلوه های مختلف شخصیتی و رفتاری آن حضرت، تبیین شده است. در برخی روایات، به نامهای پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در قرآن کریم اشاره شده است که ما در ضمن دو حدیث، آنها را بیان می کنیم. در روایتی از امام باقر - علیه السلام - آمده است که فرمودند:

«برای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ده نام است که پنج نام در قرآن و پنج نام در غیر قرآن است؛ آن نامهایی که در قرآن است عبارت اند از: "محمد"، "احمد"، "عبدالله"، "یس"، "ن»».

در روایتی از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که «طه» از اسامی پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - است و معنی آن «یا طالب الحق الهادی الیه»، «ای کسی که طالب حقی و هدایت کننده به سوی آنی» است. با توجه به این دو روایت، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله -، در قرآن کریم به شش نام معرفی شده است که آیه های آن بدین شرح است:

- ((محمد - صلی الله علیه و آله - «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ»)) در آیات دیگری نیز این نام ذکر شده است که عبارت اند از: سوره آل عمران (۲) آیه ۱۴۴، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۰، سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

- احمد: ((وَاذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاتِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ)).

• عبدالله: «وَإِنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا».

• یس: ((یس. والقرآن الکریم))

• ن: ((ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ)).

• طه: ((طه. ما انزلنا علیک القرآن لتشقی)).

در قرآن کریم، اوصاف فراوانی برای پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - ذکر شده است که به بخشی از آنها با ذکر آیه ها اشاره می کنیم:

- شاهد(گواه)، مبشر(بشارت دهنده)، نذیر(انذار دهنده)، داعی الی الله (دعوت کننده به سوی خدا)، سراج منیر(چراغ روشنایی دهنده). (این اوصاف والا و پرمنزلیت در آیه روبرو آمده است: ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا وَمُنِيرًا))

• رئوف و رحیم

این دو صفت به همراه دو ویژگی از ویژگی های اخلاقی پیامبر رحمت حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - در چنین بیان شده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» «رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است».

در این آیه کریمه، علاوه بر دو صفت «رئوف» و «رحیم» به دو ویژگی اخلاقی پیامبر - صلی الله علیه و آله - اشاره شده است. ویژگی نخست این است که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - آن قدر خیرخواه و همدرد و دوستدار مردم بود که از رنجهایی که به مردم می رسید آزرده خاطر می شد، به طوری که برای او سخت بود که ببیند به کسی رنج و سختی برسد.

ویژگی دوم، دلسوزی آن حضرت است. حضرت دوست نمی دارد که حتی یک نفر از مسلمانان در مسیر هدایت نباشد. از این رو، این دلسوزی آن چنان است که خداوند، از اصرار حضرت در هدایت مردم، به «حریص علیکم» تعبیر کرده است. چنان که خداوند در سوره مبارکه کهف در این باره خطاب به پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - می فرماید: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَرِهِمْ»

إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» گویی - اگر آنها به این گفتار ایمان نیاورند - می خواهی خود را از غم و اندوه به جهت اعمال آنها، هلاک کنی».

در قرآن کریم، اوصاف دیگری نیز برای آن حضرت آمده است که به جهت رعایت اختصار، تنها به اوصاف مشترک قرآنی خداوند با پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - اشاره می کنیم.

اوصاف مشترک قرآنی خدا و رسول صلی الله علیه و آله

خداوند سبحان اوصافی را برای خود در قرآن ذکر کرده که همانها را برای پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نیز بیان کرده است:

- خداوند قرائت قرآن را همان گونه که به خود نسبت داده و فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» به پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نیز نسبت داده و می فرماید: «إِقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ».
- همان طور که خداوند، خود را تلاوت کننده قرآن معرفی کرده است: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - را نیز تالی قرآن معرفی می کند: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا»، و به آن حضرت دستور می دهد تا آیت الهی را بر مردم تلاوت کند: «وَأَنْتَلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ».
- خداوند همان طور که ترتیل و منظم و هماهنگ خواندن را به خود اسناد می دهد: «وَرَتَلْنَاهُ تَرْتِيلًا»، آن را به پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نسبت می دهد: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا».
- خداوند آن چنان که خود را معلم قرآن معرفی کرده: «الْرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ» «همین صفت را به پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز نسبت می دهد: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، البته اسناد وصف «معلمی قرآن» نسبت به خداوند بالذات و بالأصاله است و نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله - بالعرض و بالتبع.

از ویژگی های خاتم پیامبران از نظر احادیث. // برگرفته از جلد دوازدهم میزان الحکمه //

امین

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

أما والله إني لأمين في السماء و أمين في الأرض .هان! به خدا قسم که من در آسمان امین هستم و در زمین نیز امینم.کنز

العمال : ۳۲۱۴۷

كشف الغمّة: من أسمائه [صلى الله عليه و آله] : الأَمِينُ ، و هو مأخوذٌ مِنَ الأمانَةِ و أدائها و صِدْقِ الوَعدِ ، و كانتِ العَرَبُ تُسمِّيهِ بذلكَ قَبْلَ مَبْعَثِهِ ، لِمَا شَاهَدُوهُ مِنَ أمانَتِهِ ، و كُلُّ مَنْ أَمِنْتَ مِنْهُ الخُلَفَ و الكَذِبَ فهو أَمِينٌ ، و لهذا وَصِفَ بِهِ جَبْرِئِيلُ عليه السلام فقال : مُطاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ. التكوير : ۲۱

یکی از نام های پیامبر صلی الله علیه و آله «امین» است که بر گرفته از امانت و امانتداری و خوش قولی استپیش از آنکه پیامبر مبعوث شود عرب ها آن حضرت را امین می نامیدند؛ چون امانتداری او را دیده بودنداصولاً هر کسی که از خُلف وعده و دروغگویی او ایمن باشی، چنین شخصی امین استاز همین رو، خداوند از جبرئیل علیه السلام با این صفت یاد کرده و فرموده است : ((در آن جا [هم] [مطاع] او هم [امین است]). كشف الغمّة : ۱۱ / ۱

السيرة النبوية ، ابن هشام - به نقل از ابن اسحاق - : كانت قُرَيْشٌ تُسَمِّي رَسولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عليه و آله قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ : الأَمِينُ . پیش از آنکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل شود، قریش به آن حضرت امین می گفتند.السيرة النبوية لابن هشام : ۲۱۰ / ۱

السيرة النبوية ، ابن هشام - به نقل از ابن اسحاق ، آن جا که از موضوع ساختن کعبه پیش از بعثت سخن می گوید - :
ثُمَّ إِنَّ الْقَبَائِلَ مِنْ قُرَيْشٍ جَمَعَتِ الْحِجَارَةَ لِبِنَائِهَا، كُلُّ قَبِيلَةٍ تَجْمَعُ عَلَى حِدَةٍ ، ثُمَّ بَنَوْهَا ، حَتَّى بَلَغَ الْبُنْيَانُ مَوْضِعَ الرُّكْنِ - يَعْنِي الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ - فَاخْتَصَمُوا فِيهِ ، كُلُّ قَبِيلَةٍ تُرِيدُ أَنْ تَرْفَعَهُ إِلَى مَوْضِعِهِ دُونَ الْأُخْرَى ثُمَّ إِنَّهُمْ اجْتَمَعُوا فِي الْمَسْجِدِ وَ تَشَاوَرُوا وَ تَنَاصَفُوا ، فَزَعَمَ بَعْضُ أَهْلِ الرَّوَايَةِ : أَنَّ أبا أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ مَخْزُومٍ - وَ كَانَ عَامِئِدٍ أَسَنَ قُرَيْشٍ كُلِّهَا - قَالَ : يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ، اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ فِيمَا تَخْتَلِفُونَ فِيهِ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ هَذَا الْمَسْجِدِ يَقْضِي بَيْنَكُمْ فِيهِ ، فَفَعَلُوا فَكَانَ أَوَّلَ دَاخِلٍ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله ، فَلَمَّا رَأَوْهُ قَالُوا : هَذَا الْأَمِينُ ، رَضِينَا ، هَذَا مُحَمَّدٌ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ وَ أَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آله : هَلُمَّ إِلَيَّ ثَوْبًا ، فَأَتَانِي بِهِ ، فَأَخَذَ الرُّكْنَ فَوَضَعَهُ فِيهِ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : لِنَأْخُذْ كُلُّ قَبِيلَةٍ بِنَاحِيَةٍ مِنَ الثَّوْبِ ، ثُمَّ ارْفَعُوهُ جَمِيعًا ، فَفَعَلُوا ، حَتَّى إِذَا بَلَغُوا بِهِ مَوْضِعَهُ وَضَعَهُ هُوَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ بَنَى عَلَيْهِ .

قبایل قریش برای ساختن کعبه سنگ جمع کردند و هر قبیله ای جداگانه جمع آوری می کردندآنها پایه های کعبه را بالا بردند تا به جایگاه رکن - یعنی حجر الاسود - رسیددر این هنگام با یکدیگر بحثشان شد و هر قبیله ای می خواست او حجر الاسود را در محل

خودش قرار دهد نه دیگری... آنها در مسجد جمع شدند و به مشورت پرداختند و هر یک دیگری را به انصاف دعوت کرد بعضی از راویان گفته اند: ابو اُمیّه بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم که در آن سال مسن ترین فرد قریش بود، گفت: ای گروه قریش! بیایید اولین کسی را که از در این مسجد وارد شد داور میان خود قرار دهید قریش موافقت کردند نخستین کسی که بر آنان وارد شد، رسول خدا علیه السلام بود وقتی قریش او را دیدند گفتند: این مرد امین است، ما قبول داریم، او محمد است چون پیامبر به آنها رسید، موضوع را به اطلاع ایشان رساندند حضرت فرمود: پارچه ای برایم بیاورید پارچه را آوردند پیامبر حجر الاسود را برداشت و با دست خود روی پارچه گذاشت و سپس فرمود: هر قبیله ای گوشه ای از پارچه را بگیرد و همگی آن را بلند کنند قریش این کار را کردند و وقتی به محل نصب رسید، پیامبر آن را با دست خود برداشت و در جایگاهش قرار داد و آنگاه روی آن را ساخت، السیره النبویه لابن هشام: ۱ / ۲۰۹

السیره النبویه، ابن هشام: کانت خدیجه بنت خویلد امرأة تاجرة ذات شرف و مال، تستاجر الرجال فی مالها و تضاربهم إياه بشيء تجعله لهم، و كانت قریش قوما تجارا، فلما بلغها عن رسول الله صلى الله عليه و آله ما بلغها من صدق حديثه، و عظم أمانته، و كرم أخلاقه، بعثت إليه فعرضت عليه أن يخرج في مال لها إلى الشام تجارا. خديجه دختر خویلد، بانویی تاجر و بزرگ زاده و ثروتمند بود مردم را برای تجارت با اموال خود استخدام می کرد و در قبال کارشان مقدار معینی از سود حاصل از تجارت را به ایشان می داد قریش مردمی تاجر پیشه بودند وقتی خبر راستگویی و امانتداری و خلق و خواهی پسندیده پیامبر به گوش خدیجه رسید، کسی را نزد آن حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد با اموالی از او برای تجارت به شام رود. السیره النبویه لابن هشام: ۱ / ۱۹۹ / الطبقات الكبرى - به نقل از داوود بن حصین: كان رجلاً أفضل قومه مروءة، و أحسنهم خلقاً، و أكرمهم مخالطة، و أحسنهم جواراً، و أعظمهم حملاً و أمانة، و أصدقهم حديثاً، و أبعدهم من الفحش و الأذى، و ما رئي ملاحياً و لا مُمَارِياً أحداً، حتى سمّاه قومه الأمين، لما جمع الله له من الأمور الصالحة فيه فلقد كان الغالب عليه بمكة الأمين. - در اوصاف پیامبر صلى الله عليه و آله - : او مردی بود که از همه قوم خود جوان مردتر، نیک خوتر، خوش برخوردتر، همسایه دارتر، بردبارتر، امانتدارتر، راستگوتر و از بد زبانی و آزار رسانی به دورتر بود هرگز دیده نشد که با کسی کشمکش و مجادله کند خداوند اخلاق و خصال پسندیده را در وجود آن حضرت جمع کرده بود تا جایی که قومش او را امین نامیدند و در مکه غالباً با لقب امین از ایشان یاد می شد. الطبقات الكبرى: ۱ /

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَ لَوْ كُنْتُ كَاذِبًا لَمَا كَذَبْتُكُمْ، وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ حَقًّا خَاصَّةً، وَ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً وَ اللَّهُ لَتَمُوتُونَ كَمَا تَنَامُونَ، وَ لَتُبْعَثُونَ كَمَا تَسْتَقِظُونَ، وَ لَتَحَاسِبُونَ كَمَا تَعْمَلُونَ، وَ لَتُجْزَوْنَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَ بِالسُّوءِ سُوءًا، وَ إِنَّهَا الْجَنَّةُ أَبَدًا وَ النَّارُ أَبَدًا.

ای مردم! بلدِ راه به کسان خود دروغ نمی گوید و من اگر هم دروغگو بودم [دست کم] به شما دروغ نمی گفتم به خداوندی که هیچ خدایی جز او نیست، من فرستاده به حق خدا به سوی شما خصوصا و به سوی همه مردم عموما هستم به خدا قسم همان گونه که می خوابید، می میرید و همان گونه که بیدار می شوید، برانگیخته خواهید شد و مطابق کردارتان حسابرسی خواهید شد و در برابر نیکی، پاداش نیک خواهید یافت و در برابر بدی، کیفر بد خواهید چشید بهشت جاویدان در کار است و دوزخ همیشگی. بحار الأنوار:

۳۰ / ۱۹۷ / ۱۸

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

: إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ أَصْدَقُهُ. هَمَانَا بِهَيْرِينَ سَخَن، رَاسِتْ تَرِينْ أَنْ اسْتِ. الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى: ۱ / ۱۱۵

الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى - به نقل از ابن عباس: لَمَّا أُنْزِلَتْ: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَلَى الصَّافَا فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، فَقَالَتْ قُرَيْشٌ: مُحَمَّدٌ عَلَى الصَّافَا يَهْتَفُ! فَأَقْبَلُوا وَ اجْتَمَعُوا فَقَالُوا: مَا لَكَ يَا مُحَمَّدٌ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلًا يَسْفَحُ هَذَا الْجَبَلَ أَوْ كُنْتُمْ تُصَدِّقُونَنِي؟ قَالُوا: نَعَمْ، أَنْتَ عِنْدَنَا غَيْرُ مُتَّهَمٍ وَ مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا قَطُّ، قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ يَا بَنِي زُهْرَةَ - حَتَّى عَدَدَ الْأَفْخَاذِ مِنْ قُرَيْشٍ - إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْذِرَ عَشِيرَتِي الْأَقْرَبِينَ، وَ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَنَفْعَةً وَ لَا مِنَ الْآخِرَةِ نَصِيْبًا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ: يَقُولُ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ سَائِرَ الْيَوْمِ! أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا؟! فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» السُّورَةُ الْكَافِرَةُ.

چون آیه «و خویشان نزدیک را هشدار ده» (الشعراء: ۲۱۴) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای کوه صفا رفت و بانگ زد: ای قریشیان! قریش گفتند: این محمد است که از فراز صفا فریاد می زند پس، همگی جمع شدند و آن جا رفتند و گفتند: چه شده است ای محمد؟ فرمود: اگر من به شما بگویم که در پشت این کوه گروهی سواره هستند حرف مرا باور می کنید؟ گفتند: آری، تو در میان ما متهم و بد نام نیستی و هرگز دروغی از تو نشنیده ایم فرمود: اینک، من شما را از عذابی سخت بیم می دهم ای فرزندان عبد المطلب! ای فرزندان عبد مناف! ای فرزندان زهره! - به همین ترتیب همه خاندان ها و تیره های قریش را نام برد -

خداوند به من فرمان داده است که به خویشان نزدیکم اعلام خطر کنم و من نمی توانم هیچ گونه سودی در دنیا و بهره ای در آخرت برای شما تضمین کنم، مگر اینکه بگویید : لا اله الا الله [او ایمان بیاورید] در این هنگام ابو لهب گفت : هلاکت باد تو را! برای همین ما را جمع کردی؟! در این هنگام خداوند تبارک و تعالی سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» (المسد : ۱) را نازل فرمود. الطبقات الكبرى : ۱ / ۲۰۰ .

المناقب لابن شهر آشوب - به نقل از ابن جریر :- لَمَّا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَعْزِضُ نَفْسَهُ عَلَى الْقَبَائِلِ جَاءَ إِلَى بَنِي كِلَابٍ فَقَالُوا : نُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ يَكُونَ لَنَا الْأَمْرُ بَعْدَكَ ، فَقَالَ : الْأَمْرُ لِلَّهِ فَإِنْ شَاءَ كَانَ فَيْكُمْ أَوْ فِي غَيْرِكُمْ ، فَمَضَوْا وَ لَمْ يُبَايِعُوهُ وَ قَالُوا : لَا نَضْرِبُ لِحَرْبِكَ بِأَسْيَافِنَا ثُمَّ تَحَكَّمُ عَلَيْنَا غَيْرَنَا ! .

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را به قبایل عرضه می کرد، نزد بنی کلاب آمد آنها گفتند : ما به این شرط با تو بیعت می کنیم که بعد از تو، کار [خلافت] به ما منتقل شود پیامبر فرمود : کار دست خدا استاگر او خواست به شما خواهد رسید و اگر نخواست به دیگری وا گذار خواهد شد بنی کلاب رفتند و بیعت نکردند و گفتند : ما در راه تو شمشیر نمی زنیم که بعدا دیگران را بر ما حکومت دهی! المناقب لابن شهر آشوب : ۱ / ۲۵۷

المناقب لابن شهر آشوب - به نقل از عامر بن طفیل - : يَا مُحَمَّدُ ، مَا لِي إِنْ أَسْلَمْتُ ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : لَكَ مَا لِلْإِسْلَامِ ، وَ عَلَيْكَ مَا عَلَى الْإِسْلَامِ ، فَقَالَ : أَلَا تَجْعَلُنِي الْوَالِيَّ مِنْ بَعْدِكَ ؟ قَالَ : لَيْسَ لَكَ ذَلِكَ وَ لَا لِقَوْمِكَ ، وَ لَكِنْ لَكَ أَعِنَّةُ الْخَيْلِ تَغْزُو فِي سَبِيلِ اللَّهِ . همان کسی که خواست پیامبر را غافلگیر کرده و بکشد، به آن حضرت گفت : ای محمد! اگر مسلمان شوم چه به من می رسد؟ حضرت فرمود : در سود و زیان اسلام شریک خواهی بود گفت : مرا والی بعد از خودت قرار می دهی؟ فرمود : این سِمَت نه از آن تو خواهد بود نه از آن قوم و قبیله تو، اما دهنه های اسب ها [فرماندهی سواران] را به تو می سپارم تا در راه خدا بجنگی. المناقب لابن شهر آشوب : ۱ / ۲۵۷

کنز العمال - به نقل از عایشه - : كَانَ أَبْغَضَ الْخُلُقِ إِلَيْهِ الْكَذِبُ . منفورترین اخلاق نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دروغگویی بود. (کنز العمال : ۱۸۳۷۹)

کنز العمال - به نقل از عایشه - : كَانَ إِذَا أَطْلَعَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كَذَبَ كَذِبَةً لَمْ يَزَلْ مُعْرِضًا عَنْهُ حَتَّى يُحْدِثَ تَوْبَةً . پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه می فهمید یکی از اعضای خانواده اش دروغی گفته است، چندان از او اعراض می فرمود تا توبه کند (کنز العمال : ۱۸۳۸۱)

الترغيب و الترهيب - به نقل از عايشه : ما كَانَ مِنْ خُلُقِ أَبِغَضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنَ الْكَذِبِ ، مَا أَطَّلَعَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ ذَاكَ شَيْءٍ فَيَخْرُجُ مِنْ قَلْبِهِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ أَحْدَثَ تَوْبَةً رَوَاهُ أَحْمَدُ وَ الْبَزَّارُ وَ اللَّفْظُ لَهُ ، وَ ابْنُ حَبَّانَ فِي صَحِيحِهِ ، وَ لَفْظُهُ قَالَتْ : مَا كَانَ مِنْ خُلُقِ أَبِغَضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنَ الْكَذِبِ ، وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يَكْذِبُ عِنْدَهُ الْكَذِبَةَ ، فَمَا يَزَالُ فِي نَفْسِهِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ أَحْدَثَ فِيهَا تَوْبَةً وَ رَوَاهُ الْحَاكِمُ وَ قَالَ : صَحِيحُ الْإِسْنَادِ ، وَ لَفْظُهُ قَالَتْ : مَا كَانَ شَيْءٌ أَبِغَضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنَ الْكَذِبِ ، وَ مَا جَرَّبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ أَحَدٍ وَ إِنْ قَلَّ ، فَيَخْرُجُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ حَتَّى يُجَدِّدَ لَهُ تَوْبَةً .

هیچ اخلاقی نزد رسول خدا منفورتر از دروغگویی نبوده‌رگاه مطلع می شد کسی دروغی گفته است، مهر او از دلش بیرون می رفت تا وقتی که می فهمید توبه کرده است. این مطلب را احمد و بزار با لفظ و تعبیر خود و ابن حبان نیز در صحیحش نقل کرده اند عبارت او چنین است : عايشه گفت : هیچ خصلتی نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله منفورتر از دروغگویی نبوده‌گاه فردی نزد آن حضرت دروغی می گفت و ایشان همچنان از او دلگیر بود تا آنکه متوجه می شد از آن دروغ توبه کرده استحاکم نیز این مطلب را روایت کرده و گفته است : سندش صحیح استعبارت حاکم چنین است : عايشه گفت : نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله چیزی منفورتر از دروغ نبود و از هر کس دروغی، هر چند کوچک، می شنید، مهر او را از دل خود بیرون می کرد، تا زمانی که آن فرد از آن توبه می کرد. الترغيب و الترهيب : ۳ / ۵۹۷ / ۳۱

الطبقات الكبرى - به نقل از عايشه : ما كَانَ خُلُقٌ أَبِغَضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنَ الْكَذِبِ ، وَ مَا أَطَّلَعَ مِنْهُ عَلَى شَيْءٍ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَيَبْخُلُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنْ أَحْدَثَ تَوْبَةً . هیچ خصلتی نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله منفورتر از دروغ نبود و هرگاه مطلع می شد یکی از اصحابش دروغی گفته است، به او بی اعتنائی می کرد تا آنکه می فهمید توبه کرده است. الطبقات الكبرى : ۱ / ۳۷۸

الطبقات الكبرى - به نقل از عبد الله بن سلام : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمَدِينَةَ انْجَفَلَ النَّاسُ إِلَيْهِ ، وَ قِيلَ : قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ : فَجِئْتُ فِي النَّاسِ لَأَنْظُرَ إِلَيْهِ ، قَالَ : فَلَمَّا رَأَيْتُ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا وَجْهُهُ لَيْسَ بِوَجْهِ كَذَّابٍ قَالَ : فَكَانَ أَوَّلُ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ يَتَكَلَّمُ بِهِ أَنْ قَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ ، وَ أَطْعِمُوا الطَّعَامَ ، وَ صَلُّوا الْأَرْحَامَ ، وَ صَلُّوا النَّاسَ نِيَامًا ، وَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ . هنگامی که رسول خدا صلى الله عليه و آله به مدینه آمد، مردم برای دیدن آن حضرت می شتافتند و کسی می گفت : رسول خدا صلى الله عليه و آله وارد شدمن هم با مردم رفتم تا ایشان را ببینموقتی چهره رسول خدا را دیدم متوجه شدم که چهره او چهره یک فرد دروغگو نیستعبد الله بن سلام می گوید : نخستین سخنی که از پیامبر شنیدم

این بود که می فرمود : ای مردم! به یکدیگر سلام گوئید و مردم را اطعام کنید و صلّه رحم به جا آورید و شب هنگام که مردم

خفته اند، نماز بگزایید تا به سلامت وارد بهشت شوید. الطبقات الکبری : ۱ / ۲۳۵

دادگر

امام علی علیه السلام :

إِنَّ يَهُودِيًّا كَانَ لَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَنَانِيرُ فَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ لَهُ : يَا يَهُودِيُّ ، مَا عِنْدِي مَا أُعْطِيكَ ، فَقَالَ : فَإِنِّي لَا أَفَارِقُكَ يَا مُحَمَّدٌ حَتَّى تَقْضِيَنِي ، فَقَالَ : إِذْنُ أَجْلِسَ مَعَكَ ، فَجَلَسَ مَعَهُ حَتَّى صَلَّى فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَالْغَدَاةَ ، وَكَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَهَدَّدُونَهُ وَيَتَوَاعَدُونَهُ ، فَتَنَظَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيْهِمْ فَقَالَ : مَا الَّذِي تَصْنَعُونَ بِهِ ؟! فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يَهُودِيٌّ يَحْبِسُكَ ؟! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لَمْ يَبْعَثْنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ بِأَنْ أَظْلِمَ مُعَاهِدًا وَلَا غَيْرَهُ ، فَلَمَّا عَلَا النَّهَارُ قَالَ الْيَهُودِيُّ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَشَطْرُ مَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمَا وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ بِكَ الَّذِي فَعَلْتُ إِلَّا لِأَنْظُرَ إِلَى نَعْتِكَ فِي التَّوْرَةِ ، فَإِنِّي قَرَأْتُ نَعْتَكَ فِي التَّوْرَةِ : مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَدُهُ بِمَكَّةَ وَهُجْرُهُ بِطَبِيبَةَ ، وَلَيْسَ بِقَطْطٍ وَلَا غَلِيطٍ وَلَا سَخَّابٍ ، وَلَا مُتَزَيِّنٍ (وَلَا صَخَّابٍ ، وَلَا مُتَزَيِّنٍ) بِالْفُحْشِ وَلَا قَوْلِ الْخَنَاءِ ، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَهَذَا مَالِي ، فَاحْكُمْ فِيهِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَأَنَا الْيَهُودِيُّ كَثِيرُ الْمَالِ ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِبَاءَةً ، وَكَانَتْ مِرْفَقَتُهُ أَدَمَ حَشَوْهَا لَيْفٌ ، فَثَنَيْتَ لَهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ : لَقَدْ مَنَعَنِي الْفِرَاشُ اللَّيْلَةَ الصَّلَاةَ ، فَأَمَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُجْعَلَ بِطَاقٍ وَاحِدٍ .

یک نفر یهودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چند دینار طلبکار بود و آنها را مطالبه کرد حضرت فرمود : ای مرد یهودی! فعلاً چیزی ندارم که به تو بدهم! گفت : ای محمد! رهایت نمی کنم تا طلبم را پردازی رسول خدا فرمود : پس، من هم با تو می نشینم حضرت در کنار او آن قدر نشست که در همان جا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را خواند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مرد را تهدید می کردند پیامبر به آنان نگاه کرد و فرمود : با او چه می کنید؟! عرض کردند : ای رسول خدا! یک نفر یهودی شما را نگه دارد؟! فرمود : پروردگارم عزّ و جلّ مرا مبعوث نکرده است که به معاهد و غیر معاهد ستم کنم چون روز بالا آمد مرد یهودی گفت : گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و نصف مالم را در راه خدا دادم به خدا قسم این کار را با تو نکردم، مگر برای اینکه اوصافی را که از تو در تورات آمده است امتحان کنم اوصاف تو را در تورات چنین خوانده ام : محمد بن عبد الله زادگاهش مکه است و هجرت گاهش طیبه تندرست و نه خشن و نه

داد و بیداد راه می اندازد و نه زبانش را به فحش و ناسزا می آلوده کنون من گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و تو رسول خدا هستی و اینک اموال من در اختیار شماست و هر گونه که خداوند دستور داده درباره آن حکم فرما آن مرد یهودی مال و ثروت زیادی داشت امام علی علیه السلام سپس فرمود: بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله یک عبا بود و بالش او پوستی پر شده از الیاف درخت خرما یک شب آن را برای پیامبر دولا کردم صبح که شد پیامبر فرمود: این بستر، دیشب مرا از نماز باز داشتگاه حضرت علیه السلام دستور داد آن را یک لا کردند. بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۱۶ / ۵

امام صادق علیه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَسِّمُ لِحَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، يَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ . رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه های خود را میان اصحابش تقسیم می کرد و به این و آن یکسان می نگریست. الکافی: ۳۹۳/۲۶۸/۸

شجاع

امام علی علیه السلام :

لَقَدْ رَأَيْتُنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ نَحْنُ نَلُودُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ هُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ ، وَ كَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا . در جنگ بدر ما به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه می بردیم و آن حضرت از همه ما به دشمن نزدیکتر بود و در آن روز از همه ما شجاعت بیشتری نشان داد. مکارم الأخلاق: ۱ / ۵۳ / ۲۵

امام علی علیه السلام: كُنَّا إِذَا احْمَرَ الْبَأْسُ وَ لَقِيَ الْقَوْمُ الْقَوْمَ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ، فَمَا يَكُونُ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ .

وقتی جنگ شدت می گرفت و دو سپاه به جان هم می افتادند، ما خود را در پناه رسول خدا قرار می دادیم و هیچ کس به دشمن نزدیکتر از آن حضرت نبود. مکارم الأخلاق: ۱ / ۵۳ / ۲۶

امام علی علیه السلام: كُنَّا إِذَا حَمِيَ الْبَأْسُ وَ لَقِيَ الْقَوْمُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَمَا يَكُونُ مِنْ أَحَدٍ أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ . وقتی آتش جنگ شعله ور می شد و دو سپاه درگیر می شدند، ما خود را در نزدیکی رسول خدا قرار می دادیم؛ زیرا هیچ یک از ما به دشمن نزدیکتر از پیامبر نبودکنز العمال: ۳۵۴۶۳

امام صادق علیه السلام : لَمَّا نَزَلَتْ : «لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ» كَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ مَنْ لَازَ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ .چون آیه «تنها مسئول وظیفه خود هستی» (النساء : ۸۴) نازل شد، شجاعترین مردم کسی به حساب می آمد که در پناه رسول خدا - علیه و آله السلام - با دشمن [می جنگید.بحار الأنوار : ۱۶ / ۳۴۰ / ۳۱]

کنز العمال - به نقل از براء بن عازب: كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ نَتَقَى بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَ إِنَّ الشُّجَاعَ لَلَّذِي يُحَازِي بِهِ .
هرگاه جنگ بالا می گرفت، ما خود را در پناه رسول خدا قرار می دادیم و شجاع کسی بود که جرأت می کرد با او همدیف شود
کنز العمال : ۳۵۳۴۷

صحیح مسلم - به نقل از انس - : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْسَنَ النَّاسِ ، وَ كَانَ أَجْوَدَ النَّاسِ ، وَ كَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ ، وَ لَقَدْ فَزَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، فَانْطَلَقَ نَاسٌ قَبْلَ الصَّوْتِ ، فَتَلَقَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَاجِعًا - وَ قَدْ سَبَقَهُمْ إِلَى الصَّوْتِ - وَ هُوَ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ عُرِيٍّ ، فِي عُنُقِهِ السَّيْفُ وَ هُوَ يَقُولُ : لَمْ تُرَاعُوا ، لَمْ تُرَاعُوا .

رسول خدا صلی الله علیه و آله زیباترین و بخشنده ترین و شجاعترین مردم بود شبی مردم مدینه صدایی شنیدند و دچار وحشت شدند عده ای از مردم به طرف صدا حرکت کردند پیامبر که جلوتر از آنها به طرف صدا رفته بود وقتی سوار بر اسب برهنه ابو طلحه و شمشیر به دوش برمی گشت، آن عده را دید و فرمود : نترسید، نترسید. صحیح مسلم : ۴ / ۱۸۰۲ / ۴۸

مهربان

مکارم الأخلاق - به نقل از انس - : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا فَقَدَ الرَّجُلَ مِنْ إِخْوَانِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سَأَلَ عَنْهُ ؛ فَإِنْ كَانَ غَائِبًا دَعَا لَهُ ، وَ إِنْ كَانَ شَاهِدًا زَارَهُ ، وَ إِنْ كَانَ مَرِيضًا عَادَهُ . اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که هرگاه یکی از اصحاب خود را سه روز نمی دید، جویای حالش می شد اگر به مسافرت رفته بود برایش دعا می کرد و اگر در شهر بود به دیدنش می رفت و اگر بیمار بود، از او عیادت می کرد. مکارم الأخلاق : ۱ / ۵۵ / ۳۴

بردباری

الترغيب و الترهيب - به نقل از انس - : كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَذَبَهُ بِرِدَائِهِ جَذْبَةً شَدِيدَةً ، فَنَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عُنُقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَ قَدْ أَثَرَ بِهَا حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ ثُمَّ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ .

من با رسول خدا صلی الله علیه و آله راه می رفتم و حضرت بُردی نجرانی با حاشیه ای زبر و درشت بر تن داشت عربی بادیه نشین از راه رسید و ردای ایشان را محکم کشیدم به گردن پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کردم دیدم حاشیه رداء، از شدت کشیدن، روی گردن حضرت ردّ انداخته است آن بادیه نشین سپس گفت : ای محمد! دستور بده از مال خدا که نزد توست به من بدهند پیامبر صلی الله علیه و آله به طرف او برگشت و خنده ای کرد و سپس دستور داد به او چیزی عطا کنند، الترغیب و الترهیب : ۳ / ۴۱۸ / ۲۰

باحیایی

کنز العمال - به نقل از ابو سعید خدری - : كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذَاءِ فِي خِدْرِهَا . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با حیاء از دختران پرده نشین بود. کنز العمال : ۱۷۸۱۷ .

الطبقات الكبرى - به نقل از ابو سعید خدری - : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذَاءِ فِي خِدْرِهَا ، وَكَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ . رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک دختر پرده نشین با حیاء بود و هرگاه از چیزی خوشش نمی آمد از چهره او می فهمیدیم. الطبقات الكبرى : ۱ / ۳۶۸

مکارم الأخلاق - به نقل از ابو سعید خدری - : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ حَيًّا لَا يُسْأَلُ شَيْئًا إِلَّا أُعْطِيَ . رسول خدا صلی الله علیه و آله چندان با شرم و حیا بود که هیچ چیز از او خواسته نمی شد مگر اینکه آن را عطا می کرد . مکارم الأخلاق : ۱ / ۵۰ / ۱۵

فروتن

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا ؛ حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ ، وَ لَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ .

خداوند متعال به من وحی فرمود که فروتن باشید، تا هیچ کس به دیگری فخر نفروشد و کسی به کسی تعدی نکند. کنز العمال :

۵۷۲۲

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

لَقَدْ هَبَطَ عَلَى مَلَكٍ مِنَ السَّمَاءِ مَا هَبَطَ عَلَى نَبِيٍّ قَبْلِي وَ لَا يَهْبِطُ عَلَى أَحَدٍ بَعْدِي وَ هُوَ إِسْرَافِيلُ وَ عِنْدِي جِبْرِيلُ ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ ثُمَّ قَالَ : أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ إِلَيْكَ أَمَرَنِي أَنْ أَخِيرَكَ إِنْ شِئْتَ نَبِيًّا عَبْدًا ، وَ إِنْ شِئْتَ نَبِيًّا مَلِكًا فَنَظَرْتُ إِلَى جِبْرِيلَ فَأَوْمَى جِبْرِيلُ إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعَ ، فَقُلْتُ : نَبِيًّا عَبْدًا .

جبرئیل نزد من بود که فرشته ای از آسمان بر من فرود آمداین فرشته که بر هیچ پیامبری پیش از من فرود نیامده و بعد از من نیز بر احدی فرود نخواهد آمد، اسرافیل بود او گفت : سلام بر تو ای محمد! سپس گفت: من فرستاده پروردگارت به سوی تو هستم به من فرمان داده است تو را مخیر سازم که اگر خواهی پیامبری و بندگی را برگزین و اگر خواهی پیامبری و پادشاهی را من به جبرئیل نگاه کردم، او به من اشاره کرد که فروتنی کن پس من گفتم: پیامبری و بندگی را انتخاب کردم، کنز العمال : ۳۲۰۲۷

الطبقات الكبرى - به نقل از یحیی بن أبی کثیر - : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : أَكَلُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ ، وَ أَجْلِسُ كَمَا يَجْلِسُ الْعَبْدُ ؛ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَجْلِسُ مُحْتَفِزًا .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من همان گونه غذا می خورم که عبد می خورد و همان طور می نشینم که عبد می نشیند؛ زیرا من در حقیقت عبد و بنده هستم پیامبر صلی الله علیه و آله همواره دو زانو می نشست. الطبقات الكبرى : ۱ / ۳۷۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ : الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ ، وَ رُكُوبِي الْحِمَارَ مُؤَكَّفًا ، وَ حَلْبِي الْعِزْرَ بِيَدِي ، وَ لُبْسُ الصُّوفِ ، وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ ؛ لِتَكُونَ سُنَّةٌ مِنْ بَعْدِي .

پنج کار است که تا زنده هستم رهایشان نمی کنم : غذا خوردن روی زمین با بندگان، سوار شدن بر الاغ برهنه، دوشیدن بز با دست خودم، پوشیدن لباس پشمینه و سلام کردن به کودکان، تا این کارها بعد از من سنت شود. الأمالی للصدوق : ۱۳۰ / ۱۱۷

امام باقر علیه السلام:

و لَقَدْ أَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يُخَيِّرُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِمَّا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَيْئًا ، فَيَخْتَارُ التَّوَاضُعَ لِرَبِّهِ جَلَّ وَ عَزَّ . جبرئیل علیه السلام کلیدهای گنجینه های زمین را سه بار نزد پیامبر آورد و او را در انتخاب آنها آزاد گذاشت، بدون آنکه خدای تبارک و تعالی از آنچه در روز قیامت برایش آماده کرده است، چیزی بکاهد اما هر بار

پیامبر فروتنی در برابر خداوند عزّ و جلّ را برگزید. الکافی: ۱۰۰/۱۳۰/۸

امام باقر علیه السلام:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ ، وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ ، وَ كَانَ يَأْكُلُ عَلَى الْحَضِيضِ ، وَ يَنَامُ عَلَى الْحَضِيضِ .
رسول خدا صلى الله عليه و آله مانند عبد غذا می خورد و مانند عبد می نشست و روی زمین چیز می خورد و روی زمین می

خوابید. المحاسن : ۲ / ۲۴۴ / ۱۷۵۹

امام باقر علیه السلام:

إِنَّ الْمَسَاكِينَ كَانُوا يَبِيتُونَ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَفْطَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَ الْمَسَاكِينَ الَّذِينَ فِي الْمَسْجِدِ ذَاتَ لَيْلَةٍ عِنْدَ الْمَنِيرِ فِي بُرْمَةٍ فَأَكَلَ مِنْهَا ثَلَاثُونَ رَجُلًا ، ثُمَّ رَدَّتْ إِلَى أَزْوَاجِهِ شَبْعَهُنَّ .

در روزگار رسول خدا صلى الله عليه و آله مستمندان شب ها را در مسجد می خوابیدند شب پیامبر با مستمندانی که در مسجد بودند، نزدیک منبر در قابلمه ای افطار کردسی مرد از غذای آن قابلمه خوردند و سپس آن قابلمه به همسران رسول خدا برگردانده شد و آنها را هم سیر کرد. قرب الإسناد : ۱۴۸ / ۵۳۶

امام صادق علیه السلام:

إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَيَّرَهُ ، وَ أَشَارَ عَلَيْهِ بِالتَّوَضُّعِ ، وَ كَانَ لَهُ نَاصِحًا ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْكُلُ إِكْلَةَ الْعَبْدِ ؛ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ تَوَاضُعًا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى .

جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله آمد و او را [میان قبول پادشاهی و خزاین دنیا و ترک آن]مخیر کرد و از روی خیرخواهی به آن حضرت اشاره کرد که برای خدای متعال فروتنی کند [و دنیا را رد کند]پس، رسول خدا برای فروتنی در برابر خدای تبارک و تعالی، چون بردگان غذا می خورد و مانند بردگان [روی زمین] می نشست.

الکافی : ۸ / ۱۳۱ / ۱۰۱

امام صادق علیه السلام:

مَرَّتِ امْرَأَةٌ بَدِيَّةٌ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَأْكُلُ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى الْحَضِيضِ ، فَقَالَتْ : يَا مُحَمَّدُ ، وَ اللَّهِ إِنْكَ لَتَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ ، وَ تَجْلِسُ جُلُوسَهُ ! فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَيَحْك ! وَ أَيْ عَبْدٌ أَعْبَدُ مِنِّي ؟! قَالَتْ : فَنَاوِلْنِي لُقْمَةً مِنْ طَعَامِكَ ، فَنَاوِلْهَا ، فَقَالَتْ : لَا وَ اللَّهِ إِلَّا آتَى فِي فَيْكِ ! فَأَخْرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّقْمَةَ مِنْ فَمِهِ فَنَاوِلَهَا فَأَكَلَتْهَا .

رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین نشسته بود و غذا می خورد زن تند زبانی از کنار آن حضرت رد شد و گفت : ای محمد! به خدا قسم که تو مانند بندگان غذا می خوری و مانند بندگان می نشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود : وای بر تو! کدام بنده، بنده تر از من است؟ زن گفت : لقمه ای از غذایت به من بده رسول خدا لقمه ای به او داد زن گفت : نه به خدا، باید لقمه ای را که در دهانت هست به من بدهی پیامبر صلی الله علیه و آله لقمه را از دهانش درآورد و به او داد و زن آن را

خورد. المحاسن : ۲ / ۲۴۵ / ۱۷۶۰

الطبقات الكبرى - به نقل از انس بن مالک - : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْعُدُ عَلَى الْأَرْضِ ، وَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ ، وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ ، وَ يَقُولُ : لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ ، وَ لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ ، وَ كَانَ يَعْقِلُ شَاتَهُ .

رسول خدا صلی الله علیه و آله روی زمین می نشست و روی زمین غذا می خورد و دعوت بنده زرخرد را می پذیرفت و می فرمود : اگر به [خوردن گوشت] یک سردست دعوت شوم می پذیرم و اگر پاچه ای برای من هدیه آورند، قبول می کنم و گوسفند خود را شخصا می بست . الطبقات الكبرى : ۱ / ۳۷۱

مكارم الأخلاق - به نقل از انس بن مالک - : كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَرْبَةٌ يُفْطِرُ عَلَيْهَا وَ شَرْبَةٌ لِلْسَّحَرِ ، وَ رَبَّمَا كَانَتْ وَاحِدَةً ... فَهَيَّأَتْهَا لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَاحْتَبَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَظَنَنْتُ أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِهِ دَعَاهُ ، فَشَرِبْتُهَا حِينَ احْتَبَسَ ، فَجَاءَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ الْعِشَاءِ بِسَاعَةٍ فَسَأَلْتُ بَعْضَ مَنْ كَانَ مَعَهُ : هَلْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْطَرَ فِي مَكَانٍ أَوْ دَعَا أَحَدًا ؟ فَقَالَ : لَا ، فَبِتُّ بَلِيلَهُ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ عَمَّ أَنْ يَطْلُبَهَا مِنِّي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَا يَجِدُهَا فِيْبَيْتٍ جَائِعًا ، فَأَصْبَحَ صَائِمًا وَ مَا سَأَلَنِي عَنْهَا وَ لَا ذَكَرَهَا حَتَّى السَّاعَةِ .

رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک نوشیدنی افطار می کرد و با نوشیدنی دیگری سحری می خورد و گاهی اوقات هم [در هر دو وعده] یک نوشیدنی بود... شبی برای آن حضرت نوشیدنی تهیه کردم، اما پیامبر صلی الله علیه و آله نیامد من خیال کردم یکی از اصحاب ایشان را دعوت کرده است لذا خودم نوشیدنی را خوردم مساعی بعد از عشا پیامبر آمد من از فردی که همراه حضرت بود پرسیدم آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در جایی افطار کرده یا کسی ایشان را دعوت نموده است؟ گفت : نه من آن شب را از فکر

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نوشیدنی را از من بخواهد و نوشیدنی نباشد و گرسنه بخواهد، با چنان غم و اندوهی به سر بردم که فقط خدا از آن خبر دارد! صبح پیامبر در حالی که روزه داشت بیدار شد و درباره آن نوشیدنی از من سؤالی نکرد و تاکنون نیز از آن سخنی به میان نیاورده است. مکارم الأخلاق : ۱ / ۷۸ / ۱۲۲

صحیح مسلم - به نقل از انس بن مالک - : خَدَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَشْرَ سِنِينَ ، وَ اللَّهُ ، مَا قَالَ لِي أَقَا قُطٌّ ، وَ لَا قَالَ لِي لَشِيءٌ : لَمْ فَعَلْتَ كَذَا ؟! وَ هَلَّا فَعَلْتَ كَذَا ؟! . من ده سال رسول خدا صلی الله علیه و آله را خدمت کردم به خدا قسم که هرگز به من «اف» نگفت و هیچ گاه درباره چیزی به من نفرمود: چرا چنین کردی؟ و چرا چنین نکردی؟ صحیح مسلم : ۴ / ۱۸۰۴ / ۵۲

صحیح مسلم - به نقل از انس بن مالک - : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَدِينَةَ أَخَذَ أَبُو طَلْحَةَ بِيَدِي ، فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أُنْسًا غُلَامٌ كَيْسٌ فَلْيَخْدِمَكَ قَالَ : فَخَدَمْتُهُ فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ ، وَ اللَّهُ مَا قَالَ لِي لَشِيءٌ صَنَعْتُهُ : لَمْ صَنَعْتَ هَذَا هَكَذَا ؟! وَ لَا لَشِيءٌ لَمْ أَصْنَعُهُ : لَمْ لَمْ تَصْنَعْ هَذَا هَكَذَا ؟! .

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، ابو طلحه دست مرا گرفت و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و عرض کرد : ای رسول خدا! انس بچه زرنگی است، اجازه بدهید خدمتکار شما باشند انس می گوید : من در سفر و حضر رسول خدا صلی الله علیه و آله را خدمت می کردم به خدا قسم که هیچ گاه درباره کاری که انجام می دادم نفرمود، چرا این کار را کردی؟ و اگر کاری را انجام نداده بودم هیچ گاه نفرمود : چرا این کار را نکردی؟ صحیح مسلم : ۴ / ۱۸۰۴ / ۵۲

الطبقات الكبرى - به نقل از حمزه بن عبد الله بن عتبة - :

كَانَتْ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خِصَالٌ لَيْسَتْ فِي الْجَبَّارِينَ ، كَانَ لَا يَدْعُوهُ أَحْمَرٌ وَ لَا أَسْوَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَجَابَهُ ، وَ كَانَ رَبَّمَا وَجَدَ تَمْرَةً مُلْقَاةً فَيَأْخُذُهَا فَيُهْوِي بِهَا إِلَى فِيهِ وَ إِنَّهُ لَيَخْشَى أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ ، وَ كَانَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ عُرْيَا لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

در پیامبر صلی الله علیه و آله خصلت هایی وجود داشت که در پادشاهان نبود : هر انسانی از سفید و سیاه ایشان را دعوت می کرد، دعوتش را می پذیرفتگاه خرمایی را روی زمین می دید و آن را برمی داشت و با اینکه می ترسید از خرماهای صدقه باشد، به دهان می گذاشت، و بر الاغ برهنه بدون پالان سوار می شد . الطبقات الكبرى : ۱ / ۳۷۰

المناقب لابن شهر آشوب:

كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ... يُجَالِسُ الْفُقَرَاءَ ، وَ يُؤَاكِلُ الْمَسَاكِينَ . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با تهیدستان می نشست و با مستمندان غذا می خورد. المناقب لابن شهر آشوب : ۱ / ۱۴۵ و ۴۶

الطبقات الكبرى - به نقل از یزید بن عبد الله بن قسيط - :

كَانَ أَهْلُ الصُّفَّةِ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا مَنَازِلَ لَهُمْ ، فَكَانُوا يَنَامُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَسْجِدِ وَ يَظْلُونَ فِيهِ مَا لَهُمْ مَأْوَى غَيْرُهُ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ إِذَا تَعَشَّى فَيُفَرِّقُهُمْ عَلَى أَصْحَابِهِ ، وَ تَتَعَشَّى طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، حَتَّى جَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْغِنَى .

اصحاب صُفَّة، گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که خانه نداشتند و به روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد می خوابیدند و روزها هم در سایه آن پناه می گرفتند و جایی جز مسجد نداشتند پیامبر شب ها به هنگام غذا خوردن آنان را فرا می خواند و گروهی را میان اصحاب خود تقسیم می کرد که با آنها غذا بخوردند و گروهی هم با خود پیامبر غذا می خوردند، تا اینکه خدای متعال به آنان ثروتی عنایت فرمود. الطبقات الكبرى : ۱ / ۲۵۵

مکارم الأخلاق - به نقل از ابودر - :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَجْلِسُ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَصْحَابِهِ ، فَيَجِيءُ الْغَرِيبُ فَلَا يَدْرِي أَيُّهُمْ هُوَ حَتَّى يَسْأَلَ ، فَطَلَبْنَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَجْعَلَ مَجْلِسًا يَعْرِفُهُ الْغَرِيبُ إِذَا أَتَاهُ ، فَبَنَيْنَا لَهُ دُكَّانًا مِنْ طِينٍ ، وَ كَانَ يَجْلِسُ عَلَيْهِ وَ نَجْلِسُ بِجَانِبِهِ .

رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود می نشست به طوری که وقتی غریبه ای وارد می شد تا نمی پرسید، متوجه نمی شد کدام یک از آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله است لذا ما از آن حضرت خواهش کردیم در جایی بنشیند که اگر غریبه ای وارد شد، ایشان را بشناسد بدین منظور سکویی از گل درست کردیم و حضرت روی آن می نشست و ما هم در دو طرف ایشان می نشستیم. مکارم الأخلاق: ۱ / ۴۸ / ۸

مکارم الأخلاق - به نقل از ابن مسعود - :

أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ يُكَلِّمُهُ فَأَرْعَدَ ، فَقَالَ : هَوْنٌ عَلَيْكَ فَلَسْتُ بِمَلِكٍ ! .

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با ترس و لرز شروع به صحبت با آن حضرت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آرام باش، من که پادشاه نیستم! مکارم الأخلاق : ۱ / ۴۸ / ۷

سنن ابن ماجه - به نقل از ابن مسعود - :

أتى النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله رجلٌ فكلَّمَهُ، فجعلَ ترعدُ فرائضُهُ، فقالَ لَهُ: هَوْنٌ عَلَيْكَ فَإِنِّى لَسْتُ بِمَلِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ تَأْكُلُ القَدِيدَ. مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و در حالی که بدنش می لرزید، با آن حضرت به صحبت پرداخت پیامبر فرمود : آرام باش، من که پادشاه نیستم من فرزند زنی هستم که گوشت خشکیده نمک سود می خورد. سنن ابن ماجه : ۱۱۰۱ / ۲

۳۳۱۲

توکل کننده بر خدا

امام صادق علیه السلام :

نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فى غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ تَحْتَ شَجَرَةٍ عَلَى شَفِيرِ وَادٍ، فَأَقْبَلَ سَيْلٌ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَصْحَابِهِ فَرَأَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُسْلِمُونَ قِيَامًا عَلَى شَفِيرِ الْوَادِ يَنْتَظِرُونَ مَتَى يَنْقَطِعُ السَّيْلُ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ لِقَوْمِهِ: أَنَا أَقْتُلُ مُحَمَّدًا، فَجَاءَ وَ شَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ آله بِالسَّيْفِ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّى يَا مُحَمَّدُ؟! فَقَالَ: رَبِّى وَ رَبُّكَ، فَنَسَفَهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ فَسَقَطَ عَلَى ظَهْرِهِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ آله وَ أَخَذَ السَّيْفَ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ: مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّى يَا غُورثُ؟! فَقَالَ: جُودُكَ وَ كَرَمُكَ يَا مُحَمَّدُ، فَتَرَكَهُ فَقَامَ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهُ، لَأَنْتَ خَيْرٌ مِنِّى وَ أَكْرَمُ.

در جنگ ذات الرقاع، رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار دره ای زیر درختی توقف کرد در همین هنگام سیلی آمد و میان آن حضرت و یارانش فاصله انداخت مردی از مشرکان متوجه شد که یاران پیامبر از او دور افتاده و منتظر بند آمدن سیل هستند، به هم‌رزمان خود گفت : من محمد را می کشم آمد و به روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شمشیر کشید و گفت : ای محمد! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟ پیامبر فرمود : آنکه پروردگار من و توستدر این هنگام جبرئیل آن مرد را از اسبش پرت کرد و او به پشت روی زمین افتادرسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و شمشیر را برداشته روی سینه او نشست و فرمود : ای غورث! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟ عرض کرد : بخشنده گی و آقایی تو ای محمد! پیامبر او را رها کردمرد از جا

برخاست، در حالی که می گفت : به خدا قسم که تو از من بهتر و بزرگوartری. الکافی : ۸ / ۱۲۷ / ۹۷

صحیح مسلم - به نقل از جابر بن عبد الله - :

عَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَزْوَةً قَبْلَ نَجْدٍ ، فَأَدْرَكْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعُضَاهِ ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَعَلَّقَ سَيْفَهُ بَغْصَنِ مِنْ أَغْصَانِهَا قَالَ : وَ تَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْوَادِي يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ قَالَ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنْ رَجُلًا أَتَانِي وَ أَنَا نَائِمٌ ، فَأَخَذَ السَّيْفَ فَاسْتَيْقَظْتُ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي ، فَلَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَ السَّيْفُ صَلَّاتًا فِي يَدِهِ ، فَقَالَ لِي : مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي ؟ قَالَ : قُلْتُ : اللَّهُ ثُمَّ قَالَ فِي الثَّانِيَةِ : مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي ؟ قَالَ : قُلْتُ : اللَّهُ ، فَشَامَ السَّيْفُ فَمَا هُوَ ذَا جَالِسٍ ثُمَّ لَمْ يَعْرِضْ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

با رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شرکت در جنگی به طرف نجد حرکت کردیم پیامبر در یک وادی پر از درختان خاردار به ما رسید و زیر درختی پیاده شد و شمشیرش را به یکی از شاخه های آن آویخت مسلمانان برای پناه گرفتن در سایه درختان در وادی پراکنده شدند جابر می گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من خوابیده بودم که مردی آمد و شمشیر را برداشتاز خواب بیدار شدم دیدم او بالای سرم ایستاده استهمین قدر فهمیدم که شمشیر در دست های او می درخشد آن مرد به من گفت : کیست که تو را از دست برهاند؟ گفتم : خدادوباره گفت : کیست که تو را از دست من برهاند؟ من گفتم : خدا آن مرد شمشیر را غلاف کرد و نشست و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم متعرض او نشد. صحیح مسلم : ۴ / ۱۷۸۶ / ۱۳

شکایایی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : مَا أُؤْذِيَ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُؤْذِيْتُ فِي اللَّهِ . هیچ کس به اندازه ای که من در راه خدا آزار دیده ام، آزار ندیده است. کنز العمال : ۵۸۱۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : مَا أُؤْذِيَ أَحَدٌ مَا أُؤْذِيْتُ . هیچ کس به اندازه من آزار و اذیت ندیده است. کنز العمال : ۵۸۱۷

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

لَقَدْ أُؤْذِيْتُ فِي اللَّهِ وَ مَا يُؤْذِي أَحَدٌ ، وَ أَخِفْتُ فِي اللَّهِ وَ مَا يُخَافُ أَحَدٌ ، وَ لَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَلَاثُونَ مِنْ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ وَ مَا لِي وَ لِبِلَالٍ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلَّا شَيْءٌ يُوَارِيهِ إِبْطُ بِلَالٍ .

هیچ کس به اندازه من در راه خدا آزار ندیده و هیچ کس به اندازه من در راه خدا ترسانده و تهدید نشده استسی شبانه روز بر من گذشت و من و بلال [حبشی] غذایی که موجود زنده ای می خورد، برای خوردن نداشتیم، مگر آن مقداری که اگر زیر بغل بلال می گذاشتی ناپدید می شد. کنز العمال : ۱۶۶۷۸

الطبقات الكبرى - به نقل از اسماعیل بن عیاش - :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَصْبَرَ النَّاسِ عَلَى أَوْزَارِ النَّاسِ. رَسُولُ خُدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در برابر گناهان (خطاهای) مردم از همه شکیباتر بود. الطبقات الكبرى : ۱ / ۳۷۸

کنز العمال - به نقل از طارق محاربی - :

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسُوقِ ذِي الْمَجَازِ ، فَمَرَّ وَ عَلَيْهِ جَبَّةٌ لَهُ حُمْرَاءُ وَ هُوَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، قُولُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا ، وَ رَجُلٌ يَتَّبَعُهُ بِالْحِجَارَةِ وَ قَدْ أَدْمَى كَعْبِيهِ وَ عُرْقُوبِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ ! قُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالُوا : غُلَامٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، قُلْتُ : فَمَنْ هَذَا يَتَّبَعُهُ يَرْمِيهِ ؟ قَالُوا : هَذَا عَمَّهُ عَبْدُ الْعُزَّى - وَ هُوَ أَبُو لَهَبٍ -

رسول خدا صلى الله عليه و آله را در بازار ذو المجاز دیدم که جبه ای قرمز رنگ پوشیده بود و می رفت و با صدای بلند می گفت : ای مردم! بگوئید : هیچ خدایی جز الله نیست تا رستگار شوید مردی از پی او سنگ می انداخت و قوزک ها و پشت پاشنه های پای حضرت را خونی کرده بود و می گفت : ای مردم! به حرفش گوش ندهید، او دروغگوست پرسیدم : این کیست؟ گفتند : جوانی است از طایفه عبد المطلب پرسیدم : این مرد که در پی او می رود و سنگ می زند کیست؟ گفتند : او عمویش عبد العزى - همان ابو لهب است. کنز العمال : ۳۵۵۳۸

کنز العمال - به نقل از منیب :

رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ هُوَ يَقُولُ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، قُولُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا ، فَمِنْهُمْ مَنْ تَفَلَّ فِي وَجْهِهِ ، وَ مِنْهُمْ مَنْ حَنَّا عَلَيْهِ التُّرَابَ ، وَ مِنْهُمْ مَنْ سَبَّهُ ، فَأَقْبَلْتُ جَارِيَةً بَعْسٌ مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَ يَدَيْهِ وَ قَالَ : يَا بُنَيَّةُ ، اصْبِرِي وَ لَا تَحْزَنِي عَلَى أَبِيكَ غَلْبَةً وَ لَا ذُلًّا فَقُلْتُ : مَنْ هَذِهِ ؟ فَقَالُوا : زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ هِيَ جَارِيَةٌ وَصِيفَةٌ .

در جاهلیت، رسول خدا صلى الله عليه و آله را دیدم که می فرمود : ای مردم! بگوئید هیچ خدایی جز الله نیست تا رستگار شوید اما بعضی به صورت او آب دهان می انداختند و بعضی رویش خاک می پاشیدند و بعضی دشنامش می دادند در این هنگام، دختری قدح آبی آورد و پیامبر صورت و دست های خود را شست و فرمود : دخترکم، صبور باش و برای مغلوبیت و خواری پدرت اندوهگین مباش من پرسیدم : این دختر کیست؟ گفتند : زینب دختر رسول خدا صلى الله عليه و آله است و او دختری نوجوان بود. کنز العمال : ۳۵۵۴۱

الترغیب و الترهیب - به نقل از ابن مسعود :-

كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ضَرْبَهُ قَوْمُهُ فَأَدْمُوهُ ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

انگار رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بینم که داستان پیامبری از پیامبران را به نمایش می گذارد که قومش او را زدند و خونین کردند و او خون از چهره اش پاک می کرد و می گفت : بار خدایا! قوم مرا بیمارز ؛ زیرا که آنان نادانند.

الترغیب و الترهیب : ۳ / ۴۱۹ / ۲۱

ساده زیستی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روی بوریایی دراز کشیده و آن بوریای بر پهلوی حضرت ردّ انداخته بود به ایشان عرض کردند : کاش بستری تهیه کنید! حضرت فرمود : مَا لِي وَلِلدُّنْيَا؟! مَا مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنْيَا إِلَّا كَرَائِبٍ سَارَ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ فَاسْتَظَلَّ تَحْتَ شَجَرَةٍ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا . مرا چه به دنیا؟! حکایت من و دنیا حکایت سواره ای است که در یک روز گرم تابستانی به راهی رود و ساعتی از روز را زیر سایه درختی بیارمد و سپس حرکت کند و برود. مکارم الأخلاق : ۱ / ۶۴ / ۶۵

امام باقر علیه السلام :

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يُورَثْ دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا وَلا عَبْدًا وَلا وَلِيدَةً وَلا شَاءً وَلا بَعِيرًا ، وَلَقَدْ قُبِضَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِنْ دِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ بِعِشْرِينَ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ اسْتَسْلَفَهَا نَفَقَةً لِأَهْلِهِ . رسول خدا صلی الله علیه و آله نه دیناری به ارث گذاشت و نه درهمی و نه بنده ای و نه کنیزی و نه گوسفندی و نه شتری زمانی که درگذشت زره او در گرو یکی از یهودیان مدینه بود که در قبال قرض کردن بیست صاع جو برای خرجی خانواده اش، آن را نزد وی به گرو گذاشته بود. قرب

الإِسْنَاد: ۳۰۴/۹۱

امام صادق علیه السلام :

مَا كَانَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَنْ يَظَلَّ (يَصِلَ) جَائِعًا خَائِفًا فِي اللَّهِ . هیچ چیز نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوبتر از این نبود که در راه خدا گرسنه و ترسان باشد. الکافی : ۸ / ۱۲۹ / ۹۹

امام صادق علیه السلام:

مات رسول الله صلى الله عليه وآله و عليه دين. *** رسول خدا صلى الله عليه وآله در حالی از دنیا رفت که بدهکار بود. الکافی :

۵ / ۹۳ / ۲

الترغيب و الترهيب - به نقل از عمر - : دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ عَلَى حَصِيرٍ، قَالَ : فَجَلَسْتُ ، فَإِذَا عَلَيْهِ إِزَارُهُ ، وَ لَيْسَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ ، وَ إِذَا الْحَصِيرُ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبِهِ ، وَ إِذَا أَنَا بِقَبْضَةٍ مِنْ شَعِيرٍ نَحْوِ الصَّاعِ ، وَ قَرَطٌ فِي نَاحِيَةٍ فِي الْغُرْفَةِ ، وَ إِذَا إِهَابٌ مُعَلَّقٌ ، فَابْتَدَرْتُ عَيْنَايَ ، فَقَالَ : مَا يُبْكِيكَ يَا بَنَ الْخَطَّابِ ؟ فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، وَ مَا لِيَ لَا أَبْكِي وَ هَذَا الْحَصِيرُ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبِكَ وَ هَذِهِ خِزَانَتُكَ لَا أَرَى فِيهَا إِلَّا مَا أَرَى ، وَ ذَاكَ كِسْرَى وَ قَيْصَرٌ فِي الثَّمَارِ وَ الْأَنْهَارِ ، وَ أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَ صَفْوَتُهُ ، وَ هَذِهِ خِزَانَتُكَ ؟ قَالَ : يَا بَنَ الْخَطَّابِ ، أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَنَا الْآخِرَةُ وَ لَهُمُ الدُّنْيَا ؟ !

خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله رسیدمان حضرت روى حصیری نشسته بود من هم نشستم، دیدم جز یک ازار چیز دیگری بر تن ندارد و حصیر بر پهلویش ردّ انداخته است در گوشه ای از اتاق مشتی جو به اندازه یک صاع و مقداری برگ درخت سلم [برای دباغی کردن پوست] به چشم می خورد و یک پوست دباغی نشده ای هم آویزان بوداشک از چشمانم سرازیر شد رسول خدا فرمود : چرا گریه می کنی، پسر خطاب؟ عرض کردم : ای پیامبر خدا! چرا گریه نکنم وقتی می بینم که این حصیر بر پهلوی شما ردّ انداخته و این هم خزانه شماست که می بینم، در حالی که کسرا و قیصر در باغ های پر از میوه و جویبار زندگی می کننداما شما که پیامبر و برگزیده خدا هستی، این وضع خزانه تان می باشد؟! پیامبر فرمود : ای پسر خطاب! آیا نمی پسندی که آخرت از آن ما باشد و دنیا از آن ایشان؟! الترغيب و الترهيب : ۴ / ۱۹۹ / ۱۲۰

الترغيب و الترهيب - به نقل از عمر - : اسْتَأْذَنْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فِي مَشْرَبَةٍ وَ إِنَّهُ لَمُضْطَجِعٌ عَلَى خَصْفَةٍ إِنْ بَعْضَهُ لَعَلَى التُّرَابِ ، وَ تَحْتَ رَأْسِهِ وِسَادَةٌ مَحْشُوءَةٌ لَيْفًا ، وَ إِنْ فَوْقَ رَأْسِهِ لَأَهَابًا عَطِنًا ، وَ فِي نَاحِيَةِ الْمَشْرَبَةِ قَرَطٌ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَجَلَسْتُ ، فَقُلْتُ : أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَ صَفْوَتُهُ وَ كِسْرَى وَ قَيْصَرٌ عَلَى سُرْرِ الذَّهَبِ وَ فُرْشِ الدِّيبَاجِ وَ الْحَرِيرِ ؟ ! فَقَالَ : أَوَّلُكَ عَجَلْتُ لَهُمْ طَيِّبَاتُهُمْ وَ هِيَ وَ شَيْكَةُ الْإِنْقِطَاعِ ، وَ إِنَّا قَوْمٌ أُخِّرَتْ لَنَا طَيِّبَاتُنَا فِي آخِرَتِنَا .

از رسول خدا صلى الله عليه وآله اجازه ورود خواستم و در غرفه ای بر ایشان وارد شدمحضرت روى بوریایی از برگ درخت خرما دراز کشیده و قسمتی از بدنش روى خاک بودزیر سرش بالشی پر شده از الیاف خرما قرار داشت و بالای سر ایشان پوستی خیسانده شده در مایع دباغی که بوی بدی از آن به مشام می رسید، آویزان بود و در گوشه غرفه مقداری برگ درخت سلم قرار داشتمن به

پیامبر سلام کردم و نشستم و گفتم : شما پیامبر و برگزیده خدا باشی و کسرا و قیصر بر تخت های طلا و فرش های دیا و حریر بنشینند؟! فرمود : آنان کسانی هستند که نعمت های زودگذر در همین دنیا به ایشان داده شده و ما مردمی هستیم که نعمت هایمان در آخرت به ما داده می شود، الترغیب و الترهیب : ۴ / ۲۰۰ / ۱۲۰

بحار الأنوار : و فی خبر آخر : فلما جلس النبي صلى الله عليه وآله قد أثر الحَصِيرُ في جنبه فقال عمرُ : أما أنا فأشهد أنك رسولُ اللهِ ولأنتَ أكرمُ على اللهِ من قِصرٍ و كسرى ، و هما فيما هما فيه من الدنيا و أنتَ على الحَصِيرِ قد أثر في جنبك ، فقال النبيُّ صلى الله عليه وآله : أ ما تَرْضَى أن يكونَ لَهُمُ الدُّنْيَا و لَنَا الْآخِرَةُ ؟ .

در خبری دیگر آمده است : چون پیامبر صلی الله علیه و آله نشست، حصیر بر پهلوی حضرت ردّ انداخته بود عمر گفت : البته من گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی و نزد خدا بیش از قیصر و خسرو گرامی و محترم می باشی، اما آن دو از چنان دنیایی برخوردارند و شما روی حصیری می خوابی که بر پهلویت ردّ انداخته است؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا راضی نیستی که دنیا برای آنان باشد و آخرت از آن ما؟ !بحار الأنوار : ۱۶ / ۲۵۷ / ۳۷

الترغیب و الترهیب - به نقل از عایشه - : دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ و عُمَرُ عَلَيْهِ ... فقال صلى الله عليه وآله : لا تقولوا هذا ، فإن فراشَ كسرى و قِصرَ في النارِ ، و إن فراشي و سريري هذا عاقبتُهُ إِلَى الْجَنَّةِ . ابو بكر و عمر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : این حرف را ننزید؛ زیرا بستر کسرا و قیصر در آتش است، اما این بستر و تخت من فرجامش به سوی بهشت است. الترغیب و الترهیب : ۴ / ۲۰۱ / ۱۲۱

الطبقات الكبرى - به نقل از جندب بن سفیان - : أَصَابَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشَاءُ نَخَلَةٍ فَأَدَمَّتْ إصْبَعُهُ فَقَالَ : مَا هِيَ إِلَّا إصْبَعٌ دَمِيَتْ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتُ قَالَ : فَحُمِلَ فَوُضِعَ عَلَى سَرِيرٍ لَهُ مَرْمُولٌ بِشُرْطٍ ، وَ وُضِعَ تَحْتَ رَأْسِهِ مِرْفَقَةٌ مِنْ أَدَمٍ مَحْشُوءَةٌ بِلَيْفٍ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عُمَرُ وَ قَدْ أَثَرَ الشَّرِيطُ بَجَنْبِهِ فَبَكَى عُمَرُ ، فَقَالَ : مَا يُبْكِيكَ ؟ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ذَكَرْتُ كِسْرَى وَ قِصْرَ يَجْلِسُونَ عَلَى سُرُرِ الذَّهَبِ وَ يَلْبَسُونَ السُّنْدُسَ وَ الْإِسْتَبْرَقَ ، أَوْ قَالَ : الْحَرِيرَ وَ الْإِسْتَبْرَقَ ، فَقَالَ : أ ما تَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونَ لَكُمْ الْآخِرَةُ وَ لَهُمُ الدُّنْيَا ؟! . شاخه خرما بنی به پیامبر اصابت نمود و انگشت ایشان را خونین کرد حضرت فرمود : چیزی نیست، انگشتی خونی شده و این در راه خدا اهمیتی ندارد جندب می گوید : پیامبر را به خانه بردند و روی تختش که رویه اش از برگ و لیف درخت خرما بافته شده بود بستری کردند و زیر سر ایشان بالشی پوستی که از لیف خرما پر شده بود، قرار دادند عمر به حضور پیامبر آمد و دید حصیر بر پهلوی رسول خدا ردّ انداخته است گریه اش گرفت پیامبر فرمود : چرا گریه می کنی؟ عرض کرد : ای رسول خدا! کسرا و قیصر را به

یاد آوردم که بر تخت های زرین می نشینند و جامه های سندس و استبرق - یا گفتم : حریر و استبرق - می پوشند رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود : آیا راضی نیستید که برای شما آخرت باشد و برای آنان دنیا؟! الطبقات الکبری : ۱ / ۴۶۶

مکارم الأخلاق : جاءه صلى الله عليه وآله ابن خولي بإناء فيه عسل و لبن ، فأبى أن يشربه ، فقال : شربتاني في شربة ، وإناء في إناء واحد؟! فأبى أن يشربه ، ثم قال : ما أحرمه ، و لكني أكره الفخر و الحساب بفضول الدنيا غذا ، و أحب التواضع ، فإن من تواضع لله رفعه الله . ابن خولي، ظرفی از شیر و عسل برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن آن امتناع ورزید و فرمود : دو نوشیدنی در یک وعده و دو ظرف در یک ظرف؟! حضرت آن را نخورد و فرمود: من [خوردن] این را حرام نمی دانم، اما خوش ندارم که فخر بفروشم و فردا [ای قیامت] به خاطر چیزهای زیادی دنیا حسابرسی شوممن فروتنی را دوست دارم؛ زیرا هر که برای خدا فروتنی کند، خداوند او را رفعت می بخشد. مکارم الأخلاق : ۱ / ۷۹ / ۱۲۴

الطبقات الکبری - به نقل از یزید بن قسیط :- إن النبي صلى الله عليه وآله أتى بسويق من سويق اللوز ، فلما خيف له قال : ما ذا ؟ قالوا : سويق اللوز ، قال : أخروه عني ، هذا شراب المترفين . مقداری شربت بادام برای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و آن را در برابر ایشان نهادند حضرت فرمود : این چیست؟ عرض کردند : شربت بادام حضرت فرمود : آن را از جلو من بردارید این نوشیدنی ناز پروردگان (اشراف) است .

الطبقات الکبری : ۱ / ۳۹۵

الطبقات الکبری - به نقل از ابو صخر :- أتى النبي صلى الله عليه وآله بسويق لوز ، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله : أخروه ، هذا شراب المترفين . برای پیامبر صلی الله علیه و آله شربت بادام آوردند حضرت فرمود : آن را ببرید، این نوشیدنی ناز پروردگان است . الطبقات الکبری : ۱ / ۳۹۵

الترغيب و التهيب - به نقل از عمرو بن حارث - : ما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله عند موته درهمًا و لا دينارًا و لا عبدا و لا أمة و لا شيئا ، إلا بعلته البيضاء التي كان يركبها و سلاحه ، و أرضا جعلها لابن السبيل صدقة . رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفت نه درهمی از خود باقی گذاشت و نه دیناری و نه بنده ای و نه کنیزی و نه هیچ چیز دیگری، به جز استر سفیدش که بر آن سوار می شد و جنگ افزارش و زمینی که آن را برای راه ماندگان صدقه قرار داد. الترغيب و التهيب : ۴ / ۲۰۴ / ۱۳۲

۶. رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم قبل از رحلت خود سفارشات داشتند که متاسفانه با کارشکنی منافقین به نتیجه لازم نرسید اکثر علمای خاصه و عامه معتقدند که ارتحال سید انبیا روز دوشنبه بوده است و اکثر علمای شیعه معتقدند که روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است و اکثر علمای عامه دوازدهم ماه ربیع الاول را گفته اند. در آن وقت سن شریف آن حضرت شصت و سه سال بود و سال دهم هجرت بود.

پی نوشت ها:

۱. ختم نبوت: قرآن کریم، ۳۳ احزاب، ۴۰: «ما کان محمد أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین...»: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، و لیکن فرستاده ی خدا و پایان بخش پیامبران است». «...برترین انبیاء: قرآن کریم، ۴ نساء، ۴۰: «فَکَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلَاءِ شَهِیداً». ترجمه: پس چگونه است [حالشان] آن گاه که از هر امتی گواهی آوریم، و نیز تو را بر آنان گواه آوریم؟
۲. قرآن کریم، ۳۰، روم، ۳۰: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیْفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» ترجمه: «پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی دانند». «قرآن کریم، ۲۲، حج، ۷۸: «وَ جَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ» ترجمه: «و در راه خدا کارزار کنید چنان که سزاوار کارزار کردن برای او است او شما را برگزید و در این دین برای شما دشواری ننهاده آئین پدرتان ابراهیم است و او شما را از پیش نام داد.»
۳. قرآن کریم، ۳۴، سبأ ۲۸: «وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً» ترجمه: «و ما تو را جز برای اینکه عموم بشر را (به رحمت خدا) بشارت دهی و (از عذابش) بترسانی نفرستادیم»
۴. از ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده که از پیامبر خدای شنیدم که فرمود عدنان پسر ادد بن زید بن یری بن اعراق الثری بود. ام سلمه گوید: زید همان همیسع بود و یری همان نبت بود، و اعراق الثری اسماعیل پسر ابراهیم علیهما السلام بود. تاریخ الطبری/ترجمه، ج ۳، ص: ۸۲۶
۵. تاریخ الطبری/ترجمه، ج ۳، ص: ۷۹۶
۶. قرآن، ۹۶، ضحی «أَلَمْ یَجِدْکَ یتِیمًا فَاَوَى» مگر چنین نبود که تو را یتیمت یافت و در پناه خویش جای داد؟
۷. دلائل النبوة، ج ۲، ص: ۲۷
۸. از طایفه بنی سعد بن بکر بن هوازن تاریخ یعقوبی/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۶۲

۹. بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۱۷ مذاهب اسلامی۔ پرسش و پاسخ پرسش و پاسخ در محضر علامه طباطبائی (ره)، ص ۹۶-۹۷ پاسخ به پرسشهای مذهبی، ناصر مکارم شیرازی و جعفر سبحانی، ص ۱۱۰
۱۰. دلائل النبوة، ج ۲، ص: ۲۷
۱۱. رسول خدا از بیست سال گذشته بود که در حلف الفضول شرکت کرد و پس از آنکه خدایش برسالت فرستاد گفت: حضرت فی دار عبد الله بن جدعان حلفا ما یسرنی به حمر النعم و لو دعیت الیه لاجبت، "در خانه عبد الله پسر جدعان در پیمانی شرکت نمودم که شادمان نیستم تا بجای آن شتران سرخ مو داشته باشم (در آن روزگار از شتران بسیار گران بها شتر سرخ موی بود) و اگر دیگر بار بچنان پیمانی دعوت می شدم می پذیرفتم." تاریخ یعقوبی/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۱
۱۲. تاریخ یعقوبی/ترجمه، ج ۱، ص: ۳۷۵؛ تاریخ الطبری/ترجمه، ج ۳، ص: ۸۳۳
۱۳. یاقوت حموی، ج ۳، ص ۶۹۳؛ طبری، ج ۲، ص ۳۵۳؛ حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۹۴؛ ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۸؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۹؛ بلاذری، ج ۱، ص ۲۷۵
۱۴. قس یاقوت حموی
۱۵. سوره انفال، آیه ۳۰.
۱۶. اندیشه قم به نقل از: ابن هشام، سیره النبی، چاپ مصطفی البابی، ۱۳۵۵ هـ، ج ۴، ص ۲۸۰-۲۸۱. مسعودی، مروج الذهب، چاپ مطبعة السعادة، ۱۳۶۷ هـ، ج ۲، ص ۲۸۸ و ۲۸۷
۱۷. اندیشه قم به نقل از: آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۸. سوره حج آیه ۲۲.
۱۹. سایت دانشنامه اسلامی

فصل دوم: زندگینامه امام علی علیه السلام



نام مبارک حضرت: علی علیه السلام

لقب معروف حضرت: امیرالمومنین علیه السلام

کنیه شریف حضرت: ابوالحسن علیه السلام

نام پدر شریف حضرت: ابوطالب عبدالمطلب علیه السلام

نام مادر مکرمه حضرت: فاطمه بنت اسد علیه السلام

تاریخ ولادت حضرت: جمعه سیزدهم رجب سی سال پس از عام الفیل

محل ولادت حضرت: کعبه

تاریخ شهادت حضرت: شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری

محل شهادت مولا علیه السلام: مسجد کوفه

نام قاتل: عبدالرحمن بن ملجم مرادی ((لعنه الله عليه))

حرم مطهر حضرت: نجف اشرف

مدت امامت حضرتش: سی سال که بیست و پنج سال آن در ایام غضب ولایت و حکومت توسط ملعونین گذشت.

مدت عمر حضرتش: شصت و سه سال و دوماه و هفت روز

القاب آن حضرت بیش از هزار لقب از جمله آنها یعسوب الدین، قاتل الناکسین و القاسطین و المارقین، قائد غرّ المحجّلین، مرتضی، رئیس الموحّدین، نفس الرّسول، أمن الرّسول، زوج البتول، سیف الله، امیر البرّه، قاتل الفجره، صاحب اللواء، قسیم الجنه و النّار، سیّد العرب، عین الله الناظره، مظهر العجائب، والد السّبطین، اسد الله الغالب، کلام الله الناطق، المحامی عن حرم المسلمین، وارث علم النّبیین، وجه الله الزاهره، صالح المؤمنین، رحمه الله الواسعه، کشف الکرب، صدیق الاکبر، هادی، فاروق الاعظم، باب مدینه العلم، خازن علم الله، میزان القسط، عروہ الله الوثقی، کشف الارامل، وزیر المصطفی، مطهر، طاهر، شاهد، نفس الله، جنب الله، کنز الغنی، حیاہ العارفین، امام المرتضی، سیّد الوصیین، مثانی، نبأ العظیم، ابن الصفا، فخر الوری، عون المؤمنین، صحف، شرف، حبل الله المتین، ابوالیتامی، قائده السّابقین، صلوه المومن، نجم الله الزاهره، قائد المومنین، ولی ال افخر الوری، نعیم، لسان الله، نسیم، مهتدی رمة الله الاطول، ولد المحسنات.

کنیه های آن حضرت: ابوتراب، ابوالثّم، ابوالحسن، ابوالحسین، ابوالحسینین، ابوالریحانین، ابوالنورین.

1. ولادت و پرورش آن حضرت:

حضرت علی علیه السلام در روز جمعه سیزدهم ماه رجب سی سال بعد از عام الفیل در میان کعبه معظمه متولد شده اند.

پدر آن حضرت ابوطالب پسر عبدالمطلب بوده که با عبدالله پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برادر اعیانی (پدری و مادری) بوده و مادر آن حضرت، فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف بوده است.

حضرت علی علیه السلام در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و در دامان او پرورده شدند و خود ایشان در این باره چنین می گویند: من بسان بچه ناقه ای که به دنبال مادر خود می رود در پی پیامبر می رفتم؛ هر روز یکی از فضایل اخلاقی خود را به من تعلیم می کرد و دستور می داد که از آن پیروی کنم. [۱].

۲. حضرت علی علیه السلام اولین ایمان آورنده به پیامبر:

طبق مسلمات تاریخ حضرت اولین مردی بودند که نبوت رسول مکرم اسلام را پذیرفتند. مرحوم علامه امینی متون احادیث و کلمات بسیاری از محدثان و مورخان اسلامی را پیرامون پیش قدم بودن علی علیه السلام در ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جلد سوم الغدير، صفحات ۱۹۱ تا ۲۱۳ (چاپ نجف) آورده است. بسیاری از محدثان و تاریخ نویسان نقل می کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و حضرت علی علیه السلام فردای آن روز ایمان آورد. پیش از همه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خود به سبقت حضرت علی علیه السلام در اسلام تصریح کردند و در مجمع عمومی صحابه چنین فرمودند: نخستین کسی که در روز رستاخیز با من در حوض (کوثر) ملاقات می کند پیش قدمترین شما در اسلام، علی بن ابی طالب است. [۲]. آن حضرت علاوه بر این اولین کاتب وحی بود. [۳].

۳. یوم الدار و تعیین حضرت علی علیه السلام به جانشینی پیامبر:

سه سال از بعثت پیامبر گذشته بود که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (سوره شعراء، آیه ۲۱۴) نازل شد، پیامبر میهمانی ترتیب دادند و خویشان خود را دعوت به اسلام نمودند، از بین آن جمع کسی جز حضرت علی علیه السلام پاسخ نداد، این کار سه بار تکرار شد. رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: بنشین که تو برادر و وصی و وزیر و وارث و جانشینم پس از من هستی. [۴].

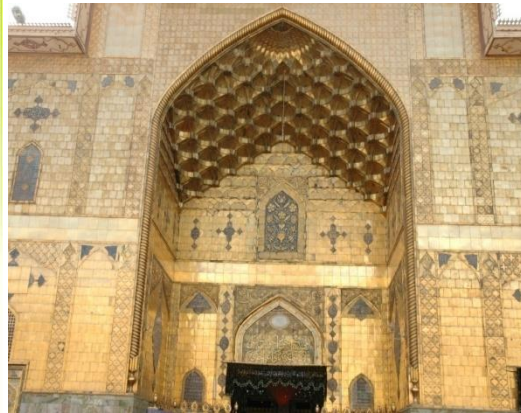
۴. لیلۃ المبيت:

سران قبایل مکه در (دارالندوه) که مجلس شورای آنان بود گرد آمدند. پس از گفتگوی بسیار که تفصیل آن در کتاب های سیره از جمله سیره ابن هشام آمده است، همگان بر این اقدام یک سخن شدند که از هر قبیله جوانی چابک انتخاب کنند و هر یک از آنان

شمشیری برنده در دست گیرد، شب هنگام بر حضرت صلی الله علیه و آله حمله کنند و به یکبار شمشیر خود را برایشان بزنند تا افرادی خاص قاتل حضرت نباشد. اگر چنین شد بنی هاشم نمی توانند با همه قبیله ها دربیافتند، ناچار به خون بها راضی می شوند.

جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه و آله را آگاهی داد که باید امشب در بستر خود نخوابی. رسول خدا به حضرت علی علیه السلام فرمودند: در جای من بخواب و به تو آسیبی نخواهد رسید. حضرت علی علیه السلام پرسیدند: «اگر من جای تو بخوابم تو در امان خواهی ماند». فرمودند: بلی. حضرت علی علیه السلام لیختی زدند و سجده گذاردند. آیه «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاء الله» (سوره بقره، آیه ۲۰۷) درباره حضرت علی علیه السلام و در این حادثه نازل شد. [۵].

میبودی می نویسد: و گفته اند که این آیه در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آمد. آن گه که مصطفی هجرت کرد و علی را بر جای خواب خود می خوابانید. [۶] از آن شب به لیلۃ المبیت یاد شده است.



5. حضرت علی علیه السلام در جنگ ها و غزوات صدر اسلام:

پس از هجرت به مدینه غزوات پیامبر با مشرکین و منافقین و اهل کتاب آغاز می شود قصه دلاوری های حضرت علی علیه السلام در این جنگ ها فراوان است. فقط اشاره می کنیم که امیرمؤمنان در بیست و شش غزوه از غزوات پیامبر شرکت کردند و فقط در غزوه تبوک به فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه اقامت گزیدند و از شرکت در جنگ بازماندند، زیرا بیم آن می رفت که منافقان مدینه در غیاب پیامبر شورش کنند و زمام امور را در مرکز اسلام (مدینه) بدست گیرند.

6-زدواج حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها:

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر پیغمبر در خانه پدر بسر می برد. ابوبکر و عمر یکی پس از دیگری برای خواستگاری او آمدند اما رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفت. آن دو و نیز مردمی از انصار به حضرت علی علیه السلام گفتند: فاطمه را خواستگاری کن.

علی به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. پیغمبر پرسید: پسر ابوطالب برای چه آمده است؟ حضرت امیر علیه السلام فرمودند: برای خواستگاری فاطمه. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مرحبا و اهلا! مردانی از قریش از من رنجیدند که چرا دخترم را به آنان نداده ام. من بدان ها گفتم این کار به اذن خدا بوده است.

7.تعیین حضرت علی علیه السلام به جانشینی پیامبر در روز غدیر:

اواخر عمر شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیامبر مسلمین را فرمان دادند تا همراه ایشان در آخرین حج رسول خدا شرکت کنند. در راه بازگشت در منطقه ای به نام غدیر (جایی که کاروانیان از هم جدا می شدند) آیه ای نازل شد:

((يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)) .

(سوره مائده، آیه ۶۷)

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمان توقف دادند و در آن جا خطبه معروف غدیر را قرائت فرمودند و حضرت علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی نمودند.

خود حضرت در این باره می فرمایند: پیامبر خدا به قصد حجه الوداع بیرون آمد. سپس (در بازگشت)، به غدیر خم رسید. به دستور او برایش چیزی شبیه منبر ساختند. سپس از آن بالا آمد و بازوی مرا گرفت (و بالا برد)، تا آن جا که سفیدی زیر بغلش دیده شد و با صدای بلند، در همان جایگاه گفت:

«هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوستدارش را دوست و دشمنش را دشمن بدار.»!

پس با ولایت من، ولایت خدا و با دشمنی با من، دشمنی با خدا محقق می شود. خداوند عزوجل در آن روز، نازل کرد:

«الْيَوْمَ يَتَسَدَّدُونَ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» .سوره مائده، آیه ۳

پس، ولایت من مایه کمال دین و رضایت پروردگار بلند مرتبه است. [۷] .

8. سقیفه و غصب خلافت پیامبر:

در ۲۸ صفر سال ۱۳ هجری مصیبت عظمای رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله واقع می شود، عده ای در مکانی که به نام سقیفه بنی ساعده است، جمع شدند و ابوبکر را به خلافت برگزیدند. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرمایند:

به خدا سوگند که «فلان» خلافت را چون جامه ای بر تن کرد و نیک می دانست که پایگاه من نسبت به آن چونان محور است به آسیاب. سیل ها از من فرو می ریزد و پرندۀ را یارای پرواز به قله رفیع من نیست [8] .

حضرت وقتی دیدند مردم او را رها کردند و به سوی دنیا رو آوردند، با آن که می توانستند با آنان درافتند و حقی را که از آن ایشان است بازستانند، لب فرو بستند و چیزی نگفتند، چنان چه خودشان فرمودند:

به صبر گراییدم حالی که در چشمانم خار بود و در گلویم استخوان و می دیدم که میراثم به غارت می رود [9] .

خودسرانه خلافت را عهده دار شدند و ما را که نسبت برتر و پیوند با رسول خدا استوارتر داشتیم، به حساب نیاوردن، خودخواهی بود. گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند. داور خدا است و بازگشتگاه روز جزاست. [۱۰] .

حضرت علی علیه السلام خلافت را حق خود می دانستند، اما حرمت دین و وحدت مسلمانان را برتر از آن می دیدند و می فرمودند: می دانید سزاوارتر از دیگران به خلافت منم به خدا سوگند بدان چه کردید گردن می نهم، چندان که مرزهای مسلمانان ایمن بود و کسی را جز من ستمی نرسد. من خود این ستم را پذیرفتم و اجر این گذشت و فضیلتش را چشم می دارم و به زر و زیوری که بدان چشم دوخته اید دیده نمی گمارم. [۱۱] .

الف) عمر دومین غاصب خلافت:

خلافت ابوبکر به درازا نکشید. وی در جمادی الثانی سال ۱۳ هجری درگذشت و چنان که نوشته اند در آخرین روز زندگی، عمر را به جانشینی خود معین کرد. علی علیه السلام در این باره فرمایند:

شگفتا! کسی که در زندگی می خواست خلافت را واگذارد، چون اجلش رسید کوشید تا آن را به عقد دیگری درآورد [12] .

عمر در ذی الحجه سال بیست و سوم از هجرت با خنجرى که به پهلوى او زدند، در بستر افتاد و پس از چند روز درگذشت. پیش از مردن، شش تن از یاران پیغمبر، یعنی حضرت على علیه السلام، عثمان، زبیر، سعد پسر ابوقاص، عبدالرحمان پسر عوف و طلحه را که در آن روز در مدینه نبود نامزد کرد تا به مشورت بپردازند و در مدت سه روز خلیفه مسلمانان را تعیین کنند.

ب) عثمان غاصب سوم:

خود حضرت در این باره می فرمایند: چون زندگانی او بسر آمد گروهی را نامزد کرد و مرا در جمله آنان درآورد. خدا را. چه شورائی! من از نخستین چه کم داشتم که مرا در پایه او نپنداشتند و در صف اینان گذاشتند؟ ناچار با آنان انباز و با گفتگویشان دمساز گشتم. اما یکی از کینه راهی گزید و دیگری داماد خود را بهتر دید و این دوخت و آن برید تا سومین به مقصود رسید [13].

9. فعالیت های امام علیه السلام در دوران غاصبان خلافت:

- فعالیت های امام علیه السلام در این دوره در امور زیر خلاصه می شد:
- عبادت خدا آن هم به صورتی که در شأن شخصیتی مانند حضرت على علیه السلام بود؛ تا آن جا که امام سجاد علیه السلام عبادت و تهجد شگفت انگیز خود را در برابر عبادت های جد بزرگوار خود ناچیز می دانست.
- تفسیر قرآن و حل مشکلات آیات و تربیت شاگردانی مانند ابن عباس.
- پاسخ به پرسش های دانشمندان ملل و نحل دیگر، بالاخص یهودیان و مسیحیان که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله برای تحقیق درباره ی اسلام رهسپار مدینه می شدند و سؤالاتی مطرح می کردند که پاسخگویی جز حضرت على علیه السلام، پیدا نمی کردند. اگر این خلا به وسیله ی امام علیه السلام پر نمی شد جامعه ی اسلامی دچار سرشکستگی شدیدی می شد.
- بیان حکم بسیاری از رویدادهای نوظهور که در اسلام سابقه نداشت و در مورد آن ها نصی در قرآن مجید و حدیثی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در دست نبود. قسمتی از داوری های امام علیه السلام و استفاده های ابتکاری و جالب وی از آیات در کتاب های حدیث و تاریخ منعکس است.

- تربیت و پرورش گروهی که ضمیر پاک و روح آماده ای برای سیر و سلوک داشتند، تا در پرتو رهبری و تصرف معنوی امام علیه السلام بتوانند قله های کمالات معنوی را فتح کنند و آن چه را که با دیده ی ظاهر نمی توان دید با دیده ی دل و چشم باطنی ببینند.
- کار و کوشش برای تأمین زندگی بسیاری از بینوایان و درماندگان؛ تا آن جا که امام علیه السلام با دست خود باغ احداث می کرد و قنات استخراج می نمود و سپس آن ها را در راه خدا وقف می کرد.
- هنگامی که دستگاه خلافت در مسائل سیاسی و پاره ای از مشکلات با بن بست روبرو می شد، امام علیه السلام یگانه مشاور مورد اعتماد بود که با واقع بینی خاصی مشکلات را از سر راه آنان برمی داشت و مسیر کار را معین می کرد. برخی از این مشاوره ها در نهج البلاغه و در کتاب های تاریخ نقل شده است. ما در این جا فهرست وار نمونه ای از آن ها را نقل می کنیم:

الف) در دوران ابوبکر:

- جنگ با رومیان. [۱۴] .
- مناظره با دانشمندان بزرگ یهود. [۱۵] .
- پاسخ قانع کننده به دانشمند مسیحی. [۱۶]
- داوری حضرت علی درباره یک مرد شرابخوار. [۱۷] .

ب) در دوران عمر:

- مشورت در فتح ایران. [۱۸] .
- مشورت در فتح بیت المقدس. [۱۹] .
- تعیین مبدأ تاریخ اسلام. [۲۰] .

8-مرجعیت فتوا در عصر خلفا: رشید رضا، مؤلف المنار، در کتاب نفیس خود، الوحی المحمدی (چاپ دوم، صفحه ی ۲۲۵)، تصریح می کند که مجموع احادیثی که از پیامبر اسلام در خصوص احکام و فروع در دست ماست، پس از حذف مکررات، از چهارصد حدیث تجاوز نمی کند و احتمال این که احادیث نبوی بیش از این مقدار بوده و سپس از میان رفته است ضعیف است.

بنابراین، احادیثی که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار امت بود همین حدود یا اندکی بیش از آن بود. بنابراین و با توجه به حدیث نبوی «من شهر علمم و علی علیه السلام در آن است.» حضرت علی علیه السلام را باید یگانه مرجع فتوا در عصر خلفا دانست، که البته نمونه های آن در تاریخ زیاد است. [۲۱] / [۲۲] / [۲۳] / [۲۴] / [۲۵] / [۲۶] / [۲۷] / [۲۸] / [۲۹] / [۳۰] / [۳۱].

10. دوران خلافت امام علی علیه السلام:

پس از به خلافت رسیدن عثمان به علل مختلف از جمله:

- تعطیل حدود الهی.
- تقسیم بیت المال در میان بنی امیه.
- تأسیس حکومت اموی و نصب افراد غیرشایسته به مناصب اسلامی.
- ایذاء و ضرب گروهی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که از خلیفه و اطرافیان او انتقاد می کردند.
- تبعید تعدادی از صحابه که خلیفه حضور آنان را مزاحم افکار و آمال و برنامه های خود می دید، مردم بر وی شوریدند و او را به قتل رساندند.



سپس به سراغ امیرالمومنین علیه السلام رفتند و از ایشان خواستند تا خلافت را بر عهده گیرند. حضرت علی علیه السلام خود در این مورد گوید: «به خدایی که دانه را کفید و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند و یاران حجت بر من تمام نمی نمودند و خدا علما را فرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنتابند، و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند،

رشته این کار را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم، و چون گذشته خود را به کناری می داشتم، و می دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی گذارم [32].

بار خدایا! تو می دانی که من در پی زمامداری و حکومت و برتری جویی و ریاست نبودم؛ بلکه تنها در پی اقامه حدود و اجرا کردن شریعت، نهادن امور بر جای خود، رساندن حقوق صاحبان حق، حرکت بر روش پیامبرت و هدایت گمراهان به نور هدایت بودم.

[۳۳] در زمان خلافت حضرت سه جنگ با سه دسته با نام های ناکثین، قاسطین و مارقین در گرفت.

علت جنگ جمل (جنگ با ناکثین)

آن بود که طلحه و زبیر از این که در حکومت علی علیه السلام به استانداری منطقه ای منصوب شوند مأیوس و نومید شدند. از طرف دیگر، از جانب معاویه به هر دو نفر نامه ای، تقریباً به یک مضمون، رسید که آنان را به «امیرالمؤمنین» توصیف کرده و یادآور شده بود که از مردم شام برای آن دو بیعت گرفته است و باید هر چه زودتر شهرهای کوفه و بصره را اشتغال کنند، پیش از آن که فرزندان ابوطالب بر آن دو مسلط شود و شعار آنان در همه جا این باشد که خواهان خون عثمان هستند و مردم را بر گرفتن انتقام او دعوت کنند.

این دو صحابی ساده لوح فریب نامه ی معاویه را خوردند و تصمیم گرفتند که از مدینه به مکه بروند و در آنجا به گردآوری افراد و ساز و برگ جنگ بپردازند و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه آنان سوار بر شتر سرخ مو عازم جنگ شد. عایشه می گفت: مردم! عثمان به ناحق کشته شده است و من انتقام خون او را می گیرم. [۳۴]

جنگ با شکست ناکثین پایان یافت. سپس حضرت کوفه را به عنوان مرکز خلافت برگزیدند.

علت انتخاب کوفه به عنوان مرکز حکومت

بیشتر سربازان و جان نثاران امام را مردم کوفه و حوالی آن تشکیل می دادند. زیرا امام برای سرکوبی پیمان شکنان به وسیله صحابی بزرگ، عمار یاسر و فرزند گرامی خود امام حسن علیه السلام از مردم کوفه، که مرکز مهم عراق بود، استمداد طلبید و گروه انبوهی از مردم آن منطقه به ندای امام پاسخ مثبت گفتند و همراه نمایندگان وی عازم جبهه شدند پس از آن که امام در نبرد با

ناکثان پیروز شد و دشمن را تار و مار ساخت، حق شناسی ایجاب می کرد که از خانه و زندگی این مردم دیدن کند و لبیک گویند و جهادگران خود را تقدیر و متقاعدان و بازماندگان از جهاد را توبیخ و مذمت نماید.

علت جنگ صفین (جنگ با قاسطین)

آن بود که امام علیه السلام می دانست که شورش پیمان شکنان گناهی است از گناهان معاویه که آنان را به نقض میثاق تشویق کرده. اکنون که تیر این یاغی به خطا رفته و شورش پایان یافته بود باید هر چه زودتر ریشه ی فساد قطع و شاخه ی شجره ی ملعونه ی بنی امیه از پیکر جامعه اسلامی بریده می شد. لذا با سپاهی عظیم از کوفه حرکت فرمود و در بیابان صفین با معاویه برخورد کرد. و به این ترتیب، نبردی سخت و طولانی بین سپاه عراق و شام درگرفت.

جنگ صفین هر چند به سود امام علیه السلام پیش رفت ولی به علت جهالت عده ای و فریبکاری عمروعاص کار به حکمیت کشید. در حکمیت هم حکم امام علیه السلام که خلاف میل ایشان انتخاب شده بود جهالت کرد و خلافت به عهده معاویه افتاد.

علت جنگ نهروان (جنگ با مارقین)

آن بود که پس از جنگ صفین جهالی که تن به حکمیت دادند گفتند گناه کرده ایم و توبه کردیم، علی علیه السلام نیز باید توبه کند. سپس در محلی به نام نهروان جمع شدند و شروع به ایجاد اخلال در کار امام علیه السلام نمودند. تلاش امام علیه السلام برای هدایتشان بی فایده بود، بنابراین لشگری را عازم جنگ با آنان کردند که در نهایت با شکست خوارچ پایان یافت.

خلافت ظاهری آن حضرت قریب به پنج سال طول کشید و در بیشتر آن با منافقان مشغول قتال و جدال بودند و پیوسته بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مظلوم بودند و اظهار مظلومیت خویش می فرمودند و از کثرت نافرمانی و نفاق مردم خویش دلتنگ بودند و طلب مرگ از خدا می نمودند و از شهادت خود بدست ابن ملجم (یکی از بازماندگان خوارچ) خبر می دادند و گاهی می فرمودند که چه مانع شده است بدبخت ترین امت را که محاسن مرا از خون سرم خضاب کند؟

و سرانجام در شب ۱۹ ماه مبارک رمضان سال چهل هجری حضرت سیدالاصیاء بدست شقی ترین فرد از اولین و آخرین محاسن مبارکش از خون سر خضاب شد و در شب بیست و یکم ماه رمضان که مصادف با شب جمعه بود به شهادت رسیدند.

[۳۵] امام علی (ع) ۲۵ سال بعد از رحلت پیامبر (ص) به خلافت و رهبری مسلمین برگزیده شد و نزدیک به ۵ سال حکومت مسلمین را بر عهده داشت. مشکلات اصلی دوران خلافت امام (ع) در اجرای عدالت و مبارزه با رفاه‌گرایی و برخی انحرافات و بدعت‌ها بروز کرد

امام علی (ع) سعی نمود تا در این مدت در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و... اصلاحاتی را به‌وجود آورد اما در اجرای اصلاحات امام (ع) مشکلات و موانع گسترده‌ای به‌وجود آمد. مشکلات اصلی دوران خلافت امام (ع) در اجرای عدالت اقتصادی و اجتماعی و مبارزه با رفاه‌گرایی و برخی انحرافات و بدعت‌ها بروز کرد و جنگ‌های داخلی را به‌وجود آورد. بسیاری از مشکلات دنباله قتل عثمان بود و اکثر افرادی که علیه اصلاحات امام برخاستند، بهانه خود را خونخواهی عثمان اعلام نمودند. سپس اصلاحات مالی امام و دلایل مخالفت‌ها در این زمینه که از دلایل آن می‌توان از خو گرفتن مردم به روش تقسیم بیت المال در دوران عمر و عثمان اشاره کرد. برکناری والیان نالایق قبلی از دیگر اقدامات امام بود که مشکلاتی را موجب شد و این که در دوران خلافتشان به نبرد با سرکشان داخلی و سه جنگ جمل، صفین و نهروان در این راستا پرداخت. برخی از مشکلات در این زمینه عبارت بودند از: تردید برخی از سپاهیان امام در نبرد با این سرکشان به دلیل مسلمان بودن آنان، طولانی شدن و شدت این جنگ‌ها و کشتار به نسبت زیاد و عواملی مانند نفوذ معیارهای قومی و اشرافیت قبیله‌ای که در نهایت این عوامل موجب سستی و آشفتگی سپاهیان امام شد. همچنین مشکلات اواخر حکومت امام از جمله غارتگری‌های سپاهیان معاویه و ضعف و سستی مردم در مقابل استمداد امام که لازم است در جای خود بررسی شود.

امیرالمؤمنین (ع) همواره با بصیرت و آگاهی کامل در هر مقطع، سنگین‌ترین مسؤولیت‌های اجتماعی را بر دوش گرفت و هرگز از مسیر وظیفه و اخلاص و ایثار و فداکاری فاصله نگرفت. در دوران حکومت پیامبر، کسی که در خطرناک‌ترین صحنه‌ها حاضر و برای پذیرش سخت‌ترین بار مسؤولیت همواره مشتاقانه داوطلب و پیش‌تاز بود، علی ابن ابیطالب (ع) بود. در آن دوران ۲۵ ساله نیز صبر و سکوت امیرالمؤمنین هم برای دشمن و هم برای دوست، اعجاب‌آور بود.

دوران کوتاه پنج ساله پایان زندگی امیرالمؤمنین یعنی دوره حکومت برای همه مسئولان و زمامداران و اندیشمندان در طول تاریخ بسیار درس‌آموز است. در آخرین روزهای سال ۳۵ هجری قمری، امیرالمؤمنین خلافت و حکومت را به‌دست گرفت و تا بیستم رمضان سال ۴۰ هجری که این دوره حدوداً چهار سال و نه ماه بیشتر نیست، ادامه یافت. بنابراین حتی دوران حکومت و

زاممداری امیرالمؤمنین به پنج سال هم نرسید. امیرالمؤمنین با مشکلات بسیار زیادی در این دوران مواجه بود. حکومت آن حضرت، حکمرانی و زمامداری بر روی یک جاده صاف و هموار نبود. خود وی نیز این مسئله را پیش‌بینی می‌کرد و آن را به بیان‌های گوناگون در لحظه بیعت مردم با آن حضرت بیان فرموده بود که بخشی از آن در نهج البلاغه هم آمده است. گرچه نهج البلاغه مجموعه کاملی از جملات و کلمات و نامه‌های آن حضرت نیست، ولی مجموعه‌ای بسیار ارزشمند و اثری گرانبهاست که می‌تواند برای ترسیم دوران حکومت امیرالمؤمنین ما را از خواندن تاریخ‌های مفصل، مستغنی بدارد.

عدم آشنایی رعایا با اسلام

وقتی امیرالمؤمنین حکومت را شروع کرد، اولین مشکلی که با آن مواجه شد، توسعه جغرافیایی دنیای اسلام بدون تعمیق فرهنگ اسلام در اذهان و افکار مردم بود. در دوران حکومت سه خلیفه قبلی، به‌ویژه در دوران خلافت خلیفه دوم، جغرافیای دنیای اسلام توسعه فراوانی یافت؛ هم از طرف شرق و غرب و هم از طرف شمال و جنوب. در حالی که جغرافیای اسلام در هنگام رحلت رسول معظم اسلام تقریباً به شبه جزیره عربستان محدود می‌شد، در این دوران ۲۵ ساله آنچنان گسترش یافت که تا خراسان بزرگ در شرق و شمال افریقا و بخش اعظم روم شرقی در غرب را شامل می‌شد. دو تمدن بزرگ یعنی تمدن ایران و تمدن روم را درهم نوردیده بود و اسلام به‌عنوان تنها تمدن و قدرت بزرگ آن روزگار، نمایان شده بود. بنابراین اسلام از لحاظ سرزمینی و جغرافیایی وسعت زیادی یافته بود و از لحاظ انسانی نیز تعداد مسلمان‌ها چندین برابر شده بود و اسلام به‌ظاهر وارد این سرزمین‌ها شده بود و والیانی از طرف خلفا بر مردم حکمرانی می‌کردند. خراج و مالیات از مردم می‌ستاندند؛ بخشی را مصرف می‌کردند و بخشی را به مرکز خلافت که مدینه بود، می‌فرستادند. جنگ‌هایی در گوشه و کنار هنوز به‌وقوع می‌پیوست و سربازان اسلام در برابر دشمنان می‌جنگیدند. در این سرزمین‌ها دین اسلام رونق ظاهری پیدا کرده بود، ولی فرهنگ حاکم بر قلوب و رفتار مردم معمولاً همان فرهنگ گذشته بود.

فتح یک سرزمین بزرگ در یک زمان کوتاه، امکان‌پذیر است. این که مردم به کلمه توحید و گفتن «لا اله الا الله و محمد رسول الله» آشنا شوند، کار خیلی پیچیده و مشکلی نیست؛ اما آشنایی مردم با وحی آسمانی و با مفاهیم قرآن مجید و فرهنگ غنی اسلام، کار ساده‌ای نیست. بسیاری از اصحاب پیامبر در همان مکه و مدینه باقی مانده بودند و عده‌ای گرفتار مسائل روزمره حکومت بودند. بخشی از اصحاب پیامبر نیز در عزلت بودند. دنیای اسلام به‌شدت گسترش یافته بود، بدون این که مردم از فرهنگ غنی و انسان‌ساز اسلام بهره لازم را برده باشند.

از طرف دیگر، سه تمدن بزرگ یعنی تمدن اسلام، تمدن ایران و تمدن روم با هم تلاقی کرده و تقریباً این سه تمدن با هم اختلاط پیدا کرده بودند. فرهنگ‌هایی که مردم در گذشته با آن خو گرفته بودند و با آن تمدن‌ها زندگی کرده بودند، متفاوت بود. اختلاط این تمدن‌ها، معضلات و مشکلات فراوانی از لحاظ فرهنگی برای مردم به وجود آورده بود. از طرفی هم صاحب‌نظران، مفسران و مبلغان اسلامی به اندازه کافی در دسترس مردم نبودند؛ همان مشکلی که دنیای اسلام امروز با آن مواجه است.

بنابراین یک معضل امیرالمؤمنین در آغاز حکومت، وسعت دنیای اسلام بدون آشنایی مردم تازه‌مسلمان با عمق فرهنگ اسلام بود. همین مسئله باعث شد که معاویه به راحتی بتواند با افکار مردم شام بازی کند. دلیل این که معاویه به این راحتی سر مردم شام کلاه می‌گذاشت، همین بود که حتی توانست نماز جمعه را در روز چهارشنبه اقامه کند. مردم به فرهنگ اسلام آشنایی نداشتند. با متن کلمات و گفتار و سیره پیامبر و حتی اصحاب و یاران پیامبر کمتر نزدیک بودند.

انحرافات ۲۵ ساله

مشکل دومی که امیرالمؤمنین با آن مواجه بود، اقدامات و روش‌های انحرافی بود که در طول ۲۵ سال گذشته به آن‌ها عمل شده بود. یعنی در طول این مدت، شیوه‌های اداره حکومت و جامعه، نحوه تقسیم بیت المال، نحوه برخورد با مردم، شکل رابطه‌ای که بین مردم و حاکمان به وجود آمده بود، نسبت به زمان پیامبر، آنچنان دچار تغییر و انحراف شده بود که امیرالمؤمنین در آغاز حکومتش با دنیایی از انحرافات، بدعت‌ها و مشکلات مواجه بود. جملاتی که آن حضرت در آغاز بیعت و حتی در آستانه بیعت فرمود، حاکی از همین معضلات بود، فرمود: علی را رها کنید و دنبال دیگری بروید.

چرا امیرالمؤمنین این جملات را فرمود؟ چرا گفت ما با یک فضایی مواجه خواهیم بود که الوان و رنگ‌های گوناگون و وجوه مختلف خواهد داشت؟ در خطبه ۹۲ نهج البلاغه آمده است: «دعونی و التمسوا غیری فانا مستقبلون امرأ له وجوه و الوان لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول و ان الآفاق قد اغامت و المحجّه قد تنکرت». فرمود برای چه در مسجد این چنین اجتماع کرده‌اید؟ این همه فشار آورده‌اید؟ این همه اصرار دارید که با علی بن ابیطالب بیعت کنید تا زمامداری شما را برعهده گیرد؟ علی را رها کنید و دنبال دیگری بروید.

شاید در نگاه اول اگر کسی به مشکلات آن زمان توجه نکند، این جملات برایش عجیب باشد که مردم بعد از سال‌ها، رهبر واقعی خود را پیدا کرده‌اند و با اصرار هم به دنبال بیعت با او هستند تا او حکومت و زمامداری را برعهده گیرد و او نمی‌پذیرد و قبول

نمی‌کند. امیرالمؤمنین که به دنبال عوام‌فریبی و خوشایند مردم نبود. امیرالمؤمنین که نمی‌خواست تظاهر به بی‌اعتنایی به دنیا و حکومت کند تا با اشتیاق بیشتری مردم با او بیعت کنند.

امیرالمؤمنین مشکلات و مسائل آینده را به‌خوبی می‌دید. فرمود: «فانا مستقبلون امراً له وجوه و ألوان» من فردای جامعه شما را می‌بینم با چهره‌های متلون، نه تنها چهره‌های مختلف انسان‌ها، که حتی رنگ به رنگ شدن جامعه، رنگ به رنگ شدن اعتقادات مردم و هر روز به سمتی و به سویی رفتن مردم را به‌خوبی می‌بینم. «لا تقوم له القلوب و لا تثبت عليه العقول» آنچنان آینده آشفته‌ای را علی (ع) ترسیم می‌کند که قلب‌ها توان ایستادگی و عقل‌ها توان مقاومت و ثبات را در خود نمی‌بینند. امیرالمؤمنین فردا را می‌دید. همان فردایی که شاید بسیاری از مردمی که در مسجد دور آن حضرت را گرفته بودند و تضرع و التماس می‌کردند که زمامداری امور مسلمین را برعهده گیرد، آن فردا را اصلاً تصور نمی‌کردند.

اگر مردم تحت تأثیر تبلیغات افراد و فراز و نشیب شرایط قرار بگیرند و دنبال منافع خود و قبیله و طایفه خود باشند و از اهداف اسلامی و ملی فاصله بگیرند، حاکمیت دچار بالاترین مشکل و تزلزل خواهد شد. بعد فرمود: «واعلموا انی ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم و لا اصغ الی قول القائل و عتب العاتب»، اگر من خلافت را بپذیرم و اگر با من بیعت کنید، پس از بیعت بدانید که علی به وظیفه خود عمل خواهد نمود، بر مبنای آنچه خداوند، قرآن و سنت رسول خدا و پیامبر اسلام مشخص نموده و بر مبنای آنچه حق است و علی آن‌ها را می‌فهمد و درک می‌کند.

فرمود: «و ان ترکتمونی» اگر علی را رها کنید، «فانا کاحدکم» اگر امروز شما با من بیعت نکردید، من هم همانند یکی از شما مردم هستم. اگر علی بن ابیطالب مسؤولیت زمامداری و اداره جامعه بر دوشش نباشد، «فانا کاحدکم» من هم فردی از آحاد جامعه شما هستم. اگر به سمت علی بن ابیطالب نیامدید، همان دوران ۲۵ ساله ادامه پیدا می‌کند و طول آن دوران سی ساله می‌شود.

فرمود: «و لعلی اسمعکم و اطوعکم لمن ولیتموه امرکم» اگر فرد دیگری را به‌عنوان رهبر و ولی انتخاب کردید، شاید امیرالمؤمنین مثل شما خواهد بود. در پایان هم فرمود: «و انا لکم وزیراً خیر لکم منی امیراً» اگر علی به‌عنوان وزیر و مشاور در اداره جامعه شما باشد، بهتر از این است که رهبری و امامت را بر دوش و برعهده گیرد.

کعبود کادر مدیریت

مشکل دیگر امیرالمؤمنین، کمبود افراد لایق برای اداره جامعه بود. اگر حکومتی می‌خواهد موفق باشد، بی‌تردید یک پایه موفقیت آن، مدیران کارآ، لایق و متعهد و وجود نخبگان شایسته در جامعه است. چگونه می‌توان جامعه‌ای را به تنهایی مدیریت کرد؛ یک فرد که به تنهایی نمی‌تواند یک کشور بزرگ را مدیریت کند. آیا امیرالمؤمنین به تعداد کافی مدیر لایق در اختیار داشت؟

کارگزاران امام - به‌جز شماری اندک - با اندیشه و رفتار امام همراهی نشان ندادند و نه تنها باری از او برنداشتند، بلکه خود به مانعی بر سر راه او تبدیل شدند: ابوموسی اشعری که امام او را در سمت فرمانداری کوفه ابقا کرده بود، مردم را با اصرار و تأکید از پیوستن به او منع می‌کرد. جریر بن عبدالله بجلی سفیر امام نزد معاویه بود. او مدتی تسلیم دفع‌الوقت معاویه شد و بعدها تمایل خود را به معاویه نشان داد. مصقله بن هبیره در اموال اردشیر خوره خیانت کرد، سپس گریخت و به معاویه پیوست. یزید بن قیس ارحبی در ارسال خراج تعلل می‌کرد. منذر بن جارود که عامل استخر بود، دست در اموال عمومی گشود؛ به‌گونه‌ای که امام مجبور شد او را عزل و زندانی کند.

نعمان بن عجلان اموال بحرین را به یغما برد و به معاویه پیوست. یزید بن حجه بن عامر تمیمی که عامل ری و دستی بود، بخشی از خراج را برداشت و نزد معاویه گریخت. امام، خریث بن راشد از بنی ناصیه را بر برخی از نواحی اهواز امارت داد، اما وی همراه چند صد تن از مردان قبیله‌اش شورش کرد و در قلمرو حکومت او دست به قتل و غارت زد. کار امام و فرماندارانش از این نظر به جایی رسید که او دیگر قادر به اعتماد کردن به هیچ‌کس نبود. یک‌بار در این‌باره مردم کوفه را مخاطب قرار داد که: به خدا سوگند فلانی را فرستادم، خیانت ورزید و غدر کرد و اموال را برای خود برداشت. فلانی را فرستادم، خیانت ورزید و غدر کرد. فلانی را فرستادم، خیانت ورزید و غدر کرد و اموال را برداشت و نزد معاویه برد. به خدا سوگند اگر به کسی از شما اعتماد کنم و کاسه‌ای را به دستش بدهم، بیم آن دارم که بند آن‌را ببرد.

بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین آدم‌های پاک و شایسته‌ای بودند، افراد متقی، پرهیزکار و مورد اعتماد بودند، اما در مدیریت ضعیف بودند. نمونه‌اش کمیل زاهد پاکدامن مخلص فداکار را به‌عنوان والی منطقه‌ای در عراق منصوب کرد. در خود نهج‌البلاغه، نامه‌ای است که حضرت، کمیل را مورد خطاب قرار می‌دهد و تصریح می‌کند که تو مدیریت کافی برای اداره نداشتی و نتوانستی از سرحدات دفاع کنی و به وظیفه عمل کنی.

نام آن منطقه «هیت» بود که کمیل آنجا را رها کرده و برای انجام کاری به شهر دیگری رفته بود و غارتگران آمده و شهر را غارت کرده بودند. امیرالمؤمنین نامه عتاب‌آمیزی به کمیل می‌نویسد. این نامه، نامه ۶۱ نهج‌البلاغه است.

از طرف دیگر افرادی بودند دارای مدیریت قوی ولی با ایمان ضعیف که گاهی امیرالمؤمنین ناچار می‌شد از آن‌ها هم استفاده کند؛ گرچه به دلیل ضعف در تقوا و ایمان گاهی دولت اسلامی دچار مشکل و حتی حضرت، ناچار به عزل آن‌ها می‌شد. زیادبن ابیه یکی از آن‌هاست. زیاد از طرف امیرالمؤمنین والی ایالت فارس می‌شود. قبلاً سهل بن حنیف، والی فارس و کرمان بود، ولی نتوانست آنجا را به خوبی اداره کند و لذا امیرالمؤمنین سهل را عزل کرد و زیادبن ابیه را به آنجا فرستاد.

زیادبن ابیه یک آدم سیاسی با هوش، خوش بیان و از لحاظ مدیریت، نیرومند بود، اما اطمینانی که به کمیل بود، به زیاد نبود. اطمینانی که به سهل بود، به زیاد نبود. اما امیرالمؤمنین زیاد را به عنوان والی فارس فرستاد تا این منطقه آشوب زده را آرام کند. در عین حال امیرالمؤمنین مرتب برای وی نامه می‌نوشت. یک نمونه از این نامه‌ها در نهج البلاغه هم آمده است. به زیادبن ابیه نامه می‌نویسد که معاویه می‌خواهد تو را بفریبد و تو را به عنوان برادر خود بخواند، مواظب باش تحت تأثیر شیطنیت معاویه قرار نگیری. در پیام دیگری سفارش می‌کند که اگر به من گزارش شود تخلفی کردی، اگر به من ثابت شود در بیت المال تعدی شده، این چنین می‌کنم، آنچنان می‌کنم. پیداست امیرالمؤمنین نگران زیاد است، اما در عین حال کسی هم بهتر از او در اختیار امیرالمؤمنین نیست.

حتی ابوموسی اشعری را در آغاز کار، والی کوفه قرار داد. مالک اشتر به مدینه آمد و عثمان را وادار کرد تا ابوموسی را والی کوفه کند. در اوایل خلافت علی (ع) هم، همین مالک اشتر اصرار می‌کرد که ابوموسی در کوفه بماند. البته خودش بعد از ماجرای جنگ جمل رفت و ابوموسی را از کوفه بیرون کرد. چون در جنگ جمل ابوموسی تخلف کرد و لذا امیرالمؤمنین او را عزل کرد و مالک او را از کوفه اخراج کرد.

عدم تمکین شهرها و مناطق مهم از امام

مقارن این سال‌ها چند شهر و منطقه مهم در قلمرو دولت اسلامی وجود داشت که مردم و نیروهای موجود در آن‌ها، نقشی تعیین کننده در حوادث سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کردند. این مناطق عبارت بودند از: مکه، مدینه، شام، بصره و کوفه.

۱. مردم مدینه (انصار و فرزندان آن‌ها) احتمالاً تحت تأثیر مخالفت قریش (معاویه از یک سو و طلحه و زبیر و عایشه از سوی دیگر) با امام و نیز مشاهده اقدامات تند و خشونت‌باری که از عناصر انقلابی در جریان محاصره و قتل عثمان و حوادث بعد از آن سر زده بود، ترجیح می‌دادند خود را از این حوادث کنار بکشند. ضمن این که آنان به دلیل داشتن شرف سبقت در اسلام و صحابی پیامبر بودن و نیز بهره‌مندی از ثروتی که به دلیل همین منزلت به دست آورده بودند، اصولاً از وضع موجود چندان ناراضی نبودند که

بخواهند برای تغییر آن با امام همراهی کنند.

۲. وضعیت شام از همان آغاز کاملاً روشن بود. شام حدود بیست سال به دست پسران ابوسفیان (یزید و معاویه) اداره شده بود و مردم آن وفاداری قابل توجهی به این خانواده داشتند. آشکار بود که معاویه و هواداران او، چنین منطقه‌ای را تسلیم امام نخواهند کرد. شامیان سرانجام به جنگ آمدند و بیشترین نقش را در تضعیف حکومت او و به بن‌بست کشاندن برنامه‌هایش ایفا کردند.

۳. بصریان با سپاه جمل همراه و مدعی خون عثمان شدند، بر امام شوریدند و بعدها نیز به ضدیت با او و تمایل به جبهه مخالف او شهره گشتند.

۴. کوفه بسیار زود و به‌صورتی گسترده، از امام و دولت او حمایت کرد و به‌همین دلیل به‌عنوان پایتخت دولت نوپای امام علی برگزیده شد، ولی به همان سرعت و گستردگی نیز دست از حمایت او کشید.

شهادت امام علی (ع)

بعد از جنگ نهروان و سرکوب خوارج برخی از خوارج از جمله عبدالرحمان بن ملجم مرادی در یکی از شبها گرد هم آمدند و اوضاع آن روز و خونریزی‌ها و جنگهای داخلی را بررسی کردند و از نهروان و کشتگان خود یاد کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که باعث این خونریزی و برادرکشی حضرت علی (ع) و معاویه و عمروعاص هستند و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند، مسلمانان تکلیف خود را خواهند دانست. سپس با هم پیمان بستند که هر یک از آنان متعهد کشتن یکی از سه نفر گردد.

ابن ملجم متعهد قتل امام علی (ع) شد و در شب نوزدهم ماه رمضان همراه چند نفر در مسجد کوفه نشستند. آن شب حضرت علی (ع) در خانه دخترش مهمان بودند و از واقعه صبح باخبر بودند، وقتی موضوع را با دخترش در میان نهاد، ام کلثوم گفت: فردا جعده را به جای خودتان به مسجد بفرستید. حضرت علی (ع) فرمود: «از قضای الهی نمی توان گریخت» آن گاه کمر بند خود را محکم بست و عازم مسجد شد. ابن ملجم، در حالی که حضرت علی (ع) در سجده بودند، با ضربتی بر فرق مبارک خون از سر حضرتش در محراب جاری شد و محاسن شریفش را به خون رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود: «فزت و رب الکعبه». «به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم» سپس آیه ۵۵ سوره طه را تلاوت فرمود: «شما را از خاک آفریدیم و در آن بازتان می گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می آوریم».

محل دفن امام علی (ع)

بعد از حضرت علی علیه السلام ایشان را در نزدیکی شهر کوفه بدون این که کسی متوجه شود دفن کردند. دلیل این مساله جلوگیری از نبش قبر و بی حرمتی دشمنان نسبت به جنازه ایشان بود. بعد از گذشت سال ها محل دفن امام علی (ع) کشف شد و بعد از ساخت مقبره ایشان در آن جا شهر نجف به وجود آمد.

آثار مربوط به امام علی (ع)

- نهج البلاغه: اسنادی از سخنان، خطبه ها و نامه های حضرت علی (ع) که از ایشان به جا مانده است توسط پیروان و طرفداران ایشان گرد هم آورده شده است که آن را نهج البلاغه می نامند.
- «غرر الحکم و درر الکلم»: دومین اثری است که از بیانات امام علی (ع) گردآوری شده است.
- مصحف علی: سومین اثر به جای مانده از امیرمؤمنان (ع) قرآن معروف ایشان است که در آن سوره های قرآن طبق تاریخ نزول مرتب شده اند.
- کتاب بعدی امام علی کتابی مشتمل بر سخنانی از حضرت محمد (ص) درباره کل نیاز های مردم که گفته می شده است و حضرت علی آن ها را مکتوب می کردند.
- همچنین آورده شده است که دعای کمیل، دعایی است که حضرت علی (ع) به یکی از شاگردانش به نام کمیل بن زیاد یاد داده بودند.

خلاصه زندگینامه امام علی (ع) از ولادت تا شهادت

زندگینامه امام علی (ع) از ولادت ایشان در خانه کعبه آغاز و به شهادت ایشان در محراب مسجد ختم می شود. زندگی نامه امام علی بسیار آموزنده است. امام علی (ع) امام اول شیعیان و نخستین کسی است که به پیامبر اکرم ایمان آورد. زندگینامه امام علی (ع) سرشار از رشادت هایی است که در راه اسلام داشته و در نهایت نیز به دلیل کینه توزی دشمنان اسلام در محراب مسجد به شهادت رسید.

میلاد باسرسعادت امام علی علیه السلام روز سیزدهم ماه رجب سال سی ام عام الفیل، در خانه کعبه اتفاق افتاده است. خلاصه ای از ماجرا و جریان ولادت حضرت علی علیه السلام از این قرار است که فاطمه بنت اسد به هنگام درد زایمان راه مسجدالحرام را در پیش گرفت و خود را به دیوار کعبه نزدیک ساخت و چنین گفت:

«خداوندا! به تو و پیامبران و کتابهایی که از طرف تو نازل شده اند و نیز به سخن جدم ابراهیم سازنده این خانه ایمان راسخ دارم. پرودگارا! به پاس احترام کسی که این خانه را ساخت و به حق کودکی که در رحم من است، تولد این کودک را بر من آسان فرما!» لحظه ای نگذشت که دیوار جنوب شرقی کعبه در برابر دیدگان عباس بن عبدالمطلب و یزید بن تعف شکافته شد. فاطمه وارد کعبه شد و دیوار به هم پیوست. فاطمه تا سه روز در خانه کعبه بود و نوزاد خویش را به دنیا آورد. سپس از همان شکاف دیوار که دوباره گشوده شده بود بیرون آمد و بر اساس پیامی که از غیب شنیده بود نام فرزندش را «علی» گذاشت.

حضرت علی (ع) تا ۳ سالگی نزد پدر و مادرش بسر برد و پیامبر اکرم (ص) وی را از بدو تولد تحت تربیت غیرمستقیم خود قرار داد. تا آن که خشکسالی عجیبی در مکه واقع شد و ابوطالب عموی پیامبر، با چند فرزندی که داشت با هزینه سنگین زندگی روبرو شد. رسول اکرم (ص) با مشورت عموی خود عباس توافق کردند که هر یک از آنان فرزندی از ابوطالب را به نزد خود ببرند تا گشایشی در کار ابوطالب باشد. عباس، جعفر را و پیامبر (ص)، علی (ع) را به خانه خود بردند.

پس از وحی خدا و برگزیده شدن حضرت محمد (ص) به پیامبری و سه سال دعوت مخفیانه، سرانجام پیک وحی فرا رسید و فرمان دعوت همگانی داده شد. در این میان تنها حضرت علی (ع) مجری طرحهای پیامبر (ص) در دعوت الهی اش و تنها همراه و دلسوز آن حضرت در ضیافتی بود که وی برای آشنا کردن خویشاوندان خویش با اسلام و دعوتشان به دین خدا ترتیب داد. در همین ضیافت پیامبر (ص) از حاضران سؤال کرد: چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟ فقط علی (ع) پاسخ داد: ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می کنم. پیامبر (ص) بعد از سه بار تکرار سؤال و شنیدن همان جواب فرمود: ای خویشاوندان و بستگان من، بدانید که علی (ع) برادر و وصی و خلیفه پس از من در میان شماست.

زمانی که پیامبر (ص) قصد داشت تا از مکه به سمت مدینه هجرت کند مشرکان دسیسه ای مبنی بر قتل پیامبر کشیدند. امام علی (ع) با شجاعت و از جان گذشتگی به جای پیامبر (ص) در بستر ایشان خوابید و با این کار زمینه هجرت پیامبر (ص) را فراهم کرد. در سال های اول تا سوم هجری، حضرت رسول (ص)، دخترش فاطمه (ع) را به عقد امام علی علیه السلام در آورد. نخستین فرزند امام علی (ع) و حضرت فاطمه سلام علیها در نیمه ماه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد که نامش

را حسن گذاشتند. فرزند دوم آنها یعنی حسین در سوم شعبان سال چهارم هجرت به دنیا آمد. ماجرای غدیر خم از این قرار بود که پیامبر (ص) بعد از اتمام مراسم حج در آخرین سال عمرش در راه برگشت در محلی به نام غدیر خم در نزدیکی جحفه دستور توقف داد، زیرا پیک وحی فرمان داده بود که پیامبر (ص) باید رسالتش را به اتمام برساند. پس از نماز ظهر پیامبر (ص) بر بالای منبری از جهاز شتران رفت و فرمود: «ای مردم! نزدیک است که من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم درباره من چه فکر می کنید؟» مردم گفتند: «گواهی می دهیم که تو آیین خدا را تبلیغ می کردی» پیامبر فرمود: «آیا شما گواهی نمی دهید که جز خدای یگانه، خدایی نیست و محمد بنده خدا و پیامبر اوست؟» مردم گفتند: «آری، گواهی می دهیم» سپس پیامبر (ص) دست حضرت علی (ع) را بالا گرفت و فرمود: «ای مردم! در نزد مؤمنان سزاوارتر از خودشان کیست؟» مردم گفتند: «خداوند و پیامبر او بهتر می دانند» سپس پیامبر فرمودند: «ای مردم! هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی هم مولا و رهبر اوست» و این جمله را سه بار تکرار فرمودند. بعد مردم این انتخاب را به حضرت علی (ع) تبریک گفتند و با وی بیعت نمودند. حضرت علی (ع) در بیشتر جنگ ها در کنار پیامبر اسلام به عنوان پرچمدار سپاه اسلام می جنگید و داستان های زیادی از دلآوری و شجاعت او بر سر زبان ها است که خیلی هم زیاد است. البته بنا به روایات، حضرت امیر (ع) در همه غزوات به جز غزوه تبوک حضور داشته است. در غزوه تبوک خود حضرت رسول (ص)، امام علی (ع) را به جای خودش در مدینه گذاشت و این امر موجب بروز یکسری شایعه در مورد کدورت پیامبر از امام علی (ع) گردید. امام علی (ع) این شایعه را با پیامبر در میان گذاشت و آن حضرت (ص) فرمود: «أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» «جایگاه تو نسبت به من همچون جایگاه هارون نسبت به موسی است مگر اینکه پیامبری پس از من نیست». ایشان همیشه در صف اول از سپاه خود حضور داشتند که با شروع جنگ ضررهای زیادی بر دشمن وارد می کردند به طوری که همه دشمنان اسلام از نام ایشان می ترسیدند و حاضر به رویارویی با وی نبودند. از همین رو امام اول را «حیدر کرار» می نامیدند.

پس از شجاعت این حضرت در جنگ احد بود که فرشته وحی به پیامبر (ص) فرمود: این نهایت فداکاری است که علی (ع) از خود نشان می دهد. رسول خدا فرمود: «او از من و من از او هستم» در این هنگام صدایی از آسمان شنیدند که می گفت: «لَا قِتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ» ترجمه: ((جوانمرد شجاعی چون علی و شمشیری چون ذوالفقار وجود ندارد)). در آخرین لحظات عمر پیامبر (ص)، علی (ع) نزد او آمد و رسول خدا (ص) رازی طولانی را با او در میان گذاشت و پس از آن بیماری اش شدت یافت و به علی (ع) فرمود: «سرم را در دامن خود قرار ده، زیرا فرمان الهی رسیده است، هرگاه روح از بدنم مفارقت کرد آن را با دست خود بگیر و بر صورت خویش بکش و آن گاه مرا رو به قبله نما و تجهیز کن و قبل از همه مردم بر بدنم نماز بگزار و تا

پیکرم را در خاک نهان می‌سازی، از من جدا مشو و از خدای متعال یاری بخواه». بعد از رحلت پیامبر (ص)، در حالی که علی و عده ای از طائفه بنی هاشم مشغول تجهیز و تدفین حضرت (ص) بودند، بعضی از مهاجران و انصار از جمله ابوبکر، عمر و عثمان به راه افتادند و در جایی به نام سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا تکلیف حکومت را روشن کنند که پس از مشاجراتی که میان آنها واقع شد، در نهایت بدون توجه به واقعه غدیر، ابوبکر را به عنوان خلیفه معرفی کردند. امام علی (ع) ۲۵ سال در برابر این مساله سکوت کرد و پس از قتل عثمان با هجوم و اصرار مسلمانان، خلافت را بر عهده گرفت. پس از کشته شدن عثمان، جمعی از اصحاب نزد امام علی (ع) آمدند و گفتند: ما سزاوارتر از تو به خلافت، کسی را نمی‌شناسیم؛ علی (ع) گفت: من وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم. آنان گفتند: جز بیعت با تو، چیزی نمی‌پذیریم. آن حضرت گفت که بیعت او در خفا نمی‌باشد و باید در مسجد باشد. همه انصار جز چند نفر با علی (ع) بیعت کردند. در این باره که چرا امام علی (ع) زیر بار بیعت با مردم نمی‌رفت، باید گفت امام (ع) جامعه موجود را فاسدتر از آن می‌دانست که او بتواند آن را رهبری کرده و معیارها و منویات خود را در آن به اجرا در آورد.

پی نوشت ها:

۱. نهج البلاغه عبده، ج ۲، ص ۱۸۲
۲. مستدرک حاکم، ج ۲ ص ۱۱۲؛ الاستیعاب، ج ۳ ص ۳۲
۳. کاتبان وحی، سایت اندیشه قم
۴. الارشاد: ۱/۴۸، کشف الیقین: ۴۷/۲۵، اعلام الوری: ۱/۳۲۲
۵. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۹۷
۶. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۵۴
۷. الکافی: ۸/۲۷/۴
۸. نهج البلاغه، خطبه ۳
۹. نهج البلاغه، خطبه ۳
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲
۱۱. خطبه ۷۴
۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۳
۱۳. نهج البلاغه، خطبه ۳

١٤. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٢٣، ط نجف
١٥. الارشاد، شيخ مفيد، چاپ سنگى، ص ١٠٧
١٦. الدر المنثور، ج ٦، ص ٣١٧، الارشاد ص ١٠٦
١٧. بحار الانوار، ج ٤٠، ص ٢٢٤
١٨. نهج البلاغه عبده، خطبه ١٤٤؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٣٨ تا ٢٣٧ تاريخ كامل، ج ٣، ص ٣؛ تاريخ ابن كثير، ج ٧، ص ١٠٧؛ بحار الانوار، ج ٩، ص ٥٠١، ط كمپانى
١٩. ثمره الاوراق، در حاشيه ي المستطرف، نگارش تقى الدين حموى، ج ٢، ص ١٥، ط مصر، ١٣٦٨ هـ.ق
٢٠. تاريخ يعقوبى، ج ١، ص ١٢٣؛ تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٢٥٣؛ كنز العمال، ج ٥، ص ٢٤٤؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ٣، ص ١١٣؛ چاپ مصر.
٢١. مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٤٩٦؛ بحار الانوار، ج ٤٠، ص ٣٣٢
٢٢. شيخ طوسى: تهذيب، ج ١٠، ص ٥٠، احكام زنا، حديص ١٨٨
٢٣. صدوق: من لا يحضره الفقيه، ٩:٣
٢٤. سنن يهقى، ج ٨، ص ٢٣٦؛ ذخائر العقبى، ص ٨١؛ الغدير، ج ٦، ص ١٢٠
٢٥. مستدرک حاكم، ج ٢، ص ٩٥؛ الغدير، ج ٦، ص ١١٠. ذخائر العقبى، ص ٨٠؛ الغدير، ج ٦، ص ١١٠
٢٦. كشف الغمّة، ج ١، ص ٣٣؛ بحار، ج ٤٠، ص ٢٧٧
٢٧. مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ١٦٦
٢٨. كنز العمال، ج ٣، ص ١٧٨؛ ذخائر العقبى، ص ٨٠
٢٩. كنز العمال، ج ٣، ص ٥٣؛ مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ١١٩
٣٠. الغدير، ٢١٤:٨ به نقل از كتاب عاصمى به نام «زين الفتى فى شرح سورة هل أتى»
٣١. ذخائر العقبى، ص ٧٩
٣٢. نهج البلاغه، خطبه ٣
٣٣. شرح نهج البلاغه: ٢٠/٢٩٩/٤١، الدرجات الرفيعة: ٣٨
٣٤. تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٣٥١٧٢.
٣٥. سايت دانشنامه اسلامى

فصل سوم: زندگینامه حضرت فاطمه الزهرا سلام الله عليها



مقام: ام الائمه

نام مبارک حضرت: فاطمه عليها السلام

القاب حضرت: زهرا، سیده نساء العالمین، بتول، صدیقه، طاهره و

کنیه: ام ایها، ام الائمه، ام الحسن، ام الحسین، ام المحسن

پدر: حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله

مادر مکرمه شان: ام المؤمنین خدیجه سلام الله عليها

زادروز مبارکش: بیستم جمادی الاخر، پنج سال پس از بعثت

زادگاه: مکه مکرمه

مدت امامت: —

مدت عمر: ۱۸ سال

تاریخ شهادت: ۳ جمادی الثانی سال ۱۱ هجری

علت شهادت: وارد شدن ضربه به پهلوی حضرت در حمله به خانه ایشان

قاتل: توسط مهاجمان به خانه ایشان

مدفن: مدینه منوره

بر اساس احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله)، حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) برترین و والامقام ترین بانوی جهان در تمام قرون و اعصار می باشد. در یکی از این گفتارها (که البته مورد اتفاق مسلمانان، اعم از شیعه و سنی است)، می فرمایند: **فاطمه سرور زنان جهانیان است**. "پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کلامی دیگر صراحتاً فاطمه (علیها السلام) را سرور زنان اولین و آخرین ذکر می نمایند .

نکته ای که از این دو حدیث نبوی و احادیث مشابه دریافت می شود اینست که اگر فاطمه (علیها السلام) برترین بانوی جهانیان است و در بین زنان از هر جهت، کسی دارای مقامی والاتر از او نیست، پس شناخت سراسر زندگانی و تمامی لحظات حیات او، از ارزش فوق العاده برخوردار می باشد. چرا که آدمی با دقت و تأمل در آن می تواند به عالیت ترین رتبه های روحانی نائل گردد.

از سوی دیگر با مراجعه به قرآن کریم درمی یابیم که آیات متعددی در بیان شأن و مقام حضرتش نازل گردیده است که از آن جمله می توان به آیه ی تطهیر، آیه مباهله، آیات آغازین سوره دهر، سوره کوثر، آیه اعطای حق ذی القربی و... اشاره نمود که خود تأکیدی بر مقام عمیق آن حضرت در نزد خداوند است.

در این بخش به طور مختصر، به مطالعه شخصیت و زندگانی آن بانوی گرانقدر خواهیم پرداخت:

۱. نام، القاب، کنیه ها:

نام: فاطمه (علیها السلام)

فاطمه، در لغت به معنی بریده شده و جدا شده می باشد و علت این نامگذاری بر طبق احادیث نبوی، آنست که: پیروان فاطمه (علیها السلام) به سبب او از آتش دوزخ بریده، جدا شده و برکنارند.

القاب: زهرا، صدیقه، طاهره، مبارکه، بتول، راضیه، مرضیه و...

زهره به معنای درخشنده است و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: "چون دخت پیامبر در محرابش می‌ایستاد (مشغول عبادت می‌شد)، نورش برای اهل آسمان می‌درخشید؛ همانطور که نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد".

صدیقه به معنی کسی است که به جز راستی چیزی از او صادر نمی‌شود. طاهره به معنای پاک و پاکیزه، مبارکه به معنای با خیر و برکت، بتول به معنای بریده و دور از ناپاکی، راضیه به معنای راضی به قضا و قدر الهی و مرضیه یعنی مورد رضایت الهی. (۱)

کنیه‌ها: ام الحسین، ام الحسن، ام الائمه، ام ابیها و...

ام ابیها به معنای مادر پدر می‌باشد و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دخترش را با این وصف می‌ستود؛ این امر حکایت از آن دارد که فاطمه (علیها السلام) بسان مادری برای رسول خدا بوده است. تاریخ نیز گواه خوبی بر این معناست؛ چه هنگامی که فاطمه در خانه پدر حضور داشت و پس از وفات خدیجه (سلام الله علیها) غمخوار پدر و مایه پشت گرمی و آرامش رسول خدا بود و در این راه از هیچ اقدامی مضایقه نمی‌نمود، چه در جنگها که فاطمه بر جراحات پدر مرهم می‌گذاشت و چه در تمامی مواقع دیگر حیات رسول خدا.

۲. مادر و پدر:

پدر: محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) که او رسول گرامی اسلام، خاتم پیامبران الهی و برترین مخلوق خداوند می‌باشد.



مادر: حضرتش خدیجه دختر خویلد، از زنان بزرگ و شریف قریش. او نخستین بانویی است که به اسلام گرویده است و پس از پذیرش اسلام، تمامی ثروت و دارایی خود را در خدمت به اسلام و مسلمانان مصرف نمود. خدیجه در دوران جاهلیت و دوران پیش از ظهور اسلام نیز به پاکدامنی مشهور بود؛ تا جایی که از او به طاهره (پاکیزه) یاد می‌شد و او را بزرگ زنان قریش می‌نامیدند.

۳. ولادت:

فاطمه (علیها السلام) در سال پنجم پس از بعثت (۲) و در روز ۲۰ جمادی الثانی در مکه به دنیا آمد. چون به دنیا پانهاد، به قدرت الهی لب به سخن گشود و گفت: "شهادت می‌دهم که جز خدا، الهی نیست و پدرم رسول خدا و آقای پیامبران است و شوهرم سرور اوصیاء و فرزندانم (دو فرزندم) سرور نوادگان می‌باشند".

اکثر مفسران شیعی و عده‌ای از مفسران بزرگ اهل تسنن نظیر فخر رازی، آیه آغازین سوره کوثر را به فاطمه (علیها السلام) تطبیق نموده‌اند و او را خیر کثیر و باعث بقا و گسترش نسل و ذریه پیامبر اکرم ذکر نموده‌اند.

۴. مکارم اخلاق

سراسر زندگانی صدیقه طاهره (علیها السلام)، مملو از مکارم اخلاق و رفتارهای نمونه و انسانی است. ما در این مجال جهت رعایت اختصار تنها به سه مورد اشاره می‌نماییم:

از جابر بن عبدالله انصاری، صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) منقول است که: مردی از اعراب مهاجر که فردی فقیر و مستمند بود، پس از نماز عصر از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) طلب کمک و مساعدت نمود. حضرت فرمود که من چیزی ندارم. سپس او را به خانه فاطمه (سلام الله علیها) که در کنار مسجد و در نزدیکی خانه رسول خدا قرار داشت، راهنمایی نمودند. آن شخص به همراه بلال (صحابی و مؤذن رسول خدا) به در خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) آمد و بر اهل بیت رسول خدا سلام گفت و سپس عرض حال نمود. حضرت فاطمه (علیها السلام) با وجود اینکه سه روز بود خود و پدر و همسرش در نهایت گرسنگی به سر می‌بردند، چون از حال فقیر آگاه شد، گردن‌بندی را که فرزند حمزه، دختر عموی حضرت به ایشان هدیه داده بود و در نزد آن بزرگوار یادگاری ارزشمند محسوب می‌شد، از گردن باز نمود و به اعرابی فرمود: این را بگیر و بفروش؛ امید است که خداوند بهتر از آن را نصیب تو نماید.

اعرابی گردن‌بند را گرفت و به نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بازگشت و شرح حال را گفت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از شنیدن ماجرا، متأثر گشت و اشک از چشمان مبارکش فرو ریخت و به حال اعرابی دعا فرمود. عمار یاسر (از اصحاب پیامبر) برخاست و اجازه گرفت و در برابر اعطای غذا، لباس، مرکب و هزینه سفر به اعرابی، آن گردن‌بند را از او خریداری نمود.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از اعرابی پرسید: آیا راضی شدی؟ او در مقابل، اظهار شرمندگی و تشکر نمود. عمار گردن‌بند را در پارچه ای یمانی پیچیده و آنرا معطر نمود و به همراه غلامش به پیامبر هدیه داد. غلام به نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و جریان را باز گفت. پیامبر غلام و گردن‌بند را به فاطمه (علیها السلام) بخشید.

غلام به خانه‌ی صدیقه اطهر آمد. زهرا (علیها السلام)، گردن‌بند را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد نمود. گویند غلام در این هنگام تبسم نمود. هنگامی که علت را جویا شدند، گفت: چه گردن‌بند با برکتی بود، گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را پوشانید، پیاده‌ای را صاحب مرکب و فقیری را بی‌نیاز کرد و غلامی را آزاد نمود و سرانجام به نزد صاحب خویش بازگشت.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شب زفاف پیراهن نویی را برای دختر خویش تهیه نمود. فاطمه (علیها السلام) پیراهن وصله‌داری نیز داشت. سائلی بر در خانه حاضر شد و گفت: من از خاندان نبوت پیراهن کهنه می‌خواهم. حضرت زهرا (علیها السلام) خواست پیراهن وصله‌دار را مطابق خواست سائل به او بدهد که به یاد آیه شریفه "هرگز به نیکی دست نمی‌یابید مگر آنکه از آنچه دوست دارید انفاق نمایید"، افتاد. در این هنگام فاطمه (علیها السلام) پیراهن نو را در راه خدا انفاق نمود.

امام حسن مجتبی در ضمن بیانی، عبادت فاطمه (علیها السلام)، توجه او به مردم و مقدم داشتن آنان بر خویشان، در عالیترین ساعات راز و نیاز با پروردگار را این گونه توصیف می‌نمایند: "مادرم فاطمه را دیدم که در شب جمعه‌ای در محراب عبادت خویش ایستاده بود و تا صبحگاهان، پیوسته به رکوع و سجود می‌پرداخت. و شنیدم که بر مردان و زنان مؤمن دعا می‌کرد، آنان را نام می‌برد و بسیار برایشان دعا می‌نمود اما برای خویشان هیچ دعایی نکرد. پس به او گفتم: ای مادر، چرا برای خویش همانگونه که برای غیر، دعا می‌نمودی، دعا نکردی؟ فاطمه (علیها السلام) گفت: پسر! اول همسایه و سپس خانه".

حضرت زهرا (س) در بیستم جمادی الثانی سال پنجم پس از بعثت در مکه مکرمه به دنیا آمد و سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجری و در ۱۸ سالگی در مدینه منوره به شهادت رسید. حضرت زهرا (س) یکی از پنج بانوی قدسی تاریخ جهان به شمار می‌رود و جایگاه بسیار رفیعی در دین اسلام دارد. آن حضرت (س) سومین معصوم، دختر معصوم، همسر معصوم و مادر معصوم و دارای ویژگی‌های ممتاز متعددی است.

۱۲ امام بزرگوار شیعه (علیهم السلام) از نسل حضرت فاطمه زهرا (س) هستند؛ مطابق روایات سوره و آیاتی از قرآن کریم مانند سوره کوثر، سوره انسان، آیه تطهیر و آیه مودت در حق آن حضرت (س) و همسر و فرزندان نازل گردیده است و دوستی و دشمنی با ایشان، به منزله دوستی و دشمنی با پیامبر (ص) است.

بی‌شک بر کسی پوشیده نیست که حضرت زهرا (س) مجموع صفات پدرشان، حضرت محمد (ص) را در خود دارند. حضرت زهرا (س) نه تنها صفات پدر را در خود داشتند، بلکه هر آنچه از علم، معرفت، اخلاق و ایمان پدر در دست داشتند و برای دیگران به اشتراک می‌گذاشتند، که حقیقت اسلام زنده بماند و جاودانه شود.

حضرت فاطمه زهرا (س) دختر گرامی خاتم الانبیاء حضرت محمد (ص) و حضرت خدیجه کبری (س)، همسر مکرمه حضرت امام علی (ع) و مادر ارجمند حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و حضرت زینب کبری (س) است.

پدر بزرگوار حضرت زهرا (س) خاتم پیامبران الهی و برترین مخلوق خداوند و مادرش خدیجه، از زنان بزرگ و شریف قریش و نخستین بانویی بود که به اسلام گروید و تمامی ثروت و دارایی خود را برای خدمت به اسلام و مسلمانان صرف کرد. خدیجه در دوران جاهلیت و دوران پیش از ظهور اسلام نیز به پاکدامنی مشهور بود، تا جایی که از او به طاهره (پاکیزه) یاد می‌شد.

مطابق با برخی روایات رسول خدا (ص) قبل از انعقاد نطفه حضرت زهرا (س) از سوی خدا مامور شد که چهل شبانه روز از حضرت خدیجه (س) فاصله بگیرد و خانه را ترک نموده در مکانی معتکف گردد. آن حضرت این ایام را به روزه و عبادت سپری نمود و در پایان این اعتکاف چهل روزه جبرئیل بر رسول خدا فرود آمد و در حالی که طعامی با خود به همراه آورده بود، به پیامبر گفت: به فرمان خداوند با این طعامی که به دستور خدا از بهشت برای تو آورده‌ام افطار کن. پس رسول خدا با آن غذا افطار نمود و پس از افطار به سوی خانه خدیجه روان شد و همان شب نطفه پاک فاطمه منعقد گردید.

در روایتی آمده است که رسول خدا (ص) در دوران حمل حضرت زهرا (س) توسط خدیجه به او فرمود: ای خدیجه! جبرئیل مرا بشارت داده که او دختر است، و گفته که او منشأ نسلی پاک و مبارک است و خداوند تبارک و تعالی مقدر نموده که نسل من از طریق او برقرار و پایدار بماند، و مقرر فرموده که فرزندان او پس از انقطاع وحی امام و خلیفه خدا در زمین باشند.

پیامبر اکرم (ص)، نام فرزند عزیز خود را فاطمه گذاشتند که در مورد علت این نامگذاری در حدیثی از آن حضرت (س) آمده است: ((إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَطَمَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَوَلَدَهَا وَمَنْ أَحَبَّهُمْ مِنَ النَّارِ فَلِذَلِكَ سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ)) ترجمه: خداوند دخترم فاطمه و فرزندانش و هر کس که آن‌ها را دوست داشته باشد را از آتش دوزخ جدا کرده، به این دلیل او فاطمه نامیده شده است.

در جایی دیگر، دلیل نامگذاری ایشان به نام فاطمه را این گونه بیان کردند که از هر گونه بدی جدا و بریده شده است.

اکثر مفسران شیعی و عده‌ای از مفسران بزرگ اهل تسنن نظیر فخر رازی، آیه آغازین سوره کوثر را به حضرت فاطمه زهرا (س) تطبیق نموده‌اند و او را خیر کثیر و باعث بقا و گسترش نسل و ذریه پیامبر اکرم ذکر نموده‌اند. شایان ذکر است که آیه انتهایی این

سوره نیز قرینه خوبی براین مدعاست که در آن خداوند به پیامبر خطاب می‌کند و می‌فرماید همانا دشمن تو ابتر و بدون نسل است.

طبق روایات حضرت زهرا (س) چون به دنیا پانهاد، به قدرت الهی لب به سخن گشود و گفت: "شهادت می‌دهم که جز خدا، الهی نیست و پدرم رسول خدا و آقای پیامبران است و شوهرم سرور اوصیاء و فرزندانم (دو فرزندم) سرور نوادگان هستند".

وقتی حضرت زهرا (س) به سن ازدواج رسید، افراد زیادی از صحابه پیامبر (ص) و بزرگان و سرشناسان مسلمان از ایشان خواستگاری کردند. از جمله این افراد ابوبکر و عمر بودند، لیکن پیامبر اسلام (ص) در جواب آنان فرمودند: "در مورد فاطمه منتظر فرمان الهی هستم".

پس از آن، خویشاوندان از علی (ع) خواستند تا حضرت زهرا (س) را از پیامبر خواستگاری کند؛ لذا علی (ع) شخصا به حضور پیامبر (ص) شرفیاب شد؛ ولی شرم و حیا مانع از سخن گفتن ایشان گردید. پیامبر (ص) پرسید: ابالحسن چه می‌خواهی؟ و علی (ع) همچنان ساکت بود تا پیغمبر (ص) سه بار سؤال خود را تکرار نمود. سپس فرمود: گویا فاطمه (س) را می‌خواهی؟ علی (ع) جواب داد: آری؛ و بنابر نقل دیگری علی (ع) به پیامبر (ص) عرض کرد: ((پدر و مادرم فدای تو باد. تو می‌دانی که مرا در کودکی از پدرم "ابوطالب" و مادرم "فاطمه بنت اسد" گرفتی و در سایه تربیت خود پرورش دادی و در این پرورش از پدر و مادر بر من مهربان‌تر بودی و از سرگردانی و شک که پدران من دچار آن بودند، رها نمودی. تو در دنیا و آخرت تنها اندوخته من هستی. اکنون که خداوند مرا به وسیله تو نیرومند ساخته است، می‌خواهم به زندگی خود سامان بدهم و ازدواج کنم. من برای خواستگاری فاطمه آمده‌ام. آیا قبول می‌کنی؟)).

با شنیدن این خبر چهره مبارک پیامبر (ص) از شادمانی برافروخت و به روی علی (ع) خندید و فرمود: آیا چیزی داری که مهریه فاطمه قرار دهی؟ عرض کرد: حال من بر شما پوشیده نیست. جز شمشیر و شتر آبکش و زره چیزی ندارم. پیامبر (ص) فرمودند: شمشیر را برای جهاد و شتر را برای آب دادن به نخل‌های خرما و بارکشی در سفر می‌خواهی، همان زره را مهر قرار بده؛ و بنابر نقل دیگر پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: "پیش از تو کسانی به خواستگاری او آمده‌اند، اما دخترم نپذیرفته است." سپس به خانه رفت و به دخترش فرمود: "علی تو را از من خواستگاری کرده است، تو پیوند و سبقت او در اسلام را می‌دانی و از فضیلت او آگاهی." حضرت زهرا (س) بدون آن که صورت خود را برگرداند، خاموش ماند. پیامبر (ص)، چون آثار خشنودی را در چهره او دید، فرمود: الله اکبر، سکوتها، اقرارها، سکوت او نشانه رضایت اوست.

به هر حال علی (ع) مهریه حضرت زهرا (س) را که مبلغ ۴۸۰ درهم بود و به قولی ۴۰۰ درهم و یا همان مهرالسنة یعنی مبلغ ۵۰۰ درهم بود؛ و از طریق فروش زره آن حضرت تامین گردید، به پیامبر (ص) داد. آن حضرت یک سوم آن را داد تا به وسیله آن عطر تهیه کنند و بقیه را بدون آن که بشمارد به ابوبکر داد تا با آن لوازم زندگی برای حضرت زهرا (س) تهیه کند. در مورد علت این امر پیامبر بارها به "سلمی" فرمود: «من فاطمه را به علی تزویج نکردم، بلکه خدا فاطمه را به علی تزویج نمود.» و نیز در فضیلت علی (ع) فرمود: «لو لم یخلق علی (ع) ما کان لفاطمه کفو؛ اگر علی (علیه السلام) خلق نمی شد، برای فاطمه همسری پیدا نمی شد.» و نیز فرمودند: «فاطمه جان؛ خداوند به رضای تو راضی و به خشم تو خشمگین می شود» و نیز "عایشه" از رسول اکرم (ص) نقل می کند که آن حضرت به فاطمه زهرا (س) فرمودند: «ای فاطمه بشارت بر تو باد که همانا خداوند تو را بر همه زنان عالم و بر همه زنان اهل اسلام برگزیده است».

ازدواج پر برکت حضرت حضرت (س) و حضرت علی (ع) طبق نقل مشهور در سال دوم هجرت در مدینه اتفاق افتاد. زندگی مشترک آن ها در سن ۹ سالگی حضرت زهرا (س) و در کمال صفا و محبت آغاز گردید؛ به طوری که علی (ع) می فرمود: «به خدا قسم تا فاطمه (س) زنده بود او را به خشم نیاوردم و او نیز کاری نکرد که مرا به خشم آورد». ثمره این ازدواج مبارک، پنج فرزند به نام های حسن، حسین، زینب، ام کلثوم و محسن (که در جریان وقایع پس از وفات پیامبر (ص) سقط شد)، بود.

امام حسن و امام حسین (علیهما سلام) از امامان شیعیان هستند که در دامان چنین مادری تربیت یافته اند و ۹ امام دیگر (به غیر از امام علی (ع) و امام حسن (ع)) از ذریه امام حسین (ع) هستند و بدین ترتیب و از طریق حضرت فاطمه زهرا (س) به رسول خدا (ص) منتسب می گردند و از ذریه ایشان به شمار می روند. به خاطر منسوب بودن ائمه اطهار (به غیر از امیر المومنین (ع)) به آن حضرت، فاطمه زهرا (س) را "ام الائمه" (مادر امامان) گویند.

جایگاه علمی و فعالیت های اجتماعی حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه زهرا (س) در نزد شیعیان اگر چه امام نیست، اما مقام و منزلت او نزد خداوند و در میان مسلمانان به خصوص شیعیان، نه تنها کمتر از سایر ائمه نیست، بلکه آن حضرت همتای امیر المومنین (ع) و دارای منزلتی عظیم تر از سایر ائمه طاهرين (علیهم السلام) است. اگر بخواهیم مقام علمی حضرت زهرا (س) را درک کنیم و به گوشه ای از آن پی ببریم، شایسته است به گفتار او در خطبه فدکیه بنگریم؛ چه آنجا که استوارترین جملات را در توحید ذات اقدس ربوبی بر زبان جاری می کند، یا آن هنگام که معرفت و بینش خود را نسبت به رسول اکرم آشکار می سازد و یا در مجالی که در آن خطبه، امامت را شرح مختصری می دهد.

جای جای این خطبه و احتجاجات این بانوی بزرگوار به قرآن کریم و بیان علت تشریع احکام، خود سندی محکم بر اقیانوس بی‌کران علم اوست که متصل به مجرای وحی است. از دیگر شواهدی که به آن وسیله می‌توان گوشه‌ای از علو مقام حضرت فاطمه زهرا (س) را درک نمود، مراجعه زنان و یا حتی مردان مدینه در مسائل دینی و اعتقادی به آن بزرگوار است که در فرازهای گوناگون تاریخ نقل شده است. همچنین استدلال‌های عمیق فقهی فاطمه (س) در جریان فدک، به روشنی بر احاطه حضرت زهرا (س) بر سراسر قرآن کریم و شرایع اسلامی دلالت می‌نماید.

علامه سید جعفر مرتضی عاملی در خصوص مرجعیت حضرت زهرا (س) می‌نویسد:

((تاکیدهای مکرر و مداوم پیامبر اکرم (ص) در گفتار و رفتار، به علاوه مقام و موقعیت حضرت زهرا (س) سبب شد تا ایشان مورد مراجعه مردم باشند و از درجه و موقعیت خاصی برخوردار گردند. چنانکه منزل ایشان پایگاه و پناهگاهی برای کسان زیادی بود که به آنجا رفت و آمد می‌کردند. علاوه بر زنان همسایه، دیگر بانوان مدینه نیز به آن حضرت مراجعه کرده و به منزلش رفت و آمد داشتند)).

۵. ازدواج و فرزندان آن حضرت

نقل شده است بسیاری از نامداران صحابه و مهاجرین از حضرت صدیقه (سلام الله علیها) خواستگاری کردند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنها می‌فرمود که اختیار فاطمه در دست خداست. تا سرانجام جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و گفت: "ای محمد! خدا بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید فاطمه را به عقد علی درآور، خداوند علی را برای فاطمه و فاطمه را برای علی پسندیده است

"در روایات متعددی نقل گشته است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر علی نبود، فاطمه همتایی نداشت. بدین ترتیب بود که مقدمات زفاف فراهم شد. حضرت فاطمه (علیها السلام) با مهری اندک (بر خلاف رسوم جاهلی که مهر بزرگان بسیار بود) به خانه امام علی (علیه السلام) قدم گذارد. (۳)

ثمره این ازدواج مبارک، پنج فرزند به نامهای حسن، حسین، زینب، ام کلثوم و محسن (که در جریان وقایع پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سقط شد)، بود. امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) از امامان ۱۲ گانه می‌باشند که در دامان چنین مادری تربیت یافته‌اند و ۹ امام دیگر (به غیر از امام علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام)) از ذریه امام حسین (علیه السلام) می‌باشند و بدین ترتیب و از طریق فاطمه (علیها السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) منتسب می‌گردند و از ذریه ایشان به شمار می‌روند. (۴) و به خاطر منسوب بودن ائمه طاهرین (به غیر از امیر مؤمنان (علیه السلام)) به آن حضرت، فاطمه (علیها السلام) را "ام الائمه" (مادر امامان) گویند.

زینب (سلام الله علیها) که بزرگترین دختر فاطمه (علیها السلام) به شمار می‌آید، بانویی عابد و پاکدامن و عالم بود. او پس از واقعه عاشورا، و در امتداد حرکت امام حسین (علیه السلام)، آن چنان قیام حسینی را نیکو تبیین نمود، که پایه‌های حکومت فاسق اموی به لرزه افتاد و صدای اعتراض مردم نسبت به ظلم و جور یزید بارها و بارها بلند شد. تا جایی که حرکت‌های گسترده‌ای بر ضد ظلم و ستم او سازمان گرفت. آنچه از جای جای تاریخ درباره عبادت زینب کبری (علیها السلام) بدست می‌آید، آنست که حتی در سخت‌ترین شرایط و طاقت‌فرساترین لحظات نیز راز و نیاز خویش با پروردگار خود را ترک نمود و این عبادت و راز و نیاز او نیز ریشه در شناخت و معرفت او نسبت به ذات مقدس ربوبی داشت.

ام کلثوم نیز که در دامان چنین مادری پرورش یافته بود، بانویی جلیل القدر و خردمند و سخنور بود که او نیز پس از عاشورا به همراه زینب (سلام الله علیها) حضور داشت و نقشی عمده در آگاهی دادن به مردم ایفا نمود.

۶. فاطمه (علیها السلام) در خانه

فاطمه (علیها السلام) با آن همه فضیلت، همسری نیکو برای امیر مؤمنان بود. تا جایی که روایت شده هنگامی که علی (علیه السلام) به فاطمه (علیها السلام) می‌نگریست، غم و اندوهش زدوده می‌شد. فاطمه (علیها السلام) هیچگاه حتی اموری را که می‌پنداشت امام علی (علیه السلام) قادر به تدارک آنها نیست، از او طلب نمی‌نمود. اگر بخواهیم هر چه بهتر رابطه زناشویی آن دو نور آسمان فضیلت را بررسی نماییم، نیکوست از امام علی (علیه السلام) بشنویم؛ چه آن هنگام که در ذیل خطبه‌ای به فاطمه (علیها السلام) با عنوان بهترین بانوی جهانیان مباحثات می‌نماید و او را از افتخارات خویش بر می‌شمرد و یا آن هنگام که می‌فرماید: "بخدا سوگند که او را به خشم در نیاوردم و تا هنگامی که زنده بود، او را وادار به کاری که خوشش نیاید ننمودم؛ او نیز مرا به خشم نیاورد و نافرمانی هم ننمود".

۷. مقام حضرت زهرا (علیها السلام) و جایگاه علمی ایشان:

فاطمه زهرا (علیها السلام) در نزد شیعیان اگر چه امام نیست، اما مقام و منزلت او در نزد خداوند و در بین مسلمانان به خصوص شیعیان، نه تنها کمتر از سایر ائمه نیست، بلکه آن حضرت همتای امیر المؤمنین و دارای منزلتی عظیم‌تر از سایر ائمه طاهرين (علیهم السلام) می‌باشد. اگر بخواهیم مقام علمی فاطمه (علیها السلام) را درک کنیم و به گوشه‌ای از آن پی ببریم،

- شایسته است به گفتار او در خطبه فدکیه بنگریم؛ چه آنجا که استوارترین جملات را در توحید ذات اقدس ربوبی بر زبان جاری می‌کند، یا آن هنگام که معرفت و بینش خود را نسبت به رسول اکرم آشکار می‌سازد و یا در مجالی که در آن خطبه، امامت را شرح مختصری می‌دهد. جای جای این خطبه و احتجاجات این بانوی بزرگوار به قرآن کریم و بیان علت تشریع احکام، خود سندی محکم بر اقیانوس بی‌کران علم اوست که متصل به مجرای وحی است (قسمتی از این خطبه در فراز آخر مقاله خواهد آمد).
- از دیگر شواهدی که به آن وسیله می‌توان گوشه‌ای از علو مقام فاطمه (علیها السلام) را درک نمود، مراجعه زنان و یا حتی مردان مدینه در مسائل دینی و اعتقادی به آن بزرگوار می‌باشد که در فرازهای گوناگون تاریخ نقل شده است.
- همچنین استدلالهای عمیق فقهی فاطمه (علیها السلام) در جریان فدک (که مقداری از آن در ادامه ذکر خواهد گردید)، به روشنی بر احاطه فاطمه (علیها السلام) بر سراسر قرآن کریم و شرایع اسلامی دلالت می‌نماید.

۸. مقام عصمت:

در بیان عصمت فاطمه (علیها السلام) و مصونیت او نه تنها از گناه و لغزش بلکه از سهو و خطا، استدلال به آیه تطهیر ما را بی‌نیاز می‌کند. ما در این قسمت جهت جلوگیری از طولانی شدن بحث، تنها اشاره می‌نماییم که عصمت فاطمه (علیها السلام) از لحاظ کیفیت و ادله اثبات همانند عصمت سایر ائمه و پیامبر است که در جای خود بحث خواهد شد.

۹. بیان عظمت فاطمه از زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، بارها و بارها فاطمه (علیها السلام) را ستود و از او تجلیل نمود. در مواقع بسیاری می‌فرمود: "پدرش به فدایش باد" و گاه خم می‌شد و دست او را می‌بوسید. به هنگام سفر از آخرین کسی که خداحافظی می‌نمود، فاطمه (علیها السلام) بود و به هنگام بازگشت به اولین محلی که وارد می‌شد، خانه او بود.

عامه محدثین و مسلمانان از هر مذهب و با هر عقیده‌ای، این کلام را نقل نموده‌اند که حضرت رسول می‌فرمود: "فاطمه پاره تن من است هر کس او را بیازارد مرا آزرده است" از طرفی دیگر، قرآن کریم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از هر سخنی که منشأ آن هوای نفسانی باشد، بدور دانسته و صراحتاً بیان می‌دارد که هر چه پیامبر می‌فرماید، سخن وحی است. پس می‌توان دریافت که این همه تجلیل و ستایش از فاطمه (علیها السلام)، علتی ماورای روابط عاطفی مابین پدر و فرزند دارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز خود به این مطلب اشاره می‌فرمود. گاه در جواب خرده‌گیران، لب به سخن می‌گشود که خداوند مرا به این کار امر نموده و یا می‌فرمود: "من بوی بهشت را از او استشمام می‌کنم".

10. حضرت زهرا در زمان پیامبر اکرم

در مکه:

زندگی حضرت فاطمه (س) از آغاز کودکی آمیخته به سختی‌ها و رنج‌ها و مشکلات فراوان بود. هنوز بیش از دو سال از زندگی حضرت زهرا (س) نگذشته بود که قریش در صدد کشتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برآمدند. و چون ابوطالب از این تصمیم مطلع گشت از بنی عبدالمطلب خواست تا داخل شعب ابوطالب شده و از جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع کنند. آنان به جز ابولهب و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب به شعب رفتند. قریش نیز در واکنش به این حرکت، پیوندهای اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی و ... را با آنان قطع کرد. این محاصره سه سال به طول انجامید. مطابق با گزارش‌های تاریخی کسانی که درون شعب بوده‌اند، وضعیت سختی داشتند آنها قادر به برطرف کردن مایحتاج خود نبوده و حتی قریش راه ورود طعام و آب را بر روی آنان بسته بودند.

در سال دهم بعثت پس از آنکه بنی هاشم از شعب ابی طالب بیرون آمدند و وضعیت آنها رو به بهبودی می‌رفت، حضرت ابوطالب (علیه السلام) از دنیا رفت و به فاصله چند روز پس از آن در حالی حضرت فاطمه سلام الله علیها بیش از پنج سال نداشتند، مادرش حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، از دنیا رفت. در روایتی آمده است، پیش از خاکسپاری، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به قبر ایشان فرود آمدند در حالی که «فاطمه» دامن پدرش، پیامبر را گرفته بود و دور پدر می‌گشت و می‌پرسید: پدر جان! مادرم کجاست؟ و پیامبر پرسش او را بی پاسخ می‌گذاشت. او به سوی دیگران می‌رفت و از آنان سراغ مادر پرمهر خویش را می‌گرفت که در این هنگام «جبرئیل» فرود آمد و به پیامبر خبر داد که: «پروردگارت به شما فرمان می‌دهد که سلام ما را به «فاطمه»

برسان و به او بگو: مادرش «خدیجه» اینک در بهشت زیبا و پرطراوت خداست... و او در کنار «آسیه «و» مریم «دختر «عمران» و مادر «مسیح «است. پیامبر، «فاطمه» را در آغوش گرفت و مورد محبت قرار داد و پیام خدا را به او رسانید.

پس از وفات حضرت خدیجه سلام الله علیها، سالهای حضور پیامبر در مکه مملو از آزارها و اهانت ها و تلاش های مستمر دشمنان برای محو اسلام و مسلمین بود. گاه دشمنان سنگدل، خاک یا خاکستر بر سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می پاشیدند، هنگامی که پیامبر به خانه می آمد، فاطمه (علیها السلام) خاک و خاکستر را از سر و صورت پدر پاک می کرد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، پیامبر می فرمود: «دخترم! غمگین مباش و اشک مریز که خداوند حافظ و نگهبان پدر توست.

در روایت آمده است دشمنان در حجر اسماعیل اجتماع داشتند و به بت ها سوگند خوردند که هر کجا «محمد» را پیدا کنند، او را به قتل برسانند. فاطمه (علیها السلام) این خبر را شنید و به اطلاع پدر رسانید تا مراقبت بیشتری از خود کند.

در صحیح بخاری آمده است: ابوجهل مشتی از اراذل مکه را تحریک کرد که به هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجدالحرام به سجده رفته بود، شکمبه گوسفندی را بیاورند و بر سر حضرت بیفکنند، هنگامی که این عمل انجام شد ابوجهل و اطرافیانش صدا به خنده بلند کردند و پیامبر را به باد مسخره گرفتند. بعضی از یاران، منظره را دیدند اما دشمن بی رحم چنان آماده بود که توانایی بر دفاع نداشتند. این خبر به گوش دختر کوچکش فاطمه (علیها السلام) رسید، به سرعت به مسجدالحرام آمد و با شجاعت مخصوص خودش ابوجهل و یارانش را با شمشیر زبان مجازات کرد، و به آنها نفرین فرمود.

هجرت به مدینه:

پس از رحلت ابوطالب و عدم حمایت بنی هاشم از رسول خدا (ص)، مکه دیگر جای امنی برای ایشان نبود و هر لحظه امکان قتل ایشان وجود داشت. پس از آنکه عده ای از مردم یثرب مسلمان شدند و دو بار در عقبه وفاداری خود را به رسول خدا (ص) اعلام کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم به هجرت به مدینه گرفتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شبی که به لیلۃ المبیت معروف است و در آن شب قریشیان تصمیم به قتل ایشان گرفته بودند، با فداکاری امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام راهی مدینه شدند.

در آن شب پیامبر (ص)، علی (ع) را فرمود که صبح و شام بر دامنه کوه فریاد زند: هر که نزد محمد امانتی دارد بیاید تا امانتش را به او پس دهیم. سپس به او فرمود: علی؛ از این پس ناپسندی از قریش نخواهی دید تا به من بیبندی. پس امانت مرا در حضور مردم و آشکارا ادا کن. من فاطمه دخترم را به تو می سپارم و هر دوی شما را به خداوند؛ او شما را حفظ کند.

پس از ورود رسول الله به قباء آن حضرت در منزل عمرو ابن عوف ساکن شدند و زمانی که ابوبکر پیشنهاد رفتن به مدینه را داد، آن حضرت نپذیرفتند و فرمودند: «من داخل مدینه نمی شوم تا اینکه پسر برادرم (یعنی علی علیه السلام) و دخترم فاطمه نزد من بیایند». وقتی شب شد ابوبکر از رسول الله (ص) جدا شده و داخل مدینه شد اما پیامبر در قباء باقی ماند و نامه ای برای علی (ع) نوشت و در آن از او خواست تا به ایشان بپیوندد. وقتی نامه به امیرالمومنین (ع) رسید حضرت به همراه حضرت فاطمه و مادرش فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب و به راه افتاد و به دنبال آنها ایمن فرزند ام ایمن (غلام رسول خدا) و ابو واقد فرستاده رسول خدا نیز آمده و به آنها ملحق شدند. وقتی قریشیان مطلع شدند، عده ای را به دنبال آن حضرت و همراهان فرستادند و قصد وادار نمودن امام علی علیه السلام برای بازگرداندن کاروان به مکه را نمودند که با دفاع قهرمانانه ی آن حضرت، خوار و حقیر به مکه بازگشتند. و حضرت علی علیه السلام به همراه همسفرانش راه مدینه را پیش گرفتند و پس از مدتی به ضجنان رسیدند؛ شب را در آنجا مانده و در طول شب به عبادت خداوند مشغول بودند، در حال ایستاده یا نشسته و حتی در حالی که به پهلوی دراز کشیده بودند. صبح هنگام مجدداً راه مدینه را پیش گرفته و به هر منزلگاهی می رسیدند به همین وضعیت به عبادت می پرداختند.

در روایت ابو عبیده از پدرش و ابن ابی رافع آمده است که: در شأن آنها قبل از رسیدنشان به پیامبر این آیات نازل گردید: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا» ... آنهايي که در هر حال، ایستاده و نشسته و در حال خفتن، خدا را یاد کنند و دائم در خلقت آسمانها و زمین فکر کرده، پروردگارا تو این را بیهوده نیافریده ای). «... آل عمران، ۱۹۱ (تا آنجا که می فرماید): فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ» که «ذکر» علی علیه السلام و «انثی» فاطمه سلام الله علیهاست و «بعضکم من بعض» اشاره دارد به اینکه علی از فاطمه است. علمای شیعه در تعیین سن حضرت فاطمه علیها السلام به هنگام ازدواج از چهارده سال بیشتر نگفته اند.^[۳۱] اکثر عالمان شیعه معتقدند که، سن حضرت در زمان ازدواج، ۹ یا ۱۰ یا حداکثر ۱۱ سال بوده است.^[۳۲]

آن حضرت به ازدواج امام علی علیه السلام در آمد که مطابق با برخی منابع در آن زمان ۲۱ سال داشتند.^[۳۳] پیش از حضرت علی علیه السلام افرادی مانند ابوبکر و عمر آمادگی خود را برای ازدواج با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرده بودند و هر دو از پیامبر یک پاسخ شنیده بودند و آن این که درباره ازدواج زهرا منتظر وحی الهی است.^[۳۴]

مطابق با روایات وقتی حضرت علی علیه السلام به خواستگاری فاطمه سلام الله علیها رفت پیامبر به نزد فاطمه رفت و فرمود: «علی بن ابی طالب، کسی است که خویشاوندی و فضیلت و اسلامش را می شناسی و من از خدا خواسته‌ام که تو را به ازدواج بهترین آفریدگانش و محبوب ترین آنان در نزدش درآورد و علی از تو خواستگاری کرده است. چه نظری داری؟»

فاطمه علیها السلام ساکت ماند و صورتش را برگرداند و پیامبر خدا، کراحتی در چهره اش ندید. پس برخاست، در حالی که می گفت: «الله اکبر! سکوت او [نشانه] رضایت اوست.»

پس جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: ای محمد! او را به ازدواج علی بن ابی طالب درآور که خداوند، این دو را برای هم پسندیده است.^[۳۵]

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لولاک یا علی لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض»^[۳۶] یا علی اگر تو نبود، فاطمه را بر روی زمین کفوی نبود.

علامه حسن زاده آملی در شرح این روایت گفته‌اند: نکاح بر کفایت است - که باید مرد و زن کفو هم باشند - و مرد غیر معصوم را بر زنی که صاحب عصمت است راهی نیست.^[۳۷] برای تفصیل رجوع شود به: «ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س).

11. زندگی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین

حضرت زهرا سلام الله علیها و امام علی علیه السلام زوجی هستند که هر دو معصوم و از خطا و اشتباه مبرا هستند. لذا زندگی ایشان زندگی کامل، سرتاسر طهارت و از هر نقص و اشتباهی بدور است. از روایات اندکی که در این مورد به دست رسیده است بر می آید که رفتار آنها با یکدیگر و با فرزندان‌شان به بهترین وجه و سرشار از عشق و علاقه بوده است. و آن دو همه امور خویش را بر اساس دستورات پیامبر اکرم (ص) تنظیم می نمودند.

رضایت‌مندی از یکدیگر:

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف زندگی شان با حضرت فاطمه سلام الله علیها می فرمایند: به خدای سوگند که در همه ی عمر زندگی مشترک، هرگز به فاطمه خشم نگرفته و هرگز او را به کاری وادار نساختم... و او نیز به من هرگز خشم نگرفت و در هیچ کاری مرا نافرمانی نکرد. او به گونه ای بود که هر گاه به او می نگریستم غمها و اندوه هایم زدوده می شد.^[۳۸]

تقسیم کارها:

حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و تقاضا کردند که خدمات خانه و زندگی را برای هر یک مقرر فرماید. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فاطمه (سلام الله علیها) را به خدمات درون خانه گماشت و بیرون خانه را به علی (علیه السلام) واگذاشت.

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: فقط خدا می‌داند که من چه قدر مسرورم از این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا مأمور به اموری نساخت که فقط از عهده مردان برمی‌آید (کنایه از این که زنان توانایی حمل بار گران زندگی را ندارند).^[۳۹] البته در موارد متعددی نیز ذکر شده است که امیرالمؤمنین (ع) در کارهای خانه به همسرشان کمک می‌کنند.^[۴۰] از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: حضرت امیر علیه السلام هیزم می‌آورد، آب می‌آورد، جاروب می‌کرد و فاطمه زهراء علیها السلام آسیاب می‌کرد، خمیر می‌کرد، نان می‌پخت.^[۴۱]

تحمل سختی‌های زندگی:

از روایات و گزارشهای تاریخی مشخص می‌گردد که زندگی این زوج با سختی و البته صبر ایشان در برابر این سختیها همراه بوده است.

فرزندان

بی شک هیچ زندگی در عالم، ثمره اش پربارتر و گرانیهاتر از زندگی این دو بزرگوار نیست. ثمره این زندگی درخت امامت است. امیرالمؤمنین و حضرت زهرا(س) صاحب سه پسر و دو دختر شدند. فرزندان این دو بزرگوار عبارتند از:

۱. امام حسن (ع) دومین امام شیعیان که در سال سوم هجرت به دنیا آمدند.

۲. امام حسین (ع) سومین امام شیعیان که در سال چهارم هجرت به دنیا آمدند.

۳. حضرت زینب (س) که در سال پنجم هجری به دنیا آمدند.

۴. حضرت ام کلثوم (س)

۵. حضرت محسن (ع) اولین شهید راه ولایت که به علت ضربه ای که به حضرت زهرا(س) وارد شد، ایشان در شکم مادرشان سقط شدند و به شهادت رسیدند.

حضرت فاطمه پس از پیامبر

جریان غصب خلافت:

گر چه پیامبر اکرم (ص) قبل از وفات خویش در جایگاه های مختلفی از جمله غدیر خم، حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خویش تعیین نموده بودند، اما پس از انتشار خبر رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، در حالی که علی (علیه السلام) و برخی اصحاب در تدارک غسل و تدفین پیامبر بودند، جمعی از انصار در سقیفه بنی ساعده، جمع شده و بر آن بودند تا سعد بن عباد، شیخی از بزرگان خزرج را به جانشینی رسول خدا نصب کنند. ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح با شنیدن این خبر، بی درنگ و شتابان روانه سقیفه شدند. و پس از رد و بدل شدن سخنانی بین افراد حاضر از قبیله های اوس و خزرج که در این جریان مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند و عده اندک مهاجرین حاضر در جلسه که مدعی بودند طبق سخن پیامبر ائمه باید از قریش باشند، در نهایت ابوبکر، عمر و ابوعبیده توانستند به کمک فضای مخالفت پیش آمده بین اوس و خزرج توانستند برای ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمین -علی رغم تعیین علی علیه السلام توسط پیامبر- از جمع حاضر در سقیفه بیعت بگیرند.

این امر با اعتراضات اهل بیت و اصحاب ایشان مواجه شد. در روایات آمده است که امام علی علیه السلام به همراه حضرت زهرا (ع) و حسنین (ع) در هنگام شب برای اتمام حجت با اصحاب به درب خانه های آنان می رفت و واقعه غدیر و سخنان پیامبر در حق خود، آنان را به دفاع از حق خویش فرا می خواند.^[۴۲]

همچنین آمده است که عده ای از اصحاب ضمن سر باز زدن از بیعت، در خانه حضرت زهرا (س) به نشانه اعتراض تحصن کردند. خلیفه اول و دوم خبر یافتند که گروهی از مهاجرین و انصار با علی بن ابیطالب در خانه فاطمه دختر رسول خدا جمع شده اند، پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آوردند.

طبری گوید: پس زبیر (پسر عمه امام علی)، با شمشیر کشیده، به مقابله او شتافت، ولی پایش لغزید و شمشیر از دستش بر زمین افتاد. پس مهاجمان حمله بردند و او را دستگیر کردند. نص طبری در این مورد این چنین است: *بَايَعَ النَّاسُ وَ اسْتَشْبَتُوا لِلْبَيْعَةِ وَ*

تَخَلَّفَ عَلَيَّ وَ الزَّبِيرُ وَ اخْتَرَطَ الزَّبِيرُ سَيْفَهُ وَ قَالَ لَا أَعْمَدُهُ حَتَّى يَبَايَعَ عَلِيَّ. فَبَلَغَ ذَلِكَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرُ. فَقَالَ عُمَرُ: خُذُوا سَيْفَ الزَّبِيرِ فَاضْرِبُوا بِهِ الْحَجَرَ. [٤٣]

عمر به همراه دیگر مهاجمان با خشونت وارد خانه شدند. در این میان، حضرت فاطمه(س) مهاجمان را تهدید کرد که اگر از خانه بیرون نروند به خدا شکایت خواهد کرد. [٤٤] از این رو مهاجمان خانه را ترک کردند و به جز علی و بنی‌هاشم همه تحصن‌کنندگان را به مسجد بردند تا با ابوبکر بیعت کنند. [٤٥]

غصب فدک:

پس از ماجرای سقیفه و غصب خلافت، از نخستین اقدام‌های خلیفه این بود که فدک را از تصرف زهرا علیهاالسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام خارج کند. از این رو ابوبکر دستور داد تا عوامل و کارگران آن حضرت را از فدک اخراج کردند و آن را به بیت‌المال ملحق نمودند. [٤٦] وی برای توجیه کار خود به روایتی دست یازید که جز او هیچ یک از صحابه و روات آن را نقل نکرده‌اند. در صحیح بخاری آمده است که ابوبکر در پاسخ حضرت زهرا (سلام الله علیها)، که به اقدام وی اعتراض نمود، چنین گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا نُورِثُ مَا تَرَكَناه صَدَقَةً؛ ما ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است.» [٤٧]

پس از غصب فدک حضرت زهرا(سلام الله علیها) حضرت زهرا(سلام الله علیها) با گروهی از زنان نزد ابوبکر آمد و فرمود: آیا می‌خواهی زمینی را که پدرم پیغمبر خدا به من عطا فرموده بگیری؟! ابو بکر دوات خواست تا بنویسد که فدک مال فاطمه باشد. عمر وارد شد و به او گفت: ای خلیفه پیامبر خدا! مبدا سند فدک را برای زهرا بنویسی مگر اینکه برای ادعای خود شاهد بیاورد.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: علی و امّ ایمن برای مدعای من شهادت می‌دهند. عمر گفت: شهادت زن عجمی که فصاحت ندارد قبول نیست. علی هم روی خمیر خود آتش می‌کشد. حضرت فاطمه با حالتی خشمناک بازگشت. [٤٨]

پس از آنکه حضرت زهرا(سلام الله علیها) موفق نشدند تا فدک را با سند و شاهد از خلیفه پس بگیرند، ایشان سرپوش بر سر افکند و خود را در چادری پیچیده با گروهی از زنان به جانب مسجد به راه افتاد. حضرت خود را سخت مستور داشته بود و همچون پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بدون هیچ کاستی قدم برمی‌داشت، تا اینکه بر ابو بکر وارد شد. ابوبکر در مسجد نشسته بود و گروهی از مهاجرین و انصار بر گردش جمع شده بودند. برای دور ماندن حضرت از نگاه نامحرمان، پرده‌ای در مسجد آویخته شد و فاطمه علیها السلام در پس آن قرار گرفتند و خطبه فدکیه را در مسجد رسول خدا ایراد کردند.

هجوم به خانه حضرت زهرا:

مطابق با آنچه به تفصیل در منابع شیعه نقل شده، دستگاه خلافت پس از بیعت گرفتن از مردم به انحاء گوناگون، متوجه امام علی علیه السلام شد تا به هر نحوی از آن حضرت بیعت بگیرند. عمر و عده ای دیگر از طرف خلیفه مامور شدند که به درب خانه امام علی علیه السلام رفته و ایشان را -که خلافت را مطابق تعیین خدا و ابلاغ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حق خود می دانست و از بیعت با ابوبکر سر باز می زد- برای بیعت به مسجد ببرند. آنها به زور وارد خانه فاطمه سلام الله علیها شده و آن حضرت را مضروب نموده، علی علیه السلام را با خشونت به سمت مسجد برای بیعت کشیدند.

فیض کاشانی در نوادر الاخبار کیفیت این واقعه را به نقل از منابع "التهاب نیران الأحزان" چنین می آورد: عمر گروهی را جمع کرد و با آنان به منزل امیر المومنین علیه السلام آمد. آنها به پشت در آمدند و در بسته بود، پس فریاد زدند ای علی خارج شو! خلیفه رسول خدا تو را می خواند، چون درب خانه به روی آنها باز نشد هیزم آوردند و آن را پشت در خانه ریختند و آتش آوردند تا آن را روشن کنند. در این هنگام عمر فریاد زد: به خدا قسم اگر در را باز نکنید آن را آتش می زنم. حضرت زهرا علیها السلام چون فهمید آنها منزلش را آتش می زنند برخاست و در را باز کرد. پس آن در را کنار زدند قبل از آنکه آن حضرت خود را از آنان بیوشاند. پس فاطمه پشت درب پنهان شد، سپس عمر در را به شدت کنار زد تا به حدی که او را بین درب و دیوار فشرد.

سپس آنها به سمت امیر المومنین علیه السلام هجوم آوردند و بر علیه او با هم یکدست شدند تا اینکه او را از خانه اش بیرون کشیدند در حالی که لباسش را به سرش کشیده بودند او را به مسجد کشیدند. پس فاطمه بین آنها و شوهرش حائل شد و گفت به خدا قسم نمی گذارم پسر عمویم را ظالمانه بکشید و ببرید وای بر شما چه زود بر خدا و رسولش در مورد ما اهل بیت خیانت کردید در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را به پیروی از ما و دوستی ما و و تمسک به ما فراخوانده بود. و خداوند تعالی فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو من مزدی از شما طلب نمی کنم مگر دوستی نزدیکانم.»

راوی گوید: پس اکثر آن گروه علی علیه السلام را به خاطر فاطمه سلام الله علیها رها کردند. پس عمر به قنغذ بن عمر امر نمود که او را به تازیانه بزند. پس قنغذ با تازیانه بر پشت او و بر پهلوهایش زد تا اینکه او را بی رمق نمود و آثار آن تازیانه ها بر جسم شریفش بر جای ماند و آن زدن، قویترین سبب در سقط جنین بود، جنینی که پیامبر اکرم (ص) او را محسن نامگذاری نموده بود!... ۴۹]

منابع اهل سنت برخی از نقل این واقعه سرباز زده یا آن را انکار نموده اند. اما تعداد زیادی از آنها مواردی را گزارش داده اند که نشان از هتک حرمت خانه حضرت زهرا یا فراهم نمودن مقدمات آتش زدن خانه دارد. گر چه به تفصیل واقعه نپرداخته اند. موارد زیر نمونه هایی از این دست است:

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰)، این رویداد تاریخی را در کتاب «انساب الاشراف» به این نحو نقل می کند: ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد تا بیعت کند، ولی علی از بیعت امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد، و با فاطمه در مقابل باب خانه روبرو شد، فاطمه گفت: ای فرزند خطاب، می بینم در صدد سوزاندن خانه من هستی؟! عمر گفت: بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!^{۱۵۰}

ابن قتیبہ دینوری (۲۷۶-۲۱۲) در کتاب «الإمامة و السياسة» چنین می نویسد: ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سربرداشتند و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد، او به در خانه علی (علیه السلام) آمد و همگان را صدا زد که بیرون بیایند و آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید یا خانه را بر سرتان آتش می زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفصدر این خانه، فاطمه، دختر پیامبر است، گفت: باشد!^{۱۵۱}

برخی دیگر از منابعی که به این موضوع اشاره دارند عبارتند از:

تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، چاپ بیروت، ج ۲، ص ۴۴۳

مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۷۲

عقد الفرید، ابن عبد ربہ، چاپ مکتبہ هلال، ج ۴، ص ۹۳

فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد جوینی، طبع بیروت، ج ۲، ص ۳۴، ۳۵.

تعدادی از منابع اهل سنت نیز به نقل مطالبی پرداخته اند که نشان از وقوع این واقعه دارد. یا به بخشهایی از آن تصریح می نماید. به عنوان نمونه این روایت از ابوبکر در منابعی چند یافت می شود: ابوبکر در حال احتضار چنین گفت: سه چیز انجام دادم که ای کاش انجام نمی دادم، یکی از آن سه چیز: آرزو می کردم که ای کاش هتک حرمت خانه زهرا را نمی کردم!^{۱۵۲}

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۲۳۱-۱۶۰) در کتاب «الوافی بالوفیات» می گوید: عمر در روز اخذ بیعت برای ابی بکر، بر شکم فاطمه زد، او فرزندی که در رحم داشت و نام او را محسن نهاده بودند، سقط کرد!^{۱۵۳}

ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» در شرح حال ابن ابی دارم می نویسد: «احمد بن محمد» معروف به «ابن ابی دارم»، محدث کوفی (م، ۳۵۷ ق)، -کسی که محمد بن احمد بن حماد کوفی درباره او می گوید: «کان مستقیم الأمر عامه دهره»: او در سراسر عمر خود پوینده راه راست بود- نقل می کند که در محضر او این خبر خوانده شد: عمر لگدی بر فاطمه زد و او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد.^[۱۵۴]

عیادت ابوبکر و عمر از حضرت زهرا:

مطابق با آنچه در روایات آمده است ابوبکر به همراه عمر بن خطاب پس از واقعه هجوم و در حالی که حضرت زهرا در بستر بیماری بودند به عیادت آن حضرت آمدند و به ایشان سلام کردند، ولی آن حضرت روی خود را برگردانید و پاسخ آن‌ها را نداد. ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر! ما آمده‌ایم تا رضایت شما را بدست آوریم از شما خواهش می‌کنیم که ما را ببخشید و از آن چه بر شما رسیده از ما درگذرید! زهرا سلام الله علیها فرمود: «شما اول جواب مرا بدهید، آیا از پیامبر شنیدید که درباره من فرمود: فاطمه پاره تن من است و من از او هستم. هر که او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است. هر که پس از مرگ فاطمه را بیازارد، مانند آن است که در زمان حیاتم مرا آزرده است.»

آن دو گفتند: آری شنیدیم، آنگاه فاطمه فرمود: «پروردگارا! شاهد باش این دو نفر مرا آزرده‌اند! با شما سخن نمی‌گویم تا پروردگارم را ملاقات کنم و از شما شکایت نمایم».^[۱۵۵] برای تفصیل رجوع شود به عیادت خلفا از حضرت زهرا (س).

۱۲. آیات نازل شده در شأن حضرت زهرا(س)

آیه مباهله:

واقعه مباهله واقعه ای مربوط به سال نهم یا دهم هجری است. وقتی مسیحیان نجران از روی لجاجت و عناد سخن پیامبر را درباره یگانگی آفریدگار و شخصیت حضرت عیسی علیه السلام نپذیرفتند، آیه نازل شد که: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». «سوره آل عمران، آیه ۶۱) پس هر کس با تو درباره عیسی در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیایید ما و شما فرزندان و

زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم، سپس به مباحله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان (و کافران) را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله در موعد مقرر به همراه خویش امام حسن و امام حسین علیهما السلام، حضرت فاطمه سلام الله علیها و دامادش حضرت علی علیه السلام را آورد.^[۵۷]

علامه طباطبائی در مورد آیه مباحله می گوید: رسول خدا در مقام امتثال این فرمان از «انفسنا» به غیر از علی و از «نسائنا» بجز فاطمه سلام الله علیها و از «ابنائنا» بجز حسنین علیهم السلام را نیاورد. معلوم می شود برای کلمه اول به جز علی علیه السلام و برای کلمه دوم به جز فاطمه سلام الله علیها و از سوم بجز حسنین علیهم السلام مصداق نیافت و کانه منظور از «ابناء» و «نساء» و «انفس» همان اهل بیت رسول خدا بوده، همچنان که در بعضی روایات به این معنا تصریح شده، بعد از آن که رسول خدا نام بردگان را با خود آورد عرضه داشت: «بارالها اینان اند اهل بیت من»، چون این عبارت می فهماند پروردگارا من به جز اینان کسی را نیافتم تا برای مباحله دعوت کنم.^[۵۸]

این مطلب را نقلی از روایت مباحله که زمخشری از علمای اهل سنت در تفسیر کشاف از عایشه نقل می کند تایید می نماید: حضرت رسول (ص) در روز مباحله بیرون آمد و عبایی از موی سیاه پوشیده بود چون امام حسن رسید، او را در ذیل عبای خود جای داد، سپس امام حسین رسید، او را نیز در ذیل عبای خود جای داد، و پس از آن، فاطمه و سپس علی؛ آنگاه گفت...: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره احزاب/آیه ۳۳) (ترجمه: جز این نیست که خداوند می خواهد از شما اهل بیت هر پلیدی را بزدايد و شما را به شایستگی پاک گرداند).^[۵۹]

برای تفصیل رجوع شود به مقاله «مباحله».

آیه تطهیر:

منظور از آیه تطهیر بخش دوم آیه ۳۳ سوره احزاب/آیه ۳۳ است که می فرماید...: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

این آیه بیان می کند که اراده خداوند بر این امر تعلق گرفته است که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از هر رجس و پلیدی پاک باشند. تعبیر «يُطَهِّرَكُمْ» در پی «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» تأکیدی بر طهارت و پاکیزگی به دنبال دور شدن پلیدی ها است و

«تَطْهِيراً» که مفعول مطلق است نیز تأکیدی دیگر برای طهارت به شمار می‌رود. «الرَّجْسَ» که با الف و لام جنس است، هر گونه پلیدی فکری و عملی اعم از شرک، کفر، نفاق و جهل و گناه را دربر می‌گیرد.^[۶۰] مطابق با روایاتی که در منابع شیعه^[۶۱] و برخی از منابع اهل سنت^[۶۲] آمده است، منظور از اهل البيت عليهم السلام؛ خمه طیه یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین عليهم السلام هستند.

آیه مودت:

آیه مودت بخشی از آیه ۲۳ سوره شوری است که می‌فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...».

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کند وقتی که این آیه نازل شد. گفتند: یا رسول الله اقربا و خویشاوندان شما چه کسانی هستند که مودت و دوستی آن‌ها بر ما واجب گردیده است؟ فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین.^[۶۳]

برای تفصیل رجوع شود به «آیه ۲۳ سوره شوری».

سوره کوثر:

مطابق با نقل ابن عباس، شأن نزول سوره کوثر آنست که عاص بن وائل پیامبر را نزد درب مسجد الحرام ملاقات نمود و با او گفتگو نمود. گروهی از بزرگان قریش در مسجد الحرام نشسته بودند هنگام که عاص بن وائل وارد بر افراد قریش شد در مسجد از او سؤال نمودند که با چه شخصی گفتگو و صحبت می‌نمودی عاص پاسخ داد: با ابتر سخن می‌گفتم. و این سخن را بدین علت گفت که در همان ایام فرزند پیامبر از خدیجه بنام عبدالله وفات نموده بود و کسی که پسر نداشت را ابتر و مبتور می‌نامیدند (یعنی کسی که از او نسلی باقی نمی‌ماند).^[۶۴]

این سوره کوتاهترین سوره قرآن است و متن آن چنین است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۲) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ (۳) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۴)» (ای پیامبر، ما به تو خیر و برکت فراوان (فاطمه) عطا کردیم، کنون در برابر این نعمت بزرگ، برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن، مسلماً دشمن تو که می‌گوید صاحب فرزندی نخواهی شد و بلا عقب خواهی ماند، خود او ابتر و بلا عقب است).

مفسران گویند ظاهر آنست که بمناسبت شأن نزول سوره، مراد از کوثر، کثرت نسل باشد و منظور از آن فاطمه زهرا سلام الله علیها است که چهار فرزند مانند حسن و حسین علیهما السلام و دو دختر داشت و از آنان نیز فرزندی بسیار بوجود آمدند.^[۶۵]

سوره انسان:

در شأن نزول مشهور سوره انسان از ابن عباس آمده است: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه جمعی اصحاب به عیادت آنان آمدند و به علی علیه السلام پیشنهاد کردند تا برای شفای فرزندان خود نذر کند. علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و کنیزشان) فضه (نذر کردند که اگر آن‌ها شفا یابند سه روز روزه بگیرند. حسنین علیهما السلام از بیماری شفا یافتند (و آنان روزه گرفتند در حالی که) چیزی در خانه آنان نبود. علی علیه السلام از شمعون خیبری سه صاع جو به قرض گرفت.

فاطمه علیها السلام یک صاع آن را آرد کرد و ۵ قرص نان پخت. هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت: سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله بی‌توانی مسلمان هستم، غذایی به من دهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی عطا کند. آنان مسکین را بر خود مقدم داشتند و در آن شب جز آب ننوشیدند. روز دوم را همچنان روزه گرفتند و به هنگام افطار یتیمی بر در خانه آمد و غذای خود را به وی دادند. در سومین روز نیز به هنگام افطار اسیری بر در خانه آمد و آنان سهم غذای خود را به او بخشیدند. صبح هنگام امام علی علیه السلام دست حسنین علیهما السلام را گرفته به نزد پیامبر آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را مشاهده کرد که از شدت گرسنگی می‌لرزیدند. فرمود: مشاهده چنین حالی در شما برای من بسیار دشوار است، سپس برخاست و به همراهی آنان وارد خانه فاطمه علیها السلام شد و دخترش را دید که در محراب ایستاده در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد. در همین هنگام جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد این سوره را بگیر. خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید، آنگاه سوره هل اتی (انسان) را بر او خواند.^{۶۶]}

برای تفصیل رجوع شود به «شأن نزول سوره انسان»))

13. فضایل حضرت فاطمه

برخی از فضایل و مناقب حضرت فاطمه علیها السلام طبق روایات چنین است:

۱. اشتراک حضرت فاطمه علیها السلام با پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام در مقام عصمت و طهارت (بلکه طبق روایات آن حضرت عصمت کبرای الهی است).
۲. اشتراک حضرت صدیقه سلام الله علیها با پدر و همسر و فرزندان در مجاز بودن به ورود و توقف در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع حالاتشان.

۳. مادر ائمه اطهار علیهم السلام است.
۴. هنگام ولادت فاطمه علیهاالسلام نور او تمام خانه های مکه را فراگرفت.
۵. نام گذاری زهرا علیهاالسلام از طرف خداوند متعال می باشد.
۶. نام فاطمه بر ساق عرش و درهای بهشت درج شده است.
۷. جنگ و یا صلح با آن حضرت مانند جنگ و صلح با پیامبر و علی و حسنین است.
۸. سیده ی زنان عالم است.
۹. دوستی و دشمنی با او مانند دوستی و دشمنی با پیامبر است.
۱۰. آن حضرت محدثه است یعنی فرشتگان با او سخن می گفتند.
۱۱. شیعیان آن حضرت به بهشت بشارت داده شده اند.
۱۲. مخالفان حضرتش به هلاکت می افتند.
۱۳. در روز قیامت همانند پدر و همسر و فرزندانش سواره محشور می شود.
۱۴. شفیع کبرای روز قیامت است.
۱۵. حب فاطمه علیهاالسلام همانند حب همسر و فرزندان معصومش (که اجر رسالت خاتم الانبیاء است)، بر همگان واجب است.
۱۶. با پدر و همسر و فرزندان در قبۀ الوسیله یا درجۀ الوسیله ی بهشت جای دارند.
۱۷. با پدر و همسر و فرزندان علیهم السلام در قبه ای از نور که زیر عرش برپا می شود و جز پنج تن علیهم السلام کسی را به آن رتبه ی والا راه نیست جای دارد.
۱۸. در صفات و ارزش های معنوی هم کفو امام علی علیه السلام است.
۱۹. بشر از آدم تا خاتم مامور به توسل به حضرت صدیقه زهرا علیهاالسلام بوده است.
۲۰. هنگام ورود فاطمه علیهاالسلام به صحنه ی محشر، از جانب حضرت حق تبارک و تعالی ندا می شود: «ای اهل محشر نگاهتان را فروافکنید تا فاطمه عبور نماید»^{۶۷}.

۱۴. شهادت حضرت فاطمه

حضرت فاطمه سلام الله علیها بر اثر ضربه وارده به آن حضرت در هجوم به خانه شان، پس از چند روز از این واقعه، به شهادت رسیدند. درباره روز شهادت حضرت زهرا(س) در میان کتاب های تاریخی چند نظر وجود دارد. بعضی از مورخین این زمان را چهل روز و کسانی این مدت را شش ماه بعد از وفات پیامبر (ص) ذکر کرده اند. همچنین در روایاتی که از ائمه (ع) به ما رسیده است دو تاریخ ذکر شده است که بسیاری از علمای شیعه تاریخ ۹۵ روز بعد از رحلت پیامبر را معتبر تر می دانند. مطابق با این نقل شهادت آن حضرت در ۳ جمادی الاخر سال ۱۱ هجری رخ داد.^{۱۵۶}

در مورد تاریخ شهادت حضرت فاطمه زهرا (س) چند روایت وجود دارد که بنا بر روایتی ۷۵ روز پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) در ۱۳ جمادی الاولی (که نظر اهل سنت نیز بر همین تاریخ است) و به روایت مشهورتری ۹۵ روز پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) مطابق با روز سه شنبه سوم جمادی الثانی در سال یازدهم هجری -در حالی که ۱۸ سال بیشتر از عمر مبارکشان نمی گذشت- است.

در «کشف الغمه» و غیر آن روایت کرده اند که، چون وفات حضرت زهرا (س) نزدیک شد، اسماء بنت عمیس را فرمود که آبی بیاور که من وضو بسازم، پس وضو ساخت و به روایتی غسل کرد نیکوترین غسل ها و بوی خوش طلبید و خود را خوشبو گردانید و جامه های نو طلبید و پوشید و فرمود که "ای اسماء جبرئیل در وقت وفات پدرم چهل درهم کافور آورد از بهشت، حضرت آن را سه قسمت کرد یک حصه برای خود گذاشت و یکی از برای من و یکی از برای علی (ع)، آن کافور را بیاور که مرا به آن حنوط کنند"، چون کافور را آورد فرمود که نزدیک سر من بگذار پس پای خود را به قبله کرد و خوابید و جامه بر روی خود کشید و فرمود که "ای اسماء ساعتی صبر کن بعد از آن مرا بخوان اگر جواب نگویم علی (ع) را طلب کن، بدان که من به پدر خود ملحق گردیده ام"، اسماء ساعتی انتظار کشید بعد از آن، آن حضرت را ندا کرد و صدایی نشنید، پس گفت: ای دختر مصطفی، ای دختر بهترین فرزندان آدم، ای دختر بهترین کسی که بر روی زمین راه رفته است، ای دختر آن کسی که در شب معراج به مرتبه «قَابَ قَوْسَینَ أَوْ أَدْنَى» رسیده است، چون جواب نشنید جامه را از روی مبارکش برداشت دید که مرغ روحش به ریاض جنّات پرواز کرده است پس بر روی آن حضرت افتاد آن حضرت را می بوسید و می گفت: چون به خدمت حضرت رسول (ص) برسی سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت برسان؛ در این حال حضرت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) تشریف آوردند.

در روایت دیگر است که اسماء گریبان خود را چاک زد و از نزد فاطمه (ع) بیرون شد، حسنین (علیهما السلام) او را ملاقات کردند فرمودند: ای اسماء، مادر ما کجا است؟ اسماء سکوت کرد، آن دوبرگوار داخل بیت شدند و دیدند که مادرشان خوابیده است، حضرت امام حسین (ع) نزدیک شد و حرکت داد آن حضرت را دید که از دنیا رفته است «فَقَالَ يَا أَخَا أَجَرَ اللَّهُ فِي الْوَالِدَةِ؛ گفت: ای برادر؛ خدا اجر دهد تو را در مصیبت مادر.» پس امام حسن (ع) خود را روی مادر افکند.

مردم مدینه پس از آگاهی از شهادت فاطمه زهرا (س)، در اطراف خانه آن بزرگوار جمع گشتند و منتظر تشییع و تدفین فاطمه (س) بودند، اما اعلام شد که تدفین حضرت زهرا (س) به تأخیر افتاده است؛ لذا مردم پراکنده شدند. هنگامی که شب فرا رسید و چشمان مردم به خواب رفت، امام علی (ع) بنا بر وصیت فاطمه (س) و به دور از حضور افراد، به غسل بدن مطهر و رنج دیده همسر خویش پرداخت و سپس او را کفن نمود.

هنگامی که از غسل دادن او فارغ شد، به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) که در زمان شهادت مادر هر دو کودک بودند. امر فرمود تا عده‌ای از صحابه راستین رسول خدا (ص) را که البته مورد رضایت فاطمه (س) بودند و تعدادشان از هفت نفر بیشتر نمی‌شد، خبر نمایند تا در مراسم تدفین آن بزرگوار شرکت کنند.

پس از حضور صحابه، امیر المومنین (ع) بر حضرت زهرا (س) نماز گزارد و سپس در میان حزن و اندوه کودکان خردسالش که مخفیانه در فراق مادر جوان خویش گریه می‌نمودند، به تدفین فاطمه (س) پرداخت.

هنگامی که تدفین حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به پایان رسید، رو به سمت مزار رسول خدا (ص) نمود و گفت: سلام بر توای رسول خدا، از جانب من و از دختری که بر تو و در کنار تو آرمیده است و در زمانی اندک به تو ملحق شده. ای رسول خدا، صبر و شکیبایی‌ام از فراق حبیبه‌ات کم شده، خودداریم در فراق او از بین رفت... ما از خداییم و بسوی او باز می‌گردیم... به زودی دختری، تو را خبر دهد که چه سان امتت فراهم گردیدند و بر او ستم ورزیدند. سرگذشت را از او بپرس و گزارش را از او بخواه که دیری نگذشته و یاد تو فراموش نگشته "...

بنا بر روایتی حضرت علی (ع) بر دور قبر حضرت زهرا (س) هفت قبر دیگر ساخت که ندانند قبر آن حضرت کدام است. و به روایتی دیگر، چهل قبر دیگر را آب پاشید که قبر آن مظلومه در میان آن‌ها مشتبه باشد، و به روایت دیگر قبر آن حضرت را با زمین هموار کرد که علامت قبر معلوم نباشد. این‌ها برای آن بود که عین موضع قبر آن حضرت را ندانند و بر قبر او نماز نکنند و خیال نبش قبر آن حضرت را به خاطر نگذرانند و به این سبب در موضع قبر آن حضرت اختلاف واقع شده است.

بعضی گفته‌اند که در بقیع است نزدیک قبور ائمه بقیع (علیهما السلام) و بعضی گفته‌اند ما بین قبر حضرت رسول (ص) و منبر آن حضرت مدفون است؛ زیرا که پیامبر اسلام (ص) فرمودند: "ما بین قبر من و منبر من باغی است از باغ‌های بهشت و منبر من بر دری است از درهای بهشت"؛ و بعضی گفته‌اند که حضرت علی (ع)، حضرت زهرا (س) را در خانه خود دفن کردند

15. معرفی ۱۱ کتاب برتر پیرامون حضرت فاطمه زهرا (س)



در این قسمت سعی چند کتاب مهم موجود در بازار کتاب درباره حضرت زهرا (س) را معرفی نماییم:

۱- فاطمه زهرا شادمانی دل پیامبر / احمد رحمانی همدانی / حسن افتخارزاده سبزواری / نشر بدر

اصل کتاب به زبان عربی است و عنوانش ؛ "فاطمه الزهرا بهجت قلب المصطفی."

جزء کتابهای دست یک درباره حضرت زهرا (س) و زوایای پنهان زندگی ایشان است. ترجمه‌ای روان و چابی درخور؛ یک کتاب به یاد ماندنی را به شما عرضه کرده است.

۲- فاطمه الزهرا از ولادت تا شهادت / مؤلف: سید محمد کاظم قزوینی / مترجم: علی کرمی / نشر مرتضی

اهل علم، مؤلف این کتاب را "علامه" می‌خوانند. وی مجتهدی مبرز و کلامی مسلمی است که یک دوره کتاب ارزشمند درباره زندگی اهل بیت (علیهم السلام)، تألیف کرده است. اصل کتابها به زبان عربی تألیف شده‌اند ولی اغلب آنها در زمان حیات مؤلف به فارسی برگردانده شده و به چاپ رسیدند. آیت الله قزوینی این کتابها را به سبب واحد "من المهد الی اللحد" تألیف نموده و در آنها ضمن بهره بردن از منابع دسته یک تاریخ و حدیث و کلام به تبیین شرایط و کیفیت زندگی حضرات اهل بیت پرداختند. امام علی، زینب کبری، امام هادی و امام زمان (علیهم السلام) در این مجموعه ارزشمند، پرفروش‌ترین بوده‌اند.

۳- زندگانی فاطمه الزهرا / حسین عماد زاده / نشر اسلام

کتابی با نثری سلیس و همه فهم که مانند سایر کتابهای انتشارات اسلام، هم دقیق و مستند هستند و هم کاملاً ایرانی. خدا سایه حاج احمد سیاح، مدیر دانشمند و پر کار انتشارات اسلام را بر سر ما قبیله کتاب دوست، حفظ کند. پیرمرد مجتهدی که کت و شلوار می‌پوشد و تا همین امروز که بالغ بر هشتاد سال سن دارد به مغازه می‌آید و به لطف حضرت حق، پشت میزی می‌نشیند که لغت نامه بسیار ارزشمند و ماندگار خویش را همان جا تدوین نموده است. او هنوز هم هر سال کارهای جدیدی ارائه می‌کند.

۴- صدیقه شهیده/ سید عبدالرزاق موسوی مقرر/ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین

موسوی مقرر را با مقتل‌هایی می‌شناسند که تالیف کرده است. از بس که در عین اختصار پر مغز و مستند است. این کتاب جزء معدود کتابهای فارسی است که اهل تاریخ و اسلام‌شناسان، آن را به زبان عربی و سایر زبانها برگردانده‌اند.

۵- نهج الحیات (فرهنگ سخنان حضرت فاطمه(س))/ محمد دشتی/ مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین

دانشنامه‌ای کوچک از احادیث کمتر شنیده شده حضرت صدیقه کبری. مرحوم محمد دشتی را که می‌شناسید. نهج البلاغه با تحقیقات ایشان به دوره جدیدی از استفاده و استقبال وارد شد؛ تا جائیکه رهبر انقلاب دشتی را و تحقیقات دقیقش را ستوده و آن را به عنوان الگویی بی‌نظیر معرفی فرمودند. او با حفظ سیاق مرحوم سید رضی مدون نهج البلاغه، اقدام به تدوین کتابی از بیانات و احادیث حضرت فاطمه(سلام الله علیها) نموده است.

۷- سیصد و شصت داستان از فضایل، مصائب و کرامات حضرت فاطمه(س)/ عباس عزیزی/ نشر سلسله

عباس عزیزی را بیشتر با داستانها و حکایت‌هایش می‌شناسیم که با محوریت اهل بیت(ع)، از منابع دست یک روایی، تهیه و روانه بازار کرده است. کتابهایی که شاید حجم زیادی نداشته باشند ولی سرشار از حکایت‌های ناشنیده‌ای هستند که با حسن سلیقه و انتخاب در جایی گرد آمده‌اند.

۸- کرامات الفاطمیه/ علی میر خلف زاده/ نشر مهدی یار

کرامات الفاطمیه مجموعه‌ای است مربوط به معجزات حضرت فاطمه زهرا(س) که به همراه بخشهای کوتاهی از تاریخ اسلام و سوگندنامه فاطمه زهرا(س) در چندین فصل تدوین شده است. این کتاب تا امروز بیش از نه چاپ داشته است که شاید نشان از خواندنی بودنش باشد.

۹- اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا(س)/ علیرضا رجالی/ نشر نبوغ

تسبیح حضرت‌شان تنها لطف کوچکی است که از آن روزها تا همین امروز، رونق بخش لحظات تعقیبات نماز ما است. علیرضا رجالی تهرانی کوشیده است بگوید این ذکر پر رمز و راز چه عالمی دارد.

۱۰- رنجه‌ها و فریاد های فاطمه(س)/ عباس قمی/ محمد محمدی اشتهاردی/ نشر ناصر

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب "بیت الاحزان فی مصایب سیده النسوان" اثر بی بدیل حاج شیخ عباس قمی معروف به محدث قمی. نه مؤلف معرفی می‌خواهد نه اثر.

۱۱- تحلیل سیره فاطمه الزهرا(س)/ علی اکبرزاده/ نشر انصاریان

انتشارات انصاریان یک ناشر موفق و پر کار است. در چند سال اخیر با انتخاب مدیوم بین‌المللی برای چاپ و نشر کتاب در کشورهای اروپایی و آمریکایی کاری کرده است کارستان. کتاب هم که نگاهی به سیره معصومانه ام‌الائم(س) است. سیره یعنی تمام شئون عملی یک معصوم؛ و این همان چیزی است که اسوه حسنه آل الله نامیده می‌شود.

۱. كنز العمال ج ۶ ص ۲۱۹ ؛ الصواعق المحرقة ۹۶
۲. ترجمه مسند فاطمه زهرا سلام الله عليها، ص ۲۵
۳. شيخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۴۱۴
۴. فرهنگ ابجدی عربی فارسی (ترجمه المنجد)، فواد افرام البستانی؛ ترجمه رضا مهیار، ج ۱، ص ۴۸
۵. بحار الأنوار (ط بیروت)، ج ۴۳، ص ۱۲، ح ۶.
۶. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰، ح ۴۷۴۰؛ امالی شیخ صدوق، ص ۲۴۵، حدیث ۱۲
۷. مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۱۶
۸. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ج ۱
۹. المصباح، شیخ طوسی، طبع هند، ص ۵۵۴
۱۰. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۷؛ ذخائر العقبی، ص ۴۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۸.
۱۱. رجوع شود به تاریخ ولادت صدیقه کبرا فاطمه زهرا(س)، سید ضیاء مرتضوی، پیام زن، آبان ۱۳۷۷، شماره ۸۰
۱۲. المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۷۸، ح ۴۷۶۵. نقل از ولادت فاطمه زهرا(س)، پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مکارم شیرازی
۱۳. نک: تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائر العقبی، ص ۵۲.
۱۴. نک: بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۶ - ۱۰.
۱۵. تاریخ ولادت صدیقه کبرا فاطمه زهرا(س)، سید ضیاء مرتضوی، پیام زن، آبان ۱۳۷۷، شماره ۸۰
۱۶. مناقب آل ابی طالب؛ ج ۳، ص ۳۹۳؛ تذکره الخواص، ص ۳۰۶ - ۳۰۷؛ ضیاء العالمین، ج ۲، ص ۴۶.
۱۷. ر. ک: خصائص امیر المؤمنین علی، ص ۲۲۸؛ مناقب آل ابی طالب؛ ج ۳، ص ۳۹۳؛ تذکره الخواص، ص ۳۰۶؛ ضیاء العالمین، ج ۲، ص ۴۶.
۱۸. علامه جعفر مرتضی عاملی، رنج های حضرت زهرا (سلام الله عليها)، ص ۲۹
۱۹. علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۱۶ ص ۷۸ و ۷۹
۲۰. زندگانی حضرت زهرا عليها السلام، ترجمه بحار الأنوار، ص: ۳۳
۲۱. الدر فی اختصار المغازی و السیر، ص ۲۷
۲۲. ترجمه دلائل النبوة، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۲ ص ۶۵-۶۶
۲۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۵، ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۰۸ و طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۹، بیهقی، دلائل النبوة، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲۴. انساب الاشراف ، ج ۱، ص ۲۳۴
۲۵. فاطمه زهرا سلام الله عليها از ولادت تا شهادت ، محمدکاظم قزوینی؛ ص ۱۵۹
۲۶. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۴۱۶
۲۷. مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۷۱
۲۸. صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸
۲۹. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۹، ص ۶۴-۶۶
۳۰. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۹، ص ۶۶
۳۱. امین، سید محسن ، أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۳۱۳، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق
۳۲. انصاری، اسماعیل، الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، ج ۴، ص ۲۱، دلیل ما، قم، ۱۴۲۸ق
۳۳. بن عبد البر، الاستيعاب فی معرفة الأصحاب ، ج ۴، ص ۱۸۹۳، بیروت، دار الجیل، ط الأولى، ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
۳۴. ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۱۱، در سنن نسائی آمده است: پیغمبر(ص) در پاسخ آنان گفت: «فاطمه خردسال است» و چون علی(ع) او را از وی خواستگاری کرد، پذیرفت.(نسائی، سنن، ج ۶، ص ۶۲؛ فاطمه الزهراء، ص ۲۵، ج ۲)، الصواعق المحرقة، ص ۱۶۲ و رجوع به انساب الاشراف، ص ۴۰۲ شود، بحار، ص ۹۲ و نک: فصل «گزیده ای از شعرای عربی».
۳۵. الأمالی للطوسی : ص ۳۹ ح ۴۴ ، بشارة المصطفی : ص ۲۶۱
۳۶. بحار الانوار ج ۴۳ / ۱۰۷
۳۷. حسن زاده آملی؛ حسن، شرح فص حکمة عصمتیة فی کلمة فاطمیة، ص ۱۷۸
۳۸. بحار الانوار، ج ۴۳
۳۹. ناسخ التواریخ ، حالات حضرت فاطمه (سلام الله عليها)، ص ۴۱۷
۴۰. فضائل الزهراء، ص ۷۷
۴۱. زندگانی حضرت زهرا عليها السلام (ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار)، ترجمه نجفی، ص ۱۶۹
۴۲. رجوع شود به صفحه «اتمام حجت امام علی علیه السلام با اصحاب»
۴۳. طبری، ۲: ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۶ و در چاپ اروپا، ۱: ۱۸۱۹ و ۱۸۲۰ و الرياض النضرة، محبّ الدّین طبری، ۱: ۱۶۷ و تاریخ الخمیس، ۱۸۸: ۱ و ابن ابی الحديد، ۲: ۱۲۲ و ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۵۸ و ۶: ۲ و كنز العمال، ۳: ۱۲۸.
۴۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، دارصادر، ج ۲، ص ۱۰۵.
۴۵. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۲۱.
۴۶. کلینی، اصول کافی، ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۵۴۳؛ شیخ مفید، المقنعة، ۱۴۱۰ق، ص ۲۸۹ و ۲۹۰
۴۷. صحیح بخاری، جلد ۵، ص ۱۹۸
۴۸. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۴۶-۶۴۵

۴۹. فیض کاشانی، نوادر الاخبار، تحقیق مهدی انصاری قمی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۸۳
۵۰. انساب الأشراف، دار معارف، قاهره، ج ۱، ص ۵۸۶
۵۱. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۲
۵۲. معجم كبير طبرانی، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، ج ۱، ص ۶۲، شماره حدیث ۳۴: ((أما الثلاث اللائی وددت أنى لم أفعلنّ، فوددت أنى لم أكن أكشف بيت فاطمة و تركته)) عقد الفريد، ابن عبد ربه، چاپ مكتبة هلال، ج ۴، ص ۹۳: ((وددت أنى لم أكشف بيت فاطمة عن شى و إن كانوا اغلقوه على الحرب)) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، چاپ مصر، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷: ((وددت أنى لم أكن كُشِفَت عن بيت فاطمة و تركته ولو أغلق على الحرب)) مروج الذهب، مسعودی، چاپ دار اندلس، بیروت، ج ۲، ص ۳۰۱: ((فوددت أنى لم أكن فتشت بيت فاطمة و ذكر فى ذلك كلاماً كثيراً!))
۵۳. الوافى بالوفيات: ج ۶، ص ۱۷، شماره ۲۴۴۴؛ ملل و نحل شهرستانی، ص ۵۷
۵۴. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۵۹: «انَّ عمر رفس فاطمة حتى أسقطت بمحسن».
۵۵. اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۵-۱۲۱۴.
۵۶. تاریخ دقیق شهادت حضرت زهرا (ع) کدام است؟، سایت اسلام کوئست
۵۷. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۱۶۶ تا ۱۶۹. برای مشاهده اسناد روایت در منابع شیعه و سنی رک: تفسیر آیه «مباهله» از دیدگاه اهل بیت (ع) و اهل سنت، ایلغار اسماعیل زاده، طلوع، شماره ۱۰ و ۱۱ در دسترس در سایت حوزه، بازیابی: ۱۵ اسفند ۱۳۹۶
۵۸. میزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۳۷
۵۹. زمخشری، تفسیر الکشاف، ج ۱، صص ۳۷۰-۳۶۹
۶۰. میزان، ج ۱۶، ص ۳۱۲.
۶۱. به عنوان نمونه: کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶ - ۲۸۷؛ شیخ صدوق، الخصال، ص ۴۰۳، حدیث ۱۱۳، و ص ۵۸۰، حدیث ۱؛ شیخ طوسی، الامالی، ص ۳۶۸ و ۷۸۳؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷ ص ۵۵۹ و ج ۸ ص ۳۵۷
۶۲. به عنوان نمونه: جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۱۲، جزء ۲۲، ص ۶؛ رازی، ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۹، ص ۳۱۳۱، حدیث ۱۷۶۷۳؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۹۴؛ نیشابوری، علی بن احمد، اسباب النزول، ص ۲۹۵؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۶، ص ۶۰۴؛ نیشابوری، ابو عبدالله حاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۱۶
۶۳. ↑ ابن حنبل، فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، (۱۴۳۳ق)، ص ۲۹۵.
۶۴. انوار درخشان در تفسیر قرآن، محمد حسینی همدانی، ج ۱۸، ص ۳۰۸

۶۵. انوار درخشان در تفسیر قرآن، محمد حسینی همدانی، ج ۱۸، ص ۳۰۹- اطبیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۲۴۴ - المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۷۰ - مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص: ۸۳۶
۶۶. لکشاف، ج ۴، ص ۶۷۰؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۱۱ - ۶۱۴؛ روح المعانی، مج ۱۶، ج ۲۹، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

۶۷. نوشته علامه عبدالحسین امینی

فصل چهارم: زندگینامه امام حسن علیه السلام



نام : حسن

لقب: مجتبی

کنیه : ابو محمد

نام پدر : علی

نام مادر : فاطمه

تاریخ ولادت : نیمه ماه مبارک رمضان سال ۳ هجری

محل ولادت : مدینه طیبه

مدت امامت : ۱۰ سال

مدت عمر : ۴۸-۴۷ سال

علت شهادت : تحریک معاویه و زهر جعده

نام قاتل : جعده دختر اشعث

محل دفن : بقیع

1. ولادت و کودکی

امام حسن (علیه السلام) در شب نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در مدینه تولد یافت . وی نخستین پسری بود که خداوند متعال به خانواده علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) عنایت کرد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بلافاصله پس از ولادتش، او را گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت . سپس برای او گوسفندی قربانی کرد، سرش را تراشید و هموزن موی سرش - که یک درم و چیزی افزون بود - نقره به مستمندان داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد تا سرش را عطرآگین کنند و از آن هنگام آیین عقیقه و صدقه دادن به هموزن موی سر نوزاد سنت شد. این نوزاد را حسن نام داد و این نام در جاهلیت سابقه نداشت . کنیه او را ابومحمد نهاد و این تنها کنیه اوست.

امام حسن (ع) فرزند امیر مؤمنان علی بن ابیطالب و مادرش بهترین زنان فاطمه زهرا دختر پیامبر خدا (ص) است. امام حسن (ع) در شب نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در مدینه تولد یافت. وی نخستین پسری بود که خداوند متعال به خانواده علی و فاطمه عنایت کرد. رسول اکرم (ص) بلافاصله پس از ولادتش، او را گرفت و در گوش چپش اقامه گفت. سپس برای او بار گوسفندی قربانی کرد، سرش را تراشید و هم وزن موی سرش - که یک درم و چیزی افزون بود - نقره به مستمندان داد. پیامبر (ص) دستور داد تا سرش را عطرآگین کنند و از آن هنگام آیین عقیقه و صدقه دادن به هموزن موی سر نوزاد سنت شد. این نوزاد را حسن نام داد و این نام در جاهلیت سابقه نداشت. کنیه او را ابومحمد نهاد و این تنها کنیه اوست. لقب های او سبط، سید، زکی، مجتبی است که از همه معروفتر مجتبی می باشد. پیامبر اکرم (ص) به حسن و برادرش حسین علاقه خاصی داشت و بارها می فرمود که حسن و حسین فرزندان منند و به پاس همین سخن علی به سایر فرزندان خود می فرمود : شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند. امام حسن هفت سال و خرده ای زمان جد بزرگوارش را درک نمود و در آغوش مهر آن حضرت بسر برد و پس از رحلت پیامبر (ص) که با رحلت حضرت فاطمه دوماه یا سه ماه بیشتر فاصله نداشت، تحت تربیت پدر بزرگوار خود قرار گرفت. امام حسن (ع) پس از شهادت پدر بزرگوار خود به امر خدا و طبق وصیت آن

حضرت، به امامت رسید و مقام خلافت ظاهری را نیز اشغال کرد؛ و نزدیک به شش ماه به اداره امور مسلمین پرداخت. در این مدت، معاویه که دشمن سرسخت علی (ع) و خاندان او بود و سالها به طمع خلافت (در آغاز به بهانه خونخواهی عثمان و در آخر آشکارا به طلب خلافت) جنگیده بود، به عراق که مقر خلافت امام حسن (ع) بود لشکر کشید و جنگ آغاز کرد. ما در این باره کمی بعد تر سخن خواهیم گفت. امام حسن (ع) از جهت منظر و اخلاق و پیکر و بزرگواری به رسول اکرم (ص) بسیار مانند بود. وصف کنندگان آن حضرت او را چنین توصیف کرده اند: دارای رخساری سفید آمیخته به اندکی سرخی، چشمانی سیاه، گونه ای مودار، محاسنی انبوه، گیسوانی مجعد و پر، گردنی سیمگون، اندامی متناسب، شانه یی عریض، استخوانی درشت، میانی باریک، قدی میانه، نه چندان بلند و نه چندان کوتاه. سیمایی نمکین و چهره ای در شمار زیباترین و جذاب ترین چهره ها. این سعد گفته است که حسن و حسین به ریگ سیاه، خضاب می کردند.

۲. القاب امام

لقب های او: سبط، سید، زکی، تقی، حجت، برّ، امین، زاهد، طیب و مجتبی است که از همه معروفتر (مجتبی) می باشد.

۳. همسران، فرزندان، اصحاب و یاران

همسران

۱. ام بشیر بنت ابی مسعود. ۲. خوله بنت منظور. ۳. ام اسحاق بنت طلحه. ۴. سلمی بنت امرء القیس. ۵. جعدہ بنت اشعث. ۶. ام کلثوم بنت فضل بن عباس. ۷. هند بنت عبدالرحمن بن ابی بکر.

فرزندان

پسران: ۱. زید. ۲. حسن مثنی. ۳. عمر. ۴. قاسم. ۵. عبدالله. ۶. عبدالرحمن. ۷. ابوبکر. ۸. حسین اثرم. ۹. طلحه. دختران: ۱. ام حسن. ۲. ام حسین. ۳. فاطمه. ۴. ام سلمه. ۵. ام عبدالله. ۶. رقیه. برخی مورخان تعداد فرزندان امام حسن (ع) را بیش از این می دانند؛ اما همگی اتفاق دارند که نسل آن حضرت، تنها از طریق حسن مثنی و زید ادامه یافته است. از میان فرزندان امام حسن (ع) چهار تن در سرزمین کربلا، در رکاب عمویشان، امام حسین (ع) به شهادت رسیده و یکی از آنان (حسن مثنی) نیز در آن معرکه به شدت زخمی شد و سپس بهبودی یافت.

اصحاب و یاران

1. ابراهیم بن مالک اشتر.
2. عبداللہ بن عباس.
3. ابو ثمامہ صیداوی.
4. جابر بن عبداللہ انصاری.
5. جاریہ بن قدامہ.
6. جبلہ بن علی شیبانی.
7. حبیب بن مظاهر اسدی.
8. حذیفہ بن اسید غفاری.
9. رفاعہ بن شداد.
10. سعید بن قیس ہمدانی.
11. قیس بن سعد انصاری.
12. سعید بن مسعود ثقفی.
13. سلیم بن قیس ہلالی.
14. صعصعہ بن صوحان عبدی.
15. عامر بن واثلہ کنانی.

16. عمر بن ابی سلمه.

17. کمیل بن زیاد نخعی.

18. ابو مخنف، لوط بن یحیی.

19. مسیب بن نجبه فزاری.

20. میثم بن یحیی تمار.

21. سعد بن مسعود ثقفی.

۴. امامت امام حسن (علیه السلام)

امام حسن (علیه السلام) پس از شهادت پدرش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کوفه، با درخواست و بیعت یاران آن حضرت و اهالی کوفه، خلافت را پذیرفت و راه و روش عدالت پرور پدرش را تداوم بخشید. (۳) لیکن با فتنه انگیزی های معاویه بن ابی سفیان و شرارت های سران سفاک سپاه او از یک سو و نفاق و خیانت برخی از سران سپاه امام (علیه السلام) و ایجاد چند دستگی در میان مردم و خستگی آنان از جنگ و خون ریزی، از سوی دیگر، آن حضرت را واداشت که برای حفظ اصل اسلام و در نظر گرفتن مصلحت مسلمانان، با معاویه صلح کند و حکومت را به طور موقت و مشروط به وی سپارد

از آن پس، امام علیه السلام از کوفه به وطنش مدینه بازگشت و بقیه عمر شریف خود را در مدینه گذراند. آن حضرت گرچه از حکومت کناره گیری کرده بود ولی با رفتار و کردار خود، امت اسلام را به جنایت های معاویه و عاملان او در سراسر مناطق اسلامی آگاه می کرد و روحیه رزم و جهاد را در نهاد آنان دوباره زنده می کرد. وجود آن حضرت برای معاویه و عامل او در مدینه، بسیار گران می آمد و مانع تک تازی آنان می شد و دستگاه غاصب خلافت را با مشکلاتی مواجه می کرد. از جمله این که معاویه تصمیم گرفته بود که فرزند خود یزید را جانشین خویش کند و در این راه تلاش زیادی به عمل آورد؛ ولیکن در آغاز توفیق چندانی به دست نیاورد.

چون این فکر شیطانی مخالف با صلح نامه امام حسن (علیه السلام) بود و از سوی دیگر وجود شخصیت امام حسن (علیه السلام) مانع تحقق هدف های معاویه بود. بدین جهت در صدد از میان برداشتن این اسوه بزرگ عالم اسلام برآمد و در این راه از منافقان و کسانی که به خاطر وابستگی فامیلی با آن حضرت رابطه داشتند، سود جست.

رویدادهای مهم

1. از دست دادن جدش، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، در سال یازدهم هجری.
2. فشارهای روانی مخالفان بر پدر و مادرش، پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم).
3. از دست دادن مادر خود، فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، در سال یازدهم هجری.
4. حضور در برخی از جنگ های مسلمانان علیه مشرکان، در عصر خلیفه دوم و خلیفه سوم.
5. ایجاد مهمان پذیر (مضيف) برای پذیرایی از مهمانان و مستمندان.
6. آبرسانی به خلیفه سوم، عثمان بن عفان (که در محاصره انقلابیون مسلمان قرار داشت).
7. همراهی با پدرش، حضرت علی (علیه السلام)، در تصدی خلافت اسلامی، پس از کشته شدن عثمان بن عفان به دست انقلابیون.
8. فرماندهی لشکر در جنگ های جمل، صفین و نهروان، در رکاب حضرت علی (علیه السلام).
9. از دست دادن پدرش، حضرت علی (علیه السلام)، در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری.
10. تصدی غسل، نماز و دفن پیکر امام علی (علیه السلام) و پنهان نمودن قبرش از چشم مردم.
11. بیعت مردم با امام حسن (علیه السلام) در مسجد کوفه، پس از شهادت امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام).
12. تصدی خلافت اسلامی، در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری.

13. مکاتبات و ارسال پیام‌ها میان امام حسن (علیه السلام) و معاویه.
14. اعدام شدن دو جاسوس معاویه، در کوفه و بصره به فرمان امام حسن (علیه السلام).
15. اعلان جنگ معاویه علیه امام حسن (علیه السلام) و حرکت لشکریان شام به سوی کوفه.
16. اعلان آماده‌باش سپاهیان امام حسن (علیه السلام) و تهیه مقدمات جنگ در شهرها.
17. خیانت برخی از فرماندهان سپاه امام حسن (علیه السلام) و پیوستن به سپاه معاویه.
18. زخمی شدن امام حسن مجتبی (علیه السلام) در سبابط مدائن به دست جراح بن سنان (یکی از منافقان فرقه خوارج).
19. افزایش توان نظامی و روحی سپاه معاویه و کاهش تدریجی سپاهیان امام حسن (علیه السلام).
20. پذیرش صلح تحمیلی با معاویه و واگذاری خلافت اسلامی به وی در جمادی الاول (یا ربیع الاول) سال ۴۱ هجری.
21. تعهد معاویه بر مفاد صلحنامه امام حسن (علیه السلام) و نقض آن، پس از سیطره کامل بر شهرهای اسلامی.
22. بازگشت امام حسن (علیه السلام) و خاندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از کوفه به مدینه مشرفه.
23. دسیسه معاویه در بیعت گرفتن از مردم برای ولایت عهده‌ی فرزندش، یزید و واهمه او از امام حسن (علیه السلام).
24. تحریک و فریب جعه بنت اشعث کندی، همسر امام حسن (علیه السلام)، توسط معاویه برای کشتن امام حسن (علیه السلام) به طور پنهانی.
25. مسمومیت امام حسن (علیه السلام) به دست همسرش، جعه بنت اشعث کندی و شهادت آن حضرت پس از چهل روز بیماری، در ۲۸ صفر سال پنجاه هجری، در مدینه مشرفه.
26. ممانعت عایشه، همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، مروان و هواداران بنی‌امیه از دفن پیکر امام حسن (علیه السلام) در کنار مرقد مطهر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم).

27. دفن امام حسن (علیه السلام) در قبرستان بقیع، در جوار مرقد جدّه اش، فاطمه بنت اسد (س).



۵. از کمالات انسانی حضرتش

امام حسن (ع) در کمالات انسانی یادگار پدر و نمونه کامل جد بزرگوار خود بود. تا پیغمبر (ص) زنده بود؛ او و برادرش حسین در کنار آن حضرت جای داشتند؛ گاهی آنان را بر دوش خود سوار می کرد و می بوسید و می بویید. از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده اند که درباره امام حسن و امام حسین (ع) می فرمود: این دو فرزند من، امام هستند خواه برخیزند و خواه بنشینند (کنایه از این که در هر حال امام و پیشوایند). امام حسن (ع) بیست و پنج بار حج کرد، پیاده، در حالی که اسبها نجیب را با او یدک می کشیدند. هرگاه از مرگ یاد می کرد می گریست و هرگاه از قبر یاد می کرد می گریست، هرگاه به یاد ایستادن به پای حساب می افتاد آن چنان نعره می زد که بیهوش می شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد، همچون مار گزیده به خود می پیچید. از خدا طلب بهشت می کرد و به او از آتش جهنم پناه می برد. چون وضو می ساخت و به نماز می ایستاد، بدنش به لرزه می افتاد و رنگش زرد می شد. سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت. گفته اند که : امام حسن (ع) در زمان خودش عابد ترین و بی اعتنا ترین مردم به زیور دنیا بود. در سرشت و طینت امام حسن (ع) برترین نشانه های انسانیت وجود داشت. هر که او را می دید به دیده اش بزرگ می آمد و هر که با او آمیزش داشت بدو محبت می ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن یا خطبه او را می شنید، به آسانی درنگ می کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه

اش را به پایان برد. محمد بن اسحاق گفت: پس از رسول خدا (ص) هیچکس از حیث آبرو و بلندی قدر به حسن بن علی نرسید.

بر درخانه فرش می گسترده و چون از خانه بیرون می آمد و آنجا می نشست راه بسته می شد و به احترام او کسی از برابرش عبور نمی کرد و او چون می فهمید، برمی خاست و به خانه می رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می کردند. در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد. در کاروان همه از او پیروی کردند حتی سعد بن ابی وقاص پیاده شد و در کنار آن حضرت راه افتاد. ابن عباس که از امام حسن و امام حسین (ع) مسن تر بود، رکاب اسبشان رامی گرفت و بدین کار افتخار می کرد و می گفت: اینها پسران رسول خدایند. با این شان و منزلت، تواضعش چنان بود که: روزی بر عده ای مستمند می گذشت، آنها پاره های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسته بودند و می خوردند، چون حسن بن علی را دیدند گفتند: ای پسر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو. امام حسن (ع) فوراً از مرکب فرود آمد و گفت: خدا متکبرین را دوست نمی دارد و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آنگاه آنها را به میهمانی خود دعوت کرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاک. در جود و بخشش امام حسن (ع) داستانها گفته اند. از جمله مدائنی روایت کرده که: حسن و حسین و عبدالله بن جعفر به راه حج می رفتند. توشه و تنخواه آنان گم شد. گرسنه و تشنه به خیمه ای رسیدند که پیر زنی در آن زندگی می کرد. از او آب طلبیدند. گفت این گوسفند را بدوشید و شیر آن را با آب بی امیزید و بیاشامید. چنین کردند. سپس از او غذا خواستند. گفت همین گوسفند را داریم بکشید و بخورید. یکی از آنان گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن مقداری بریان کرد و همه خوردند و سپس همانجا به خواب رفتند. هنگام رفتن به پیر زن گفتند: ما از قریشیم به حج می رویم. چون باز گشتیم نزد ما بیا با تو به نیکی رفتار خواهیم کرد. و رفتند. شوهر زن که آمد و از جریان خبر یافت، گفت: وای بر تو گوسفند مرا برای مردمی ناشناس می کشی آنگاه می گویی از قریش بودند؟ روزگاری گذشت و کار بر پیر زن سخت شد، از آن محل کوچ کرد و به مدینه عبورش افتاد. حسن بن علی (ع) او را دید و شناخت. پیش رفت و گفت: مرا می شناسی؟ گفت نه، گفت: من همانم که در فلان روز مهمان تو شدم. و دستور داد تا هزار گوسفند و هزار دینار زر به او دادند. آن گاه او را نزد برادرش حسین بن علی فرستاد. آن حضرت نیز همان اندازه به او بخشش فرمود. او را نزد عبد الله بن جعفر فرستاد او نیز عطایی همانند آنان به او داد. حلم و گذشت امام حسن (ع) چنان بود که به گفته مروان، با کوهها برابری می کرد. دشمنان و تاریخ نویسان خود فروخته و مغرض در مورد تعداد همسران امام حسن (ع) داستانها پرداخته و حتی دوستان ساده دل سخنانی بهم بافته اند. اما آنچه تاریخ های صحیح نگاشته اند همسران امام (ع) عبارتند از: ام الحق دختر طلحه بن عبید الله — حفصه دختر عبد الرحمن بن ابی بکر — هند دختر سهیل بن عمد و جعده دختر اشعث بن قیس. بیاد نداریم که تعداد همسران حضرت در طول زندگیش از هشت یا ده به اختلاف

دو روایت تجاوز کرده باشند. با این توجه که ام ولد هایش هم داخل در همین عددند. ام ولد کنیزی است که از صاحب خود دارای فرزند می شود و همین امر موجب آزادی او پس از مرگ صاحبش می باشد. فرزند آن حضرت از دختر و پسر ۱۵ نفر بوده اند بنامهای: زید، حسن، عمرو، قاسم، عبد الله، عبد الرحمن، حسن اثرم، طلحه، ام الحسن، ام الحسین، فاطمه، ام سلمه، رقیه، ام عبد الله، و فاطمه، و نسل او فقط از دو پسرش حسن و زید باقی ماند و از غیر این دو انتساب با آن حضرت درست نیست.

پیشوای دوم جهان تشیع که نخستین میوه پیوند فرخنده علی (ع) با دختر گرامی پیامبر اسلام (ص) بود، در نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در شهر مدینه دیده به جهان گشود. (۱) حسن بن علی ع از دوران جد بزرگوارش چند سال بیشتر درک نکرد زیرا او تقریباً هفت سال بیش نداشت که پیامبر اسلام بدرود زندگی گفت. پس از درگذشت پیامبر (ص) تقریباً سی سال در کنار پدرش امیر مومنان (ع) قرار داشت و پس از شهادت علی (ع) (در سال ۴۰ هجری) به مدت ۱۰ سال امامت امت را به عهده داشت و در سال ۵۰ هجری با توطئه معاویه بر اثر مسمومیت در سن ۴۸ سالگی به درجه شهادت رسید و در قبرستان «بقیع» در مدینه مدفون گشت.

فریادرس محرومان

در آیین اسلام، ثروتمندان، مسئولیت سنگینی در برابر مستمندان و تهیدستان اجتماع به عهده دارند و به حکم پیوندهای عمیق معنوی و رشته های برادری دینی که در میان مسلمانان برقرار است، باید همواره در تامین نیازمندیهای محرومان اجتماع کوشا باشند. پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان دینی ما، نه تنها سفارشهای مؤکدی در این زمینه نموده اند، بلکه هر کدام در عصر خود، نمونه برجسته ای از انسان دوستی و ضعیف نوازی به شمار می رفتند. پیشوای دوم، نه تنها از نظر علم، تقوی، زهد و عبادت، مقامی برگزیده و ممتاز داشت، بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دستگیری از بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود زبانزد خاص و عام بود. وجود گرامی آن حضرت آرام بخش دلهای دردمند، پناهگاه مستمندان و تهیدستان، و نقطه امید درماندگان بود. هیچ فقریری از در خانه آن حضرت دست خالی بر نمی گشت. هیچ آزرده دلی شرح پریشانی خود را نزد آن بزرگوار بازگو نمی کرد، جز آنکه مرهمی بر دل آزرده او نهاده می شد. گاه پیش از آنکه مستمندی اظهار احتیاج کند و عرق شرم بریزد، احتیاج او را برطرف می ساخت و اجازه نمی داد رنج و مذلت سؤال را بر خود هموار سازد! «سیوطی» در تاریخ خود می نویسد: «حسن بن علی» دارای امتیازات اخلاقی و فضائل انسانی فراوان بود، او شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخی و بخشنده، و مورد ستایش مردم بود. (۲)

نکته آموزنده

امام مجتبی (ع) گاهی مبالغ قابل توجهی پول را، یکجا به مستمندان می بخشید، به طوری که مایه شگفت واقع می شد. نکته یک چنین بخشش چشمگیر این است که حضرت مجتبی (ع) با این کار برای همیشه شخص فقیر را بی نیاز می ساخت و او می توانست با این مبلغ، تمام احتیاجات خود را برطرف نموده و زندگی آبرومندانه ای تشکیل بدهد و احیاناً سرمایه ای برای خود تهیه نماید. امام روا نمی دید مبلغ ناچیزی که خرج یک روز فقیر را بسختی تامین می کند، به وی داده شود و در نتیجه او ناگزیر گردد برای تامین روزی بخور و نمیری، هر روز دست احتیاج به سوی این و آن دراز کند.

خاندان علم و فضیلت

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقیری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف حضرت مجتبی و حسین بن علی (ع) و عبدالله جعفر، که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته اند برو و از آنها کمک بخواه. وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی (ع) فرمود: از دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: دیه ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن بکلی عاجز گردد، یا بدهی کمر شکن داشته باشد و از عهد پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام یک از اینها برای تو پیش آمده است؟ (۳) گفت: اتفاقاً گرفتاری من یکی از همین سه چیز است. حضرت مجتبی (ع) پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند. فقیر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نپرسیدی پول را برای چه منظوری می خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سوال کرد و من جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند. عثمان گفت: این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلتند، نظیر آنها را کی توان یافت؟ (۴)

بخشش بی نظیر

حسن بن علی (ع) تمامی توان خویش را در راه انجام امور نیک و خدایسندانه، به کار می گرفت و اموال فراوانی در راه خدا می بخشید. مورخان و دانشمندان در شرح زندگانی پرافتخار آن حضرت، بخشش بی سابقه و انفاق بسیار بزرگ و بی نظیر ثبت

کرده اند که در تاریخچه زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی خورد و نشانه دیگری از عظمت نفس و بی اعتنائی آن حضرت به مظاهر فریبنده دنیا است. نوشته اند: «حضرت مجتبی (ع) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف آن را برای خود نگه داشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید.» (۵)

کمک غیر مستقیم

همت بلند و طبع عالی حضرت مجتبی اجازه نمی داد کسی از در خانه او ناامید برگردد و گاه که کمک مستقیم مقدور حضرت نبود، به طور غیر مستقیم در رفع نیازمندیهای افراد کوشش می فرمود و با تدابیر خاصی گره از مشکلات گرفتاران می گشود. چنانکه روزی مرد فقیری به آن بزرگوار مراجعه کرد و درخواست کمک نمود. اتفاقاً در آن هنگام امام مجتبی پولی در دست نداشت و از طرف دیگر از اینکه فرد تهیدستی از در خانه اش ناامید برگردد، شرمسار بود، لذا فرمود: — آیا حاضری تو را به کاری راهنمایی کنم که به مقصودت برسی؟ — چه کاری؟ — امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار شده است، ولی هنوز کسی به او تسلیت نگفته است، نزد خلیفه می روی و با سخنانی که به تو یاد می دهم، به وی تسلیت می گویی، از این راه به هدف خود می رسی. — چگونه تسلیت بگویم؟ — وقتی نزد خلیفه رسیدی بگو: «الحمد لله الذی سترها بجلوسک علی قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرک.» (حاصل مضمون آنکه: حمد خدا را که اگر دختری پیش از تو از دنیا رفت و در زیر خاک پنهان شد، زیر سایه پدر بود، ولی اگر خلیفه پیش از او از دنیا می رفت، دختری پس از مرگ تو در بدر می شد و ممکن بود مورد هتک حرمت واقع شود.) مرد فقیر به این ترتیب عمل کرد. این جمله های عاطفی در دوان خلیفه اثر عمیقی بر جای نهاد و از حزن و اندوه وی کاست و دستور داد جایزه ای به وی بدهند. آنگاه پرسید: این سخن از آن تو بود؟ گفت: نه، حسن بن علی (ع) آن را به من آموخته است. خلیفه گفت: راست می گویی، او منبع سخنان فصیح و شیرین است. (۶).

زهد امام حسن علیه السلام

نویسندگان تراجم به اتفاق گفته اند: حسن بن علی (علیه السلام) پس از جدّ بزرگوارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و پدر گرامی اش علی بن ابیطالب (علیه السلام) از همه مردم زاهدتر بودند. شخصی به نام مُدْرِک بن زیاد می گوید: روزی در یکی از باغ های ابن عباس بودیم. غذای مناسبی آوردند. امام حسن (علیه السلام) دستور دادند که کارگران و خدمت گزاران را جمع کنند و آن غذای خوب را به آنها بدهند. مُدْرِک می گوید: خود امام حسن (علیه السلام) لب به آن غذا نزدند و خود مشغول خوردن نان با

قدری نمک شدند. وقتی به آن حضرت گفته شد شما خود چرا از آن غذای خوب میل نمی کنید، در جواب فرمودند: اِنَّ ذَاكَ الطَّعَامَ احَبُّ عِنْدِي، این خوراک را بیشتر دوست دارم.

گذشت امام حسن علیه السلام

روزی امام حسن مجتبی (علیه السلام) از راهی عبور می کردند. مردی از اهل شام با آن حضرت روبرو شد و بدون مقدمه شروع به ناسزا گفتن نسبت به امام (علیه السلام) کرد. حضرت امام حسن (علیه السلام) هیچ عکس العملی نشان نداد. وقتی آن مرد از ناسزا گفتن باز ایستاد، امام (علیه السلام) به او نزدیک تر شده، با تبسم به او سلام کردند. آن گاه فرمودند: «اگر اجازه بدهید حاضرم به شما کمک کنم. اگر چیزی لازم داری آن را برایت فراهم کنم یا اگر راه را گم کرده ای آن را به تو نشان دهم و اگر گرسنه ای ترا سیر کنم. اگر فقیری بی نیازت سازم. به هر حال اگر حاجتمندی حاضرم در برآوردن حاجت تو بکوشم». چون مرد شامی این رفتار را از امام حسن (علیه السلام) دید، ناگهان به گریه افتاد و گفت: أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؛ گواهی می دهم که تو خلیفه خدا در روی زمین هستی.

احسان امام حسن علیه السلام

مردی خدمت امام حسن (علیه السلام) آمد و عرض کرد ای فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حق آن خدایی که نعمت بسیار بر شما کرامت فرموده است تو را قسم می دهم که به فریاد من برسی و مرا از دشمنی که حرمت پیران را نگه نمی دارد و به کودکان و نوجوانان رحم نمی کند، نجات دهی. امام (علیه السلام) پرسید دشمن تو کیست تا از او دادخواهی کنم. آن مرد گفت: فقر است. امام (علیه السلام) به خادم خود دستور داد: «هرچه ثروت در نزد تو هست به او بده». او پنج هزار درهم حاضر کرد و به او داد. امام (علیه السلام) رو به مرد فقیر کرد و گفت: تو را به خداوند متعال قسم می دهم که هروقت این دشمن بر تو رو آورد شکایتش را نزد من بیاور تا از تو دفع شر کنم.

۶. بررسی علل صلح (آتش بس) امام حسن (ع)

مهمترین و حساسترین بخش زندگانی امام مجتبی، که مورد بحث و گفتگوی فراوان واقع شده و موجب خرده گیری دوستان کوتاه بین و دشمنان مغرض یا بی اطلاع گردیده است، ماجرای صلح آن حضرت با معاویه و کناره گیری اجباری ایشان از صحنه خلافت و حکومت اسلامی است. گروهی، با مطالعه زندگانی حضرت مجتبی و حوادث آن روز، این سوالها را مطرح می‌سازند که چرا امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد؟ مگر پس از شهادت امیر مؤمنان (ع) شیعیان و پیران علی با فرزندش حسن مجتبی (ع) بیعت نکرده بودند؟ آیا بهتر نبود که آنچه را بعداً امام حسین (ع) انجام داد، امام حسن (ع) پیشتر انجام می‌داد و در برابر معاویه قیام می‌کرد، و آنگاه یا پیروز می‌شد و یا با شهادت خود حکومت معاویه را متزلزل می‌ساخت؟ پیش از آنکه به پاسخ این سوالها بپردازیم، لازم است مقدمتاً سه نکته را یاد آوری کنیم:

الف. مبارزات حسن بن علی (ع) پیش از دوران امامت

امام حسن (ع)، به شهادت تاریخ، فردی سخت شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بیم در وجود او راه نداشت. او در راه پیشرفت اسلام از هیچ گونه جانبازی دریغ نمی‌ورزید و همواره آماده مجاهدت در راه خدا بود.

در جنگ جمل:

امام مجتبی (ع) در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیر مومنان (ع) در خط مقدم جبهه می‌جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی سبقت می‌گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می‌کرد. (۷) پیش از شروع جنگ نیز، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیر مومنان (ع) وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جهاد دعوت کرد. (۸) او وقتی وارد کوفه شد که هنوز «ابوموسی اشعری» یکی از مهره های حکومت عثمان بر سر کار بود و با حکومت عادلانه امیر مومنان (ع) مخالفت نموده و از جنبش مسلمانان در جهت پشتیبانی از مبارزه آن حضرت با پیمان شکنان جلوگیری می‌کرد، با این کار حسن بن علی (ع) توانست بر رغم کار شکنی های ابوموسی و همدستانش متجاوز از ۹ هزار نفر را از شهر کوفه به میدان جنگ گسیل دارد. (۹)

در جنگ صفین:

نیز در جنگ صفین، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیر مومنان (ع) برای جنگ با سپاه معاویه، نقش مهمی به عهده داشت و با سخنان پرشور و مهیج خویش، مردم کوفه را به جهاد در رکاب امیر مومنان (ع) و سرکوبی خائنان و دشمنان اسلام دعوت نمود. (۱۰) آمادگی او برای جانبازی در راه حق به قدری بود که امیر مومنان در جنگ صفین از یاران خود خواست

که او و برادرش حسین بن علی(ع) را از دامه جنگ با دشمن باز دارند تا نسل پیامبر(ص) با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود.(۱۱)

ب- مناظرات کوبنده امام مجتبی (ع) با بنی امیه

امام حسن مجتبی(ع) هرگز در بیان حق و دفاع از حریم اسلام نرمش نشان نمی داد. او علناً از اعمال ضد اسلامی معاویه انتقاد می کرد و سوابق زشت و ننگین معاویه و دودمان بنی امیه را بی پروا فاش می ساخت. مناظرات و احتجاج های مهیج و کوبنده حضرت مجتبی(ع) با معاویه و مزدوران و طرفداران او نظیر: عمرو عاص، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مغیره بن شعبه، و مروان حکم، شاهد این معنا است.(۱۲) حضرت مجتبی(ع) حتی پس از انعقاد پیمان صلح که قدرت معاویه افزایش یافت و موقعیتش بیش از پیش تثبیت شد، بعد از ورود معاویه، به کوفه، برفراز منبر نشست و انگیزه های صلح خود و امتیازات خاندان علی را بیان نمود و آنگاه در حضور هر دو گروه با اشاره به نقاط ضعف معاویه با شدت و صراحت از روش او انتقاد کرد.(۱۳) پس از شهادت امیرمومنان و صلح امام حسن(ع) خوارج تمام قوای خود را بر ضد معاویه بسیج کردند. در کوفه به معاویه خبر رسید که «حوثره اسدی»، یکی از سران خوارج، بر ضد او قیام کرده و سپاهی دور خود گرد آورده است. معاویه، برای تثبیت موقعیت خود و برای آنکه وانمود کند که امام مجتبی(ع) مطیع و پیرو اوست، به آن حضرت که راه مدینه را در پیش گرفته بود، پیام فرستاد که شورش حوثره را سرکوب سازد و سپس به سفر خود ادامه دهد! امام(ع) به پیام او پاسخ داد که: من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم (از جنگ با تو خودداری کردم) و این معنا موجب نمی شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد، پیش از هر کس باید با تو بجنگم، چه، مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازمتر است.(۱۴) در این جملات روح سلحشوری و حماسه موح می زند، بویژه این تعبیر که با کمال عظمت، معاویه را تحقیر نموده می فرماید: دست از سر تو برداشتم (فانی ترکتک لصالح الامة).

ج- قانون صلح در اسلام

باید توجه داشت که در آیین اسلام قانون واحدی به نام جنگ و جهاد وجود ندارد، بلکه همانطور که اسلام در شرائط خاصی دستور می دهد مسلمانان با دشمن بجنگند، همچنین دستور داده است که اگر نبرد برای پیشبرد هدف موثر نباشد، از در صلح وارد شوند. ما در تاریخ حیات پیامبر اسلام (ص) این هر دو صحنه را مشاهده می کنیم: پیامبر اسلام که در بدر، احد، احزاب، و حنین دست به نبرد زد، در شرائط دیگری که پیروزی را غیر ممکن می دید، ناگزیر با دشمنان اسلام قرار داد صلح بست و موقتاً از دست زدن به جنگ و اقدام حاد خودداری نمود تا در پرتو آن پیشرفت اسلام تضمین گردد. پیمان پیامبر(ص) با «بنی

ضمرة» و «بنی اشجع» و نیز با اهل مکه (در حدیبیه) از جمله این موارد به شمار می رود (۱۵) بنابراین، همانگونه که پیامبر اسلام (ص) بر اساس مصالح عالی تری که احیاناً آن روز برای عده ای قابل درک نبود، موقتاً با دشمن کنار آمد، حضرت مجتبی (ع) نیز، که از جانب رهبر و پیشوای دینی بود و به تمام جهات و جوانب قضیه بهتر از هر کس دیگر آگاهی داشت، با درو اندیشی خاصی صلاح جامعه اسلامی را در عدم ادامه جنگ تشخیص داد. از اینرو این موضوع نباید موجب خرده گیری گردد، بلکه باید روش آن حضرت عیناً مثل پیامبر (ص) تلقی شود. اینک برای آنکه انگیزه ها و آثار صلح آن حضرت بهتر روشن شود، لازم است تاریخ را ورق بزنیم و این مسئله را با استناد به مدرک اصیل تاریخی بررسی کنیم: اجمالاً باید گفت: حضرت مجتبی (ع) در واقع صلح نکرد، بلکه صلح بر او تحمیل شد. یعنی، اوضاع و شرائط نامساعد و عوامل مختلف دست به دست هم داده وضعی به وجود آورد که صلح به عنوان یک مسئله ضروری بر امام تحمیل گردید و حضرت جز پذیرفتن صلح چاره ای ندید، به گونه ای که هر کس دیگر به جای حضرت بود و در شرائط او قرار می گرفت، چاره ای جز قبول صلح نمی داشت؛ زیرا هم اوضاع و شرائط خارجی کشور اسلامی، و هم وضع داخلی عراق و اردوی حضرت، هیچ کدام مقتضی ادامه جنگ نبود. ذیلاً این موضوعات را جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم:

از نظر سیاست خارجی

از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ داخلی مسلمانان به سود جهان اسلام نبود؛ زیرا امپراتوری روم شرقی که ضربتهای سختی از اسلام خورده بود، همواره مترصد فرصت مناسبی بود تا ضربت موثر و تلافی جویانه ای بر پیکر اسلام وارد کند و خود را از نفوذ اسلام آسوده سازد. وقتی که گزارش صف آرای سپاه امام حسن و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمامداران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق بخشیدن به هدف های خود را به دست آورده اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. آیا در چنین شرائطی، شخصی مثل امام حسن (ع) که رسالت حفظ اساس اسلامی را به عهده داشت، جز این راهی داشت که با قبول صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند، ولو آنکه به قیمت فشار روحی و سرزنشهای دوستان کوتاه بین تمام شود؟ «یعقوبی»، مورخ معروف، می نویسد: هنگام بازگشت معاویه به شام (پس از صلح با امام حسن) به وی گزارش رسید که امپراتور روم با سپاه منظم و بزرگی به منظور حمله به کشور اسلامی از روم حرکت کرده است. معاویه چون قدرت مقابله با چنین قوای بزرگی را نداشت، با آنها پیمان صلح بست و متعهد شد صد هزار دینار به دولت روم شرقی بپردازد. (۱۶) این سند تاریخی نشان می دهد که هنگام کشمکش دو طرف در جامعه اسلامی، دشمن مشترک مسلمانان با استفاده از این فرصت، آماده حمله بود و کشور اسلامی در معرض یک خطر جدی

قرار داشت و اگر جنگ میان نیروهای امام حسن و معاویه در می گرفت، کسی که پیروز می شد، امپراتوری روم شرقی بود نه حسن بن علی (ع) و نه معاویه!! ولی این خطر با تدبیر و دوراندیشی و گذشت امام بر طرف شد. امام باقر(ع) به شخصی که بر صلح امام حسن(ع) خرده می گرفت، فرمود: اگر امام حسن این کار را نمی کرد خطر بزرگی به دنبال داشت. (۱۷)

از نظر سیاست داخلی

شک نیست که هر زمامدار و فرماندهی اگر بخواهد در میدان جنگ بر دشمن پیروز گردد، باید از جبهه داخلی نیرومند و متشکل و هماهنگی برخوردار باشد و بدون داشتن چنین نیرویی، شرکت در جنگ مسلحانه نتیجه ای جز شکست ذلت بار نخواهد داشت. در بررسی علل صلح امام مجتبی (ع) از نظر سیاست داخلی، مهمترین موضوعی که به چشم می خورد، فقدان جبهه نیرومند و متشکل داخلی است، زیرا مردم عراق و مخصوصا مردم کوفه، در عصر حضرت مجتبی (ع) نه آمادگی روحی برای نبرد داشتند و نه تشکیل و هماهنگی و اتحاد.

خستگی از جنگ

جنگ جمل و صفین و نهروان، و همچنین جنگهای توام با تلفاتی که بعد از جریان حکمیت، میان واحدهای ارتش معاویه و نیروهای امیر مومنان(ع) در عراق و حجاز و یمن در گرفت، در میان بسیاری از یاران علی یک نوع خستگی از جنگ و علاقه به صلح و متارکه جنگ ایجاد کرد، زیرا طی پنج سال خلافت امیرالمومنین(ع) یاران آن حضرت هیچ وقت اسلحه به زمین ننهاده اند مگر به قصد آنکه فردا در جنگ دیگری مشارکت کنند. از طرف دیگر، جنگ آنها با بیگانگان نبود، بلکه در واقع با اقوام و برادران و آشنایان دیروزی آنان بود که اینک در جبهه معاویه مستقر شده بودند. (۱۸) مردم عراق در واقع با این دست و آن دست کردن، و کندی در گسیل داشتن نیروها برای جنگ با گروههای مختلف شام که به حجاز و یمن و حدود عراق شبیخون می زدند، عافیت طلبی و خستگی از جنگ را نشان می دادند، و اینکه عراقیان دعوت مجدد امیرمومنان(ع) را به جنگ صفین به کندی اجابت نمودند، نشانه همین خستگی بود. (۱۹) دکتر «طه حسین» پس از نقل ماجرای حکمیت و پیچیده تر شدن اوضاع در پایان جنگ صفین، می نویسد: پس(علی) تصمیم گرفت رهسپار شام گردد، اما منافقان اصحابش پیشنهاد کردند که به کوفه بازگردد تا پس از جنگ، کارهای خود را روبراه کنند و با جمعیت و آمادگی بیشتری به سوی دشمن روی آورند. علی(ع) آنان را به کوفه باز آورد، لیکن دیگر از کوفه بیرون نرفت؛ چه، یارانش به خانه های خود رفتید و به کارهای خود سرگرم شدند و به قدری در کار جنگ سستی و بی رغبتی نشان دادند که علی(ع) را از خود ناامید ساختند علی(ع) پیوسته آنها را به جهاد می خواند و در دعوت خویش اصرار می ورزید، لیکن نه می شنیدند و نه می پذیرند، تا آنجا که روزی در خطبه خود گفت: با

نافرمانی خود، رأی مرا تباه ساختید و کار به جایی رسید که قریش گفتند: پسر ابی طالب مردی است دلیر، لیکن با جنگ آشنایی ندارد. پدرشان خوب، چه کسی علم جنگ را بهتر از من می داند؟! (۲۰) پس از شهادت امیرمنان(ع) که حسن بن علی به خلافت رسید، این پدیده بشدت آشکار شد و مخصوصاً هنگامی که امام حسن مردم را به جنگ اهل شام دعوت نمود مردم خیلی به کندی آماده شدند. هنگامی که خبر حرکت سپاه معاویه به سوی کوفه به امام مجتبی(ع) رسید، دستور داد مردم در مسجد جمع شوند. آنگاه خطبه ای آغاز کرد و پس از اشاره به بسیج نیروهای معاویه، مردم را به جهاد در راه خدا و ایستادگی در مبارزه با پیروان باطل دعوت نمود و لزوم صبر و فداکاری و تحمل دشواریها را گوشزد کرد امام(ع) با اطلاعی که از روحیه مردم داشت، نگران بود که دعوت او را احابت نکنند. اتفاقاً همین طور شد و پس از پایان خطبه جنگی مهیج حضرت، همه سکوت کردند و احدی سخنان آن حضرت را تایید نکرد! این صحنه به قدری اسف انگیز و تکان دهنده بود که یکی از یاران دلیر و شجاع امیر مومنان(ع) که در مجلس حضور داشت، مردم را به خاطر این سستی و افسردگی بشدت توبیخ کرد و آنها را قهرمانان دروغین و مردمی ترسو و فاقد شجاعت خواند و از آنها دعوت کرد که در رکاب امام برای جنگ اهل شام آماده گردند. (۲۱) این سند تاریخی نشان می دهد که مردم عراق تا چه حد به سستی و بی حالی گراییده بودند و آتش شور و سلحشوری و مجاهدت، در آنها خاموش شده بود و حاضر نبودند در جنگ شرکت کنند. سرانجام پس از فعالیتهای و سخنرانی های عده ای از یاران بزرگ حضرت مجتبی(ع) به منظور بسیج نیروها و تحریک مردم برای جنگ، امام(ع) با عده کمی کوفه را ترک گفت و محلی در نزدیکی کوفه بنام «نخيله» را اردوگاه قرار داد و پس از ده روز اقامت در «نخيله» به انتظار رسیدن قوای تازه، جمعا «چهار هزار نفر» در اردوگاه حضرت گرد آمدند! به همین جهت امام ناگزیر شد دوباره به کوفه برگردد و اقدامات تازه و جدی تری جهت گردآوری سپاه به عمل بیاورد. (۲۲)

جامعه ای با عناصر متضاد

علاوه بر این، جامعه عراق آن روز یک جامعه متشکل و فشرده و متحد نبود، بلکه از قشرها و گروههای مختلف و متضادی تشکیل یافته بود که بعضاً هیچ گونه هماهنگی و تناسبی با یکدیگر نداشتند. پیروان و طرفداران حزب خطرناک اموی، گروه خوارج که جنگ با هر دو اردوگاه را واجب می شمردند، مسلمانان غیر عرب که از نقاط دیگر در عراق گرد آمده بودند و تعدادشان به بیست هزار نفر می رسید و بالاخره گروهی که عقیده ثابتی نداشتند و در ترجیح یکی از طرفین بر دیگری در تردید بودند، عناصر تشکیل دهنده جامعه آن روز عراق و کوفه به شمار می رفتند. پیروان و شیعیان خاص امیر مومنان(ع) نیز یکی دیگر از این عناصر محسوب می شدند. (۲۳)

سپاهی ناهما هنگ

این چند دستگی و اختلاف عقیده و تشت و پراکندگی، طبعاً در صفوف سپاه امام مجتبی (ع) نیز منعکس شده و آن را به صورت ارتشی ناهما هنگ با ترکیب ناجور در آورده بود، ازینرو در مقابله با دشمن خارجی به هیچ وجه نمی شد به چنین سپاهی اعتماد کرد. استاد شیعه، مرحوم شیخ مفید، و دیگر مورخان در مورد این پدیده خطرناک در سپاه امام حسن (ع) می نویسند: «عراقیان خیلی به کندی و بی علاقگی برای جنگ آماده شدند و سپاهی که امام حسن (ع) بسیج نمود، از گروههای مختلفی تشکیل می شد که عبارت بودند از:

۱- شیعیان و طرفداران امیرمؤمنان (ع)

۲- خوارج که از هر وسیله ای برای جنگ با معاویه استفاده می کردند (و شرکت آنها در صفوف سپاهیان امام به خاطر دشمنی با معاویه بود، نه دوستی با امام حسن)؛

۳- افراد سود جو و دنیا پرست که به طمع منافع مادی در سپاه امام نظر آنان چندان بر معاویه ترجیح نداشت

۴- و بالاخره گروهی که نه به خاطر دین، بلکه از روی تعصب عشیرگی و صرفاً به پیروی از رئیس قبیله خود، برای جنگ حاضر شده بودند. (۲۴)

بدین ترتیب سپاه حضرت مجتبی (ع) فاقد یکپارچگی و انسجام لازم جهت مقابله با دشمن نیرومندی چون معاویه بود.

سندی گویا

شاید هیچ سندی در ترسیم دور نمای جامعه متشت و پراکنده آن روز عراق و نشان دادن سستی عراقیان در کار جنگ، گویاتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد. حضرت مجتبی (ع) در «مدائن» یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود: هیچ شک و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه ها اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده اید. وقتی که به جنگ صفین روانه می شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید. عده ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ صفین، و عده ای دیگر کسان خود را در نهروان از دست داده اند. گروه اول، بر کشتگان خود اشک می ریزند؛ و گروه دوم، خونهای

کشتگان خود را می خواهند؛ و بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می کنند! معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او در مبارزه برخیزم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیرم و رضایت شما را تامین کنیم. سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقیة، البقیة»: ما زندگی می خواهیم، ما می خواهیم زنده بمانیم! (۲۵) آیا با اتکا به چنین سپاه فاقد روحیه رزمندگی، چگونه ممکن بود امام(ع) با دشمن نیرومندی مثل معاویه وارد جنگ شود؟ آیا با چنین سپاهی، که از عناصر متضادی تشکیل شده بود و با کوچکترین غفلت احتمال می رفت خود خطرزا باشد، هرگز امید پیروزی می رفت؟ اگر فرضا امام حسن (ع) و معاویه جای خود را عوض می کردند و معاویه در رأس چنین سپاهی قرار می گرفت، آیا می توانست جز کاری که امام حسن (ع) کرد، بکند؟ آری همین عوامل دست به دست هم داد و جامعه اسلامی را تا دو قدمی خطر قطعی نزدیک ساخت و حوادث تلخی به وجود آورد که شرح آن را ذیلا می خوانید.

بسیج نیرو از طرف امام حسن (ع)

برخی از نویسندگان و مورخان گذشته و معاصر، حقایق تاریخ را تحریف نموده و ادعا کرده اند که امام حسن مجتبی (ع) آهنگ جنگ و مخالفت با معاویه نداشت، بلکه از روز نخست در صدد بود از معاویه امتیازات مادی گرفته و از زندگی راحت و مرفعی برخوردار شود و اگر مخالفتی با معاویه می کرد، برای تامین و تضمین این امتیازات بود! اسناد تاریخی زنده ای در دست است که نشان می دهد این تهمت ها کاملاً بی اساس است و با حقایق تاریخی به هیچ وجه سازگار نمی باشد، زیرا اگر پیشوای دوم نمی خواست با معاویه بجنگد، معنا نداشت گردآوری سپاه و بسیج نیرو کند؛ در صورتی که به اتفاق مورخان، امام مجتبی (ع) سپاه ترتیب داد و آماده جنگ شد، لیکن از یک سو به خاطر عدم هماهنگی و چند دستگی سپاه امام (ع) و از سوی دیگر در اثر توطئه های خائنانه معاویه، از هم پاشیده شد و مردم از اطراف امام (ع) پراکنده شدند، امام نیز بناچار از جنگ خودداری نمود و مجبور به پذیرفتن صلح شد. بنابراین، کار امام حسن(ع) با «قیام» و اعلان جنگ و تهیه لشکر آغاز شد و سپس با درک عمیق اوضاع و شرائط جامعه اسلامی و رعایت مصالح روز، منجر به صلح مشروط گردید. (۲۶)

مردم پیمان شکن

همانطور که قبلاً گفته شد، مردم عراق و کوفه یکدل و یک جهت نبودند، بلکه مردمی متلون و بیوفا و غیر قابل اعتماد بودند که هر روز زیر پرچم گرد می آمدند و همواره تابع وضع موجود و قدرت روز بودند و به اصطلاح نان را به نرخ روز می خوردند. بر اساس همین روحیه بود که همزمان با بحران آرایش سپاه و بسیج نیروهای طرفین، عده ای از روسای قبائل و افراد وابسته به

خاندانهای بزرگ کوفه، به امام خیانت کرده و به معاویه نامه ها نوشتند و تایید و حمایت خود را از حکومت وی ابراز نمودند و مخفیانه او را برای حرکت به سوی عراق تشویق کردند و تضمین نمودند که به محض نزدیک شدن وی، امام حسن (ع) را تسلیم کنند. معاویه نیز عین نامه ها را برای امام مجتبی (ع) فرستاد و پیغام داد که چگونه با اتکا به چنین افرادی حاضر به جنگ با وی شده است؟ (۲۷)

فرمانده خائن

امام حسن (ع) پس از آنکه کوفه را به قصد جنگ با معاویه ترک گفت «عبیدالله بن عباس» را با دوازده هزار نفر سپاه، به عنوان طلایه لشکر، گسیل داشت و «قیس بن سعد» و «سعید بن قیس» را که هر دو از یاران بزرگ آن حضرت بودند، به عنوان مشاور و جانشین وی تعیین نمود تا اگر برای یکی از این سه نفر حادثه ای پیش آمد، بترتیب، دیگری جایگزین وی گردد. (۲۸) حضرت مجتبی (ع) خط سیر پیشروی سپاه را تعیین فرمود و دستور داد در هر کجا که به سپاه معاویه رسیدند جلوی پیشروی آنها را بگیرند و جریان را به امام (ع) گزارش دهند تا بی درنگ با سپاه اصلی به آنها ملحق شود. (۲۹) «عبیدالله» فوج تحت فرماندهی خود را حرکت داد و در محلی بنام «مسکن» با سپاه معاویه روبرو شد و در آنجا اردو زد. طولی نکشید که امام (ع) گزارش رسید که عبیدالله با دریافت یک میلیون درهم از معاویه، شبانه همراه هشت هزار نفر به وی پیوسته است. (۳۰) پیدا است خیانت این فرمانده، در آن شرائط بحرانی، در تضعیف روحیه سپاه و تزلزل موقعیت نظامی امام (ع) تا چه حد موثر بود، ولی هر چه بود «قیس بن سعد» که مردی شجاع و با ایمان و نسبت به خاندان امیرمومنان بسیار باوفا بود، طبق دستور امام حسن (ع) فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و طی سخنان مهیجی کوشید روحیه سربازان را تقویت کند. معاویه خواست او را نیز با پول بفریبد، ولی قیس فریب او را نخورد و همچنان در مقابل دشمنان اسلام ایستادگی کرد. (۳۱)

توطئه های خائانه

معاویه تنها به خریدن «عبیدالله» اکتفا نکرد؛ بلکه به منظور ایجاد شکاف و اختلاف و شایعه سازی در میان ارتش امام مجتبی (ع)، بوسیله جاسوسان و مزدوران خود، در میان لشکر امام مجتبی (ع) شایع می کرد که قیس بن سعد (فرمانده مقدمه سپاه) با معاویه سازش کرده، و در میان سپاه قیس نیز شایع می ساخت که حسن بن علی (ع) با معاویه صلح کرده است! کار به جایی رسید که معاویه چند نفر از افراد خوش ظاهر را که مورد اعتماد مردم بودند، به حضور امام (ع) فرستاد. این عده در اردوگاه «مدائن» با حضرت مجتبی (ع) ملاقات کردند، و پس از خروج از چادر امام، در میان مردم جار زدند: «خداوند بوسیله فرزند پیامبر فتنه را خواباند و آتش جنگ را خاموش ساخت. حسن بن علی (علیه السلام) با معاویه صلح کرد، و خون مردم را

حفظ نمود!» مردم که به سخنان آنها اعتماد داشتند، در صدد تحقیق برنیامدند و سخنان آنها را باور نموده و بر ضد امام شورش کردند و به خیمه آن حضرت حمله ور شده و آنچه در خیمه بود، به یغما بردند و در صدد قتل امام برآمدند و آنگاه از چهار طرف متفرق شدند.(۳۲)

خیانت خوارج

امام مجتبی (ع) از «مدائن» روانه «ساباط» شد. در بین راه یکی از خوارج که قبلاً کمین کرده بود، ضربت سختی بر آن حضرت وارد کرد. امام بر اثر جراحت، دچار خونریزی و ضعف شدید شد و به وسیله عده ای از دوستان و پیران خاص خود، به مدائن منتقل گردید. در مدائن وضع جسمی حضرت بر اثر جراحت به وخامت گرایید. معاویه با استفاده از این فرصت بر اوضاع تسلط یافت. پیشوای دوم که نیروی نظامی لازم را از دست داده و تنها شده مانده بود، ناگزیر پیشنهاد صلح را پذیرفت.(۳۳) بنابراین اگر امام مجتبی (ع) تن به صلح در داد چاره ای جز این نداشت، چنانکه طبری و عده ای دیگر از مورخان می نویسند: حسن بن علی(ع) موقعی حاضر به صلح شد که یارانش از گرد او پراکنده شده و وی را تنها گذاردند.(۳۴)

گفتار امام پیرامون انگیزه های صلح

امام مجتبی(ع) در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض کرد، انگشت روی این حقایق تلخ گذاشته و عوامل و موجبات اقدام خود را چنین بیان نمود: من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتیم. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آنها را امتحان کرده ام. آنها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد، نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمانهای خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقت. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند.(۳۵) پیشوای دوم که از سستی و عدم همکاری یاران خود بشدت ناراحت و متاثر بود، روزی خطبه ای ایراد فرمود و طی آن چنین گفت: در شگفتم از مردمی که نه دین دارند و نه شرم و حیا. وای بر شما! معاویه به هیچ یک از وعده هایی که در برابر کشتن من به شما داده، وفا نخواهد کرد. اگر من با معاویه بیعت کنم، وظایف شخصی خود را بهتر از امروز می توانم انجام بدهم، ولی اگر کار به دست معاویه بیفتد، نخواهد گذاشت آیین جدم پیامبر(ص) را در جامعه اجرا کنم. به خدا سوگند (اگر به علت سستی و بی وفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه واگذار کنم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادمانی نخواهید دید و گرفتار انواع اذیتها و آزارها خواهید شد. هم اکنون گویی به چشم خود می بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده و درخواست آب و نان خواهند کرد؛ آب و نانی که از آن فرزندان شما بوده و خداوند آن را برای

آنها قرار داده است، ولی بنی امیه آنها را از در خانه خود رانده و از حق خود محروم خواهند ساخت. آنگاه امام(ع) افزود: اگر یارانی داشتیم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است... (۳۶)

امام مجتبی(ع) که ماهیت پلید حکومت معاویه را بخوبی می شناخت، روزی در مجلسی که معاویه حاضر بود، سخنانی ایراد کرد و ضمن آن فرمود: «سوگند به خدا، تا زمانی که زمام امور مسلمانان در دست بنی امیه است، مسلمانان روی رفاه و آسایش نخواهند دید» (۳۷). و این، هشدار بود به عراقیان که بر اثر سستی و به امید راحتی و آسایش، تن به جنگ با معاویه ندادند، غافل از اینکه در حکومت معاویه هرگز به امید و آرزوی خود دست نمی یابند.

پیمان صلح، و اهداف امام(ع)

پیشوای دوم، هنگامی که بر اثر شرائط نامساعدی که قبلاً تشریح شد، جنگ با معاویه را بر خلاف مصالح عالی جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد و ناگزیر صلح و آتش بس را قبول کرد، فوق العاده کوشش نمود تا هدفهای عالی و مقدس خود را به قدر امکان از رهگذر صلح و به نحو مسالمت آمیز تامین کند. از طرف دیگر، چون معاویه به خاطر برقرار صلح و قبضه نمودن قدرت، حاضر به دادن همه گونه امتیاز بود- به طوری که ورقه سفید امضا شده ای برای امام فرستاد و نوشت هر چه در آن ورقه بنویسد مورد قبول وی می باشد. (۳۸)- امام از آمادگی او حداکثر بهره برداری را نموده و موضوعات مهم و حساس را که در درجه اول اهمیت قرار داشت و از آرمانهای بزرگ آن حضرت بشمار می رفت، در پیمان صلح گنجانید و از معاویه تعهد گرفت که به مفاد قرار داد عمل کند. گر چه متن پیمان صلح در کتب تاریخ، به طور کامل و بترتیب، ذکر نشده است، بلکه هر کدام از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده آن از کتب مختلف می توان صورت تقریباً کاملی از آن ترسیم نمود. با یک نظر کوتاه به موضوعاتی که امام در قرار داد قید نموده و برای تحقق آنها پافشاری می کرد، می توان به تدبیر فوق العاده ای که حضرت در مقام مبارزه سیاسی برای گرفتن امتیاز از دشمن به کار برده، پی برد. اینک پیش از آن که هر یک از مواد صلحنامه را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، متن پیمان صلح را که در پنج ماده می توان خلاصه کرد، ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم:

متن پیمان

ماده اول:

حسن بن علی (ع) حکومت و زمامداری را به معاویه واگذاری می کند، مشروط به آنکه معاویه طبق دستور قرآن مجید و روش پیامبر (ص) رفتار کند.

ماده دوم:

بعد از معاویه، خلافت از آن حسن بن علی (ع) خواهد بود و اگر برای او حادثه ای پیش آید حسین بن علی (ع) زمام امور مسلمانان را در دست می گیرد. نیز معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده سوم:

بدعت ناسزا گویی و اهانت نسبت به امیر مومنان (ع) و لعن آن حضرت در حال نماز باید متوقف گردد و از علی (ع) به نیکی یاد شود.

ماده چهارم:

مبلغ پنج میلیون درهم که در بیت المال کوفه موجود است از موضوع تسلیم حکومت به معاویه مستثنا است و باید زیر نظر امام مجتبی (ع) مصرف شود. نیز معاویه باید در تعیین مقرری و بذل مال، بنی هاشم را بر بنی امیه ترجیح بدهد. همچنین باید معاویه از خراج «دارابگرد» مبلغ یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امیر مومنان کشته شدند، تقسیم کند. (۳۹)

ماده پنجم:

معاویه تعهد می کند که تمام مردم، اعم از سکنه شام و عراق و حجاز، از هر نژادی که باشند، از تعقیب و آزار وی در امان باشند و از گذشته آنها صرف نظر کند احدی از آنها را به سبب فعالیت های گذشته شان بر ضد حکومت معاویه تحت تعقیب قرار ندهد، و مخصوصاً اهل عراق را به خاطر کینه های گذشته آزار نکند. علاوه بر این معاویه تمام یاران علی (ع) را، در هر کجا که هستند، امان می دهد که هیچ یک از آنها را نیازارد و جان و مال و ناموس شیعیان و پیروان علی در امان باشند، و به هیچ وجه تحت تعقیب قرار نگیرند، و کوچکترین ناراحتی برای آنها ایجاد نشود، حق هر کس به وی برسد، و اموالی که از بیت المال در دست شیعیان علی (ع) است از آنها پس گرفته نشود. نیز نباید هیچ گونه خطری از ناحیه معاویه متوجه حسن بن علی (ع) و برادرش حسین بن علی (ع) و هیچ کدام از افراد خاندان پیامبر (ص) بشود و نباید در هیچ نقطه ای موجبات خوف و ترس آنها را فراهم سازد. در پایان پیمان، معاویه اکیدا تعهد کرد تمام مواد آن را محترم شمرده دقیقاً به مورد اجرا بگذارد. او خدا را بر این

مسئله گواه گرفت، و تمام بزرگان و رجال شام نیز گواهی دادند. (۴۰) بدین ترتیب پیشگویی پیامبر اسلام (ص)، در هنگامی که حسن بن علی (ع) هنوز کودکی بیش نبود، تحقق یافت: پیامبر (ص) روزی برفراز منبر، با مشاهده او فرمود: «این فرزند من سرور مسلمانان است و خداوند بوسیله او در میان دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت. (۴۱)

هدفهای امام (ع) از صلح با معاویه

بزرگان و زمامداران جهان، هنگامی که اوضاع و شرائط را بر خلاف هدفها و نظریات خود می یابند، همواره سعی می کنند در موارد دوراهی، جانبی را بگیرند که زیان کمتری دربر داشته باشد، و این یک اصل اساسی در محاسبات سیاسی و اجتماعی است. امام مجتبی (ع) نیز بر اساس همین رویه معقول می کوشید هدفهای عالی خود را تا آنجا که مقدور است، به طور نسبی تامین نماید. از اینرو هنگامی که ناگزیر شد با معاویه کنار آید، طبق ماده اول با این شرط حکومت را به وی واگذار کرد که در اداره امور جامعه اسلامی تنها بر اساس قوانین قرآن و روش پیامبر (ص) رفتار نماید. بدیهی است نظر امام تنها رسیدن به قدرت و تشکیل حکومت اسلامی نبود، بلکه هدف اصلی، صیانت و نگهداری قوانین اسلام در اجتماع و رهبری جامعه بر اساس این قوانین بود و اگر این روش به وسیله معاویه اجرا می شد، باز تا حدودی هدف اصلی تامین شده بود. بعلاوه، طبق ماده دوم، پس از مرگ معاویه، حسن بن علی (ع) می توانست آزادانه رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرد، و با توجه به اینکه معاویه در حدود سی سال از آن حضرت بزرگتر بود (۴۲) و در آن ایام دوران پیری را می گذرانید و طبق شرائط عادی امید زیادی می رفت که عمر وی چندان طول نکشد، روشن می گردد که این شرط، روی محاسبات عادی تا چه حد به نفع اسلام و مسلمانان بود. بقیه مواد پیمان نیز هر کدام حائز اهمیت بسیار بود، زیرا در شرائطی که امیر مومنان (ع) در مراسم نماز جمعه و در حال نماز با کمال بی پروایی مورد سب و شتم قرار می گرفت و این کار به صورت یک بدعت ریشه داری در آمده بود و شیعیان و دوستداران آن حضرت و افراد خاندان پیامبر همه جا مورد تعقیب و در معرض تهدید و شکنجه بودند، ارزش گرفتن چنین تعهدی از معاویه غیر قابل انکار بود.

اجتماع در کوفه

پس از انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پیمان طی سخنرانی هایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم، تایید شود تا جای هیچ گونه شک و تردیدی در اجرای آن باقی نماند. این انتظار بیجا نبود، ایراد سخنرانی جز در برنامه صلح بود، لذا معاویه بر فراز منبر نشست و خطبه ای خواند؛ ولی نه تنها در مورد پایبندی به شرائط صلح تاکید نکرد، بلکه با طعنه و همراه با تحقیر چنین گفت: «من به خاطر این

با شما جنگیدم که نماز و حج به جا آورید و زکات بپردازید! چون می دانم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم». آنگاه گفت: «آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی (ع) بسته ام زیر پاهای من است، و هیچ گونه ارزشی ندارد.» (۴۳) بدین ترتیب، معاویه تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و پیمان صلح را آشکارا نقض کرد.

جنايات معاويه

معاویه به دنبال اعلام این سیاست، نه تنها تعدیلی در روش خود به عمل نیاورد بلکه بیش از پیش بر شدت عمل و جنایت خود افزود. او بدعت اهانت به ساحت مقدس امیر مومنان (ع) را بیش از گذشته روح داد، عرصه زندگی را بر شیعیان و ویاران بزرگ و وفادار علی (ع) فوق العاده تنگ ساخت، شخصیت بزرگی همچون «حجر بن عدی» و عده‌ای دیگر از رجال بزرگ اسلام را به قتل رسانید، و کشتار و شکنجه و فشار در مورد پیروان علی (ع) افزایش یافت به طوری که نوعاً شیعیان یا زندانی و یا متواری شدند و یا دور از خانه و کاشانه خود در محیط فشار و خفقان به سر می بردند. معاویه نه تنها ماده مربوط به حفظ احترام علی (ع) و پیران آن حضرت را زیر پا نهاد، بلکه در مورد خراج «دارابگرد» نیز طبق پیمان رفتار نکرد. «طبری» در این باره می نویسد: «اهل بصره خراج دارابگرد را ندادند و گفتند این مال، متعلق به بیت المال ما و از آن ماست.» (۴۴) «ابن اثیر» می نویسد: «اهل بصره از دادن خراج دارابگرد امتناع ورزیدند و این کار را به دستور معاویه انجام دادند.» (۴۵)

بیداری و آگاهی مردم

مردمی که به سبب تحمل جنگهای متعدد از جنگ خسته و بیزار بودند و به پیروی از روسای خود و تحت تاثیر تبلیغات و وعده های فریبنده عمال معاویه دل به صلح و سازش بسته بودند، لازم بود بیدار شوند و متوجه گردند که به خاطر اظهار ضعف از تحمل عواقب جنگ، و فریفتگی به وعده های معاویه و پیروی کورکورانه از روسای خود، چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند؟! و این ممکن نبود مگر آنکه به چشم خود آثار و عواقب شوم و خطرناک عمل خود را می دیدند. بعلاوه لازم بود مسلمانان عملاً با چهره اصلی حکومت اموی آشنا شده و به فشارها، محرومیتها، تعقیبهای مداوم، و خفقان هایی که حکومت اموی به عمل می آورد، پی ببرند. در حقیقت، آنچه لازم بود امام حسن (ع) و یاران صمیمی او در آن برهه حساس از تاریخ انجام دهند، این بود که این واقعیتها را عربان و بی پرده بر همگان مکشوف سازند و در نتیجه عقول و افکار آنها را برای درک و فهم این حقایق تلخ، و قیام و مبارزه بر ضد آن، آماده سازند. بنابراین اگر امام مجتبی (ع) صلح کرد، نه برای این بود که شانه از زیر بار مسئولیت خالی کند، بلکه برای این بود که مبارزه را در سطح دیگری شروع کند. اتفاقاً حوادثی که پس از انعقاد پیمان صلح به وقوع

پیوست به این مطلب کمک کرد و عراقیان را سخت تکان داد. «طبری» می نویسد: « معاویه(پس از آتش بس) در «نخلیه» (نزدیکی کوفه) اردو زد. در این هنگام گروهی از خوارج بر ضد معاویه قیام کرده وارد شهر کوفه شدند. معاویه یک ستون نظامی از شامیان را به جنگ آنها فرستاد. خوارج آنها را شکست دادند. معاویه به اهل کوفه دستور داد خوارج را سرکوب سازند، و تهدید کرد که اگر با خوارج نجنگند، در امان نخواهند بود!» (۴۶) بدین ترتیب مردم عراق که حاضر به جنگ در رکاب امیرمومنان و حسن بن علی(ع) نبودند، از طرف معاویه که دشمن مشترک آنها و خوارج بود، مجبور به جنگ با خوارج شدند! و این نشان داد که در حکومت معاویه هرگز به صلح و آرامشی که آرزو می کردند نخواهند رسید.

سیاست تهدید و گرسنگی

علاوه بر این، معاویه برنامه ضد انسانی دامنه داری را که باید اسم آن را برنامه تهدید و گرسنگی گذاشت، بر ضد عراقیان به مورد اجرا گذاشت و آنها را از هستی ساقط کرد. معاویه از یک طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهدید قرار داد و از طرف دیگر حقوق و مزایای آنها را قطع کرد. «ابن ابی الحدید»، دانشمند مشهور جهان تسنن، می نویسد: شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند. بنی امیه دستها و پاها را اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند، بریدند. هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر(ص) بود، زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، و یا خانه اش را ویران کردند. شدت فشار و تضعیقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی(ع) از اتهام به کفر و بیدینی بدتر شمرده می شد! و عواقب سخت تری به دنبال داشت! در اجرای این سیاست خشونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود زیرا کوفه مرکز شیعیان امیرمومنان(ع) شمرده می شد. معاویه «زیاد بن سمیه» را حاکم کوفه قرار داد و بعدها فرمانروایی بصره را نیز به وی محول کرد. زیاد که روزی در صف یاران علی(ع) بود و همه آنها را بخوبی می شناخت، پیدا کرده و کشت، تهدید کرد، دستها و پاها را آنها را قطع کرد، نابینا ساخت، بر شاخه درختان خرما به دار آویخت و از عراق پراکنده نمود، به طوری که احدی از شخصیتهای معروف شیعه در عراق باقی نماند.

اوج فشار در کوفه و بصره

چنانکه اشاره شد، مردم عراق و مخصوصاً کوفه بیش از دیگران زیر فشار قرار گرفته بودند، به طوری که وقتی به خانه دوستان و افراد مورد وثوق و اطمینان خود رفت و آمد می کردند و اسرار خود را با آنها در میان می گذاشتند، چون از خدمتکار صاحبخانه می ترسیدند، مادام که از آنها سوگندهای مؤکد نمی گرفتند که آنها را لو ندهند، گفتگو را آغاز نمی کردند! معاویه طی بخشنامه ای به عمال و فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان و خاندان علی(ع) را نپذیرند! وی طی

بخشنامه دیگری چنین نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستان علی(ع) و خاندان او است، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید!» زیاد که بتناوب شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره حکومت می کرد، «سمره بن جندب» را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را اداره کند. سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید. زیاد به وی گفت: آیا نمی ترسی که در میان آنها یک نفر بیگناه را کشته باشی؟ گفت: اگر دو برابر آنها را نیز می کشتم هرگز از چنین چیزی نمی ترسیدم! «ابو سوار عدوی» می گوید: سمره در بامداد یک روز چهل و هفت نفر از بستگان مرا کشت که همه حافظ قرآن بودند.

صلح، زمینه ساز قیام عاشورا

این حوادث وحشتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آنها را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی آشکار نمود. در همان حال که روسای قبائل، از آثار و منافع پیمان صلح امام حسن(ع) بهره مند می شدند و از بذل و بخششهای معاویه برخوردار می گشتند، مردم عادی عراق کم کم به ماهیت اصلی حکومت بیدادگر و خودکامه معاویه که پای خود به سوی آن رفته و به دست خود آن را تثبیت کرده بودند، پی می بردند. (۴۷) معاویه «مغیره بن شعبه» را بر کوفه حاکم ساخت و کار بصره را به «عبدالله بن عامر» وا گذاشت و این شخص که پس از قتل عثمان آن شهر را ترک گفته بود، به بصره بازگشت. معاویه خود نیز به شام رفت و از دمشق به تدبیر کار دولت خویش پرداخت. مردم عراق هر گاه به یاد زندگانی در روزگار علی(ع) می افتادند، اندوهناک می شدند و از آن سستی که در حمایت از علی(ع) نشان داده بودند، اظهار پشیمانی می نمودند و نیز از صلحی که میان ایشان و مردم شام اتفاق افتاده بود، سخت پشیمان بودند. آنان چون به یکدیگر می رسیدند، همدیگر را سرزنش می کردند و از یکدیگر می پرسیدند که چه خواهد شد و چه باید کرد؟ هنوز چند سالی نگذشته بود که نمایندگان کوفه میان آن شهر و مدینه برای دیار حسبن بن علی(ع) و گفتگو با او و شنیدن سخنان وی به رفت و آمد پرداختند. (۴۸) بنابراین دوران صلح امام حسن(ع) دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می رفت تا روز موعود، روزی که جامعه اسلامی آمادگی قیام داشته باشد، فرا رسد.

اظهار آمادگی برای آغاز قیام

روزی که امام حسن(ع) صلح کرد، هنوز اجتماع به آن پایه از درک و بینش نرسیده بود که هدف امام را تأمین کند. آن روز هنوز جامعه اسلامی اسیر زنجیرهای آمال و آرزوها بود؛ آمال و آرزوهایی که روح شکست را در آنها تزریق کرده بود. ازینرو و هدفی که امام حسن(ع) تعقیب می کرد این بود که افکار عمومی را برای قیام بر ضد حکومت اموی آماده کند و به مردم فرصت

دهد تا خود بیندیشند و به حقایق اوضاع و ماهیت حکومت اموی پی ببرند، بویژه آنکه اشارتهایی که حضرت مجتبی(ع) به ستمگریها و جنایات حکومت اموی وزیر پا گذاشتن احکام اسلام می نمود، افکار مردم را کاملاً بیدار می کرد.(۴۹) کم کم این آمادگی قوت گرفت و شخصیت‌های بزرگ عراق متوجه حسین بن علی(ع) شده از او خواستند که قیام کند. ولی حسین بن علی(ع) آنها را به پیروی از امام مجتبی(ع) توصیه می کرد و می فرمود: اوضاع فعلی برای قیام مساعد نیست و تا زمانی که معاویه زنده است، نهضت و قیام به ثمر نمی رسد.

بازتاب حوادث در مدینه

پس از شهادت حضرت مجتبی(ع) که حسین بن علی(ع) امامت را عهده دار بود، خبر جنایت‌های معاویه بلا فاصله در مدینه طنین می افکند و محور بحث در اجتماعاتی می گشت که حسین بن علی(ع) با شرکت بزرگان شیعه در عراق و حجاز و مناطق دیگر اسلامی تشکیل می داد. برای نمونه، هنگامی که معاویه «حجر بن عدی» و همراهان او را کشت، عده ای از بزرگان کوفه نزد حسین(ع) آمده جریان را به حضرت خبر دادند و پخش این خبر موجی از نفرت در همه افراد با ایمان برانگیخت. این مطلب نشان می دهد که در آن هنگام جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می گرفت که مبلغین و عوامل موثر آن، همان پیروان اندک و صمیمی امام حسن(ع) بودند که حضرت با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون معاویه حفظ کرده بود. هدف این گروه این بود که با تذکار جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می زد، روح قیام را در دل‌های مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد! (۵۰)

چرا امام حسن(ع) صلح، امام حسین(ع) قیام کرد؟ : بحث‌های پیشین، راز و رمز صلح امام مجتبی(ع) را روشن ساخت، ولی در اینجا، جای یک سوال باقی است و آن این است که چرا امام حسن(ع) صلح کرد ولی امام حسین قیام نمود؟ اگر صلح، کار درستی بود، چرا امام حسین(ع) با یزید صلح نکرد؟ و اگر قرار بر جنگ بود، چرا امام حسن نجنگید؟ پاسخ این سوال را باید در اوضاع و شرائط متفاوت زمان این دو امام بزرگ، و نحوه رفتار و شخصیت معاویه و یزید جستجو کرد. ذیلاً به گوشه هایی از تفاوت شیوه معاویه و یزید اشاره می کنیم:

فریبکاری های معاویه

معاویه در دوران زمامداری خود، با نقشه ها و سیاست‌های عوام فریبانه خود، همواره سعی می کرد به حکومت خود رنگ شرعی و اسلامی بدهد. او از این که افکار عمومی، انحراف وی را از خط سیر صحیح سیاست اسلامی بفهمد، جلوگیری می کرد. گر چه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی اموی را جایگزین خلافت ساده و بی پیرایه اسلامی ساخته، و جامعه

اسلامی را به یک جامعه غیر اسلامی تبدیل کرده بود، ولی با وجود اینها ظواهر اسلام را نسبتاً حفظ می‌کرد، مقررات اسلامی را ظاهراً اجرا می‌نمود، پرده‌ها را نمی‌درید و در دربارش پاره‌ای از مقررات اسلامی ضراعات می‌شد و نمی‌گذاشت رنگ اسلامی ظاهری جامعه عوض شود. او بخوبی درک می‌کرد که چون به نام دین و خلافت اسلامی، بر مردم حکومت می‌کند، نباید علناً مرتکب کارهایی بشود که مردم آن را مبارزه با دین- همان دینی که وی به نام آن بر آنان فرمانروایی می‌کرد- تلقی نمایند، بلکه همیشه به اعمال خودرنگ دینی می‌داد تا با مقامی که داشت سازگار باشد و آن دسته از کارها را که توجیه و تفسیر آن طبق موازین دینی مقدور نبود، در خفا انجام می‌داد. بعلاوه معاویه، در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات، سیاست فوق العاده ماهرانه‌ای داشت و مشکلات را به شیوه‌های مخصوصی حل می‌کرد که فرزندش یزید فاقد مهارت در به کارگیری آنها بود، و همین دو موضوع، پیروزی قیام و تأثیر مثبت شهادت در زمان حکومت معاویه را مورد تردید قرار می‌داد زیرا در این شرائط افکار عمومی درباره قیام و انقلاب ضد اموی داوری صحیح نمی‌کرد. بنی امیه برانگیخته نمی‌شد، چون هنوز افکار عمومی به میزان انحراف معاویه از اسلام، آشنا نبود و به همین جهت، عناصر نا آگاه، جنگ حضرت مجتبی(ع) را با معاویه بیشتر یک اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر قدرت و حکومت به شمار می‌آوردند، تا قیام حق در برابر باطل! شهادت در چنین شرائطی به پیشبرد مقاصد نهضت کمک نمی‌کرد، بلکه افکار عمومی درباره آن دستخوش اشتباه می‌گردید و حقیقت لوٹ می‌شد.

جو نامساعد

چنانکه دیدیم، « فضای سیاسی دوره معاویه فضای صریحی نبود که یک مصلح بتواند از یک راه مشخص، امر را فیصله دهد، و جامعه، با هوشیاری، جهت خویش را پیدا کند، چنین نبود، بلکه جوی بود که هر مصلحی در آن جو می‌بایست مراقب عمل رهبران فساد باشد و در هر فرصت- با توجه به امکانات خود و چگونگی اطرافیان خود و شکل مواجهه دشمن- عکس العملی مناسب نشان دهد، تا بدین گونه «حقیقت مغلوب» را بر «غالب» پیروز گرداند. این، مشکل عمده روزگار امام حسن(ع) بود. در آن روزگار، آنچه به نام «شهادت» شناخته شده بود تأثیری که باید، نداشت. در واقع شهادت نیز مانند بسیاری از پدیده‌ها، زمینه مساعدی می‌خواهد تا بتواند از صورت یک شهادت و اخلاص فردی در آید و شکل یک پدیده اجتماعی موثر به خود گیرد و خون شهید در رگ دیگر مردم، حیات بیافریند. قرائن تاریخی نشان می‌دهند که اگر امام با سپاه سست عنصری که دور او را گرفته بودند- و یادی از آنان گذشت که چه کردند- بر می‌خاست و میان خود و معاویه شمشیر می‌نهاد، او را به زودی به عنوان یک شهید قهرمان، نمی‌کشتند، بلکه او را اسیر می‌کردند! معاویه می‌خواست ننگی را که او و خاندانش از دست سربازان

اسلام دیده بودند، و روزی به دست سربازان سلحشور اسلام اسیر شده بودند، از طریق اسیر کردن یکی از بزرگان آل محمد(ص) جبران کند. پس امام در صورت شکست خوردن، به صورت شهیدی قهرمان- انسان که درعاشورا پیش آمد- کشته نمی شد، بلکه او به دست معاویه گرفتار می شد و سرانجام به گونه ای نامعلوم تلف می گشت، و این، یکی از زیانهای بزرگ بود که در آن روز متوجه موضع حق می شد. اگر در جنگ با سپاه معاویه، سپاه امام مجتبی(ع) مغلوب می شد، معاویه به سرزمینها و شهرهای اسلام می تاخت و تا می توانست می کشت، و بویژه شهرهای مکه و مدینه و کوفه و بصره و دیگر آبادیهایی که در قلمرو حکومت علی بن ابی طالب و امام حسن(ع) قرار داشت. بدین گونه تعداد کشته شدگان - برخلاف واقعه عاشورا- محدود نمی ماند و از حساب می گذشت، این بود آن حفظ خونی که امام از آن یاد می کرد.» (۵۱) شاید به همین دلایل - و نیز به دلیل صحه گذاشتن حسین بن علی(ع) بر صلح امام حسن(ع) بود که - حسین بن علی(ع) پس از شهادت برادر بزرگوار خود، در مدت ده سال آخر حکومت معاویه یعنی تقریباً از سال ۵۰ تا ۶۰ هجری قیام نکرد، بلکه در انتظار فرصت مناسب، روز شماری می نمود و به آماده ساختن افکار عمومی اکتفا می ورزید، زیرا اگر در این زمان قیام می کرد، معلوم نبود بازتاب آن در جامعه اسلامی چگونه خواهد بود و در افکار عمومی چگونه انعکاس خواهد یافت؟

یزید، چهره منفور جامعه اسلامی

اما این مطلب در مورد یزید درست برعکس بود زیرا(چنانکه در زندگانی امام حسین (ع) گفته ایم) یزید نه تنها پختگی و تدبیر و سیاست پدر را نداشت، بلکه از رعایت ظواهر اسلام نیز که می خواست به نام آن بر مردم حکومت کند، فرسنگها دور بود. یزید جوانی ناپخته، شهوت پرست، خود سر، و فاقد دور اندیشی و احتیاط بود. او فردی بی خرد، متهور، خوشگذران، عیاش، و دارای فکر سطحی بود. یزید که پیش از رسیدن به حکومت اسیر هوسها و پابند تمایلات افراطی بود، بعد از رسیدن به حکومت نیز نتوانست حداقل مثل پدر ظواهر اسلام را حفظ کند، و خود را ولو به صورت ظاهر، فردی دیندار و با ایمان معرفی کند بلکه در اثر خصلت بی پروای و هوسبازی که داشت، علناً مقدرات اسلامی را زیر پا گذاشت و در راه رضای شهوات خود از هیچ چیز فرو گذاری نکرد. او علناً شراب می خورد و تظاهر به فساد و گناه می کرد. یزید از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که ماهیت اصلی حکومت بنی امیه را که دشمنی آشتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، کاملاً به مردم نشان داد. این پرده دریاها و بی بند وباریهای یزید برای همه ثابت کرده بود که وی بکلی فاقد شایستگی و لیاقت برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی است. بنابراین مزدوران حکومت بنی امیه نمی توانستند قیام حسین(ع) را در افکار عمومی متهم و آلوده سازند، زیرا مردم به چشم خود، رفتار یزید را، که کوچکترین تناسبی با موازین دینی و تعالیم مذهبی نداشت، می

دیدند، و همین رفتار یزید در افکار عمومی، مجوز خوبی برای قیام جهت واژگون ساختن چنین حکومتی به شمار می رفت. در چنین شرائطی مردم قیام حسین بن علی (ع) را قیام فرزند پیامبر (ص) بر ضد حکومت باطل به منظور حفظ اسلام تلقی می کردند، نه اختلاف سیاسی و یا کشمکش بر سر تصاحب مقام و قدرت!

جنبش نیرو می گیرد

علت دیگر قیام حسین بن علی (ع) را باید در بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام مجتبی (ع) جستجو کرد، زیرا جنبشی که پس از امضای صلح، بر ضد حکومت اموی آغاز شده بود روز بروز در حال گسترش و توسعه بود و بر دامنه نفوذ آن افزوده می شد. سیاست معاویه نیز، دانسته یا نادانسته، موجب گسترش و نیرومندی این جنبش گردید، زیرا معاویه که پس از شهادت امام مجتبی (ع) میدان عمل را تا حدودی بلامانع می دید، بیش از پیش عرصه را بر مردم - خاصه شیعیان و پیروان امیر مومنان (ع) تنگ گرفت و از هیچ گونه ظلم و ستم فروگذار نکرد. تجاوز مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، حملات و شبیخونهای پی در پی نظامیان خشن و ستم پیشه معاویه بر مناطق مختلف اسلامی، کشتن و آزار مردم بی گناه، نقض پیمان صلح و بیعت گرفتن برای ولیعهدی یزید - برخلاف مفاد صریح صلحنامه - و بالاخره مسموم ساختن امام مجتبی (ع) مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف کرد. این حوادث موجب همبستگی و فشرده گی هر چه بیشتر صفوف شیعیان و تقویت جبهه ضد اموی شد و بتدریج زمینه نهضت و قیام حسینی را فراهم ساخت. دکتر «طه حسین»، دانشمند و نویسنده معروف مصری، پس از بیان سختگیریهای معاویه نسبت به شیعیان پس از صلح، می نویسد: «در ده سال آخر حکومت معاویه، کار شیعیان بالا گرفت و دعوت آنها در شرق کشور اسلامی و جنوب مناطق عربی فوق العاده انتشار یافت، به طوری که هنگام مرگ معاویه عده بسیاری از مردم، مخصوصاً اهل عراق، لعن معاویه و محبت اهل بیت را جزئی از وظیفه دینی خود می دانستند». (۵۲) بدین ترتیب، جامعه اسلامی به قدر کافی چهره حقیقی حکومت اموی را شناخت، و طعم تلخ شکنجه های آن را چشید، و از انواع ظلمها و تجاوزهای این حکومت به حقوق مسلمانان، آگاه شد و ماسکی که این حکومت در ابتدای زمامداری معاویه بر چهره زده بود کنار رفته مردم با قیافه اصلی آن آشنا گشتند. و در نتیجه، با مرگ معاویه و رشد و آگاهی جامعه اسلامی، تمام عواملی که در زمان وی مانع تحقیق یک قیام پیروزمند بود، بر طرف شد و راه قیام بر ضد حکومت اموی کاملاً هموار گردید و در این هنگام بود که حسین بن علی (علیه السلام) ضربت قاطع را بر پیکر حکومت فاسد بنی امیه وارد ساخت و آن قیام بزرگ و بی نظیر را پی ریزی نمود.

نهضت الهام بخش

قیام حسین بن علی(ع) تحول دامنہ داری در جامعه اسلامی به وجود آورد، اوضاع را دگرگون ساخت و افکار عمومی را بر ضد حکومت بنی امیه شوراند و منشأ پیدایش نهضتها و انقلابهای پی در پی و بزرگی مانند: قیام توابعین، نهضت بزرگ دیگر گردید، در حالی که اگر همین انقلاب در زمان حضرت مجتبی و به وسیله آن حضرت عملی می گردید، فاقد چنین ثمراتی بود. حسین بن علی(ع) در واقع دنباله برنامه برادر ارجمند خود را گرفت، زیرا حضرت مجتبی(ع) با کمال شهامت، خرده گیریهای کوتاه فکran و عناصر افراطی را تحمل کرد و بتدریج زمینه انقلاب را فراهم ساخت و افکار عمومی را آماده نمود و آنگاه که زمینه کاملاً آماده شد، حسین بن علی(ع) ابتکار عمل را در تهاجم به کانون فساد به دست گرفت.

تفاوت یاران

گذشته از تفاوتهایی که دوره امام حسن(ع) با زمان امام حسین داشته است- و شرح آن گذشت- باید تفاوت اساسی میان یاران این دو امام را نیز در نظر گرفت. در صفحات گذشته دیدیم که سپاه امام حسن(ع) با شنیدن یک شایعه، بهم ریختند و جمعی، سرا پرده امام حسن(ع) را غارت کردند و حتی فرش زیر پای امام را ربودند! دیدیم آنان که می خواستند در رکاب امام، با سپاه شام بجنگند و در این راه جان دهند، خود حادثه ساز شدند و امام را تنها گذاشتند. اکنون آنان را مقایسه کنید با یاران امام حسین(ع) که شب عاشورا می گفتند: «به خدا سوگند اگر بدانیم که کشته می شویم، آنگاه ما را زنده می کنند، سپس می کشند و خاکسترمان را بر باد می دهند، و این کار را هفتاد بار می کنند، از تو جدا نخواهیم شد تا اینکه در راه تو جان بسپاریم. یک کشته شدن که بیش نیست، و آن شهادت است و کرامت جاوید و سعادت ابدی». آری با این گونه مردان، می توان، شوری در تاریخ بشر در انداخت به نام «شهادت» و طنینی در گنبد افلاک در افکند به نام «عاشورا»، نه با کسانی که با آنان نه غلبه نصیب گردد، نه شهادت، بلکه آدمی را دست بسته تحویل دشمن دهند و آنچه بر جای ماند، ذلت اسارت باشد و بس! این بود که امام حسن(ع) فقط سنگر مبارزه را تغییر داد، به عبارت دیگر تغییر جای داد نه تغییر جهت، مانند کسی که در وسیله ای در حال حرکت نماز بخواند و روی به قبله داشته باشد، این نماز گزار با تغییر مرکب، تغییر وضع و جای می دهد، نه تغییر جهت(روی به قبله بودن). قبله مردان حق همواره مبارزه با باطل بوده است، چه از میدان عاشورا، چه از درون کوچه ها و محله های کوفه و مسجد مدینه، چه از زندان بغداد و امام حسن(ع)، معاویه را، بزرگترین مانع نشر حق و عدالت در آن روزگار را هدف گرفته بود، گاه از زاویه تجهیز سپاه و گاه از زاویه تدبیر قبول صلح. (۵۳) دو رویه یک رسالت: علامه مجاهد، مرحوم «سید شرف الدین عاملی»، در مقدمه ای که بر کتاب پر ارج «صلح الحسن» تألیف دانشمند و محقق عالیقدر «شیخ راضی آل یاسین» نوشته، چنین می نگارد:

«...مهمترین هدف امام حسن آن بود که پرده از چهره این طاغیان بر دارد و آنان را آن طور که بودند، بشناساند، تا از عملی شدن نقشه هایی که برای از بین برد رسالت جدش پیامبر کشیده بودند، جلوگیری نماید، و این هدف امام، به طور کامل برآورده شد و ماسک از چهره کثیف امویان برافتاد و ماهیت پلید آنان آشکار گشت (و خدا را بر این نعمت سپاس). از برکت این تدبیر امام حسن بود که برادرش سیدالشهدا آن انقلاب بزرگ را که روشنگر حقیقت و عبرت بخش خردمندان بود، به وجود آورد. این دو برادر، دو رویه یک رسالت بودند که وظیفه و کار هریک، در جای خود، و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خود گذشتگی، درست معادل و هموزن دیگری بود. حسن از بذل جان خود دریغ نداشت، و حسین در راه خدا جانبازتر از حسن نبود. چیزی که هست، حسن، جان خود را در یک جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آنکه حسینی باشد. حسنی بود! از نظر خردمندان صاحب نظر، واقعیت فداکاری در روز «ساباط» از روز «عاشورا» ریشه دارتر بود، زیرا امام حسن آن روز در صحنه فداکاری، نقش یک قهرمان شکیب و پایدار را در چهره یک شکست خورده از پای در آمده ایفا کرد. از اینجاست که شهادت عاشورا در مرتبه اول حسنی بود و در مرتبه دوم حسینی، زیرا این حسن بود که در واقع شالوده نهضت عاشورا را ریخته و آن را به ثمر رساند. گویی امام حسن و امام حسن (ع) (به منظور روشن کردن ماهیت ضد اسلامی حکومت اموی و بیدار کردن مردم از غفلت) بر سر یک برنامه متفقاً تصمیم گرفته بودند که هر یک نقشی ایفا کنند، منتها نقش امام حسن نقش صبر و پایداری حکیمانه باشد و نقش امام حسین (ع)، نقش انقلاب و قیام مردانه، تا از این دو نقش، یک تاکتیک کامل در راه هدف واحد، به وجود آید. از اینجا بود که پس از واقعه ساباط و کربلا، مردم بیدار شدند و شروع کردند به فکر کردن در مسائل و حوادث، و پی به ماهیت پلید بنی امیه بردند. (۵۴) با توجه به این حقایق، می توان گفت که اگر حسین بن علی (ع) در شرائط تاریخی برادرگرمی خود امام حسن قرار می گرفت، همان کار را می کرد که امام حسن (علیه السلام) کرد، و اگر امام حسن (ع) در زمان حسین بن علی، برنامه او را در پیش می گرفت زیرا این دو امام بزرگ هر کدام با توجه به اوضاع و شرائط خاص زمان خود، رسالت تاریخی خویش را انجام دادند. پیامبر اسلام (ص) با پیش بینی این حوادث و خرده گیریهای، درباره این دو فرزند عالیقدر خود فرمود: «حسن و حسین دو پیشوای اسلامند، خواه صلح کنند و خواه نبرد و جهاد.» (۵۵)

صلح یا صلاح...؟

بیعت با امام مجتبی (ع) :

بیعت یکپارچه مردم کوفه و نمایندگان قبیله های مختلف در مسجد کوفه در روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجرت بعد از شهادت مولی الموحدين(ع) وحشت بزرگی در دل معاویه و حاکمان شام پدید آورد. آنان احساس کردند توطئه ترور آن بزرگمرد به طرفداران اهل بیت عصمت و طهارت عزمی راسخ تر بخشید و آنان را در استمرار راه خویش مصمم تر ساخت.

توطئه های معاویه : معاویه، با شنیدن اخبار فوق ، یاران و نزدیکان خویش همچون عمروعاص، قیس بن اشعث، ولید بن عقبه و عتبۀ بن ابی سفیان و ... را فرا خواند ، نشستنی تشکیل داد و درباره چگونگی برخورد با حکومت تازه پای امام حسن(ع) و براندازی آن با آنان به مشورت پرداخت او گفت: چنانچه اندیشه ای اساسی جهت براندازی حکومت علوی نکنید، برای همیشه با تهدید مواجه خواهیم بود. پس از سخنان معاویه شورا برگزار شد. رهاورد این نشست تصمیم های زیر بود که بتدریج جامه عمل پوشید:

- ۱- فرستادن جاسوس جهت اغتشاش و آشوب و ایجاد نا امنی.
- ۲- تطمیع و تهدید نیروهای ارشد نظامی و لشکریان امام مجتبی(ع) مانند عبیدالله بن عباس و قیس بن سعد.
- ۳- ارسال گشتی های رزمی در اکیپ های کوچک و بزرگ جهت ضربه زدن و ایجاد رعب و وحشت در مرزهای حکومت علوی مانند حمله به بسر بن اوطاه و کشتن دو فرزند کوچک عبید الله بن عباس به نامهای عبدالرحمان و قثم در شهرهای یمن یا مکه،
- ۴- شایعه صلح قبل از تحقق آن و تبلیغات گسترده در این زمینه.
- ۵- انتشار شایعه های بی اساس چون کشته شدن قیس بن سعد بن عباد و افراد دیگر،
- ۶- شایعه پناهندگی بعضی از شخصیت های سیاسی، نظامی حکومت امام حسن مجتبی
- ۷- جنگ روانی تمام عیار علیه کارگزاران صالح و متعهد و دلسوز آن حضرت در شهرهای مختلف.
- ۸- فعال شدن ستون پنجم و نیروهای وابسته اموی و افراد ناراضی در شهرهای کوفه، کربلا، بغداد، مکه، مدینه.

انگیزه های صلح

توطئه های فوق سبب شد تا حکومت تازه نفس امام مجتبی(ع) گرفتار مقابله و برخورد با آنان گردد، از برنامه ریزهای دراز مدت و جابجایی نیروهای خسته و ناتوان و غیر علاقه مند منصرف شود و نتواند شالوده محکمی را پی ریزی کند. از سوی دیگر، طولانی شدن معرکه صفین به مدت هیجده ماه و کشته شدن حدود ۷۰ هزار تن در لیلۀ الهیر و فقدان نیروهای ارزشمند و

صحابه بزرگ پیامبر(ص) مانند عمار یاسر، هاشم مرقال، ثابت بن قیس، ذوالشهادتین و ...، که سابقه ای درخشان در تاریخ اسلام داشتند، و از همه مهمتر شهادت امیرمؤمنان در فرو پاشی شیرازه حکومت تاثیر بسزا داشت. مورخان گفته اند: ۳۶ تن از رزمندگان غزوه بدر، که آخرین ستارگان تابناک ایمان و عقیده از زمان پیامبر(ص) بودند، در نبردهای جمل، نهروان و صفین به شهادت رسیدند که ضربه ای کوبنده بر پیکر لشگریان عراق بود. امام مجتبی(علیه السلام) فرمود: سوگند به خدا، من حکومت و خلافت را تسلیم معاویه نکردم، مگر بدان سبب که یارانی برای نبرد با او نیافتم. چنانچه همراهانی می داشتیم، شب و روز با وی(معاویه) جنگ می کردم و (آنقدر) به نبرد علیه او ادامه می دادم تا خداوند بین ما حکم کند. سبط اکبر رسول خدا(ص) چنان می دید که جنگ شروع شود، به شکست نظامیان عراق می انجامد و معاویه بدین بهانه همه دستان اهل بیت(ع) را خواهد کشت. از اینرو فرمود: انی خشیت ان یجث المسلمون عن وجه الارض فاردت ان یكون للدين ناعی من ترسیدم ریشه مسلمانان از روی زمین کنده شود، خواستم، برای پاسداری و حفاظت از دین، نگاهیانی باقی بماند. و در جای دیگر فرمود: فصالحت بقیا علی شیعتنا خاصة من القتل، فرایت دفع هذه الحروب الی یوم ما فان الله کل یوم هو فی شان: حفاظت شیعه از نابودی و کشته شدن، مرا ناگزیر به مصالحه ساخت. پس مناسب دیدم جنگ را به روزی دیگر واگذارم. تکلیف انسان براساس اوامر الهی هر روز به گونه ای است و باید آن را انجام دهد.

توضیحی پیرامون مواد صلحنامه

بندهای قرارداد مصالحه. که از سوی سبط اکبر پیامبر مطرح شده، دارای امتیازات بسیاری است که در هر زمان، جایگاه والای سیاسی – الهی خود را باز می کند و منشور اصلاح و انقلاب تدریجی را پی ریزی می نماید. امام(ع)، در این قرارداد، کوشید پرده از چهره معاویه بردارد و تبلیغات دروغینی که جهت تثبیت موقعیت اجتماعی او انجام گرفته، خنثی کند.

بند اول:

اعمال و کردار وی را مخالف قرآن و سیره پیامبر(ص) و خلفای صالح دانسته و از وی خواسته است تا بعد از واگذاری حکومت، برنامه های آینده خویش را بر اساس قرآن و روش پیامبر قرار دهد.

بند دوم:

به موقت بودن حکومت معاویه اشاره می کند و اینکه او نمی تواند سرنوشت آینده مسلمانان را بر عهده گیرد، بلکه آینده از آن خود یا برادرش حسین(ع) و یا شورایی از مسلمانان است که خط و مشی را تعیین می کنند.

بند سوم:

بیانگر کینه معاویه به اهل بیت پیامبر(ص) است او آغازگر سب و نفرین علیه شخصیتی همچون علی بن ابی طالب(ع) بود.

بند چهارم:

بر بی تقوایی، ستمگری و نژاد پرستی معاویه اشاره می کند و از او تعهد می گیرد امنیت را برقرار سازد و متعرض مردم، بویژه مردم عراق و علاقه مندان به اهل بیت(ع) نگردد، زیرا بسیاری از آنان حامی و یاور پدرش علی(ع) بودند.

بند پنجم:

خواستار حفاظت و امنیت ویژه ای برای یاران(ع) است و سپس تصریح می کند: بر معاویه است پاکبختگانی چون حجر بن عدی، میثم تمار، عمرو بن حمق و ... را ارج نهد و حقشان را ادا کند، نه اینکه، به خاطر حق گوئی، آنان را تعقیب کند و ترس و وحشت را حاکم سازد.

بند ششم:

تاکیدی است بر دو بند پیشین و هشدار است بر ترک توطئه آشکار و پنهانی حاکمان شام علیه امام و اهل بیت(ع)، زیرا آنان مشعل هدایت این امتند و معلوم بود که معاویه و بنی امیه برای رسیدن به اهداف شوم خود سراغ آنان را خواهند گرفت.

بند هفتم :

امام مجتبی(ع) در بند هفتم، بالاترین ضربه روحی را بر پیکر معاویه و بنی امیه وارد کرده است، زیرا: اولاً: اقامه شهادت باید نزد افراد عادل، مطمئن و مورد وثوق انجام گیرد و معاویه از این خصال نیک به دور است. مرحوم مجلسی در این باره می نویسد: شهادت باید نزد حاکم عادل و قاضی فصل(تمیز دهنده بین حق و باطل) اقامه شود و درباره او اطمینان حاصل شود که حق را احیا و با باطل مبارزه می کند. امام با آوردن این قیدها خواسته است، معاویه را فاقد صفات مذکور معرفی کند. ثانیاً: اگر معاویه خود را امیرالمؤمنین نداند، مسلم امام(ع) که خود یکی از افراد مؤمن است، تحت ولایت و سرپرستی او نخواهد بود، به همین ترتیب، دیگر افراد متدین، متعهد و دلسوز شیعه پس در آن صورت او حقی بر گردن هیچ مؤمنی پیدا نخواهد کرد. اما بند هشتم، که در برگزیده مسایل مالی، بیت المال، پرداخت سالانه به حسین بن علی(ع) و پرداخت بدهی های حضرت و رسیدگی به بازماندگان شهدای صفین و جمل است، از اساسی ترین شروط قرارداد صلح به شمار می آید.

گزینش موثرترین شیوه مبارزه

چه بسا تحمل شهادت برای حسن آسانتر بود، اما او نیز مانند سایر امامان باید تنها به فکر نجات اسلام و مسلمین، و برگزیدن موثرترین شیوه و مستی مبارزه، می بود. با کمی تفحص می یابیم که در دوران حسن هیچ روش دیگری جز صلح، آن هم به هدف ماندن برای پر پیام تر رفتن، و زنده بودن برای بهتر مردن، به کار نمی آمد. اگر حسن در آن تنهایی و بی یآوری، مانند برادر قیام مسلحانه می کرد و شهید می شد، امامت تداوم نمی یافت. شاید اگر او هم مانند برادر حتی هفتاد و دو یار صدیق و جانباز می داشت، به آن خروش دست می زد، اما وقتی دشمن آن گونه اطراف او را از یاور تهی می کند که حتی همسرش را برای مسموم کردنش، تحت فرمان می گیرد و امرای سپاهش را برای «کت بسته» تحویل دادن او به معاویه، به معامله وا می دارد، و در نهایت، فرمانده سپاهی را که برای قیام باید از او کمک بگیرد، بر علیه اش به طغیان می کشاند، چه راهی جز صلح پیش پایش می ماند؟ به تنها کسی که می توانست اعتماد کند، همان حسینی بود که فردای پر پیام عاشورا، منتظرش ننشسته بود. بی انصافی است اگر اذعان نکنیم که شهادت کربلا پیش از آنکه حسینی باشد، حسنی است و چهره حسن را در روزی که در صحنه فداکاری با نقشی از یک قهرمان نستوه و پایدار، و در چهره مظلومانه یک از پا ننشسته مغلوب، صلح را بتحمیل، تحمل می کند، با بیداری ننگریم. بی تردید، اگر معادی حسن با معاویه نبود و محک آزمودن در شکستن مفاد آن، به وسیله همین صلح به مردم داده نمی شد، قیام حسین نیز به وقوع نمی پیوست. اگر شرط حسن با معاویه که او را از تعیین جانشین محروم می ساخت برقرار نمی شد، تا معاویه آن را با انتصاب یزید بشکند، نه حسین دستاویز مشهودی برای قیام می داشت، و نه پیروانش دلیل واضح برای استدلال... (۵۷)

ساباط و عاشورا؛ افشاگر جاهلیت پلید امویان

امت آن روز، خود وقتی بر مسیر دو حادثه «ساباط» و «عاشورا» نظر افکند، جاهلیت زشت و پلید امویان را بوضوح احساس می کرد. دید که حسن مسالمت را پذیرفت، ولی باز معاویه به هیچ یک از پنج شرط توافق پایبند نبوده و میثاقها را شکست. نه در دوران حکومت، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا، عمل کرد؛ نه پس از خود، زمام امر را به شورا و یا صاحب واقعی آن سپرد؛ نه دشنام و ناسزا به علی را موقوف کرد و تقدس منبر را از این بدعت ننگین مصون داشت؛ نه خراج تعهد کرده را پرداخت؛ و نه مسلمانان متعهد و یاران علی را از آسیب حملات ناجوانمردانه اش برکنار داشت... و سرانجام نیز حسن رامسموم کرد.

بزرگترین تجسم خواستن و نتوانستن!

به برکت قیام حسن، و قیام فریادگونه حسین، نقطه های پوشیده، عریان شدند و فکرهای نهان، عیان گشتند. این بغض اسلام بود که در حسن نهفت و نهفت... و در حسین به فریاد شکست، و شالوده امامت بود که خون جگر حسن نطفه بست، و در خون پیکر حسین به بلوغ رسید. حسن، بزرگترین تجسم خواستن و نتوانستن بود. سربازی که در جنگها، یک تازیش حیرتها می آفرید، و خلفی که در مکتب رشادت تا شهادت پدر، از ارث و آموزش بهره برده بود، آنجا که رسالت را در میدان امامت، تنها در صلح، ممکن دید، چه بزرگوارانه و پرشکيب، آن را پذیرفت، که تحمل کرد. این، زیبایی روش حسن بود نه کیفیتی دیگر، که سکوت و صلح را تنها بر لبه شمشیرش نشانده، و راههای دیگر اسلام را در حصار پناه مصون داشت. زبان برنده و خطبه های کوبنده و کلام توفنده اش سکوت شمشیر را بکمال جبران کردند، و مستعدترین زمینه را برای قیام خونین برادر فراهم ساختند تا بدانجا که معاویه از سخن گفتنش می هراسید و رندان مزدور را بر آن داشت تا رشته کلام را از این صاحب بر حقش، به سرقت برده و حتی الامکان به وی اجازه صحبت در مجامع را ندهند.

جهاد در وسیعترین میدانها

او بزرگترین قدم اصلاحی را برداشت، و در هنگامه ای که فتنه و سلاح، حاکم بود، درهای مکتب اخلاق، محبت و اصلاح را گشود، و مانند مصلحی که جز به صلاح نمی اندیشد، نام را به رضای خدا فروخت. او صلح را در ابتدای راه برنگزید، بلکه در انتهای آن، و پس از شکست در همه جبهه های جهاد، گردن نهاد جهاد دردناک او در وسیعترین میدانها و گسترده ترین ابعاد صورت گرفت. در جبهه مبارزه با دشمن، هم لشکر و هم سنگر را به آزمون گذاشت و هم مقابله با فتنه ها و نیرنگها را. در جهاد با اصحاب منافق، از نیروی اصلاح و ارشاد کمک گرفت و در جهاد با نفس، از مهار خشم و تحمل صلحی تحمیلی.

۷. وصیت امام علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام)

امام حسن (علیه السلام) وصی پدرش امیر مؤمنان بر خاندان و فرزندان و اصحاب پدرش بود و علی (علیه السلام) به او وصیت کرد که در آنچه وقف کرده و صدقه قرارداد نظارت کند و برای این موضوع، ((عهدنامه ای)) نوشت که مشهور است. و وصیت او به امام حسن (علیه السلام) بیانگر نشانه ها و ارکان دین و چشمه های حکمت و برنامه های اخلاقی است و بیشتر دانشمندان بزرگ، این وصیت را نقل کرده اند و بسیاری از فقها و اندیشمندان در جهت دین و دنیای خود از دستورهای آن وصیت، بهره مند شده اند.

۸. سخنرانی امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدر

هنگامی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از دنیا رفت، امام حسن (علیه السلام) برای مردم خطبه خواند و حق خود (یعنی حقوق رهبری) را برای مردم بیان کرد، یاران پدرش با آن حضرت بیعت کردند، بر این اساس که هر که با او می جنگد، بجنگد و با هر که با او در صلح هست، در صلح باشند.

۹. وصیت امام حسن (علیه السلام)

عبدالله بن ابراهیم مخارقى ((نقل می کند: وقتی که امام حسن (علیه السلام) در حال احتضار بود، امام حسین (علیه السلام) را طلبید و به حسین (علیه السلام) فرمود: برادرم! هنگام فراق است، من به خدای خود می پیوندم، مرا با زهر مسموم نموده اند و جگرم در طشت افتاده است، من آن کس را که به من زهر داد، به خوبی می شناسم و می دانم که این زهر توسط چه کسی فرستاده شد، در پیشگاه خداوند، خودم با او محاکمه می کنم، تو را به حقی که بر گردنت دارم سوگند می دهم که مبادا در این باره سخنی بگویی، در انتظار آنچه خداوند برایم پدید می آورد، باش، وقتی که از دنیا رفتم چشمم را بپوشان و مرا غسل بده و کفن کن و بر تابوتم بگذار و کنار قبر جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) ببر، تا با او تجدید دیدار کنم، سپس مرا کنار قبر جدّه ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در همانجا به خاک بسپار، ای پسر مادرم! به زودی بدانی که مردم گمان می کنند تو می خواهی جنازه ام را در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) دفن کنی، می کوشند تا جلوگیری کنند، تو را به خدا سوگند می دهم مبادا به خاطر من به اندازه شیشه حجامتی، خون ریخته شود سپس درباره خانواده و فرزندان و آنچه از او باقی مانده سفارش کرد و امام حسین (علیه السلام) را بر آنان وصی قرار داد و همچنین او را بر آنچه پدرش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) وصیت کرده بود، وصی خود کرد و شایستگی امام حسین (علیه السلام) را برای خلافت بیان نمود و شیعیانش را به جانشینی آن حضرت راهنمایی کرد و به آنان فرمود: بعد از من حسین (علیه السلام) نشانه اسلام و یادگار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) است.

۱۰. شهادت امام حسن (ع)

جریان دردناک شهادت امام حسن علیه السلام



معاویه از طریق اشعث بن قیس، دخترش جعده را که همسر امام حسن (علیه السلام) بود وسوسه کرد و او را به شهادت آن حضرت ترغیب و تطمیع کرد. وی به جعده گفت که اگر حسن را به قتل رسانی، علاوه بر این که یک صد هزار درهم پول نقد دریافت می کنی، تو را به عقد فرزندم یزید درمی آورم و تو را ملکه عالم اسلام قرار می دهم.

جعده که نفاق و دوچهرگی را از پدرش به ارث برده بود، هر چه بیشتر خود را به آن حضرت نزدیک کرد و پس از جلب توجه امام علیه السلام، ناجوانمردانه به آن حضرت، خیانت کرد و به وی زهر خوراند.

امام حسن (علیه السلام) به خاطر نوشیدن زهر، مسموم شد و به مدت چهل روز در بستری بیماری افتاد و روز به روز، حالش وخیم تر شد، تا این که در ۲۸ صفر سال پنجاه هجری قمری، مصادف با سی و دومین سال رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه به شهادت رسید و محبان اهل بیت (علیهم السلام) را در سوگ بزرگی فرو برد. امام حسین (علیه السلام) به تجهیز بدن مطهر برادرش پرداخت و سپس جهت تدفین آن در کنار مرقد پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقدام به تشییع جنازه کرد.

از جمله روایاتی که پیرامون علت شهادت امام حسن (علیه السلام) نقل شده از مغیره است که گفت:

وقتی که ده سال از خلافت معاویه گذشت و تصمیم گرفت تا برای جانشینی پسرش یزید از مردم بیعت بگیرد، برای ((جُعْدَه)) دختر اشعث بن قیس (سردسته منافقان) پیام فرستاد که اگر حسن (علیه السلام) را مسموم کنی، من تو را به همسری پسر یزید درمی آورم و صد هزار درهم نیز برای او فرستاد. جُعْدَه، امام حسن (علیه السلام) را مسموم کرد. معاویه آن مبلغ پول را به او بخشید، ولی او را همسر یزید نکرد، بعدا مردی از خاندان طلحه با او ازدواج کرد و او دارای فرزندی از جعده شد، وقتی که بین آن فرزندان و سایر قبایل قریش درگیری لفظی می شد، فرزندان جعده را سرزنش می کردند و می گفتند: **يَا بَنِي مُسِمَّةِ الْأَزْوَاجِ!** ای پسران زنی که خوراننده زهر به شوهرانش بود!

در فاصله های میان حوادث گذشته، خلاء آشکاری در تاریخ بچشم می خورد که ماخذ موجود تاریخی نتوانسته اند با داستانسرائیهای خود آن را پر کنند. تا اینجا میزان پایبندی معاویه را به تعهداتی که خود وی بگردن گرفته بود، دیدیم، همچنین دانستیم که هیچیک از پنج ماده ی قرار داد از طرف او آنچنانکه متناسب با آن سوگندها و پیمانها و میثاق ها بود، مراعات نشد: نه در آنهنگام که حکومت را بدست گرفت بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ی خلفای شایسته عمل کرد، نه پس از خود زمام امر را به (شوری) یا به صاحب واقعی آن سپرد، نه دشنام و ناسزا به علی را موقوف ساخت و حتی فراز منبرها را نیز بدین بدعت شوم آلوده نمود، نه خراج نامبرده را ادا کرد و نه شیعیان و یاران علی را از آسیب حملات ناجوانمردانه ی خود بر کنار داشت بلکه علیر غم آن تعهدات و سوگندها، فجایعی نسبت بانان مرتکب شد که پیش از اودر اسلام سابقه نداشت، مثلا: نخستین سربریده ئی در اسلام که در شهرها گردانیده شد از ایشان بود و بفرمان معاویه گردانیده شد. نخستین انسانی در اسلام که زنده بگور شد از ایشان بود و بدستور معاویه چنین جنایتی انجام گرفت. نخستین زنی در اسلام که بزندان افکنده شد از ایشان بود و معاویه حکم آن را صادر کرد. نخستین شهیدانی که دست و پا بسته و بیدفاع کشته شدند از ایشان بودند و معاویه قاتل آنان بود. سخن کوتاه، معاویه همه ی مواد قرار داد را نقض کرده و همه ی آن پیمانهای مؤکد را در هم شکست و شگفتا که با اینهمه داعیه ی خلافت اسلامی داشت! آخرین فراز قرار داد، از اینجهت که متضمن دقیقترین و حساسترین و در نظر مردم سنگین ترین شرط ها بود و زیر پا نهادن آن بمنزله ی مخالفت و معارضه ی آشکارا با قرآن و پیغمبر اسلام تلقی می شد، چندی از آسیب خیانت و عهد شکنی او بر کنار ماند. هشت سال جانب آن شرط را نگاه داشت ولی عاقبت از آن نیز بتنگ آمد و خوی اموی که برای بر انگیختن وی به اینقبیل کارها، و سوسه ئی پیوسته داشت، بر او غالب آمد امویگری معاویه، ثابت شد و مادرش هند از نسبت هائی که مردم بدو میدادند و شهادت مورخان در آن مورد، تبرئه گشت و تردیدی باقی نماند که معاویه، فرزند واقعی ابوسفیان اموی است! و پسر ابوسفیان و هند را از رسولخدا و قرآن چه پروا؟!

جنایتی که جنایتهای گذشته را بدست فراموشی سپرد صورت وقوع یافت و سر آغاز خواری عرب – چنانکه ابن عباس گفت – یا طلحه ی خواری انسانها – چنانکه ابواسحق سبیعی گفت – نمودار گشت. در سراسر قرار داد صلح، فرازی که امنیت جانی امام حسن را تضمین می کرد طبیعتا از خیانت دورتر و بموجب اوضاع و احوال جاری، به رعایت سزاوارتر از دیگر مواد بود نقض این ماده پس از اینکه شمشیرها در غلاف رفته و بساط جنگ بر چیده شده و طرف مقابل به قرار داد گردن نهاده، بزرگترین جنایتی بود که معاویه در طول زندگی سراسر جنایتش مرتکب می شد.

نه در مدینه - اقامتگاه حسن علیه السلام - و نه در خاندان پیغمبر و نه در میان شیعیان و نه در تمامی کسانی که بوسیله ی خویشاوندی سببی یا نسبی به حسن وابسته بودند ، هیچ واقعه ئی که از آن بتوان استنباط کرد که کاری بر ضد دنیای معاویه در جریان است ، پدید نیامده بود . در اینصورت پس دیگر این غداری چرا و بکدام بهانه و عذر ؟ آنهمه عهد و پیمان و سوگند که غلیظ تر و مؤکدتر از آنها را در هیچ لغتنامه ئی نمیتوان پیدا کرد چه شد ؟ آیا جائز است که برای معاویه نیز عذر و بهانه ئی از آنگونه که فریب خوردگان مسلمان نام ، برای پسرش یزید درست کرده اند ، بتراشیم و مانند آنان که برای دفاع از جنایت قتل حسین و توجیه آن گفتند : (جوان مغروری بود ، میمون بازی او را سرگرم ساخت و شرابخواری بگناهش کشانید) ! اگر قرار باشد چنین عذر موجهی ! برای معاویه نیز بسازیم ، تدبیر و پختگی و هشیاری ئی را که بدو نسبت داده اند ، چگونه حساب کنیم ؟ آیا ایندو با هم سازگارند ؟ ! همین جنایت بزرگ پدر بود که روح سرکش پسر را نیز به دنباله روی از عمل وی بر انگیخت و از آن پدر و پسر ، بنیان بزرگترین جنایت تاریخ اسلام را پدید آورد این جنایت ، قتل دو سرور جوانان بهشت و قطع (تنها واسطه) ئی که نسل پیغمبر از آن است ، بود یعنی در حقیقت ، قتل خود پیغمبر باعتبار امتداد تاریخی آن . آری ، و شگفت آنکه این دو قاتل ، دو خلیفه ی پیغمبر نیز بودند ! و دریغا از اسلام که خلفای پیغمبرش مردمی از این قماش باشند ! درایت و کاردانی ! معاویه همین اندازه توانست در آدمکشی راه مخصوصی پیش پای او بگذارد که پس از وی پسرش یزید بدان دست نیافت و بدین ترتیب این یک بنام (جوانی مغرور) و آن یک بعنوان (سیاستمداری مجرب و کار آزموده) معرفی شدند ! بیگمان اگر زندگی ابوسفیان تا روزگار این دو بازمانده اش ادامه می یافت ، مطمئن می شد که آندو بخوبی توانسته اند نقشی را که وی برای خاندان خود آرزو میکرد ، بپایان رسانند . باری معاویه ، مروان بن حکم (۵۸) را مأمور کرد که جعده دختر (اشعث بن قیس کندی) را که یکی از همسران امام حسن (ع) بود بر مسموم نمودن آنحضرت وادار سازد و با او عهد کند که اگر حسن از دنیا رفت وی را به همسری یزید در آورد و صد هزار درهم نیز به او بدهد . (اشعث بن قیس) همان منافق معروفی است که پس از قبول اسلام ، بوضع رسوا و فضاحتباری مرتد گشته و سپس باز جبر اوضاع و احوال ، او را به اسلام کشانیده بود و جعده بحکم انتساب به چنین عنصر پلیدی ، روحا از هر کسی به قبول این معامله ی ننگین نزدیکتر بود .

امام جعفرین محمد صادق فرمود : (اشعث در خون امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت داشت ، دخترش ، حسن را مسموم کرد و پسرش محمد دست به خون حسین آلود) . و بدین ترتیب ، منظور معاویه جامه ی عمل پوشید با این عمل ، سرنوشت امتی تغییر یافت و بدبختی و تباهی آن را فرا گرفت و خود معاویه و اعقاب او نیز برای همیشه دچار انتقام و خون ریزی و آشوب شدند . و بالاخره با این عمل ، آخرین سطر و آخرین فراز قرار داد صلح نیز بدست معاویه نقض شد . و امام حسن علیه السلام در آخرین لحظات زندگی درباره ی او چنین فرمود : (جامش لبالب شد و به آرزویش نائل آمد ، بخدا به وعده هایش وفا نکرد و در

گفته هایش راست نگفت) (۵۹). پیک مروان خبر موفقیت دسیسه ی زهر آگین او را داد و گفت : (شگفتا از حسن , شربت عسلی که از آب (رومه) (۶۰) فراهم شده بود نوشید و جان سپرد) (۶۱). معاویه نتوانست از ابراز شادمانی و سرور خودداری کند و در آن هنگام در کاخ سبز بود فریادش به تکبیر بلند شد , ساکنان کاخ نیز همه صدا به تکبیر بلند کردند , اهل مسجد نیز که صدای تکبیر شنیدند همه فریاد زدند : الله اکبر (فاخته) همسر معاویه که دختر (قرظۀ بن عمرو بن نوفل بن عبد مناف) بود از غرغه ی خود بیرون آمد و گفت : (خدا شادمانت بدارد ای امیرالمؤمنین ! چه خبری شنیده ای که اینچنین شادمانی ؟) گفت : خبر مرگ حسن بن علی فاخته صدا زد : (انا لله و انا الیه راجعون) آنگاه در حالیکه میگریست گفت : (سرور مسلمانان و زاده ی دختر پیغمبر صلی الله علیه (وآله) و سلم از دنیا رفت) معاویه گفت : چه کار بجا و خوبی کردی , شکی نیست که او چنان بود که میگوئی , سزاوار است که بر او بگریند . ابن قتیبۀ بر این روایت چنین افزوده : (چون خبر به معاویه رسید ابراز شادمانی و خوشحالی کرد و بسجده افتاد و همه ی کسانی که با او بودند بسجده افتادند عبدالله بن عباس که در آن هنگام در شام بود از جریان با خبر شد و نزد معاویه رفت , چون نشست معاویه گفت : حسن بن علی بمرد , ای پسر عباس ! گفت : آری بمرد و پی در پی تکرار کرد : انا لله و انا الیه راجعون ما از خدائیم و بسوی او باز میگردیم سپس گفت : شنیده ام که از وفات او ابراز شادمانی کرده ئی ! بخدا سوگند پیکر او گور تو را پر نمیکند و مرگ او بر عمر تو نمی افزاید او وفات یافت در حالیکه از تو بهتر بود و ما اگر اکنون عزادار اوئیم , پیش از این عزادار کسی بهتر از او بوده ایم , عزادار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله ولی خدا عزای او را جبران کرد و پس از او به نیکوترین وجه ما را گرامی بداشت .) آنگاه ابن عباس صیحه ئی زد و همه ی اهل مجلس بگریه در آمدند و معاویه نیز گریست راوی گوید : هرگز بدان اندازه چشم گریان ندیده ام معاویه پرسید : حسن چند سال عمر کرد ؟ ابن عباس گفت : وی بزرگتر از آن است که کسی تاریخ ولادت او را نداند راوی میگوید : معاویه اندکی سکوت کرد و سپس گفت : پس از او تو بزرگتر قوم خود شدی , ابن عباس گفت : تا وقتی خدا ابا عبدالله حسین را زنده بدارد , نه (۶۲) .

یعیقوبی صحنه ی تأثیر عظیمی را که وفات امام حسن (ع) در کوفه بجا گذارد و ماجرای گرد آمدن سران شیعه در خانه ی سلیمان بن سرد بزرگ شیعیان و تسلیت آنان را به امام حسین علیه السلام در ضمن نامه ئی بلیغ و غم انگیز , در تاریخ خود نشان داده است (ج ۲ ص ۲۰۳) . خبر وفات امام حسن به بصره — که زیاد بن سمیه حاکم آن بود — رسید , مردم همه گریستند و ضجه و ناله از همه سو بلند شد ابوبکره — برادر مادری زیاد — که در بستر بیماری بود , غوغای مردم را شنید و گفت : خداوند او را از شر بسیار رهانید و مردمان با مرگ او خیر بسیاری را از دست دادند , خدا حسن را رحمت کند (۶۳) . برادرش محمد بن حنفیه در کنار پیکر بیجان او با این کلمات وی را رثا گفت : خدا رحمت کند ای ابا محمد ! بخدا اگر زندگیت عزیز و

ارجمند بود، مرگت کوبنده و در هم شکننده است خوشا روانی که پیکر تو را زنده میداشت و خوشا بدنی که کفنت آن را در آغوش گرفت و چرا چنین نباشد؟ که تو زاده ی هدایت و بازمانده ی اهل تقوی و پنجمین اصحاب کسائی، بدست حقیقت، تربیت یافته و در آغوش اسلام پرورش یافته و از پستان ایمان شیر نوشیده ئی، زهی آن زندگی و این مرگ، درود و رحمت خدا بر تو باد گرچه خاطره ی زندگی تو از خاطر ما زدوده نخواهد شد و در بهره ی نیک تو تردید نخواهیم داشت (۶۴).

متونی که بر مسموم شدن امام حسن بوسيله ی معاویه دلالت می کند همچون روشنترین حوادث تاریخ، متواتر و تردید ناپذیر است. از جمله کسانی که این مطلب را ذکر کرده اند: مؤلف (الاستیعاب)، مؤلف (الاصابة)، مؤلف (الارشاد)، مؤلف (تذکره الخواص)، مؤلف (دلائل الامامة) (۶۵)، مؤلف (مقاتل الطالبین)، شعبی، یعقوبی، ابن سعد در (الطبقات)، مدائنی، ابن عساکر، واقدی، ابن اثیر، مسعودی، ابن ابی الحدید، سید مرتضی در (تنزیه الانبیاء)، شیخ طوسی در (امالی)، شریف رضی در دیوان شعر، حاکم در (مستدرک) را می توان نام برد. مؤلف کتاب (البدء و الختام) می نویسد: حسن در سال ۴۹ هجری وفات یافت، جعده دختر اشعث او را مسموم کرد و این زهر را معاویه برای او فرستاده و او را به همسری با پسرش یزید وعده داده بود، ولی سپس به این وعده وفا نکرد. ابن سعد در (الطبقات) می نویسد: معاویه بارها او را مسموم کرد مدائنی می گوید: حسن چهار بار مسموم شد. حاکم در (المستدرک) می نویسد: (۶۶) حسن بن علی بارها مسموم شد، هر دفعه از مرگ می جست ولی در آخرین دفعه کبد او متلاشی شد و وفات یافت.

یعقوبی می نویسد: چون لحظه ی مرگش فرا رسید به برادرش حسین گفت: برادر! این سومین و آخرین باری بود که مسموم شدم و هیچ بار چون این آخرین بار نبود، امروز من جان خواهم سپرد، هنگامی که از دنیا رفتم در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخاکم سپار، زیرا هیچکس به مجاورت او از من شایسته تر نیست، مگر آنکه کسی جلوگیری تو شود، در آنصورت مگذار قطره ی خونی بر زمین ریخته شود. ابن عبدالبر می نویسد: حسین بر برادرش حسن وارد شد، آن حضرت به حسین گفت: برادرم! تاکنون سه بار مسموم شده ام و هیچ بار چون این بار نبوده است و اینک کبد من تباه شده است حسین پرسید: چه کسی تو را مسموم کرده برادرم؟! گفت: چرا میپرسی؟ میخواهی با آنان بجنگی؟ آنان را بخدا واگذار! طبری در (دلائل الامامة) (۶۷) می نویسد: سبب وفات وی آن بود که معاویه هفتاد بار او را مسموم کرد و هیچ بار زهر در او کارگر نشد، این بود که قاصدی نزد جعده دختر محمد (کذا) بن اشعث بن قیس کندی فرستاد و ۲۰ هزار دینار و ده قطعه زمین از سرزمینها و مزارع کوفه بدو بخشید و تضمین کرد که وی را به همسری پسرش یزید در آورد جعده حسن را بوسيله ی براده ی طلا آمیخته به آرد و شکر مسموم کرد. و خدای عزوجل فرموده است: (پس آیا امید میبرید که چون بازگشتید در زمین فساد کنید

و پیوند خویشاوندی تا را بگسلید آنها کسانی می باشند که خدایشان لعنت کرده پس گوش آنان را ناشنوا و چشم ایشان را نابینا ساخته است)

مانع شدن بنی امیه از دفن بدن مطهر امام کنار جد بزرگوارش

عده زیادی از اهالی مدینه، اهل بیت (علیهم السّلام) و تمامی بنی هاشم در تشییع جنازه امام شهید خود همراهی کردند و با عزت و احترام، بدن مطهرش را به سوی مرقد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حرکت دادند؛ ولی بنی امیه و مخالفان اهل بیت (علیهم السّلام) با تحریک عائشه بنت ابی بکر مانع تدفین بدن آن حضرت در جوار مرقد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شدند و در این راه بسیار پافشاری کردند و آماده هرگونه فتنه و فساد شدند. جوانان بنی هاشم و پیروان ولایت آماده دفاع از حریم امامت و ولایت شدند.

امام حسین (علیه السّلام) که در شهادت برادرش امام حسن (علیه السّلام) از همه سوگوارتر و غمگین تر بود، در برابر حرمت شکنی های بنی امیه و مخالفان اهل بیت (علیهم السّلام) فرمود: «والله لولا عهد الحسن علیه السّلام لیّ بحقن الدماء، و ان لأهريق فی امره مجمة دم، لعلمتم کیف تاءخذ سیوف الله منکم مآخذها، و قدنقضتم العهد بیننا و بینکم، و اءبطلتم ما اشرطنا علیکم لا نفسنا»؛

سوگند به خدا اگر برادرم با من پیمان نبسته بود که در پای جنازه او به اندازه حجامت خونی ریخته نشود، می دیدید که چگونه شمشیرهای الهی از نیام بیرون می آمدند و دمار از روزگار شما برمی آوردند. شما همان بیچارگان روسیاه اید که عهد میان ما و خود را شکستید و شرائط فیما بین را باطل ساختید.

امام حسین (علیه السّلام) و سایر بنی هاشم که به خاطر سفارش امام حسن (علیه السّلام) کظم غیض کرده و بردباری و جوان مردی را پیشه خود داشتند، به ناچار بدن امام حسن (علیه السّلام) را به سوی قبرستان بقیع حمل کرده و در جوار جدّه اش فاطمه بنت اسد تدفین کردند.

هم اکنون مزار امام حسن مجتبی (علیه السّلام) به همراه سه تن از امامان معصوم (یعنی امام زین العابدین، امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهم السّلام) بدون هیچ گونه گنبد و بارگاهی در این قبرستان قرار دارد و محل زیارت بسیاری از شیعیان و دوستداران اهل بیت (علیهم السّلام) است.

در تاریخ شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام) علما و مورخان شیعه اتفاق نظر دارند که آن حضرت در ۲۸ صفر سال ۵۰ قمری در سن ۴۷ سالگی به علت مسمومیت از سوی همسرش جعده بنت اشعث به لقاء الله پیوست. ولیکن علمای اهل سنت به اختلاف پرداختند. برخی از آنان، ربیع الاول سال ۴۹ قمری، برخی ربیع الاول سال ۵۰ قمری و برخی آخر ماه صفر سال ۵۰ قمری را ذکر کرده اند. هم چنین در مقدار عمر آن حضرت به اختلاف پرداختند. ولی اکثر آنان اتفاق نظر دارند که همسرش وی را مسموم کرد و پس از تشییع جنازه، سعید بن عاص (عامل معاویه در مدینه) بر بدن ایشان نماز گذاشت..

اشعار امام حسین (علیه السلام) در سوگ برادر

وقتی از دفن جنازه امام حسن (علیه السلام) در کنار مرقد جد بزرگوارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) جلوگیری کردند، امام حسین (علیه السلام) دستور دادند جنازه را به بقیع منتقل کردند و آن را در کنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد در خاک نهادند. طبق روایت ابن شهر آشوب وقتی امام حسین (علیه السلام) از دفن جنازه برادر فارغ شد اشعاری به این مضمون در سوگ برادر بر زبان جاری فرمودند: «حالا که بدن مطهر تو را با دست خود کفن کرده، در قبر گذاشتم از این بعد چگونه می توانم شاد باشم و خود را آراسته سازم یا از زینت ها و امکانات دنیا بهره گیرم؟ من از این به بعد همواره در سوگ تو اشک خواهم ریخت و اندوهم در فراق تو طولانی خواهد شد. غارت زده کسی نیست که مالش را به غارت برده اند؛ بلکه غارت زده کسی است که مصیبت مرگ برادر را دیده باشد .



فضیلت و آثار گریه بر مصیبت امام حسن (علیه السلام)

ابن عباس روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: آن گاه که فرزندان حسن مجتبی را با زهر شهید کنند تمام ساکنان آسمان وزمین بر او سوگواری می شوند. بدانید سوگواری و گریه بر مصیبت های فرزندان حسن بسیار فضیلت دارد. هرکس در مصیبت او گریه کند چشمان او در روزی که همه دیده ها نابینا خواهند بود روشن و بینا خواهد شد و دل او در روزی که تمام دل ها اندوهناک خواهند بود از غبار اندوه پاک خواهد شد و هرکس که مرقد او را در بقیع زیارت کند، قدم های او در پل صراط، در روزی که قدم ها بر آن لرزان شوند، از لغزش در امان خواهد ماند .

منابع :

- ١- ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، تصحيح و تليق: حاج سيد هاشم رسولي محلاتي، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج ٤، ص ٢٨ - شيخ مفيد، الارشاد، قم، منشورات مكتبه بصيرتي، ص ١٨٧ - اسد الغابه في معرفه الصحابه، تهران، المكتبة الاسلاميه، ج ٢، ص ١٠ - ابن حجر العسقلاني، الاصابه في تمييز الصحابه، بيروت، دار احيا التراث العربي، ١٣٢٨ هـ، ج ١، ص ٣٢٨
- ٢- كان الحسن رضى الله عنه له مناقب كثيره: سيدا، حليما، ذاسكينه و وقار وحشمه، جوادا، ممدوحا... (تاريخ الخلفاء، ط ٣، بغداد، مكتبه المثنى، ١٣٨٣ هـ، ج ٢، ص ١٨٩)
- ٣- ان المسأله لا تحل الا في احدى ثلاث: دم مفجع، او دين مقرع، او فقر مدقع ففي ايها تسئل؟
- ٤- مجلسي، بحار الانوار، تهران، المطبعة الاسلاميه، ١٣٩٣ هـ، ج ٤٣، ص ٣٣٣
- ٥- سيوطي، تاريخ الخلفاء، ط ٣، بغداد، مكتبه المثنى، ١٣٨٣ هـ، ج ٢، ص ١٩٠ - ابن واضح، تاريخ يعقوبي، نجف، منشورات المكتبة الحيدريه، ١٣٨٤ هـ، ج ٢، ص ٢١٥ - سبط ابن جوزي، تذكره الخواص، نجف، منشورات المطبعه الحيدريه، ١٣٨٣ هـ، ج ٢، ص ١٩٦ - الشيخ محمد الصبان، اسعاف الراغبين (در حاشيه نور الابصار) قاهره، مكتبه المشهد الحسيني، ص ١٧٩
- ٦- شريف الفرشي، باقر، حياة الامام الحسن، ط ٢، نجف، مطبعه الاداب، ١٣٨٤ هـ، ج ١، ص ٣٠٢
- ٧- ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢١
- ٨- ابن واضح، تاريخ يعقوبي، نجف، منشورات المكتبة الحيدريه، ١٣٨٤ هـ، ج ٢، ص ١٧٠ - ابن قتيبه دينوري، الامامه والسياسة، ط ٣، قاهره، مكتبه مصطفى الباي الحلبي، ١٣٨٢ هـ، ج ١، ص ٦٧
- ٩- ابوحنفه دينوري، الاخبار الطوال، ط ١، قاهره، دار احيا الكتب العربي، (افست انتشارات آفتاب تهران) ص ١٤٤-١٤٥ - ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ج ٣، ص ٢٣١
- ١٠- نصر بن مزاحم، وقعه صفين، ط ٢، قم، منشورات مكتبه بصيرتي، ١٣٨٢ هـ، ج ٢، ص ١١٣
- ١١- ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغه، قاهره، دار احيا الكتب العربيه، ١٩٦١ م، ج ١١، ص ٢٥ (خطبه ٢٠٠)
- ١٢- طبرسي، احتجاج، نجف، المطبعه المرتضويه، ص ١٤٤-١٥٠

- ۱۳- طبرسی، همان کتاب، ص ۱۵۶
- ۱۴- ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج ۵، ص ۹۸ - ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۳، ص ۴۰۹ - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تبریز، مکتبه بنی هاشم، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۲، ص ۱۹۹ - ابوالعباس المبرد، الكامل فی اللغة و الادب، ط ۱، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه. ق، ج ۲، ص ۱۹۵
- ۱۵- امام حسن مجتبی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت با معاویه اعتراض داشت، به پیمانهای صلح پیامبر اسلام استناد نموده، و فرمود: به همان دلیل که پیامبر با آن قبائل پیمان بست، من نیز با معاویه قرار داد آتش بس منعقد ساختم. (مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۳ ه. ق، ج ۴۴، ص ۲).
- ۱۶- تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه. ق، ج ۲، ص ۲۰۶
- ۱۷- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المطبعه الاسلامیه، ۱۳۸۳ ه. ق، ج ۴۴، ص ۱) در تهیه و تنظیم این بخش، علاوه بر مدرک گذشته، از جزوه «فلسفه صلح امام حسن (علیه السلام) (فاقد نام مؤلف و ناشر) نیز استفاده شده است.
- ۱۸- در جنگ جمل متجاوز از سی هزار نفر کشته شدند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲) و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسیدند (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۲) و مجموع تلفات طرفین در جنگ صفین به صد و ده هزار نفر رسید (مسعودی، مروج الذهب، ط ۱، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۶۵ م، ج ۲، ص ۳۹۳).
- ۱۹- مس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین (ثوره الحسین)، ترجمه مهدی پیشوایی، چاپ دوم، قم، انتشارات توحید، ص ۱۹۷-۲۰۰
- ۲۰- آیین اسلام، ترجمه محمد ابراهیم، آیتی بیرجندی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۳۹ ه. ش، ص ۲۵۱-۲۵۰.
- ۲۱- ابوالفرج، الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ط ۲، نجف، منشورات المکتبه، الحیدری، ۱۳۸۵ ه. ق، ص ۳۹ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۱ م، ج ۱۶، ص ۳۸ - احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، ط ۱، ص ۶۰، تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ ه. ق، ص ۳۲
- ۲۲- آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن، ط ۲، منشورات دارالکتب العراقیه فی الکاظمیه، ص ۱۰۲
- ۲۳- آل یاسین، همان کتاب، ص ۶۸-۷۴

۲۴- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه، بصیرتی، ص ۱۸۹ - ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه فی معرفة الائمه، ۱۳۰۳ ه.ق، ص ۱۶۷

۲۵- ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابة، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۳، ص ۴۰۶- مجلسی، بحار الانوار، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۳ ه.ق، ج ۴۴، ص ۲۱ - سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، منشورات المطبعه الحیدریه، ۱۳۸۳ ه.ق، ص ۱۹۹

۲۶- به همین جهت است که چند تن از مورخان قدیم اسلامی، کتابهایی به همین نام (قیام الحسن) نوشته‌اند که از آن جمله دو کتاب زیر را می‌توان نام برد: الف - قیام الحسن، تالیف هشام بن السائب الکلبی که در سال ۲۰۵ ه.ق در گذشته است. ب- قیام الحسن، تالیف ابراهیم بن محمد الثقفی که در سال ۲۸۳ ه.ق، در گذشته است (حکیمی، محمد رضا، امام در عینیت جامعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۷۱).

۲۷- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص ۱۹۱. مویّد این معنا پاسخی است که امام مجتبی (علیه السلام) به یکی از شیعیان داد. امام ضمن پاسخ سؤال او که چرا دست از جنگ کشیدی؟ فرمود: سوگند به خدا اگر با معاویه جنگ می‌کردم، مردم مرا به او تسلیم می‌کردند (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰)

۲۸- . یعقوبی از سعید بن قیس نام نمی‌برد ولی مورخان دیگر، به ترتیبی که گفته شد نوشته‌اند

۲۹- ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ط ۲، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ه.ق، ص ۴۰

۳۰- دو پسر عبیدالله را «بسر بن ارطاة» یکی از فرماندهان خونخوار معاویه، کشته بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۱ م، ج ۲، ص ۱۴)؛ از اینرو جادداشت که حداقل، خصومت او با معاویه که قاتل اصلی فرزندانش بود، او را از این عمل ننگین بازدارد، اما آن عنصر سست و بی لیاقت با پیوستن به معاویه، نیروهای امام مجتبی (ع) را درهم ریخت و خیانت بزرگی مرتکب شد.

۳۱- ابوالفرج الاصفهانی، همان کتاب، ص ۴۲- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه.ق، ج ۲، ص ۲۰۴

۳۲- چنانکه قبلاً گفتیم، با توجه به اینکه ارتش امام مجتبی (ع) از گروههای مختلفی تشکیل یافته بود که در میان آنها عده‌ای از خوارج و عده‌ای از عناصر سود جو و دنیا پرست بودند، جای تعجب نبود که در صدد قتل امام برآیند و چادر و لوازم سفر آن

حضرت را غارت کنند و در همان حال عده‌ای فریاد بزنند: این مرد ما را به معاویه فروخت و مسلمانان را ذلیل ساخت!! براستی که سبط اکبر پیامبر (ص) تا چه حد مظلوم بوده است؟!

۳۳- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ ه. ق، ج ۲، ص ۲۰۵، مورخان جریانی را که منتهی به غارت خیمه امام و حمله به سوی آن حضرت شد، به طور مختلف نوشته‌اند. از آن جمله «طبری» و «ابن اثیر» و «ابن حجر عسقلانی» می‌نویسند: هنگامی که حسن بن علی در «مدائن» اردو زده بود، ناگهان شخصی (که از مزدوران معاویه بود) صدا زد: مردم! قیس بن سعد کشته شده است، فرار کنید! مردم متفرق شدند و... (تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج ۶، ص ۹۲ - الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۳، ص ۴۰۴ - الاصاب: فی تمییز الصحابة، ط ۱، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ ه. ق، ج ۱، ص ۳۳۰/)

۳۴- محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ص ۹۲- ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابة، تهران، المكتبة الاسلامیة، ج ۲، ص ۱۴. عبارت اسد الغابه چنین است: «... فلما افردوه امضى الصلح».

۳۵- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۳۹۳ ه. ق، ج ۴۴، ص ۱۴۷ - طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضویة، ص ۱۵۷.

۳۶- شبر، سید عبدالله، جلال‌العیون، قم، مکتبه بصیرتی، ج ۱، ص ۳۴۶-۳۴۵.

۳۷- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قاهره، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۹۶۱ م، ج ۱۶، ص ۲۸.

۳۸- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۳، ص ۴۰۵ - ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، (در حاشیه الاصابه)، ط ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۲۸ ه. ق، ج ۱، ص ۳۷۱ - محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج ۶، ص ۹۳.

۳۹- دارابگرد یکی از پنج شهرستان ایالت فارس در قدیم بوده است. (لغتنامه دهخدا، لغت داربگرد). شاید علت انتخاب خراج «دارابگرد» این باشد که این شهر طبق اسناد تاریخی، بدون جنگ تسلیم ارتش اسلام شد و مردم آن با مسلمانان پیمان صلح بستند. خراج آن طبق قوانین اسلام، اختصاص به پیامبر و خاندان آن حضرت و یتیمان و تهیدستان و درماندگان راه داشت. از اینرو امام مجتبی (علیه السلام) شرط کرد که خراج این شهر به بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین پرداخت شود زیرا درآمد آنجا، همچنانکه گفته شد، به خود آن حضرت تعلق داشت. بعلاوه، بازماندگان نیازمند شهید این دو جنگ که بی

سرپرست بودند، یکی از موارد مصرف این خراج به شمار می‌رفتند (مجلسی، بحارالانوار، تهران، المكتبة الاسلاميه، ۱۳۹۳ ه.ق، ج ۴۴، ص ۱۰).

۴۰- مشروح پیمان صلح را در کتاب «صلح الحسن» تالیف شیخ راضی آل یاسین (ط ۲، منشورات دارالکتب العراقیه فی الکاظمیة) ص ۲۶۱-۲۵۹ مطالعه فرمایید.

۴۱- این پیشگویی با اندکی اختلاف در الفاظ، در کتب و مآخذ یاد شده در زیر، از آن حضرت نقل شده است: تذکره الحواص، ص ۱۹۴ - اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۲ - نورالابصار، ص ۱۲۱ - الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۱۵۸ - الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۰ - کشف الغمّه، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۹۸ - تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۸ - الصواعق المحرقة، ص ۸۲ - البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۶ - الاستیعاب، (در حاشیه الاصابه) ج ۱، ص ۳۶۹ - حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵ - اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الابصار) - مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۳۸ و ۴۴ - عمده الطالب، ص ۶۵ - الطبقات الکبری عبد الوهاب شعرانی، ج ۱، ص ۲۶ - انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۲

۴۲- آل یاسین، همان کتاب، ص ۲۷۸

۴۳- ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج ۱۶، ص ۱۵ - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ ه.ق، ص ۴۵ - شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص ۱۹۱ ابوالفرج می‌گوید: معاویه به این خطبه را پیش از ورود به کوفه ایراد کرد.

۴۴- محمد بن جریر الطبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج ۶، ص ۹۵

۴۵- الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۳، ص ۴۰۵. بلاذری نیز می‌نویسد: «معاویه به فرماندار خود در بصره تصمیم دستور داد مردم را برضد حسن بن علی تحریک کند. او نیز این ماموریت را انجام داد و در نتیجه تحریکات وی، اهل بصره داد و فریاد به راه انداختند و گفتند: این مال، متعلق به بیت المال است، چرا آن را به دیگران بدهیم!» (انساب الاشراف، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ ه.ق، ص ۴۷)

۴۶- تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج ۶، ص ۹۵

۴۷- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالقاموس الحدیث، ج ۶، ص ۱۳۲ امام مجتبی (علیه السلام) تمام این حوادث را پیش بینی می‌کرد. او بخوبی می‌دانست که اگر زمام امور مسلمانان به دست بنی امیه بیفتد، سرنوشت تاریکی در

انتظار آنان و مخصوصاً شیعیان خواهد بود، ولی مسلمانان تا روزی که خود با این حوادث تلخ، رو در رو قرار نگرفته بودند، پی به اهمیت قضیه نمی‌بردند. آنان هنگامی که با این حوادث وحشتناک مواجه شدند، تازه متوجه شدند که فرصت را از دست داده‌اند و فهمیده و نفهمیده مقدمات بدبختی خود را فراهم ساخته‌اند. حضرت مجتبی (علیه السلام) ضمن خطبه‌ای که مشروح آن در صفحات گذشته نقل شد، به این آینده تاریک اشاره کرده بود: «اگر (به علت سستی و بیوفایی شما) ناگزیر شوم زمامداری مسلمانان را به معاویه بسپارم، یقین بدانید زیر پرچم حکومت بنی امیه هرگز روی خوشی و شادی نخواهید دید و گرفتار انواع شکنجه‌ها و آزارها خواهید شد. هم اکنون گویی، به چشم خود می‌بینم که فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ایستاده، آب و نان درخواست خواهند کرد، آب و نانی که مال فرزندان شما بوده و خداوند برای آنها قرار داده است، ولی بنی امیه آنها را از در خانه خود رانده از حق مسلم خود محروم خواهند ساخت».

۴۸- حسین، طه، علی و دو فرزند بزرگوارش، ترجمه احمد آرام، تهران، کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی، ۱۳۳۲ ه.ش، ص ۲۰۷،

۴۹- از این جهت می‌توان گفت که پیمان صلح، برای معاویه حکم شمشیری دو دم را داشت که هر دولبه‌اش به زیان وی بود! زیرا اگر او به مفاد صلحنامه عمل می‌کرد، هدف امام تا حدودی تأمین می‌شد و اگر آن را نقض می‌کرد، نتیجه آن ایجاد تنفر عمومی از حکومت اموی و جنبش و بیداری مردم بر ضد این حکومت بود، و این، مسئله‌ای بود که پیشوای دوم آن را از نظر دور نداشت.

۵۰- شمس الدین، محمد مهدی، ارزیابی انقلاب حسین (علیه السلام)، ترجمه مهدی پیشوائی، قم، انتشارات توحید، ۱۳۶۲ ه.ش، ۱۷۸-۱۷۹،

۵۱- حکیمی، محمدرضا، امام در عینیت جامعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صفحات ۱۲۱ و ۱۳۳ و ۱۷۱،

۵۲- علی و فرزندان، ترجمه محمد علی خلیلی، چاپ سوم، تهران، انتشارات بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ، ص ۲۹۸،

۵۳- حکیمی، همان کتاب، ص ۱۳۰-۱۲۹،

۵۴- آل یاسین، شیخ راضی، صلح امام حسن پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سید علی خامنه‌ای، موسسه انتشارات آسیا، ۱۳۵۴ ه.ش، مقدمه، ص ۲۱-۲۰،

۵۵- ابن شهر آشوب می‌نویسد: همه مسلمانان اتفاق دارند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه واله) فرمود: «الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا» (مناقب آل ابی طالب، قم، مکتبه الطباطبائی، ج ۳، ص ۳۹۴).

۵۷- البته این بخش را نباید مسلم تلقی کرد- مولف (پیشوایی).

۵۸- مسعودی (حاشیه ی ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۹۸) و بیهقی (ج ۱ ص ۶۴) ماجرای کوشش امام حسن را در واقعه ی جنگ جمل برای تأمین جان مروان که به اسارت گرفته شده یا در بصره در خانه ی زنی پنهان گشته بود، نقل کرده اند. شریف رضی در (نهج البلاغه) (ج ۱ ص ۱۲۱) گوید: گفته اند که در واقعه ی (جمل) مروان بن حکم اسیر شد، حسن و حسین - علیهما السلام - نزد امیرالمؤمنین - علیه السلام - او را شفاعت کردند و آن حضرت ویرا رها کرد حسن و حسین گفتند: با تو بیعت خواهد کرد، ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: مگر پس از قتل عثمان با من بیعت نکرده بود؟ مرا نیازی به بیعت او نیست، دست او دست یهودی است، اکنون بیعت میکند و پس از لحظه ئی خیانت میورزد، بدانید که او را حکومتی خواهد بود بدان کوتاهی که سگی بینی خود را بلیسد و او پدر (چهار گوسفند) است و این امت از او و فرزندان او روز خونینی بخود خواهد دید مؤلف: مروان، پاداش کوششی را که حسن برای تأمین جان او کرده بود بدینصورت داد که برای قتل او میان (معاویه) و (جعه) واسطه شد و (از کوزه همان برون تراود که در اوست) عرب به هر دست خیانتکار و هر انسان فریبگری می گوید: دست یهودی (م)

۵۹- تاریخ مسعودی (حاشیه ی ابن اثیر، ج ۶ ص ۵۵ ۵۶)

۶۰- چاهی در نزدیکی مدینه (م)

۶۱- ابن عبدالبر

۶۲- ابن قتیبه، متوفی بسال ۲۷۶ (ص ۱۵۹ - ۱۶۰) نظیر یا نزدیک به همین را یعقوبی و طبری نیز نقل کرده اند

۶۳- ابن ابی الحدید (ج ۴ ص ۴)

۶۴- یعقوبی (ج ۲ ص ۲۰۰) و مسعودی (در حاشیه ی ابن اثیر، ج ۶ ص ۵۷) با اندک تفاوتی در برخی از کلمات

۶۵- تألیف طبری

۶۶- ج ۶ ص ۵ چاپ پاریس

۶۷- ص ۶۱

۶۸. الارشاد، ص ۳۴۶.

۶۹. همان ، ص ۳۴۷.

۷۰. همان.

۷۱. همان ، ص ۳۶۰.

۷۲. نک : كشف الغمه ، ج ۲، ص ۸۰ و الارشاد، ص ۳۴۶.

۷۳. نک : الكافي ، ج ۱، ص ۴۶۱؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۹ و الارشاد، ص ۳۴۶.

۷۴. انساب الاشراف ، ج ۳، ص ۷۵.

۷۵. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۹.

۷۶. همان .

۷۷. روز شمار تاريخ اسلام، جلد دوم، ماه صفر، سيد تقی واردی

فصل پنجم: زندگینامه امام حسین علیه السلام



نام : حسین (سومین امام که به امر خداوند تعیین شده است) کنیه : ابو عبد الله

لقب : خامس آل عبا، سبط، شهید، وفی، زکی

پدر : حضرت علی بن ابی طالب (ع)

مادر: حضرت فاطمه (س)

تاریخ ولادت : شنبه سوم شعبان ، سال چهارم هجری مکان

ولادت : مدینه مدت عمر : ۵۷ سال

علت شهادت : پس از روی کار آمدن یزید، امام که او را نالایق میدانست تن به ذلت بیعت و سازش با او را نداد و برای افشای او به فرمان خدا از مدینه به مکه و سپس به طرف کوفه و کربلا حرکت کردند و همراه با یاران خود با لب تشنه توسط دشمنان اسلام شهید شدند.

قاتل : صالح بن وهب مزنی ، سنان بن انس و شمر بن ذی الجوشن ، (لعنت خدا بر آنها)

زمان شهادت : جمعه دهم محرم ، سال ۶۱ هجری مکان شهادت و دفن : کربلا

۱. میلاد شریف امام حسین علیه السلام

دومین فرزند برومند حضرت علی (ع) در روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت فاطمه، که درود خدا بر ایشان باد، در خانه وحی و ولایت چشم به جهان گشود. چون خبر ولادتش به پیامبر گرامی اسلام (ص) رسید، به خانه حضرت علی (ع) و فاطمه را فرمود تا کودکش را بیاورد. اسما او را در پارچه ای سپید (۲) (س) آمد و اسما پیچید و خدمت رسول اکرم (ص) برد، آن گرامی به گوش راست او اذان و به گوش چپ (۳) او اقامه گفت.

به روزهای اول یا هفتمین روز ولادت با سعادتش، امین وحی الهی، جبرئیل، فرود آمد و گفت: سلام خداوند بر تو باد ای رسول خدا، این نوزاد را به نام پسر کوچک هارون (شبیر) چون علی برای تو بسان هارون (۵) که به عربی (حسین) خوانده می شود نام بگذار. (۴) برای موسی بن عمران است، جز آن که تو خاتم پیغمبران هستی.

و به این ترتیب نام پر عظمت "حسین" از جانب پروردگار، برای دومین فرزند فاطمه (س) انتخاب شد. به روز هفتم ولادتش، فاطمه زهرا که سلام خداوند بر او باد، گوسفندی را برای کشت، و سر آن حضرت را تراشید و هم وزن موی سر او (۶) فرزندش به عنوان عقیقه (۷) نقره صدقه داد.

امام حسین علیه السلام در عصر روز پنجشنبه سوم شعبان سال چهارم هجرت در شهر مدینه چشم به جهان گشود و پس از سال ها پرورش در کلاس نبوت و امامت در سال ۶۱ ه انقلاب عظیم عاشورا را بنیان گذاشت. اسماء بنت عمیس می گوید: «پس از به دنیا آمدن دومین فرزند فاطمه علیها السلام، روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به خانه علی علیه السلام آمدند و به من فرمودند: پسر من را نزد من بیاورید.

آن گاه من کودک را به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بردم. آن حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفتند و بعد نوزاد را در آغوش گرفته به نوازشش پرداختند. ناگهان اشک از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جاری شد. وقتی از علت گریه سؤال کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: به یاد مصائبی که بعد از من بر این نوزاد وارد خواهد شد، افتادم. او را گروهی ستمگر به نام دفاع از اسلام به شهادت می رسانند.»

صبح روز سوم شعبان سال چهارم هجری، شهر مدینه میزبان کودک نورسیده ای بود که در خانه ی فاطمه (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) چشم به جهان گشود و بعدها به "سید الشهداء" ملقب شد. این طفل نورسیده، دومین فرزند خانواده ای است که

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از نزول آیهی تطهیر، بارها آن‌ها را با عنوان "اهل بیت نبوت" مورد خطاب قرار داده و بر آن‌ها سلام کرده بود.

مادر او فاطمه (سلام الله علیها)، دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یکی از برترین زنان تاریخ است که به جهت بلندی معرفت، فضایل اخلاقی و پاکی و طهارت، زبازد خاص و عام بوده و خداوند در بیان شأن و جایگاه رفیعش، در قرآن مکرر سخن گفته است. علی (علیه السلام) نیز که دومین فرزند پسر خود را در آغوش می‌گرفت، اولین مسلمان (6)، برترین دانای دین (7)، وصی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (8)، شه‌سوار اسلام (9) و بالاترین سخنور عرب (10) است که سوابقی بی نظیر در ایثار و دفاع از دین خدا در سراسر دوران ظهور و گسترش دین اسلام دارد؛ (11) تا آن‌جا که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دستور حضرت حق، بارها و بارها از او سخن گفته، او را ستوده و سرانجام او را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود (12). امام حسین علیه السلام بنا به قول مشهور روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت در شهر مدینه به دنیا آمد. اما برخی گویند تولد آن حضرت در پنجم شعبان سال سوم یا چهارم هجری بوده است.

نام گذاری

در آن روز فرخنده، طفل را به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند. علی (علیه السلام) آن‌چنان که وظیفه داشت و نیز به رسم ادب و احترام، از ایشان خواست که همچون فرزند نخست، نام گذاری این نورسیده را نیز بر عهده گیرند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم به امر الاهی (13) او را به نام فرزند هارون، "حسین" خواند (14). نامی که معرب نام عبری "شَبِیر"، نام پسر کوچک‌تر هارون؛ جانشین موسی (علیه السلام)؛ بود.

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و موسی، علی و هارون، شبر و حسن، شبیر و حسین؛ تشابهی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعدها آن را در یک واقعه‌ی بسیار مهم تاریخی یادآوری کرد و خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: "یا علی! جایگاه تو نسبت به من، نظیر جایگاه هارون نسبت به موسی است؛ با این تفاوت که سلسله‌ی پیامبران با من خاتمه می‌یابد.

ریحانه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

حسین (علیه السلام) دوران کودکی را در دامن پر مهر فاطمه (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) و بیش از آن دو، در آغوش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گذراند. علاقه و توجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حسین (علیه السلام) چنان بود که همه‌ی اصحاب، از آن آگاه بودند. بارها و بارها این ابراز محبت را به چشم خویش دیده و جملات ایشان را به گوش خود شنیده بودند (16)، در کتب حدیثی و تاریخی مختلف نیز گزارش‌های فراوانی در این باره نقل شده است.

از جمله آمده است که روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سجده‌ی نماز را بر خلاف معمول طولانی کرد. بعد از نماز مردم علت طولانی شدن سجده را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جویا شدند و پرسیدند: "آیا از طرف پروردگار وحی نازل شده بود یا دستوری رسیده بود؟" پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: "خیر، فرزندم حسین (علیه السلام) بر پشتم سوار بود. دوست نداشتم او را پایین بیاورم. صبر کردم تا او به میل خود فرود آید (17)". این نمونه‌ای از رفتارهای سراسر لطف و مهربانی بهترین بنده‌ی خدا در بهترین حالات بندگی، با حسین (علیه السلام) است.

اصحاب، بارها رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیده بودند که با کودکان خود، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام)، مشغول بازی است و حتی گاهی آن‌ها را بر دوش خود سوار می‌کند (18). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها لب‌های حسین (علیه السلام) را می‌بوسید (19) و یا می‌فرمود: "حسین از من است و من از اویم. خداوند دوست بدارد کسی را که او را دوست می‌دارد (20)" و باز از ایشان نقل شده که فرمودند: "حسن و حسین دو گل خوشبوی من از این دنیا هستند (21)". در این میان بسیاری می‌دانستند که محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به این دو کودک و مخصوصاً به حسین (علیه السلام)، تنها یک محبت عادی نسبی و فامیلی نبود.

زیرا از طرفی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فردی عادی مانند سایر مردم نیست. بنا به فرموده‌ی قرآن، هیچ رفتار یا گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از سر خواسته‌ی شخصی و هوی و هوس نیست؛ (22) و از همین روست که خداوند می‌فرماید: "شایسته است که رفتار و حرکات ایشان سرمشق و الگوی اهل ایمان باشد (23)". از سوی دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود دختران، دختر خوانده‌ها و حتی فرزندان پسر دیگری نیز داشتند (24)، اما این گونه ابراز محبت و توصیه‌های مؤکد، فقط در مورد حسن و حسین (علیهما السلام) دیده می‌شد.

علاوه بر این‌ها سفارش‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد حسین (علیه السلام)، سخنانی محبت آمیز و عادی نبود؛ بلکه خبر از یک حقیقت بزرگ می‌داد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها سعادت مردم را نیز در گرو دوستی با حسین (علیه السلام) اعلام کرده بود (25)، عمر بن خطاب از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند که ایشان فرمود: "حسن و حسین (علیهما السلام) در عین جوانی سرور اهل بهشتند

(26). هر که آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که با آن‌ها دشمنی کند، با من دشمنی کرده است (27). همچنین در جای دیگری می‌فرمود: "به واسطه‌ی من به آگاهی رسیدید؛ با علی (علیه السلام) راه درست را یافتید و هدایت شدید؛ نیکی‌ها به واسطه‌ی حسن (علیه السلام) به شما اعطا شده ولی سعادت شما با حسین (علیه السلام) است. آگاه باشید که حسین (علیه السلام) دری از درهای بهشت است. هر کس با او دشمنی کند، ممکن نیست وارد بهشت شود (28).

۱.۲ امام حسین در آیینی کتاب خدا

حسین (علیه السلام) هنوز کودک بود که منظور چندین آیه قرآن قرار گرفت. در روز مباهله‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مسیحیان نجران، حسین (علیه السلام) و خانواده‌اش، تنها همراهان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بنا به دستور الهی در آیه‌ی مباهله، حسن و حسین (علیهما السلام) را به عنوان فرزندان خویش با خود برای مباهله همراه کرد (30) (29).

باز هم یک بار دیگر هنگامی که آیه‌ی تطهیر نازل شد، یکی از پنج تنی که این آیه در مورد آن‌ها نازل شده بود، حسین (علیه السلام) بود (31). او به همراه پدر، مادر و برادر خود زیر رو انداز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گرفتند و خداوند این آیه را درباره‌ی آن‌ها نازل کرد: "همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را تنها از شما اهل بیت دور گرداند و اراده کرده است شما را پاکیزه سازد (32)". این خود گواهی روشن و سندی گویا بر عصمت این خانواده و دوری ایشان از هر گونه گناه، خطا و پلیدی است.

در سوره‌ی شورا نیز خداوند دوستی و محبت نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به تمام مسلمانان سفارش می‌کند و به پیامبرش می‌فرماید: "به مردم بگو: هیچ پاداشی به عنوان مزد رسالت و پیامبری از شما نمی‌خواهم، مگر این که اهل بیت مرا در کانون محبت و دوستی خود قرار دهید (33)". هنگامی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد مقصود خداوند از این

نزدیکان سؤال شد، فرمود: "آن‌ها علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و دو فرزند آن‌ها (34)". این بدان معناست که نه تنها آن‌ها را دوست داشته باشید؛ بلکه آن‌ها را ملاک و معیار دوستی و دشمنی، در کل زندگی خود قرار دهید (35).

۳. دوران کودکی و جوانی امام حسین علیه السلام

اما سالیان خوش کودکی حسین (علیه السلام) به زودی به پایان رسید. حدوداً هفت ساله بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانان را با انبوهی از سفارش‌ها، توصیه‌ها و دستورات قاطعی در مورد اهل بیت خود تنها گذاشت و جهان اسلام را غرق در ماتم کرد (36).

هنوز مراسم دفن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام نشده بود که فتنه‌ها برای دستبرد به "ولایت امر"، ظهور کرد و دستورات اکید و توصیه‌های مکرر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به فراموشی سپرده شد. واقعه‌ی بزرگی همچون غدیر (37) در پرده‌ی غفلت و تغافل رفت و علی رغم معرفی مکرر علی (علیه السلام) به عنوان جانشین و وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، توصیه‌های اکید ایشان در مورد او نادیده گرفته شده، حکومت اسلامی غصب گردید (38). حتی فدک (دهستان حاصلخیز اهدایی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دختر خود)، به وسیله‌ی حکومت وقت به زور گرفته شد (39). ریحانه‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هفت ساله بود (40) که مادر خود را نیز بر اثر جراحات و صدمات وارده از غائله‌ی بیعت، از دست داد (41).

داغ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مادر از یک سو و ستمی که بر پدر رفته و فشارهای حکومت از دیگر سو، روح پاک حسین (علیه السلام) را سخت می‌آزرد. این دوران مصادف بود با زمان حکومت خلفای سه گانه. اما این تمام ناراحتی‌ها نبود. ماجرای دیگر نیز او را بیشتر و عمیق‌تر آزرده خاطر می‌ساخت. او نگران انحراف اسلام از مسیر حقیقی خویش بود.

در این مدت حسین (علیه السلام) به عنوان یک مسلمان و مأموم، پیوسته بر مسیر حرکت علی (علیه السلام) راه می‌سپرد. از هر فرصتی برای دفاع از حق استفاده می‌کرد و به مردم در مورد تحریف اسلام هشدار می‌داد. در زمان خلافت خلیفه‌ی دوم، روزی مسجد پر از جمعیت بود و حسین (علیه السلام) که ده سال بیشتر نداشت در مسجد نشسته بود.

خلیفه بالای منبر رفت و ضمن گفتاری خود را اولی و برتر از جان مؤمنان، یعنی صاحب اختیار (42) آنان، خواند. در این وقت حسین (علیه السلام) از میان انبوه جمعیت برخاست و فریاد زد: "از منبر پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پایین بیا؛ این منبر، منبر پدر تو نیست". عمر در پاسخ گفت: "سوگند به جانم، این منبر، منبر پدر تو است. پدر من منبری نداشت ...". اما گفتگو میان آن دو هم چنان ادامه یافت تا عمر از منبر پایین آمد (43). زمانه بر همینمنوال ادامه پیدا کرد و بارها اتفاقات ناگواری پیش آمد که دل حسین (علیه السلام) را به درد آورد.

در دوران جوانی، وقتی خلیفه‌ی سوم، ابوذر (رحمة الله علیه)، یار نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به جرم اعتراض نسبت به انحرافات حکومت وقت از مسیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، تبعید کرد و مشایعت او را ممنوع نمود، حسین (علیه السلام) به همراه پدر و برادر، علی رغم حکم خلیفه و به نشانه‌ی اعتراض، به بدرقه‌ی او رفتند.

حسین (علیه السلام) هنگام وداع به ابوذر (رحمة الله علیه) فرمود: "ای عمو جان، پروردگار بزرگ قادر و تواناست. او می‌تواند هر چه را که بر تو وارد شده تغییر دهد. این مردم، دنیا و زندگی و آسایش را از تو گرفتند؛ اما تو دینت را از دستبرد آنان حفظ کردی. به راستی که تو از دنیا و دنیاداران بی‌نیازی و دنیای مردم پیش چشم‌ت ناچیز است؛ ولی این مردم به راه و روش تو بسیار نیازمندند. دل قوی دار و از حرص و ذلت دوری کن. خود را مبارز و به خدا پناه ببر؛ زیرا مقاومت نشانه‌ی دینداری و بزرگواری است".

امام حسین علیه السلام بر اساس بیشتر منابع در مدینه در آغاز شعبان سال ۴ ق / ژانویه ۶۲۶ م متولد شد. بنابراین او هنگام مرگ پیامبر کودکی بیش نبود. از این رو تنها می‌توانسته خاطراتی بسیار اندک از پدر بزرگ خویش به یاد داشته باشد. شماری از احادیث، به ذکر عبارات محبت‌آمیزی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مورد نوه‌هایش به کار برده، پرداخته‌اند. به عنوان مثال:

- هر کس آنها را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر آن کس با آنها دشمنی ورزد مرا دشمن داشته.
- امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام سید جوانان بهشتند.

این گفته نزد شیعیان از آن رو که از آن یکی از توجیهات اساسی خود را در مورد حق امامت فرزندان ساخته‌اند، دارای اهمیت زیادی است. سید شباب الجنه یکی از القابی است که شیعیان به هر یک از دو برادر می‌دهند؛ احادیث دیگری، حضرت محمد صلی

الله علیه و آله را با دو نوه‌اش که بر زانوان او نشسته‌اند و یا بر دوش او و یا حتی بر پشت او به هنگام نماز و در حال سجده قرار گرفته‌اند نشان می‌دهد. ۱. (شمار قابل ملاحظه‌ای از این گزارش‌ها را عمدتاً از مجموعه‌های حدیثی ابن حنبل و ترمذی جمع‌آوری کرده است).

تعدادی از محدثین به این تصاویر کوچک زیبا و واقع نما، جزییاتی افزوده‌اند که برای غیرمسلمان عجیب و غریب و در صورت وجود فرشتگان در آنها، خیال پردازانه به نظر می‌آید در حالی که نزد مسلمانان، از آن رو که معتقد به دیدار مستمر جبرئیل با حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند، اینگونه نیست؛ در دیگر اخباری که تحت عنوان "افسانه امام حسین علیه‌السلام" در همین مدخل می‌خوانیم، نفوذ شیعه را به وضوح می‌یابیم. امام حسین علیه‌السلام دوران جوانی را در سایه‌سار پدرش و با فرمانبرداری از او گذراند. او در جنگ‌های پدرش شرکت می‌جست.

۱.۴. اولاد امام حسین علیه‌السلام

فرزندان امام حسین علیه‌السلام را نه نفر ذکر کرده‌اند، که شش نفر از آنها پسر و سه نفر دختر بوده‌اند. به این ترتیب:

۱. علی اکبر، که در کربلا به شهادت رسید. مادرش، لیلی، دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی نام داشت.
۲. علی اوسط
۳. علی اصغر زین العابدین، که مادرش به نام شاهزنان یا ملکه النساء دختر کسری یزدگرد پادشاه ایران بود. به گفته شیخ مفید، علی اکبر زین العابدین بوده و علی اصغر در کربلا به شهادت رسیده است. اما روایت اول که می‌گوید علی اکبر به شهادت رسیده مشهورتر است.
۴. محمد
۵. جعفر که در حیات پدرش از دنیا رفت، و فرزندی از خود بر جای نگذاشت. مادرش از قبیله قضاعیه بود
۶. عبد الله شیر خوار که در دامان پدر خود به وسیله تیر به شهادت رسید.
۷. سکینه، که نام مادر او و مادر عبد الله، رباب، دختر امرئ القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن علیم که از قبیله کلبیه معدیه بوده است.
۸. فاطمه، که مادرش ام اسحاق دختر طلحه بن عبد الله از قبیله تیمیه بود.
۹. زینب

درود و ثنا بر امام زین العابدین علیه السلام که از میان فرزندان امام حسین علیه السلام که نسل آن حضرت از وی باقی مانده و نامش جاوید و سرمدی خواهد بود.

۵. نسب امام حسین علیه السلام

رهبر نهضت عظیم عاشورا از تباری است که نسل در نسل جزو انبیای الهی بوده اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در توصیف این خاندان می فرمایند: «ما اهل بیت از نور آفریده شده ایم و نبوت در تبار ما تداوم یافته و شاخ و برگ آن در خاندان ما گسترده شده و میوه و ثمره اش نیز در آن به ظهور رسیده است و به عنایت خدای عزوجل هیچ گونه پلیدی و آلودگی در این تبار راه نیافته است».

هم چنین نه تن از حجت های الهی نیز از نسل امام حسین علیه السلام اند که آخرین آنها منجی عالم بشریت است که جهان را از عدل و داد پر خواهد ساخت.

جدّ مادری امام حسین علیه السلام

جدّ مادری او خاتم انبیاست که از طرف خداوند متعال مشرف به خطاب شریف «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ؛ اگر تو نبودی عالم هستی را نمی آفریدم» شده است. آیین و کتاب آسمانی اش جهانی و جاودانی است؛ یعنی پس از او پیامبری مبعوث نشده و نخواهد شد. او در چهل سالگی به رسالت برگزیده شد و بعد از ۲۳ سال تبلیغ و ترویج آیین جهانی اسلام، بدنبال تشکیل اولین حکومت اسلامی در ۶۳ سالگی در مدینه منوره رحلت کرد و برای تداوم هدایت بشر دو امانت گران قدر از خود به جای گذاشت و تصریح فرمود که «تا مردم به این دو امانت الهی تمسک جویند هرگز گم راه نخواهند شد».

پدر بزرگوار امام حسین علیه السلام

پدر امام حسین علیه السلام ، علی بن ابی طالب(ع)، نخستین پیرو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از میان مردان است. او از کودکی تحت نظارت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رشد یافت و به پاس ایمان و تقوایش از سوی خداوند متعال به عنوان وصی و خلیفه رسول و حجت خدا پس از پیامبر اسلام برگزیده شد. وی ده سال قبل از بعثت در روز سیزده رجب و در درون کعبه چشم به جهان گشود.

امامت آن حضرت حدود سی سال طول کشید و حدود چهار سال و نه ماه زمام حکومت مردم را به دست گرفت و در صبح نوزدهم رمضان سال چهل هجری در محراب مسجد کوفه، به ضربت شمشیر ابن ملجم مجروح شد و بر اثر این ضربه در روز بیست و یکم رمضان و در سن ۶۳ سالگی به شهادت رسید.

مادر امام حسین علیه السلام

مادر امام حسین علیه السلام ، دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام است که پدر بزرگوارشان در توصیف او فرمودند: «فاطمه سرور زنان عالم و نمونه زن کامل و اسوه و الگوی زنان امت من است». این بانوی بزرگوار در سحرگاه روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت در مکه مکرمه چشم به جهان گشود و در سال دوم هجری با امام علی علیه السلام ازدواج کرد و در سال یازدهم هجری در مدینه منوره به شهادت رسید.

حضرت فاطمه علیهاالسلام در کمالات به مرتبه ای رسیده بود که خداوند متعال او را سبب پیوند بین امامت و نبوت قرار داد و افتخار مادری یازده امام معصوم را نصیب آن حضرت کرد. با توجه به ابعاد وجودی مختلف و کمالات والای آن حضرت برای او القاب و نام های زیادی ذکر شده که از جمله آنهاست: صدیقه، طاهره، زکیه، محدثه، مبارکه، زهرا و مرضیه.

در فرهنگ اسلامی به مسئله انتخاب نام برای کودک به دلیل آثار معنوی آن و نقش مهمی که در تکوین شخصیت فرد دارد، توجه خاصی شده است. از جمله افتخارات ائمه اطهار علیه السلام آن است که برخی از نام ها و القاب آنها را خدا و پیامبر تعیین فرموده اند. در روایتی آمده است که در همان روزهای اول تولد امام حسین علیه السلام ، جبرئیل به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

وسلم رسید و فرمود: «خداوند تبارک و تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید: از آن جا که علی علیه السلام برای تو همانند هارون برای موسی علیه السلام است مناسب است که این نوزاد را به نام پسر کوچک هارون شبیر - که در عربی «حسین» خوانده می شود - نام گذاری کنید». به دنبال این پیام الهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به خانه حضرت زهرا علیها السلام می آیند و سؤال می کنند: «آیا برای این نوزاد نامی انتخاب کرده اید؟» علی علیه السلام می فرماید: «ما هرگز در این امر بر شما پیشی نمی گیریم». آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «نام او را حسین بگذارید.»

۶. القاب امام حسین علیه السلام و انگشتی حضرت

با توجه به ابعاد مختلف شخصیت امام حسین علیه السلام برای آن حضرت القاب بسیاری ذکر شده که از جمله آنهاست: رشید، طَیِّب، وفی، زَکی، سعید و سید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اغلب امام حسین علیه السلام را با لقب «سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّة» یعنی سرور جوانان بهشت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن حضرت را با لقب «سَيِّدُ الشُّهَدَاء» یاد می کردند. روی هم رفته برای امام حسین علیه السلام حدود ۳۱۳ نام و لقب در مجموعه کتاب های سیره ذکر شده است که هر یک از آنها به یکی از کمالات آن حضرت اشاره دارند. برخی دیگر از القاب و کینه های آن حضرت عبارت است از: اباعبدالله، أبوالْأَئِمَّة، السَّبْطُ الثَّانِي، الامام الثالث، التَّابِعُ لِمَرْضَاتِ اللَّهِ، و مُبَارَك.

کینه آن حضرت را ابو عبد الله و القاب وی را الرشید، الوفی، الطیب، السید، الزکی، المبارک، التابع لمرضاة الله، الدلیل علی ذات الله، و السبط، نوشته اند. اما بالاترین لقب همان است که جد بزرگوارش پیامبر صلی الله علیه و آله بر او و برادرش امام حسن نهاده و فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند. و در جای دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را به نام سبط خواند. در کتاب، الفصول المهمة، نقش انگشتی وی، لكل اجل كتاب آمده، اما در کتاب وافی و غیر آن که از امام صادق علیه السلام نقل گردیده، حسبی الله، و از امام رضا علیه السلام (ان الله بالغ امره) ذکر شده است و چنین به نظر می رسد که برای آن حضرت چند انگشتی با عباراتی که بدانها اشاره شد وجود داشته است.

۱.۷ امام حسین علیه السلام در مکتب پیامبر اکرم (ص)

امام حسین علیه السلام حدود شش سال و چند ماه از دوران حیات نورانی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را درک کردند و در این مدت همواره از توجهات و محبت های بی دریغ آن حضرت برخوردار بودند و اولین درس های زندگی و ارزشمندترین فضیلت های اخلاقی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آموختند. عالی ترین و صمیمانه ترین رابطه معنوی و ملکوتی بین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امام حسین علیه السلام را می توان در این سخن نورانی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دید که آن حضرت فرمودند: ((حسین از من است و من از حسینم)).

از ولادت حسین بن علی (ع) که در سال چهارم هجرت بود تا رحلت رسول الله (ص) که شش سال و چند ماه بعد اتفاق افتاد، مردم از اظهار محبت و لطفی که پیامبر راستین اسلام (ص) درباره حسین (ع) ابراز می داشت، به بزرگواری و مقام شامخ پیشوای سوم آگاه شدند. سلمان فارسی می گوید: دیدم که رسول خدا (ص) حسین (ع) را بر زانوی خویش نهاده او را می بوسید و می فرمود: تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانی، تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی، تو حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجت های خدایی که نه نفرند و خاتم ایشان، قائم ایشان (امام زمان "عج") می باشد.

انس بن مالک روایت می کند: وقتی از پیامبر پرسیدند کدام یک از اهل بیت خود را بیشتر دوست می داری، فرمود: بارها رسول گرامی حسن (ع) و حسین (ع) را به سینه می فشرد و حسن و حسین را، آنان را می بویید و می بوسید. ابوهیره که از مزدوران معاویه و از دشمنان خاندان امامت است، در عین حال اعتراف می کند که: "رسول اکرم را دیدم که حسن و حسین را بر شانه های خویش نشانده بود و به سوی ما می آمد، وقتی به ما رسید فرمود هر کس این دو فرزندم را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که با آنان دشمنی ورزد با من دشمنی نموده است.

عالی ترین، صمیمی ترین و گویاترین رابطه معنوی و ملکوتی بین پیامبر و حسین را می توان در این جمله رسول گرامی اسلام (ص) خواند که فرمود: "حسین از من و من از حسینم"

۱.۸ امام حسین علیه السلام در عهد حکومت پدر

شش سال از عمرش با پیامبر بزرگوار سپری شد، و آن گاه که رسول خدا (ص) چشم از جهان فروبست و به لقای پروردگار شتافت، مدت سی سال با پدر زیست. پدری که جز به انصاف حکم نکرد، و جز به طهارت و بندگی نگذرانید، جز خدا ندید و جز خدا نخواست و جز خدا نیافت. پدری که در زمان حکومتش لحظه ای او را آرام نگذاشتند، همچنان که به هنگام غضب خلافتش جز به آزارش برنخاستند.

در تمام این مدت، با دل و جان از اوامر پدر اطاعت می کرد، و در چند سالی که حضرت علی (ع) متصدی خلافت ظاهری شد، حضرت حسین (ع) در راه پیشبرد اهداف اسلامی، مانند یک سرباز فداکار همچون برادر بزرگوارش می کوشید، و در جنگهای "جمل"، "صفین" و "نهروان" شرکت و به این ترتیب، از پدرش امیرالمؤمنین (ع) و دین خدا حمایت کرد و داشت. حتی گاهی در حضور جمعیت به غاصبین خلافت اعتراض می کرد.

در زمان حکومت عمر، امام حسین (ع) وارد مسجد شد، خلیفه دوم را بر منبر رسول الله (ص) مشاهده کرد که سخن می گفت. لادرنگ از منبر بالا رفت و فریاد زد: "از منبر پدرم فرود آی.... در طول دوره حکومت علی علیه السلام که حدود چهار سال و نه ماه دوام یافت، آن حضرت با انواع حوادث تلخ روبرو شد که وقوع سه جنگ داخلی بزرگ یعنی جمل، صفین و نهروان از جمله آنهاست. امام حسین علیه السلام در تمام این حوادث در صف اول یاران علی علیه السلام بودند و برای برطرف ساختن مشکلات سیاسی، اجتماعی و نظامی دولت نوپای علوی تلاش می کردند؛ برای مثال در آغاز جنگ صفین وقتی سپاه معاویه شریعه فرات را به تصرف خود درآورد و مانع دست یابی لشکریان علی علیه السلام به آب شد، سپاهیان آن حضرت در چندین نوبت برای گشودن آب راه به سپاهیان معاویه حمله کردند، ولی موفق به این کار نشدند. امام حسین علیه السلام چون آثار اندوه را در چهره پدر دید، همراه عده ای از سواران به سپاه معاویه حمله کرد و شریعه فرات را از تصرف آنها خارج و غبار از چهره پدر برطرف ساخت.

۱.۹ امام حسین در دوره امامت امام حسن علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام پس از شهادت علی علیه السلام در سال چهارم هجری، به مدت ده سال امامت کردند. در طول این دوران امام حسین علیه السلام همانند یاری مخلص و سربازی وفادار از آن حضرت پیروی می کردند و در تمام پیشامدها در کنار برادر بودند. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «امام حسین علیه السلام برای احترام و تجلیل منزلت برادرش امام حسن علیه السلام، حتی در راه رفتن هرگز جلوتر از آن حضرت راه نرفت و در سخن گفتن بر او پیشی نگرفت».

پس از شهادت حضرت علی (ع)، به فرموده رسول خدا (ص) و وصیت امیرالمؤمنین (ع) مامت و رهبری شیعیان به حسن بن علی (ع)، فرزند بزرگ امیرالمؤمنین (ع)، منتقل گشت و بر همه مردم واجب و لازم آمد که به فرامین پیشوایشان امام حسن (ع) گوش فرادارند. امام حسین (ع) که دست پرورد وحی محمدی و ولایت علوی بود، همراه و همکار و همفکر برادرش بود. چنان که وقتی بنا بر مصالح اسلام و جامعه مسلمانان و به دستور خداوند بزرگ، امام حسن (ع) مجبور شد که با معاویه صلح کند و آن همه ناراحتیها را تحمل نماید، امام حسین (ع) شریک رنجهای برادر بود و چون می دانست که این صلح به صلاح اسلام و مسلمین معاویه، در حضور امام حسن (ع) و امام حسین (ع) دهان آلوده اش را به بدگویی نسبت به امام حسن (ع) و پدر بزرگوارشان امیرمؤمنان (ع) گشود، امام حسین (ع) به دفاع برخاست تا سخن در گلوئی معاویه بشکند و سزای ناهنجاریش را به کنارش بگذارد، ولی امام حسن (ع) او را به سکوت و خاموشی فراخواند، امام حسین (ع) پذیرا شد و به جایش بازگشت، آن گاه امام حسن (ع) خود به پاسخ معاویه برآمد، و با بیانی رسا و کوبنده خاموشش ساخت.

۱۰. امام حسین (ع) در زمان معاویه

چون امام حسن (سلام خدا و فرشتگان خدا بر او باد) از دنیا رحلت فرمود، به گفته رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و وصیت حسن بن علی (ع) امامت و رهبری شیعیان به امام حسین (ع) منتقل شد و از طرف خدا مأمور رهبری جامعه گردید. امام حسین (ع) می دید که معاویه با اتکا به قدرت اسلام، بر اریکه حکومت اسلام به ناحق تکیه زده، سخت مشغول تخریب اساس جامعه اسلامی و قوانین خداوند است، و از این حکومت پوشالی مخرب به سختی رنج می برد، ولی نمی توانست دستی فراز آورد و قدرتی فراهم کند تا او را از جایگاه حکومت اسلامی پایین بکشد، چنانچه برادرش امام حسن (ع) نیز وضعی مشابه او داشت. امام حسین (ع) می دانست اگر تصمیمش را آشکار سازد و به سازندگی قدرت بپردازد، پیش از هر جنبش و حرکت مفیدی به قتلش می رساند، ناچار دندان بر جگر نهاد و صبر را پیشه ساخت که اگر برمی خاست، پیش از اقدام به دسیسه کشته می شد، و از این کشته شدن هیچ نتیجه ای گرفته نمی شد.

بنابراین تا معاویه زنده بود، چون برادر زیست و علم مخالفتهای بزرگ نیفراخت، جز آن که گاهی محیط و حرکات و اعمال معاویه را به باد انتقاد می گرفت و مردم را به آینده نزدیک امیدوار می ساخت که اقدام مؤثری خواهد نمود. و در تمام طول مدتی که معاویه از مردم برای ولایت عهدی یزید، بیعت می گرفت، حسین به شدت با او مخالفت کرد، و هرگز تن به بیعت یزید نداد و ولی عهدی او را نپذیرفت و حتی گاهی سخنانی تند به معاویه گفت و یا نامه ای کوبنده برای او نوشت. معاویه هم در بیعت گرفتن برای یزید، به او اصراری نکرد و امام (ع) همچنین بود و ماند تا معاویه درگذشت...

۱۱. دوره امامت امام حسین علیه السلام

حضرت حسین بن علی علیه السلام پس از شهادت برادر بزرگوارشان، امام حسن مجتبی علیه السلام، امامت امت اسلامی را عهده دار شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در زمان حیاتشان بارها به مسئله امامت آن حضرت تصریح داشتند؛ از جمله روزی در حضور جمعی، در حالی که به حسین بن علی علیه السلام اشاره می کردند، خطاب به مردم فرمودند: «این فرزند من امام و پسر امام و برادر امام و پدر امامان شیعه است که نهمین نفرشان قائم آنهاست که هم نام من و هم کنیه من است. او زمین را پس از آن که از ستم پر می شود، از داد پر خواهد ساخت».

هم چنین وقتی زمان شهادت امام حسن علیه السلام فرا رسید امام حسن علیه السلام در حضور اهل بیت علیه السلام فرمودند: «برادرم حسین، من تو را وصی خود قرار دادم و این پیمانی است که از پدر به ما رسیده و او از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و او نیز از جانب خداوند آن را بیان فرموده است.»

به دنبال شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام در سال پنجاه هجری، دوره امامت امام حسین علیه السلام شروع شد و تا سال ۶۱ ه ادامه یافت. جامعه اسلامی در این دوره گرفتار حکم رانانی بود که به تخریب اساس جامعه اسلامی و قوانین الهی می پرداختند. امام حسین علیه السلام در فرصت هایی که پیش می آمد، اعمال حکومت را به باد انتقاد می گرفت و مردم را به آینده امیدوار می ساخت و برای حفظ اساس حکومت اسلامی و جلوگیری از پراکندگی صفوف مسلمانان، در بسیاری از موارد علی رغم مشاهده بسیاری از نارسایی ها دندان به جگر می نهاد و صبر پیشه می کرد.

چون نوبت به حکومت یزید رسید و مسئله بیعت او مطرح شد، امام حسین علیه السلام به دلیل شناختی که از شخصیت یزید داشت، به زمامداری او بر جامعه اسلامی راضی نشد و علیه او قیام کرد و در این راه به شهادت رسید.

آن حضرت شش ماه و ده روز با برادر مهترش امام حسن علیه السلام فاصله سنی داشت و مراحل رشد و نمو خویش را مدت کمتر از هفت سال در مصاحبت با رسول الله صلی الله علیه و آله و سی سال در کنار امیرالمومنین و ده سال با امام حسن علیهما السلام

گذراند. و به سال ۴۹ یا ۵۰ هجری پس از شهادت مظلومانه امام حسن علیه السلام امامت شیعیان را بر عهده گرفت. (کافی ۱/۴۶۱ و ۴۶۲).

امامت آن حضرت مقارن با حکمرانی معاویه بود و از آن جا که امام حسن علیه السلام با او صلح کرده بود ایشان نیز همان روش و سیره را ادامه داد. چه با مجاهدت های امام حسن علیه السلام حق و باطل برای مسلمانان شناخته شده بود و اصل اسلام در خطر جدی قرار نداشت. خطر از آن جا آغاز شد که معاویه به سال ۵۹ هجری تصمیم گرفت پسرش یزید را به عنوان خلیفه پس از خود تعیین کند و برای اطمینان از وقوع چنین امری بر آن شد که در زمان حیات خود از مردم برای او بیعت بگیرد. معاویه خود نخستین کسی شد که با پسرش یزید دست بیعت داد. (مروج الذهب ۳/۳۶ و ۳۷).

ابن سعد در طبقات می نویسد: حسین بن علی بن ابیطالب از جمله اشخاصی بود که با یزید دست بیعت نداد. وی می افزاید: با مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری پسرش یزید بر مسند خلافت تکیه زد و مردم با وی بیعت کردند. آنگاه یزید با ارسال نامه ای به حاکم مدینه نوشت: مردم را فراخوان و از آنان بیعت گیر و از بزرگان قریش آغاز کن و نخستین آنان حسین بن علی باشد. (تراثناش ۱۰/۱۶۴)

چون حاکم مدینه از امام حسین علیه السلام بیعت خواست حضرتش در پاسخ گفت: ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم و یزید فاسق می گسار و آدم کش است و مثل من با مثل او بیعت نکنند و در سخنی دیگر فرمود: و بر اسلام سلام باد آنگاه که این امت به حاکمی چون یزید مبتلا شود و... مسعودی می نویسد: یزید مردی عیاش بود. پرنده گان شکاری و سگ و میمون و یوز نگه می داشت و می گساری می کرد.

و در ایام وی غنا در مکه و مدینه رواج یافت و لوازم لهو و لعب بکار رفت و مردم آشکارا می گساری می کردند. و درباره رفتار او با رعیت می گوید: فرعون در کار رعیت از او عادلتر و در کار خاصه و عامه مردم خویش منصفتر بود. (مروج الذهب ۳/۷۷ و ۷۸). امام حسین علیه السلام چون اوضاع مدینه را واژگونه یافت درنگ در آن شهر مقدس را جایز ندانست و در روز یکشنبه دو روز مانده به آخر رجب از سال ۶۰ هجری به اتفاق اهل بیت و یاران خود راهی مکه شد. (الارشاد ۲۰۱).

آن حضرت هدف از خروج خویش را در وصیتی به برادرش محمد بن حنفیه چنین بیان فرمود: **حقیقت آن که من از روی سرمستی و گردنکشی و فساد و ظلم خارج نشده ام و جز این نیست که خارج شدم برای اصلاح در امت جدم صلی الله علیه و آله. اراده دارم امر به معروف و نهی از منکر کنم و مطابق سیرت جدم و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام**

رفتار کنیم و... امام حسین علیه السلام به فاصله ۵ روز در شب جمعه سوم ماه شعبان به مکه معظمه وارد گردید .

(الارشاد/ ۲۰۲).

چون مردم کوفه در عراق از مرگ معاویه و امتناع امام حسین علیه السلام از بیعت یزید اطلاع یافتند نامه‌های فراوان در پشتیبانی از امام حسین علیه السلام امضاء کردند و حضرتش را به کوفه فراخواندند. آنان نوشتند: ما در انتظار تو با کسی بیعت نکرده‌ایم و در راه تو آماده جانبازی هستیم و بخاطر تو در نماز جمعه و جماعت دیگران حاضر نمی‌شویم. (مروج الذهب ۳/۶۴). امام حسین علیه السلام در پاسخ به درخواست‌های مردم کوفه مسلم بن عقیل را در نیمه ماه مبارک رمضان به جانب کوفه روانه کرد و به او گفت: نزد مردم کوفه برو. اگر آن چه نوشته‌اند حق باشد مرا خبر ده تا به تو ملحق شوم. (مروج الذهب ۳/۶۴). مسلم به روز پنجم شوال وارد کوفه شد چون خبر ورودش انتشار یافت ۱۲۰۰۰ کسب و به قولی ۱۸۰۰۰ نفر با او بیعت کردند. وی این مطلب را به امام حسین علیه السلام گزارش داد و از آن حضرت خواست به کوفه بیاید. اخبار کوفه به یزید رسید.

وی در اولین عکس العمل نعمان بن بشیر حاکم کوفه را عزل و به جای او عبیدالله بن زیاد را نصب کرد و به او فرمان داد که مسلم بن عقیل را به قتل برساند. و از طرفی مزدوران خود را بسیج کرد تا امام حسین علیه السلام را در شهر مکه غافلگیر کرده از میان بردارد.

چون امام علیه السلام از توطئه سوء قصد به جان مبارکش آگاهی یافت از سر حفظ حرمت و قداست بیت الله الحرام مناسک حج را به اضطرار پایان برد و به روز هشتم ذی الحجه از سال ۶۰ هجری مکه را به قصد عراق وداع گفت. (الارشاد/ ۲۱۸)..

ابن عباس بعد از واقعه کربلا در نامه اش به یزید می نویسد: هرگز فراموش نخواهم کرد که حسین بن علی را از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حرم خدا طرد کردی و آن گاه مردانی را پنهانی بر سر او فرستادی تا غافلگیر او را بکشند. سپس او را از حرم خدا به کوفه راندی و ترسان و نگران از مکه بیرون شد با این که در گذشته و حال عزیزترین مردم بطحا بود و اگر در مکه اقامت می گزید و خونریزی در آن را روا می شمرد از همه مردم مکه و مدینه در دو حرم بیشتر فرمان برده می شد.

لیکن او خوش نداشت که حرمت خانه و حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را حلال شمارد. و بزرگ شمرد آن چه را که تو بزرگ نشمردی از آن جا که در نهان مردانی در پی او به مکه فرستادی تا در حرم با او بجنگند. (تاریخ یعقوبی ۱/۲۲۱ و ۲۲۲).

عبیدالله با حيله و تزوير مسلم بن عقیل و پناه دهنده او هانی بن عروه را در کوفه به طرز دلخراشی به شهادت رساند. و از آن جا که می دانست امام حسین علیه السلام رو به شهر کوفه می آید سپاهی به سرکردگی حر بن یزید ریاحی برای زیرنظر گرفتن سپاه آن حضرت به منطقه قادسیه گسیل کرد. حر بن یزید در محلی به نام شراف با امام حسین علیه السلام روبرو شد و سخنانی بینشان رد و بدل گردید. آن حضرت نامه های اهل کوفه را که دو خرجین بود به حر بن یزید عرضه کرد و دعوت آنان را خاطر نشان ساخت و راه خود را ادامه داد. تا آن که به روز دوم محرم سال ۶۱ هجری به ناحیه نینوا وارد شد. (تاریخ طبری ۴/۳۱۰).

در این زمین بود که ابن زیاد در رسید و نامه ای به حر بن یزید تسلیم کرد. متن نامه این بود: آن گاه که این نامه تو را رسد و فرستاده ما پیش تو آید بر حسین سخت گیر و او را در بیابانی فرود آر که نه دژ در آن باشد و نه آب حر بن یزید در اجرای دستور ابن زیاد کاروان امام حسین علیه السلام را در نقطه ای به نام کربلا متوقف کرد. فردای آن روز عمر بن سعد فرستاده عبیدالله بن زیاد نیز با چهار هزار جنگجو وارد شد.

شایان گفتن است که حر بن یزید پیش از شهادت امام حسین علیه السلام از کرده خود اظهار پشیمانی و توبه کرد و در جرگه یاران آن حضرت به درجه رفیع شهادت نائل آمد. عمر بن سعد سه روز مانده به عاشورا پانصد سواره بر کرانه فرات مامور کرد تا کاروان حسینی به آب دسترسی نداشته باشد. (تاریخ طبری ۴/۳۱۱ و ۳۱۲) و روز نهم محرم تاسوعا امام حسین علیه السلام و اصحابش به طور کامل در حلقه محاصره دشمن واقع شدند و دشمن یقین کرد که دیگر برای آن حضرت یآوری نخواهد آمد .

عصر تاسوعا دستور حمله و آغاز جنگ از جانب دشمن صادر گردید. امام حسین علیه السلام چون تحرکات دشمن را بدید برادرش عباس بن علی علیهماالسلام را فرمود: سوار شو جانم به فدایت ای برادر تا آنان را دیدار کنی و بگویی: شما را چیست و چه در سر دارید؟! و...

حضرت عباس علیه السلام با آنان به مذاکره پرداخت و آنان پذیرفتند که حمله را تا فردا به تعویض اندازند. (تاریخ طبری ۴/۳۱۴) و سرانجام آن فردا (عاشورا) فرارسید. عمر بن سعد با سی هزار جنگجو حمله را آغاز کرد. و سپاه امام حسین که ۳۲ سواره و ۴۰ پیاده بودند، مردانه در برابر حملات ایستادند و شجاعانه جنگیدند و کشتند و کشته شدند. هر کس از یاران آن حضرت شهادت می یافت جای خالیش پیدا بود ولی سربازی که از سپاه یزید بر خاک می افتاد سربازی دیگر جایش را می گرفت.

جنگ همچنان به راه خود ادامه می داد تا بدانجا که اصحاب امام حسین علیه السلام همگی کشته شدند. در این هنگام نوبت به خاندان حضرتش رسید. اولین کس از آنان که پای در میدان گذارد پسر مهترش حضرت علی اکبر بود. و به دنبال او دیگر کسان امام حسین علیه السلام از جمله فرزندان امام علی و امام حسن علیهما السلام و جعفر طیار و عقیل به میدان رفتند و پس از رزمی دلاورانه شهد شهادت به کام ریختند. و عباس بن علی علیهما السلام هم که به قصد آب آوردن نبرد خویش را آغاز کرده بود مورد هجوم دشمن واقع شد و هستی خویش را فدای حسین علیه السلام ساخت. حساسترین لحظه عاشورا آن هنگام بود که عزیز زهرا سلام الله علیها و جگرگوشه مصطفی بی یار و یاور باقی ماند و دشمن از هر سو به حضرتش حمله آورد و... حجّاج بن عبدالله که خود در صحنه حاضر بود می گوید: به خدا هرگز شکسته ای را ندیده بودم که فرزند و کسان و یارانش کشته شده باشند و چون او ثابت قدم و آرام خاطر باشد. خدا پیش از او و پس از او کسی را همانندش ندیدم. وقتی حمله می برد پیادگان از راست و چپ او همچون بزغالگان از حمله گرگ فراری می شدند.

همو اضافه می کند: به خدا در این حال بود که زینب دختر فاطمه به طرف آن حضرت آمد. در این وقت عمر بن سعد نزدیک حسین رسید. زینب به او گفت: آیا ابوعبدالله کشته می شود و تو نگاه می کنی؟! گوید: گویی اشک های عمر را می بینم که بر دو گونه و ریشش روان بود. و روی از زینب بگردانید. (تاریخ طبری ۴/۲۴۵).

برای امام حسین علیه السلام شش (ارشاد / ۲۵۳) یا نه (تاریخ اهل البيت / ۱۰۲) یا ده (کشف الغمه ۲/۲۵۰) فرزند از مادران مختلف شمرده اند که از آن فرزندان علی اکبر و عبدالله شیرخوار (علی اصغر) در کنار پدر به شهادت رسیدند و امام سجاد علیه السلام پیشوای چهارم شیعیان گردید.

۱۲. امام حسین علیه السلام، عاشورا و قیام حسینی



نهضت عاشورا به مانند انقلابی بزرگ، با هدف احیای احکام دین و زدودن انواع انحرافات دینی و سیاسی در سال ۶۱ هـ به رهبری حسین بن علی علیه السلام به وقوع پیوست. آن حضرت وقتی اساس اسلام را در خطر دید، همراه یاران اندک ولی باایمان خود، به مبارزه با یزید و سپاه سنگ دل او برخاست و کربلا را در روز دهم محرم سال ۶۱ هـ به صحنه درگیری حق و باطل و روز جان بازی و فداکاری در راه دین و عقیده تبدیل ساخت؛ به گونه ای که دامنه تأثیر آن تا ابدیت کشیده شد و چنان در عمق دل ها اثر گذاشت که همه ساله عاشقان حقیقت، دهه محرم و به ویژه روز عاشورا را روز اظهار ارادت به اسوه جهاد و آزادی و شهادت قرار می دهند و به بزرگ داشت خاطره این حادثه مهم تاریخ بشر می پردازند.

یزید پس از معاویه بر تخت حکومت اسلامی تکیه زد و خود را امیرالمؤمنین خواند، و برای این که سلطنت ناحق و ستمگرانه اش را تثبیت کند، مصمم شد برای نامداران و شخصیت‌های اسلامی پیامی بفرستد و آنان را به بیعت با خویش بخواند. به همین منظور، نامه ای به حاکم مدینه نوشت و در آن یادآور شد که برای من از حسین (ع) بیعت بگیر و اگر مخالفت نمود بقتلش برسان. حاکم این خبر را به امام حسین (ع) رسانید و جواب مطالبه نمود. امام حسین (ع) چنین فرمود: "انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذا بلیت الامه براع مثل یزید آن گاه که افرادی چون یزید، (شراب خوار و قمارباز و بی ایمان و ناپاک که حتی ظاهر اسلام را هم مراعات نمی کند) بر مسند حکومت اسلامی بنشینند، باید فاتحه اسلام را خواند. (زیرا این گونه زمامدارها با نیروی اسلام و به نام اسلام، اسلام را از بین می برند).

امام حسین (ع) می دانست اینک که حکومت یزید را به رسمیت نشناخته است، اگر در مدینه بماند به قتلش می رسانند، لذا به امر پروردگار، شبانه و مخفی از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. آمدن آن حضرت به مکه، همراه با سرباز زدن او از بیعت یزید، در بین مردم مکه و مدینه انتشار یافت، و این خبر تا به کوفه هم رسید. کوفیان از امام حسین (ع) که در مکه بسر می برد دعوت کردند تا به سوی آنان آید و زمامدار امورشان باشد. امام (ع) مسلم بن عقیل، پسر عموی خویش را به کوفه فرستاد تا حرکت و واکنش اجتماع کوفی را از نزدیک ببیند و برایش بنویسد. مسلم به کوفه رسید و با استقبال گرم و بی سابقه ای روبرو شد، هزاران نفر به عنوان نایب امام (ع) با او بیعت کردند، و مسلم هم نامه ای به امام حسین (ع) نگاشت و حرکت فوری امام (ع) را لازم گزارش داد.

هر چند امام حسین (ع) کوفیان را به خوبی می شناخت، و بی وفایی و بی دینی شان را در زمان حکومت پدر و برادر دیده بود و می دانست به گفته ها و بیعتشان با مسلم نمی توان اعتماد کرد، و لیکن برای اتمام حجت و اجرای اوامر پروردگار تصمیم گرفت که به سوی کوفه حرکت کند.

با این حال تا هشتم ذی حجه ، یعنی روزی که همه مردم مکه عازم رفتن به "منی" بودند و هر کس در راه مکه جا مانده بود با عجله تمام می خواست خود را به مکه . برساند، آن حضرت در مکه ماند و در چنین روزی با اهل بیت و یاران خود، از مکه به طرف عراق خارج شد و با این کار هم به وظیفه خویش عمل کرد و هم به مسلمانان جهان فهماند که پسر پیغمبر امت ، یزید را به رسمیت نشناخته و با او بیعت نکرده ، بلکه علیه او قیام کرده است.

یزید که حرکت مسلم را به سوی کوفه دریافته و از بیعت کوفیان با او آگاه شده بود، ابن زیاد را (که از پلیدترین یاران یزید و از کثیفترین طرفداران حکومت بنی امیه بود) به کوفه فرستاد. ابن زیاد از ضعف ایمان و دورویی و ترس مردم کوفه استفاده نمود و با تهدید ارباب ، آنان را از دور و بر مسلم پراکنده ساخت ، و مسلم به تنهایی با عمال ابن زیاد به نبرد پرداخت ، و پس از جنگی دلاورانه و شگفت ، با شجاعت شهید شد. سلام خدا بر او باد.

و ابن زیاد جامعه دورو و خیانتکار و بی ایمان کوفه را علیه امام حسین (ع) برانگیخت ، و کار به جایی رسید که عده ای از همان کسانی که برای امام (ع) دعوت نامه نوشته بودند، سلاح جنگ پوشیدند و منتظر ماندند تا امام حسین (ع) از راه برسد و به قتلش برسانند.

امام حسین (ع) از همان شبی که از مدینه بیرون آمد، و در تمام مدتی که در مکه اقامت گزید، و در طول راه مکه به کربلا، تا هنگام شهادت ، گاهی به اشاره ، گاهی به اعلان می داشت که : "مقصود من از حرکت ، رسوا ساختن حکومت ضد اسلامی یزید و صراحت ، برپاداشتن امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی در برابر ظلم و ستمگری است و جز حمایت قرآن و زنده داشتن دین محمدی هدفی ندارم.

و این مأموریتی بود که خداوند به او واگذار نموده بود، حتی اگر به کشته شدن خود و اصحاب و فرزندان و اسیری خانواده اش اتمام پذیرد. رسول گرامی (ص) و امیرمؤمنان (ع) و حسن بن علی (ع) پیشوایان پیشین اسلام ، شهادت امام حسین (ع) را بارها بیان فرموده بودند. حتی در هنگام ولادت امام حسین (ع)، و خود امام حسین (ع) به . رسول گرانبایه اسلام (ص) شهادتش را تذکر داده بود.

علم امامت می دانست که آخر این سفر به شهادتش می انجامد، ولی او کسی نبود که در برابر دستور آسمانی و فرمان خدا برای جان خود ارزشی قائل باشد، یا از اسارت خانواده اش واهمه ای به دل راه دهد. او آن کس بود که بلا را کرامت و شهادت را سعادت می پنداشت . (سلام ابدی خدا بر او باد).

خبر "شهادت حسین (ع) در کربلا" به قدری در اجتماع اسلامی مورد گفتگو واقع شده بود که عامه مردم از پایان این سفر مطلع بودند. چون جسته و گریخته ، از رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن بن علی (ع) و دیگر بزرگان صدر اسلام شنیده

بودند. بدینسان حرکت امام حسین (ع) با آن درگیریها و ناراحتیها احتمال کشته شدنش را در اذهان عامه تشدید کرد. بویژه که خود در طول راه می فرمود: "من کان باذلاً فینا مهجته . و موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا.

هر کس حاضر است در راه ما از جان خویش بگذرد و به ملاقات پروردگار بشتابد، همراه ما بیاید. و لذا در بعضی از دوستان این توهّم پیش آمد که حضرتش را از این سفر منصرف سازند.

غافل از این که فرزند علی بن ابی طالب (ع) امام و جانشین پیامبر، و از دیگران به وظیفه خویش آگاهتر است و هرگز از آنچه خدا بر عهده او نهاده دست نخواهد کشید.

باری امام حسین (ع) با همه این افکار و نظریه ها که اطرافش را گرفته بود به راه خویش ادامه داد، و کوچکترین خللی در تصمیمش راه نیافت.

سرانجام، رفت، و شهادت را دریافت. نه خود تنها، بلکه با اصحاب و فرزندان که هر یک ستاره ای درخشان در افق اسلام بودند، رفتند و کشته شدند، و خونهایشان شنهای گرم دشت کربلا را لاله باران کرد تا جامعه مسلمانان بفهمد یزید (باقی مانده بسترهای گناه آلود خاندان امیه) جانشین رسول خدا نیست، و اساساً اسلام از بنی امیه و بنی امیه از اسلام جداست.

راستی هرگز اندیشیده اید اگر شهادت جانگداز و حماسه آفرین حسین (ع) به وقوع نمی پیوست و مردم یزید را خلیفه پیغمبر (ص) می دانستند، و آن گاه اخبار دربار یزید و شهوترانیهای او و عمالش را می شنیدند، چقدر از اسلام متنفر می شدند، زیرا اسلامی که خلیفه پیغمبرش یزید باشد، به راستی نیز تنفرآور است ... و خاندان پاک حضرت امام حسین (ع) نیز اسیر شدند تا آخرین رسالت این شهادت را به گوش مردم برسانند. و شنیدیم و خواندیم که در شهرها، در بازارها، در مسجدها، در بارگاه متعفن پسر زیاد و دربار نکبت بار یزید، همواره و همه جا دهان گشودند و فریاد زدند، و پرده زیبای فریب را از چهره زشت و جنایتکار جیره خواران بنی امیه برداشتند و ثابت کردند که یزید سگ باز و شرابخوار است، هرگز لیاقت خلافت ندارد و این اریکه ای که او بر آن تکیه زده جایگاه او نیست. سخنانشان رسالت شهادت حسینی را تکمیل کرد، طوفانی در جانها برانگیختند، چنان که نام یزید تا همیشه مترادف با هر پستی و رذالت و دناءت گردید و همه آرزوهای طلایی و شیطانیش چون نقش بر آب گشت. نگرشی ژرف می خواهد تا بتوان بر همه ابعاد این شهادت عظیم و پرنتیجه دست یافت.

از همان اوان شهادتش تا کنون، دوستان و شیعیانش، و همه آنان که به شرافت و عظمت انسان ارج می گذارند، همه ساله سالروز به خون غلتیدنش را، سالروز قیام و شهادتش را با سیاه پوشی و عزاداری محترم می شمارند، و خلوص خویش را با گریه بر مصایب آن بزرگوار ابراز می دارند. پیشوایان مآل اندیش و معصوم ما، همواره به واقعه کربلا و به زنده داشتن آن عنایتی خاص داشتند.

غیر از این که خود به زیارت مرقدش می شتافتند و عزایش را بر پا می داشتند، در فضیلت عزاداری و محزون بودن برای آن بزرگوار، گفتارهای متعددی ایراد فرموده اند. ابوعمارہ گوید: "روزی به حضور امام ششم صادق آل محمد (ع) رسیدم، فرمود اشعاری در سوگواری حسین برای ما بخوان. وقتی شروع به خواندن نمودم صدای گریه حضرت برخاست، من می خواندم و آن عزیز می گریست، چندان که صدای گریه از خانه برخاست.

بعد از آن که اشعار را تمام کردم، امام (ع) در فضیلت و ثواب مرثیه و گریاندن مردم بر امام. حسین (ع) مطالبی بیان فرمود و نیز از آن جناب است که فرمود: "گریستن و بی تابی کردن در هیچ مصیبتی شایسته نیست مگر در مصیبت حسین بن علی، که ثواب و جزایی گرانمایه دارد.

باقرالعلوم، امام پنجم (ع) به محمد بن مسلم که یکی از اصحاب بزرگ او است فرمود: "به شیعیان ما بگویید که به زیارت مرقد حسین بروند، زیرا بر هر شخص باایمانی که. به امامت ما معترف است، زیارت قبر اباعبدالله لازم می باشد.

امام صادق (ع) می فرماید: "ان زیارة الحسین علیه السلام افضل ما یكون من الاعمال. همانا زیارت حسین (ع) از هر عمل پسندیده ای ارزش و فضیلتش بیشتر است.

زیرا که این زیارت در حقیقت مدرسه بزرگ و عظیم است که به جهانیان درس ایمان و عمل صالح می دهد و گویی روح را به سوی ملکوت خوبیه و پاکدامنیه و فداکاریها پرواز می دهد. هر چند عزاداری و گریه بر مصایب حسین بن علی (ع)، و مشرف شدن به زیارت قبرش و بازنمایاندن تاریخ پرشکوه و حماسه ساز کربلایش ارزش و معیاری والا دارد، لکن باید دانست که نباید تنها به این زیارتها و گریه ها و غم گساریدن اکتفا کرد، بلکه همه این تظاهرات، فلسفه دین داری، فداکاری و حمایت از قوانین آسمانی را به ما گوشزد می نماید، و هدف هم جز این نیست، و نیاز بزرگ ما از درگاه حسینی آموختن انسانیت و خالی بودن دل از هر چه غیر از خداست می باشد، و گرنه اگر فقط به صورت ظاهر قضیه بپردازیم، هدف مقدس حسینی به فراموشی می گراید.

۱۳. اخلاق و رفتار امام حسین (ع)

با نگاهی اجمالی به ۵۶ سال زندگی سراسر خداخواهی و خداجویی حسین (ع)، درمی یابیم که همواره وقت او به پاکدامنی و بندگی و نشر رسالت احمدی و مفاهیم عمیقی والاتر از درک و دید ما گذشته است. اکنون مروری کوتاه به زوایای زندگانی آن عزیز، که پیش روی ما است:

جنابش به نماز و نیایش با پروردگار و خواندن قرآن و دعا و استغفار علاقه بسیاری و حتی در آخرین شب داشت . گاهی در شبانه روز صدها رکعت نماز می گذاشت .

زندگی دست از نیاز و دعا برنداشت ، و خوانده ایم که از دشمنان مهلت خواست تا بتواند با خدای خویش به خلوت بنشیند . و فرمود: "خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن و دعای زیاد و استغفار را دوست دارم حضرتش بارها پیاده به خانه کعبه شتافت و مراسم حج را برگزار کرد .

ابن اثیر در کتاب "اسد الغابۀ" می نویسد: "کان الحسین رضی الله عنه فاضلا کثیر الصوم و الصلوۀ و الحج و الصدقة و افعال الخیر جمیعها. حسین (ع) بسیار روزه می گرفت و نماز می گزارد و به حج می رفت و صدقه می داد و همه کارهای پسندیده را انجام می داد .

شخصیت حسین بن علی (ع) آنچنان بلند و دور از دسترس و پرشکوه بود که وقتی با برادرش امام مجتبی (ع) پیاده به کعبه می رفتند، همه بزرگان و شخصیت‌های اسلامی به احترامشان از مرکب پیاده شده ، همراه آنان راه می پیمودند . احترامی که جامعه برای حسین (ع) قائل بود، بدان جهت بود که او با مردم زندگی می کرد - از مردم و معاشرشان کناره نمی جست - با جان جامعه هماهنگ بود، چونان دیگران از مواهب و مصائب یک اجتماع برخوردار بود، و بالاتر از همه ایمان بی تزلزل او به خداوند، او را غم خوار و یاور مردم ساخته بود .

و گر نه ، او نه کاخهای مجلل داشت و نه سربازان و غلامان محافظ، و هرگز مثل جباران راه آمد و شد را به گذرش بر مردم نمی بستند، و حرم رسول الله (ص) را برای او خلوت نمی کردند... این روایت یک نمونه از اخلاق اجتماعی اوست ، بخوانیم: روزی از محلی عبور می فرمود، عده ای از فقرا بر عباهای پهن شده شان نشسته بودند و نان پاره های خشکی می خوردند، امام حسین (ع) می گذشت که تعارفش کردند و او هم پذیرفت ، نشست و تناول فرمود و آن گاه بیان داشت : "ان الله لا یحب المتکبرین" ، خداوند متکبران را دوست نمی دارد .

پس فرمود: "من دعوت شما را اجابت کردم ، شما هم دعوت مرا اجابت کنید .

آنها هم دعوت آن حضرت را پذیرفتند و همراه جنابش به منزل رفتند . حضرت دستور داد و بدین ترتیب پذیرایی گرمی هر چه در خانه موجود است به ضیافتشان بیاورند، از آنان به عمل آمد، و نیز درس تواضع و انسان دوستی را با عمل خویش به جامعه آموخت .

شعیب بن عبدالرحمن خزاعی می گوید: "چون حسین بن علی (ع) به شهادت رسید، بر پشت مبارکش آثار پینه مشاهده کردند، علتش را از امام زین العابدین (ع) پرسیدند، فرمود این پینه ها اثر کیسه های غذایی است که پدرم شبها به دوش می کشید و به خانه (۳۲) زنهای شوهرمرده و کودکان یتیم و فقرا می رسانید.

علائلی در کتاب "سمو المعنی" می نویسد:

"ما در تاریخ انسان به مردان بزرگی برخورد می کنیم که هر کدام در جبهه و جهتی عظمت و بزرگی خویش را جهان گیر ساخته اند، یکی در شجاعت، دیگری در زهد، آن دیگری در سخاوت، و... اما شکوه و بزرگی امام حسین (ع) حجم عظیمی است که ابعاد بی نهایتش هر یک مشخص کننده یک عظمت فراز تاریخ است، گویا او جامع همه والایها و فرازمندیها است.

آری، مردی که وارث بی کرانگی نبوت محمدی است، مردی که وارث عظمت عدل و مروت پدری چون حضرت علی (ع) است و وارث جلال و درخشندگی فضیلت مادری چون حضرت فاطمه (س) است، چگونه نمونه برتر و والای عظمت انسان و نشانه آشکار فضیلت‌های خدایی نباشد. درود ما بر او باد که باید او را سمبل اعمال و کردارمان قرار دهیم.

امام حسین (ع) و حکایت زیستن و شهادتش و لحن گفتارش و ابعاد کردارش نه تنها نمونه یک بزرگ مرد تاریخ را برای ما مجسم می سازد، بلکه او با همه خویشستن، آئینه تمام نمای فضیلتها، بزرگ منشیها، فداکاریها، جان بازیها، خداخواهیها و خداجوییها می باشد، او به تنهایی می تواند جان را به لاهوت راهبر باشد و سعادت بشریت را ضامن گردد. بودن و رفتنش، معنویت و فضیلت‌های انسان را ارجمند نمود.

۱۴. شجاعت‌ترین امت حضرت محمد

امام حسین علیه السلام شجاعت‌ترین امت حضرت محمد (ص) بود و شجاعت حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) در ایشان جمع بود. خداوند در تربیت ایشان شفا، و در داخل حرم امام حسین (ع) استجابت دعا را قرار داده است. پیامبر (ص) در حقش فرمود: احب الله من احب حسینا یعنی: خداوند دوست میدارد کسی را که حسین را دوست بدارد. پیامبر (ص) در حق او و برادر گرامی اش امام حسن (ع) فرمود: دو فرزند من حسن و حسین پیشوایان امت می باشند خواه زمام امور به دست بگیرند و یا نگیرند. پس از شهادت امام حسن (ع) در سال ۵۰ هجری، امام حسین (ع) عهده دار امر امامت گردید. معاویه پس از بیست سال حکومت ظالمانه و قتل و کشتار شیعیان به ویژه، در سال ۶۰ هجری مرد و بر خلاف قرارداد صلح با امام حسن (ع)، پسرش یزید را به جای خود قرار داد. یزید فردی فاسد و شرابخوار و مخالف با اسلام بود.

او علناً مقدسات اسلامی را زیر پا می گذاشت و آشکارا شراب می خورد. امام حسین از همان آغاز کار با او به مخالفت برخاست. یزید نامه ای به حاکم مدینه نوشت و به او دستور داد که از امام حسین (ع) برای یزید بیعت بگیرد و اگر حاضر نشد او را به قتل برساند. امام (ع) که حاضر به بیعت کردن با یزید نبود با خانواده خود از مدینه به مکه رفتند. در این هنگام مردم کوفه که از مرگ معاویه با خبر شده بودند نامه های زیادی برای امام حسین (ع) نوشتند و از او خواستند تا به عراق و کوفه بیاید. امام حسین (ع) نیز مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد. ابتدا هزاران نفر از مردم کوفه با مسلم بن عقیل همراه شدند. اما با ورود عبیدالله بن زیاد که از طرف یزید به حکومت کوفه گمارده شده بود و بسیار حیله گر و بی رحم بود، مردم کوفه فریب اقدامات او را خورده و پیمان شکنی کردند و مسلم را تنها گذاشتند. در نتیجه عبیدالله، مسلم بن عقیل را دستگیر نموده و به شهادت رسانید. هنگامی که در ابتدا مردم کوفه با مسلم بیعت کردند، مسلم نامه ای به امام حسین (ع) نوشت و به ایشان اطلاع داد که به کوفه بیاید.

امام حسین (ع) با خانواده و یاران خود به طرف کوفه حرکت کرد و در نزدیکی کوفه بود که خبر پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت مسلم را آوردند. عبیدالله بن زیاد که با شهادت مسلم بر اوضاع کوفه تسلط پیدا کرده بود حر بن یزید ریاحی را برای زیر نظر گرفتن امام حسین (ع) و همراهانش فرستاد. و سپس عمر بن سعد را با سی هزار نفر به کربلا اعزام نمود. او به عمر بن سعد وعده داده بود که اگر امام حسین (ع) را به شهادت برساند او را حاکم ری خواهد کرد.

عمر بن سعد که به طمع حکومت ری به کربلا آمده بود از هیچ ستمی فروگذار نکرد. دستور داد امام حسین (ع) و یارانش را محاصره کنند و آب را بر روی آنان ببندند. یاران امام حسین (ع) که از شجاع ترین افراد بودند روز دهم محرم (عاشورا) در حالی که بیش از ۷۲ تن نبودند یکی پس از دیگری در دفاع از امام زمان خود یعنی امام حسین (ع) با عزت و آزادی به شهادت رسیدند. حر بن یزید ریاحی نیز که ستمگری سپاه عمر سعد و حقانیت امام حسین (ع) را مشاهده کرد به سپاه امام پیوست و به شهادت رسید.

واقعۀ کربلا گرچه از نظر زمان کوتاه بود و تنها یکروز از صبح تا عصر به طول انجامید اما لحظه لحظه آن درس شهامت و ایثار و فداکاری، ایمان و اعتقاد و اخلاص بود. واقعۀ کربلا دانشگاهی است که از طفل شیرخوار تا پیرمرد محاسن سفیدش به بشریت درس آزادی می آموزد. خون های مطهر امام حسین (ع) و یارانش به اسلام حیات تازه بخشید و زمینه سرنگون شدن دودمان فاسد اموی را فراهم آورد. امام حسین علیه السلام روز دهم محرم سال ۶۱ هجری، در سن ۵۷ سالگی در کربلا به شهادت رسید. مرقد ایشان و برادر فداکارش ابوالفضل و فرزندان و یارانش در شهر کربلا در عراق قرار دارد. ابوعبدالله حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام دومین نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و سومین امام از اهل بیت طاهرین و یکی از دو سرور جوانان اهل بهشت و دو گل خوشبوی محمد مصطفی و یکی از پنج نفر اصحاب کسا است. او شهید کربلا و ملقب به سرور شهیدان است.

پی نوشتها:

- ۱- در سال و ماه و روز ولادت امام حسین (ع) اقوال دیگری هم گفته شده است ، ولی ما قول مشهور بین شیعه را نقل کردیم . ر. به . ک . اعلام الوری طبرسی ، ص ۲۱۳.
- ۲- احتمال دارد منظور از اسما، دختر یزید بن سکن انصاری باشد. ر. به . ک . اعیان الشیعه ، جزء ۱۱، ص ۱۶۷.
- ۳- مالی شیخ طوسی ، ج ۱، ص ۳۷۷.
- ۴- شبر بر وزن حسن ، و شبیر بر وزن حسین ، و مبشر بر وزن محسن ، نام پسران هارون بوده است و پیغمبر اسلام (ص) فرزندان خود حسن و حسین و محسن را به این سه نام نامیده است - تاج العروس ، ج ۳، ص ۳۸۹، این سه کلمه در زبان عبری همان معنی را دارد که حسن و حسین و محسن در زبان عربی دارد - لسان العرب ، ج ۶۶، ص ۶۰.
- ۵- معانی الاخبار، ص ۵۷.
- ۶- در منابع اسلامی درباره عقیقه سفارش فراوان شده و برای سلامتی فرزند بسیار مؤثر دانسته شده است . ر. به . ک . وسائل الشیعه ، ج ۱۵، ص ۱۴۳ به بعد.
- ۷- کافی ، ج ۶، ص ۳۳.
- ۸- مقتل خوارزمی ، ج ۱، ص ۱۴۶- کمال الدین صدوق ، ص ۱۵۲.
- ۹- سنن ترمذی ، ج ۵، ص ۳۲۳.
- ۱۰- ذخائر العقبی ، ص ۱۲۲.
- ۱۱- الاصابه ، ج ۱۱، ص ۳۰.
- ۱۲- سنن ترمذی ، ج ۵، ص ۳۲۴- در این قسمت روایاتی که در کتابهای اهل تسنن آمده است نقل شد تا برای آنها هم سندیت داشته باشد.
- ۱۳- الاصابه ، ج ۱، ص ۳۳۳.
- ۱۴- تذکره الخواص ابن جوزی ، ص ۳۴- الاصابه ، ج ۱، ص ۳۳۳، آن طور که بعضی از مورخین گفته اند این موضوع تقریباً در سن ده سالگی امام حسین (ع) اتفاق افتاده است.
- ۱۵- ارشاد مفید، ص ۱۷۳.

- ۱۶- رجال کشی ، ص ۹۴- کشف الغمّة ، ج ۲، ص ۲۰۶.
- ۱۷- مقتل خوارزمی ، ج ۱، ص ۱۸۴- لهوف ، ص ۲۰.
- ۱۸- روز هشتم ماه ذیحجه مستحب است که حاجیها به "منی" بروند، و در آن زمان به این حکم استجابی عمل می کردند، ولی در زمان ما مرسوم شده است که از روز هشتم یکسره به عرفات می روند.
- ۱۹- کامل الزیارات ، ص ۶۸ به بعد - مشیر الاحزان ، ص ۹.
- ۲۰- لهوف ، ص ۵۳.
- ۲۱- کامل الزیارات ، ص ۱۰۵.
- ۲۲- کامل الزیارات ، ص ۱۰۱.
- ۲۳- کامل الزیارات ، ص ۱۲۱.
- ۲۴- کامل الزیارات ، ص ۱۴۷.
- ۲۵- عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۴۳.
- ۲۶- ارشاد مفید، ص ۲۱۴.
- ۲۷- مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۳، ص ۲۲۴- اسد الغابّة ، ج ۲، ص ۲۰.
- ۲۸- اسد الغابّة ، ج ۲، ص ۲۰.
- ۲۹- ذکرى الحسين ، ج ۱، ص ۱۵۲، به نقل از ریاض الجنان ، چاپ بمبک ی ، ص ۲۴۱- انساب الاشراف.
- ۳۰- سوره نحل ، آیه ۲۲.
- ۳۱- تفسیر عیاشی ، ج ۲، ص ۲۵۷.
- ۳۲- مناقب ، ج ۲، ص ۲۲۲.
- ۳۳- از کتاب سمو المعنی ، ص ۱۰۴ به بعد، نقل به معنی شده است .
- ۳۴- ناصری نژاد، ا.السادات.اصول مداحی، جلد اول.
- ۳۵- امین، سید محسن؛ سیره معصومان، ج ۴.
- ۳۶- سایت حوزه
- ۳۷- علی اکبر تلافی، زندگانی امام حسین علیه السلام
- ۳۸- دانشنامه اسلامی

فصل ششم: زندگینامه امام زین العابدین علیه السلام



نام مبارک حضرت: علی بن حسین

پدر بزرگوار: امام حسین (ع)

مادر مکرمه: شهربانو

تاریخ ولادت: ۵ شعبان یا ۱۵ جمادی الثانی، ۳۸ ق

مدت عمر مبارک حضرت: حدود ۵۷ سال.

محل تولد: مدینه

مدت امامت: ۳۴ سال (۶۱ تا ۹۵ ق)

تاریخ شهادت: ۱۲ یا ۲۵ محرم، ۹۵ ق

مدفن: قبرستان بقیع

کنیه: ابوالحسن، ابوالحسین، ابو محمد، ابو عبدالله

لقاب: سجاد، زین العابدین، سید الساجدین، ذوالثفتات.

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع.) (۹۴-۳۸ق) معروف به امام سجاد و زین العابدین، چهارمین امام شیعیان است. مدت امامت وی ۳۴ سال بوده است. وی در واقعه کربلا حاضر بود. از وقایع دیگر زندگی اش واقعه حره، نهضت توأین و قیام مختار بوده است.

صحیفه سجادیه، مجموعه دعاها و اوست که نمایانگر تصویر اجتماع آن روز و نمایاننده راه درست در پرتو تربیت دین و قرآن و پاکیزه‌سازی جانها از آلاش و پیونددهنده انسان به خداست.

رساله الحقوق اثر دیگر اوست که رساله‌ای کوچک دربردارنده مجموعه حقوقی است که بر عهده انسان است.

وی به دستور ولید بن عبد الملک مسموم و به شهادت رسید. مدفن وی در قبرستان بقیع کنار قبر عمویش امام حسن مجتبی است.

زهری می گوید: نه هاشمی‌ای را برتر از او و نه کسی را فقیه‌تر از او دیدم. شافعی می‌نویسد: او فقیه‌ترین مردم مدینه بود. و جاحظ می‌گوید: کسی را ندیدم که در فضیلت او شک داشته باشد و یا در مقدم بودن او سخنی گوید.

۱. تولد و کودکی

حضرت امام سجاد (ع) در مدینه به دنیا آمدند. بیشتر منابع، تاریخ تولد ایشان را سال ۳۸ هجری ذکر کرده‌اند. گفته می‌شود که مادر امام سجاد (ع) شهربانو، دختر یزگرد، آخرین پادشاه ساسانی بوده است.

بر اساس برخی روایتهای مادر آن امام، در زمان خلفا به عنوان اسیر به مدینه آورده شد که خلیفه دوم می‌خواست او را بفروشد اما امام علی (ع) پیشنهاد داد تا از او بخواهند شوهر دلخواهش را از بین جوانان مسلمان انتخاب کند و جهازش را بیت المال بدهد. عمر این پیشنهاد را پذیرفت و شهربانو امام حسین (ع) را انتخاب کرد.

دوران کودکی را در مدینه سپری کردند و مدت دو سال از امامت جدش، امیرمؤمنان علیه السلام و ده سال از امامت عمویش، امام حسن مجتبی علیه السلام و ده سال از امامت پدر بزرگوارش، امام حسین علیه السلام را درک نمودند.

در محرم سال ۶۱ هجری قمری در جریان قیام امام حسین علیه السلام، در سرزمین کربلا حضور داشت و پس از آن فاجعه دردناک به امامت رسیدند که به مدت ۳۴ سال به طول انجامید. ایشان در محرم سال ۹۵ ه.ق به شهادت رسیدند. علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، معروف به امام سجاد و امام زین العابدین، چهارمین امام شیعیان و فرزند امام حسین (ع) است.

از مسائل اختلافی نام و نسب دقیق مادر اوست که برایش نامهای متعددی ذکر شده است؛ از جمله: شهربانو، شهربانویه، شاه زنان، [1]جهانشاه، خوله، سلافه، غزاله، سلامه، حرار، مریم، فاطمه. سیدجعفر شهیدی می‌نویسد: از میان نامهای یادشده برای وی، شهربانو از همه مشهورتر است و نام پدر شهربانو را یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، نوشجان از مردم خراسان، و شیرویه پسر پرویز نوشته اند که مشهورتر از همه نام یزدگرد است. وی با بیان ادله و قرائنی، پذیرش مادری با این اوصاف را برای امام سجاد(ع)، قابل قبول نمی‌داند [2] و می‌گوید: اگر از این افسانه بگذریم و به بررسی در کتابهای نسبتاً معتبر پردازیم به مطلبی روشنتر می‌رسیم: ابن سعد می‌نویسد: پس از شهادت حسین(ع) زُیید مولای آن حضرت، مادر علی بن الحسین را به زنی گرفت و از او عبدالله بن زید متولد شد و عبدالله برادر مادری علی بن الحسین است [3]. و صدوق می‌نویسد: مادر علی بن الحسین(ع) هنگام وضع حمل او درگذشت و کنیزی از کنیزان پدرش تربیت علی را به عهده گرفت. علی(ع) او را مادر خود می‌دانست و چون دانست آن زن کنیز است و مادر او نیست او را شوهر داد. مردم می‌گفتند علی بن الحسین مادر خود را شوهر داده است [4].

۲. نسب، القاب، کنیه امام سجاد (ع)

برای امام سجاد(ع) علیه السلام القاب متعددی در کتب تاریخ ذکر شده است. در کتاب مناقب تالیف ابن شهر آشوب، این القاب برای حضرت آمده است: زین العابدین، سیدالعابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، خازن وصایا المرسلین، امام المؤمنین، منار القانتین، الخاشع، المتهجد، الزاهد، العابد، العدل، البكاء، السجاد، ذوالثغفات، امام الامه، ابوالائمه. در کتاب کشف الغمه، تالیف اربلی نیز آمده است که برای امام چهارم القاب زیادی ذکر شده است و معروف ترین آن ها عبارتند از: زین العابدین، سیدالعابدین، الزکی، الامین، ذوالثغفات. پر واضح است این القاب امام زین العابدین (ع) همه حاکی از کمالات و فضایل حضرت علی بن حسین (علیه السلام) میباشد که نظر مردم را جلب کرده و حضرتش را بدان وصف می‌کرده اند.

کنیه هایش ابوالحسن، ابوالحسین، ابومحمد و ابو عبدالله است [5].

القابش زین العابدین، سیدالساجدین، سجاد، هاشمی، علوی، مدنی، قرشی، علی اکبر است [6]. ذوالثغفات لقب دیگری است که به آن حضرت داده اند. چرا که ایشان بر اثر عبادت و نماز بسیار، جایگاه های سجده اش همانند زانوی شتر پینه بسته بود [7].

امام سجاد(ع) در زمان خویش به نامهای «علی الخیر»، «علی الاصغر» و «علی العابد» شهرت داشت [8].

بنا بر قول مشهور امام سجاد(ع) در سال ۳۸ ق. متولد شده است که در این صورت بخشی از حیات امام علی(ع) و نیز دوران امامت امام حسن مجتبی(ع) و امام حسین(ع) را درک کرده و ناظر تلاش معاویه برای تحت فشار گذاشتن شیعیان در عراق و دیگر نقاط بوده است. اما در برخی اخبار سن امام را کمتر از آنچه مشهور است، دانسته و تولد امام را در حدود سال ۴۸ گفته اند [9]. گرچه این اخبار در منابع متعددی نقل گردیده، اما شواهدی وجود دارد که مانع از قبول آنهاست، مثلاً اینکه مشهور مورخان و سیره نویسان تولد وی را در سال ۳۸ ذکر کرده اند که بر مبنای آن، سن امام در واقعه کربلا، ۲۳ سال دانسته شده است.

محمد بن عمر واقدی، از راویان اخبار تاریخی اهل سنت، بعد از نقل این کلام از امام صادق(ع) که فرمود «علی بن الحسین(ع) در ۵۸ سالگی رحلت کرد، می نویسد: این گفتار بر آن دلالت دارد که امام سجاد(ع) در حالی که ۲۳ یا ۲۴ سال داشته در کنار پدرش در کربلا بوده است [10].

و زهری نیز گفته است که علی بن الحسین در حالی که ۲۳ داشت، در کربلا کنار پدرش بود [11].

شهادت امام سجاد(ع) در سال ۹۴ (یا ۹۵) با سمی بود که به دستور ولید بن عبد الملک به او خورانیده شد [12]. او در قبرستان بقیع کنار قبر عمویش امام حسن مجتبی(ع) به خاک سپرده شد [13].

۳. همسران و فرزندان

در منابع تاریخی تعداد فرزندان امام سجاد(ع) ۱۵ نفر ذکر شده که ۱۱ نفر آنها پسر و ۴ نفر دختر بوده اند [14].

نامهای فرزندان و همسران امام طبق نوشته شیخ مفید چنین است [15]:

۱. امام محمد باقر(ع) که مادرش ام عبدالله دختر (امام حسن) بوده است.

۲. عبدالله

۳. حسن

۴. حسین اکبر، مادر این سه یک کنیز بوده است.

۵. زید

۶. عمر، مادر این دو یک کنیز بوده است.

۷. حسین اصغر

۸. عبدالرحمن

۹. سلیمان، مادر این سه یک کنیز بوده است.

۱۰. علی که کوچکترین فرزند امام سجاد(ع) بوده است.

۱۱. خدیجه که مادر این دو یک کنیز بوده است.

۱۲. محمد اصغر مادرش کنیز بوده است.

۱۳. فاطمه

۱۴. علیّه

۱۵. ام کلثوم، که مادر این سه یک کنیز بوده است.

۱.۴ امامت

با شهادت امام حسین(ع) در عاشورای سال ۶۱ ه.ق.، امامت امام سجاد(ع) آغاز می شود و تا زمان شهادتش یعنی سال ۹۴ یا ۹۵ ه.ق. ادامه می یابد.

دلایل امامت

بر طبق نصوصی که محدثین شیعه در کتب روایی نقل کرده اند، امام سجاد(ع) جانشین و وصی پدرش حسین بن علی(ع) است [16]. شیخ مفید، برتری علمی و عملی وی بر دیگران پس از پدرش را نخستین دلیل بر امامت وی یاد می کند [17].

احادیثی نیز که از پیامبر(ص) در مورد اسامی امامان شیعه روایت گردیده، مؤید این مطلب است [18].

همچنین بر طبق نصوص شیعه، وسائلی چون شمشیر و یا زره رسول الله(ص) می بایست نزد ائمه باشد که وجود اینها نزد امام سجاد(ع)، [19] حتی در منابع اهل سنت به صراحت ذکر شده است [20].

حاکمان معاصر

۱. یزید بن معاویه (۶۱-۶۴ ه.ق.)

۲. عبد الله بن زبیر (۶۱-۷۳) که به صورت مستقل حاکم مکه بود.

۳. معاویه بن یزید (چند ماه از سال ۶۴ ه.ق.)

۴. مروان بن حکم (نه ماه از سال ۶۵).

۵. عبد الملک بن مروان (۶۵-۸۶).

۶. ولید بن عبد الملک (۸۶-۹۶)[21].

۵. واقعه کربلا و اسارت

امام سجاد(ع) در واقعه کربلا و در روزی که امام حسین(ع) و یارانش به شهادت رسیدند، به شدت بیمار بود به گونه ای که در مواردی که می خواستند او را به قتل برسانند، عده ای گفتند: او را همین بیماری که دارد کفایت می کند[22].

کوفه

پس از فاجعه کربلا، اهل بیت امام حسین(ع) را به اسیری گرفتند و روانه کوفه و شام کردند. هنگام بردن اسیران از کربلا به کوفه، بر گردن امام سجاد(ع) غل و جامعه [جامعه، طوق ماندی است که دستها و گردن را با آن به هم می بندند] نهادند و چون بیمار بود، و نمی توانست خود را بر پشت شتر نگاهدارد هر دو پای او را بر شکم شتر بستند[23].

برخی از نویسندگان گفته اند که امام سجاد(ع) در کوفه خطبه ای خوانده است ولی با توجه به شرائط کوفه و سختگیری و بی رحمی مأموران حکومت و بیم کوفیان از آنان، و نامردمی که در آنان بود پذیرفتن چنین گزارشی را دشوار می سازد. علاوه بر این، جمله هایی که گفته اند در خطبه کوفه نقل شده است، همانند جمله هایی است که در خطبه او در مسجد دمشق دیده می شود و شاید با گذشت زمان راویان حادثه ها را با هم آمیخته باشند[24].

در هر حال، ابن زیاد، امام سجاد(ع) و سایر اسیران کربلا را در زندان نگاه داشت و نامه ای به شام نوشت و از یزید دستوری خواست که با آنان چه کند. یزید پاسخ داد، اسیران و سرهای شهیدان کربلا را به شام بفرستد. ابن زیاد، امام سجاد(ع) را غل بر گردن نهاد و با اسیران همراه مُحَقَّر بن ثعلبه روانه دمشق کرد[25].

شام

امام سجاد(ع) در مسجد شام سخنانی فرمود و خود و پدر و جد خویش را به مردم شناساند و به شامیان گفت که آنچه یزید و کارگزاران او بر زبانها افکنده اند درست نیست. پدر او خارجی نیست و نمی خواسته است جمعیت مسلمانان را بر هم بزند، و در بلاد

اسلام فتنه برانگیزد. او برای حق و به دعوت مسلمانان بپاخواست تا دین را از بدعت‌هایی که در آن پدید شده بزدايد و به سادگی و نزاهت عصر جد خود برساند [26].

بازگشت به مدینه

امام (ع) که تا ۳۴ سال پس از واقعه کربلا زنده ماند، همواره تلاش می کرد یاد و خاطره شهدای کربلا را زنده نگه دارد. هر گاه آب می نوشید به یاد پدر بود و بر مصایب امام حسین (ع) گریه می کرد و اشک می ریخت. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است، «امام زین العابدین (ع) چهل سال بر پدر بزرگوارش گریه کرد، در حالی که روزها روزه بود و شبها به نماز می ایستاد، هنگام افطار که غلام حضرت برای ایشان آب و غذا می برد، و عرض می کرد بفرمایید، حضرت می فرمود: فرزند رسول خدا گرسنه کشته شد! فرزند رسول خدا تشنه کشته شد! و پیوسته این سخن را تکرار می کرد و گریه می کرد به گونه ای که اشکهای آن حضرت با آب و غذایش مخلوط می شد. پیوسته این گونه بود تا رحلت کرد [27]».

قیامهای مهم معاصر امام

در دوران امام سجاد (ع) و پس از جریان کربلا جنبشهای مختلفی صورت گرفت که مهمترین آنها عبارتند از:

واقعه حره

مدتی بعد از واقعه کربلا، مردم مدینه ضمن شورش علیه امویان، شورش حرّه را سامان دادند (سال ۶۳ق). مردم شهر با عبدالله بن حنظله -که پدرش حنظله به غسیل الملائکه معروف بود- بیعت کردند و بنی امیه را که شمار آنان به ۱۰۰۰ تن می رسید، نخست در خانه مروان بن حکم به محاصره افکندند، سپس از شهر بیرون راندند [28]. امام سجاد (ع) از آغاز شورش خود را کنارکشید و با مردم همداستان نگشت، چون پایان کار را می دانست [29].

در روزهای پریرودار واقعه حره، مروان (از دشمنان اهل بیت (ع)) نزد عبدالله بن عمر رفت و از او خواست تا خانواده وی را نزد خود نگاهدارد، ولی عبدالله نپذیرفت. مروان چون از حمایت او ناامید شد پناه به امام سجاد (ع) برد. امام با بزرگواری خاص خود خواهش او را قبول فرمود و کسان مروان را همراه با زن و فرزند خود به ینبع (چشمه ساری نزدیک مدینه از جانب راست کوه رضوی) فرستاد [30].

امام در این حادثه، ۴۰۰ خانواده را در کفالت خود گرفت و تا وقتی که لشکر مسلم بن عقبه (فرمانده لشکر یزید در واقعه حره) در مدینه بود هزینه آنان را می پرداخت [31].

قیام توابین

نهضت توابین یکی دیگر از نهضت‌های پس از واقعه کربلا بود که رهبری آن را سلیمان بن صرد خزاعی، به همراهی تنی چند از دیگر سرشناسان شیعه در کوفه بر عهده داشتند. توابین در مجموع بر آن بودند تا در صورت پیروزی، امامت جامعه را به اهل بیت (ع) بسپارند و طبعاً از نسل فاطمه (ع)، کسی جز علی بن حسین (ع) برای این کار وجود نداشت. اما رابطه سیاسی خاصی بین امام سجاد (ع) و توابین وجود نداشته است [32].

قیام مختار

قیام مختار نیز سومین جنبش مهم پس از واقعه کربلا است که درباره ارتباط امام سجاد (ع) با این جنبش نیز ابهاماتی وجود دارد. این ارتباط نه تنها از زاویه نگرش سیاسی، بلکه از جنبه اعتقادی (پیروی از محمد بن حنفیه) نیز مشکلاتی را در بردارد. گفته شده که مختار پس از آنکه موفق شد در کوفه شیعیانی را به سوی خود جذب کند، از امام سجاد (ع) استمداد جست، اما امام روی خوش نشان نداد [33].

۶. فضائل و مناقب

عبادت

مالک بن انس می گوید: علی بن حسین در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند تا اینکه از دنیا رحلت کرد. لذا به ایشان «زین العابدین» می گویند [34].

ابن عبد ربّه می نویسد: هنگامی که علی بن حسین آماده نماز می شد، لرزه عجیبی وجودش را فرا می گرفت. از ایشان در این باره سؤال شد، فرمود: «وای بر شما! آیا می دانید که من در برابر چه کسی می خواهم بایستم و در برابر چه کسی می خواهم مناجات کنم؟» [35].

مالک بن انس می گوید: هنگامی که علی بن حسین احرام می بست، **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ** را قرائت کرد و در همان لحظه، بیهوش شده و از مرکب خود به زمین افتاد[36].

کمک به فقرا

ابو حمزه ثمالی می گوید: علی بن حسین شبانه مقداری غذا بر دوش خود گذاشته و در تاریکی شب به صورت مخفیانه به فقرا می رساند و می فرمود: «صدقه‌های که در تاریکی شب داده شود، غضب خداوند را خاموش می کند»[37].

محمد بن اسحاق می گوید: مردمی از مدینه زندگی می کردند و نمی دانستند معاش آنها از کجا تأمین می شود؛ با درگذشت علی بن الحسین غذای شبانه آنان قطع شد[38].

شب هنگام انبانهای نان را بر پشت خود بر می داشت و به خانه مستمندان می رفت و می گفت: صدقه پنهانی آتش غضب پروردگار را خاموش می کند. برداشتن این انبانها بر پشت او اثر نهاده بود و چون به جوار پروردگار رفت به هنگام شست و شوی آن حضرت آن نشانه ها را بر پشت او دیدند [39] ابن سعد نویسد: چون مستمندی نزد او می آمد، بر می خواست و حاجت او را روا می کرد و می گفت: صدقه پیش از آنکه به دست خواهنده برسد، به دست خدا می رسد[40].

سالی قصد حج کرد. خواهرش سکینه توشه ای به ارزش هزار درهم برای وی آماده ساخت. چون به حره رسید، آن توشه را نزد او بردند، و امام همه آنها بر مستمندان پخش فرمود[41].

پسر عموی مستمند داشت، علی بن الحسین (ع) شب هنگام چنانکه وی او را شناسد، نزدش می رفت و چند دینار بدو می بخشید آنمرد می گفت: علی بن الحسین رعایت خویشاوندی را نمی کند، خدا او را سزا دهد. امام این سخنان را می شنید و شکیبائی و بردباری می کرد و خود را بدان خویشاوند نمی شناساند. چون به دیدار خدا رفت آن احسان از آن مرد بریده شد و دانست که آن مرد نیکوکار علی بن الحسین بوده است پس بر سر مزار او رفت و گریه کرد[42].

ابونعیم نویسد: دو بار مال خود را با مستمندان قسمت کرد و گفت: خداوند بنده مؤمن گناهکار توبه کار را دوست دارد [43] و نویسد: مردم او را بخیل می دانستند و چون بجوار حق رفت دانستند که هزینه صد خانوار را عهده دار بوده است [44]. چون گدائی نزد او می آمد می گفت مرحبا به کسی که توشه مرا به آخرت می برد[45].

رفتار با بردگان

از تلاشهای امام، که هم جنبه دینی داشت و هم سیاسی، توجه به بردگان بود؛ قشری که بخصوص از زمان خلیفه دوم (عمر بن خطاب) به بعد و مخصوصاً در عصر امویان، مورد شدیدترین فشارهای اجتماعی بوده و از محروم‌ترین طبقات جامعه اسلامی در قرون اولیه به‌شمار می‌رفتند.

امام سجاد، همانند امیرالمؤمنین علی(ع) که با برخورد اسلامی خویش بخشی از موالی عراق را به سمت خویش جذب کرد، کوشید تا حیثیت اجتماعی این قشر را بالا برد.

سید الاهل نوشته است: امام [سجاد(ع)] در حالی که نیازی به بردگان نداشت، آنها را می‌خرید. این خریدن تنها برای آزاد کردن آنها بود. بردگان که چنین نیتی از امام می‌دیدند، خود را در معرض او می‌نهادند تا امام آنها را بخرد. امام سجاد(ع) در هر زمان و موقعیتی به آزادی آنها می‌پرداخت، به طوری که در شهر مدینه عده زیادی، همچون یک لشکر از موالی آزاد شده، از زن و مرد، به چشم می‌خورد که همگی از موالی امام بودند^[46].

دوران امامت امام زین العابدین (ع)، امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) بعد از شهادت پدرش امام حسین (ع)، مسئولیت زمامداری شیعیان را از جانب خدا به مدت ۳۵ سال و تا پایان عمر مبارکشان بر عهده گرفتند که همزمان با دشوارترین دوران ظلم و خفقان امویان و با زمامدارانی مانند یزید بن معاویه، عبدالله بن زبیر، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک، معاصر بود. امام سجاد (ع) می‌بایست در عصر نومیدی از پیروزی حرکت مسلحانه، به روش دیگر به بیان مسئله رهبری و امامت و لزوم شناخت و نشانه‌های امام عادل و رهبران فاسد و ستمگر بپردازد و مردم غافل و به جهل واداشته را به وظایفشان در برابر رهبر عادل و همت برای اصلاح جامعه بیدار سازد. تفکر اصیل اسلامی را برای جامعه تبیین نماید تا امید به ایجاد حکومت اسلامی توسط خاندان وحی را در دل همگان احیا سازد. از سوی دیگر وی خود شاهد واقعه کربلا بود و همت گمارد تا یاد و خاطره حماسه سازان عاشورا را در جامعه اسلامی نهادینه سازد. امام س

جاد (ع) در واقعه کربلا حاضر بودند ولی به علت بیماری در جنگ شرکت نداشتند. لشکر عمر بن سعد پس از شهادت امام حسین (ع) او را همراه اسیران کربلا به کوفه و شام بردند. خطبه امام سجاد(ع) در شام باعث آگاهی مردم از جایگاه اهل بیت شد. آغاز امامت امام سجاد (ع) به سال ۶۱ هجری قمری است و امامت ایشان ۳۵ سال به طول انجامید. دوران امامت امام سجاد (ع) توأم با

اختناق شدید و سخت گیری‌های حاکمان بنی امیه علیه شیعیان بود؛ به گونه‌ای که بنا به روایتی در ابتدای امر تنها اصحاب آن حضرت پنج تن بوده‌اند که این خود دلالت بر وضعیت خاص آن زمان می‌کند. امام سجاد (ع) در این دوران سخت به تربیت شاگردانی چند می‌پردازد که از جمله سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام‌الطول و ابو‌خالد کابلی می‌باشند. با شهادت امام حسین و با قیام مختار، اکثریت شیعیان رو به مختار گردانیدند و مختار نیز قیام خود را به نیابت محمد حنفیه فرزند دیگر امام علی (ع) عنوان می‌کرد. در این هنگام بود که بحث حق جانشینی و اینکه آیا امامت حق امام سجاد (ع) است یا محمد حنفیه بالا گرفت. محمد حنفیه مرد شجاع و پارسایی بود که عده زیادی به امامتش اعتقاد داشتند. عده دیگری اما امام سجاد (ع) را امام دانسته معتقد بودند امام حسین (ع) ایشان را به عنوان امام بعدی انتخاب کرده است.

محمد حنفیه می‌گفت او به امامت سزاوارتر است چون پسر علی بن ابی طالب (ع) می‌باشد. گفته می‌شود که پس از مرگ ابن زبیر، حاکم مدینه، محمد حنفیه و امام سجاد (ع) توافق کردند به مکه رفته مقابل حجرالاسود ایستاده برای دریافت نشانه‌ای از طرف خداوند دعا کنند. ابتدا محمد دعا کرد اما جوابی نیامد. سپس امام سجاد (ع) دست به دعا برداشت که بر اساس این روایت، حجر الاسود شروع به تکان خوردن کرد طوری که نزدیک بود از روی دیوار بیفتد، و با زبان فصیح عربی به حرف آمده شهادت داد که امام سجاد (ع) امام و جانشین واقعی امام حسین (ع) است.



امام سجاد (ع) در واقعه کربلا

امام سجاد (ع) در واقعه جان گداز کربلا حضور داشت ولی به دلیل بیماری و تب شدید از آن حادثه جان به سلامت برد، چون جهاد از بیمار برداشته شده است و پدر بزرگوارش با همه علاقه ای که فرزندش به شرکت در آن واقعه داشت به او اجازه جنگ کردن نداد. مصلحت الهی این بود که آن رشته گسیخته نشود و امام زین العابدین (ع) وارث آن رسالت بزرگ، یعنی امامت و ولایت گردد. این بیماری موقتی چند روزی بیش ادامه نیافت و بعد از آن امام زین العابدین (ع) ۳۵ سال عمر کرد که تمام آن مدت به مبارزه و خدمت به خلق و ستایش و راز و نیاز با حق سپری شد. سن شریف امام سجاد (ع) را در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری که بنا به وصیت پدر و امر خدا و رسول خدا (ص) به امامت رسیده بود، به اختلاف روایات در حدود ۲۴ سال نوشته اند.

آنچه در حادثه کربلا بدان نیاز بود، بهره برداری از این قیام و حماسه بی مانند و نشر پیام شهادت امام حسین (ع) بود، که امام سجاد (ع) ضمن اسارت با عمه اش زینب (ع) آنها را با شجاعت و شهامت و اقتدار بی نظیر در جهان آن روز فریاد کردند

فریادی که طنین آن قرنهایست باقی مانده و - برای همیشه - جاودان خواهد ماند. واقعه کربلا با همه ابعاد عظیم و بی ماندش پر از شور حماسی و وفا و صفا و ایمان خالص در عصر روز عاشورا ظاهراً به پایان آمد، اما مأموریت حضرت سجاد (ع) و زینب کبری (س) از آن زمان آغاز شد. اهل بیت اسیر را از قتلگاه عشق و راهیان به سوی "الله" و از کنار نعشهای پاره پاره به خون خفته جدا کردند

حضرت سجاد (ع) را در حال بیماری بر شتری بی هودج سوار کردند و دو پای حضرتش را از زیر شکم آن حیوان به زنجیر بستند. سایر اسیران را نیز بر شتران سوار کرده، روانه کوفه نمودند. کوفه ای که در زیر سنگینی و خفقان حاکم بر آن بهت زده بر جای مانده بود و جرأت نفس کشیدن نداشت، زیرا ابن زیاد دستور داده بود رؤسای قبایل مختلف را به زندان اندازند و مردم را گفته بود بدون اسلحه از خانه ها خارج شوند.

در چنین حالتی دستور داد سرهای مقدس شهدا را بین سرکردگان قبایلی که در کربلا بودند تقسیم و سر امام شهید حضرت ابا عبد الله الحسین را در جلو کاروان حمل کنند. بدین صورت کاروان را وارد شهر کوفه نمودند. عبید الله زیاد می خواست وحشتی

در مردم ایجاد کند و این فتح نمایان خود را به چشم مردم آورد . با این تدبیرهای امنیتی چه شد که نتوانستند جلو بیانات آتشین و پیام کوبنده زن پولادین تاریخ حضرت زینب (س) را بگیرند ؟ گویی مردم کوفه تازه از خواب بیدار شده و دریافته اند که این اسیران ، اولاد علی (ع) و فرزندان پیغمبر اسلام (ص) می باشند که مردانشان در کربلا نزدیک کوفه به شمشیر بیداد کشته شده اند.

همه از مردم برخاست و کم کم تبدیل به گریه شد . حضرت سجاد (ع) در حال اسارت و خستگی و بیماری به مردم نگریست و فرمود : اینان بر ما می گریند ؟ پس عزیزان ما را چه کسی کشته است ؟ زینب خواهر حسین (ع) مردم را امر به سکوت کرد و پس از حمد و ثنای خداوند متعال و درود بر پیامبر گرانقدرش ، حضرت محمد (ص) فرمود :

... "ای اهل کوفه ، ای حیل گران و مکراندیشان و غداران ، هرگز این گریه های شما را سکون مباد . مثل شما ، مثل زنی است که از بامداد تا شام رشته خویش می تابید و از شام تا صبح به دست خود بازمی گشاد . هشدار که بنای ایمان بر مکر و نیرنگ نهاده اید . "... سپس حضرت زینب (ع) مردم کوفه را سخت ملامت فرمود و گفت : "همانا دامان شخصیت خود را با عاری و ننگی بزرگ آلود کردید که هرگز تا قیامت این آلودگی را از خود نتوانید دور کرد . خواری و ذلت بر شما باد .

مگر نمی دانید کدام جگرگوشه از رسول الله (ص) را بشکافتید ، و چه عهد و پیمان که بشکستید ، و بزرگان عترت و آزادگان ذریه او را به اسیری بردید ، و خون پاک او به ناحق ریختید ... " . مردم کوفه آنچنان ساکت و آرام شدند که گویی مرغ بر سر آنها نشسته ! سخنان کوبنده زینب (ع) که گویا از حلقوم پاک علی (ع) خارج می شد ، مردم بی وفای کوفه را دچار بهت و حیرت کرد.

شگفتا این صدای علی (ع) است که گویا در فضای کوفه طنین انداز است امام سجاد (ع) عمه اش را امر به سکوت فرمود . ابن زیاد دستور داد امام سجاد (ع) و زینب کبری و سایر اسیران را به مجلس وی آوردند ، و در آن جا جسارت را نسبت به سر مقدس حسین (ع) و اسیران کربلا به حد اعلا رسانید ، و آنچه در چننه دناوت و رذالت داشت نشان داد ، و آنچه لازمه پستی ذاتش بود آشکار نمود.

پیام خون و شهادت

ابن زیاد یا پسر مرجانه اسیران کربلا را پس از مکالماتی که در مجلس او ب آنان روی داد ، دستور داد به زندانی پهلوی مسجد اعظم کوفه منتقل ساختند ، و دستور داد سر مقدس امام (ع) را در کوچه ها بگردانند تا مردم دچار وحشت شوند . یزید در جواب نامه ابن زیاد که خبر شهادت حسین (ع) و یارانش و اسیر کردن اهل و عیالش را به او نوشته بود ، دستور داد سر حسین (ع) و همه یارانش را و همه اسیران را به شام بفرستند . بر دست و پا و گردن امام همام حضرت سجاد زنجیر نهاده ، بر شتر سوارش کردند و اهل بیت را چون اسیران روم و زنگبار بر شتران بی جهاز سوار کردند و راهی شام نمودند . اهل بیت عصمت از راه بعلبک به شام وارد شدند.

روز اول ماه صفر سال ۶۱ هجری - شهر دمشق غرق در شادی و سرور است ، زیرا یزید اسیران کربلا را که اولاد پاک رسول الله هستند ، افراد خارجی و یاغیگر معرفی کرده که اکنون در چنگ آنهایند - یزید دستور داد اسیران و سرهای شهدا را از کنار "جیرون" که تفریحگاه خارج از شهر و محل عیش و عشرت یزید بود عبور دهند . یزید از منظر جیرون اسیران را تماشا می کرد و شاد و مسرور به نظر می رسید ، همچون فاتحی بلا منازع ! در کنار کوچه ها مردم ایستاده بودند و تماشا می کردند.

پیرمردی از شامیان جلو آمد و در مقابل قافله اسیران بایستاد و گفت : "شکر خدای را که شما را کشت و شهرهای اسلام را از شر مردان شما آسوده ساخت و امیر المؤمنین یزید را بر شما پیروزی داد" . امام زین العابدین (ع) به آن پیرمردی که در آن سن و سال از تبلیغات زهرآگین اموی در امان نمانده بود ، فرمود : "ای شیخ ، آیا قرآن خوانده ای ؟" . گفت : آری . فرمود : این آیه را قرائت کرده ای : قل لا أسئلكم علیه أجرا الا المودة فی القربی . گفت : آری . امام (ع) فرمود : آن خویشاوندان که خداوند تعالی به دوستی آنها امر فرموده و برای رسول الله اجر رسالت قرار داده ماییم . دشمن ، پس از واقعه عاشورا در سال ۶۱ هجری ، با بی رحمی ، بازماندگان و اسرای کربلا من جمله امام سجاد (ع) را با غل و زنجیر و در حالیکه آن حضرت (ع) را سوار بر شتر

بی جهازی نمودند و بر اثر فشار غل و زنجیر از رگ های گردن ایشان خون جاری بود ، وارد کوفه مقرر حکومت

عبیدالله بن زیاد کردند که جمعیت بسیاری برای تماشای اسیران آمده بود ، بدین ترتیب امام زین العابدین (ع)

فرصت را غنیمت شمرد و خطبه ای افشاگرانه بیان فرمود که اول آن امام همام (ع) و همراهانشان را در خانه ای در کنار مسجد کوفه زندانی و پس از مدتی، آن بزرگواران را به طرف شام محل حکومت یزید بردند.

امام سجاد (ع) پس از واقعه کربلا

اسرای کربلا در کوفه

پس از واقعه کربلا، اهل بیت امام حسین (ع) را به اسیری گرفتند و روانه کوفه و شام کردند. هنگام بردن اسیران از کربلا به کوفه، بر گردن امام سجاد(ع) غل و زنجیر نهادند و چون بیمار بود و نمی توانست خود را بر پشت شتر نگاهدارد هر دو پای او را بر شکم شتر بستند.

بنابر برخی گزارش ها، امام سجاد(ع) در کوفه خطبه ای ایراد کرده است؛ ولی توجه به شرائط کوفه و سختگیری و بی رحمی مأموران حکومت و بیم کوفیان از آنان، پذیرفتن چنین گزارشی را دشوار می سازد. سخنان امام سجاد(ع) در خطبه کوفه، به خطبه او در مسجد دمشق بسیار شبیه است. از این رو احتمال می رود که با گذشت زمان روایان حادثه ها را با هم آمیخته باشند. در هر حال، ابن زیاد، امام سجاد(ع) و سایر اسیران کربلا را در زندان نگاه داشت و نامه ای به شام نوشت و از یزید کسب تکلیف کرد. یزید پاسخ داد، اسیران و سرهای شهیدان کربلا را به شام بفرستد. ابن زیاد، امام سجاد (ع) را غل بر گردن نهاد و با اسیران همراه مُحَفَّر بن ثعلبه روانه دمشق کرد.

اسرای کربلا در شام

امام سجاد (ع) در مسجد شام سخنانی فرمود و خود و پدر و جد خویش را به مردم شناساند و به شامیان گفت که آنچه یزید و کارگزاران او بر زبان ها انداخته اند درست نیست. پدر او خارجی نیست و نمی خواسته است جمعیت مسلمانان را بر هم بزند، و در بلاد اسلام فتنه برانگیزد. او برای حق و به دعوت مسلمانان به پاخاست تا دین را از بدعت هایی که در آن پدید شده بزدايد و به سادگی و نزاهت عصر جدّ خود برساند.

امام سجاد (ع) بعد از دوران اسارت

به نوشته شیخ مفید سرانجام خاندان امام حسین (ع) روز اربعین از شام به سوی مدینه حرکت کرد. امام سجاد (ع) که تا ۳۴ سال پس از واقعه کربلا زنده بود، همواره تلاش می‌کرد یاد و خاطره شهدای کربلا را زنده نگه دارد. امام هر گاه آب می‌نوشید به یاد پدر بود و بر مصایب امام حسین (ع) گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت.

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است، «امام زین العابدین (ع) چهل سال بر پدر بزرگوارش گریه کرد، در حالی که روزها روزه بود و شب‌ها به نماز می‌ایستاد، هنگام افطار که غلام حضرت برای ایشان آب و غذا می‌برد، و عرض می‌کرد بفرمایید، حضرت می‌فرمود: فرزند رسول خدا گرسنه کشته شد! فرزند رسول خدا تشنه کشته شد! و پیوسته این سخن را تکرار می‌کرد و گریه می‌کرد به گونه‌ای که اشک‌های آن حضرت با آب و غذایش مخلوط می‌شد. پیوسته این گونه بود تا رحلت کرد.

موقعیت اجتماعی امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) مورد احترام خاص و عام بود. علاوه بر پیروانش که ایشان را امام چهارم می‌دانستند، فقهای هفت گانه^۱ مدینه هم برایش احترام زیادی قائل بودند. از جمله^۲ این فقها و محدثان می‌توان از زهری و سعید بن مسیب نام برد که هر چند به دستگاه بنی امیه وابسته بودند اما دست از تحسین وی برنمی‌داشتند. شیخ مفید اولاد امام سجاد (ع) را پانزده نفر ذکر کرده است که امام محمد باقر (ع) که مادرش امّ عبدالله بنت حسن بوده یکی از آنان است.

اوضاع سیاسی در دوران امامت امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام پس از فاجعه کربلا به امامت رسید و با توجه به وضعیت زمان و اختناق حاکم در آن دوران، اقدام به یک سلسله برنامه‌های ارشادی و فرهنگی و مبارزات غیرمستقیم نمود. ماجرای نهضت کربلا، یک حادثه بزرگ سیاسی بود که امام سجاد علیه السلام در پیدایش آن و ابلاغ پیام شهیدان و پیگیری نتایج نهضت نقش اصلی را داشت، آن حضرت پس از ماجرای خونین عاشورا، چه هنگام اسارت و چه هنگام بازگشت به مدینه، در هر فرصتی مردم را بر ضد طاغوت عصر، یزید بن معاویه می‌شوراند، خطبه غرّاء و کوبنده او در شام، یزید و حکومتش را رسوا نمود و ماهیت پلید حکومت خودکامه او را افشا کرد.

امام سجاد علیه السلام با این که پس از واقعه کربلا جامعه اسلامی را گرفتار ترس و یاس می دید و کسی را نمی یافت که تربیت کند و دانش خویش را به او بسپارد ولی از پای ننشست و با دعا و نیایش مطالب عمیق و مضامین ارزنده و گرانقدری را به جامعه اسلامی به ویژه شیعیان منتقل ساخت .

آن حضرت با عنوان زین العابدین و سجاد خوانده می شود: خداوند در حدیث لوح - که آن نامه ای از سوی خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است - او را چنین معرفی کرده است: «سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَاءِ الْمَاضِينَ» او آقای عبادت کنندگان و زینت اولیای پیشین من است.

امام سجاد علیه السلام در عین آن که زینت عبادت کنندگان و بزرگمرد عبادت و سجده بود، مجاهد بزرگ فی سبیل الله نیز بود؛ او در عین آن که مظهر علم و اندیشه و معرفت بود، تواضع ویژه ای داشت و در یک کلمه کانون همه کمالات انسانی و ارزش های والای معنوی بود.

از نشانه های عقل و دینداری در شخص، اخلاق است؛ زیرا اخلاق تجلیگاه عقلانیت و دینداری انسان بوده و امام سجاد علیه السلام در این زمینه الگوی تمام عیار است.

آن امام بزرگوار مظهر تقوا، صداقت، حیا، خوش رویی، تواضع و فروتنی، تکریم فقرا، زهد و بردباری بود. امام سجاد علیه السلام در حوزه عمل فردی و اجتماعی سرمشق اخلاق پسندیده بود. اخلاق قرآنی در سیره و روش عینی و عملی زندگی ایشان نمود یافت و آن حضرت همان گونه که در برابر خداوند زین العابدین و سیدالساجدین بوده در برابر مردم نیز سیدالکرام بوده است.

از مهمترین اقدامات امام سجاد علیه السلام پس از عاشورا و در دوران امامت، موارد زیر را می توان برشمرد:

۱. تداوم بخشی و تفسیر درست حادثه عاشورا و جلوگیری از تحریف آن.
۲. پرورش رهبر آینده امت اسلامی حضرت باقرالعلوم علیه السلام.
۳. نشر معارف قرآن و فرهنگ اسلام در قالب دعا و نیایش.
۴. نظارت و هدایت اندیشمندان و فقها و قُرّای جامعه اسلامی.
۵. حمایت سیاسی، مادی و معنوی از بردگان به عنوان مظلوم ترین گروه های اجتماعی و تلاش برای هدایت و آزادی آنان.

شهادت امام سجاد (ع)

مورخین در مورد قاتل امام زین العابدین (ع) (با هم اختلاف دارند. برخی معتقد هستند امام سجاد (ع) بدست ولید مسموم شد و بعضی دیگر معتقد هستند بدست هشام بن عبدالملک، که برادر خلیفه بود؛ اما بهرحال، او هم نمی توانست بی اجازه ولید، مرتکب قتل امام زین العابدین (ع) شود. در روایات شیعه آمده است که امام سجاد (ع) با زهر ولید بن عبدالملک کشته شد. تاریخ شهادت امام سجاد (ع) سال ۹۴ یا ۹۵ هجری قمری است. روز شهادت امام سجاد (ع) نیز ۱۸، ۲۲ و ۲۵ محرم نقل شده که روز ۲۵ از شهرت بیشتری بهره مند است. امام زین العابدین (ع) در قبرستان بقیع در کنار قبر مطهر عمویش امام حسن مجتبی (ع) به خاک سپرده شد.

بعد از شهادت امام سجاد (ع) فقرای مدینه متوجه شدند که زندگی آنها به وسیله آن امام تأمین می شده است. امام سجاد (ع) شبانه کیسه های سنگین آذوقه را بر دوش می کشید و به درب خانه حدود صد خانوار از مردم مدینه می برد در حالی که چهره اش را پوشیده بود تا شناخته نشود.

امام سجاد (ع) در قبرستان بقیع در کنار قبر مطهر امام حسن مجتبی (ع) به خاک سپرده شد

از آثار ودعاهای مربوط به امام سجاد (ع)

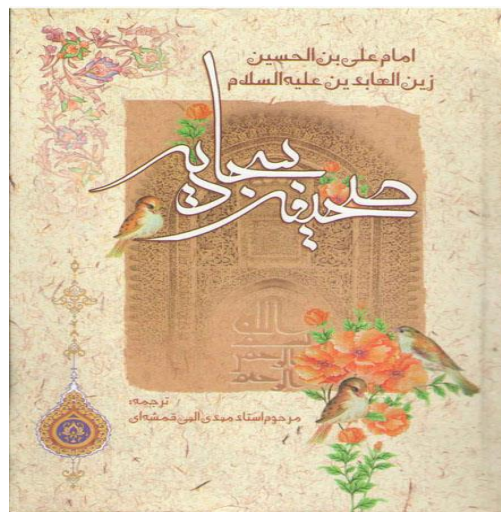
به گفته شیخ مفید، علمای اهل سنت، علوم بسیاری را از امام سجاد (ع) نقل کرده اند و اندرزها، ادعیه، احادیثی در فضل قرآن، حلال و حرام، جنگ ها و روزها (تاریخ) از او به جا مانده است که نزد علما معروف است. گفتنی است از امام زین العابدین (ع) حدود سیصد حدیث در کتب اربعه شیعه آمده است. شیخ مفید می نویسد: علمای عامه [اهل سنت] علوم بسیاری را از امام سجاد (ع) نقل کرده اند و پندها، دعاها، [احادیثی] در فضل قرآن، حلال و حرام، جنگها و روزها [تاریخ] از وی بجا مانده است که نزد علما مشهور است [47].

۱. صحیفه سجادیه:

صحیفه سجادیه، مجموعه دعاهای امام سجاد (ع) و آینه ای است که تصویر اجتماع آن روز -به ویژه مدینه- را در آن می توان دید: بیزاری از کردار و گفتار زشت مردم آن روز و پناه بردن به خدا از آنچه می بیند و می شنود، و روشن نمودن راه درست در

پرتو تربیت دین و قرآن و پاکیزه ساختن جانها از آرایش؛ گویی امام می خواهد تا آنجا که ممکن است، به زبان دعا مردم را از شیطان ببرد و به خدا پیوند دهد [48]. صحیفه سجاده توسط افراد مختلف به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

صحیفه سجاده مشتمل که محققین، اسم آن را اخت القرآن، انجیل اهل بیت و زبور آل محمد نهاده اند. مشتمل بر ۵۴ دعا از آن حضرت است. دعای بیستم مشهور به دعای مکارم الاخلاق و دعای چهل و هفتم مشهور به دعای عرفه از ادعیه مشهور در بین عموم می باشد. این صحیفه در ضمن دعا، معارف اسلام، سیاست اسلام، اخلاق اسلام، اجتماعیات اسلام، حقانیت شیعه، حقانیت اهل بیت علیه السلام، انتقاد از ظلم و ظالم، سفارش به حق و حقیقت، و بالاخره یک دوره معارف اسلامی را آموزش می دهد. همچنین صحیفه سجاده، یکی از نمادهای عرفانی و زاینده اندیشه های معرفت شناسی امام سجّاد علیه السلام است.



۲. رساله حقوق: رساله حقوق، یکی از اثرهای امام سجّاد (ع) است. در این رساله ۵۱ حق (یا ۵۰ حق بر اساس بعضی نسخه ها) شمارش شده است.

۳. دعای سحر معروف به دعای ابوحمزه: این دعا را امام زین العابدین (ع) در سحرهای ماه رمضان می خواند و ابوحمزه ثمالی از آن حضرت نقل کرده است. این دعا دربردارنده مفاهیمی متعالی و تعبیری شیوا و فصیح است.

۴. زیارت امین الله: زیارتنامه ای است که امام سجّاد (ع) هنگام زیارت مزار حضرت علی (ع) خوانده است. این زیارت از معتبرترین زیارات شمرده شده است که در همه جا میتوان آنرا خواند.

۵. الجامع فی الفقه: عنوان یکی دیگر از آثار امام زین العابدین (ع) است که ابوحمزه ثمالی نقل کرده است. امام سجّاد (ع) شاگردان زیادی را تربیت کردند و یاران بسیاری داشتند.

۵. مناسک حج: یکی دیگر از کتب امام سجّاد (ع) است که فرزندان آن حضرت، این کتاب را نقل کرده اند.

۶. صحیفه الزهد: کتاب دیگری است که توسط ابوحمزه ثمالی نقل شده است.

۷. کتاب حدیث: کتاب دیگری که توسط داود بن عیسی از آن حضرت نقل شده، کتابی است که امام سجاد علیه السلام آن را گردآوری نموده است.

پی نوشت ها:

۱. شیخ مفید نام مادر وی را شاه زنان دختر یزدگرد پسر شهریار پسر کسری می‌داند و در ادامه می‌نویسد: گفته می‌شود که نام وی شهربانو بوده است. المفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۷.
۲. ر.ک: شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، صص ۱۰-۲۶.
۳. طبقات، ج ۵، ص ۱۶۲؛ به نقل شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، ص ۲۶.
۴. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۷؛ به نقل شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، ص ۲۶.
۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ کسروی، موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴؛ ابوحاتم رازی، الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۱۷۸؛ دولابی، الکنی و الاسماء، ج ۱، ص ۱۴۷؛ سیوطی، طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ ذهبی المقتنی فی سرد الکنی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ مزّی، تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۲۳۶.
۶. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ ذهبی، العبر، ج ۱، ص ۸۳؛ مزّی، تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۲۳۶؛ ابن تغری، النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۲۲۹؛ ابن خلّکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۶؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۱؛ کسروی، موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴.
۷. ابن خلّکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۴؛ قلّشندی، صبح الاعشی، ج ۱، ص ۵۱۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۰؛ ثعالبی، ثمارالقلوب، ص ۲۲۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۷۹.
۸. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۲۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۳.
۹. قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۶.
۱۰. ابن سعد، طبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۲۲؛ ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۵۶؛ اربلی، كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۹۱.
۱۱. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۱.

۱۲. شبراوی، الانحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۳، مسعودی رحلت امام را سال ۹۵ نوشته است. نک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۰

۱۳. المفید، الارشاد، الجزء الثاني، ص ۱۳۸.

۱۴. مفید، الارشاد، ص ۳۸۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۸۹؛ ابرم جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۳۳-۳۳۲.

۱۵. المفید، الارشاد، بیروت: مؤسسه آل البيت (ع) لتحقيق التراث، ۱۴۱۴/۱۹۹۳، ص ۱۵۵.

۱۶. کافی، ج ۱، صص ۱۸۸-۱۸۹.

۱۷. المفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۸.

۱۸. مفید، الاختصاص، ص ۲۱۱؛ منتخب الاثر باب هشتم ص ۹۷؛ طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۸۱-۱۸۲؛

عاملی، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۲، ص ۲۸۵

۱۹. المفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲۰. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، صص ۴۸۶، ۴۸۸؛ اعلام الوری، ص ۲۰۷

۲۱. شیخ مفید، الارشاد، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۲۵۴؛ مجلسی، بحار الانوار، المكتبة الاسلامیه، ج ۴۶، ص ۱۲

۲۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲۳. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، صص ۵۱-۵۲.

۲۴. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، صص ۵۶-۵۷.

۲۵. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، صص ۵۸-۵۹.

۲۶. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص ۷۵.

۲۷. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۲۹۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹ و شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ج ۱، ص

۷۹۴.

۲۸. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، صص ۸۲-۸۳.

۲۹. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص ۸۶.

۳۰. طبری نوشته است که امام سجاد (ع) با مروان دوستی قدیمی داشت. ولی این سخنی بی اساس است چرا که مروان

هیچگاه به بنی هاشم روی خوش نشان نداده است. بنابراین جایی برای دوستی او با امام (ع) نبوده است. طبری می

خواهد جوانمردی را که خاندان هاشم از حد اعلای آن برخوردار بوده اند نادیده بگیرد و آن را به حساب دوستی شخصی

بگذارد. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، ص ۸۳.

۳۱. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، ص ۸۶.

۳۲. نک: جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۸۶.

۳۳. طوسی، رجال الکشی، ص ۱۲۶؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۶.

۳۴. ذهبی، العیر، ج ۱، ص ۸۳.

۳۵. ابن عبد ربّه، عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۶۹؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲.

۳۶. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲.

۳۷. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۳.

۳۸. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۳.

۳۹. حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۶؛ کشف الغمه ج ۲ ص ۷۷؛ مناقب ج ۴ ص ۱۵۴؛ صفه الصفوة ج ۲ ص ۱۵۴؛ خصال ص ۶۱۶؛

علل الشرايع ص ۲۳۱؛ بحار ص ۹۰؛ به نقل شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، صص ۱۴۷-۱۴۸.

۴۰. طبقات ج ۵ ص ۱۶۰؛ به نقل شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، ص ۱۴۸.

۴۱. کشف الغمه ج ۲ ص ۷۸؛ صفه الصفوة ج ۲ ص ۵۴؛ به نقل شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، ص ۱۴۸.

۴۲. کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۷. حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۴۰؛ به نقل شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، ص ۱۴۸.

۴۳. همان کتاب ص ۱۳۶ طبری بخش ۳ ص ۲۴۸۲. طبقات ج ۵ ص ۱۶۲؛ به نقل شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)،

ص ۱۴۸.

۴۴. صفه الصفوة ج ۲ ص ۵۴؛ حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۶؛ طبقات ج ۵ ص ۱۶۴؛ به نقل شهیدی، زندگانی علی بن

الحسین(ع)، ص ۱۴۸.

۴۵. کشف الغمه ج ۲ ص ۷۷؛ مناقب ج ۴ ص ۱۵۴؛ حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۶؛ بحار ص ۱۳۷؛ به نقل شهیدی، زندگانی علی

بن الحسین(ع)، ص ۱۴۸.

۴۶. سید الاهل، زین العابدین، صص ۷، ۴۷.

۴۷. المفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۳.

۴۸. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(ع)، ص ۱۰۵.

49- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمدابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار احياء الكتب العربية، عيسى البابي الحلبي وشركاه، ١٩٦٢م.

50- ابن عنبه، عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب، تصحيح: محمد حسن آل الطالقاني، النجف الأشرف: منشورات المطبعة الحيدرية، ١٣٨٠-١٩٦١م.

51- امام سجاد، صحيفه سجاديه، ترجمه اسدالله مبشرى، تهران: نشر ني، ١٣٧٠.

52- ابن كثير، البداية والنهاية، ج٩، تحقيق وتدقيق وتعليق : على شيرى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٨ق/١٩٨٨م.

53- الامينى، عبدالحسين، تكملة الغدير: ثمرات الاسفار الى الاقطار، تحقيق: مركز الامير لحياء التراث الاسلامى، مراجعة و تصحيح: مركز الغدير للدراسات و النشر و التوزيع، بيروت: ١٤٢٩ق/٢٠٠٨م.

54- الذهبى، تذكرة الحفاظ، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.

55- شهيدى، سيدجعفر، زندگانی على بن الحسين(ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى، ١٣٨٥.

56- المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لحياء التراث، قم: المؤتمر العالمى لالفیه الشيخ المفيد، ١٤١٣ق.

57- ويكى شيعه

58- امام سجاد عليه السلام؛ جمال نيایشگران، احمد ترابى، بنياد پژوهش هاى اسلامى، مشهد، ١٣٨٨.

59- امام سجاد عليه السلام؛ سرچشمه ى کمالات انسانى، محمد محمدى اشتهااردى، قدس، مهر، ١٣٨٢.

60- پیشوایان هدایت ٦ - حضرت امام سجاد عليه السلام، سيد منذر حكيم، مترجم: كاظم حاتمی طبرى، مجمع جهانى اهل البيت عليه السلام، تهران، ١٣٨٤.

61-دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، شهید سعید محبی، ۱۳۸۳.

62-راهکارهای معرفت امام سجاد علیه السلام، محمود مهدی پور، کوثر، ش ۵۷، ۱۳۸۲.

63-زندگانی ۱۴ معصوم علیه السلام، حسین مظاهری، پیام آزادی، ۱۳۸۹.

64-مکارم اخلاق در سیره ی امام سجاد علیه السلام، علی جواهردهی، کیهان، ش ۱۹۹۶۸، تیر ۱۳۹۰

65-سایت حوزه نت، دانشنامه اسلامی، ویکی فقه، ویکی شیعه و..

۶۷-دایره المعارف تشیع، احمد صدر حاج سید جوادی، نشر شهید سعید محبی.

۶۸-اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۸.

فصل هفتم: زندگینامه امام باقر علیه السلام



نام حضرت: محمد ابن علی علیه السلام

کنیه: ابو جعفر

نام مبارک پدرشان: امام سجاد علیه السلام

نام مبارک مادرشان: فاطمه

روز ولادت مبارکشان: اول رجب ۵۷ قمری

مدینه: زادگاه

از القاب حضرت: باقر، شاکر، هادی و..

همسران حضرت: ام حکیمه، ام فروه

فرزندان: ام سلمه، زینب، علی، عبیدالله، ابراهیم، جعفر الصادق علیه السلام

۱- باقر العلوم لقب امام علیه السلام

باقر العلوم به معنای شکافنده علوم است. به گفته شیخ کلینی و جابر بن عبدالله انصاری تنها صحابی زنده پیامبر (ص)، در زمان امام باقر (ع) روایت است که جابر عادت داشت در مسجد نشسته و صدا بزند: یا "باقرالعلم! یا باقرالعلم!"؛ اهل مدینه فکر می کردند جابر عقلش را از دست داده است. اما جابر به آن ها اطمینان می داد که از پیامبر (ص) شنیده که به او سفارش کرده است: «ای جابر! مردی از خانواده ام را دیدار خواهی کرد که همنام من است و از لحاظ شخصیت به من نزدیک است. او دانش را شکافته به عمق آن پی خواهد برد. در مورد نحوه دیدار جابر با محمد باقر، هم کلینی روایت می کند که روزی جابر از مقابل مکتب خانه ای که در آن قرآن تدریس می شد، عبور می کرد که باقر را که هنوز کودکی بیش نبود در آنجا دید. به او نزدیک شد تا ببیند آیا ویژگی هایی که از زبان پیامبر شنیده را در او پیدا می کند. جابر با دیدن کودک نامش را می پرسد و پس از آنکه نشانه هایی که از پیامبر شنیده در او می بیند سرش را بوسیده، سلام پیامبر (ص) را به او می رساند.

۲- دوران امامت حضرت باقر (ع)

دوران امامت امام محمد باقر (ع) پس از درگذشت پدرشان امام سجاد (ع)، از سال ۹۵ هجری قمری آغاز شد و به مدت نوزده سال ادامه داشت. باید در نظر داشت که یکی از اتفاقات مهم در دوران امامت ایشان انقراض حکومت امویان و سرکار آمدن خلافت عباسیان بود که سر منشأ مشاجره های سیاسی و پیدایش مدعیانی مانند ابومسلم خراسانی بود. حضرت (ع) ضمن آنکه رسالت ترویج تعالیم قرآنی به ویژه امامت و ولایت را داشتند، چون بعد از پدرشان یکی از شاهدان عینی واقعه کربلا بودند، جریان عاشورا را با پرچمداری حقانیت اسلام و اهل بیت (ع) برای مردم روایت می کردند و پرده از ظلم و باطل بودن حکومت بنی امیه و عباسیان برمی داشتند.



۳- مبارزه با اندیشه خوارج

خوارج گر چه پس از جنگ نهروان به شدت تضعیف شدند، ولی با گذشت زمان به تجدید قوا پرداخته و هوا دارانی یافته و بعدها به شورشها و حرکت‌های اجتماعی دامن زدند. یکی از میدانهای رویارویی امام باقر (ع) با اندیشه های منحرف، موضعگیریها و روشنگریهای آن حضرت در رویارویی با عقاید و مشی خوارج بود. امام باقر (ع) در برخی از تعالیم خود می فرمود: به این گروه مارقه باید گفت: چرا از علی (ع) جدا شدید، با این که شما مدتها سر در فرمان او داشتید و در رکابش جنگیدید و نصرت و یاری وی زمینه تقرب شما را به خداوند، فراهم می آورد.

آنها خواهند گفت: امیر المؤمنین (ع) در دین خدا حکم کرده است (یعنی در جنگ با معاویه حکمیت را پذیرفته است در حالی که نمی بایست شرعا حکمیت را بپذیرد). به آنان باید گفت: خداوند در شریعت پیامبر حکمیت را پذیرفته و آن را به دو مرد از بندگان و انباده است. آنجا که فرموده: **فابعثوا حکما من اهل و حکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما** هر گاه میان زن و شوهر اختلافی رخ نمود که احتمال دارد به جدایی منتهی شود، به انگیزه ایجاد سازش و همدلی میان آنها، یک مرد از جانب شوهر و یک مرد از جانب زن به عنوان حکم فرستاده شوند تا اگر بنای اصلاح باشد، خدا آنان را توفیق عطا کند.

از سوی دیگر، رسول خدا (ص) در جریان بنی قریظه برای حکمیت، سعد بن معاذ را برگزید و او به آن چه مورد امضا و پذیرش خداوند بود، حکم کرد. به خوارج باید گفت: آیا شما نمی دانید که وقتی امیر المؤمنین (ع) حکمیت را پذیرفت به افرادی که حکمیت بر عهده آنان نهاده شده بود فرمان داد تا بر اساس قرآن حکم کنند و از حکم خداوند فراتر نروند و شرط کرد که اگر حکم آنان خلاف قرآن باشد، آن را نخواهد پذیرفت؟ زمانی که کار حکمیت علیه علی (ع) تمام شد، برخی به آن حضرت گفتند: کسی را بر خود حکم ساختی که علیه تو حکم کرد! امیر المؤمنین (ع) در پاسخ گفت: من به حکمیت کتاب خدا تن دادم، نه به حکمیت یک فرد تا نظر شخصی خودش را اعمال کند. اکنون باید به خوارج گفت که در کجای این حکمیت، انحراف از حکم قرآن دیده می شود! با این که آن حضرت بصراحت اعلام کرد که: حکم مخالفت قرآن را رد می کند.

در روایتی دیگر آمده است: فردی از خوارج مدعی بود که علی (ع) در جنگ نهروان به خاطر کشتن خوارج، گرفتار ظلم شده است. وی می گفت اگر بدانم که در پهنه زمین کسی هست که برای من ظالم نبودن علی (ع) را ثابت کند به سویخ خواهم شتافت. به او گفتند که از میان فرزندان علی (ع) شخصی چون ابو جعفر، محمد بن علی می تواند تو را پاسخ دهد. وی که از سردمداران خوارج بود، گروهی از بزرگان یارانش را گرد آورد و به حضور امام باقر (ع) رسید.

به امام باقر (ع) گفته شد اینان برای مناظره آمده اند. حضرت فرمود اکنون بازگردند و فردا بیایند. فردای آن روز، امام باقر (ع) فرزندان مهاجر و انصار را گرد آورد و گروه خوارج نیز حضور یافتند. امام باقر (ع) با حمد و ستایش خداوند، سخن آغاز کرد و پس از شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اکرم (ص) فرمود: سپاس خدای را که با اعطای نبوت به پیامبر اکرم، ما خاندان را کرامت بخشید و ولایت خویش را به ما اختصاص داد. ای فرزندان مهاجر و انصار! در میان شما هر کس فضیلتی از امیر المؤمنین علی (ع) می داند، بر جای ایستد و آن را بازگوید.

حاضران هر یک ایستادند و در فضیلت علی (ع) سخن ها ایراد کردند. با این زمینه و فضایی که امام باقر (ع) پدید آورد آن مرد که بزرگ خوارج آن محفل بشمار می آمد، از جای برخاست و گفت: من فضایل و ارزش های علی (ع) را بیش از این جمع آگاهم و روایت های فزونتری را می دانم، ولی اینها مربوط به زمانی است که علی (ع) هنوز حکمیت را نپذیرفته، با پذیرش حکمیت کافر نشده بود. سخن در فضایل علی (ع) به حدیث خیبر رسید، آنجا که پیامبر (ص) فرمود: **«لَاعْطَيْنَ الرَّايَةَ غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، كرا را غير فرار، لا يرجع حتى يفتح الله على يديه»**. «فردا، پرچم را به فردی خواهیم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. بر دشمن هماره می تازد و هرگز از میدان نبرد نمی گریزد، او از رزم باز نمی گردد مگر با پیروزی و فتح خیبر. در این هنگام امام باقر (ع) رو به جانب آن مرد کرد و فرمود: درباره این حدیث چه می گویی؟ خارجی گفت: این حدیث حق است و شکی هم در آن نیست، ولی کفر پس از این مرحله پدید آمد. امام باقر (ع) فرمود: آیا آن روز که خداوند علی را دوست می داشت، می دانست که او در آینده اهل نهروان را خواهد کشت یا نمی دانست؟ مرد گفت: اگر بگویم خدا نمی دانست، کافر شده ام، پس ناگزیر باید اقرار کنم که خداوند می دانسته است. امام باقر (ع) فرمود: آیا محبت خدا به علی (ع) از آن جهت بوده که وی در خط اطاعت خدا حرکت می کرده یا به خاطر عصیان و نافرمانی بوده است! مرد گفت: بدیهی است که دوستی خداوند نسبت به امیر المؤمنین علی (ع) از جهت اطاعت و بندگی وی بوده است نه عصیان و نافرمانی. (در نتیجه محبت خداوند به علی (ع) بیانگر این است که علی (ع) تا پایان عمر در راه اطاعت خدا گام نهاده و هرگز از مسیر رضای او بیرون نرفته است و آنچه کرده وظیفه الهی او بوده است).

سخن که به اینجا رسید، امام باقر (ع) رو به آن مرد کرده و فرمود: اکنون تو در میدان مناظره مغلوب شدی، از جای برخیز و مجلس را ترک کن. مرد از جای برخاست و آیه ای از قرآن را که بیانگر آشکار گشتن حق برای او بود زمزمه می کرد و اظهار داشت: **«الله اعلم حيث يجعل رسالته»**. «زندگی سیاسی امام باقر (ع)، ص ۸۰).

۴- برخی از وقایع مهم دوران زندگی امام باقر علیه السلام

گستره تلاش‌های علمی فرهنگی امام(ع) را نمی‌توان در یک مقاله و گفتار گنجاند، اما شمه‌ای از دورنمای کلی به برخی بخش‌ها می‌توان چشم انداخت، پیشوای پنجم(ع) در مدت امامت خود در شرایط نامساعد، به نشر و اشاعه حقایق و معارف الهی پرداخت و مشکلات علمی را تشریح کرد و جنبش علمی دامنه‌داری به وجود آورد که مقدمات تأسیس یک «دانشگاه بزرگ اسلامی» را که در دوران امامت فرزند گرامیش «امام صادق(ع)» به اوج خود رسید، پی‌ریزی کرد. تمام عمرش را به هدایت و راهنمایی انسان‌ها صرف کرد.

پیشوای پنجم شیعیان در دوران امامت خود با زمامداران و خلفای یاد شده در زیر معاصر بود :

۱. ولید بن عبد الملک (۸۶-۹۶).

۲. سلیمان بن عبد الملک (۹۶-۹۹).

۳. عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱).

۴. یزید بن عبد الملک (۱۰۱-۱۰۵).

۶. هشام بن عبد الملک (۱۰۵-۱۲۵).

این خلفا به استثنای عمر بن عبدالعزیز- که شخصی نسبتاً دادگر و نسبت به خاندان پیامبر(ص) علاقه‌مند بود- همگی در ستمگری، استبداد و خود کامگی دست کمی از نیاکان خود نداشتند و مخصوصاً نسبت به پیشوای پنجم شیعیان همواره سختگیری می‌کردند.

پیدایش مذاهب کلامی چون مرجئه، معتزله، خوارج و آشنایی مسلمانان با آرای ادیان دیگر و حضور پراکنده پیروان سایر ادیان در میان مسلمانان و ظهور اختلافات فقهی بر اثر عدم دسترسی فقهای متأخر به سنت نبوی به سبب ممنوعیت طولانی روایت و کتابت حدیث و انحرافات عملی و فکری سران سرزمین اسلامی از تعالیم پیامبر(ص) و توجیه حکومت امویان، از طریق ارائه ناقص و تحریف شده تعالیم اسلام، از مهم‌ترین وقایع دوران امام باقر(ع) بود.

گذشته از این، آن دسته از صحابه و تابعان که به پیروی از امام علی(ع) و جانشینان او معتقد بودند یا به دست حاکمان اموی کشته شده یا بدون امکان انتقال دانسته‌های خود به نسل بعد در گذشته بودند.

این خلا از یک سو راه هر نوع اقدام را برای امام باقر(ع) دشوار ساخته و از سوی دیگر راه را برای جاعلان حدیث و غالیان هموار کرده بود. مراقبت‌های پنهانی مأموران حکومت اموی از آل علی(ع) و امام باقر(ع)، به فرد شاخص این خاندان، تهدیدی جدی برای تلاش‌های آن حضرت به شمار می‌رفت. در این شرایط، امام به عنوان عالمی که دانش خود را از طریق پدرانش از پیامبر(ص) دریافته، حلقه‌های درسی بزرگی را در مدینه تشکیل داد.

او در این کار چهار هدف عمده را پی گرفت

۱- عرضه دیدگاه‌های اسلام حقیقی

عرضه دیدگاه‌های اسلامی در همه زمینه‌ها، به خصوص درباره پرسش‌هایی که دانشمندان سایر ادیان مطرح می‌کردند؛ این مطالب هم سبب استواری ایمان پیروان دین می‌شد و هم غیرمسلمانان را به برتری اسلام معترف می‌کرد. بنا بر نقل مرحوم شیخ مفید، امام باقر(ع) با هر یک از پیروان عقاید گوناگون (اهل الآراء) که بر او وارد می‌شد، مناظره می‌کرد و مردم مطالب بسیاری را در علم کلام از او فرا گرفتند. اشاره به «اهل آراء» در کلام مفید حایز اهمیت است. در روزگار امام باقر(ع) گرایش‌ها و مذاهب مختلف کلامی پدید آمد و نیز پیروان ادیان دیگر در سرزمین‌های اسلامی زندگی می‌کردند و میان ایشان و مسلمانان برخوردهای فکری روی می‌داد.

بدین طریق، پرسش‌ها و بحث‌های کلامی مطرح می‌شد و حضرت باقر(ع)، گذشته از مقام امامت و زعامت شیعیان، به عنوان یکی از دانشمندان بزرگ زمان خود که همه دانشمندان اسلامی به برتری علمی او معترف بودند، به پرسش‌ها پاسخ می‌گفت و در بحث‌ها شرکت می‌جست. به همین دلیل، موضوع بسیاری از احتجاجات آن حضرت و نیز احادیثی که از ایشان روایت شده، مسائل کلامی است و آنچه امام در این باره فرموده، هم اساس اعتقادات شیعه را تشکیل می‌دهد و هم در دیدگاه‌های کلامی مسلمانان اثر جدی داشته است.

۲- روشن‌گری درباره انحرافات

روشننگری نسبت به اشتباهات و انحرافات فقهی، کلامی، تفسیری، تاریخی و اخلاقی که یا وابستگان حکومت اموی آن را پدید آورده بودند و یا از عدم اتصال به سنت نبوی ناشی می‌شد. بنابراین، بیشتر مطالب امام(ع) به ابوابی از علوم اسلامی اختصاص یافته که در جامعه اسلامی به صورت نادرست عرضه و به کار بسته می‌شده است.

بر همین اساس، گفته شده که شمار زیادی از روایات منقول از امام باقر(ع) و نیز سایر امامان شیعه، در حکم تعلیقه یا نقد فقه، کلام و سایر علوم اسلامی متداول در روزگار آنان بوده است، به طوری که در موارد زیادی فهم درست بیانات این امامان بدون آگاهی از نظریات سایر مذاهب اسلامی تا حدی دشوار است

۳. تأسیس شاخه‌هایی از علوم غیر مطرح

ائمہ(ع) در تاسیس بخش بزرگی از علوم نقش اساسی داشتند و این مسأله باید به درستی تبیین شود که مورد توجه نبوده است، گشایش ابوابی از معرفت دینی که حاکمان آن روز جامعه اسلامی از طرح آن‌ها جلوگیری کرده بودند و آگاهی مردم از آن‌ها سلطه نظام حاکم سیاسی را متزلزل می‌کرد.

در حدیثی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که امویان مردم را در آموزش مباحث آزاد گذاشتند، اما فراگیری آنچه را به شرک بر می‌گشت منع کردند تا اگر مردم را به کارهای شرک آمیز وادارند (ناروایی) آن را در نیابند. در بسیاری از علوم امام نقش مؤسس داشتند، نوآوری‌هایی که روشن نشده است، از جمله علم طب، تغذیه و محوریت معالجه با تغذیه که دیگران از امام گرفته و ذکر از ائمه نکرده‌اند، در کتاب‌های طب قرون سوم و چهارم تا عصر ابن سینا روایات طبّی ائمه مورد استفاده بوده است بدون ذکر سند، مشخصات لازم و کسی به این قضایا توجهی نکرده است.

به نظر می‌رسد که وجود همین تعالیم، علاوه بر بیانات صریحی که رویارویی با حکام و وابستگان آن‌ها را توصیه می‌کرده، یکی از مهم‌ترین عوامل مقاومت روانی پیروان این مذهب در برابر جریانات سیاسی حاکم بر جوامع اسلامی بوده باشد.

۴. پرورش دانشمندان اسلامی

گزینش و پرورش گروهی از دانشمندان اسلامی بر مبنای دیدگاه‌های امام باقر(ع) و گسیل کردن آنان به شهرهای بزرگ اسلامی به منظور ارائه درست نظریات آن حضرت و در نتیجه خنثی کردن تبلیغات دراز مدت امویان در معرفی اهل بیت پیامبر(ص) و نیز

نفی گرایش‌های غلو آمیز برخی پیروان اهل بیت، برخورد صریح و قاطع با غالیان و اظهار بی‌زاری از سران آنان، از جمله مغیره بن سعید و بیان بن سمعان (هر دو مقتول در ۱۱۹ ق) جزو اقدامات مهم ایشان به شمار می‌رود.

۵- مناظرات امام باقر(ع)

حضرت برای دستیابی به هدف‌ها و نیز اجرای مقاصد دیگری که بر خود فرض می‌دید، گذشته از برپایی حلقه‌های متعدد درس عمومی و خصوصی، به مناظره با دانشمندان برجسته شهرهای اسلامی و پیشوایان فکری فرق مهم آن روزگار و عالمان سایر ادیان و برخی مدعیان راهبری معنوی مردم عنایت خاصی داشت. همچنین از مراسم حج برای گفت‌وگو با مسلمانان مناطق مختلف اسلامی بهره فراوان می‌برد.

مناظرات گردآوری شده

مجلسی، احمد بن علی طبرسی و امین شماری از مناظرات آن حضرت را گرد آورده‌اند.

مناظرات مشهور

در میان مناظرات امام باقر(ع) از مناظره با پیشوای مسیحیان شام، قتاده بن دعامه (فقیه بزرگ بصره)، بزرگان کیسانیه، عمر بن ذرّ قاضی، نافع مولى ابن عمر و مهم‌ترین راوی سخنان وی، طاوس الیمانی و محمد بن منکدر از زهاد و تارکین دنیا، ابوحنیفه یکی از ائمه اهل سنت و عبدالله بن نافع ازرق از مدافعان تفکر خوارج می‌توان نام برد.

بررسی مناظره با نافع

مناظره‌ای که مرحوم شیخ مفید به آن حضرت نسبت داده، قابل تأمل است. این مناظره ظاهراً با نافع بن ازرق، رهبر فرقه ازرقه از خوارج، صورت گرفته و درباره مسأله حکمیت و جنگ صفین است و نافع در برابر اعتراض امام به روش خوارج در برخورد با امام علی(ع) و مباح دانستن خون آن حضرت، پاسخی نمی‌یابد. کلینی با ذکر سند، مناظره‌ای را بین امام و نافع مولى ابن عمر نقل می‌کند که بخش انتهایی آن درباره خوارج و مسأله حکمیت است.

این نافع که ایرانی تبار است و از فقه‌های بزرگ مدینه به شمار می‌رود، بنا بر قول اصح در سال ۱۱۷ ق درگذشته و به گفته مجلسی به خوارج متمایل بوده و با امام علی(ع) دشمنی می‌کرده است. همچنین کلینی، در حدیثی دیگر با سند مشابه از شخصی به نام

نافع بن ازرق نام برده است که از امام باقر(ع) در بحث خداشناسی سؤال کرده است. مناظره آن حضرت با نافع مولی ابن عمر، به اشاره هشام بن عبدالملک انجام گرفته است.

۶- راهنمایی حاکمان اموی

به علاوه، هر جا که مصلحت امت ایجاب می کرد از راهنمایی حاکمان اموی نیز دریغ نداشت؛ توصیه او به عبدالملک مروان برای ضرب سکه به جای استفاده از سکه های رومی، در پاسخ به تهدید امپراتور روم، در برخی منابع نقل شده است. نکته جالب توجه در این ماجرا آن است که عبدالملک نه از روی رغبت، از روی ناچاری حضرت باقر(ع) را با احترام به شام آورد و آن حضرت نیز با تأکید بر حقانیت اسلام او را راهنمایی کرد.

۷- شاگردان امام باقر(ع)

در آن شرایط سخت دوران اموی، آن حضرت از تربیت کسانی که ضمن پایداری بر اعتقاد شیعی بتوانند مبین و مدافع آرای شیعی در جامعه اسلامی باشند، به هیچ روی فروگذاری نمی کرد و به خصوص نسبت به کسانی چون محمد بن مسلم، زرارۀ بن اعین، حمران بن اعین و فضیل بن یسار که از فرصت های مختلف برای فراگیری دانش های اسلامی از امام باقر(ع) بهره می جستند و در نشر آن ها می کوشیدند، تقدیر می کرد و با این همه از آنان می خواست که همه آموخته های خود را به هر کسی نگویند و خصوصاً مراقب مأموران دستگاه خلافت باشند.

همچنان که فرزندش حضرت صادق(ع) نیز از آن ها به نیکی یاد می کرد و آن ها را احیاکنندگان آثار پدرش می خواند. امام همچنین شاعرانی چون کمیت را که با سرودن اشعار در نشر افکار شیعه تلاش می کردند، تشویق می کرد. به این ترتیب بود که اقدامات و روش های مختلف امام باقر(ع) به شکل گیری مجدد جامعه شیعی انجامید.

۸- نقش روایتگری امام باقر (ع) پس از واقعه کربلا

یکی از امامانی که در پیکره واحد امامت و نور منسجم ولایت توانستند جریان علمی و فکری حکومت دینی و شیعی را به طور ویژه ای دنبال و معارف ناب اسلام را در میان مسلمانان بیان کنند، امام محمد باقر (ع) بود. ایشان توانستند پس از هم گسستگی مردم بعد از جریان عاشورا، زمینه گسترش تفکر دینی و معارف اسلامی را در پیکره محدود فرهنگی، بین شیعیان و اهل سنت فراهم کنند.

نام امام باقر (ع) با اینکه در بسیاری از رخداد های اسلامی حضور داشت، کمتر شنیده شده است؛ واقعه عاشورا نیز یکی از این رویدادهاست. حضرت سیدالشهدا (ع) در آخرین جملات خود به امام سجاد (ع) می فرمایند: «غیر از من و تو مردی در خیمه ها نیست و زنده نمانده است». این جمله امام نشان از حفظ امامت دارد. چرا که امام حسین (ع) به دلیل همین حفظ امامت از ذریه خودشان اذن ورود امام زین العابدین (ع) را به میدان ندادند و می شود گفت که حفظ و پنهان کردن امام باقر (ع) نیز به همین سبب بوده است. البته باید در نظر داشت که امام باقر (ع) در میان کودکان و فرزندان اهل بیت (ع) حضور داشت؛ اما به دلیل حساسیت بالا، ظهور و نقش پررنگی را ایفا نکرد. ما در اسناد تاریخی روایت های بسیاری را از امام باقر (ع) درباره جریان عاشورا داریم. ایشان اولین کسی بودند که از آمدن ذوالجناح به خیمه ها خبر دادند و خطبه های وارده در کربلا را برای نسل آینده خود بیان کردند.



۹- ایجاد محافل معرفتی و علمی در دوران امام باقر علیه السلام

ایجاد محافل معرفتی و علمی پس از دوره انتقال حکومت بنی امیه به بنی عباس شکل گرفت. پس از جریان عاشورا در دوره امامت امام زین العابدین (ع)، خفقان و اختلافاتی در جامعه شکل گرفت. حکومت بنی امیه پس از واقعه کربلا با خشونت جلوی نشر معارف شیعی را گرفت. اما امام باقر (ع) فرصتی را ایجاد کرد تا حلقه های فکری معرفتی بنا شوند.

البته یکی دیگر از مسائلی که باعث شد جامعه به سمت تشکیل محافل معرفتی برود، شهادت اصحاب امام حسین (ع) بود؛ چرا که بیشترین یاران ایشان از محدثین و قاریان بودند که پس از شهادتشان جامعه با خلأ وجود عالمان روبرو شد. به همین سبب امام محمد باقر با تربیت شاگردان مکتب اهل بیت (ع) به تبلیغ معارف اسلامی و روایتگری واقعه عاشورا پرداختند. باید در نظر داشت که نیمی از احادیث موجود امروز از سخنان امام باقر (ع) است.

۱۰- تشریح ابعاد زندگی حضرت امام محمد باقر(ع)

خط اصلی زندگی ائمه معصومین علیهم السلام مبارزه با دشمنان خدا و طاغوت ها بوده و باید به عنوان زندگی یک انسان دویست و پنجاه ساله تفسیر شود، مبارزه با تحریف معارف و احکام اسلامی و نیز ایجاد تشکیلات بین شیعیان را دو اقدام مهم امام باقر علیه السلام عنوان کردند.

امام باقر علیه الصلاة و السلام در ایجاد تشکیلات تشیع و یک سازمان قوی و همگانی از همه ی وسایل مشروع و ممکن استفاده کرد. همین که افرادی را تربیت کند، به عنوان وکیل و نایب خود بگذارد که کار آن حضرت را دنبال کنند، و ادامه ی تبلیغات و تعلیمات آن حضرت را به عهده بگیرند. این سازماندهی پنهانی امام باقر بود، که از زمان قبل از امام باقر شروع شده بود، اما در زمان آن حضرت یک هیجان بیشتری پیدا کرد که کاری بسیار خطرناک بود)).

۱۱- قضاوت امام باقر(ع) بین یک زوج کبوتر

از این رو یکی از علوم این انوار مقدس الهی آشنایی با زبان تمام ملت ها و نیز آشنایی با زبان حیوانات و پرندگان بود. به عنوان نمونه امام صادق(ع) در روایتی ذیل این بخش از آیه ۱۶ نمل " وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ؛ سلیمان وارث داود شد»، فرمودند: همانا محمد وارث سلیمان شد و ما وارث محمد(ص) هستیم؛ ... إِنَّ مُحَمَّدًا وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَإِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّدًا (ص) «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۱۳۸). (عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ يَوْمًا إِذْ وَقَعَ زَوْجُ وَرْشَانَ عَلَى الْحَائِطِ وَهَذَا هَدَيْلُهُمَا فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا كَلَامَهُمَا سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا فَلَمَّا طَارَا عَلَى الْحَائِطِ هَذَا الذَّكَرُ عَلَى الْأُنْثَى سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا هَذَا الطَّيْرُ قَالَ يَا ابْنَ مُسْلِمٍ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَأَطُوعٌ مِنْ ابْنِ آدَمَ إِنَّ هَذَا الْوَرْشَانَ ظَنَّ بِأَمْرَانِهِ فَحَلَفَتْ لَهُ مَا فَعَلْتُ فَقَالَتْ تَرْضَى بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَرْضِيًّا بِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ فَصَدَّقَهَا. یکی از علوم داود و سلیمان(ع) علم به زبان پرندگان بود. در روایتی دیگر می خوانیم مردی خدمت امام صادق علیه السلام این قسمت از همان آیه ۱۶ سوره نمل را تلاوت کرد: «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم! [آگاهی به] زبان پرندگان را به ما آموخته اند و از هر چیزی [که به پیامبران و پادشاهان داده اند] به ما عطا کرده اند». امام صادق علیه السلام فرمود در آیه (من) ندارد آیه این طور است: «أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ یعنی بما همه چیز را دادند». منظور امام(ع) این بود که ما هم علم پرندگان می دانیم. همچنان که امام باقر(ع) ذیل همین آیه خطاب به محمد بن مسلم فرمود: «به ما زبان پرنده ها را آموخته اند و از هر چیز داده اند؛ إِنَّا عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ

شَیْءٌ)). همین محمد بن مسلم نقل می کند: روزی خدمت امام باقر علیه السلام بودم که یک جفت قمری آمدند و روی دیوار نشستند و طبق مرسوم خود آواز می خواندند و امام باقر علیه السلام دقایقی به آن ها پاسخ می گفت. سپس آماده پریدن شدند و چون روی دیوار دیگری پریدند، قمری نر لحظاتی بر قمری ماده فریاد می زد. من عرض کردم: قربانت شوم، داستان این پرندگان چه بود؟ فرمود: ای پسر مسلم هر پرنده و چارپا و جاندار را که خدا آفریده است نسبت به ما شنواتر و فرمان بردارتر از انسان است. این قمری به ماده خود بدگمان شده و او سوگند یاد کرده بود که کاری نکرده است و گفته بود به داوری محمد بن علی راضی هستی؟ پس هر دو به داوری من راضی شدند و من به قمری نر گفتم که نسبت به ماده خود ستم کرده ای؛ او هم قبول کرد. (الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۷۰ / بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۳۴۲).

۱۲- آشنایی با یاران ایرانی امام باقر علیه السلام

ورود اسلام به ایران و گرایش ایرانیان به این دین مبین، یکی از مهم ترین حوادث تاریخی، برای ملت ایران است. گرچه اسلام با شتاب خیره کننده ای در ایران پیش رفت؛ ولی حاکمیت عقیدتی اسلام بسیار آرام و ریشه دار صورت پذیرفت و توجه اسلام به حق و عدالت اجتماعی از مهم ترین عوامل گرایش ایرانیان به اسلام بود.

ایرانیان پس از گرایش به اسلام، روح و معنی اسلام را در خاندان اهل بیت علیهم السلام یافتند و با خاطره شیرینی که از حکومت عدل حضرت علی علیه السلام داشتند، تحقق عدالت اجتماعی را در مکتب فرزندان او یافتند. آنان با مشاهده سجایای اخلاقی، علمی، دینی، سادگی و بی آلایشی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان، به مکتب تشیع گرایش پیدا کردند و برخی جزء اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام شدند که به مرور زمان بر تعداد آنان افزوده شد.

امام محمدباقر علیه السلام با تأسیس اولین دانشگاه اهل بیت علیهم السلام، شاگردان و اصحاب بسیاری را تربیت کرد و صدها فارغ التحصیل در موضوعات گوناگون به جامعه عرضه نمود. شیخ طوسی (ره) در رجال خود، اصحاب و شاگردان امام محمد باقر علیه السلام را ۴۶۲ مرد و دو زن دانسته که در میان آنان برخی از نظر اعتبار و وثاقت مورد اتفاق اهل سنت و امامیه اند و برخی از فقیه ترین فقیهان صدر اسلام محسوب می شوند.

در این میان عده ای از ایرانیان افتخار شاگردی و ملازمت با ایشان را داشتند. گرچه نمی توان نام تمامی اصحاب ایرانی امام باقر علیه السلام را از منابع رجالی و روایی استخراج نمود؛ ولی سعی شده چند تن از یاران ایرانی امام پنجم را به طور مختصر معرفی و خدمات آنها را ذکر نماییم.

حمّاد بن ابی سلیمان

ابو اسماعیل حمّاد بن ابی سلیمان از ایرانیان مقیم کوفه است. پدرش فرمانروای اصفهان بود که در جریان فتح آن شهر در زمان خلیفه دوم به دست ابو موسی اشعری به همراه خانواده اسیر شد و سپس در حضور خلیفه دوم، اسلام آورد. وی از جمله ده موالی بود که معاویه در جریان جنگ صفّین به ابوموسی اشعری بخشید و ابوموسی او را به پسرش ابراهیم داد و ابراهیم او را آزاد کرد و سپس پدر حمّاد در کوفه ساکن گشت.

ابوسلیمان در کوفه به زندگی جدید خود پرداخت و فرزندش را به تحصیل علم و دانش گمارد؛ به طوری که حمّاد در زمره دانش آموختگان مشهور کوفه قرار گرفت. حمّاد پس از کسب علوم مقدماتی وارد دانشگاه امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام شد و به حدّی در کسب دانش پیش رفت که دانشمندان اسلامی از وی به عنوان امام، مجتهد و فقیه یاد کرده اند و او را به کثرت حدیث توصیف نموده اند. حمّاد پس از خدمات زیادی که در طول عمر خود انجام داد، در سال ۱۲۰ ق. و در کهولت سن وفات یافت.

داوود بن ابی هند سرخسی

داوود بن ابی عذافر قشیری سرخسی، اصالتاً خراسانی و اهل سرخس است. داوود از طریق خیاطی یا فروش خز، گذران زندگی می کرد و در کنار آن به تحصیل علم و دانش نیز می پرداخت. او از اصحاب ایرانی امام محمد باقر علیه السلام است. داوود در علم تفسیر از علمای مشهور عصر بود. او تفسیری داشت معروف به تفسیر ابن ابی هند که اثری از آن نمانده است. علاوه بر آن، او فقیهی کامل بود که از دوران جوانی در زمان حسن بصری فتوا می داد.

حماد بن زید می گوید: در فقه احدى را برتر از داوود ندیدم. علمای اهل سنت داوود را از راویان موثق به شمار می آورند و علامه امینی وی را فردی دانسته است که همگان در ثقه بودنش اتفاق نظر دارند.

داوود علاوه بر شهرت علمی، در زهد و تقوا نیز شهره بود. او چهل سال پنهان از دیگران، روزه گرفت؛ بدین ترتیب که به هنگام خروج از خانه، با تظاهر به نداشتن روزه، غذای خود را بر می داشت و به دنبال کسب روزی بیرون می رفت؛ ولی در بین راه، آن را به فقرا می داد و شب هنگام به خانه برمی گشت و افطار می کرد. مرگ داوود در سال ۱۴۰ ق. در راه مکه اتفاق افتاد.

محمد بن اسحاق

محمد بن اسحاق بن یسار بن خیار (ابوعبدالله) از موالیانی است که پدرانش از مسیحیانی بودند که در «نُفیره»، روستایی در حوالی عین التمر زندگی می کردند و این منطقه، جزء ایران و از نواحی تابعه عصر ساسانی بود. خالد بن ولید پس از فتح این نواحی، یسار جد محمد را همراه چهل تن دیگر به اسارت گرفت و به مدینه برد.

در سال ۸۰ یا ۸۵ ق. محمد در مدینه متولد شد و دوران کودکی و نوجوانی را در این شهر که مرکز عمده حدیثی بود، گذراند. وی سپس در ۳۰ سالگی برای بهره گیری از اخبار سیره نویسان، به مصر رفت و پس از پیروزی عباسیان بر امویان، به عراق آمد و مدتی در کوفه و ری اقامت گزید. در زمان خلافت منصور، کتاب معروف خود مغازی را تألیف کرد و در میان مردم کوفه و سایر مناطق منتشر ساخت. کتاب سیره او اولین سیره نسبتاً جامعی است که به دلیل نظم منطقی موجود در آن، به عنوان نخستین کار اصیل در این زمینه شناخته شده است.

محمد بن اسحاق، محدث و اولین سیره نویسی است که زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را به رشته نگارش در آورده است. شیخ طوسی و برقی او را در شمار اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام نام برده اند و برقی پدرش اسحاق را نیز از اصحاب امام باقر علیه السلام دانسته است.

شیخ طوسی و کشی او را از دوستداران و عاشقان اهل بیت علیهم السلام می دانند که در کتابش نیز احادیث بسیاری را در اثبات خلافت علی علیه السلام نقل نموده است؛ از جمله حدیث بلند «الجنان و النوق» را از امام باقر علیه السلام.

ابن اسحاق، حافظه بسیار قوی داشته و احادیث زیادی را حفظ بوده است و به خاطر حافظه بی مانند، او را «امیرالمحدثین» خوانده اند. او با نوشتن سیره یا مغازی، سنت و احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را حفظ و در اختیار مسلمانان قرار داد. وی برای جمع آوری اخبار، به بصره، کوفه، مصر، بغداد، و ری سفرهای طولانی نمود. به جز کتاب مغازی یا سیره، چند کتاب به او منسوب است. از جمله: الفتوح، سیرالعرب، اخبار صفین و حدیث المعراج و الاسراء. محمد بن اسحاق عاقبت در سال ۱۵۱ ق. در بغداد در گذشت و در مقابر خیزران دفن گردید.

۱۲- کلام ناب امام باقر علیه السلام

ثواب بی نظیر خدمت به همسر از زبان امام باقر(ع)

آقا امام باقر علیه السلام فرمودند: هر زنی که هفت روز شوهرش را خدمت کند، خداوند هفت در دوزخ را به روی او ببندد و هشت در بهشت را به رویش بگشاید، تا از هر در که خواهد وارد شود و فرمودند: هیچ زنی نیست که جرعه ای آب به شوهرش بنوشاند مگر آن که این عمل او برایش بهتر از یک سال باشد. که روزهایش را روزه بگیرد و شب هایش را به عبادت سپری کند. (وسائل الشیعه، ج ۱۴ ص ۱۲۳).

سفارش امام باقر (ع) به شیعیان

پنج سفارش امام باقر علیه السلام به شیعیان

تو را به پنج چیز سفارش می کنم:

(1) اگر مورد ستم واقع شدی ستم مکن

(2) اگر به تو خیانت کردند خیانت مکن

(3) اگر تکذیب کردند خشمگین مشو

(4) اگر مدحت کنند شاد مشو

(5) اگر نکوهشت کنند، بی تابی مکن. (بحار الانوار، دار احیاء، ج ۷۵، ص ۲۶۷)

۱۳- شهادت حضرت باقر العلوم (ع)

درباره علت و همچنین زمان مرگ امام پنجم تردید وجود دارد. بر اساس برخی روایات ایشان به وسیله ابراهیم بن ولید بن عبدالله، از نزدیکان هشام بن عبدالملک، مسموم شدند. بر اساس اقوال معروف تر اما، زید دیگری (یکی از پسر عموهای امام) بر سر ارثیه ای با باقر (ع) اختلاف پیدا کرده بود. آن دو توافق کردند تا نزد قاضی بروند. وقتی قاضی حق را به باقر داد، زید شکایتش را نزد هشام برد. شکایت های زید خلیفه را برانگیخت تا هدیه ای برای حاکم مدینه فرستاده از او بخواهد ارثیه مورد اختلاف را از باقر (ع) گرفته برایش بفرستد. باقر (ع) که گویا برای چنین وضعیتی خود را آماده کرده بود، صندوقی حاوی مدارک تقلبی را به حاکم مدینه داد. با این حال وقتی خلیفه صندوق را دریافت کرد، آن را به زید نشان داد و زید متوجه تقلبی بودن اسناد شد. بر طبق روایات شیعی خلیفه به زید زینی داد که با زهر آبدیده بود. زید تدارک لازم را دید تا زین به دست باقر (ع) برسد. امام از آن

استفاده کرده و بر اثر زهر آن از دنیا رفت. به گفته برخی منابع امام باقر در ۷ ذی الحجه سال ۱۱۴ پس از هجرت در سن ۵۷ به دستور هشام بن عبدالملک در مدینه مسموم شد و درگذشت. مزار امام محمد باقر در شهر مدینه در قبرستان بقیع و کنار سه امام دیگر شیعیان است. آرامگاه او بر خلاف بیشتر امامان شیعه هم اکنون گنبد و ضریح ندارد.



۱۴- وصیت امام باقر (ع) به فرزند و یارانش

کلینی به سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: پدرم هر آنچه از کتب و سلاح و آثار و امانات انبیا در نزد خود داشت، برای من به ودیعت سپرد. پس، چون لحظه وفاتش فرا رسید به من گفت: چهار شاهد فرا بخوان. من چهار تن از قریش را دعوت کردم که یکی از آنان نافع مولای عبد الله بن عمر بود.

پس به من فرمود: بنویس. این چیزی است که یعقوب فرزندان را بدان وصیت کرد که ای فرزندانم خداوند دین را برای شما برگزید، پس نمیرید مگر آنکه تسلیم رضای خداوند باشید. سپس فرمان داد که او را به جامه ای که هر جمعه در آن نماز می خواند، کفن کنند و عمامه اش را بر سرش بندند و قبر او را چهار گوش و با فاصله چهار انگشت از زمین بلندتر قرار دهند و در موقع دفن بندهای کفن او را باز کنند. سپس، امام صادق (ع) به پدر گفت: ای پدر! در ا

ین وصیت چه بود که بر آن شاهد طلب کردی؟ فرمود: پسر! خوش نداشتم پس از من با تو به نزاع برخیزند به این بهانه که به تو وصیت نکرده ام و می خواستم بدین وسیله حجت و دلیلی برای تو قرار داده باشم. در حقیقت امام (ع) می خواست به این وسیله همگان بدانند که جعفر بن محمد (ع)، وصی و جانشین و امام بعد از اوست.

وصیت امام(ع) به نقل از کلینی (ره)

شیخ کلینی در کتاب کافی به سند خود از امام رضا (ع) روایت کرده است که امام باقر (ع) به هنگام احتضار فرمود: هنگامی که به درود حیات گفتم زمین را برایم بشکافید و قبری مهیا کنید پس اگر به شما گفتند برای رسول خدا (ص) لحد بوده است، تصدیق کنید. این فرمایش بدان دلیل بوده است که امام باقر (ع) شکافتن زمین را از برخی جهات بهتر می دانسته اگر چه فضیلت لحد بالاتر بوده است.

کلینی به سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: پدرم هر آنچه از کتب و سلاح و آثار و امانات انبیاء در نزد خود داشت، به من به ودیعت سپرد. پس چون لحظه وفاتش فرارسید به من گفت: چهار شاهد فرا بخوان. من چهار تن از قریش را دعوت کردم که یکی از آنان نافع مولای

عبد الله بن عمر بود. پس به من فرمود: «بنویس این چیزی است که یعقوب فرزندانم را بدان وصیت کرد که ای فرزندانم خداوند دین را برای شما برگزید، پس نمیرید مگر آنکه تسلیم رضای خداوند باشید.» و وصیت کرد محمد بن علی به جعفر بن محمد و به وی فرمان می دهد که او را به جامه بردی که هر جمعه در آن نماز می خواند کفن کند و عمامه اش را بر سرش بندد و قبر او را چهار گوش و با فاصله چهار انگشت از زمین بلندتر قرار دهد و در موقع دفن بندهای کفن او را باز کند.

سپس به شهود فرمود: بازگردید خداوند شما را رحمت کند! امام صادق (ع) گفت: به پدرم گفتم: ای پدر! این وصیت چه بود که بر آن شاهد طلب کردی؟ فرمود: پسر! خوش نداشتم پس از من با تو به نزاع برخیزند به این بهانه که به تو وصیت نکرده ام و می خواستم بدین وسیله حجت و دلیلی برای تو قرار داده باشم. در حقیقت امام (ع) می خواست به این وسیله همگان بدانند که جعفر بن محمد (ع)، وصی و جانشین و امام بعد از اوست. کلینی در کافی به سند خود از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: پدرم روزی در ایام بیماریش به من گفت: پسر! گروهی از قریشیان ساکن مدینه را بدینجا فراخوان تا آنها را گواه بگیرم. من نیز چنین کردم. پس امام در حضور آنان به من فرمود: ای جعفر هنگامی که من دنیا را وداع گفتم مرا بشوی و کفن کن و قبرم را چهار انگشت بالاتر از زمین قرار ده و بر آن آب بپاش. چون گواهان رفتند به پدرم عرض کردم: اگر مرا (در خلوت هم) به این کارها امر می کردی، انجام می دادم. چرا درخواستی تا عده ای را به عنوان شاهد به نزدت بیاورم؟ فرمود: پسر! می خواستم با تو نزاع نکنند. (یعنی در امامت و خلافت از پس من با تو نزاع نکنند و بدانند که تو وصی منی)

کلینی در کافی به سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: پدرم در وصیتش نوشته بود که وی را در سه جامه کفن کنم. یکی ردای جمره ای او بود که در روز جمعه با آن نماز می خواند و دو پیراهن دیگر. پس به وی عرض کردم: چرا اینها را می نویسی؟ فرمود: می ترسم مردم با تو از در نزاع وارد شوند و بگویند او را در چهار یا پنج جامه کفن کن اما تو به گفتار آنان راه مرو. عمامه خودم را بر سرم بند و البته عمامه را جزو کفن محسوب مکن بلکه عمامه از چیزهایی است که بدن را به آن می پوشانند.

شیخ کلینی در کافی به سند خود نقل کرده است که امام باقر (ع) وصیت کرد که هشتصد درهم برای برگزاری مراسم سوگواری او اختصاص دهند و این کار را از سنت می دانست. زیرا پیامبر می فرمود: برای خاندان جعفر طعمی فراهم آرید، آنان نیز به وصیتش عمل کردند.

۱۵- معجزه‌ای از امام محمد باقر (ع)

در کتاب‌های تاریخی، معجزات فراوانی از امام محمدباقر (ع) نقل شده است. عبدالله بن عطاء مکی در یکی از آن‌ها می‌گوید: «به اشتیاق دیدار روی امام باقر علیه السلام از مکه به مدینه آمدم. شبی که به مدینه رسیدم، باران شدید و سرمای سخت بیداد می‌کرد. من که نیمه شب به در خانه حضرت رسیده بودم، با خود گفتم: اکنون برای در زدن دیر شده است. پس بهتر است تا صبح همین جا بمانم و صبح هنگام به خدمت ایشان مشرف شوم. در این هنگام، صدای امام (ع) را شنیدم که می‌فرمود: در خانه را برای ابن عطاء باز کنید که امشب، سرمای سخت و آزار باران را به خاطر ما تحمل کرده است.»

۱۶- تصریح پیامبر اکرم (ص) به امامت حضرت باقر العلوم (ع)

پیامبر اکرم (ص) در ضمن روایات زیادی به مسأله امامت امام محمد باقر (ع) تصریح فرموده اند که از مهم‌ترین آن روایات، روایت جابر بن عبدالله انصاری است. محمد بن مسلم می‌گوید: «در کنار جابر نشسته بودیم که امام سجاد علیه السلام همراه با فرزندشان محمد وارد شدند. حضرت سجاد علیه السلام به پسر بزرگوارشان دستور دادند که جابر را که در آن ایام پیرمرد و نابینا شده بود احترام کند. وقتی این کودک پیشانی جابر را به عنوان احترام بوسیدند، جابر پرسید: این کودک کیست؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند: پسر محمد است. جابر، محمد را در آغوش گرفت و گفت: ای

محمد! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو سلام می‌رساند. حاضران از جابر توضیح بیشتر خواستند. جابر گفت: روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که فرمودند: ای جابر! تو آن قدر زنده می‌مانی که حتی فرزندم، محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب را که نامش در تورات، باقر است، می‌بینی. وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان.»

۱۷- معرفی چند اثر درباره امام محمد باقر

۱- امام محمدباقر (ع)، نوشته شیخ عباس قمی:

که در واقع باز چاپ «باب هفتم «منتهی‌الآمال» است. این کتاب، در هفت فصل به موضوع‌هایی چون تولد، نام و کنیه، فضایل و مناقب و مکارم اخلاق، معجزات، کلمات حکمت‌آمیز، وفات، اولاد و حکایات منسوب به آن حضرت پرداخته است

۲- زندگانی باقر آل محمد (ع) گوهر علم همراه با داستانی پندآموز، نوشته فاطمه دهکردی:

کتاب، ساختاری رمان‌گونه دارد و با یک مقدمه از زمزمه‌های دل نویسنده آغاز می‌شود.

۳- در محضر امام محمد باقر (ع)، نوشته علیرضا زکی‌زاده رنانی:

این کتاب دارای یک پیشگفتار است و نویسنده هدف خود از این نوشتار را پرداختن به مباحثی اعتقادی، تفسیری، فقهی و کلامی بیان می‌کند.

در فصل اول کتاب با استناد به روایات منسوب به امام محمدباقر (علیه السلام) در مبحث عقاید، به توحید و معرفت خداوند، نبوت، قرآن و تفسیر، امامت و معاد، با ذکر اصل و ترجمه روایات و منابع آنها پرداخته شده است. روش نویسنده، گردآوری مباحث اعتقادی، تفسیری، فقهی و کلامی است که اشخاص مختلف در محضر امام باقر (علیه السلام) طرح و پاسخ دریافت کرده‌اند.

در فصل دوم کتاب فقط در ۷ صفحه به اخلاق پرداخته شده در حالی که فصل اول، «عقاید» در ۳۹۵ صفحه رقم خورده است. در پایان نیز «کتابنامه» — ذکر منابع و مأخذ کتاب — آمده است.

۵- داستان‌هایی از زندگانی امام محمد باقر (ع)، نوشته علیرضا کربندی:

کتاب، یک مقدمه، هشت بخش و یک خاتمه دارد و مؤلف در مقدمه کتاب آورده است که آشنایی با زندگینامه ائمه اطهار و پیشوایان راستین حق بر همه جوانان حقیقت‌طلب مسلمان واجب است. از این رو با سود بردن از کتاب‌های اهل دانش و بصیرت، دست به تهیه کتابی فشرده و ساده زده است تا قدمی برای شناساندن پیشوایان واقعی و رهروان راه خوشبختی انسان‌ها برداشته باشد.

در بخش اول کتاب به چگونگی ولادت حضرت امام محمد باقر (ع)، در بخش دوم به نام، القاب و کنیه آن بزرگوار و در بخش سوم به واگویی خصلت‌های نیک و پسندیده امام (ع) پرداخته شده است. همچنین، در بخش چهارم، گزیده‌هایی از سخنان آن حضرت آمده و در بخش پنجم به دوران امامت حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)، خلفای هم‌عصر ایشان، فروتنی علمای برجسته در نزد آن امام، مهارت امام در تیراندازی، آگاهی امام به اسرار و ... و در بخش ششم به جلوه‌هایی از رفتار امام باقر (علیه السلام) در مناجات و مهمان‌نوازی، اخلاق، صبر و کرامت اشاره شد است. در بخش هفتم نیز درباره شاگردان حضرت — همچون جابر بن عبدالله انصاری، آبان بن تغلب، جابر بن یزید جعفی و ... — سخن گفته شده و در فصل هشتم به ذکر حکایتی از شهادت امام محمد باقر (علیه السلام) پرداخته شده است. یک «خاتمه» کوتاه، پایان بخش این کتاب است.

۶- در مکتب فجر دانشها: حضرت امام محمد باقر (ع)، نوشته علی قائمی امیری:

گزیده‌ای از زندگی، سیره و اخلاق امام باقر (ع) و نقش آن حضرت در پیشبرد حیات فرهنگی جامعه در این اثر آمده و ضمن بحث از عصر سیاسی امام از حیات معنوی، حیات اخلاقی، حیات اقتصادی آن حضرت و مبارزات وی علیه ظالمان و ستمگران بنی‌امیه سخن گفته شده است.

۷- امام باقر (ع): جلوه امامت در افق دانش، احمد ترابی

این کتاب به صورت تحقیقی و با ارجاع های سندی معتبر در پاورقی، در پنج فصل تنظیم شده است. از لحاظ تحقیقی بودن و ارجاع ها به سندهای گوناگون، بسیار با اهمیت و از معدود کتاب هایی در این موضوع است که به فارسی به نگارش درآمده است. در فصل اول آن که اجمالی از ولادت تا شهادت آن حضرت است عناوین پنجمین طلوع امامت، ولادت، تبار والای امام باقر(ع)، نام و کنیه، القاب، فرزندان و همسر آن حضرت، شهادت، امامت باقرالعلوم(ع)، دلایل امامت، ویژگی ها و شایستگی های ضروری امام، انتخاب الهی، برترین انتخاب، کمال ها و کرامت ها و... آمده و نویسنده در فصل دوم به زندگانی علمی آن حضرت پرداخته و امام باقر(ع) را در اندیشه اهل تشیع و اهل تسنن بررسی کرده است. او سپس با ابتکاری جالب (البته برای تاریخ نویسان) شاگردان آن حضرت را نام می برد و سپس جلوه هایی از معارف باقری را برای خواننده بیان می کند؛ نویسنده از مبارزات امام با اندیشه خوارج و توهّمات قدریه، جبریه، غالیان و... پرده برداشته و ما را با سیاست های آن حضرت در زندگی علمی با عنوان های تبیین معارف اصولی دین، ارجاع امت به قرآن و مبارزه با قیاس در میدان اجتهاد و سرانجام تعلیم فقه و شیوه های صحیح اجتهاد، آشنا می کند.

نویسنده در فصل سوم زندگی سیاسی امام باقر(ع) را اعم از بینش سیاسی امام(ع) و شرایط سیاسی دوران امام و خلفای معاصر و قیام هایی که در زمان آن حضرت به وقوع پیوسته و مواضع آن حضرت در مقابل آن حوادث را بیان می کند. در فصل چهارم نیز به زندگی اجتماعی امام باقر(ع) و تلاش او، تأثیر او در جامعه، مرجعیت و پاسخ گویی به پرسش های مردم، و زندگی شرافتمندانه امام می پردازد و همچنین نماهایی از عبادت ها، دعاها و نیایش های آن حضرت را بر پرده ذهن خواننده به تصویر می کشد.

در فصل پنجم هم که از فصول مهم کتاب است، نویسنده با توجه به برخی سخنان امام باقر(ع)، پیام ها و حکمت و درس هایی را از مکتب آن حضرت به مخاطب هدیه می کند.

۸- سرچشمه های نور: فرازهایی از زندگانی امام باقر(ع)، نوشته مسلم صاحبی:

نگارنده با توجه به منابع موثق به شرح ولادت امام محمدباقر(ع) و مقام و ابعاد شخصیتی ایشان در زمینه های معنوی و اجتماعی پرداخته و سپس، گنجینه های فکری امام محمدباقر(ع) را شرح داده است. او در ادامه، جنبه های علمی مکتب اهل بیت، کلمات قصار و وصیت نامه امام محمدباقر به «جابر بن یزید جعفی» را آورده و شاگردان ایشان را معرفی کرده است. در پایان کتاب نیز سیاست بنی امیه در عصر امام باقر(ع) به همراه مدایح و مراثی که درباره امام محمدباقر(ع) سروده شده، گنجانده شده است.

۹- ملاقات در شب بارانی، نوشته مسلم ناصری:

کتاب شامل دوازده داستان و حکایت کوتاه درباره زندگی امام پنجم شیعیان است که از منابع مختلف - ویژه دانش‌آموزان مقاطع راهنمایی و دبیرستان - با این عناوین گردآوری شده است: پیک پیامبر، فرشته‌ای در بیابان، ملاقات در شب بارانی، آرامش بعد از سحر، پند و پیشمانی، دانشمندی که خود را به دیوانگی زد، تک تیرانداز، فقط برای خدا، زندگی دوباره، رسوایی در شبستان مسجد، نقشه‌ای که نگرفت و حیوان صفتان.

۱۰- مدرسه امام باقر(ع)، نوشته مهدی غلامعلی

در این کتاب سیصد و شصت و پنج حدیث برگزیده از امام باقر (ع) به تعداد روزهای سال آده است تا دوستداران آن حضرت هر روز را با خواندن یک حدیث ایسان آغاز کنند.

۱۱- دیگر کتابهای منتشر شده درباره امام محمد باقر (ع):

سرچشمه‌های نور (حضرت امام باقر ع) / گروه نویسندگان مؤسسه البلاغ / مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸؛

کتابنامه امام باقر (ع) / ناصر الدین انصاری قمی / مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲؛

بر امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) چه گذشت؟ / سید محمد حسن موسوی کاشانی / انتشارات زاهدی، ۱۳۷۳؛

امام باقر(ع) جلوه امامت در افق دانش / نگارش: احمد ترابی / مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی / ۱۳۷۳؛

راویان مشترک فریقین از امام محمد باقر (ع) / مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی / ۱۳۷۳؛

شرح سخنان حضرت باقر العلوم (ع) در سیر و سلوک و معرفت نفس / سید یدالله برقی / ۱۳۷۴؛

زال معرفت، پژوهشی در زندگانی امام محمدباقر(ع) / محمدباقر طاهری / گلستان ادب / ۱۳۸۱؛

نخستین اندیشه‌های شیعی تعالیم امام محمدباقر(ع) / ارزینا لالانی، ترجمه: فریدون بدره‌ای / فرزانه روز / ۱۳۸۱؛

زندگانی امام محمدباقر(ع) / منصور کریمیان / اشرفی / ۱۳۸۱؛

صحیفه امام باقر علیه السلام/ جواد قیومی اصفهانی/ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی/ ۱۳۸۲؛

داستان زندگی امام محمدباقر(ع)/ امیرمهدی مرادحاصل، رضا شیرازی/ پیام نور/ ۱۳۸۲؛

داستان هایی از اخلاق و رفتار امام محمدباقر(ع)/ علی میرخلف زاده/ محمد و آل محمد(ص)/ ۱۳۸۳؛

زندگانی حضرت امام محمدباقر(ع)/ حمیدرضا کفاش/ عابد/ ۱۳۸۳؛

زندگانی چهارده معصوم، امام محمدباقر(ع)/ علی نوری/ جهانتاب/ ۱۳۸۳؛

معجزات امام محمد باقر (ع)/ حبیب الله اکبرپور (به اهتمام)/ الف/ ۱۳۸۴؛

مردی که اسرار سرزمین ها را می دانست؛ زندگینامه امام محمدباقر(ع)/ محمود پوروهاب، پژمان رحیمی زاده (نقاش)/ مدرسه /

۱۳۸۵

حیات پاکان؛ داستان هایی از زندگی امام محم باقر، امام جعفر صادق و امام موسی کاظم(ع)/ مهدی محدثی/ بوستان کتاب قم /

۱۳۸۵؛

امام باقر(ع) الگوی زندگی/ حبیب الله احمدی / فاطیما / ۱۳۸۵؛

زیارتنامه حضرت علی ابن امام محمد باقر(ع) به انضمام زیارت عاشورا و شرح مختصری از زندگینامه/ سیدحسین عابدینی اردهالی

(گردآورنده)/ سمیع، سفیر اردهال/ ۱۳۸۶؛

پرسش های مردم و پاسخ های امام باقر(ع)/ احمد قاضی زاهدی، محمدحسین رحیمیان (مترجم) / حاذق/ ۱۳۸۶؛

شکافنده علم؛ امام محمدباقر(ع)/ سعید قانع/ چلچله / ۱۳۸۶؛

نغمه باران؛ امام محمد باقر (ع)/ مهدی وحیدی صدر (شاعر)/ جامعه القرآن الکریم / ۱۳۸۷؛

امام محمدباقر(ع)؛ کار و عبادت/ سپیده خلیلی/ لوح دانش/ ۱۳۸۷؛

چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر(ع)/ عبدالله صالحی/ مهدی یار/ ۱۳۸۷؛

دیدار و گفت و گوی صمیمانه با فجر دانش ها حضرت امام محمدباقر(ع)/ مصطفی نیلی پور/ قلم نو/ ۱۳۸۷؛

امام باقر(ع) در کربلا/ محمد کامرانی اقدام (شاعر)/ حدیث نینوا / ۱۳۸۷؛

باقر تورات؛ شرح حال و زندگانی امام باقر(ع)/ علیرضا اسداللهی فرد / صبح پیروزی / ۱۳۸۷؛

عالم ترین پدر دنیا؛ امام باقر(ع) / علی عباسی/ منتظران ظهور/ ۱۳۸۷؛

بهترین حضور؛ حضرت امام باقر (ع)/ مهدی وحیدی صدر / عروج اندیشه / ۱۳۸۷؛

امام محمد باقر(ع)/ اسماعیل هنرمندنیسا/ سایه گستر/ ۱۳۸۷؛

بخشنده بود و دانا؛ امام محمد باقر(ع)/ عباسعلی سپاهی یونسی/ انصار / ۱۳۸۷.

ضمناً علاقه مندان به آن حضرت می توانند کتاب زندگانی حضرت امام محمد باقر (ع)، نوشته حسین عمادزاده را از فایل ضمیمه دریافت کنند. ۹۲۵ / ۳۰۱/ش

۱۸-مروری بر زندگی امام محمد باقر علیه السلام از تولد تا شهادت

حضرت امام محمد باقر (ع) در روز اول رجب یا به روایتی سوم صفر سال ۵۷ هجری قمری در مدینه منوره چشم به جهان گشود و

هفتم ذی الحجه سال ۱۱۴ هجری قمری، در سن ۵۷ سالگی در این شهر مسموم شد و به شهادت رسید حضرت امام محمدباقر

(ع) (پنجمین امام شیعیان جهان در روز جمعه (یا دوشنبه یا سه شنبه) اول (غره) ماه رجب یا به روایتی سوم ماه صفر سال ۵۷ هجری

قمری در مدینه منوره چشم به جهان گشود.

پدر ارجمندش حضرت امام سجاد (ع) پسر امام حسین (ع) و مادر گرامیش ام عبدالله، فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) است و

بنابراین امام محمدباقر (ع) اولین امامی است که از نسل هر دو فرزندان امام علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) یعنی امام حسن (ع) و

امام حسین (ع) می‌باشد. حضرت امام سجاد (ع) پس از تولد فرزند بزرگوارش، او را در آغوش گرفت و نوازش کرد و بر گوش راست او اذان و بر گوش چپش اقامه خواند و این مولود مبارک را «محمد» نام نهاد.

حضرت امام جعفر صادق (ع) در مورد مادر گرامی پیشوای پنجم شیعیان می‌فرماید: «آن بانو فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) صدیقه‌ای بود که همانند او در میان فرزندان امام حسن علیه السلام دیده نشده است.»

از قول حضرت امام باقر (ع) هم واقعه‌ای شگفت انگیز در مورد آن بانوی ارجمند بیان شده که بیانگر مقام والای ایشان است. امام باقر (ع) می‌فرماید: «مادرم نزدیک دیواری نشسته بود که ناگهان دیوار شکافته شد و ما صدای هولناک فرو ریختن دیوار را شنیدیم. در این حال، مادرم دست خود را بلند کرد و به سوی دیوار گرفت و گفت: نه، به حق مصطفی صلی الله علیه و آله سوگند یاد می‌کنم که خداوند اجازه سقوط به تو نداده است. پس دیوار در هوا معلق ماند تا مادرم از آن بگذشت. پس از آن، پدرم امام سجاد علیه السلام، یک صد دینار از برای مادرم صدقه داد.»

کنیه امام باقر (ع) «ابوجعفر» و معروف‌ترین لقب ایشان «باقر العلوم» به معنای شکافنده علوم است، زیرا آن حضرت (ع)، شکافنده معضلات فکری و حل کننده مسائل و پیچیدگی‌های علوم، و در گستردگی دانش و معارف، سرآمد و شخصیت منحصر به فرد عصر خویش بود.

شاکر، هادی، امین، صابر، ذاکر، جامع و حاضر از دیگر القاب آن حضرت (ع) است که هر یک بر وجه خاصی از کمالات و فضایل آن حضرت (ع) دلالت دارد.

حضرت امام محمدباقر (ع) همزمان با واقعه جانگداز عاشورا در سال ۶۱ هجری، در سن ۴ سالگی بود که به همراه پدر و در کنار جد عزیزش حضرت سیدالشهداء (ع) در کربلا حضور داشت. آن حضرت (ع) در زمان شهادت پدر بزرگوارشان امام سجاد (ع) در سال ۹۴ هجری قمری، ۳۶ سال سن داشت که امامت شیعیان را عهده دار شد. مدت امامت پنجمین پیشوای شیعیان جهان تا زمان شهادت ایشان، ۱۹ سال و دو ماه بود.

علم و دانش امام محمد باقر (ع) همانند دیگر ائمه اطهار (ع)، از سرچشمه وحی نشأت می‌گرفت و هیچ کس در آن زمان به پایه علمی ایشان نمی‌رسید.

آوازه منزلت علمی امام (ع) به حدی بود که همه تاریخ نویسان، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، در توصیف کمالات ایشان بدون استثنا به مقام علمی آن حضرت (ع) اشاره نموده اند.

حضرت امام محمد باقر (ع) همانند اجداد پاکش عابدترین فرد روزگار خود محسوب می شد و در عبادت، الگوی راستین عابدان بود. اما علیرغم کثرت عبادت هرگز به گوشه نشینی و دوری از فعالیت های اجتماعی روی نیاورد، گر چه به قول امام صادق (ع): «آن قدر شبها نماز می خواندند که در نتیجه ایستادن در حال نماز، پاهای ایشان ورم می کرد.» و به گفته ابن صباغ؛ «تمام عمر امام علیه السلام در راه طاعت خدا بود».

آن امام همام (ع) با این همه، خود را در عبادت خدا قاصر می دید و می فرمود: «چه کسی می تواند، چون علی علیه السلام خدا را عبادت کند؟»

حضرت امام محمد باقر (ع) سرانجام در سال ۱۱۴ هجری قمری و در سن ۵۷ سالگی با توطئه مرموز و مخفیانه هشام بن عبدالملک دهمین خلیفه اموی در شهر مدینه مسموم شد و به شهادت رسید و پیکر پاکش در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

مرقد نورانی شریف آن حضرت (ع)، در کنار مرقد جد بزرگوارشان امام حسن مجتبی (ع)، پدر ارجمندشان امام سجاد (ع) و فرزند عزیزشان امام جعفر صادق (ع) قرار دارد و زیارتگاه و ملجأ شیعیان، عاشقان و ارادتمندان است.

امام محمدباقر علیه السلام با تأسیس اولین دانشگاه اهل بیت علیهم السلام، شاگردان و اصحاب بسیاری را تربیت کرد و صدها فارغ التحصیل در موضوعات گوناگون به جامعه عرضه نمود. در نهایت توطئه شهادت امام توسط خلیفه عباسی برنامه ریزی شد و امام را به شهادت رساند.

امام باقر (ع) به هنگام احتضار فرمود: هنگامی که به درود حیات گفتم زمین را برایم بشکافید و قبری مهیا کنید پس اگر به شما گفتند برای رسول خدا (ص) لحد بوده است، تصدیق کنید. این فرمایش بدان دلیل بوده است که امام باقر (ع) شکافتن زمین را از برخی جهات بهتر می دانسته اگر چه فضیلت لحد بالاتر بوده است. باشد که پیرو واقعی امام علیه السلام باشیم. آنچه که در پیش رو است اشاره ای به زندگی امام باقر علیه السلام از تولد تا شهادت است .

مام محمد باقر (ع) پنجمین امام شیعیان، در سوم ماه صفر سال ۵۷ هجری قمری در مدینه چشم به جهان گشودند و چهارمین بهار عمر خودشان را در کنار جد بزرگوارشان حسین بن علی (ع) و پدرشان امام سجاد (ع) سپری کردند. ایشان همانند پدر خود از وقایع سیاسی کربلا دور و در جوار پدر باقی ماندند تا اینکه هفتم ذی الحجه سال ۱۱۴ پس از هجرت در سن ۵۷ سالگی به شهادت رسیدند.

پی نوشت ها:

۱. مصباح المتعجد، شیخ طوسی، ص ۵۵۷.
۲. ارشاد، شیخ مفید، ص ۲۶۴.
۳. همان، ص ۲۶۴.
۴. امالی، شیخ طوسی، ص ۲۶۱.
۵. جامع الروات، محمد بن علی اردبیلی، ج ۱، ص ۹.
۶. همان، ص ۱۱۷.
۷. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، ج ۲، ص ۲۳۳.
۸. همان، ص ۶.
۹. همان، ص ۴۵۵.
۱۰. همان، ص ۴۶۹.
۱۱. فروع کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ص ۳۴۳.
۱۲. از منابع

<http://article.tebyan.net><http://eheyat.com><http://www.rajanews.com/news><https://rasanews.ir/>

fa/news دانشنامه اسلامی. حوزه نت

فصل هشتم: زندگینامه امام صادق علیه السلام



نام: جعفر (به معنی نهر جاری پرفایده)

کنیه: ابو عبدالله لقب: صادق

پدر: حضرت محمد بن علی (ع)

مادر: معروف به ام فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر

تاریخ ولادت: یکشنبه ۱۷ ربیع الاول، سال ۸۳ هجری

مکان ولادت: مدینه مدت عمر مبارک: ۶۵ سال

علت شهادت: مسمومیت قاتل ملعون: منصور دوانیقی (خلیفه عباسی)

زمان شهادت: یکشنبه ۲۵ شوال، سال ۱۴۸ هجری

مدفن مطهر: قبر شریفش در قبرستان بقیع (واقع در مدینه منوره) در کنار قبر پدر و جد و عمویش امام حسن

مجتبی (علیه السلام) می باشد.

۱- ولادت امام صادق (ع):

ششمین اختر تابناک آسمان امامت امام صادق علیه السلام در روز جمعه ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجری در مدینه و در زمان عبدالملک بن مروان بن حکم دیده به جهان گشود. مادر آن حضرت «ام فروه» دختر قاسم- [۱] بن محمد بن ابوبکر می باشد. ایشان در سال ۱۴۸ هجری به دستور منصور عباسی به وسیله انگور زهرآلود مسموم و به شهادت رسید. مدفن مطهر آن حضرت در قبرستان بقیع و در جوار ائمه بقیع- [۲] قرار دارد. [۳] بنا به گفته شیخ مفید و کلینی، ولادت آن حضرت در سال ۸۳ هجری اتفاق افتاده است. لیکن ابن طلحه روایت نخست را صحیح تر میدانند و ابن خشاب نیز در این باره گوید: چنان که ذراع برای ما نقل کرده، روایت نخست، سال ۸۰ هجری، صحیح است. شهادت آن امام (ع) در دوشنبه روزی از ماه شوال و بنا به نوشته مؤلف جنات الخلود در ۲۵ شوال و به روایتی نیمه ماه رجب سال ۱۴۸ هجری روی داده است. با این حساب می توان عمر آن حضرت را ۶۸ یا ۶۵ سال گفت که از این مقدار ۱۲ سال و چند روزی و یا ۱۵ سال با جدش امام زین العابدین (ع) معاصر بوده و ۱۹ سال با پدرش و ۳۴ سال پس از پدرش زیسته است که همین مدت، دوران خلافت و امامت آن حضرت به شمار می آید و نیز بقیه مدتی است که سلطنت هشام بن عبد الملک، و خلافت ولید بن یزید بن عبد الملک و یزید بن ولید عبد الملک، ملقب به ناقص، ابراهیم بن ولید و مروان بن محمد ادامه داشته است. کنیه مادر امام (ع) را ام فروه گفته اند. برخی نیز کنیه او را ام القاسم نوشته و اسم او را قریبه یا فاطمه ذکر کرده اند. کنیه آن حضرت ابو عبد الله بوده است و این کنیه از دیگر کنیه های وی معروف تر و مشهورتر است. محمد بن طلحه گوید: برخی کنیه آن حضرت را ابو اسماعیل دانسته اند. ابن شهر آشوب نیز در کتاب مناقب می گوید: آن حضرت مکنی به ابو عبد الله و ابو اسماعیل و کنیه خاص وی ابو موسی بوده است.

۲- لقب امام صادق (ع)

آن حضرت القاب چندی داشت که مشهورترین آنها صادق، صابر، فاضل و طاهر بود. از آنجا که وی در بیان و گفتار راستگو بود، او را صادق خواندند.

۳- از فضایل امام جعفر صادق (ع)

مناقب آن حضرت بسیار است که به اختصار از آنها یاد می کنیم. فضایل امام صادق بیش از آن است که بتوان ذکر کرد. جمله ای از مالک بن انس امام مشهور اهل سنت است که: «بهتر از جعفر بن محمد، هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و در هیچ قلبی

خطور نکرده است.» از ابوحنیفه نیز این جمله مشهور است که گفت: «ما رأیت افقه من جعفر بن محمد» یعنی: «از جعفر بن محمد، فقیه تر ندیدم.» و اگر از زبان خود آن حضرت بشنویم ضریس می گوید: امام صادق در این آیه شریفه: کل شیء هالک الا وجهه، یعنی: «هر چیز فانی است جز وجه خدای متعال»، فرمود: «نحن الوجه الذی یوتی الله منهم» یعنی «ماییم آئینه ای که خداوند از آن آئینه شناخته می شود.» بنابراین امام صادق (ع) فرموده است او آئینه ذات حق تعالی است.

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: علومی که از آن حضرت نقل کرده اند به اندازه ای است که ره توشه کاروانیان شد و نامش در همه جا انتشار یافت. دانشمندان در بین ائمه (ع) بیشترین نقل ها را از امام صادق روایت کرده اند. هیچ یک از اهل آثار و راویان اخبار بدان اندازه که از آن حضرت بهره برده اند از دیگران سود نبرده اند. محدثان نام راویان موثق آن حضرت را جمع کرده اند که شماره آنها، با صرف نظر از اختلاف در عقیده و گفتار، به چهار هزار نفر می رسد.

بیشترین حجم روایات، احادیثی است که از امام صادق (ع) نقل شده است، اهمیت معارف منقول از جعفر بن محمد (ص) به میزانی است که شیعه به ایشان منسوب شده است: «شیعه جعفری». کمتر مسئله دینی (اعم از اعتقادی، اخلاقی و فقهی) بدون رجوع به قول امام صادق (ع) قابل حل است. کثرت روایات منقول از امام صادق (ع) به دو دلیل است:

یکی اینکه از دیگر ائمه عمر بیشتری نصیب ایشان شد و ایشان با شصت و پنج سال عمر شیخ الاثمه محسوب می شود (۱۴۸ - ۸۳ هجری)، و دیگری که به مراتب مهمتر از اولی است، شرائط زمانی خاص حیات امام صادق (ع) است. دوران امامت امام ششم مصادف با دوران ضعف مفرط امویان، انتقال قدرت از امویان به عباسیان و آغاز خلافت عباسیان است. امام با حسن استفاده از این فترت و ضعف قدرت سیاسی به بسط و اشاعه معارف دینی همت می گمارد. گسترش زائدالوصف سرزمین اسلامی و مواجهه اسلام و تشیع با افکار، ادیان، مذاهب و عقاید گوناگون اقتضای جهادی فرهنگی داشت و امام صادق (ع) به بهترین وجهی به تبیین، تقویت و تعمیق «هویت مذهبی تشیع» پرداخت. از عصر جعفری است که شیعه در عرصه های گوناگون کلام، اخلاق، فقه، تفسیر و... صاحب هویت مستقل می شود. عظمت علمی امام صادق (ع) در حدی است که ائمه مذاهب دیگر اسلامی از قبیل ابوحنیفه و مالک خود را نیازمند به استفاده از جلسه درس او می یابند. مناظرات عالمانه او با ارباب دیگر ادیان و عقاید نشانی از سعه صدر و وسعت دانش امام است. اهمیت این جهاد فرهنگی امام صادق (ع) کمتر از قیام خونین سید الشهداء (ع) نیست.

۴- امام صادق در نگاه دیگران

ابوحنیفه، پیشوای مشهور فرقه حنفی، گفته است: «من دانشمند تر از جعفر بن محمد ندیده ام.» «لو لا السنتان لهلك نعمان»؛ یعنی اگر آن دو سال (شاگردی من نزد او) نبود، نعمان هلاک می شد. (اسم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بوده است). مالک، پیشوای فرقه مالکی، گفته است: «مدتی نزد جعفر بن محمد رفت و آمد می کردم، او را همواره در یکی از سه حالت می دیدم؛ یا نماز می خواند یا روزه بود و یا قرآن تلاوت می کرد، و هرگز او را ندیدم که بدون وضو حدیث نقل کند.» اکنون از باب تیمن و تبرک و جهت بهره مندی بیشتر، سخنی چند از آن امام بزرگوار را ذکر می کنیم؛

کمال احسان

((لا یتیم المعروف الا بثلاث خصال؛ تعجیل و تقلیل کثیره و ترک الامتنان به)) احسان و نیکی کامل نباشد، مگر با سه خصلت؛ شتاب در آن، کم شمردن بسیار آن، و منت ننهاده بر آن.

محاسبه نفس

((حق علی کل مسلم یعرفنا ان یرض عمله فی کل یوم و لیله علی نفسه فیکون محاسب نفسه، فان رای حسنه استزاد منها، و ان رای سیئه استغفر منها لنلا یخزی یوم القیمه)) بر هر مسلمانی که ما را بشناسد، سزاوار است که در هر شبانه روز، عملش را بر خود عرضه دارد و خود حسابگر خویش باشد، اگر حسنه دید بر آن بیفزاید، و اگر گناه دید از آن آمرزش خواهد تا اینکه روز قیامت رسوا نشود.

استقامت

((لو ان شیعتنا استقاموا لصافحتهم الملائکه و لاطلهم الغمام و لاشرقوا نهارا و لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم و لما سالوا الله شیئا الا اعطاهم)) اگر شیعیان ما استقامت می ورزیدند، هر آینه فرشتگان با آنها دست می دادند و ابرها بر آنها سایه می انداخت و در روز می درخشیدند و از بالای سر و زیر پای خود روزی می خوردند و چیزی از خدا نمی خواستند مگر اینکه به آنها عطا می کرد.

۵- مدت امامت:

وی ۳۴ سال امام بودند- [۴] که ۱۸ سال در دوره اموی و ۱۶ سال در دوره عباسی بوده است.- [۵]

۶- خلفای اموی معاصر امام صادق (ع)

به ترتیب عبارتند از:

- هشام بن عبدالملک (۱۱۴-۱۲۵)

- ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۶-۱۲۵)
- یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۶)
- ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (۲ ماه و ۱۰ روز از سال ۱۲۶).
- مروان بن محمد معروف به مروان حمار (۱۳۲-۱۲۶)

۷- خلفای عباسی معاصر امام صادق (ع):

عبارتند از: ابوالعباس عبدالله بن محمد (۱۳۷-۱۳۲). ابوجعفر منصور دوانیقی (۱۴۸-۱۳۷).

۸- فرزندان امام:

از امام جعفر صادق علیه السلام هفت پسر و سه دختر بر جای ماند که عبارتند از:

- اسماعیل ، عبدالله و ام فروه که مادرشان فاطمه بنت الحسین بن علی بن حسین علیه السلام است.
- امام کاظم ، اسحاق و محمد که مادرشان حمیده خاتون می باشد.
- عباس، علی ، اسماء و فاطمه که هر یک از مادری به دنیا آمده اند. - [۶]

۹- مراحل مختلف زندگانی امام صادق (ع)

زندگانی این امام شریف را می توان به سه دسته کلی تقسیم نمود:

الف) زندگانی امام در دوره امام سجاد و امام باقر (ع) ایشان تقریباً نیمی از عمر خود را به خوشه چینی از علم و تقوا و کمال و فضیلت این دو امام پرداختند.

ب) زندگانی امام از سال ۱۱۴ تا ۱۴۰ هجری : در این دوره امام از فرصت مناسبی که به وجود آمد، استفاده نمود و مکتب جعفری را به تکامل رساند. در این مدت، **4000** دانشمند تحویل جامعه داد و علوم و فنون بسیاری را که جامعه آن روز تشنه آن بود، به جامعه اسلامی ارزانی داشت.

۱۰- آخرین سال های عمر امام:

در این دوره، که به مدت هشت سال به طول انجامید، امام بسیار تحت فشار و اختناق حکومت منصور عباسی قرار داشت. در این دوره امام دائماً تحت نظر بود و مکتب جعفری عملاً تعطیل گردید. [۷]



۱۱. عوامل انقراض حکومت اموی:

در عصر امام صادق علیه السلام حکومت اموی منقرض شد. عواملی که منجر به انقراض سلسله اموی شد عبارتند از:

- حکومت موروثی استبدادی.
- تحریف حقایق توسط محدثان مزدور و روحانیون درباری.
- مخالفت علنی و آشکار با سنت پیامبر (ص) و قرآن کریم.
- اهانت به حرمین شریفین.
- سوء استفاده از بیت المال مسلمین.
- کامجویی و هوسرانی و می‌گساری و ساز و آواز.
- گرایش به تجملات و زیورآلات.
- تعصب عربی و تحقیر موالی (غیراعراب).
- اختلافات و درگیری های داخلی و نژادی.
- قتل و غارت مسلمین خصوصاً فرزندان بنی هاشم.
- قیام مسلحانه شیعیان.
- تعطیل شدن امر به معروف و نهی از منکر به سبب خشونت حکمرانان.
- رواج شعارها و سنت های جاهلی. - [۸]

۱۱- شکل گیری حکومت بنی العباس

بنی العباس در اواخر دوره بنی امیه از فرصت سیاسی که به وجود آمده بود، استفاده کردند و حکومت را در سال ۱۳۲ هجری قمری بدست گرفتند. [۹] و تا سال ۶۵۶ هجری قمری حکومت کردند. سیاست عباسیان تا زمان معتصم بر مبنای حمایت از ایرانیان و تقویت علیه اعراب بود. صد ساله اول حکومت عباسی برای ایرانیان، عصر طلایی بود. چه آن که برخی از وزرای ایرانی همانند برامکه و فضل بن سهل؛ ذوالریاستین بعد از خلیفه، بزرگترین قدرت به شمار می رفتند. [۱۰]

روسای بنی هاشم اعم از عبدالله محض و پسرانش محمد و ابراهیم و همچنین بنی العباس به نام های ابراهیم امام، ابوالعباس سفاح، ابوجعفر منصور دوانیقی و عموهای این ها، در محلی به نام «ابواء» [۱۱]

نهیضت ضد اموی را از سال ۱۰۰ هجری آغاز کردند. و چون بنی العباس زمینه را برای خودشان مهیا نمی دیدند، با «محمد نفس زکیه» [۱۲] به عنوان مهدی امت بیعت کردند. [۱۳]

بعد از آن که روسای بنی هاشم با محمد بیعت کردند، از امام جعفر صادق علیه السلام نیز دعوت نمودند که با محمد به عنوان مهدی امت بیعت کند ولی حضرت به آن ها فرمود که در نزد ما اسراری است. این پسر، مهدی امت نیست و وقت ظهور نیز فرا نرسیده است. حضرت در آن جلسه بیان داشتند که ابوالعباس سفاح و برادرانش به خلافت خواهند رسید و به عبدالعزیز بن عمران زهری فرمود که ابوجعفر منصور قاتل محمد و برادرش ابراهیم خواهد شد. [۱۴]

مبلغان بنی عباس در آغاز، مردم را با عنوان «الرضا من آل محمد» یا «الرضی من آل محمد» تبلیغ می کردند. دو تن از ماهرترین شان عبارت بودند از: «ابوسلمه خلال» و «ابومسلم خراسانی». ابوسلمه که به وزیر آل محمد لقب گرفت، در کوفه مخفیانه تبلیغ می کرد و ابومسلم که به امیر آل محمد ملقب شد، در خراسان مردم را بر علیه دستگاه حاکمه اموی می شوراند. [۱۵]

یکی از کارهای زشت ابومسلم این بود که نسبت به ابوسلمه حسادت می ورزید. نامه هایی به سفاح و عموهای سفاح نوشت و به آن ها اطلاع داد که ابوسلمه قصد دارد خلافت را از آل عباس به نفع آل ابی طالب تغییر دهد. ولی سفاح نپذیرفت و گفت: چیزی بر من ثابت نشده است. ابومسلم وقتی که فهمید ابوسلمه از توطئه او آگاه است، عده ای را مامور کرد که هنگام برگشت ابوسلمه از نزد سفاح، او را شبانه به قتل برسانند. [۱۶] و چون قاتل یا قاتلین از اطرافیان سفاح بودند، خون ابوسلمه لوث شد و خوارج را به عنوان قاتل معرفی کردند. [۱۷]

مسعودی در مروج الذهب [۱۸] می نویسد: ابوسلمه بعد از کشته شدن ابراهیم امام به این فکر افتاد که خلافت را از آل عباس به نفع آل ابی طالب تغییر دهد. نامه ای در دو نسخه برای امام جعفر صادق علیه السلام و عبدالله محض نوشت و به مامور گفت: این دو

نامه را مخفیانه به امام جعفر صادق علیه السلام بده و اگر قبول کرد، نامه دیگر را از بین ببر و اگر نپذیرفت، نامه دوم را برای عبدالله ببر و طوری عمل کن که هیچ کدام نفهمند که برای دیگری نامه نوشتیم.

فرستاده، نامه را اول برای امام برد. ایشان قبل از آن که نامه را مورد مطالعه قرار دهد، به آتش گرفت و آن را سوزاند و بیان داشت که ابوسلمه شیعه و طرفدار ما نیست. فرستاده، نامه دیگر را به عبدالله محض داد که بسیار خوشحال و مسرور گردید. صبح زود نزد امام صادق علیه السلام آمد و جریان را اطلاع داد. امام به او گفت: که ابوسلمه عین این نامه را برای من نیز نوشته بود ولی آن را سوزاندم. به او گفت: ابوسلمه طرفدار ما نیست. از چه زمان اهل خراسان شیعه تو شده اند که می گویی شیعیان ما نوشته اند؟ آیا تو ابومسلم را به خراسان فرستادی؟ آیا تو به آن ها گفتی لباس سیاه بپوشند و آن را شعار خود قرار دهند...؟ عبدالله از این سخنان ناراحت شد و شروع به بحث با امام نمود. -[۱۹]

بعضی از کسانی که ادعای تاریخ شناسی دارند، با انکار و اعتراض می پرسند که چرا امام صادق علیه السلام در جواب نامه ابوسلمه چنان برخوردی داشته است؟ در جواب به این افراد، باید گفته شود که در این قضیه نه شرایط معنوی در کار بوده که افرادی با خلوص نیت چنین پیشنهادی را بیان کنند و نه شرایط ظاهری و امکاناتی فراهم بوده که بتوان به واسطه آن اقدام عملی نمود. -[۲۰]

اولاً امام می دانست بنی عباس ساکت نخواهند نشست و امام را به شهادت می رسانند. بدون آن که شهادت امام هیچ فایده و اثری برای اسلام و مسلمین داشته باشد.

ثانیاً در آن عصری که امام می زیست، آن چه که برای جامعه اسلامی بهتر و مفیدتر بود، رهبری نهضت علمی، فکری و تربیتی بود که اثر آن تاکنون هست؛ کما این که در عصر امام حسین علیه السلام آن نهضت ضرورت داشت که اثرش هنوز نیز باقی است. -[۲۱]

۱۲- دوران خاص امام صادق (ع)

الف) فرصت مناسب برای فعالیت هال علمی:

از سال ۱۲۹ تا ۱۳۲ هجری که عباسیان روی کار آمدند؛ چون بنی امیه رو به ضعف و سقوط می رفتند، فرصت این که امام را تحت فشار قرار دهند، نداشتند و از طرفی عباسیان نیز که شعار طرفداری از خاندان پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گرفتن انتقام خون به ناحق ریخته آنان را می دادند، به امام فشاری وارد نمی آوردند.

از این رو، این دوران، برای امام دوران آرامش و آزادی بود و فرصت بسیار خوبی برای فعالیت های علمی و فرهنگی به شمار می رفت، فرصتی که برای هیچ یک از امامان دیگر به غیر از امام باقر علیه السلام که اندکی از این فرصت برای ایشان به وجود آمد و

فعالیت علمی را شروع کرده بود. و هم چنین برای امام رضا علیه السلام فراهم نگشت. ولی امام صادق علیه السلام هم عمر طولانی (حدود ۷۰ سال) داشتند و هم محیط و زمان برای ایشان مساعد بود. [۲۲]

امام جعفر صادق (علیه السلام) تلاش و کوشش خود را با مساعی علمی آغاز و حوزه فکری و ثمربخش خویش را که بزرگان فقها و متفکران از آن بیرون آمدند، در صفوف امت، افتتاح کرد و با تربیت شاگردانی دانشمند، ذخیره علمی بزرگی برای امت برجای گذاشت. بعضی از شاگردان نامی آن بزرگوار عبارتند از: هشام بن حکم و مؤمن طاق و محمد بن مسلم و زرارة بن اعین و ... که هر یک چهره های درخشانی از تربیت شدگان مکتب آن حضرتند. حرکت علمی او آن سان گسترش یافت که سراسر مناطق اسلامی را دربر گرفت و مردم از علم او سخن ها می گفتند و شهرتش در همه شهرها و دیارها پیچیده بود.

جاحظ در مورد امام صادق (علیه السلام) می گوید: «امام صادق چشمه های دانش و حکمت را در روی زمین شکافت و برای مردم درهایی از دانش گشود که پیش از او معهود نبود و جهان از دانش وی سرشار گردید.»

هدف امام صادق (علیه السلام) از گسترش برنامه فرهنگی، چاره جهل امت و تقویت عقیده به مکتب اسلام و نیز ایستادگی در برابر امواج کفرآمیز و شبهه های گمراه کننده و حل مشکلات ناشی از انحراف حکومت بود. تلاش آن حضرت از طرفی مقابله با امواج ناشناخته و فاسد اوضاع سیاسی عهد امویان و عباسیان بود که انحرافات عقیدتی آن، بیشتر معلول ترجمه کتاب های یونانی و فارسی و هندی و پدید آمدن گروه های خطرناک از جمله غلات و زندیقان و جاعلان حدیث و اهل رأی و متصوفه بود که زمینه های مساعد رشد انحراف را به وجود آورده بودند.

امام (علیه السلام) در برابر تمامی آنها ایستادگی کرد و با همه مناظره و مباحثه کرد و خطر افکارشان را برای ملت اسلام افشا نمود و از طرف دیگر، با تلاش های خستگی ناپذیر، مفاهیم عقیدتی و احکام شریعت را منتشر ساخت و آگاهی علمی را پراکند و توده های عظیم دانشمندان را به منظور آموزش مسلمانان مجهز ساخت.

امام صادق (علیه السلام) مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در مدینه محل تدریس خویش قرار داد و مردم، دسته دسته از دور و نزدیک به آنجا می شتافتند و سؤالات گوناگون خود را مطرح و جواب لازم را دریافت می نمودند.

از جمله استفاده کنندگان از محضر آن بزرگوار، مالک بن انس و ابوحنیفه و محمد بن حسن شیبانی و سفیان ثوری و ابن عیینه و یحیی بن سعید و ایوب سجستانی و شعبه بن حجاج و عبدالملک جریح و دیگران بودند.

امام صادق (علیه السلام) به پیروان خود فرمان داد که به حاکم منحرف پناه نبرند و از داد و ستد و همکاری با او خودداری کنند و به اصحاب و دوستان خود سفارش می کرد که در هر کار، مخفیانه عمل کنند و تقیه را رعایت نمایند و در هر عملی که انجام می دهند توجه کامل داشته باشند که دشمنان و مخالفان شان متوجه آن نشوند.

آن حضرت مردم را بر آن می داشت تا در قیامی که زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) بر ضد دولت امویان کرده بود، پشتیبان زید باشند. هنگامی که خبر قتل زید به او رسید بسیار ناراحت شد و اندوهی عمیق به او دست داد و از مال خود به خانواده هر یک از یاران زید که با او در آن واقعه آسیب دیده بودند هزار دینار داد و نیز هنگامی که جنبش بنی الحسن (علیه

السلام) شکست خورد، امام را حزن و اندوه فرا گرفت و سخت بگریست و مردم را مسؤول کوتاهی در برابر آن جنبش دانست.

با این حال، آن حضرت از در دست گرفتن حکومت، خودداری فرمود و این کار را به وقتی موکول کرد که نقش دگرگون سازی امت را ایفا کند و در مجرای افکار امت تأثیر گذارد و انحراف های گوناگونی را که واقعیات سیاسی و اجتماعی روز به وجود آورده بود تصحیح نماید، آنگاه در داخل امت عهده دار تجدید بنا شود و امت را آماده سازد تا در سطحی در آیند که بتوانند حکومتی را که خود می خواهند، تشکیل دهند.



۱۳- شور و نشاط در زمان امام صادق (ع)

در زمان امام جعفر صادق علیه السلام در جامعه اسلامی شور و نشاط فوق العاده ای پیدا شد که منشا جنگ عقاید گردید. به طور خلاصه می توان عوامل مؤثر در این نشاط را در چهار مورد بررسی کرد:

- محیط آن دوره، محیط کاملاً مذهبی و اسلامی بود و مردم تحت انگیزه های مذهبی، زندگی می کردند. تشویق های پیامبر به علم و دانش و تشویق و دعوت های قرآن کریم به علم و تعلم و تفکر و تعقل، عامل اساسی این نهضت و شور و نشاط بود.
- نژادهای مختلفی که سابقه فکری و علمی داشتند، در دنیای اسلام وارد شدند و تحولاتی را در جامعه ایجاد کردند.

- «جهان وطنی اسلامی»- [۲۳] عامل سومی بود که زمینه را مساعد می کرد. اسلام با وطن های آب و خاکی مبارزه کرده بود و وطن را «وطن اسلامی» تعبیر می کرد که هر جا اسلام هست، آن جا وطن است و در نتیجه تعصبات نژادی تا حدود بسیار زیادی از میان رفته بود. به طوری که نژادهای مختلف با یکدیگر همزیستی داشتند. - [۲۴]
- عامل دیگری که زمینه این جهش و جنبش را فراهم می کرد، «تسامح و تساهل دینی» بود. - [۲۵] یعنی مسلمانان به خاطر همزیستی با اهل کتاب، آن ها را تحمل می کردند و آن را برخلاف اصول دینی خود نمی پنداشتند. در آن زمان اهل کتاب، اهل علم و دانش بودند که وارد جامعه اسلامی شده بودند و مسلمین نیز مقدم آن ها را گرامی می شمردند. در نتیجه در همان عصر اول، معلومات آن ها را گرفتند و در عصر بعدی، خود در راس جامعه اسلامی قرار گرفتند. - [۲۶]

۱۴- ظهور مکاتب و نحله های متعدد

امام صادق علیه السلام در عصری زیست که علاوه بر حوادث سیاسی، یک سلسله حوادث اجتماعی و پیچیدگی ها و ابهام های فکری و روحی پیدا شده بود که اسلام را تهدید می کرد. ظهور متکلمان - [۲۷]، صوفیه (خشکه مقدس ها) - [۲۸]، زنادقه - [۲۹]، مکتب ها و نحله های مختلف فقهی جبریه، مشبهه، تناسخیه و... - [۳۰] اختلاف قرائت، اختلاف در تفسیر، و رشد گروه خوارج و مرجئه از آن جمله بودند. - [۳۱] هر کدام عقاید خود را ترویج می کردند و به نحوی نظر می دادند. از این رو، تشنگی عجیبی به وجود آمده بود که لازم بود امام به آن ها پاسخ مناسب گوید.

۱۵- نقش امام در مقابله با مکاتب و نحله های جدید

امام صادق علیه السلام با تمامی این جریاناتی که وجود داشت، برخورد کرد. از نظر قرائت و تفسیر، یک عده شاگردان امام هستند. در باب نحله های فقهی هم که مکتب امام صادق علیه السلام قوی ترین و نیرومندترین مکتب های فقهی آن زمان بوده، به طوری که اهل تسنن هم اعتراف نمودند. ابوحنیفه - [۳۲] و مالک - [۳۳] شخصاً از محضر امام استفاده کردند و مالک بارها از مدینه به خدمت امام می رسید و از وجود ایشان استفاده می برد. شافعی و احمد بن حنبل نیز از شاگردان امام هستند. - [۳۴]

امام صادق علیه السلام با در نظر گرفتن نیاز شدید جامعه و آمادگی زمینه اجتماعی مناسب، دنباله نهضت علمی و فرهنگی پدرش را گرفت و حوزه علمی وسیعی به وجود آورد. - [۳۵]

۱۶- شاگردان امام صادق (ع)

ایشان در رشته های مختلف، شاگردان بزرگی همچون «هشام بن حکم کندی»، «محمد بن مسلم»، «ابان بن تغلب»، «هشام بن سالم»، «معلی بن خنیس»، «محمد بن علی بن نعمان بجلی کوفی» معروف به «مؤمن الطاق»، «مفضل بن عمر»، «ثابت بن دینار» معروف به «ابو حمزه ثمالی»، «زراره بن اعین»، «جابر بن یزید جعفی کوفی»، «صفوان بن مهران جمال اسدی کوفی» معروف به «صفوان جمال»، «عبدالله بن ابی یعفور»، «حمران بن اعین شیبانی»، «حمزه طیار»، «برید بن معاویه عجلی»، و... تربیت نمود. [۳۶]

۱۷- تقیه:

در دوره امام صادق علیه السلام، شیعیان و طرفداران امام با نوعی پیوستگی فکری و عملی، تشکیلاتی را به وجود آورده بودند و امام صادق علیه السلام نیز با خلفا مبارزه مخفی می کرد. نوعی جنگ سرد در میان بود. معایب، مثالب و مظالم خلفای جور به وسیله امام در دنیا پخش شد. حتی امام به منظور تبلیغ ولایت و امامت خود، نمایندگانی به مناطق مختلف از جمله خراسان می فرستاد. [۳۷]

فشار گسترده سیاسی حکام اموی و عباسی گویای این حقیقت است که یاران امام به خاطر مصون ماندن از گزند حکام زورگو، «تقیه» می کردند. تاکیدهای مکرر امام بر «تقیه» نشان دهنده فعال بودن این تشکیلات به طور مخفی و تصمیم جدی حکومت بر سرکوب کردن حرکت ها است. برخی از روایت های موجود نشان می دهد که شیعیان به شدت تحت فشار بودند. [۳۸] و از ترس شمشیر برهنه منصور، راه تقیه را در پیش گرفتند. [۳۹]

جاسوسان اموی و عباسی، مراقب رفت و آمدهای امام و اصحابشان بودند. اگر کسی تماسی برقرار می کرد، با کمال احتیاط این عمل را به انجام می رساند. زیرا دستگاه خلافت اگر فردی را می شناخت که به اهل بیت علیهم السلام اظهار محبت می کند، سرنوشت او با مرگ یا سیاه چال و زندان ابد، رقم می خورد. چنان که یکی از اطرافیان امام زیر شلاق جان سپرد. [۴۰] به همین خاطر امام از بعضی از شیعیان روی برمی گرداند و حتی برخی را مورد سرزنش قرار می داد. [۴۱]

منصور درباره امام صادق علیه السلام تعبیر عجیبی دارد: جعفر بن محمد مثل یک استخوان در گلوی من است؛ نه می توانم بیرونش بیاورم و نه می توانم آن را فرو برم. نه می توانم مدرکی از او بدست آورم و کلکش را بکنم و نه می توانم تحملش کنم. -

[۴۲] [۴۳]

پی نوشت ها:

۱. قاسم با دختر عموی خود اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر ازدواج کرد. بنابراین، مادر امام از طرف پدر و نوه ابوبکر است.
۲. ائمه بقیع عبارتند از: امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام.
۳. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۷۱/ کتاب الحجه، کلینی، باب مولد الامام ابی عبدالله/ حیات الصادق، ص ۶/ اعلام الوری طبرسی، ص ۲۷۱/ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۲/ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱.
۴. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، استاد مطهری، ص ۱۳۷، الارشاد، ص ۲۴۹.
۵. تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۳۷۵/ الشیعه والحاکمون، ص ۱۳۷/ مروج الذهب مسعودی، ج ۳، ص ۲۳۳ به بعد/ الکامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۶۵ به بعد.
۶. الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۸۴/ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۸۰/ اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، ص ۲۹۱/ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۱، ج ۲.
۷. الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۸۹.
۸. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۱۷-۱۱۸/ الکامل، ج ۳، ص ۲۰۱ به بعد/ مقاتل الطالبیین، ص ۷۰/ الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۶۵/ الغدير، ج ۱۰، ص ۳۲۶/ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۶.
۹. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۱۷.
۱۰. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۵۸۴.
۱۱. ابواء مکانی است مابین مدینه و مکه. این مکان جایی است که آمنه سلام الله علیها مادر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن جا وفات یافت و حضرت امام کاظم علیه السلام به دنیا آمد. (ر.ک: معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۱، ص ۷۹).
۱۲. محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام.
۱۳. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، استاد مطهری، ص ۱۳۱-۱۳۲/ مقاتل الطالبیین، ص ۱۷۳.
۱۴. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۳۴-۱۳۵.
۱۵. الفخری، ابن طقطقا، ص ۱۵۳/ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۲.
۱۶. مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۲۸۴.
۱۷. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۲۳-۱۲۴/ بیست گفتار، ص ۱۸۰-۱۷۹.
۱۸. الفخری، ص ۱۵۴-۱۵۵/ جهاد الشیعه، ص ۱۰۴.

۱۹. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۲۹-۱۲۴.
۲۰. همان، ص ۱۳۱-۱۳۰.
۲۱. بیست گفتار، مطهری، ص ۱۷۹-۱۸۰.
۲۲. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۲۳. مجموعه آثار مطهری، ج ۱۴، ص ۶۸-۷۱ / سوره تکویر، آیه ۲۷ / سوره سبا، آیه ۲۸ / سوره انبیاء، آیه ۱۰۵ / سوره اعراف، آیه ۱۵۸ / سوره انعام، آیه ۸۹ / سوره نساء، ۱۳۳ / مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۴.
۲۴. مثلاً یک غلام بربری مانند «نافع» یا «عکرمه» غلام عبدالله بن عباس در کرسی استادی می نشست و بسیاری از مسلمانان عراقی، سوری، حجازی، مصری، ایرانی و هندی در پای درس او شرکت می کردند.
۲۵. مسئله «تساهل و تسامح با اهل کتاب» عامل فوق العاده مهمی بود. این مسئله ریشه حدیثی دارد. احادیثی همچون «خذوا الحکمه ولو من مشرک» و «الحکمه ضاله المؤمن، یأخذها اینما وجدها» مضمونش همین است.
۲۶. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۶۱-۱۵۹.
۲۷. از بحث های داغ آن روز، بحث های کلامی بود. متکلمین در اصول عقاید و مسائل اصولی همچون خدا، صفات خدا، آیات مربوط به خدا، درباره نبوت و حقیقت وحی، درباره شیطان، توحید، ثنویت، قضا و قدر، جبر و اختیار و... بحث می کردند.
۲۸. ظهور متصوفه به طوری که طبقه ای را به وجود آوردند و طرفداران زیادی پیدا کنند و در کمال آزادی، حرف های خود را بر زبان جاری سازند، در زمان امام صادق علیه السلام رخ داد. این گروه به عنوان نحله ای در مقابل اسلام سخن نمی گفتند، بلکه بیان می داشتند که اصلاً حقیقت اسلام آن است که ما می گوییم. اینان روش خشکه مقدس عجیبی پیشنهاد می کردند که قابل تحمل نبود.
۲۹. از خطرناک ترین طبقه های این عصر، ظهور زنداقه بود. زنداقه طبقه متجدد و تحصیل کرده آن عصر بودند. که با زبان های زنده آن روز سریانی، فارسی، هندی و... آشنا بودند. زنداقه و دهریینی از قبیل ابن ابی العوجاء، ابوشاکر دیبسانی و حتی ابن مقفع وجود داشتند که با آن حضرت به محاجه برخاستند. احتجاجات بسیار مفصل و طولانی که در این زمینه باقی است به راستی اعجاب آور است. «توحید مفضل» در اثر یک مباحثه با یک نفر دهری مسلک و رجوع مفضل به امام صادق علیه السلام پدید آمده است.

۳۰. مدینه، کوفه، بصره و حتی اندلس هر کدام مرکزی بشمار می رفتند که مالک ابن انس، ابوحنیفه و... رهبری آن را بر عهده داشتند.
۳۱. بیست گفتار، ص ۱۸۰-۱۸۴.
۳۲. نعمان بن ثابت بن زوطی بن مرزبان معروف به ابوحنیفه دو سال شاگرد امام بود. (امام الصادق والمذاهب الاربعه، حیدر اسد، ج ۱، ص ۷۰).
۳۳. مالک بن انس نیز نزد امام می آمد و به شاگردی آن حضرت افتخار می کرد. (همان، ج ۱، ص ۵۳).
۳۴. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۵۱-۱۴۷.
۳۵. حرکت های علمی دنیای اسلام، اعم از شیعه و سنی مربوط به امام صادق علیه السلام است. حوزه های سنی مولود تفکر امام است؛ چون در راس حوزه های سنی، جامع الازهر وجود دارد که در حدود ۱۰۰۰ سال پیش توسط شیعیان فاطمی تاسیس شد و تمام حوزه های دیگر اهل سنت، منشعب از این جامع است. (سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۶۴-۱۶۳).
۳۶. رجال کشی، محمد بن حسن طوسی، ص ۲۷۵؛ قاموس الرجال، محمدتقی تستری، ج ۳، ص ۴۱۶/ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۵.
۳۷. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۷۲.
۳۸. مستدرک الوسائل، حاج میرزا حسین نوری طبرسی، ج ۱۲، ص ۲۹۷ به بعد/ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۳۲.
۳۹. تاریخ الشیعه، ص ۴۳.
۴۰. حیاة الامام الباقر علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۶/ المحاسن، ص ۱۱۹.
۴۱. المناقب، ج ۴، ص ۲۴۸.
۴۲. مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۲۳۸/ الامام الصادق علیه السلام، مظفر، ج ۱، ص ۱۱۱/ سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۱۵۹-۱۵۸/ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۹/ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۹-۲۰۸/ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۴۲.
۴۳. دانشنامه اسلامی

فصل نهم: زندگینامه امام کاظم علیه السلام



نام مبارک حضرت: موسی بن جعفر علیه السلام
 کنیه: ابو ابراهیم، ابوالحسن، ابوالحسن اول، ابوالحسن ماضی، ابوعلی و ابواسماعیل.
 القاب: کاظم، صابر، صالح، امین و عبدالصالح. آن حضرت در میان شیعیان به «باب الحوائج» معروف است.
 منصب: معصوم نهم و امام هفتم شیعیان.
 تاریخ ولادت: حضرت هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هجری. برخی نیز سال ۱۲۹ را ذکر کردند.
 محل تولد: ابواء منطقه‌ای در میان مکه و مدینه در سرزمین حجاز عربستان سعودی کنونی.
 میلادش برای امام صادق علیه‌السلام چنان شادی بخش بود که آن حضرت به‌همین مناسبت سه روز جشن گرفت و مردم مدینه را اطعام نمود.
 نسب پدری: امام جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام.
 نام مادر: حمیده مصفاة. نام‌های دیگری نیز مانند حمیده بربریه و حمیده اندلسیه نیز برای او نقل شده است.
 حمیده کنیزی از اهل بربر مغرب یا از اهل اندلس اسپانیا بوده است و نام پدر این بانو را صاعد بربری گفته‌اند.
 این بانو از زنان بزرگ زمان خویش بود و چندان فقیه و عالم به احکام و مسائل بود که امام صادق علیه‌السلام زنان را در یادگیری مسائل و احکام دینی به ایشان ارجاع می‌داد. و درباره‌اش فرمود: «حمیده، تصفیه شده است از هر دنس و چرکی، مانند شمش طلا. پیوسته فرشتگان او را حفاظت و پاسبانی نموده تا رسیده است به من، به خاطر آن کرامتی که از خدا متعال برای من و حجت پس از من است.» برادران دیگر امام از این بانو اسحاق و دیباج بوده‌اند.
 خصوصیات ظاهری: قد متوسط و رنگ سبزه سیر و محاسن انبوه داشت. نقش نگینش «حسبی الله» و به روایتی «الملك لله وحده» بود.

مدت امامت: از زمان شهادت پدرش، امام جعفر صادق (علیه السلام)، در شوال ۱۴۸ هجری تا رجب سال ۱۸۳ هجری، به مدت ۳۵ سال. آن حضرت در سن بیست سالگی به امامت رسید.

تاریخ و سبب شهادت: ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری، در سن ۵۵ سالگی، به وسیله زهری که در زندان سندی به دستور هارون الرشید به آن حضرت خورانیده شد.

محل دفن: مکانی به نام مقابر قریش در بغداد در سرزمین عراق که هم اکنون به «کاظمین» معروف است.

1- ولادت حضرت

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام امام هفتم شیعیان در سال ۱۲۸ هجری در قریه «ابواء» (میان مکه و مدینه) دیده به جهان گشود. نام مادرشان حمیده بربریه یا حمیده پاک بوده است. امام کاظم علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش امام جعفر صادق علیه السلام به امامت رسید و از سال ۱۴۸ تا ۱۸۳ یعنی مدت ۳۵ سال رهبری شیعیان را بر عهده گرفت. ایشان معاصر با چهار تن از خلفای عباسی یعنی منصور عباسی (۱۴۸ تا ۱۵۸)، مهدی عباسی (۱۵۸ تا ۱۶۹)، هادی عباسی (۱۶۹ تا ۱۷۰) و هارون الرشید (۱۷۰ تا ۱۸۳) بودند و در بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ ه.ق در بغداد در زندان سندی بن شاهک مسموم و به شهادت رسید. / امام موسی کاظم (ع) را به علت کنترل خشم خویش در برابر بدرفتاری دیگران، کاظم و به دلیل عبادت بسیار، عبد صالح لقب داده اند.

باب الحوائج هم از القاب اوست و مردم مدینه امام موسی کاظم (ع) را زَيْنُ الْمُجْتَهِدِينَ (زینت تلاش گران) می نامیدند. حضرت موسی بن جعفر (ع) مشهور به امام موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعیان، در بیستم ماه ذی الحجه سال ۱۲۸ هجری قمری، در قریه ابواء (بین مکه و مدینه) دیده به جهان گشود. بعضی مکان تولد ایشان را مدینه دانسته اند .

در مورد تاریخ تولد امام کاظم علیه السلام اختلاف است؛ طبری میلاد ایشان را در ذی الحجه و طبرسی آنرا در ۷ صفر دانسته است. پدر بزرگوارشان امام صادق علیه السلام، امام ششم شیعیان و مادر مهربان مکرمه اشان، حمیده کنیزی از اهل مغرب یا اندلس (کشور اسپانیا) بوده است و نام پدر حمیده را صاعد مغربی (بربری) گفته اند.

2- کنیه و القاب امام موسی کاظم (علیه السلام)

ربیع بن عبد الرحمن گفت: بخدا قسم موسی بن جعفر علیه السلام از کسانی بود که آثار جلالت و کمال دانش و اطلاع از حقایق عالم در چهره‌اش دیده می‌شد، و می‌دانست چه کسی ادعای مقامش را خواهد کرد و منکر امامت و جانشینش می‌گردد ولی این خشم را فرو می‌خورد و آنچه می‌دانست اظهار نمی‌کرد از همین جهت لقب کاظم یافت. [۱]

کنیه آن جناب ابو الحسن اول و ابو الحسن ماضی و ابو ابراهیم و ابو علی بود معروف بعبد صالح و نفس زکیه و زین المجتهدین و وفی و صابر و امین و زاهر شد، لقب زاهر را از آن جهت یافت که اخلاق پسندیده و بخشش فراوانش درخشید. کاظم بواسطه کظم غیظ و چشم پوشی که از ستمگران میکرد بطوری که با زهر ستم آنها در زندان شهید شد. کاظم کسی است که خوف و اندوه پیکرش را فرا گرفته باشد. [۲]

از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: نقش انگشتی پدرم موسی بن جعفر «حسبی الله» بود در این موقع امام دست خود را گشود و انگشتی را نشان داد و نقش آن را دیدم. [۳]

3- همسر و فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام

تعداد همسران امام کاظم (ع) روشن نیست. اولین آنها، نجمه مادر امام رضا (ع) است. از تعداد فرزندان امام موسی کاظم (ع) نیز در منابع تاریخی گزارش‌های مختلفی آمده است در بعضی منابع آمده است. حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت: علی بن موسی الرضا (ع)، ابراهیم، عباس، قاسم، اسماعیل، جعفر، هارون، حسن، احمد، محمد، حمزه، عبدالله، اسحق، عبیدالله، زید، حسن، فضل، حسین، سلیمان، فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، ام ابیها، رقیه صغری، ام جعفر، لبابه، زینب، خدیجه، علیه، آمنه، حسنه، بریهه، عایشه، ام سلمه، میمونه، ام کلثوم. در بین تمام فرزندان حضرت ابو الحسن (ع) فرزند بزرگوارش حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) از همه بزرگوارتر و عالیقدرتر و داناتر و فاضلتر بوده. احمد بن موسی مردی کریم و بزرگوار و باتقوا بود و حضرت موسی بن جعفر این اولاد بزرگوار را دوست می‌داشت و بر دیگر فرزندان مقدم می‌داشت و بستان یسیر خویش را به او بخشیده بود.



4- اخلاق و فضائل امام موسی کاظم علیه السلام

امام کاظم (ع) به علت حلم و بردباری در برابر تجاوزکاران و فرونشاندن خشم و غضب خویش به « کاظم » ملقب بود. خریدن غلام و آزاد ساختن غلام یکی از برنامه های عبادتی امام موسی کاظم (ع) بوده است به حدی که در مدت عمر خویش بیش از هزار نفر را خریداری و در راه خدا و جلب رضایت و خشنودی او آزاد ساخته است.

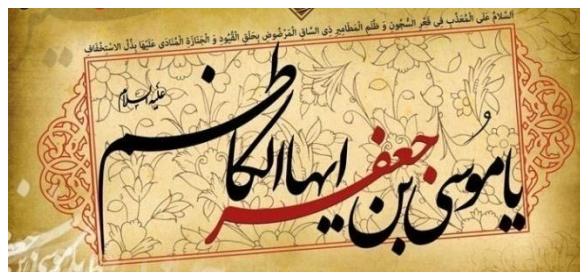
امام موسی کاظم علیه السلام در علم و تواضع و مکارم اخلاق و کثرت صدقات و بخشش و جوانمردی ضرب المثل بود. بدان و بداندیشان را با عفو و احسان بیکران خود تربیت می فرمود.

5- فرزندان امام کاظم علیه السلام

حضرت ابوالحسن موسی (علیه السلام) سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت:

۱- امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ۲- ابراهیم ۳- عباس ۴- قاسم ۵- اسماعیل ۶- جعفر ۷- هرون ۸- حسن ۹- احمد ۱۰- محمد ۱۱- حمزه ۱۲- عبدالله ۱۳- اسحق ۱۴- عبیدالله ۱۵- زید ۱۶- حسن ۱۷- فضل ۱۸- حسین ۱۹- سلیمان ۲۰- فاطمه کبری ۲۱- فاطمه صغری ۲۲- رقیه ۲۳- حکیمه ۲۴- ام ابیها ۲۵- رقیه صغری ۲۶- ام جعفر ۲۷- لبابه ۲۸- زینب ۲۹- خدیجه ۳۰- علی ۳۱- آمنه ۳۲- حسنه ۳۳- بریهه ۳۴- عایشه ۳۵- ام سلمه ۳۶- میمونه ۳۷- ام کلثوم.

در میان تمام فرزندان حضرت ابو الحسن (علیه السلام) فرزند بزرگوارش حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از همه بزرگوارتر و عالیقدرتر و داناتر و فاضلتر بوده. احمد بن موسی مردی کریم و بزرگوار و پرهیزکار بود و حضرت موسی بن جعفر این فرزند بزرگوار را دوست می داشت و بر سایر فرزندان مقدم می داشت و بستان یسیر خود را باو بخشیده بود.^[۴]



6- امامت پس از امام صادق علیه السلام

گر چه امام صادق علیه السلام در جلساتی خصوصی با برخی از اصحاب خاص خویش همچون مفضل بن عمر جعفی، معاذ بن کثیر، عبدالرحمان بن حجاج، فیض بن مختار، یعقوب سراج، سلیمان بن خالد، صفوان جمال و اسحاق و علی - که از برادران امام کاظم

(علیه السلام) بوده اند - بر امامت فرزندش امام کاظم (علیه السلام) اشاره نمود^{۱۰۱}، لیکن در عین حال بنا به دلایل سیاسی، از جمله به دلیل وحشتی که از حاکمیت عباسیان وجود داشت، امام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته ماند؛ زیرا امکان آن بود که اگر به صورت صریح و در ملاء عام، امامت امام کاظم علیه السلام معین گردد، از ناحیه خلفا تحت فشار قرار گیرد.

از جمله دلایل سردرگمی شیعیان پس از امام صادق (علیه السلام) می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- 1- شدت اختلاف منصور درباره علویان، به ویژه امام صادق علیه السلام - که عظمت فراوانی در جامعه داشت - سبب شد تا سردرگمی خاصی میان برخی از شیعیان، نسبت به رهبری آینده، به وجود آید.
 - 2- عوت و جذب شیعیان آن حضرت از طرف بعضی از فرزندان امام صادق علیه السلام - که به ناحق داعیه امامت داشتند - و بهره گیری آنان از این فرصت، مزید بر علت می شد.
 - 3- پراکندگی شیعیان نیز خود مشکل دیگری بود؛ زیرا آنها در شهرهای دور و نزدیک زندگی می کردند و کسب اطمینان درباره امام واقعی برای آنان کار دشواری بود.
 - 4- امام صادق علیه السلام در وصیت خویش برای این که جان امام بعد از خویش را حفظ کند، افزون بر دو فرزند خود، امام کاظم علیه السلام، عبدالله و منصور عباسی را نیز وصی خود قرار داد^{۱۰۱}.
 - 5- مسأله اسماعیل بن جعفر بن محمد: از آنجا که او فرزند بزرگتر امام صادق علیه السلام بود، شیعیان گمان می کردند که رهبری آینده شیعه از آن او خواهد بود. وی در حیات پدر وفات کرد و به طوری که در روایت آمده، امام صادق علیه السلام اصرار داشتند تا شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با این حال عده ای، پس از آن حضرت با داعیه مهدویت اسماعیل و یا بهانه های دیگر، فرقه ای بنام خطابی، باطنیه یا اسماعیلیه در شیعه به وجود آوردند^{۱۰۲}.
 - 6- این عوامل دست به دست هم داد و در ایجاد انشعاب میان شیعیان پس از شهادت امام صادق علیه السلام بسیار مؤثر بود، به طوری که یکی از اصحاب امام کاظم علیه السلام گفت: ذهب الناس بعد ابی عبدالله علیه السلام یمینا و شمالا^{۱۰۳}.
- نوبختی انشعاب شیعه را به شش فرقه پس از رحلت امام صادق علیه السلام بدین ترتیب برمی شمارد:

- 1- ناووسیه: کسانی که معتقد بر مهدویت خود امام صادق علیه السلام بودند.
- 2- اسماعیلیه خالصه که هنوز بر زنده بودن اسماعیل اصرار می ورزیدند.
- 3- آنان که به امامت محمد فرزند اسماعیل اعتقاد داشتند.
- 4- دسته ای که به امامت محمد بن جعفر معروف به دیباج معتقد بودند.
- 5- فطحیه: گروهی که امامت عبد الله افطح را قبول داشتند.
- 6- کسانی که به امامت موسی بن جعفر علیه السلام اعتقاد داشتند^{۱۰۴}.

گاهی بنا به دلایل سیاسی، از جمله به دلیل وحشتی که از حاکمیت عباسیان وجود داشت، امام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می ماند؛ زیرا امکان آن بود که اگر به صورت صریح، امامت امامی معین می شد، از ناحیه خلفا تحت فشار قرار گیرد. از جمله دلایل سردرگمی شیعیان پس از امام صادق (علیه السلام) می توان به موارد زیر اشاره کرد: شدت اختلاف منصور درباره علویان، به ویژه امام صادق علیه السلام - که عظمت فراوانی در جامعه کسب کرده بود - سبب شد تا سردرگمی خاصی میان برخی از شیعیان، نسبت به رهبری آینده، به وجود آید. دعوت و جذب شیعیان آن حضرت از طرف بعضی از فرزندان امام صادق علیه السلام - که به ناحق داعیه امامت داشتند - و بهره گیری آنان از این فرصت، مزید بر علت می شد.

پراکندگی شیعیان نیز خود مشکل دیگری بود؛ زیرا آنها در شهرهای دور و نزدیک زندگی می کردند و کسب اطمینان درباره امام واقعی برای آنان کار دشواری بود. امام صادق علیه السلام در وصیت خویش برای این که جان امام بعد از خویش را حفظ کند، افزون بر دو فرزند خود، امام کاظم علیه السلام و عبد الله، منصور عباسی را نیز وصی خود قرار داد. [۵]

مسأله اسماعیل بن جعفر بن محمد: آنجا که او فرزند بزرگتر امام صادق علیه السلام بود، شیعیان گمان می کردند که رهبری آینده شیعه از آن او خواهد بود. وی در حیات پدر وفات کرد و به طوری که در روایت آمده، امام صادق علیه السلام اصرار داشتند تا شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با این حال عده ای، پس از آن حضرت با داعیه مهدویت اسماعیل و یا بهانه های دیگر، فرقه ای بنام خطابیه، باطنیه یا اسماعیلیه در شیعه به وجود آوردند. [۶]

این عوامل دست به دست هم داد و در ایجاد انشعاب میان شیعیان پس از شهادت امام صادق علیه السلام بسیار مؤثر بود به طوری که یکی از اصحاب امام کاظم علیه السلام گفت: ذهب الناس بعد ابي عبد الله عليه السلام يمينا و شمالا [۷] نوبختی انشعاب شیعه را به شش فرقه پس از رحلت امام صادق علیه السلام بدین ترتیب برمی شمرد:

ناووسیه: کسانی که معتقد بر مهدویت خود امام صادق علیه السلام بودند.

اسماعیلیه خالصه که هنوز بر زنده بودن اسماعیل اصرار می ورزیدند.

آنان که به امامت محمد فرزند اسماعیل اعتقاد داشتند.

دسته ای که به امامت محمد بن جعفر معروف به دیباج معتقد بودند.

فطحیه: گروهی که امامت عبد الله افطح را قبول داشتند.

کسانی که به امامت موسی بن جعفر علیه السلام اعتقاد داشتند. [۸]

7- بر خوردهای امام موسی کاظم (علیه السلام) با خلفای عباسی

دورانی که امام کاظم علیه السلام در آن زندگی می کرد، مصادف با نخستین مرحله استبداد و ستمگری حکام عباسی بود. این اعمال فشار از زمان امام صادق علیه السلام آغاز شد و تا زمان امام رضا علیه السلام که دوره خلافت مأمون بود با شدت هر چه تمام تر ادامه یافت؛ مردم در زمان مأمون اندکی احساس امنیت سیاسی کردند، ولی دیری نپایید که دستگاه خلافت بدرفتاری و اعمال فشار بر مردم را دوباره از سر گرفت. فشار سیاسی عباسیان در دوره ای آغاز شد که پیش از آن امام باقر و صادق علیهما السلام با

تربیت شاگردان فراوان، بنیه علمی و حدیثی شیعه را تقویت کرده بودند و جنبشی عظیم در میان شیعه پدید آورده بودند. رسالت امام موسی کاظم (علیه السلام) آن بود تا در این حرکت علمی، توازن و تعادل فکری را میان شیعیان برقرار کنند.

عصر امام کاظم علیه السلام دوران بسیار سختی برای شیعیان بود و در این دوران حرکت‌های اعتراض‌آمیز متعددی از ناحیه شیعیان و علویان نسبت به خلفای عباسی صورت گرفت که از مهم‌ترین آنها قیام حسین بن علی، شهید فخر - در زمان حکومت هادی عباسی - و نیز جنبش یحیی و ادریس فرزندان عبد الله بود که در زمان هارون رخ داد. در واقع مهمترین رقیب عباسیان، علویان بودند و طبیعی بود که حکومت آنان را سخت تحت نظارت آنها بگیرد. [۹] امامان شیعه همگی بر لزوم رعایت تقیه پافشاری کرده و می‌کوشیدند تا تشکل شیعه و رهبری آنها را به طور پنهانی اداره نمایند. طبعاً این وضعیت سبب می‌شد تا تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آنها ارزشیابی دقیقی به عمل آورد.

امام کاظم علیه السلام پس از شهادت پدرش در سال ۱۴۸، در زمان منصور دوانیقی امامت را عهده دار شد. منصور عباسی در سال ۱۵۸ در مکه مرد. جانشین وی تا سال ۱۶۹ فرزندش مهدی عباسی بود. پس از آن، یک سال هادی عباسی خلافت کرد و آنگاه هارون به خلافت رسید. امام در سال ۱۸۳ به شهادت رسید و در تمام این سالها رهبری شیعیان امامی را عهده‌دار بود. کتب تاریخ و حدیث، برخوردهای متعدد خلفای عباسی با موسی بن جعفر علیه السلام را نقل کرده‌اند که عمده‌ترین آنها برخوردهای هارون است. از جمله این برخوردها می‌توان موارد زیر اشاره کرد:

برخورد امام موسی کاظم با منصور عباسی در روز نوروز

بازداشت امام توسط مهدی عباسی و داستان عجیب آزادی ایشان

تقاضای باز پس‌گیری فدک از مهدی عباسی

هادی عباسی و تهدید امام به قتل

مناظرات امام کاظم با هارون الرشید

8- مبارزات امام با دستگاه حکومت:

نمونه‌های دیگری از مبارزه امام و برخورد او با دستگاه حاکم عباسی نقل شده است. از آن جمله:

مبارزه منفی با دستگاه حکومت: مبارزه‌ایی که گرچه در قالب نقشه‌های براندازی نیست؛ بر عدم مشروعیت نظام تأکید کرده و می‌کوشد تا اعتماد مردم را نسبت به آن سست کند. نکته مهم در مبارزه منفی، عدم همکاری است؛ امری که به خودی خود، عدم مشروعیت هیأت حاکمه را نشان می‌دهد.

زمانی که صفوان بن مهران به عنوان یک شیعه خدمت امام کاظم علیه السلام مشرف شد، آن حضرت به او فرمودند: همه کارهای تو نیکو و زیبا است جز یک کار. صفوان پرسید: ای فرزند رسول خدا! آن چیست؟ امام فرمود: این که شترهایت را به هارون کرایه می‌دهی. صفوان گفت: من شترهایم را برای لُهو و صید و امثال آن به وی کرایه نمی‌دهم، بلکه تنها برای سفر حج این کار را انجام می‌دهد. در این کار او خودش هم مباشرتی ندارد بلکه دیگران را برای آن اجیر می‌کند. امام فرمود: آیا به نظر تو کرایه دادن شترانت به آنها صحیح است؟ صفوان گفت: آری. امام فرمود: آیا دوست داری آنها تا انقضای مدت کرایه و پس دادن شترانت زنده بمانند؟ صفوان گفت: آری. امام فرمود: هر کس بخواهد آنها زنده بمانند، در صف آنان قرار می‌گیرد و هر کس که از آنها باشد داخل جهنم می‌شود. پس از آن، صفوان تمامی شتران خود را فروخت و وقتی هارون از علت این کار پرسید، جواب داد: دیگر پیر شده‌ام و غلامانم چنانکه باید به این کار نمی‌رسند. هارون گفت: می‌دانم به اشاره چه کسی شترانت را فروخته‌ای؛ موسی بن جعفر. نوع دیگر از برخورد امام کاظم علیه السلام با خلافت عباسی، حرکتی بود که امام در برخورد با علی بن یقطین داشت و از وی خواست تا در دربار عباسی بماند و بکوشد تا شیعیان را از گرفتاری نجات دهد. علی بن یقطین در شمار اصحاب خاص امام کاظم علیه السلام بود که در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذ بود. او در دوره مهدی و هارون نفوذ فراوانی داشت و از آن به نفع شیعیان بهره‌گیری می‌کرد. زمانی که او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت دستگاه خلافت را ترک گوید امام از دادن چنین اجازه‌ای خودداری کرده و فرمود: این کار را نکن که ما به تو در آنجا انس گرفته ایم و تو مایه عزت برادرانت (شیعه) هستی و شاید خدا به وسیله تو شکستی از دوستانش را جبران نموده و توطئه‌های مخالفان را درباره آنها بکشند. ای علی! کفار گناهان شما همانا نیکی به برادرانتان است.

9- امام موسی کاظم (علیه السلام) در زندان

امام کاظم علیه السلام دو بار به دست هارون به زندان افتاده اند که مرتبه دوم آن از سال ۱۷۹ تا ۱۸۳؛ یعنی به مدت چهار سال به طول انجامیده و به شهادت آن حضرت منجر شده است. درباره مرتبه نخست زندان اوّل مدّت قید نشده است. دلایل زندانی شدن امام در این دو بار که هر دو به دست هارون بوده است عبارت است از:

سختگیری‌های هارون نسبت به علویان به خصوص امام موسی کاظم (علیه السلام)

نفوذ بسیار امام و علویان در میان مردم به دلیل اینکه فرزندان رسول خدا (صل الله علیه و آله) هستند. [۱۰]

مفترض الطاعه بودن امامان شیعه و ترس دستگاه حکومت از شیعیان به دلیلی این صفت ائمه اطهار [۱۱] مرحوم صدوق از جمله علل به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السلام را آگاهی یافتن هارون از اعتقاد شیعیان به امامت امام دانسته است. هارون فهمید که شیعیان شب و روز به خدمت امام می‌رسند. و به خاطر ترس از جان و از دست دادن سلطنتش آن حضرت را به شهادت رسانید [۱۲]

سعایت برخی از بستگان امام مانند علی بن اسماعیل بن جعفر (پسر برادر امام) در نزد هارون از امام [۱۳]

جهت هارون با آن همه سلطه و قدرت، مجبور بود تا دست به چنین توجیهاتی بزند تا اقدامش از طرف مردم مورد انکار و نفرت قرار نگیرد. هارون در همان مسجد دستور توقیف حضرت را صادر کرد. [۱۴] وی دستور داد تا دو کاروان آماده کرده، یکی را به سمت کوفه و دیگری را به سمت بصره بفرستند. او امام را همراه یکی از این دو کاروان روانه ساخت. این کار به این دلیل انجام گرفت تا مردم ندانند امام در کجا زندانی می‌شود. [۱۵]

هارون، امام کاظم علیه السلام را نزد حاکم بصره، عیسی بن جعفر بن منصور فرستاد؛ امام چندی در زندان او بسر برد، اما در نهایت، عیسی از این کار خسته شد و به هارون نوشت تا او را تحویل شخص دیگری بدهد. در غیر این صورت او را آزاد خواهد کرد، زیرا در تمام این مدت کوشیده تا شاهی بر ضد امام به دست آورد، اما چیزی نیافته است.

پس از آن، امام را تحویل فضل بن ربیع دادند. امام مدتی طولانی نزد وی زندانی بود. گفته شده که از او خواستند تا آن حضرت را به قتل برساند، اما او از این کار سرباز زد. پس از آن، حضرت را تحویل فضل بن یحیی دادند و مدتی نیز در زندان او بسر برد.

مطابق نقل مورخان او حرمت امام را پاس می‌داشت. پس از آن امام کاظم علیه السلام را تحویل زندانبان دیگری بنام سندی بن شاهک دادند [۱۶]



درباره کیفیت شهادت امام سه روایت مختلف نقل شده است:

شهادت آن حضرت در پی مسموم کردن امام صورت گرفته است. این در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است. همینطور

روایات دیگری که یحیی بن خالد را به قتل آن حضرت متهم می‌کند، این نکته آمده است.

در نقلی آمده است که آن حضرت را در فرشی پیچانده و چنان فشار داده‌اند که حضرت به شهادت رسیده است. [۱۷]

روایت دیگر آن است که مستوفی نقل کرده: شیعه گویند به فرمان هارون الرشید سرب گداخته در حلق ایشان ریختند. [۱۸]

در این باره روایتی که بیش از همه شهرت دارد، مسموم ساختن امام است. پس از شهادت امام، جسد مبارک آن حضرت را به دو

دلیل در معرض دید خواص اهل بغداد و عموم مردم قرار دادند:

بنا به نوشته اربلی، سندی بن شاهک، فقها و وجوه اهل بغداد را که هیثم بن عدی نیز در میان آنها دیده می‌شد، بر سر جسد

مبارک امام آورد تا ببینند زخم و جراحت و یا آثار خفگی در بدن آن حضرت وجود ندارد و به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

از آنجا که برخی از شیعیان معتقد به مهدویت آن حضرت بودند و یا احتمال داشت اعتقاد به مهدویت او پیدا کنند، جسد امام را

روی پل بغداد بر زمین نهادند و یحیی بن خالد دستور داد تا فریاد زنند: این موسی بن جعفر است که رافضه معتقدند او نمرده

است. پس از آن مردم آمده و او را در حالی که از دنیا رفته بود نگاه کردند. آنگاه جنازه را در «باب التین» بغداد در مقبره قریشی‌ها

دفن کردند. [۱۹]

تاریخ شهادت امام بنا به نقل شیخ صدوق ۲۵ رجب ۱۸۳ بنا به نقل شیخ مفید ۲۴ رجب، و در نقل مستوفی، روز جمعه ۱۴ صفر

بوده است.

11- برخورد های امام موسی کاظم (علیه السلام) با سایر مذاهب اسلامی:

الف) معتزله:

از جمله مذاهب اسلامی که در اواخر قرن اول هجری پیدا شد و پس از آن هم سهم عمده‌ای در درگیری‌های فکری جامعه اسلامی داشت، مذهب اعتزال بود، اصل اساسی این مذهب، توجیه مسائل دین در سایه عقل بود، که سپردن مقوله‌های دینی به دست عقل،

به طوری که در توجیه و تحلیل عقلی این مقوله‌ها راه افراط سپرده شود، نمی‌توانست نتایج مطلوبی به بار آورد. از نمونه‌های آن

انواع و اقسام عقایدی است که به وسیله این عقل‌گرایان درباره توحید مطرح می‌شد. گاهی صفات متضاد بر خدا نسبت داده و گاه

برخی از صفاتی که به تصریح قرآن، خدا متّصف به آنها است از حضرت باری سلب کرده‌اند. این حرکت برای شیعیان که خود امام معصوم داشتند، قابل قبول نبود.

در فرهنگ شیعه، اصول‌گرایی، به معنای توجه به احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله از اساسی‌ترین اصول محسوب می‌شد. در کنار آن، امامان خود در دفاع از حقانیت اسلام، توجیهات عقلی نیز ارائه می‌دادند. در همین زمینه، شاگردانی هم تربیت شدند که رسالت آنها دفاع عقلانی از دین و عقاید مذهب شیعه بود. [۲۰]

(ب) اهل حدیث:

در برابر معتزله، گروه‌هایی از اهل حدیث بودند که گرفتار احادیث جعلی فراوانی بوده و در مسأله توحید، گرفتار شبهات و مشکلات بسیاری بودند. آنان که از مشبّهه بوده و با تشبّه به ظواهر آیات و روایات می‌کوشیدند برای خدا صفات انسانی و مادی بتراشند، امام موضع گرفته و خدا را از هر نوع تشبیه و صفت مادی مبرا می‌ساخت.

امام موسی کاظم (علیه السلام) در برابر این دو گروه و به طور کلی در مبحث توحید می‌فرمایند: «لا تتجاوز فی التّوحید ما ذکره الله تعالی فی کتابه فتهلک؛ [۲۱] در مسأله توحید از آنچه خدای تبارک و تعالی در کتاب خود ذکر کرده پا فراتر نگذار که هلاک می‌شوی.» و یا می‌فرمایند: «إنّ الله أعلی و اجلّ من أن یبلغ کنه صفته، فصفوه بما وصف به نفسه و کفّوا عما سوی ذلک. [۲۲] خداوند بالاتر و بزرگتر از آن است که کسی بتواند به حقیقت صفت او برسد؛ پس او را همانگونه که خودش توصیف فرموده بشناسید و از غیر آن دست بردارید. و زمانی که خودشان می‌خواستند صفات خدا را بر شمرند، تنها از مضامین قرآن بهره می‌گرفتند. [۲۳]

12- اخلاق و فضایل امام کاظم علیه السلام



امام کاظم علیه السلام به دلیل حلم و بردباری در برابر تجاوزکاران و فرونشاندن غیظ و خشم خویش به «کاظم» ملقب بود و به خاطر لیاقت و شایستگی اش به «عبدصالح» معروف بود.

خریدن غلام و آزاد ساختن غلام یکی از برنامه های عبادتی امام علیه السلام بوده است به حدی که در مدت عمر خود بیش از هزار نفر را خریداری و در راه خدا و جلب رضایت و خشنودی او آزاد ساخته است.

یکی از مشخص ترین صفات بارز پیشوای هفتم ما سخاوت و بذل وجود و کرم اوست که در راه خدا مبذول می داشت.

بر این اساس است که سیره نویسان بی طرف اتفاق نظر دارند که امام موسی بن جعفر علیه السلام یکی از چهره های معروف سخاوت و کرم عصر خود بود و امکانات مالی خود را که محصول دست رنج خود او بود و از راه کشاورزی و زراعت عائدش می شد در اختیار نیازمندان و بیچارگان واقعی اجتماع قرار می داد. به ترتیبی بخشش ها و کرامت های آن بزرگوار در اعماق دل های مردم ریشه دوانده بود که در مدینه به صورت ضرب المثلی شیوع داشت و مردم گاهی در گفتگوهای خود به هم دیگر می گفتند:

«تعجب از کسی است که کیسه بذل و بخشش موسی بن جعفر به او رسیده باشد ولی باز هم اظهار فقر و تنگدستی بنماید»

امام موسی بن جعفر علیه السلام بسیار به سراغ فقرا می رفت. شب ها در ظرفی پول و آرد و خرما می ریخت و به وسایلی به فقرای مدینه می رساند، در حالی که آن ها نمی دانستند از ناحیه چه کسی است.

13- اصحاب و شاگردان امام کاظم علیه السلام

از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) می توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. یونس بن عبدالرحمان
۲. صفوان بن یحیی
۳. محمد بن ابی عمیر
۴. عبدالله بن مغیره
۵. حسن بن محبوب
۶. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی
۷. که این شش نفر از اصحاب اجماع هستند.
۸. علی بن یقطین

۹. محمد بن خلاد

۱۰. عبدالرحمن بجلی

۱۱. علی بن جعفر

۱۲. حسین بن علی بن فضال

۱۳. داود رقی

۱۴. موسی بن بکیر

۱۵. اسماعیل بن مهران

14-گزیده ای از سخنان امام کاظم علیه السلام

- الصبر علی الوحده علامه قوه العقل، فمن عقل عن الله تبارک و تعالی اعتزل اهل الدنيا و الراغبین فیها و رغب فیما عند ربه و کان الله آنسه فی الوحشه و صاحبه فی الوحده، و غناه فی العیله و معزه فی غیر عشیره. [۲۴] صبر بر تنهایی نشانه قوت عقل است و هر که از طرف خداوند تبارک و تعالی تعقل کند از اهل دنیا و راغبین در آن کناره گرفته و بدانچه نزد پروردگارش است رغبت نموده، و خداوند در وحشت انیس اوست و در تنهایی یار او، و توانگری او در نداری و عزت او در بی تیره و تباری است.
- ان العاقل لایکذب و ان کان فیه هواه. [۲۵] همانا که عاقل دروغ نمی گوید، گر چه طبق میل و خواسته او باشد.
- قله المنطق حکم عظیم، فعلیکم بالصمت، فانه دعه حسنه و قله وزر و خفه من الذنوب. [۲۶] کم گویی، حکمت بزرگی است، بر شما باد به خموشی که شیوه ای نیکو و سبکبار و سبب تخفیف گناه است.
- ان الله حرم الجنة علی کل فاحش قليل الحياء لایبالی ما قال و لا ما قیل له. [۲۷] همانا خداوند بهشت را بر هر هرزه گوی کم حیا که باکی ندارد چه می گوید و یا به او چه گویند حرام گردانیده است.
- ایاک و الکبر، فانه لایدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبه من کبر. [۲۸] از کبر و خودخواهی بپرهیز، که هر کسی در دلش به اندازه دانه ای کبر باشد، داخل بهشت نمی شود.
- من احب الدنيا ذهب خوف الاخره من قلبه و ما اوتی عبد علما فازداد للدنيا حبا الا ازداد من الله بعدا و ازداد الله علیه غضبا. [۲۹] هر که دنیا را دوست بدارد، خوف آخرت از دلش برود، و به بنده ای دانشی ندهند که به دنیا علاقه مندتر شود، مگر آن که از خدا دورتر و مورد خشم او قرار گیرد.

15- استراتژی امام کاظم علیه السلام در برابر حاکمان ظالم عباسی

امام موسی کاظم علیه السلام در دوره زعامت و رهبری خود بر جهان اسلام با مشکلات و فتنه های گوناگون و متنوعی مواجه بود. از یک طرف سیطره و هژمونی ظالمانه ی حکومت عباسی بود و از طرف دیگر جولان افرادی که تلاش داشتند از فضای فتنه انگیز حکومت عباسی سوء استفاده کرده جامعه شیعی را فرقه فرقه کرده و انشعابات و بدعت هایی را در آن وارد نمایند.



با اندکی بررسی و پژوهش حول تاریخ و سرگذشت پیشوایان مظلوم و مقتدر شیعه متوجه می شویم که این ذوات مقدسه برای دستیابی به اهداف و آرمان های وحیانی و آسمانی خود با چه مخاطرات و سختی های طاقت فرسایی مواجه بودند. هر چند که دستگاه جور و طاغوت همواره تلاش داشت امامان معصوم علیهم السلام را در اوج مظلومیت محصور نماید؛ ولی با این وجود این اولیای الهی با تدابیر هوشمندانه و مدیریت استراتژی خود توانستند خیل مشتاقان و ارادتمندان به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را با برنامه های انسان ساز خود هدایت کرده، زمینه جهانی شدن فرهنگ و اندیشه اهل بیت علیهم السلام را فراهم نمایند.

امام موسی کاظم علیه السلام از جمله امامان شیعی است که برای اجرایی کردن برنامه های جامع هدایت و انسان سازی در جامعه با مشکلات و مخاطرات فراوانی مواجه بود. شخصیت آسمانی و عرشی که در سال ۱۲۸ قمری، متولد شد. [۳۰] میلاد او با فروپاشی امویان و به قدرت رسیدن عباسیان مصادف شده بود. هفتمین امام شیعیان که در سال ۱۴۸ ق پس از شهادت پدرش، امام صادق (علیه السلام)، به امامت رسید. به اذعان تاریخ پژوهان مدت ۳۵ ساله امامت و رهبری ایشان با سیطره و هژمونی سیاسی خلفای عباسی همچون: منصور، هادی، مهدی و هارون همزمان بود. [۳۱] در عظمت وجودی این خورشید هدایت از امام صادق علیه السلام این چنین نقل شده است: « فَإِنَّهُ أَفْضَلُ وَلَدِي وَمَنْ أَخْلَفَ مِنْ بَعْدِي وَهُوَ الْقَائِمُ مَقَامِي وَالْحُجَّةُ لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى كَافَّةِ خَلْقِهِ مِنْ بَعْدِي؛ [۳۲] او برترین فرزندان و بازماندگان من است و اوست که پس از من، در جایگاه من قرار می گیرد و پس از من، حجت خدا بر همه مخلوقات است.»

نوعاً حکومت های طاغوتی برای تثبیت و محکم کردن پایه های قدرت خود از هیچ ظلم و ستمی دریغ نمی ورزند، در میان خلفای عباسی نیز این اصل ظالمانه به روشنی مشاهده می شود به طوری که منصور دوانیقی، هادی و هارون و

حتی مهدی عباسی که اوایل با چهره ای مقبول در میان مردم جا باز کرده بود این حربه شیطانی را در پیش گرفتند به طوری که ایشان نه فقط بسیاری از شیعیان را به قتل رساندند، بلکه فقها و شخصیت های بزرگ اهل تسنن را که با آنها مخالفت می کردند را نیز مورد آزار و اذیت قرار می دادند. [۳۳] در این میان امام کاظم علیه السلام برای دست یابی به اهداف انسان ساز و هدایت بخش خود از استراتژی و تاکتیک های هوشمندانه ای بهره می جست تا اینکه جامعه اسلامی از انوار قدسی این امام همام بهره مند شوند و نظام شیعه از هم گسسته نشود.



امام موسی کاظم علیه السلام در دوره زعامت و رهبری خود بر جهان اسلام با مشکلات و فتنه های گوناگون و متنوعی مواجه بود. از یک طرف سیطره و هژمونی ظالمانه ی حکومت عباسی بود و از طرف دیگر جولان افرادی که تلاش داشتند از فضای فتنه انگیز حکومت عباسی سوء استفاده کرده جامعه شیعی را فرقه فرقه کرده و انشعابات و بدعت هایی را در آن وارد نمایند. شکل گرفتن و جولان فرقه های نوظهوری همچون اسماعیلیه، فطحیه و ناووسیه از این دست بود. از طرف دیگر غالبان و افراطیونی وجود داشتند که هر یک به نوبه خود تلاش داشتند برخی از باورهای غلط و منحط خود را وارد در شریعت اسلامی نمایند. [۳۴]

در این میان امام موسی کاظم علیه السلام علاوه بر حفظ و نگهداری جامعه شیعه از فتنه ها افراطیون و تجزیه طلبان مذهبی، به دنبال انتقال مفاهیم پاک آسمانی به جویندگان هدایت بود. مفاهیمی که اعتقادات صحیح را در اختیار محبان راستین قرار دهد و حکومت طاغوتی عباسی را از حیث سیاسی به رسمیت نشناسد. سؤالی که در این خصوص مطرح می باشد این است که امام موسی کاظم علیه السلام با چه تکنیک و برنامه ای به جنگ با مشکلات پیش رو رفتند. در ادامه به برخی از تاکتیک های مبارزاتی و فرهنگی امام کاظم علیه السلام اشاره خواهیم کرد.

۱- تقویت جنبش نرم افزاری و تولید علم و فرهنگ در سایه سار قرآن

در سایه شوم حکومت عباسی و سیطره سیاسی و نظامی آنها فرصتی برای قیام و نبرد سخت با جبهه طاغوتی وجود نداشت. کما اینکه معدود قیامها و جنبش های مبارزاتی که در زمان این امام همام نیز شکل گرفت (قیام های علویان، قیام شهید فخر، قیام یحیی بن عبدالله و تشکیل حکومت ادریسیان) نوعاً محکوم به نابودی شدند. از اینرو امام موسی کاظم علیه السلام با درایت و هوشمندی تنها راه نجات امت از فتنه عباسیان را تقویت جنبش نرم افزاری و تولید علم و فرهنگ می دانستند. در این خصوص سید بن طاووس این چنین گزارش داده است: «گروه زیادی از یاران و شیعیان خاص امام کاظم علیه السلام و رجال و خاندان هاشمی در محضر آن امام همام گرد می آمدند و سخنان گوهر بار و پاسخ های آن حضرت را یادداشت می نمودند و هر حکمی که در مورد هر

پیش آمدی صادر می نمود ضبط می کردند.» [۳۵] البته حضرت برای تقویت جنبش نرم افزاری و تولید علم خود با شاگرد پروری و گسیل سفیران هدایت در این زمینه نیز پیش قدم بودند که در قسمت بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

۲- شبکه سازی و دیپلماسی فعال فکری و فرهنگی

یکی دیگر از کارهای فعالیتهای امام کاظم علیه السلام در سازماندهی و فرهنگ سازی جامعه شیعی، تقویت و مدیریت شبکه سری نواب و وکالت بود. شبکه ی سری و اطلاعاتی که به طور مخفیانه و به دور از چشم جاسوسان عباسی به نوعی سفیر فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی امام کاظم علیه السلام به شمار می آمدند و رفع نیازهای مختلف جامعه شیعی اعم از نیاز اقتصادی، نیاز فکری و فرهنگی را در دور ترین نقاط جغرافیایی بر عهده گرفته بودند. با توجه به جو خفقان و سرکوب گرایانه عباسی به طور گسترده و روشن فرصت ارتباط گیری امام کاظم علیه السلام با شیعیان و محبان به حداقل رسیده بود. در این میان امام موسی کاظم علیه السلام برای اینکه ارتباط جامعه شیعی که در نقاط پراکنده از جامعه اسلامی حضور داشتند با منبع امامت قطع نشود سازمان وکالت را مدیریت می کردند. به طور خلاصه می توان وظیفه سازمان وکالت را این چنین برشمرد، استفاده از نیروهای توانمند علمی، اخلاقی و متعهد برای تحقق اهداف بسیار مهم و در جهت زمینه سازی و آماده سازی جامعه برای عصر غیبت صغرا... [۳۶]

۳- حضور در کرسی های آزاد اندیشی و روشنگری دینی و سیاسی

یکی از تکنیک های راهبردی که امام کاظم علیه السلام به وسیله آن توانست به اهداف استراتژی خود دست یابد حضور در کرسی های آزاد اندیشی و جلسات مناظره و گفتگو بود. کرسی های مناظره و گفتگوی علمی که بیشتر در جهت تعمیق اندیشه ی شیعی و شبهه زدایی از ارکان فکری و فرهنگی آن صورت می پذیرفت، جلسات علمی که به خوبی می توان از ماحصل آن سندهای راهبردی مکتب شیعه را استخراج نمود. به طور کلی می توان این چنین مناظرات حضرت را دسته بندی کرد:

الف). مناظرات امام موسی کاظم (علیه السلام) با خلفای عباسی، [۳۷] امام کاظم (ع) با مهدی عباسی مناظره هایی درباره فدک و نیز حرمت خمر در قرآن انجام داده است. با هارون عباسی نیز مناظراتی داشته است. از آنجا که هارون می خواست خویشاوندی پیامبر (صلی الله علیه و اله) با خود را نزدیک تر از نسبت او با موسی بن جعفر نشان دهد، امام کاظم (علیه السلام) در حضور هارون به نزدیک تر بودن انتساب خویش به پیامبر تصریح کرد. [۳۸]

ب). مناظره با دانشمندان یهودی و مسیحی [۳۹]

ج). مناظره با برخی از سران فرق اسلامی از جمله ابوحنیفه [۴۰]

پی نوشت ها:

۱. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱ ص ۱۲
۲. زندگانی حضرت امام موسی کاظم(ع)، ترجمه بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی، ص ۱۱
۳. زندگانی حضرت امام موسی کاظم(ع)، ترجمه بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی، ص ۱۱
۴. ترجمه الإرشاد، ص: ۵۸۸
۵. الخرائج، ص ۲۹۳؛ مسند الامام الكاظم ج ۱، ص ۳۹۰
۶. حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان، ص: ۳۸۰
۷. عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۳۱
۸. . فرق الشیعه، ص ۷۹
۹. حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان، ص: ۳۸۵
۱۰. الارشاد، ص ۲۸۰
۱۱. حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان، ص: ۳۹۷
۱۲. عیون اخبار الرضا ص ۱۰۰
۱۳. سرّ السلسله العلویه، ص ۳۵؛ مسند الامام الكاظم ج ۱، ص ۱۲۷ به نقل از بخاری.
۱۴. الارشاد و نک: روضة الواعظین، ص ۱۸۷
۱۵. مرحوم صدوق می نویسد: فردای آن روز در حالی که در جایگاه رسول خدا بود در حال نماز او را دستگیر کردند. عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۷۳
۱۶. مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۶
۱۷. مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۶
۱۸. تاریخ گزیده، ص ۲۰۴
۱۹. کشف الغمه ج ۲، ص ۲۳۴

۲۰. حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان، ص: ۴۱۰
۲۱. التوحید، شیخ صدوق، ص ۷۶
۲۲. الکافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۰۵
۲۳. التوحید، شیخ کلینی، ص ۷۶
۲۴. تحف العقول، ص ۳۸۷.
۲۵. همان، ص ۳۹۱.
۲۶. همان، ص ۳۹۴.
۲۷. همان، ص ۳۹۴.
۲۸. همان، ص ۳۹۶.
۲۹. همان، ص ۳۹۹.
۳۰. طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۶.
۳۱. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۸۵.
۳۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۰.
۳۳. ر.ک: عبدالرحمن السیوطی، تاریخ الخلفاء، بغداد، مکتبه المثنی، ص ۲۵۹؛ و همچنین ر.ک: مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۴۱۴.
۳۴. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۶-۷۹.
۳۵. ر.ک: مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۴۱۴.
۳۶. سیره و زمانه امام موسی کاظم، مجموعه مقالات همایش، انجمن تاریخ پژوهان حوزه علمیه قم، ص ۳۸۲. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۵-۸۴؛ کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۰۶.
۳۷. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۰۶؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۳۰۱. صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۴-۸۵؛ شبراوی، الاتحاد بحب الاشراف، ص ۲۹۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۴۲-۲۴۱.
۳۸. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۱۲-۳۱۱.
۳۹. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۹۷.

۴۰. حیات فکری و سیاسی ائمه، رسول جعفریان، انتشارات انصاریان، ۱۳۸۱

۴۱. زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ع)، ترجمه بحار الأنوار، علامه محمدباقر مجلسی، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیة.

۴۲. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، انتشارات اسلامیة

۴۳. تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه محمد رضا عطایی

۴۴. دانشنامه اسلامی

فصل دهم: زندگینامه حضرت امام رضا علیه السلام



نام مبارک حضرت اش: علی

سال تولد: ۵۱۴۸.ق

محل تولد: امام رضا علیه السلام

پدر بزرگوار حضرت: امام موسی ابن جعفر علیه السلام، امام هفتم

مادرش مکرمه حضرتش: نجمه خاتون

مشهورترین لقب حضرت: رضا

کنیه مشهور: ابوالحسن

امام رضا (ع) هشتمین امام شیعیان از سلاله پاک رسول خدا (ص) و هشتمین جانشین پیامبر مکرم اسلام (ص) است. بنابر نظر مشهور مورخان وی در یازدهم ذی قعدة سال ۱۴۸ هـ ق، در مدینه منوره متولد شد. نام مبارکش، علی، کنیه آن حضرت، ابوالحسن و دارای القاب متعددی از جمله؛ رضا، صادق، صابر، فاضل، قره اعین المؤمنین و... هستند، اما مشهورترین لقب ایشان، «رضا» به معنای «خشنودی» است. پدر بزرگوار امام رضا، امام موسی کاظم (ع) پیشوای هفتم شیعیان بودند که در سال ۱۸۳ هـ ق، به دست هارون عباسی به شهادت رسیدند، و مادر گرامیشان نجمه (تکتم) نام داشت. امام رضا (ع) در مدینه، پس از شهادت پدر، امامت بر مردم را بر عهده گرفت، و به رسیدگی امور پرداخت، شاگردان پدر را به دور خودش جمع کرد و به تدریس و تکمیل حوزه علمیه جدش امام صادق (ع) مشغول شد و در این راستا گام های بزرگ و استواری برداشت. مدت امامت حضرت رضا(ع)، حدود ۲۰ سال طول کشید، که ۱۷ سال آن در مدینه و سه سال آخر آن در خراسان گذشت.

در مورد تعداد فرزندان آن حضرت اختلاف وجود دارد، برخی امام جواد(ع) را تنها فرزند ایشان دانسته و گروهی نیز فرزندان دیگری را برای حضرتشان برمی‌شمارند. امام رضا (ع) پس از هفده سال سکونت در مدینه و تبلیغ دین و ارشاد مردم، با نقشه و حيله مأمون عباسی، راه خراسان را در پیش گرفت. آن حضرت پس از قبول اجباری ولایت عهدی مأمون و گذشت سه سال، در ۵۵ سالگی به دست این خلیفه عباسی به شهادت رسید. امام رضا (علیه السلام) در شمار کسانی است که خداوند در آیه تطهیر فرموده است آنان را از هر عیب و نقصی پیراسته‌ام. از این رو، او نیز همانند دیگر امامان (علیه السلام) سرشتی قدسی و منزّه داشت و از رذیلت‌های اخلاقی دور بود.

1- تاریخ ولادت حضرت امام رضا علیه السلام

امام رضا(ع) هشتمین امام شیعیان، از سلاله پاک رسول خدا(ص) و هشتمین جانشین پیامبر مکرم اسلام است. بنابر نظر مشهور مورخان امام رضا(ع)، در یازدهم ذی قعدة سال ۱۴۸ هجری قمری در مدینه منوره متولد شد. [۱]

2- نام و القاب حضرت امام رضا علیه السلام

نام مبارکشان «علی»، کنیه آن حضرت، «ابوالحسن» و دارای القاب متعددی از جمله؛ رضا، صابر، فاضل، قره‌اعین المؤمنین (نور چشم مؤمنان) و... هستند، [۲] اما مشهورترین لقب ایشان، «رضا» به معنای «خشنودی» است.

3- پدر و مادر حضرت امام رضا علیه السلام

پدر بزرگوار امام رضا(ع)، امام موسی کاظم(ع) پیشوای هفتم شیعیان بودند که در سال ۱۸۳ ه.ق. به دست هارون عباسی به شهادت رسیدند. مادر گرامی امام رضا(ع) نجمه نام داشت. [۳] البته نام‌های دیگری نیز برای مادر گرامیشان ذکر کرده‌اند. [۴]

4- دوران کودکی و جوانی حضرت امام رضا علیه السلام

حضرت رضا(ع)، دوران کودکی و جوانی را تا سال ۲۰۱ هجری قمری در مدینه طیبه [۵] که مهبط وحی بود در خدمت پدر بزرگوارش سپری کرد و مستقیماً تحت تعلیم و تربیت امام هفتم(ع) قرار گرفت و علوم و معارف و اخلاق و تربیتی را که امام

کاظم(ع) از پدرانش به ارث برده بود، به او آموخت. [۶] گزارشی از حضور ایشان در بغداد هنگام زندانی بودن پدر بزرگوارشان در آن شهر در دسترس نیست.

5- ازدواج حضرت امام رضا علیه السلام

امام رضا(ع) دارای تعدادی کنیز بودند، از جمله کنیزان ایشان، سبیکه مادر امام جواد(ع) است. وی کنیزی بود که به او سبیکه یا دُرّه می گفتند، حضرت رضا او را خیزران نام گذاشتند و این بانو از اهالی نوبه (منطقه ای در آفریقا) است. [۷] و همسر دائمی امام رضا(ع) ام حبیبه بود. [۸]

6- فرزندان حضرت امام رضا علیه السلام

در تعداد و اسامی فرزندان امام رضا(ع) نقل های مختلفی وجود دارد؛ گروهی آنها را پنج پسر و یک دختر، به نام های محمد قانع، حسن، جعفر، ابراهیم، حسین و عایشه ذکر کرده اند؛ [۹] همچنین در نقلی شیخ صدوق در سلسله سند روایتی از فاطمه به عنوان یکی از دختران آن حضرت نام برده است؛ [۱۰] اما شیخ مفید بر این عقیده است، که امام هشتم(ع)، فرزندی جز امام جواد(ع) نداشتند. [۱۱] ابن شهر آشوب [۱۲] و طبرسی، [۱۳] نیز بر همین اعتقادند. امام رضا (ع) در یازدهم ذی القعدة سال ۱۴۸ هجری قمری در مدینه منوره متولد شد.



7- امامت حضرت امام رضا علیه السلام

امامت و وصایت حضرت رضا(ع) بارها توسط رسول خدا(ص)، پدر بزرگوار و اجداد طاهرينشان(ع) اعلام شده بود. به ویژه امام کاظم(ع) بارها در حضور مردم، ایشان را به عنوان وصی و امام بعد از خویش معرفی کرده بودند که به یک نمونه از آنها اشاره می شود: از محمد بن اسماعیل بن فضل هاشمی چنین روایت شده است که گفت: بر امام موسی کاظم(ع) وارد شدم در حالی که ایشان

به شدت مریض بودند، به حضرت عرض کردم: اگر خدای ناکرده برای شما اتفاقی بیفتد- و خدا آن روز را نیاورد- به چه کسی رجوع کنیم (امام بعد از شما کیست)؟ فرمود: «به فرزندم علی، نوشته او، نوشته من است، و او وصی و جانشین من بعد از مرگم خواهد بود».[۱۴] امام رضا (ع) در مدینه، پس از شهادت پدر، امامت بر مردم را بر عهده گرفت، و به رسیدگی امور پرداخت، شاگردان پدر را به دور خودش جمع کرد و به تدریس و تکمیل حوزه علمیه جدش امام صادق (ع) مشغول شد و در این راستا گام های بزرگ و استواری برداشت. پس از شهادت امام کاظم (ع) که در سال ۱۸۳ هـ ق رخ داد، آغاز امامت حضرت رضا (ع) شروع شد، و با توجه به این که هارون (پنجمین خلیفه عباسی) در سال ۱۹۳ از دنیا رفت، ده سال از امامت حضرت رضا (ع) معاصر زمان هارون بود. مدت امامت آن حضرت، حدود ۲۰ سال طول کشید که ۱۷ سال آن در مدینه و سه سال آخر آن در خراسان گذشت.



8- شهادت حضرت امام رضا علیه السلام

امام رضا (ع) پس از هفده سال سکونت در مدینه و تبلیغ دین و ارشاد مردم، با نقشه و حیلۀ مأمون عباسی، راه خراسان را در پیش گرفت. آن حضرت پس از قبول اجباری ولایت عهدی مأمون و گذشت سه سال، در ۵۵ سالگی به دست مأمون خلیفه عباسی به شهادت رسید. در تعیین سال شهادت امام نقل های مختلفی به ثبت رسیده است. گروهی سال ۲۰۲ هجری قمری را سال شهادت حضرت می دانند [۱۵] و عده ای سال ۲۰۳ هجری قمری را؛ [۱۶] اما مشهور، نظریه دوم است. در تعیین روز شهادت آن حضرت نیز اتفاق نظر نیست؛ مانند در روز جمعه از ماه رمضان، [۱۷] هفدهم ماه صفر، [۱۸] و آخر ماه صفر. [۱۹] در میان این نقل ها، نظریه آخر؛ یعنی آخرین روز از ماه صفر، مشهورترین و قابل اعتمادترین نقل است. بنابراین، مشهورترین و قوی ترین نظریه در تاریخ شهادت آن حضرت، روز جمعه، آخرین روز ماه صفر سال ۲۰۳ هجری قمری است. [۲۰]

9- فضائل حضرت امام رضا علیه السلام

از نگاه بزرگان شیعه، امام رضا(ع) همانند دیگر امامان معصوم(ع)، دارنده تمام کمالات و فضایل اخلاق انسانی در مرتبه اعلی است. به گفته آنان، او آن چنان در قلّه شکوهمند کمال و فضیلت قرار دارد که نه تنها دوستان و پیروانش او را ستوده اند، بلکه دشمنان کینه توز و سرسخت هم به مدح و ستایش او پرداخته‌اند. درباره اوصاف اخلاقی آن حضرت «ابراهیم بن عباس» می گوید: «هرگز ندیدم که امام رضا(ع) به کسی یک کلمه جفا کند و ندیدم که سخن شخصی را قطع کند و ندیدم که نیازمندی را از درگاه خویش رد کند. او هرگز در حضور افراد تکیه نمی‌داد و هرگز او را ندیدم که با صدای بلند بخندد، بلکه خنده اش تبسم و لبخند بود. وقتی [که کنار سفره می نشست، همه خدمت کاران و غلامان را کنار سفره می نشاند].» [۲۱]

خلفای هم عصر امام رضا

امام رضا(ع) در دوران امامت خود با سه تن از حُکّام و خلفای عباسی روبه‌رو و معاصر بود: هارون الرشید، امین و مأمون. [۲۲]

10- خلاصه زندگینامه حضرت امام رضا علیه السلام

علی بن موسی علیه‌السلام (۱۴۸-۲۰۳ه.ق) که در بین شیعیان به امام رضا علیه السلام شهرت دارد، هشتمین امام شیعه اثنی عشری است. کنیه آن حضرت، ابوالحسن و مشهورترین لقبش، «رضا» است. مدت امامت آن حضرت ۲۰ سال (۲۰۳-۱۸۳ق) بود که همزمان بود با سالهای پایانی خلافت هارون الرشید، خلافت امین (چهار سال) و ۵ سال اول خلافت مأمون عباسی. ۲۳ امام رضا(ع) در شهر مدینه به دنیا آمد و مأمون او را به اجبار به خراسان آورد و به اکراه، ولیعهد خویش کرد. مرقد آن حضرت هم اکنون در شهر مشهد قرار دارد و سالانه زیارتگاه میلیون‌ها مسلمان از کشورهای مختلف است. ۲۴ امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در سال ۱۴۸ هـ ق در مدینه منوره به دنیا آمد. پدر ایشان امام موسی کاظم علیه‌السلام و مادرشان بانویی به نام «نجمه» یا «تکتم» ۲۵ است.

کنیه آن حضرت را ابوالحسن خوانده‌اند و القاب آن حضرت عبارت است از رضا، صابر، رضی و وفی که مشهورترین آن‌ها رضاست. مدت امامت ایشان ۲۰ سال بوده است. روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هـ ق در شهر طوس بدست مامون عباسی به شهادت رسیدند.

طول مدت امامت حضرت امام رضا علیه‌السلام مقارن بود با ادامه‌ی حکومت هارون الرشید، خلع شدن امین از سلطنت و خلافت مامون. مامون نخست پیشنهاد خلافت به امام علیه‌السلام کرد ولی امام شدیداً از پذیرفتن آن خودداری نمود. سپس ولیعهدی خویشان را به ایشان پیشنهاد کرد. در اینجا نیز امام می دانست که منظور تامین هدف‌های شخصی مامون است، لذا دوباره امتناع

ورزید ولی اصرار و تهدیدهای مامون چندان اوج گرفت که به تصریح یا کنایه امام را به قتل تهدید کرد ولی امام باز هم زیر بار نرفت. تا سرانجام از هر سو زیر فشار قرار گرفت؛ آنگاه با نهایت اکراه مقام ولیعهدی را پذیرفت.

امام رضا علیه السلام مقام ولیعهدی را پذیرفت مشروط بر این که در هیچ یک از امور حکومت دخالتی نکند و مسئولیتی به حضرتش محول نگردد و در شهر اقامت گزیند. امام رضا علیه السلام ولیعهدی مامون را پذیرفت اما به این حقیقت پی برده بود که در صورت امتناع، بهایی را که باید بپردازد تنها جان خودش نمی باشد، بلکه علویان و دوستانشان همه در معرض خطر واقع می شوند.

اگر بر امام جایز بود که در آن شرایط، جان خویشان را به خطر بیفکند ولی در مورد دوستان و شیعیان خود و یا سایر علویان هرگز به خود حق نمی داد که جان آنان را نیز به مخاطره دراندازد. علاوه بر این نیل به مقام ولیعهدی یک اعتراف ضمنی از سوی عباسیان به شمار می رفت دایر بر این مطلب که علویان نیز در حکومت سهم شایسته ای دارند.

اوضاع علمی زمان امام رضا علیه السلام

در قرن دوم هجری که امام رضا علیه السلام می زیستند، مراکز علمی رو به فزونی گذاشت. مدارس مختلف در همه علوم و به همه زبان ها و میان همه گروه ها پا گرفت. مدارس از جویندگان دانش در سطوح مختلف علمی و دین پر شد. به خصوص در زمان هارون الرشید و مأمون و در زمان امامت امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

حضرت امام رضا علیه السلام در زمان منصور به دنیا آمدند و در زمان خلافت مهدی، هادی، هارون الرشید و مأمون زندگی کردند و این زمانی بود که فرهنگ و فکر اسلامی به خوبی پایه گرفته بود و در آن زمان مؤسسين مذاهب فقهی مختلفی نیز زندگی می کردند. مامون دانشمندان دیگر ادیان را جمع می کرد و آنگاه امام رضا علیه السلام را نیز احضار می کرد. آنان از امام پرسش می کردند و آن حضرت یکی پس از دیگری آنان را در مباحثات علمی شکست می داد.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پناه اهل فکر و معرفت بودند و با علمای فلسفه به مناظره و بحث می پرداختند و در حالی که اهل فقه و شرع را هدایت و توجیه می کردند به محور آن ها تبدیل شده بودند.

11- اخلاق حضرت امام رضا علیه السلام

از ابراهیم بن عباس نقل شده است که گفت: «هیچ کس را فاضل تر از ابوالحسن رضا علیه السلام ندیده و نشنیده ام. از او چیزهایی دیده ام که از هیچ کس ندیدم: هرگز ندیدم با سخن گفتن به کسی جفا کند؛ ندیدم کلام کسی را قطع کند تا خود آن شخص از گفتن فارغ شود؛ هیچ گاه حاجتی را که می توانست برآورده سازد، رد نمی کرد؛ هرگز پاهایش را پیش روی کسی که نشسته بود دراز نمی کرد؛ ندیدم به یکی از دوستان یا خادمانش دشنام دهد؛ هرگز ندیدم در خنده اش قهقهه بزند بلکه خنده او تبسم بود؛ چنان بود که اگر تنها بود و غذا برایش می آوردند، غلامان و خدمتگزاران و حتی دربان و نگهبان را بر سفره خویش می نشاند و با آن ها غذا می خورد؛ شب ها کم می خوابید و بسیار روزه می گرفت؛ سه روز، روزه در هر ماه را از دست نمی داد و می فرمود: این سه روز برابر با روزه یک عمر است؛ بسیار صدقه پنهانی می داد.»

ایشان از عابدترین مردم در زمان خود و بالاترین آن ها در پارسایی و تقوی بود، تا جایی که دشمنان آن حضرت هم بدان معترف بودند و نمی توانستند آن را انکار کنند.

12- احادیثی از حضرت امام رضا علیه السلام

- «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ خِصَالُ ثَلَاثٍ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الرِّزَايَا؛ هیچ بنده ای حقیقت ایمانش را کامل نمی کند مگر این که در او سه خصلت باشد: دین شناسی، تدبیر نیکو در زندگی و شکیبایی در مصیبت ها و بلاها.» ۲۶
- «وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ؛ به بزرگترهائیتان احترام بگذارید و با کوچکترها مهربان باشید و صله رحم نمایید.» [۵]
- «مَنْ كَانَ مِنَّا وَلَمْ يُطِيعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا؛ هر کس خودش را با ما بداند و خدا را اطاعت نکند از ما نیست.» ۲۷
- «أَلِإِمَامُ الْإِنْسِ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ؛ امام مونس دلسوز، پدری مهربان و برادری همدل است.» ۲۸
- «إِيَّاكُمْ وَالْحِرْصَ وَالْحَسَدَ فَإِنَّهُمَا أَهْلَكَ الْأُمَّمَ السَّالِفَةَ؛ از حرص و حسد بپرهیزید زیرا این دو امت های گذشته را نابود کرده است.» ۲۹
- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فِي نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تُنْفِرُوهَا عَنْكُمْ بِمَعَاصِيهِ؛ ای مردم تقوا را درباره ی نعمت های الهی را رعایت کنید و نعمت ها را به گناه و معصیت از خود مرانید.» ۳۰

13- نکاتی از ابعاد شخصیتی حضرت امام رضا علیه السلام

زندگی و شخصیت امامان شیعه، دو جنبه ارزشی متمایز و با این حال مرتبط با هم دارد. اول: شخصیت عملی و علمی و اخلاقی و اجتماعی آنان که در طول زندگی ایشان، در منظر همگان شکل گرفته است و فهم و ادراک آن نیاز به پیش زمینه های اعتقادی و مذهبی خاص ندارد، بلکه هر بیننده فهیم و دارای شعور و انصاف می تواند، ارزش ها و امتیازهای آنان را دریابد و بشناسد. دوم: شخصیت معنوی و الهی آنان که ریشه در عنایت ویژه خداوند نسبت به ایشان دارد. شناخت این بعد از شخصیت اهل بیت نیاز به معرفت های پیشین دارد؛ یعنی نخست باید به رسالت پیامبر (ص) ایمان داشت و براساس رهنمودهای آن حضرت، ولایت عترت را پذیرفت و برای شناخت جایگاه عترت به روایات و روایان معتبر اعتماد کرد و کوتاه سخن این که بینش های مذهبی مختلف، می تواند مانع شناخت این بعد از شخصیت اهل بیت علیهم السلام باشد.

مناظرات امام

دستگاه خلافت عباسی، با اهدافی خاص، از اندیشه وران مذاهب و فرقه های گوناگون، دعوت می کرد و آنان را رو در روی امام قرار می داد. با مطالعه در شخصیت، روحیات و افکار مأمون، آشکار می شود که او از تشکیل چنین جلسات و همایشهایی، اهدافی سیاسی را دنبال می کرد. هر چند شخصاً به مباحثات علمی علاقه مند بود، ولی مأمون به عنوان خلیفه، شخصی نبود که بخواهد با این گونه مباحثات و مناظرات، عظمت و حقانیت خاندان پیامبر را به نمایش بگذارد و شخصیتی را که مورد توجه انقلابیون آل علی بود، در جامعه مطرح کند و علم و شکوه و شایستگی و برتری آنان را به دیگران بنمایاند، بلکه در پس این تلاشها، اهدافی سیاسی داشت و چه بسا بی میل نبود که در این نشستها، برای یکبار هم که شده، امام از پاسخگویی به پرسشها عاجز بماند!

به هر حال، گذشته از اهدافی که مأمون دنبال می کرد، ولی نتایج آن جلسات مایه شکوه و عظمت امام و بهره علمی و اعتقادی شیعه شد. عبدالسلام هروی که در بیشتر نشستها و مناظرات حضور داشته است، می گوید: «هیچ کسی را از حضرت رضا (ع) دانایتر ندیدم. و هیچ دانشمندی آن حضرت را ندیده، مگر این که به علم برتر او گواهی داده است. در محافل و مجالس که گروهی از دانشوران و فقیهان و دانیان ادیان مختلف حضور داشتند بر تمامی آنان غلبه یافت، تا آن جا که آنان به ضعف علمی خود و برتری امام اذعان و اعتراف داشتند.» ابراهیم بن عباس، گواه دیگری از حاضران و ناظران این گونه جلسات بوده و می گوید: «حضرت رضا (ع) هیچ مسأله ای را بدون پاسخ نمی گذاشت. در علم و دانش کسی را دانایتر از او سراغ ندارم. آنچه مأمون مطرح می ساخت پاسخ کامل آن را دریافت می کرد و آنچه حضرت می فرمود، مستند به قرآن بود.» خود آن گرامی در این زمینه می فرمود: «در حرم پیامبر، می نشستم و عالمان مدینه هرگاه در مسأله ای با مشکل روبرو بودند و از حل آن ناتوان می ماندند، به من رو می آوردند و پاسخ می گرفتند.»

14- آگاهی حضرت امام رضا علیه السلام به زبانهای مختلف

یکی دیگر از مظاهر شخصیت علمی امام رضا (ع) که شگفتی اطرافیان و شاهدان را همراه داشت، آشنایی کامل حضرت، به زبانهای مختلف بود. چنان که از بخش پیشین نیز آشکار شد، امام در مجامع علمی به هنگام مناظره و یا در نشستهای معمولی در پاسخگویی به اشخاصی که از بلاد دیگر حضور ایشان شرفیاب می شدند، با زبان متداول و رسمی مخاطب با وی به گفت و گو می پرداختند. اباصلت هروی می گوید: «امام رضا (ع)، با مردم به زبان خودشان سخن می گفت. به خدا سوگند که او، فصیح ترین مردم

و داناترین آنان به هر زبان و فرهنگی بود.» اباضیت همچنین می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، من در شگفتم از این همه اشراف و تسلط شما به زبانهای گوناگون!

امام فرمود: «من حجت خدا بر مردم هستم. چگونه می‌شود، خداوند فردی را حجت بر مردم قرار دهد، ولی او زبان آنان را درک نکند. مگر سخن امیرمؤمنان علی به تو نرسیده است که فرمود: به ما «فصل الخطاب» داده شده است و آن چیزی جز شناخت زبانها نیست.»

15- محدود ساختن حضرت امام رضا علیه السلام به حرکتهای علمی

- زمینه‌سازی برای پیدایش موقعیتی که در آن هر چند برای یک بار، امام مغلوب دیگران شود. به هر حال در هیچ یک از این مجالس، مأمون به نتیجه دلخواه، دست نیافت و ناگزیر به اعتراف و خضوع در برابر عظمت علمی امام شد. وجود چنین اعترافاتی در تاریخ شایان تأمل است. در جریان یکی از نشستهای علمی، چون وقت نماز فرا رسید، امام برای اقامه نماز از مجلس، بیرون شد. مأمون به محمد بن جعفر، عموی امام رضا(ع) رو کرد و گفت: پسر برادرت را چگونه یافتی؟ پاسخ گفت: او عالم و دانشمند است.

مأمون گفت: پسر برادرت از خاندان پیامبر است؛ خاندانی که پیامبر در مورد آنان فرموده است: آگاه باشید، نیکان عترت من و شاخه‌های درخت وجود من، در خردسالی، خردمندترین و در بزرگسالی، داناترین مردمند. آنها را تعلیم ندهید، زیرا آنان از شما داناترند. هیچ گاه شما را از دروازه هدایت، بیرون نساخته و در گمراهی وارد نخواهند کرد.

در نقل دیگری آمده است که مأمون مسائلی چند از امام رضا(ع) پرسید و آنگاه که پاسخ همه آنها را به درستی یافت، چنین گفت: «خدا مرا بعد از تو زنده ندارد. به خدا سوگند، دانش صحیح، جز نزد خاندان پیامبر(ص) یافت نمی‌شود و براستی دانش پدرانت را به ارث برده‌ای و همه علوم نیاکانت در تو گرد آمده است.» آری، صرف نظر از اهداف مأمون، باید گفت: دانش گسترده امام رضا(ع)، حقیقتی است که دوست و دشمن، ناگزیر از اعتراف به آن بوده و هستند. اگر مأمون نیز در درون میل به بروز این حقیقت نداشت، ولی سبب شد تا چنین نتیجه‌ای به دست آید و چهره علمی امام بهتر روشن شود.

16- گذری بر ساحل معارف رضوی

یکی از مهم‌ترین دلایل استمرار خط امامت، تحکیم پایه‌های معرفت دینی در میان امت اسلامی و تثبیت ره‌آوردهای پیامبر خاتم و تفسیر صحیح وحی به تناسب استعداد و نیاز و شرایط گوناگون جامعه اسلامی بوده است. تاریخ امامت نشان دهنده این واقعیت است که هر یک از امامان در زندگی سیاسی، اجتماعی و علمی خود شیوه خاصی را پیموده و این به خاطر شرایط متفاوت و نیازهای متنوع جامعه آنان بوده است. این در حالی است که اصول و اهداف و پیام اصلی آنان، یکی بوده و کمترین تمایز و مغایرتی با یکدیگر نداشته است. بدین سان، سرّ تفاوت و تنوعی که در دلایل انبیاء و شیوه تبلیغ و بیان آنان مشهود بوده است، آشکار می‌شود. امام علی بن موسی(ع) این واقعیت را در زمینه شخصیت و روش و ابزار هدایتی انبیاء به روشنی توضیح داده و فرموده است: «هنگامی که خداوند موسی بن عمران را به پیامبری مبعوث کرد، سحر و جادو بیشترین چیزی بود که بر مردم زمان او چیره

شده بود. از این رو، خداوند به موسی معجزه‌ای داد که در توان مردم نبود و سحر آنان را باطل می‌ساخت و حجت خدا را بر ایشان تمام می‌نمود.

عیسی (ع) زمانی از سوی خداوند به پیامبری برانگیخته شد که مردم زمانش گرفتار بیماری‌های مزمن و علاج‌ناپذیر شده بودند و نیاز به طب داشتند. از این رو، خداوند متناسب با نیاز آن مردم، معجزه‌ای به عیسی (ع) عطا کرد که مردم از داشتن همانند آن ناتوان بودند و این چنین حجت خداوند بر آنان تمام گشت.

پیامبر اسلام - حضرت محمد (ص) - زمانی مبعوث شد که مردم زمانش اهل سخنوری و شعر و ادب بودند. از این رو، خداوند بر پیامبر قرآنی نازل کرد که مواعظ و احکامش برترین بود و مردم از آوردن همانندش ناتوان بودند. «شایان توجه است که در ادامه این حدیث، ابن سکیت که روایتگر سخن امام است از آن حضرت می‌پرسد: «فَمَا الْحِجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟»

در عصر حاضر، حجت خداوند بر خلق چیست؟

امام در پاسخ می‌فرماید: «العقل يعرف به الصادق على الله فيصدق به والكاذب على الله فيكذب به». در عصر حاضر، عقل و اندیشه حجت خداوند بر خلق است، زیرا با عقل می‌توانند راستگویان را از دروغگویان تشخیص دهند و آنان را تصدیق و اینان را تکذیب نمایند. از این روایت چند نکته را می‌توان نتیجه گرفت:

- 1- ابزار و نوع بیان پیشوایان الهی، متناسب با شرایط و مقتضیات زمانشان متفاوت بوده است.
- 2- ادیان آسمانی قبل از اسلام، پس از گذشت چند قرن، به تجدید و بازسازی اساسی نیاز داشته‌اند، ولی دین پیامبر خاتم (ص)، هرگز به چنان بازسازی بنیادی نیاز پیدا نخواهد کرد.
- 3- سرّ تفاوت عصر پیامبر اکرم (ص) را با عصر سایر انبیاء باید در این نکته جست و جو کرد که عصر دین اسلام، عصر تفکر و عقل و اندیشه است.
- 4- رشد عقل و اندیشه در عصر رسالت اسلام، به معنای بی‌نیازی از مکتب وحی و رهنمود انبیاء نیست، بلکه مردمان در پرتو این پیشرفت و تکامل قادر خواهند بود که پیام دین را دریابند و از آن پاسداری کنند و تفسیر درست را از تحریف بازشناسند. اکنون می‌توانیم سرّ تفاوت شیوه‌های بیانی امامان را با همین ملاک که علی بن موسی (ع) بیان فرموده است، به دست آوریم.

عصر امام، عصر مناظره و بحث آزاد

از ویژگی‌های عصر علی بن موسی (ع)، گسترش و رواج مباحثات میان ادیان و مذاهب است. موضوع مناظره در زندگی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نیز وجود داشته است، اما اوج این حرکت را می‌توانیم در زندگی علمی، سیاسی و اجتماعی امام رضا (ع) شاهد باشیم. اهمیت این موضوع از آن روست که گرایش جامعه اسلامی و محافل علمی - دینی به بحث و گفت و گو نشان‌دهنده راهیابی مباحث مختلف فلسفی و کلامی به حوزه محافل اسلامی و همچنین رشد روحیه کاوشگری در میان مسلمانان بوده است. از سوی دیگر، استقبال بی‌چون و چرای اهل بیت از این گونه محافل و مباحث، دو نتیجه قطعی را به همراه داشته است:

1- مهر تأییدی بر این تبادل اندیشه و بحث‌های آزاد به شمار می‌آمده است.

2- منطقی بودن و استدلال‌پذیر بودن اندیشه و معارف آنان را می‌رسانده است. استقبال اهل بیت از مباحثات آزاد میان ادیان و مذاهب و حضور آنان در این میدان، نشانگر آن است که آنان مبانی اعتقادی اسلام را، دارای پایه‌های برهانی می‌دانسته و اعتقاد داشته‌اند که معارف دین با عقل و علم قابل دفاع بوده و هست.

اطمینان آنان به حقانیت دین و واقع‌گرایی شریعت محمدی و علمی بودن آن، سبب شده است تا ژرف‌کاوی‌های عقلی و پرسش‌های دینی را ارج نهند و پیروان خود را به تأمل و تدبر و مناظره و مباحثه علمی دعوت نمایند و آنان را از باورهای سطحی و اعتقادات بی‌اساس و عملکردهای بی‌منطق و هرگونه حرکت بدون علم پرهیز دهند.

دانش و بینش، قبل از هر تلاش

امام رضا(ع) می‌فرماید: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بَعْدًا عَنِ الطَّرِيقِ». آن کس که بدون بینش و آگاهی به انجام کاری اقدام نماید، همانند کسی است که بیراهه راه پیماید. چنین فردی هر چه سریع‌تر حرکت کند، بیشتر از راه صحیح دور می‌شود.

این سخن امام هشتم هشداری است به آنان که همواره به کمیت و مقدار عمل می‌اندیشند و از کیفیت آن غافلند. چه این که اینان در هر دسته و گروهی که قرار گیرند، بی آن که به درستی راه بیندیشند، سعی دارند با افراط و تندروری در همان مسیر، خویش را پیشتاز و جلودار معرفی کنند! ولی امام می‌فرماید، قبل از آغاز هر کار و گام نهادن در هر مسیر، نخست در اندیشه کسب بصیرت و دانش باش تا از درستی راه مطمئن شوی. اگر عزم جهاد داری، نخست چشمانت را بگشا و بین در کدام راه به جهاد پرداخته‌ای، زیرا هرگونه اقدام متهورانه و هر جانفشانی و شکنجه‌پذیری، جهاد در راه خدا به حساب نمی‌آید و ارزش نیست.

اگر درصدد تزکیه نفس و رهایی به مقام باتقویان و زاهدان هستی، بدان که هرگونه ریاضت و پرهیز از نعمت‌های دنیوی و روی آوری به هر مشی و مرام ساختگی و گوشه‌گیری و عزلت‌جویی و ترک وظایف اجتماعی، تزکیه نفس و مایه کمال معنوی و تقرب به خداوند نیست، بلکه باید تزکیه نفس را از مردم، انبیاء و ائمه معصومین دریافت کنی تا اصل راه را از دست ندهی. افزون بر اینها، بدان که اصولاً رشد واقعی و کمال نهایی انسان در این است که از دانش و بینش برخوردار باشد، درست بشناسد و درست بشناساند.

برتری اندیشمندان بر عابدان

امام رضا(ع) می‌فرماید: «يَقَالُ لِلْعَابِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: نِعَمَ الرَّجُلِ كُنْتَ هَمَّتْكَ ذَاتُ نَفْسِكَ وَ كَفَيْتَ مَوْنَتَكَ؛ فَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ».

الاِنَّ الْفَقِيهَ مَنْ اَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ، وَ انْقَذَهُمْ مِنْ اَعْدَائِهِمْ وَ وَقَّرَ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جَلَالِ اللَّهِ تَعَالَى وَ حَصَلَ لَهُمْ رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى وَ يَقَالُ لِلْفَقِيهِ: يَا اَيُّهَا الْكَافِلُ لَا يَتَامِ آلُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي لَضَعْفَاءَ مُحِبِّهِمْ وَ مُوَالِيَهُمْ. قَفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ اخَذَ عَنْكَ اَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ... فانظروا کم صرف ما بین المنزلتین». در روز قیامت به انسان عابد گفته می‌شود: تو خوب انسانی بودی، تمام همت تو آن بود که خودت را نجات دهی. پس اکنون وارد بهشت شو! و اما در سوی دیگر انسان فقیه و دین‌شناسی وجود دارد که در روشنگری مردم

کوشیده است [فقیه، انسان آگاه و ژرفاندیش است که پرتو معرفت خود را بر زندگی دیگران نیز افشاند و در نتیجه این معرفت بخشی، ایشان را از دام‌های انحراف و دسیسه‌های دشمنانشان پرهیز داده و نعمت‌های الهی را بر آنان فزونی بخشیده و رضایت خداوند را نصیبشان ساخته است. در روز قیامت به چنین انسان ژرفاندیش و هدایتگری گفته می‌شود: ای حامی یتیمان خاندان پیامبر (شیعیانی که در زمان غیبت امام زمان به سر می‌برند و از نور حضور امامشان محرومند) و ای کسی که اندیشه‌های ضعیف را با هدایت‌ها و روشنگری‌های خود یاری داده‌ای، بایست و برای همه آنان که از خرمن دانش و بینش تو بهره جسته‌اند شفاعت کن. پس از این فرمان، او به شفاعت می‌پردازد و خود به همراه گروه گروه از هدایت یافتگانش وارد بهشت می‌شود... اکنون بین که چه فاصله زیادی است میان جایگاه یک عالم ژرفاندیش و هدایتگر با عابدی خودنگر.

تشویق به ژرفکاوی و پرسش علمی

برخلاف برخی از رهبران مذاهب که پرسش را زمینه گسترش شبهات و مقدمه شک و بی‌اعتمادی دانسته‌اند، اهل بیت تأملات علمی و پرسش‌های دینی را یک ارزش شمرده‌اند. امام علی بن موسی (ع) از رسول خدا (ع) روایت کرده است: «الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَمَفَاتِيحُ السُّؤَالِ، فَاسْأَلُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ، فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ فِيهِ أَرْبَعَةُ السَّائِلِ وَالْمَعْلَمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمَجِيبُ لَهُ» «دانش، گنجینه‌هایی است که پرسش کلید آن است. خدایتان مورد لطف و رحمت قرار دهد، بپرسید! زیرا در کار پرسش و جستار علمی، چهار نفر پاداش معنوی دریافت می‌کنند: ۱- سؤال کننده ۲- معلم ۳- شنونده ۴- پاسخ دهنده.

همچنین آن حضرت در روایتی دیگر از رسول خدا (ص) فرموده است: «كونوا دراه ولا تكونوا رواه، حديث تعرفون فقهه خير من الف تروونه». اهل درایت و درک باشید نه اهل حکایت و نقل! هرگاه عمق و ژرفای یک حدیث را بشناسید، از هزار حدیث که فقط روایتگر آن باشید، برتر است.

نظام هستی و نظام دین، دارای فلسفه و حکمت

تشویق به تفکر و علم‌آموزی و کسب بصیرت و آگاهی، آنگاه معنا می‌یابد که موضوع تفکر و پژوهش، از نظامی عالمانه و حکیمانه برخوردار باشد. به بیان دیگر، اگر اهل بیت عصمت و طهارت پیروان خود را به تعقل و کسب دانش در همه زمینه‌های هستی‌شناسی و دین‌شناسی دعوت کرده‌اند و از مؤمنان خواسته‌اند تا مسیر دین و زندگی فردی و اجتماعی خود را کورکورانه و جاهلانه نپیمایند، بلکه باور و عمل خود را بر پایه معرفت و یقین و بینش استوار سازند؛ این دستور زمانی سازنده و مفید است که موضوع تفکر و عمل انسان مؤمن - یعنی نظام هستی و احکام و باورهای دینی - دارای دلیل، فلسفه، حکمت و مصلحت باشد؛ زیرا اگر پیدایش جهان و مظاهر مختلف آن بیهوده و بی‌اساس و ناهمساز با منطقه عقل و علم باشد و اگر دستورها و رهنمودهای دین دارای دلیل عقلی و علمی نباشد، معنا ندارد که انسان درباره آنها بیندیشد و کسب دانش کند. بدین سان وقتی در مکتب اهل بیت برای عقل و اندیشه و علم و بینش ارزش قائل شده‌اند، لازمه آن خواه ناخواه این است که ایشان نظام تکوین (مجموعه هستی) و نظام تشریع (برنامه‌های دین) را قانونمند، عالمانه و دارای فلسفه و دلیل بدانند. این فهم دینی تنها از یک ملازمه عقلی استفاده نمی‌شود، بلکه خوشبختانه در روایات امام علی بن موسی (ع) به فلسفه و حکمت بخشی از پدیده‌های هستی و باورهای دینی تصریح شده است.

البته قبل از ارائه نمونه‌ای از این روایات، یادآوری این نکته ضروری است که فلسفه داشتن هستی و دین بدان معنا نیست که همه آنها برای همه انسان‌ها در همه مقاطع تاریخ بشر آشکار باشد، بلکه بسیاری از آنها در پرتو رشد دانش و پیشرفت امکانات علمی روشن می‌شود و بخشی از آنها چه بسا فراتر از احساس و ابزار علمی انسان باشد.

علاوه بر این، آن مقدار از فلسفه احکام یا فلسفه هستی که در روایات امامان (ع) یاد شده است، همه سخن نیست، چه این که امامان در پاسخ به پرسش‌ها، فهم پرسشگر، نیاز مخاطب، امکانات اثباتی و ابزار علمی زمان را در نظر داشته‌اند و در محدوده درک و توان مخاطب به بیان حکمت‌ها پرداخته‌اند، زیرا اگر فراتر از درک پرسشگر و بیرون از امکانات علمی زمان پاسخی می‌داده‌اند، نه تنها برای مخاطب، مایه هدایت و رشد نبوده، بلکه موجب تردید و انکار او می‌شده است. بلی! آنچه از مجموع اینگونه روایات به یقین می‌توان نتیجه گرفت این است که ۱- «فلسفه داشتن و حکیمانه بودن نظام هستی و نظام تفکر و برنامه‌های دین» ۲- «قابل فهم بودن بخش زیادی از آن برای بشر» ۳- «ممنوع نبودن تفکر درباره فلسفه هستی و دین»، اصولی پذیرفته شده در مکتب اهل بیت عصمت و طهارت بوده است.

فلسفه‌ی گوناگونی پدیده‌های هستی

از امام علی بن موسی (ع) سؤال شد که چرا خداوند موجودات هستی را در گونه‌ها و شکل‌های مختلف آفریده و به یک نوع بسنده نکرده است؟ امام در پاسخ فرمود: «یکی از فلسفه‌های تنوع و گوناگونی مخلوقات خداوند این است که مردمان، خداوند را از آفرینش انواع مختلف موجودات ناتوان نپندارند. اما اکنون هیچ تصویر - بایسته و ارزشمندی - در ذهن منکران خدا شکل نمی‌گیرد، مگر این که خداوند موجودی همانند آن را خلق کرده است. با وجود این گوناگونی در آفرینش خداوند، دیگر جای این سؤال باقی نمانده است که کسی بپرسد: «آیا خداوند می‌تواند چنین یا چنان موجودی را بیافریند؟ اکنون با نظاره بر پهنه هستی و موجودات متنوع آن، می‌توان شاهد قدرت الهی بود و دانست که خداوند بر همه چیز تواناست و محدودیتی در قدرت و آفرینش ندارد. چنان که گفته شد، این فرمایش امام به معنای آن نیست که تنوع آفریده‌های خداوند فقط برای اثبات قدرت اوست، بلکه امام به دلیل موضع و رسالت دینی خود، تنها به جنبه توحیدی و معرفت دینی آن اشاره کرده است. امروزه در پرتو آگاهی‌های تجربی، انسان به ابعاد جدیدی نیز پی برده و دانسته است که جریان صحیح چرخه حیات در کره زمین، هماهنگی با محیط زیست، قدرت دفاع، امکان تغذیه و... جنبه‌های دیگری است که گوناگونی آفریده‌های خداوند را می‌طلبیده است.

فلسفه ضرورت ایمان به خداوند

فضل بن شاذان نیشابوری در مجموعه‌ای که از روایات علی بن موسی (ع) فراهم کرده و همه آنها درباره فلسفه احکام دین و مبانی اعتقادی است، این روایت را آورده است: «اگر سؤال شود نخستین دستور ضروری دین چیست، در پاسخ باید گفت: نخستین واجب، اقرار به خداوند و رسولان و حجت‌های اوست.

اگر سؤال شود که چرا خداوند این امور را واجب ساخته است، در پاسخ گفته می‌شود: ضرورت ایمان به خدا و رسولان و حجت‌های او، دلایل فراوان دارد؛ از آن جمله این که، اگر مردم به خداوند متعال ایمان نیاورند و به وجود او اقرار نکنند، از کارهای خلاف و ارتکاب ظلم و جنایت دوری نخواهند جست، به هر چه تمایل پیدا کنند و آن را مایه لذت خود ببینند رو می‌آورند، بدون این که

کسی را مراقب و ناظر بدانند! اگر برآستی مردمان چنین بیندیشند و چنین رفتار کنند، جامعه بشری سراسر تباه می‌شود و همه انسان‌ها نسبت به یکدیگر براساس ظلم و زور سیطره خواهند جست.

...ایمان به خداوند، علاوه بر جلوگیری از گسترش فساد اجتماعی - که ممکن است کسانی گمان کنند از طریق حاکمیت قوانین مدنی می‌توان جلوی آن را گرفت - جلو فسادهای درونی را می‌گیرد. چه این که ما می‌دانیم آدمی در تنهایی و خلوت و دور از چشم ناظران بشری، گاه به فساد و گناه رو می‌آورد - در این گونه موارد هیچ قانون بشری نمی‌تواند جلوگیری از انسان باشد، بلکه تنها ایمان به خداوند است که در نهان و عیان، قدرت اصلاح فرد و جامعه را داراست - و اگر ایمان و اقرار به خداوند و بیم از او نباشد، هیچ انسانی در نهان، دست از خطا نخواهد شست...

بنابراین، پایداری و تداوم جامعه شرافتمند بشری مرهون ایمان انسان‌ها به خداوند دانا و آگاهی است که آشکار و نهان را می‌داند، به صلاح و درستی فرمان داده و از فساد و تباهی نهی کرده است و هیچ چیز نهفته‌ای بر او پنهان نمی‌ماند».

فلسفه لزوم شناخت انبیاء

امام علی بن موسی (ع) می‌فرماید: «اگر سؤال شود که چرا بر مردم شناخت انبیاء ضروری است و باید به حقانیت آنان اقرار کنند و از رهنمودهایشان اطاعت نمایند؟

در پاسخ آنان گفته می‌شود: از آنجا که در نظام وجودی و قوای فکری انسان‌ها، شناخت همه مصالح و باید‌ها و نبایدها، قرار داده نشده است و آنان نمی‌توانند به تنهایی همه مصالح خود را بشناسند، و از سوی دیگر، خداوند برتر است از این که دیده شود و خود در میان مردم ظاهر گردد تا کاستی‌های ایشان را جبران نماید، پس ناگزیر باید رسولانی را مبعوث کند تا پیام او را به خلق برسانند.

این فرستادگان الهی باید معصوم باشند تا پیام الهی را به مردم ابلاغ کنند. حال اگر با این همه، شناخت رسولان و اطاعت از ایشان لازم نبود، نتیجه آن بود که آمدن رسولان بیهوده باشد، در حالی که خداوند کار بیهوده انجام نمی‌دهد».

فلسفه نیاز به امام و رهبری دینامام علی بن موسی (ع)

ی‌فرماید: «اگر گفته شود که براساس چه نیاز و ضرورتی خداوند «اولی الامر» و فرمانروایانی قرار داده و مردم را به اطاعت از ایشان واداشته است؟ گفته می‌شود: نیاز به حاکم الهی و مدیریت دینی - اجتماعی، از جنبه‌های متعددی قابل بررسی است؛ از جمله این که وقتی مردم اصل وجود خدا را پذیرفتند و به انبیاء و امر و نهی آنان ایمان آوردند، پس از آگاهی به حدود و قوانین الهی و پس از این که وظیفه یافتند از قوانین دین تجاوز نکنند، زیرا تجاوز به حریم قانون الهی آثار ناپسندی را برایشان به دنبال دارد، خواهند یافت که اجرای قوانین وحی و حفظ حدود الهی بدون مدیریت اجتماعی امامی امین تحقق‌پذیر نیست، زیرا بدون نظارت و حاکمیت قانون چه بسا افراد حاضر نباشند از لذت و منفعت خویش به خاطر دیگران بگذرند!

این است که خداوند در نظام تشریع، سرپرستان و مدیران شایسته و امینی را قرار داده است تا مفسد اجتماعی را از جامعه دور سازند و حدود احکام الهی را بر پا دارند».

علت نیاز جامعه اسلامی به حکومت دینی

امام علی بن موسی(ع) در نگاه به فلسفه سیاسی و بیان ضرورت وجود امام و رهبری الهی و حکومت دینی برای جامعه اسلامی، بیانی جامع و ژرف دارد. چه این که پس از تبیین ضرورت اصل وجود امام به این نکته می‌پردازد که اصولاً نیاز به مدیریت و رهبری اجتماعی، چیزی نیست که به جوامع اسلامی اختصاص داشته باشد، بلکه هر مجموعه بشری نیازمند مدیریت و رهبری است. به تعبیر دیگر، نیاز مجموعه‌های انسانی به رهبر، امری غیرقابل انکار است و دین نمی‌تواند این ضرورت اجتماعی را نادیده گرفته و برای آن هیچ پیش بینی و اقدامی نکرده باشد.

سخن حضرت رضا(ع) در این زمینه چنین است: «از جمله دلایل نیاز جامعه اسلامی به رهبری و حکومت شایستگان، این است که اساساً ما هیچ گروه و ملتی را نمی‌توانیم در تاریخ بیابیم که بدون سرپرست و رئیس بقایافته و زندگی کرده باشند، زیرا مسائل دینی و دنیایی، برای تحقق اجتماع، خواه ناخواه نیازمند مدیریت و رهبری است.

بر این اساس، در نظام حکیمانه خداوند احتمال نمی‌رود که این ضرورت را نادیده گرفته و بندگان را بدون رهبری مشخص و شایسته رها کرده باشد؛ رهبری که مایه پایداری جامعه است و در پرتو او می‌توانند با دشمن بستیزند و اموال و دارایی‌های عمومی را به مصرف صحیح رسانند. آن رهبری که جمعه و جماعت ایشان را بر پا دارد و سایه سنگین ظالمان را از سر مظلومان کوتاه گرداند».

امام به دنبال بیان این فلسفه عام سیاسی به ویژگی‌های رهبری در جامعه اسلامی اشاره دارد و یادآور می‌شود که مدیریت سیاسی و دینی در جامعه اسلامی باید «امین» و «پاسدار ارزش‌های معنوی و دینی» و «سرپرستی امانتدار و مورد اطمینان» باشد، زیرا اگر فرمانروای امت اسلامی دارای این خصلت‌ها نباشد، دین از میان می‌رود، سنت‌های شرعی و احکام الهی تغییر می‌یابد، بدعت‌گران فزونی می‌یابند، بی‌دینان بر دین یورش می‌برند و امر دین را بر مسلمانان مشتبّه می‌سازند.

احکام دین، دارای دلیل و مصلحت

در جهان‌بینی و نگرش توحیدی، نه تنها اصل آفرینش و نزول وحی و بعثت رسولان الهی برپایه فلسفه عقلی و علمی مبتنی است، بلکه یکایک دستورات و رهنمودهای دین - واجب‌ها، حرام‌ها، مستحب‌ها و مکروه‌ها - همه و همه دارای دلیل و مبتنی بر مصلحت یا مفسده‌ای هستند که در آنها نهفته است.

فضل بن شاذان در بیان مجموعه روایاتی از حضرت رضا(ع) در این باره نوشته است: «اگر پرسش شود: آیا ممکن است خداوند حکیم بنده‌اش را بی‌دلیل به کاری فرمان دهد و از او چیزی را بخواهد که فاقد اثر و سازندگی است؟ به او گفته می‌شود: خیر! خدای حکیم نه کار بی‌پهوده می‌کند و نه جهل به امور دارد تا از سر ندانستن، فرمانی بی‌پهوده دهد. ...

سؤال: این دلایل و علت‌ها و فلسفه‌ها به راستی وجود دارد و قابل شناسایی است؟

پاسخ: آری قابل شناسایی است و هم اکنون برای اهلش روشن است.

سؤال: آیا شما این فلسفه‌ها و دلایل را می‌دانید؟

پاسخ: بلی بخشی از آنها برای ما شناخته شده است و بخشی هم از دسترس دانش بشر دور می‌باشد».

دلیل وجوب نماز امام ع

لی بن موسی (ع) می‌فرماید: اگر سؤال شود که چرا انسان‌ها به نماز امر شده‌اند؟

در پاسخ گفته می‌شود: بدان جهت که در نماز اقرار به ربوبیت و پروردگاری خداست و اقرار به پروردگاری خدای یکتا در بردارنده مصالح گسترده‌ای است، چه این که کرنش در برابر پروردگار یگانه، مستلزم رها کردن معبودان دروغین است.

نماز، ایستادن خاضعانه انسان در برابر خداوند جبار است. نماز، طلب بخشایش گناهان گذشته از درگاه الهی را در بر دارد. سجده و نهادن پیشانی بر خاک در هر روز، موجب آن است که بندگان خدا همواره او را به یاد داشته و از یاد نبرند. با خشوع و تواضع و کوچکی، از خداوند فزونی دین و نعمت‌های دنیا را طلب کنند و از فسادها بی‌زاری جویند. این حضور دائمی و مستمر در پیشگاه الهی موجب می‌شود که انسان از تدبیرگر هستی و آفریننده خود غفلت نرزد و گرفتار سرمستی و طغیان نشود».

فلسفه حرمت نوشیدنیهای سکرآور

امام علی بن موسی می‌فرماید: «خداوند بدان جهت نوشیدن شراب را ممنوع ساخت که مایه فساد و تباهی است، عقل را می‌زداید و زمینه انکار خداوند و دروغ بستن به خدا و رسول و بسیاری از کردارهای زشت چون قتل، زنا، دادن نسبت‌های ناروا به دیگران و بی‌باکی در برابر گناهان را پدید می‌آورد... پس تنها شراب نیست که حرام است، بلکه هر نوشیدنی که باعث مستی و سکر شود حرام می‌باشد، زیرا همان علتی که در شراب باعث حرمت آن شده است در سایر مشروبات مست کننده نیز وجود دارد. بنابراین، هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد و به ما خاندان رسالت محبت می‌ورزد، باید از هر نوشیدنی مست کننده، دوری جوید، زیرا میان ما و نوشنده مسکرات هیچ‌گونه رابطه مودت نیست».

علت تفاوت میراث زن و مرد

یکی از مسائلی که از دیرباز مورد پرسش قرار می‌گرفته است و در زمان حاضر به دلیل شعارهای تساوی‌جویانه ملل غرب میان زن و مرد، بیش از گذشته مورد سؤال قرار می‌گیرد و چه بسا حربه‌ای در دست منکران اسلام باشد و به وسیله آن، بخواهند عدالت اسلامی را زیر سؤال ببرند، موضوع تفاوت میراث زن و مرد در فقه اسلامی است، چه این که در شریعت اسلام هرگاه فردی از دنیا برود، دختران وی از میراث او سهمی به اندازه نصف سهم پسران او دارند. به تعبیر دیگر، سهم هر پسر دو برابر سهم هر دختر است.

امام علی بن موسی (ع) در بیان فلسفه این تفاوت فرموده است: «علت این که سهم زنان از میراث، نصف سهم مردان می‌باشد این است که زن هنگام ازدواج، مهریه‌ای دریافت می‌کند، ولی مرد هنگام ازدواج مهریه‌ای می‌پردازد. گذشته از این، دختر زمانی که ازدواج کند، مجبور نیست از دارایی خود صرف زندگی کند، بلکه نفقه و مخارج زندگی او برعهده مرد اوست و او می‌تواند تمام

سهم الارث خود را پس انداز نماید، ولی زمانی که پسر ازدواج می کند نه تنها باید مخارج زندگی خود را از میراث به دست آورده صرف کند، بلکه باید مخارج همسرش را نیز بپردازد.

بدین جهت است که خداوند سهم مردان را از میراث، بیش از سهم زنان قرار داده و فرموده است: «مردان نفقه دهنده زنان هستند بدانچه خداوند ایشان را در ارث فزونی داده است».

در این بیان دقیق و روشن، امام رضا(ع) موضوع مهمی را روشن ساخته است و آن این که تفاوت زن و مرد در میراث، به خاطر آن نیست که اصولاً مردان به دلیل جنسیت، بر زنان فضیلت و برتری دارند و اسلام با این حکم نخواسته است که موقعیت انسانی و ارزشی زن را پایین قلمداد نماید، چه این که ملاک های مادی نمی تواند ملاک ارزشگذاری معنوی به شمار آید، بلکه اسلام در نظام اجتماعی و در کانون خانواده، وظایف خاصی را برای هر یک از زن و مرد مشخص ساخته است. به زن اجازه داده است که هنگام پذیرش همسری، درخواست مهریه کند و به مرد تکلیف کرده است که پس از انتخاب همسر، باید نیازهای مادی و مخارج زندگی او را شخصاً برعهده گیرد. سپس اسلام براساس این وظایف و موقعیت که برای هر یک از زن و مرد در نظر گرفته است، به سهمیه بندی میراث و سهم الارث زن و مرد نظر افکنده است. بنابراین، تفاوت یاد شده، بر مبنای وظایف اجتماعی زن و مرد است، نه براساس تفاوت ارزشی و انسانی آن دو. چنین داوری نه تنها دور از انصاف نیست که در نگاه جامع نگران، عدالت و انصاف است.

جایگاه قرآن در نظام معارف دین

در مکتب معارف رضوی، قرآن به عنوان کلام وحی، اصیل ترین منبع شناخت حقایق دین و بایسته های هدایتی و تربیتی و معرفتی است. تأکید بر این نکته از آن رو اهمیت دارد که برخی از سر ساده اندیشی، ارزش این کتاب جاودان را نشناخته و در طریق کسب معرفت، دل به منابع دیگر! امام علی بن موسی(ع) به گونه های مختلفی، ارجمندی قرآن را به امت اسلامی یادآور شده است.

یکی از روش های امام در تعظیم و بزرگداشت و اعتبار قرآن، این است که در بسیاری از موارد - چه در مناظره ها و چه در سایر بحث های علمی - به آیات قرآن استدلال می فرمود و سخن قرآن را، سخن نهایی و تردید ناپذیر می دانست. البته شایان ذکر است که استناد به آیات قرآن در مناظره ها و بحث های آزاد، زمانی انجام گرفته که مخاطب آن حضرت، مسلمان بوده و حقانیت قرآن را قبول داشته است و گرنه در مواردی که مخاطب به ادیان دیگری ایمان داشته و یا اصولاً به هیچ دینی پایبند نبوده است، امام یا به دلایل عقلی استناد می جسته یا به منابع مورد قبول خود آنان، چنان که آن حضرت در مناظره با جاثلیق مسیحی، به مطالب انجیل و در مباحثه با رأس الجالوت یهودی، به حقایق تورات و در بحث آزاد با بزرگ زرتشتیان و همچنین در مناظره با متکلم توانمندی چون عمران صابی، که اصولاً معتقد به پروردگار هستی نبود، به دلایل عقلی تکیه کرده است و حال آن که وقتی در مناظره با مدعیان مسلمانی به اثبات عصمت انبیاء می پردازد، یا در گفت و گو با سلیمان مروزی، به توضیح برخی صفات و افعال الهی همت می گمارد، سراسر سخنان خود را به آیات قرآن مستند می سازد. علاوه بر این شیوه، امام علی بن موسی(ع) با اهتمام به قرائت قرآن و تأمل و تدبر در آن، جایگاه و اهمیت آن را به شیعیان خود متذکر می شد. ابراهیم بن عباس، یکی از راویان احادیث امام و شاهدان مجالس علمی آن حضرت می گوید: هرگز ندیدم که از علی بن موسی(ع) سؤالی شود و آن گرامی پاسخ ندهد، و کسی را آگاه تر از او به تاریخ نیافتم. مأمون همواره تلاش داشت که با سؤال های مختلف و در زمینه های گوناگون، آن حضرت را مغلوب و درمانده سازد، ولی هرگز بی پاسخ نماند. امام تمام مطالب خود را به آیات قرآن مستند می ساخت و از قرآن استفاده می کرد. آن بزرگوار در هر سه

شبانۀ روز، یک مرتبه قرآن را ختم می‌کرد و می‌فرمود: «اگر بخواهم سریع‌تر از این نیز می‌توانم قرآن را ختم کنم، ولی به هر آیه‌ای که مرور می‌کنم، در آن لختی تأمل می‌نمایم».

قرآن، عالی‌ترین پیام و کامل‌ترین کلام

به امام رضا(ع) گفته شد: ای فرزند رسول خدا! نظر شما درباره قرآن چیست؟

امام فرمود: «قرآن کلام خداست، از آن پا فراتر ننهید و از رهنمودهایش تجاوز نکنید و هدایت را از غیر آن مجوید، زیرا اگر از کتاب و منبع دیگری جز قرآن، طلب هدایت کنید، گمراه می‌شوید» در روایتی دیگر امام درباره قرآن فرموده است: «خداوند، رسولش را به سوی خود فرا نخواند مگر پس از این که دین را برای او کامل ساخت و تمام قرآن را بر او فرو فرستاد؛ قرآنی که در آن همه چیز به تفصیل بیان شده است: حلال، حرام، حدود، احکام و هر چیز دیگری که مردم - در مسیر هدایت - بدان نیازمند باشند».

کمال قرآن، در پرتو امامت صالحان

امام علی بن موسی(ع) در پی بیان تمامیت کلام وحی و پاسخگویی آن به همه نیازها و ضرورت‌های زندگی معنوی و مادی بشر، به این آیه از قرآن استشهاد فرموده است: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» «ما به هیچ وجه در کتاب کوتاهی نکرده و هیچ چیز را فرو نگذاشته‌ایم».

سپس به آیه تبلیغ استناد جسته است که در ماه‌های آخر عمر پیامبر(ص) پس از «حجۀ الوداع» - آخرین حج آن حضرت - نازل شده است: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

امروز دینتان را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین، برایتان پسندیدم.

آن حضرت پس از بیان این دو آیه از قرآن برای شرح دادن این حقیقت که دین اسلام و کتاب آسمانی آن - قرآن - دین و کتابی کامل هستند و همه جنبه‌های ضروری معنوی و مادی زندگی انسان را در نظر گرفته‌اند، فرموده است: «مسئله امامت - رهبری امامان معصوم(ع) - از تمامیت دین است. رسول خدا(ص) چشم از این جهان نبست، مگر این که پایه‌ها و معیارهای مهم دین را برای مردم بیان فرمود، راه‌ها را برایشان روشن ساخت، آنان را در مسیر حق قرار داد و علی را به عنوان امام و راهنما برایشان تعیین کرد و تمامی مسائلی را که مردم بدان نیاز دارند برای آنان بیان نمود. اگر کسی گمان کند که خداوند دینش را کامل نساخته است، در حقیقت کتاب خدا را رد کرده و کافر شده است».

امامت به انتخاب خداوند یا اختیار مردم؟

در روایات حضرت رضا(ع) موضوع امامت از دو زاویه مورد توجه قرار گرفته است: 1- امامت عامه؛ 2- امامت خاصه.

در روایات مربوط به امامت عامه به این حقیقت اشاره شده است که اصولاً جوامع بشری و مجموعه‌های انسانی، برای بقا و تداوم حیات خود نیازمند رهبری و مدیریت هستند و هیچ جامعه‌ای بدون مدیر و رهبر، سامان نمی‌یابد. به این دلیل جوامع اسلامی هم نیازمند پیشوایان و رهبران سیاسی - دینی هستند؛ رهبرانی که از تعهد و شایستگی و شرایط لازم برخوردار باشند و دین را به پا دارند و قوانین الهی را جاری نمایند.

در بحث امامت عامه، سخن از شرایط عمومی رهبران دینی و اجتماعی است، ولی در مسئله امامت خاصه این حقیقت مطرح می‌شود که چه کسانی بخصوص از سوی خداوند به وسیله پیامبر اکرم(ص) واجد شرایط امامت شناخته شده‌اند و برای امامت تعیین گشته‌اند؟

حضرت رضا(ع) به دنبال بیان این موضوع که یکی از ابعاد تمامیت دین به مسئله امامت و رهبری دینی و اجتماعی امت اسلامی باز می‌گردد و پیامبر(ص) در ماه‌های آخر عمر مبارکش، این وظیفه مهم را به انجام رسانیده و علی بن ابی طالب(ع) را به عنوان امام و ولی به مردم معرفی کرده است، می‌فرماید: «- این امامت که مایه کمال دین و تمامیت نعمت الهی بر مردم است - آیا جایگاه و اهمیت آن برای مردم روشن است؟ آیا می‌دانند نقش امام در میان امت چیست؟ تا این که با رأی و نظر خود به انتخاب امام معصوم بپردازند!

امام معصوم، جایگاهش برتر و موقعیتش بزرگ‌تر از آن است که مردم با اندیشه و معیارهای خود بخواهند او را انتخاب کنند. امامت الهی، مقامی است که خداوند، ابراهیم خلیل را بدان مفتخر ساخته و پس از عنوان نبوت به او نشان امامت بخشیده و در مرتبه سوم زینت دوستی - الخلیل - را به او عطا فرموده است».

امامت، شایسته پاکان و نه ظالمان

امامت و رهبری یک امت به طور کلی شایسته انسان‌های صالح است و نه تنها به حکم شرع، بلکه به حکم عقل روا نیست که فردی ظالم و فاسد، رهبری یک جامعه و امت را برعهده گیرد. در صورتی که موضوع مدیریت اجتماعی و رهبری دینی در جایگاه بالاتری مطرح شود؛ یعنی موضوع امامت خاصه و رهبران ویژه‌ای به میان آید که رسماً از سوی پیامبر(ص) به مردم معرفی شده‌اند تا مفسر وحی و مبین احکام الهی باشند، مسئله صلاحیت و پاکی آنان از گناه، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. امام علی بن موسی(ع) می‌فرماید: «ابراهیم پس از این که خود به مقام امامت افتخار یافت، از درگاه خداوند آرزو کرد که نسل او نیز از این افتخار همواره یکی پس از دیگری بهره‌مند باشند، اما در پاسخ او خداوند فرمود: امامت، عهد و پیمان الهی است و ظالمان و گنهکاران شایسته امامت و عهد الهی نیستند.

خداوند با این بیان، امامت و رهبری هر انسان ظالم و گنهکاری را تا روز قیامت باطل ساخت.» امامت امامان، دارای ملاک ارزشی چه بسا برای کسانی این سؤال مطرح باشد که چگونه از میان انبوه انسان‌ها، خداوند فردی را به عنوان پیامبر یا امام بر می‌گزیند و به مردم معرفی می‌کند و دستور می‌دهد از او اطاعت کنند؟ آیا خداوند در این انتخاب، ملاک‌ها و معیارهایی را در نظر دارد؟ آن ملاک‌ها کدامند؟ حضرت رضا(ع) به این پرسش‌ها، پاسخی شایسته داده و فرموده است: «کسی که گنهکاری را دوست داشته باشد، خود گنهکار است و آن کسی که انسان مطیع و فرمانبردار دستورات خداوند را دوست بدارد، در حقیقت خود او نیز انسانی مطیع به

شمار می‌آید. انسانی که ظالمی را یاری رساند، خود ظالم است و فردی که عدالت پیشه‌ای را خوار سازد نیز ظالم است. میان خداوند با هیچ کس خویشاوندی نیست و هیچ فردی به ولایت خداوند و دوستی او راه نمی‌یابد مگر در پرتو طاعت و بندگی. رسول خدا(ص) به فرزندان عبدالمطلب فرمود: با اعمال نیک خود نزد من آیید و افتخار ورزید، نه با نسب‌ها و ارتباط خویشاوندی.»

ممنوعیت غلو در حق امامان

امامت، جایگاهی رفیع است و امامان، انسان‌هایی شایسته و پاکند، ولی همواره دو گروه درباره آنان ستم کرده‌اند:

1- آنان که امامان را نشناخته و حرمت ایشان را نگاه نداشته و به سفارش‌های پیامبر اکرم(ص) درباره آنان عمل نکرده‌اند؛ کسانی که نه تنها امامان را مانند بقیه مردم پنداشته، بلکه دیگران را بر ایشان مقدم داشته و مطالب و معارف دینی را از غیر امامان دریافت کرده‌اند!

2- کسانی که دوستی و محبت امامان را پیشه خود ساخته و در این راه افراط کرده‌اند: تا آن جا که آنان را از جایگاه عبودیت و بندگی خدا خارج ساخته و به گمان ناقص خود در جایگاه خدایی قرار داده‌اند! گروه دوم در حق ائمه غلو و زیاده‌روی کرده و به عنوان «غالیان» و «اهل غلو» مورد مذمت قرار گرفته‌اند.

علی بن موسی(ع)، از رسول خدا(ص) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «ای علی! تو از جهتی شبیه عیسی بن مریم هستی و مشابهتی با او داری، زیرا گروهی در محبت و دوستی عیسی زیاده‌روی کردند و هلاک شدند و گروهی به دشمنی با او رو آوردند و از حق تجاوز کردند و هلاک شدند و یک گروه راه اعتدال پیمودند و نجات یافتند.» معنای این روایت زمانی بهتر فهمیده می‌شود که به قرآن مراجعه کنیم و از قرآن بشنویم که چگونه برخی از مسیحیان به منظور تجلیل از مقام عیسی گفتند: «عیسی فرزند خداست.» متأسفانه در میان جوامع شیعی، گاه دیده می‌شود که برخی ناآگاهان و کم‌مایگان به گمان بزرگداشت ائمه، به آن بزرگواران نسبت‌هایی می‌دهند که خود آنان نه تنها ادعا نداشته‌اند، بلکه همواره از خود دور می‌ساخته‌اند؛ چنان که در برخی از فرقه‌های صوفیه یا مذاهب باطلی چون «علی‌اللهیان» و یا سخنان عوامانه برخی شاعران و مداحان بی‌مایه دیده می‌شود و چه بسا دست تزویر برخی مغرضان در پس این جریان‌ها نهفته باشد که هست!

خیانت به امامان، تحت عنوان حمایت از ایشان!

دست‌های تفرقه‌انگیز و مغزهای مسئولیت‌گریز همواره تلاش داشته‌اند تا ستیز میان امت اسلامی را دامن زنند و با اهانت به باورهای دیگران، بدبینی و بدخواهی را میان مسلمانان رواج دهند، در حالی که ائمه از این‌گونه حرکتها بیزار بوده‌اند، چنان که حضرت رضا(ع) می‌فرماید: «مخالفان ما روایاتی را در بیان فضایل ما ساخته‌اند که این روایات ساختگی به سه دسته تقسیم می‌شوند: 1- روایات غلو و زیاده‌روی 2- روایات تقصیر که در آنها منزلت اهل بیت(ع) نادیده گرفته شده است 3- روایاتی که در آنها به بدی‌های دشمنان ما تصریح شده است. وقتی سایر مسلمانان، اخبار غلو را می‌شنوند، شیعیان ما را کافر می‌پندارند و کافر می‌نامند و می‌گویند: شیعه به پروردگار و ربوبیت امامان خود، اعتقاد دارد! اما زمانی که مردم اخباری را می‌شنوند که در آنها نسبت به حق امامان کوتاهی شده است به آنها معتقد می‌شوند - گمان می‌کنند آن روایات حق است و از پیامبر صادر شده است - و هنگامی که

روایات دسته سوم را می‌شنوند و می‌بینند که به برخی شخصیت‌های مورد احترام آنان، دشنام داده شده است، آنها هم به امامان دشنام می‌دهند! در حالی که خداوند در قرآن فرموده است: «به بتانی که مورد پرستش شرکانند دشنام ندهید، زیرا اگر به مقدسات آنان دشنام دهید، آنان نیز از روی ناآگاهی و جهل به خداوند دشنام می‌دهند».

شیوه صحیح دفاع از امامان

با توجه به اهمیت امامت و مقام ارجمند امامان و لزوم معرفی ایشان به جامعه و گرایش دادن مردم به مکتب آنان، چه راهی را باید پیمود و چه شیوه‌ای را باید در پیش گرفت؟

اگر این حقیقت را یافته باشیم که اهل بیت پیامبر نور هدایتند و دانش دین به وسیله آنان نشر یافته و اندیشه توحیدی در پرتو توضیح‌ها و تفسیرهای ایشان استحکام پیدا کرده و استدلالی شده است، خواهیم دانست که بهترین راه تبلیغ مقام امامان این است که منزلت علمی و معنوی و رهنمودهای سازنده اخلاقی - اجتماعی آنان را به مردم بشناسانیم، چنان که حضرت رضا(ع) فرموده است: «خداوند رحمت کند آن کس را که امر ما را احیا کند».

سؤال شد: احیای امر شما به چیست؟

فرمود: «احیای امر امامت معصومین(ع) به این است که دانش ما را فرا گیرد و نیز به مردم آموزش دهد، زیرا اگر مردم سخنان و معارف ارزشمند ما را می‌دانستند و بدان‌ها آگاهی می‌یافتند، از ما پیروی می‌کردند».

خودمحوری در مسائل دین، مایه گمراهی

بخشی از مسائل دین، تأیید و تأکید احکام عقلی و حقایق علمی است و بخشی دیگر رهنمودها و دستورالعمل‌هایی است که فراتر از دریافت عقل و رهیافت علوم بشری است.

در اصطلاح علمی، دسته نخست را «احکام ارشادی» می‌نامند و دسته دوم را «احکام مولوی» و «احکام تعبدی». «در زمینه احکام ارشادی، انسان‌ها به دلیل برخورداری از عقل و ابزار شناخت، مجال آن را دارند که به تعقل و تفکر و کاوش و تجزیه و تحلیل و تعیین حدود و جوانب بپردازند، زیرا حکم شریعت در این موارد، نظر به دریافت‌های عقلی خود انسان دارد؛ مانند: ممنوعیت دروغ، غیبت، حسادت، بخل، کینه و مانند: حسن وفای به عهد، سخاوت، خدمت به انسان‌ها و... اما در زمینه احکام تعبدی، مانند: نماز، روزه، حج و... مجالی برای عقل نیست که بخواهد کم و کیف و میزان ضرورت و شکل انجام آنها را به تنهایی بفهمد، بلکه در این زمینه‌ها که معمولاً به مسائل عبادی باز می‌گردد، عقل حکم می‌کند که باید نوع عبادت و بندگی و راه صحیح تقرب به خداوند را از خود خداوند و از وحی و انبیاء دریافت کرد، زیرا چه بسا انسان شیوه‌ای را برای اظهار بندگی به درگاه خداوند برگزیند که مورد رضای الهی نباشد. متأسفانه همان‌گونه که در فصل قبل گفته شد، برخی انسان‌ها در مسیر تقرب به خداوند و رسیدن به ارزش‌های معنوی، گاه گرفتار خودخواهی و خودمحوری می‌شوند و با فکر و سلیقه خود راهی را در پیش می‌گیرند و همان‌طور که مثلاً عده‌ای به گمان دفاع از اهل بیت، راه‌هایی را می‌روند که مایه بی‌آبرویی شیعه و بدنام شدن مکتب اهل بیت می‌باشد، گروهی هم در میدان زهد و تقوا و ریاضت و عرفان و بندگی و عبادت خدا، گرفتار بدعت‌گذاری شده و شیوه‌ها و مسلک‌ها و روش‌هایی را اختراع کرده‌اند

که از سوی وحی تأیید نشده است. کم نیستند کسانی که معنای زهد را درک نکرده و گمان کرده‌اند که زهد یعنی ژنده‌پوشی، گدامسلکی، درویش‌بازی، گوشه‌گیری و...

هستند کسانی که تقوا را به معنای انزوا از جامعه، حضور نیافتن در کارهای جدی اجتماعی، توجه نکردن به مسائل حیات و زندگی گرفته‌اند و به خیال خود برای رسیدن به مقامات معنوی و دست یافتن به کارهای خارق‌العاده و کرامات، به چله‌نشینی و اذکار ساختگی و آزار تن همت گمارده‌اند.

در حالی که هیچیک از اینها مورد رضایت شارع مقدس نبوده و مایه تقرب به خداوند نیست، چه این که راه نزدیک شدن به خداوند، پیروی از راه وحی و الگو قرار دادن پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) است و در راه عبادت، نباید به ابداع و اختراع دست زد.

حضرت رضا(ع) در این باره می‌فرماید: «این سخن رسول خدا است: «کسی که به دین و مسلکی گردن نهد که آن را از منبع صحیح و معتبر دینی - وحی و پیامبر - دریافت نکرده است، از سوی خداوند محکوم به پوچی و گمراهی است و کسی که تلاش کند مسائل و روش‌های دینی و عبادی خود را از راه‌های غیرمعتبر و از راه‌هایی که خداوند آنها را تأیید نکرده است، دریافت کند، مشرک به شمار می‌آید! تنها راه ایمن و معتبر برای شناخت وحی و پیام و خواست خداوند، راه محمد می‌باشد». اهمیت این روایت تا آنجاست که اگر علل انحطاط مسلمانان و عقب‌ماندگی فرهنگی و علمی و عملی آنان را مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم یافت که یکی از مهم‌ترین آنها، بدعت‌ها و اختراعات نادرستی است که در قلمرو برنامه‌ها و مفاهیم دینی صورت داده‌اند و به جای این که تقرب به خدا و محبت به اهل بیت را در متخلق شدن به اخلاق الهی و ارزش‌های والای معنوی و فضایل انسانی جست و جو کنند، دل به برخی باورها و مسائل صوری و ظاهری خوش کرده‌اند.

دینداری در پرتو عمل و نه آرمان‌پردازی

گروهی دین را در قالب آرمان‌ها و پندارهای خود جست و جو می‌کنند، عمل را فرو می‌نهند و دل به ارتباط‌ها و نسب‌ها و امور ظاهری می‌بندند، در حالی که دین مجموعه‌ای به هم پیوسته و منسجم است و در گفته‌ها و ره‌آوردهای خود، بنای مزاح و سرگرمی نداشته است. اما چه راحت گروهی به دستورات دین عمل نمی‌کنند و برای توجیه نفس خویش به رحمت الهی تکیه می‌نمایند، غافل از این که خدای رحیم، خدای صادق، حکیم و عادل نیز هست و صدق سخنان و بشارت‌ها و تهدیدهای الهی مستلزم آن است که آنچه در قرآن و منابع دینی آمده است، بی‌کم و کاست، تحقق پیدا کند. یکی از شاگردان امام رضا(ع) به نام حسن بن موسی بن علی و شاء می‌گوید: در خراسان همراه علی بن موسی(ع) بودم. در آن مجلس، زید بن موسی - برادر امام رضا(ع) - نیز حضور داشت. گروهی پیرامون زید جمع بودند و او - به سبب انتسابش به خاندان پیامبر(ص) و به خاطر این که فرزند موسی بن جعفر است - به آن جمع تفاخر می‌کرد و فخر می‌فروخت و می‌گفت: ما چنین هستیم و ما چنان هستیم!

در آن سوی محفل نیز گروهی پیرامون علی بن موسی(ع) گرد آمده بودند و حضرت با آنان سخن می‌گفت. در این میان، سخنان زید به گوش امام رسید. حضرت رضا(ع) به جانب برادر رو کرد و فرمود: «ای زید! آیا حرف‌های نقالان کوفه تو را مغرور کرده است و فریب خورده‌ای که روایت کرده‌اند: «فاطمه عفت خود را حفظ کرد و خداوند آتش را بر ذریه او حرام نمود».

این مخصوص «حسن و حسین» و فرزندان بی‌واسطه فاطمه است.

آیا ممکن است که پدر تو - امام موسی بن جعفر (ع) - اطاعت خدا کند، روزها روزه بدارد و شبها به نماز بایستد، ولی تو معصیت خدا کنی و با این وصف، روز قیامت هر دو به دلیل این که فرزندان فاطمه هستید، برابر باشید! اگر براستی این چنین باشد معلوم می‌شود، تو نزد خداوند عزیزتر از موسی بن جعفر هستی، زیرا او با عمل و تلاش می‌بایست به قرب الهی راه یابد و تو بی‌زحمت و بدون هیچ عمل «!پیام این روایت، به موضوع مورد روایت محدود نمی‌باشد، بلکه نوع بیان و استدلال امام این امکان را می‌دهد که بگوییم پس از ایمان به اصول دین، هیچ چیزی جای عمل صالح و تلاش را نمی‌گیرد؛ نه نسب و فرزند پیامبر بودن و نه گریه بر مصائب خاندان پیامبر (ص) و نه محبت بر نیکان و صالحان. بلی می‌توان گفت که محبت به نیکان و بندگان صالح الهی، خود راهی برای بازگشت به سوی خدا و حرکت در مسیر تکلیف و پایبندی به احکام الهی است و اگر در روایات، نسبت به محبت اهل بیت و یا گریه بر مصائب آنان و یا تکیه بر رحمت الهی تأکید شده، برای آن بوده است که این امور، خود راهی است برای روآوری به عمل صالح، نه این که مایه غرور و ترک عمل شود.

نمادهای دینی، استوار بر بنیادهای عملی

در ادیان آسمانی، مفاهیمی مانند: توبه، استغفار، توفیق خواهی، دعا و ذکر وجود دارند که بیشتر دارای جنبه نمادین و نشانه‌ای هستند.

این مفاهیم هر چند با نوعی عمل همراهند، ولی حقیقت آنها در عملی پایدارتر و بنیادی‌تر نهفته است، به گونه‌ای که اگر این نمادها به تنهایی مورد توجه قرار گیرند، از حالت ارزشی بیرون آمده، شکل تمسخر و استهزاء به خود می‌گیرند. روشن‌ترین مثال آن، استغفار زبانی است که ریشه در قلب و باور و نمود در عمل نداشته باشد.

ام رضا (ع) می‌فرماید: «چند چیز است که اگر همراه با چند حقیقت نباشد، مسخره می‌نماید:

- 1- کسی که زبانش استغفار کند، ولی قلبش از گناه پشیمان نباشد.
- 2- فردی که توفیق طلب کند، ولی تلاش ننماید.
- 3- انسانی که احتیاط جو باشد، ولی دقت و پرهیز نداشته باشد.
- 4- آن که آرزوی بهشت کند، ولی بر دشواری‌ها شکبیا نباشد.
- 5- شخصی که از آتش دوزخ به خدا پناه برد، ولی هوس‌های دنیا را ترک نکند.
- 6- کسی که ذکر خدا بر لب براند، ولی شوق دیدار رحمت الهی را نداشته باشد و... اینان در حقیقت خود را به استهزاء گرفته‌اند».

دین و اخلاق؛ دو عنصر تفکیک ناپذیر

دین اسلام تنها مجموعه‌ای از باورها و تکالیف عبادی نیست، بلکه در کنار دعوت به یکتاپرستی و ایمان به انبیاء و امامان راستین و قیامت و در کنار واجبات عبادی، اساس تعالیم و برنامه‌های خود را بر پایه فضایل اخلاقی استوار ساخته است. دامنه تعالیم و

سفارش‌های دین درباره اخلاق و فضیلت، بیش از آن است که در چند صفحه بتوان فهرست آنها را تدوین کرد، ولی می‌توان به عنوان نمونه مواردی از احادیث حضرت رضا(ع) را در زمینه توصیه‌های اخلاقی و اجتماعی یادآور شد.

آن حضرت در بیانی بسیار زیبا و شکوهمند نشان داده است که چگونه حقوق الهی با حقوق انسانی در نظام تفکر دینی به هم پیوسته است و چگونه عبودیت و بندگی به درگاه خدا از فضیلت و اخلاق در میان بندگان خدا جدایی نمی‌پذیرد.

علی بن موسی(ع) می‌فرماید: «خداوند متعال سه وظیفه دینی را با سه موضوع - اجتماعی - همراه ساخته است:

1- نماز را - که موضوعی عبادی است - به همراه زکات - که خدمتی اجتماعی است - فرمان داده است. پس کسی که نماز به جا آورد، ولی زکات ندهد، نمازش پذیرفته نیست.

2- شکرگزاری در برابر خالق را با شکرگزاری برای پدر و مادر قرین ساخته است. پس کسی که سپاسگزار پدر و مادر نباشد، شکر خدا به جا نیاورده است.

3- تقوای الهی را همراه با صله رحم فرمان داده است. کسی که ارتباط با خویشاوندان را بگسلد، تقوای الهی را رعایت نکرده است. مؤمن؛ به دور از مکر و خیانت

امام علی بن موسی(ع) می‌فرماید که: رسول خدا فرمود: «کسی که مسلمان باشد، مکر و خدعه نمی‌کند. از جبرئیل شنیدم که می‌گفت: فرجام مکر و خدعه، آتش است. از ما نیست کسی که با مسلمانی غش کند، از ما نیست کسی که بر مسلمانی خیانت روا دارد.»

صداقت و امانتداری

امام علی بن موسی می‌فرماید که: رسول خدا فرمود: «وقتی می‌خواهید حقیقت ایمان افراد را بشناسید، به زیادی نماز و روزه و حج و کارها و خدمات اجتماعی و مناجات شبانه آنها ننگرید، بلکه به صداقت و راستگویی و امانتداری آنان بنگرید.»

برخورد همسان با توانمند و تهیدست

امام علی بن موسی(ع) می‌فرماید: «کسی که با مسلمانی تهیدست روبرو شود و سلام و احوالپرسی وی با او برخلاف سلامی باشد که با توانمندان و ثروتمندان دارد، خدا را در قیامت خشمگین خواهد یافت.»

اهتمام به امور مسلمانان مؤمن اصول

﴿ در جامعه اسلامی نمی‌تواند نسبت به شرایط اجتماعی و نیازها و ضرورت‌های زندگی دیگر مسلمانان بی‌تفاوت باشد. امام رضا(ع) می‌فرماید: «کسی که روز را آغاز کند، ولی در اندیشه امور مسلمانان نباشد و برای رفع مشکلات آنان اهتمام نداشته باشد، از جمله مسلمانان نیست.»

یاری و امداد ضعیفان

حضرت رضا(ع) می‌فرماید: «برترین صدقه و انفاق در راه خداوند، امداد و یاری ضعیفان است.» امام در این بیان، با توسعه موضوع صدقه، نشان داده‌اند که صدقه به عنوان یک حرکت انسانی و الهی، در محدوده کمک‌های مالی و اقتصادی خلاصه نمی‌شود، بلکه هر نوع امداد و یاری رساندن اجتماعی می‌تواند برای خدا باشد و عنوان صدقه را پیدا کند.

محبت به مردم

امام رضا(ع) می‌فرماید: «محبت به مردم و اظهار دوستی نسبت به ایشان، نیمی از عقل است.» شایسته است در این حدیث، به این نکت توجه شود که در نگاه دین و رهبران الهی، تنها مؤمنان و مسلمانان نیستند که سزاوار لطف و محبتند، بلکه در بینش دینی، همه انسان‌ها و بندگان خدا باید از پرتو محبت اجتماعی برخوردار شوند. علاوه بر این، نقش سازنده و مؤثر این محبت و مودت اجتماعی و فراگیر، تا آنجاست که اگر همه‌ی تدابیر عقلی انسان را برای تنظیم صحیح روابط اجتماعی به دو بخش تقسیم کنیم، یک بخش آن، محبت ورزی است و بخش دیگر آن همه تدابیر بایسته دیگر است و این نشانه‌ی تأثیر مهم محبت است.

اندوه‌زدایی از قلب‌ها

امام رضا(ع) می‌فرماید: «آن کس که اندوهی از قلب و چهره انسان مؤمنی بزدايد، خداوند در روز رستاخیز، اندوه از قلبش بزدايد.» ارتباط با خویشاوندان

در مجموعه رهنمودهای اجتماعی اسلام، خدمت به خویشاوندان و محبت به آنان از اولویت برخوردار است. چه بسا علت، این باشد که اگر همه انسانها نسبت به اطرافیان و نزدیکانشان رسیدگی و مراقبت داشته باشند، به طور طبیعی، هیچ فردی در جامعه اسلامی از نگاه محبت و رسیدگی اجتماعی، محروم نخواهد ماند. موضوع «صله رحم» و تأکید بر آن در نظام اخلاقی دین، در حقیقت یک ابتکار شگرف اجتماعی - روانی است که هیچ برنامه و تدبیر دیگری نمی‌تواند جایگزین آن باشد. امام رضا می‌فرماید: «کسی که دوست دارد روزگار درازتری در دنیا زندگی کند و روزی‌اش فراوان‌تر گردد، صله رحم کند و به خویشاوندانش رسیدگی نماید.» یعنی، صله رحم به عنوان یک حرکت انسانی - دینی نه تنها از ثواب معنوی برخوردار است که دارای آثار مادی و دنیوی نیز هست.

مهربانی با خانواده

امام رضا(ع) می‌فرماید: «کسی ایمانش برتر و بهتر از دیگران است که اخلاقش نیکوتر و نسبت به خانواده‌اش مهربان‌تر باشد.» در بیانی دیگر، حضرت رضا(ع) می‌فرماید: «در یکی از روزها، مردی از علی بن ابی‌طالب دعوت کرده تا آن حضرت به منزل او برود. حضرت علی به آن مرد فرمود به سه شرط، دعوت تو را پاسخ خواهم گفت:

- 1- برای تدارک میهمانی، چیزی از خارج منزل تهیه نکنی (بر اقتصاد خانواده‌ات، خرجی را تحمیل ننمایی).

2- در منزل هر چه داری، ما را به همان مهمان کنی (با خود نیندیشی که باید بهترین‌ها را برای ما فراهم نمایی).

3- همسر و خانواده‌ات را برای میزبانی از ما به زحمت نیندازی.»

ایجاد رفاه در خانواده

امام رضا(ع) می‌فرماید: «سزاوار است که مرد خانواده، برای همسر و فرزندان و کسانی که تحت سرپرستی او هستند، رفاه و گشایش پدید آورد، تا این که آرزومند پایداریش باشند نه منتظر مرگش!»

اقتصاد و برنامه‌ریزی در زندگیاامام رضا(ع) می‌فرم

اید: «هیچ انسانی به حقیقت ایمان ره نمی‌یابد مگر در پرتو سه خصلت: شناخت و ژرف‌نگری در دین، و برنامه‌ریزی صحیح در ادامه زندگی، و شکیبایی بر سختی‌ها.»

آراستگی در زندگی اجتماعی

امام علی بن موسی(ع) می‌فرماید: «از جمله اخلاق انبیای الهی، نظافت و پاکیزگی است.» یکی

از روایتگران احادیث به نام ابی عباد می‌گوید: حضرت رضا در تابستان روی حصیر می‌نشست و در زمستان روی نمد و آن حضرت پیراهن زبر و خشن می‌پوشید، مگر زمانی که از منزل بیرون می‌آمد و در برابر مردم قرار می‌گرفت، زیرا در این‌گونه موارد، لباس نیکو می‌پوشید و خود را برای مردم آراسته می‌نمود.

روشن‌ترین بامداد زندگی آینده بشر

نکته‌های زیبا و آموزنده در آموزه‌های مکتب رضوی، بسیار است و مجال ما اندک. از این رو به آنچه یاد شد، اکتفا می‌کنیم و این مطلب را با نویدی خوش و با ترسیمی امید بخش از آینده زندگی بشر در کره خاک به پایان می‌بریم. نام دعبل خزاعی و اشعار پر حماسه او برای شیعه آشناست، او که اندیشه ناب تشیع را در گلوآه اشعارش به نسیم خاطره‌ها و اندیشه‌ها می‌سپرد تا اقصی نقاط سرزمین اسلامی از یاد و نام خاندان عترت و طهارت، شمیم محبت و ولایت یابد. یکی از شکوهمندترین مناظری که این شاعر فرهیخته در نمای اشعار خویش آفریده است، سروده‌هایی است که در محضر امام علی بن موسی(ع) باز خواند و آن حضرت را به شدت تحت تأثیر قرار داد. دعبل در این مجموعه حماسی، سخن را از بی‌مهری زمانه و مدارس دورمانده از مدرّسان وحی آغاز می‌کند و به شرح زندگی یکایک امامان می‌پردازد تا به این ابیات می‌رسد:

خروج امام لامحالة خارج

یمیز فینا کلّ حق و باطل

يقوم علی اسم الله و البرکات

و بجزی علی النعماء و النقمات

سرانجام، بی‌هیچ تردید، امامی قیام خواهد کرد. قیام او با نام خدا و همراه با برکت و فرخندگی است. او در میان مردم، هر حق و باطلی را از هم جدا خواهد نمود و هر نیک و بدی را پاداش و جزا خواهد داد. سخن که به اینجا انجامید، حضرت رضا به شدت گریست. سپس به «دعبل» فرمود: «این دو بیت شعر را روح القدس بر زبانت جاری کرده است، آیا تو می‌دانی این امام کیست و چه زمانی قیام خواهد کرد؟» «دعبل پاسخ می‌دهد: من آگاهی زیادی در این باره ندارم، ولی همین اندازه می‌دانم که از میان شما خاندان رسالت، امامی قیام خواهد کرد که زمین را از فساد، پاک می‌سازد و عدالت را در گستره زمین جاری می‌نماید. امام علی بن موسی (ع) فرمود: «ای دعبل، پس از من، فرزندم محمد - جوادالائمه - و پس از او فرزندش علی - امام هادی - و بعد از او فرزندش حسن - امام عسگری - به امامت خواهد رسید و پس از او فرزندش «حجت قائم» امام خواهد بود که در دوران غیبتش مردمان به قیام و قدومش چشم خواهند دوخت. زمانی که بر مردمان ظاهر شود، همگان به اطاعت او گردن نهند. هان! ظهور او قطعی است، آن‌گونه که اگر حتی یک روز از عمر جهان باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی گرداند که آن گرمی خروج نماید و زمین را بدان‌سان که لبریز از ستم شده، مالا مال از عدل سازد».

17- حیات اجتماعی امام رضا علیه السلام

دوران حیات امام هشتم (ع) زمان اوج گیری گرایش مردم به اهل بیت (ع) و گسترش پایگاه‌های مردمی این خاندان است. چنان که می‌دانیم امام از پایگاه مردمی شایسته‌ای برخوردار بود و در همان شهر که مأمون با زور حکومت می‌کرد او مورد قبول و مراد همه مردم بود و بر دل‌ها حکم می‌راند... نشانه‌ها و شواهد تاریخی ثابت می‌کند که (در این دوران) پایگاه مردمی مکتب علی (علیه السلام) از جهت علمی و اجتماعی تا حد بسیاری رشد کرده و گسترش یافته بود. در آن مرحله بود که امام رضا (علیه السلام) مسئولیت رهبری را به عهده گرفت. گرچه که در دوران امامت امام رضا (علیه السلام) دو مرحله فعالیت در سال‌های خلافت هارون و سال‌های خلافت مأمون را می‌توان از یکدیگر جدا کرد و برای هر یک از این دو مرحله ویژگی‌های متمایز از دیگری یافت، اما اگر به ویژگی عمومی این دوران بنگریم، خواهیم دید؛ هنگامی که نوبت به امام هشتم (علیه السلام) می‌رسد دوران، دوران وضع خوب ائمه (ع) است و شیعیان در همه جا گسترده‌اند و امکانات بسیار زیاد است که منتهی می‌شود به مسئله ولایتعهدی. البته در دوران هارون، امام هشتم (ع) در نهایت تقیه زندگی می‌کردند. یعنی کوشش و تلاش را داشتند، حرکت را داشتند، تماس را داشتند، منتهی با پوشش کامل. مثلاً دعبل خزاعی که درباره امام هشتم (ع) در دوران ولایتعهدی آن طور حرف می‌زند دفعه‌ای از زیر سنگ بیرون نیامده.

جامعه‌ای که دعبل خزاعی را می‌پرورد یا ابراهیم بن عباس را که جزو مداحان علی بن موسی الرضا (ع) است، یا دیگران و دیگران؛ این جامعه بایستی در فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر (ص) سابقه‌ای داشته باشد. آنچه در دوران علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و ولایتعهدی پیش آمد نشان دهنده علاقه مردم و جوشش محبت‌های آنان نسبت به اهل بیت در دوران امام رضا (علیه السلام) است. به هر حال همه اینها موجب شد که علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بتواند کار وسیعی بکنند که اوج آن به مسئله ولایتعهدی منتهی شد. حقیقت آن است که در این دوران، بدی اوضاع میان امین و مأمون به امام کمک کرد تا بار سنگین رسالت خویش را بر دوش کشد، بر تلاش‌های خود بیفزاید، و فعالیت‌های خود را دوچندان کند؛ چه در این زمان زمینه آن فراهم گشت که شیعیان با او تماس گیرند و از رهنمودهای او بهره جویند و همین امر در کنار برخوردار بودن امام از ویژگی‌های منحصر به فرد و رفتار آرمانی

که در پیش گرفته بود سرانجام به تحکیم پایگاه و گسترش نفوذ امام در سرزمین‌های مختلف حکومت اسلامی انجامید. ایشان یک بار زمانی که درباره ولایتعهدی سخن می‌گوید، به مأمون چنین اظهار می‌دارد: این مسئله که بدان وارد شده‌ام هیچ چیز بر آن نعمتی که داشته‌ام نیفزوده است. من پیش از این در مدینه بودم و از همان جا نامه‌ها و فرمان‌هایم در شرق و غرب اجرا می‌شد و گاه نیز بر الاغ خود می‌نشستم و از کوچه‌های مدینه می‌گذشتم، در حالی که در این شهر عزیزتر از من کسی نبود.

در اینجا بسنده است سخن ابن مونس - دشمن امام - را بیاوریم که به مأمون می‌گوید: ای امیر مؤمنان، این که اکنون در کنار توست، بتی است که به جای خدا پرستش می‌شود.

در چنین شرایطی و پس از آن که حضرت رضا(علیه‌السلام) بعد از پدر مسئولیت رهبری و امامت را به عهده گرفت، در جهان اسلام به سفر پرداخت و نخستین مسافرت را از مدینه به بصره آغاز فرمود، تا بتواند به طور مستقیم با پایگاه‌های مردمی خود دیدار کند و درباره همه کارها به گفتگو بپردازد. عادت او چنین بود که پیش از آن که به منطقه‌ای حرکت کند، نماینده‌ای به دیار گسیل می‌داشت تا مردم را از ورود خویش آگاه کند تا وقتی وارد شهر می‌شود مردم آماده استقبال و دیدار باشند. سپس با گروه‌های بسیار بزرگ مردم اجتماع بر پا می‌کرد و در باره امامت و رهبری خود با آنان گفتگو می‌فرمود. آنگاه از آنان می‌خواست تا از او پرسش کنند تا پاسخ آنان را در زمینه‌های گوناگون معارف اسلامی بدهد.

سپس می‌خواست که با دانشمندان علم کلام و اهل بحث و سخنگویان، همچنین با دانشمندان غیر مسلمان ملاقات کند تا در همه باب مناقشه به عمل آورند و با او به بحث و مناظره بپردازند. پدران حضرت رضا(علیه‌السلام) به همه این فعالیت‌های آشکار مبادرت نمی‌کردند. آنان شخصاً به مسافرت نمی‌رفتند تا بتوانند مستقیم و آشکار با پایگاه‌های مردمی خود تماس حاصل کنند. اما در دوران امام رضا(علیه‌السلام) این مسئله امری طبیعی بود، چرا که پایگاه‌های مردمی بسیار شده و نفوذ مکتب امام علی(علیه‌السلام) از نظر روحی و فکری و اجتماعی در دل مسلمانان که با امام آگاهانه همیاری می‌کردند افزایش یافته بود. پس از آنکه امام مسئولیت امامت را به عهده گرفت همه توانایی خود را در آن دوره، در توسعه پایگاه‌های مردمی خود صرف کرد اما رشد و گسترش آن پایگاه‌ها و همدلی آنان با کار امام به این معنی نبود که او زمام کارها را به دست گرفته باشد.

با وجود همه آن پیشرفت‌ها و افزایش پایگاه‌های مردمی، امام به خوبی می‌دانست و اوضاع و احوال اجتماعی نشان می‌داد که جنبش امام(علیه‌السلام) در حدی نیست که حکومت را در دست گیرد، زیرا با پایگاه‌های گسترده‌ای که حضرت داشت، گرچه از او حمایت و پشتیبانی می‌کردند، اما این پایگاه‌ها نمی‌توانستند پایه حکومت امام(علیه‌السلام) شوند. چه، پیوند آنها با امام پیوند فکری پیچیده و عمومی بود و از قهرمانی عاطفی نشانی داشت. این همان احساس‌های آتشین بود که روزگاری پایه و اساسی بود که بنی عباس بر آن تکیه کردند و برای رسیدن به حکومت بر امواج آن عواطف سوار شدند. اما طبیعت آن پایگاه‌ها و مانده‌های آن به درد آن نمی‌خورد که راه را برای حکومت او و در دست گرفتن قدرت سیاسی‌اش هموار سازد. امام رضا(علیه‌السلام) در این مرحله خود را آماده آن می‌کرد تا مهار حکومت را به دست گیرد، اما با شکلی که خود مطرح کرده بود و می‌خواست، نه در شکلی که مأمون اراده می‌کرد و در آن شکل، ولایتعهدی را به او عرضه داشت و او آن را رد کرد و نخواست.

این تصویری است از دوران امام که می‌تواند در تفسیر دو رخداد مهم یعنی مسئله ولایتعهدی و نیز مسئله پیشنهاد خلافت به امام از سوی مأمون برای ما راهگشا باشد. به تعبیری دیگر، می‌توان گفت تنش‌های موجود در آن زمان هنوز باقیمانده‌هایی از طوفانی

بود که از چند دهه قبل علیه حکومت اموی و از سوی دو خاندان مهم علوی و عباسی بر پا شده بود. در میان چنین طوفانی بود که قدرت طلبان خاندان عباسی بر اسب‌های لجام گسیخته خود می‌نشستند و هر گونه که می‌خواستند به سوی هدف خود - و با این دیدگاه که هدف وسیله را توجیه می‌کند - می‌رانند و گاه هم در این هیاهو و در غیاب دیده‌های مردم، خنجری هم از پشت به خاندان علوی می‌زدند و پس از آن میوه‌ای را که در دست مجروح این خاندان بود، به زور و به چنگال نیزه می‌ربودند.

خاندان عباسی از سویی از نام «آل محمد» سوء استفاده می‌کرد، چندان که گاه به خاطر نزدیکی طرز کار یا تبلیغاتشان با آل علی، در مناطق دور از حجاز این گونه وانمود می‌کردند که همان خط آل علی هستند. حتی لباس سیاه بر تن می‌کردند و می‌گفتند: این پوشش سیاه لباس ماتم شهیدان کربلا و زید و یحیی است و حتی عده‌ای از سرانشان، خیال می‌کردند که دارند برای آل علی کار می‌کنند. از سویی دیگر نیز همین خلفای خاندان عباسی از همان روزهای نخست سلطه خود، کاملاً میزان نفوذ علویان را می‌دانستند و از آن بیم داشتند. سختگیری‌هایی که از همان دوران آغازین حکومت عباسی علیه یاران ایشان به عمل آمد، گواهی بر این ترس و وحشت عباسیان از اهل بیت(ع) و علاقه مردم به آنان است. گواهی دیگر آن که آورده اند: منصور هنگامی که به جنگ با محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم - از علویان - مشغول بود شب‌ها را نمی‌خوابید، حتی در همین زمان دو کنیز برای او آوردند که آنها را رد کرد و گفت: امروز روز زنان نیست و مرا با آنان کاری نه، تا آن زمان که بدانم سر ابراهیم از آن من و یا سر من از آن ابراهیم می‌شود. او در همین جنگ‌ها پنجاه روز جامه از تن نکند و از فروزی اندوه نمی‌توانست درست سخن خود را پی گیرد. این نگرانی در دوران پس از منصور نیز ادامه یافت و نگرانی مهدی و هارون عباسی بیش از منصور بود، چندان که در همین دوران امام کاظم(علیه‌السلام) آن زندان‌های سخت خود را گذراند.

پس از این دو، نوبت به مأمون رسید. در دوران مأمون مسئله دشوارتر و بزرگ‌تر و مشکل‌آفرین‌تر بود. چه، شورش‌ها و فتنه‌های فراوانی سرتاسر ولایت‌ها و شهرهای بزرگ اسلامی را در برگرفته بود تا جایی که مأمون نمی‌دانست چگونه آغاز کند و چه سان به حل مسئله بپردازد. او می‌دید و از این رنج می‌برد که سر نوشتش و سر نوشت خلافتش در معرض تند بادهایی قرار گرفته که از هر سو بر آن می‌تازد. مأمون در کنار این ترس و نگرانی از هوشی سرشار، فهمی قوی، درایتی بی سابقه، شجاعتی کم نظیر و جدیتی راهگشا بهره‌مند بود و اینها همه در کنار هم، او را بدان رهنمون شد که ابتکاری تازه بر روی صحنه آورد و امام هشتم را باتجربه‌ای بزرگ رویاروی سازد و مسئله ولایتعهدی را پیش آورد، هرچند در این زمینه نیز، تدبیر امام(علیه‌السلام) او را ناکام ساخت.

18- امامت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

زندگی و شخصیت امامان شیعه، دو جنبه ارزشی متمایز و با این حال مرتبط به هم دارد:

1- شخصیت عملی و علمی و اخلاقی و اجتماعی آنان که در طول زندگی ایشان، در منظر همگان شکل گرفته است و فهم و ادراک آن نیاز به پیش زمینه‌های اعتقادی و مذهبی خاص ندارد، بلکه هر بیننده فهیم و دارای شعور و انصاف می‌تواند، ارزشها و امتیازهای آنان را دریابد و بشناسد.

2- شخصیت معنوی و الهی آنان که ریشه در عنایت ویژه خداوند نسبت به ایشان دارد. شناخت این بعد از شخصیت اهل بیت(ع) نیاز به معرفت‌های پیشین دارد؛ یعنی نخست باید به رسالت پیامبر ایمان داشت و براساس رهنمودهای آن حضرت، ولایت عترت را

پذیرفت و برای شناخت جایگاه عترت به روایات و راویان معتبر اعتماد کرد و کوتاه سخن این که بینشهای مذهبی مختلف، می‌تواند مانع شناخت این بعد از شخصیت اهل بیت(ع) باشد.

ارزشگذاری برای هر یک از این دو بعد شخصیت امامان و ترجیح یکی بر دیگری کار آسانی نیست، زیرا چنان که گفته شد، میان آن دو ارتباطی وثیق وجود دارد، ولی از آن جا که امامت و ولایت اهل بیت(ع)، مشخص‌ترین ویژگی آنان به شمار می‌آید، محققان تاریخ و سیره، فصل مستقلی را به این امر اختصاص داده‌اند و به نقل نصوص و روایات معتبر و مستند پرداخته‌اند. نقل این نصوص، درباره برخی امامان از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است و امام علی بن موسی(ع) از آن جمله است، زیرا پس از موسی بن جعفر(ع) میان شیعیان آن حضرت پراکندگی و اختلاف نظر پدید آمد و در قبال معتقدان به امامت علی بن موسی(ع)، جریان دیگری تحت عنوان واقفیه شکل گرفت که خط امامت را به امام موسی بن جعفر(ع) پایان یافته می‌دانست و بدین‌سان اثبات امامت علی بن موسی(ع) و تداوم خط ولایت، از اهمیت خاصی برخوردار شد.

در آینه روایات

بررسی تمامی روایات در این زمینه، فراتر از گنجایش این نوشته خواهد بود. از این رو، به چند روایت گزیده اشاره خواهیم داشت.

روایات در این زمینه به سه دسته تقسیم می‌شوند:

1- روایاتی که از پیامبر نقل شده و در آنها بر اسامی امامان دوازده گانه تصریح شده و نام امام رضا(ع) در زمره آنان است.

2- روایاتی که از برخی امامان شیعه درباره امام رضا(ع) بیان شده است.

3- روایاتی که از موسی بن جعفر(ع)، در مورد امام بعد از آن حضرت، ثبت شده است.

از دسته نخست می‌توان به روایتی اشاره داشت که مرحوم صدوق از چند طریق به استناد سخن جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است.

جابر گفت: «پس از ولادت حسین بن علی بر فاطمه وارد شدم تا به او تهنیت گویم. در دست فاطمه، صحیفه‌ای دیدم، پرسیدم: این صحیفه چیست؟

فاطمه فرمود: در آن، نام امامانی است که فرزندان من هستند.

از آن بانوی مکرمه اجازه خواستم تا در آن بنگرم و چون نگریستم، نام تمام امامان را با ذکر مشخصات اسمی هر یک در آن دیدم.» آن‌گاه جابر جزئیات آنچه را که در آن لوح یا صحیفه دیده بود، برای امام باقر(ع) به تفصیل بیان داشت.

از این‌گونه احادیث که در زمره امامان معصوم، به نام «علی بن موسی» و امامت آن حضرت تصریح شده باشد، در منابع حدیثی و متون روایی بسیار است. از احادیث دسته دوم می‌توان به این حدیث اشاره کرد: در کتاب الغیبه، تألیف شیخ طوسی روایت شده است: «جابر جعفی از امام باقر(ع) درباره تأویل آیه شریفه (ان عده الشهور عندالله اثنا عشر شهراً...) پرسید، امام نفس عمیقی

کشیده، آنگاه فرمود: ... دوازده ماه، امامان هستند.» جالب است که در این حدیث از امام علی بن موسی(ع) با لقب «رضا» یاد شده است.

مهمترین بخش در باب نص بر امامت امام دسته سوم از روایات است که در آن امام پیشین، مژده آمدن امام بعد از خود را داده و با ذکر مشخصات، جانشین پس از خود را معرفی کرده است.

امام موسی بن جعفر(ع) در موارد بسیار و به مناسبت‌های گوناگون به شناساندن امام بعد از خود، پرداخته است.

داوود بن کثیر رقی می‌گوید: به موسی بن جعفر(ع) گفتم: «من اکنون پیر شده‌ام و آن نیروی گذشته را ندارم، چه بسا نتوانم مثل گذشته به دیدار شما نایل آیم، از امام پس از خود، مرا آگاه کنید.

امام در پاسخ فرمود: امام پس از من، فرزندانم علی است.»

علامه مجلسی در فصل دلایل امامت امام رضا(ع)، چهل و هشت روایت را نقل کرده است که امام کاظم(ع) فرزند خویش «علی بن موسی الرضا» را به عنوان وصی و جانشین بعد از خود معرفی کرده است.

پیدایش واقفیه

با وجود روایاتی که به آنها اشاره شد و علی رغم آشکار بودن نشانه‌های امامت در سیره و سیمای امام رضا(ع)، بعضی امامت حضرت را نپذیرفتند و به عقیده «وقف» قایل شدند و اعتقاد یافتند که موسی بن جعفر(ع) قائم امت بوده و همچنان در قید حیات به سر می‌برد. این افراد به «واقفه» یا «واقفیه» شهرت یافتند.

رهبران واقفیه همانند دیگر مردم، حتماً از زبان امام هفتم(ع)، سخنانی را درباره امام پس از خود شنیده بودند و حتی روایات فراوانی که در معرفی مهدی موعود(عج) از امامان و نیز از شخص موسی بن جعفر(ع) وارد شده بود، مجالی برای انحراف نمی‌گذاشت، ولی انگیزه‌های خاص به این انحراف منتهی شد و بدان دامن زد.

انگیزه‌های پنهان

رهبران واقفیه و طراحان این طرز فکر و اندیشه، در زمان حیات امام هفتم(ع)، از کارگزاران بوده و خزانه‌داری اموال را برعهده داشتند. هنگام رحلت امام سرمایه بسیاری، نزد آنان بود. برای نمونه، نزد ابی حمزه بطائنی سی هزار دینار، نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار و نزد عثمان بن عیسی روایی نیز سی هزار دینار موجود بود. امام کاظم(ع)، همه امور را برای دوران پس از حیات خود، به فرزندشان، علی بن موسی الرضا(ع) تفویض کرده بود، ولی خزانه‌داران چاره‌ای اندیشیدند، تا از واگذاری اموال بر جا مانده، به ولی امر یعنی امام رضا(ع) خودداری کنند. از این رو، چنین وانمود کردند که موسی بن جعفر(ع) قائم آل محمد است و همچنان زنده است و آنان همچنان نمایندگان اویند.

احمد بن حماد گوید: عثمان بن عیسی روایی، از جمله کارگزاران موسی بن جعفر (ع) بود که در مصر انجام وظیفه می‌کرد. اموال فراوان و کنیزانی چند، نزد او وجود داشت. حضرت رضا (ع) پس از رحلت پدرشان، به عثمان بن عیسی نوشتند که آن اموال را بازگرداند. او در پاسخ امام نوشت: «ان اباک لم یمت»؛ پدرت از دنیا نرفته است.

امام دیگر بار به او نامه نوشتند و رحلت پدر بزرگوارشان را یادآور شدند و بر رحلت ایشان دلیل آوردند، ولی او همچنان بر نظر خود پافشاری کرده، از بازگرداندن اموال، سرپیچی کرد.

نکته جالب توجه، این است که ارتحال هفتمین امام، در شمار روشنترین رخدادهای تاریخ امامان است، بویژه آن که دستگاه خلافت، چند روز، جسد امام را کنار پل بغداد، به نمایش گذارد و از بزرگان قوم نیز گواه گرفت که حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. به هر حال چنین جریان پیش آمد و تعدادی به نام واقفیه ظهور کردند. شایان یاد است که شخص موسی بن جعفر (ع)، پیدایش چنین حرکتی را پیش‌بینی کرده و در سخنانی به محمد بن سنان فرموده است: «در این سال حرکتی پدید خواهد آمد، از آن اندوهگین مباش که جای نگرانی نیست... (آنگاه حضرت فرمود): هر کس در حق فرزندان ستم روا دارد و پس از من امامت او را انکار کند، مانند کسی است که در حق علی بن ابی‌طالب (ع) ستم کرده و جانشینی و امامت او پس از پیامبر را انکار کرده است.»

19- شخصیت معنوی امام رضا علیه السلام

بررسی هر یک از ابعاد معنوی، علمی، اجتماعی و اخلاقی شخصیت علی بن موسی، اهمیت خاص خود را داراست. چه بسا گروهی شیفته جنبه علمی و مناظرات و مباحثات آن حضرت باشند و در شناختن و نمایاندن چهره علمی آن امام، اهتمام فزونتری داشته باشند، ولی توجه به این حقیقت که علم، اخلاق و شخصیت اجتماعی و سیاسی امامان، تحت تأثیر شخصیت معنوی و عبادی ایشان قرار داشته است و آنان هر کمالی را از این رهگذر کسب کرده‌اند و خدامحوری، منش و کنش آنان به ایشان عزت و امتیاز بخشیده است، این باور را تقویت خواهد کرد که بررسی این جنبه از زندگی امام شایسته تقدم و توجه فزونتر است. آنچه از جلوه‌های عبودیت و بندگی آن حضرت در آینه اخبار و نقلهای تاریخی به یاد مانده، در بیان فهرست گونه زیر می‌توان شاهد آن بود:

- شبها، کم می‌خوابید و بیشتر شب را به عبادت سپری می‌کرد. - بسیاری از روزها را روزه داشت و بویژه روزهای اول، نیمه و آخر هر ماه را روزه می‌گرفت و می‌فرمود: «ذلک صوم الدهر»؛ اگر کسی این چند روز را روزه گیرد، به شخصی ماند که تمام عمر، روزه بوده است.

- سجده‌هایش بسیار طولانی بود، به گونه‌ای که اگر پس از نماز صبح در برابر حضرت حق، به خاک می‌افتاد، تا دمیدن آفتاب صبحگاهی، همچنان در سجده بود.

- قرآن بسیار تلاوت می‌کرد و انس امام با قرآن چنان بود که جز از قرآن نمی‌گفت، پاسخ او به هر پرسشی، از قرآن بود. تمثیلهای او نیز برگرفته از قرآن بود.

- هنگامی که در بستر خواب قرار می‌گرفت، به یاد خدا و تلاوت قرآن مشغول می‌شد.

- در تلاوت آیات نورانی قرآن، اگر به آیه‌ای می‌رسید که در آن سخن از دوزخ و کیفر الهی بود، سخت می‌گریست و از آن به خدا پناهنده می‌شد.

- به نماز در اول وقت اهتمام داشت، روزهایی نیز که روزه داشتند، هنگام افطار، نخست نماز می‌خواندند.

- نوافل، بویژه نماز شب را حتی در سفر رها نمی‌کرد و چون ثلث آخر شب فرا می‌رسید، از بستر بر می‌خاست، در حالی که ذکر بر لب داشت. به محل وضو رفته، مسواک می‌کرد، وضو می‌گرفت، به نماز می‌ایستاد و هر شب، علاوه بر نافله شب، نماز جعفر طیار را نیز می‌خواند. تا هنگام نماز صبح و پس از انجام فریضه صبح، به تعقیبات ادامه داده، با طلوع خورشید، سجده شکر می‌کرد و این مرحله عبادی را به انجام می‌رسانید.

- همواره ذکر خدا را بر زبان داشت.

- از خدا سخت می‌ترسید.

- در غیر نماز نیز به مناجات با خدا، انس داشت.

- بسیاری وقتها، به خواندن نماز اشتغال داشت.

- رجاء بن ابی ضحاک، مأمور شد تا حضرت را از مدینه به مرو، همراهی کند، خلیفه به وی دستور داد، در تمام شبانه روز و در طول سفر، ملازم و همراه امام باشد. او در پایان سفر چنین گفت: «به خدا سوگند، کسی را نیافتم که از او پرهیزکارتر باشد و بیش از آن گرامی به یاد خدا و در خوف از خدا به سر برد».

آنگاه وی به جلوه‌های مختلف عبادت امام نیز اشاره می‌کند، که در این مختصر نمی‌گنجد.

حضور امام رضا(ع) در میدان عبادت، حضوری انزوا طلبانه نبود و عبادت و بندگی به درگاه خدا را وسیله رها کردن مسؤولیتهای اجتماعی و پرداختن به واقعیتهای زندگی قرار نداده بود، بلکه آن گرامی در اوج زهد و تقوا، شخصیتی سازنده و حاضر در میدانهای علمی و اجتماعی بود.

هارون، نگران آینده

هارون در سالهای پایانی عمر خود، به حکومت عباسیان و آینده آن می‌اندیشید. به همین منظور در سال ۱۷۵ هـ ق، فرزندش محمد امین را که هنوز بیش از پنج سال از عمرش نگذشته بود، برای جانشینی پس از خود معرفی کرد.

هفت سال بعد، یعنی در سال ۱۸۲ هـ ق، با معرفی عبدالله مأمون به جانشینی امین، در تثبیت حکومت عباسی کوشید. هارون در سال ۱۸۶ هـ ق، همراه فرزندان، امین، مأمون و مؤتمن، عازم حج شد. در آن جا، عهدنامه‌ای را در حضور شخصیتها و رجال سیاسی، قضایی و نظامی به امضای دو فرزندش امین و مأمون رساند و نسخه‌ای از آن را درون کعبه به دیوار آویخت. در این قرارداد، ضمن معرفی فرزندان برای اداره دستگاه خلافت، یکی پس از دیگری، از آنان پیمان گرفت که نقض عهد نکنند. آنگاه هارون

دستور داد تا متن آن را، برای حاضران در موسم حج بخوانند تا پس از بازگشت حاجیان، موضوع جانشینی امین و مأمون میان همه مردم منتشر شود.

در پی این اقدام، هارون ضمن تقسیم هدایا و عطایای فراوان میان مردم مدینه، دستور داد، تا به موجب سندی، کشور پهناور اسلامی آن روز را میان امین، مأمون و مؤتمن قسمت کنند. ولی از آن جا که هرگاه حکومت با قدرت طلبی و حرص و آز و بی‌تقوایی همراه گردد، همه عهدها و ارزشها نادیده گرفته می‌شود، تدابیر هارون در جهت همسازی امین و مأمون و هماهنگی آنان در سیطره بر ممالک اسلامی چندان دوام نیافت و برادری آنان به دشمنی کشیده شد.

سرنوشت امین

فرمانده سپاه مأمون به درخواستهای امین، وقعی نهاد و سرانجام وی را دستگیر کرد و در حادثه حمله چند مرد مسلح با ضرباتی چند، امین از پای درآمد. بدین ترتیب طومار زندگی امین برچیده شد و بغداد سقوط کرد و این آغازی بود بر سلطه مأمون بر بغداد و دیگر بلاد اسلامی. هر چند مأمون در این نبرد به پیروزی بزرگی دست یافت، ولی بدون شک، حکومتی پرفراز و نشیب را پیش روی داشت، زیرا از نظر عباسیان و هوادارانشان، امین خلیفه قانونی پس از هارون بود و آنان او را به عنوان ولی امر، شناخته و اطاعت او را بی‌چون و چرا بر خود لازم می‌دانستند. از سوی دیگر، امین از امتیاز دیگری نیز برخوردار بود، زیرا او فرزند زبیده بود و زبیده، نزد هارون و در نظر مردم، منزلت خاصی داشت. بنابراین، حرکت نظامی مأمون نمی‌توانست پشتوانه لازم مردمی را دارا باشد. از این رو هنگامی که سر بریده امین را نزد مأمون آوردند، فضل بن سهل که نقشی اساسی در زمینه‌سازی و هدایت نبرد خونین بغداد داشت، گفت: «شمشیرها و زبانهای مردم علیه ما به کار افتاد».

مأمون چون این سخن را شنید، گفت: «دیگر کار از کار، گذشته است، برای نجات از این باتلاق و پوزش از آن چاره‌ای بیندیش.» از این رو، هنگامی که نامه زبیده، به دست مأمون رسید، وی گفت: «من همان سخن را می‌گویم که علی بن ابی طالب (ع) در مورد قتل عثمان گفت، که سوگند به خدا من او را نکشتم. من نیز سوگند می‌خورم که کشنده امین نیستم؛ نه گفته‌ام، نه به این قتل راضی بوده و نه به انجام آن فرمان داده‌ام».

ویژگیهای مأمون

وی هفتمین خلیفه عباسی است و نسبت به برادرش و نیز در مقایسه با دیگر خلفای عباسی، از ویژگیهایی برخوردار بوده است. برای روشن شدن این مطلب، دیدگاههای بسیاری را از نظر تان می‌گذرانیم:

- سیوطی در شرح حال او می‌نویسد: «مأمون، از نظر دوراندیشی، اراده استوار، بردباری، دانش، زیرکی، بزرگی، شجاعت و جوانمردی، بر تمام خلفای عباسی برتری داشت».- احمد امین مصری می‌نویسد: «مأمون در عین حال که در مجالس عیش و نوش شرکت می‌جست، به کتاب و فلسفه و بحث و جدل و مناظره علمی و مباحث فقهی و... علاقه شدید داشت».

– ابن الندیم از مأمون با عنوان «داناترین خلفا به فقه و کلام» یاد می‌کند. وی مردی زیرک بود و چهره‌ای بس پیچیده داشت. گاهی چنان دینداری دلسوز ظاهر می‌شد، مردم را به علت کوتاهی در امر اقامه نماز و فرو رفتن در لذات و پیروی از شهوات نکوهش می‌کرد و آنان را از عذاب الهی می‌ترساند. و زمانی خودش در بزم عیش و نوش و مجلس لهو و لعب، شرکت می‌جست. روزی ادعای تشیع می‌کرد و وجودش را لبریز از دوستی و عشق به علی نشان می‌داد و در فاصله اندکی، نقاب از چهره برگرفته، تا آن جا پیش رفت که حاضر نبود حتی از حجاج بن یوسف، آن عنصر تبهکار و جلاد، خرده گیرند.

از آن جا که شناخت شرایط سیاسی عصر امام علی بن موسی (ع)، پیوند تنگاتنگی با شناخت ویژگیهای حاکمان آن عصر دارد، ناگزیر باید توجه بیشتری را در این باره معطوف داریم.

افسانه تشیع مأمون

از جمله تدابیر مأمون در جهت ایجاد فضای جدید سیاسی و بر هم زدن معادلات پیشین و مبهم ساختن مسائل در نگاه توده مسلمانان، اظهار تشیع و ارادت به اهل بیت (ع) بود.

کسانی که مأمون را علاقه‌مند به خاندان پیامبر معرفی کرده‌اند، بیشتر به اظهارات وی در سخنرانیها، مناظره‌ها، قصیده‌ها و... استناد جسته‌اند که در مواردی چند، او به برتری علی بن ابی طالب (ع) اعتراف کرده، یا مؤلفان شیعه را مورد حمله قرار داده است. علاوه بر این، برخی عملکردهای وی نیز مانند: خوشرفتاری با علویان، بازگرداندن فدک یا تفویض ولایتعهدی به امام رضا (ع) را مؤید اظهارات خلیفه دانسته‌اند. مسعودی می‌نویسد: «مأمون همواره اظهار تشیع می‌کرد و خود را شیعه می‌نمود». – ابن جوزی قصیده‌ای از مأمون آورده است که در آن می‌گوید:

الام علی حب الوصی ابی الحسن

خلیفه خیر الناس و الاول الذی

و ذلک عندی من عجائب ذی الزمن

اعان رسول الله فی السروالعلن

من به خاطر دوستی جانشین پیامبر (ص)، علی (ع)، سرزنش می‌شوم، در حالی که سرزنش از شگفتیهای روزگار است. او جاشین بهترین مردم است و او نخستین شخصی است که پیامبر را در نهان و آشکار، یاری کرده است. در قصیده دیگری از مأمون آمده است:

لا تقبل التوبه من نائب

اخو رسول الله حلف الهدی

ان جمعا فی الفضل یوما فقد

فقدم الهادی فی فضله

ان مال ذو النصب الی جانب

اکون فی آل نبی الهدی
حبهم فرض نودی به

الا بحث بن ابی طالب
و الاخ فوق الخل و صاحب
فاق اخوه رغبه الراغب
تسلم من اللائم و العائب
ملت مع الشیعی فی جانب
خیر نبی من بنی غالب
کمثل حج لازم واجب

توبه هیچ توبه کننده‌ای پذیرفته نیست، مگر به خاطر محبت فرزند ابی طالب (علی) برادر رسول خدا (ص) و هم‌پیمان او در هدایتگری، و این در حالی است که برادر، برتر از دوست و همراه است. اگر روزی هم برادر و دوست، در فضیلت مقایسه شوند، برادر تفوق یابد. پس آن شخصیت هدایتگر را در فضیلت مقدم دار، تا از ملامتگران و عیبجویان در امان مانی. اگر ناصیبان و دشنام دهندگان به علی (ع) به جانبی تمایل یابند، من همراه با شیعیان به جانب دیگر متمایل خواهیم بود. در زمره آل پیامبر خواهیم بود، او که بهترین پیامبر از فرزندان «غالب» است. محبت آنان واجب است، به آن وفادار خواهیم بود، چونان حج که لازم و واجب است. در تاریخ، قصیده‌های بسیاری از این دست، به نام او ثبت است. وی ضمن قصیده‌ای، درباره متصدیان خلافت، پس از پیامبر (ص) یعنی شیخین (ابوبکر و عمر) گفته است:

بأیه خطه و بای معنی
علی اعظم الثقلین حقاً
تفضل ملحدین علی علی
و افضلهم سوی حق النبی

بر چه مبنا و منطقی باید آن دو ملحد برتر از علی به شمار آیند. علی براستی که از میان دو یادگار گرانبهای پیامبر بزرگترین است و جز بر پیامبر بر همه ایشان برتری دارد. مأمون به دلیل سخنانی چند، از این قبیل، مورد لعن بعضی مورخان و عالمان اهل سنت، قرار گرفته است و از این‌گونه اظهارات او به عنوان گناه بزرگ و نابخشودنی، یاد کرده‌اند.

رد فدک

یعقوبی در این مورد می‌نویسد: «گروهی از فرزندان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نزد مأمون آمده، مدعی شدند که فدک، حق زهر (س) مادر ماست، رسول خدا آن را به عنوان «نحله» و هدیه در زمان حیات خود، به دخترشان بخشیده‌اند. لکن ابوبکر، در نخستین روزهای حکومت خود، حق مالکیت را از مادر ما سلب، و فدک را جز اموال عمومی اعلام کرد. آنگاه فاطمه در مقام احقاق

حق خویش برآمد، خلیفه از او درخواست گواه کرد. او علی(ع) و حسن بن علی(ع) و ام ایمن را گواه قرار داد. ابوبکر نپذیرفت و بدین صورت، فرزندان زهرا از حق مسلم خود محروم شدند و دیگران از منافع آن بهره بردند. اکنون ما برای مطالبه حق خود نزد تو آمده ایم. مأمون دستور داد تا اجلاسی با حضور فقیهان تشکیل شود. وی پس از اثبات حقانیت فرزندان فاطمه(س) سندی نوشت و فدک را به این خاندان بازگرداند. مأمون سند را به «محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» و «محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» تسلیم کرد. ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه نیز داستان بازگرداندن فدک را با نقل دیگری بیان کرده، و بازگشت آن را به خاندان رسالت از ابتکارهای مأمون می داند. او می افزاید: «وقتی مأمون دستور داد تا سند آن را برای اولاد فاطمه(س) بنویسند، دعبل خزاعی برخاست و قصیده معروف خود را خواند که با

بیت زیر آغاز می شود:

اصبح وجه الزمان قد ضحکا

برد مأمون هاشم فدکا

چهره زمان خندان شد، آن گاه که مأمون فدک را به بنی هاشم باز گرداند.

موضعگیری دوگانه

بسیار اتفاق افتاده است که مأمون در مورد افرادی، موضعگیری متفاوت داشته است. هرثمه، فضل بن سهل، علی بن موسی الرضا(ع) و... روزی مورد حب خلیفه و زمانی مورد غضب او بوده اند و این دوستیها و دشمنیها چندان پایدار نبوده، بلکه به موقعیت حکومتی و شرایط سیاسی اجتماعی خلیفه بستگی داشته است. گواه صادق این سخن، مقایسه میان موضعگیریهای مأمون در خراسان و سیاست او به هنگام رسیدن به بغداد است که در هر مورد با مقتضیات و مصالح موجود هماهنگ بوده است. او در مرو بشدت اظهار دوستی علی بن ابی طالب(ع) را مبنا قرار داده و خلفا را مورد لعن قرار می دهد، ولی هنگامی که به بغداد می آید، با خواندن قصیده هایی، موضعگیری تازه ای را به نمایش می گذارد:

اصبح دینی الذی ادین به

حب علی بعد النبی و لا

ثم بن عفان فی الجنان مع

الا ولا اشتهم الزبیر و لا

و عایشه الام لست اشتهما

و لست منه الغداه معتذراً

اشتم صديقاً و لا عمراً

الابرار ذاک القتیل مصطبراً

طلحه ان قال قائل غدرأ

من یفتريها فنحن منه براء

دینی که بدان معتقدم و روز قیامت هیچ‌گاه از آن پوزش نخواهم خواست، آن است که علی(ع) را بعد از پیامبر دوست می‌دارم و ابوبکر و عمر را دشنام نخواهم گفت و نه عثمان بن عفان را که کشته شد با شکیبایی و اکنون در بهشت با نیکان است. زبیر و طلحه را نیز دشنام نخواهم داد، هر چند گویند که آنان عهدشکنی کردند و سرانجام عایشه ام‌المؤمنین را نیز مورد دشنام قرار نمی‌دهم و از کسی که به او بهتان زند، ما بیزاریم.

آیا محتوای این قصیده با گرایش به تشیع سازگار است؟ چگونه است که حتی با طلحه و زبیر به عنوان رهبران «ناکثین»، این چنین متواضعانه برخورد می‌شود

جای بسی شگفتی است که مأمون نسبت به حجاج بن یوسف ثقفی که عصاره جنایتها بود، حاضر نیست اشکالی وارد سازد. او می‌گوید: «والله ما استجیز ان انتقص الحجاج بن یوسف».

به خدا سوگند! که به خود اجازه نمی‌دهم تا بر حجاج بن یوسف ثقفی خرده گیرم.

و نمونه‌هایی از این قبیل در تاریخ زندگانی مأمون بسیار است.

جای شگفتی است که برخی تاریخ‌نگاران، اگر در مورد خاصی، خلیفه، فردی از علویان را مورد عفو قرار داده است، آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، این اقدام مأمون را نشان شیعه بودن خلیفه بدانند، ولی تعدادی از علویان را که به دستور خلیفه به قتل رسیده‌اند، نادیده انگاشته و این کشتارها را ناسازگار با اعتقاد و دیانت خلیفه ندانند! چگونه است که اظهارات زبانی او در مورد خاندان پیامبر میل او به تشیع را اثبات می‌کند، ولی برخورد ناخوشایند او با علی بن موسی الرضا(ع) تا به شهادت رسانیدن امام، ضدیت او با تشیع را روشن نمی‌سازد!

عبدالله بن موسی که یکی از علویان مشهور عصر مأمون است و همواره با خلیفه در حال مبارزه بوده است، از مکان مخفی خود نامه شدید اللحنی به مأمون دارد و در قسمتی از نامه می‌نویسد: «در این اندیشه بودم که کدام یک از دشمنان زینش برای اسلام زیادتر است تا به جنگ او بروم. چون دقیق نگریستم، تو را چنین یافتم، زیرا کفار دشمنان شناخته شده اسلام بوده و مسلمانان با آنان می‌جنگند، ولی تو به اسلام تظاهر می‌نمایی و همین سبب شده است تا مردم از جنگ با تو منصرف گردند، در حالی که تو در باطن تیشه به دست گرفته و ریشه‌های اسلام را یک یک قطع می‌کنی... و بدین ترتیب، زیان تو برای اسلام از هر دشمن خطرناکی، سخت‌تر و مؤثرتر است».

در مورد بازگرداندن فدک نیز باید گفت که این اقدام اختصاص به مأمون نداشته است، بلکه قبل از او، دیگرانی نیز فدک را به آل علی(ع) و فرزندان فاطمه(س) بازگردانده‌اند که قطعاً شیعه به شمار نمی‌آمده‌اند. پس از آن که فدک از فاطمه(س) گرفته شد، در ردیف اموال عمومی قرار گرفت و مصرف عواید آن تا زمان معاویه تقریباً یکنواخت بود. معاویه تصمیم جدیدی گرفت بدین صورت که یک سوم منافع آن را به «مروان بن حکم» و دو قسمت دیگر را به عمرو بن عثمان می‌داد، تا آن که پس از شهادت امام مجتبی(ع) تمام آن را در اختیار مروان قرار داد.

مروان آن را به فرزندش عبدالعزیز و او به فرزند خود عمر بن عبدالعزیز بخشید. عمر بن عبدالعزیز چون به خلافت رسید، برای نخستین بار آن را به فرزندان فاطمه (س) باز پس داد. بعد از مدتی با روی کار آمدن یزید بن عاتکه (م ۱۰۵ هـ ق) بار دیگر فدک از تصرف فرزندان فاطمه (س) خارج شد و در طول دوران حکومت امویان در اختیار آنان قرار داشت.

با انقراض دولت امویان و روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۲ هـ ق، اولین خلیفه عباسی (ابوالعباس سفاح) بار دیگر فدک به فرزندان فاطمه (س) بازگشت، ولی منصور (م ۱۵۸ هـ ق) آن را باز پس گرفت.

مهدی عباسی (م ۱۶۹ هـ ق) بار دیگر آن را به فرزندان فاطمه (س) برگردانید، سال بعد آن را موسی بن مهدی (م ۱۷۰ هـ ق) گرفت و تا عصر مأمون این گونه ماند.

دکتر رفاعی می‌نویسد: «چه بسا رجال سیاسی، برای جلب توجه عامه و پیشبرد اهداف سیاسی و حکومتی خود، به دینی گرایش پیدا می‌کنند، ولی بعد از رسیدن به مقاصد خود، دین را به دینداران وا می‌گذارند».

وی آنگاه می‌نویسد: «ممکن است مأمون از همین روش استفاده کرده باشد و این نظریه در مذهب مأمون قابل تأیید است».

اندیشه خلق قرآن

یکی از رخدادهای عصر مأمون را که نشانه‌ای بر گرایش اعتزالی وی دانسته‌اند، نظریه «خلق قرآن» است که از آن تعبیر به «محنت» شده است. این مسأله در مقطعی از عهد عباسیان، بحث اعتقادی، سیاسی روز شده بود، تا آن جا که برخی به دلیل مخالفت با آن محکوم به مرگ، تبعید و زندان، شدند. از افرادی که این اندیشه را نشر داده و از آن حمایت و تبلیغ کردند، «بشر مریسی» بود. هارون الرشید وی را تهدید به قتل کرد و در پی آن «بشر» ناگزیر شد، تا زمان حیات هارون، متواری باشد.

در زمان مأمون این بحث به صورت جدی مطرح شد. خلیفه در سال ۲۱۲ هـ ق، در محافل علمی از آن یاد می‌کرد، ولی در سال ۲۱۸ هـ ق، مردم را به پذیرش آن وادار ساخت. معتزله از این حرکت مأمون به گرمی استقبال کرده و او را بر این اقدام ستودند. «بشر مریسی» که در عهد هارون از ترس تهدیدات او متواری بود، در ستایش از مأمون که با عقیده خلق قرآن موافق بود،

چنین سروده است:

قد قال مأموننا و سیدنا

ان علیاً اعنی ابا حسن

بعد نبی الهدی و ان لنا

قولاً له فی الکتب تصدیق

افضل من قد اقلت النوق

اعمالنا و القران مخلوق

براستی که مأمون ما و آقای ما سخنی گفته است که کتب (همچون قرآن) آن را تأیید می‌کند. همانا ابوالحسن علی، پس از پیامبر که هادی مردم است، برتر از همه است. و بدرستی که اعمال ما برای خود ماست و قرآن حادث و آفریده است. در برابر این قصیده، یکی از شاعران اهل سنت چنین سروده است:

یا ایها الناس لا قول و لا عمل
ما قال ذاک ابوبکر و لا عمر
و لم یقل ذاک الاکل مبتدع
بشر اراد به امحاق دینهم
یا قوم اصبح عقل من خلیفتکم

لمن یقول کلام الله مخلوق
و لا انبی و لم یدکره صدیق
علی الرسول و عندالله زندیق
لان دینهم والله ممحوق
مقیدا و هو فی الاغلال موثوق

ای مردم، آن کس که کلام خدا را مخلوق داند، نامه عملش از گفتار و کردار تهی است و هیچ ندارد. این سخن (مخلوق بودن قرآن) را نه ابوبکر، نه عمر، نه پیامبر(ص) و نه هیچ راستگویی نگفته است. این رأی، سخن بدعتگذاران بر خدا و پیامبر است که اینان نزد خدا زندیق‌اند. بشر خواسته است، با گفتارش دین آنان را از میان ببرد، زیرا دین آنان به خدا سوگند از بین رفتنی است. ای مردم اندیشه خلیفه با زنجیرهای محکمی بسته شده است.

اگرچه مهمترین گواه معتزلی بودن مأمون، همان نظریه خلق قرآن است که در عهد مأمون گسترش یافت، ولی نکته دیگری نیز در تأیید معتزلی بودن او قابل توجه است و آن این که معتزلیان، امام علی(ع) را سزاوارتر از دیگران به حکومت می‌دانستند و مأمون نیز از آن جهت که به اعتزال گرایش داشت، در اشعارش حضرت علی(ع) را ستایش می‌کرد و نه از آن جهت که شیعه بود! مأمون در یکی از سخنانش می‌گوید: «بسیاری مردم از آن جهت که ما برتری امیرمؤمنان را بر سایر صحابه، عنوان نموده‌ایم، بر ما خرده می‌گیرند و چنین پنداشته‌اند که برتر دانستن علی بر دیگر خلفا به معنای کوچک شمردن دیگران است. در حالی که هرگز چنین نیست. سوگند به خدا اجازه نخواهم داد، کسی حتی از حجاج بن یوسف عیبجویی کند و او را مورد لعن و طعن قرار دهد، تا چه رسد به سلف طیب».

مأمون و دیانت سیاسی

سرانجام بعضی معتقدند که اصولاً زمامداران خود سر و دنیا طلب، در حقیقت به هیچ دین یا مسلکی پایبند حقیقی نیستند و همه دفاع و ستیز آنان بر محور منافع سیاسی آنان می‌چرخد و دینداری آنان در واقع نوعی دیانت سیاسی است. به هر حال، در یک

جامعه دینی، اظهار به دینداری شرط سیاست و حاکمیت است و مأمون کسی نبود که این شرط را نداند و با نادیده گرفتن آن، حکومتش را به خطر اندازد.

یکی از صاحب نظران در این باره می نویسد: «شخصیتهای سیاسی، هزاران راه را می پیمایند تا عواطف مردم را جلب نمایند و برای عقاید مردم، احترام خاصی قایل می شوند، هر چند جز اهداف سیاسی خود منظوری ندارند».

با توجه به گستردگی سرزمین اسلامی آن روز از یک سو و نشر افکار و آراء از سوی دیگر، مأمون به این نتیجه رسیده است که باید چندانکه عمل کند. او زمامداری با تدبیر و اندیشه بود که کوله باری از تجربه های تلخ و شیرین زمامداران قبل را نیز مورد نظر قرار داده بود. بنابراین اظهارات اعتقادی وی نیز بیشتر جنبه سیاسی داشته و او براساس مصالح حکومتی سخن گفته و عمل می کرده است، نه براساس اصول اعتقادی و باورهای دینی.

20- شخصیت اخلاقی امام رضا علیه السلام

می دانیم که پیامبر اکرم (ص) در اخلاق نمونه بود، تا جایی که خدایش در مقام ستایش پیامبر او را به خلق نیکو و عظیمش یاد کرده، رمز موفقیت او را نیز اخلاق ارزنده وی می داند.

امامان نیز تجلی اخلاق پیامبر بودند، به گونه ای که هر کس آنان را می دید، بی اختیار به یاد رسول اکرم (ص) می افتاد. حضرت رضا (ع) نیز در زندگی فردی و اجتماعی چنین بود که خلق والای پیامبر را حکایت می کرد و به گفته شاعر:

یمثل النبی فی اخلاقه

له کرامات و مکررات

شهود صدق لسمو ذاته

فانه النابت من اعراقه

فی صفحات الدهر بینات

کانه النبی فی صفاته

در اخلاق او پیامبر جلوه گر می شود. چرا که او برخاسته از ریشه های نبوی است.

از او نشانه هایی اعجاز آمیز و ارزشهایی در اوراق تاریخ و بستر روزگاران، متجلی است و گواهی راستین بر بزرگی او گواهند. گویا او آینه تمام نمای اخلاق و صفات پیامبر است.

ابراهیم بن عباس که از دیرزمان محضر امام را درک کرده و از آن منبع فیض الهی، بهره ها برده بود، درباره روش اخلاقی امام می گوید: «هیچ گاه ندیدم آن حضرت، با سخن خود کسی را مورد اهانت و آزار قرار دهد و یا آن که کلام کسی را قبل از آن که سخن او پایان یابد، قطع کند. نیاز نیازمندان را برآورده می ساخت، هرگز در حضور دیگران به چیزی تکیه نمی داد، پای خود را نزد کسی دراز نمی کرد، با خدمتکاران به نرمی سخن می گفت، در جمع، با صدای بلند نمی خندید و در حضور دیگران آب دهان را

بیرون نمی‌انداخت.» ابن ابی عباد، وزیر مأمون، شیوه زندگی امام را چنین یادآور شده است: «حضرت علی بن موسی (ع) در تابستان روی حصیر می‌نشست و فرش او در زمستان نوعی پلاس بود، دور از چشم مردم جامه خشن می‌پوشید و هنگام رویارویی با مردم، لباس معمولی می‌پوشید تا خودنمایی به زهد، تلقی نشود».

عطر اخلاق امام، در نسیم شعر شاعران

ابونواس، از ادیبان و شعرای معروف عصر امام رضا (ع) است. وی که در ادبیات و شعر، شهره و نامدار زمان خود بوده است، با تمام توان ادبی که داشت، از ستودن امام اظهار ناتوانی کرد. ابن طولون می‌نویسد: «برخی از اصحاب به ابونواس اعتراض داشته، چنین گفتند: تو درباره شراب، کوه و دشت، موسیقی و... شعر سروده‌ای، تو را چه شده است که درباره موضوعی مهم، یعنی شخصیت والای امام علی بن موسی الرضا (ع) تاکنون چیزی نگفته و شعری نسوده‌ای؟ با آن که معاصر امام نیز هستی و او را بخوبی می‌شناسی. ابونواس در پاسخ چنین گفت: واللّه ما ترکت ذلک الا اعظاما له و لیس یقدر مثلی ان یقول مثله. سوگند به خدا که بزرگی او مانع این کار شده است. چگونه کسی چون من، درباره شخصیتی چون او مدح تواند کرد.

آنگاه ابیات زیر را سرود:

قیل لی انت اوحده الناس

لک فی جوهر الکلام بدیع

فعلام ترکت مدح ابن موسی

قلت لا اهتدی لمدح

طرا فی فنون من الکلام النبیه

یشمر الدر فی یدی مجتبیّه

والخصال التي تجمعن فیه

امام کان جبریل خادماً لابیّه

چکیده سخن او چنین است: از من نخواهید او را بستایم، مرا توان آن نیست تا از کسی که جبرئیل خدمتگزار آستان پدر اوست مدح گویم. قصیده‌ای به او منسوب است که در مرو چون چشمش به حضرت رضا (ع) افتاد، آن را سرود و گفت :

مطهرون نقیات ثیابهم تجری

من لم یکن علویا حین تنسبه

فانتهم الملاً الاعلی و عندکم

الصلاه علیهم اینما ذکرُوا

فماله فی قدیم الدهر مفتخر

علم الکتاب و ما جاءت به السور

امامان معصوم(ع)، پاکیزگان و پاکدامنان هستند که هرگاه نامی از ایشان به میان آید، بر آنان درود و تحیت فرستاده خواهد شد. کسی که انتسابش به سلاله پاک علی نرسد، در روزگاران دارای مجد و افتخار نیست.

براستی که شما در جایگاه بلندی قرار دارید و علم کتاب و مضامین سوره‌های قرآن نزد شماست. ابن صباغ مالکی درباره حضرتش می‌نویسد: «حضرت از مناقبی والا و صفاتی پسندیده برخوردار است. نفس شریفش پاک، هاشمی نسب و از نژاد پاک نبوی است».

بعد از جریان ولایتعهدی، روزی عبدالله بن مطرف بن همام بر مأمون وارد شد. حضرت رضا(ع) نیز در مجلس حضور داشت. خلیفه رو به عبدالله کرد و گفت: درباره ابوالحسن علی بن موسی الرضا چه می‌گویی؟

عبدالله گفت: «چه بگویم درباره کسی که طینت او با آب رسالت سرشته شده و ریشه در گوارای وحی دوانیده است. آیا از چنین ذاتی جز مشک هدایت و عنبر تقوا می‌تواند ظاهر شود؟»

اخلاق امام در بیان روایات

- او بسیار به مستمندان رسیدگی می‌کرد.

- به دادن صدقه بویژه در شبهای تار و به صورت پنهانی بسیار مبادرت می‌کرد.

- با خدمتگزارانش کنار یک سفره می‌نشست و غذا می‌خورد

- هیچ فرقی میان غلامان و اشراف و اقوام و بیگانگان نمی‌گذاشت، مگر براساس تقوا.

- همواره متبسم و خوش رو بود.

- بهترین بخش غذای خود را قبل از تناول، برای گرسنگان جدا می‌ساخت.

- با فقرا می‌نشست.

- در تشییع جنازه شرکت می‌جست.

- خدمتکاری را که مشغول خوردن غذا بود، به خدمت فرا نمی‌خواند.

- با صدای بلند و با فقهه هرگز نمی‌خندید.

- رفع نیاز مؤمنان و گره‌گشایی از ایشان را بر دیگر کارها مقدم می‌داشت.

- روی حصیر می‌نشست.

- قرآن زیاد تلاوت می‌کرد.

- با گفتارش دل کسی را نرنجانید.
- سخن هیچ کس را ناتمام نمی گذاشت و نمی شکست.
- هیچ نیازمندی را تا حد امکان رد نکرد.
- پای خود را هنگام نشستن در حضور دیگران دراز نمی کرد.
- در حضور دیگران همواره از دیوار فاصله داشت و هیچ گاه تکیه نزد.
- همواره یاد خدا بر زبان جاری داشت.
- از اسراف و تبذیر سخت پرهیز داشت.
- به مسافری که پول خود را تمام و یا گم کرده بود، بدون چشمداشت، هزینه سفر می داد.
- در دادن افطاری به روزه داران کوشا بود.
- به عیادت بیماران می رفت.
- در معابر عمومی، آب دهان خود را نمی انداخت.
- از میهمان شخصاً پذیرایی می کرد.
- هنگامی که بر جمعی کنار سفره وارد می شد، اجازه نمی داد تا برای احترام وی از جای برخیزند.
- به سخن دیگران که وی را مورد خطاب قرار داده، از او پرسشی داشتند، با دقت کامل گوش می داد.
- خویشتن را به بوی خوش معطر می کرد، بخصوص برای نماز.
- به نظافت جسم و لباس بویژه موی سر توجه داشت.
- قبل از غذا دستها را می شست و با چیزی خشک نمی کرد، بعد از غذا نیز آنها را می شست و با حوله ای خشک می کرد.
- اگر غذایی از حد نیاز زیاد می آمد، آن را هرگز دور نمی ریخت.
- در حضور دیگران به تنهایی چیزی نمی خورد.
- بسیار بردبار و شکیبا بود.
- کارگری را که به مبلغ معین اجیر می کرد، در پایان افزون بر مزدش به او عطا می کرد.

- با همگان با رأفت و خوشرویی روبرو می‌شد.

- بسیار فروتن بود.

- به فقرا و بیچارگان بسیار می‌بخشید و آن را برای خود پس انداز می‌دانست.

این همه که یاد شد، بی‌گمان خوشه‌ای از خرمن شخصیت اخلاقی آن امام بزرگ است و نه تمام آن.

21- رفتار امام رضا علیه السلام

امامان پاک ما در میان مردم و با مردم می‌زیستند، و عملاً به مردم درس زندگی و پاکی و فضیلت می‌آموختند، آنان الگو و سرمشق دیگران بودند، و با آنکه مقام رفیع امامت آنان را از مردم ممتاز می‌ساخت، و برگزیده‌ی خدا و حجت او در زمین بودند در عین حال در جامعه حریمی نمی‌گرفتند، و خود را از مردم جدا نمی‌کردند، و به روش جباران انحصار و اختصاصی برای خود قائل نمی‌شدند، و هرگز مردم را به بردگی و پستی نمی‌کشاندند و تحقیر نمی‌کردند...

«ابراهیم بن عباس» می‌گوید: «هیچگاه ندیدم که امام رضا علیه السلام در سخن بر کسی جفا ورزد، و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند، هرگز نیازمندی را که می‌توانست نیازش را بر آورده سازد رد نمی‌کرد، در حضور دیگری پایش را دراز نمی‌فرمود، هرگز ندیدم که کسی از خدمتکاران و غلامانشان بدگویی کند، خنده‌ی او قهقهه نبود بلکه تبسم بود، چون سفره‌ی غذا به میان می‌آمد همه‌ی افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سفره‌ی خویش می‌نشاند و آنان همراه با امام غذا می‌خوردند. شبها کم می‌خوابید و بیشتر بیدار بود، و بسیاری از شبها تا صبح بیدار می‌ماند و به عبادت می‌گذراند، بسیار روزه می‌داشت و روزه‌ی سه روز در هر ماه را ترک نمی‌کرد [31]، کار خیر و انفاق پنهان بسیار داشت، و بیشتر در شبهای تاریک مخفیانه به فقرا کمک می‌کرد 32»

«محمد بن ابی‌عباد» می‌گوید: فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود لباس او -در خانه- درشت و خشن بود، اما هنگامیکه در مجالس عمومی شرکت می‌کرد (لباسهای خوب و متعارف می‌پوشید) و خود را می‌آراست. 33

شب‌ی امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ نقصی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست کند، امام نگذاشت و خود این کار را انجام داد و فرمود: ما گروهی هستیم که میهمانان خود را بکار نمی‌گیریم. 34

یکبار شخصی که امام را نمی‌شناخت در حمام از امام خواست تا او را کیسه بکشد، امام علیه السلام پذیرفت و مشغول شد، دیگران امام را بدان شخص معرفی کردند، و او با شرمندگی به عذرخواهی پرداخت ولی امام بی‌توجه به عذرخواهی او همچنان او را کیسه می‌کشید و او را دل‌داری می‌داد که طوری نشده است 35

شخصی به امام عرض کرد: به خدا سوگند هیچکس در روی زمین از جهت برتری و شرافت پدران به شما نمی‌رسد.

امام فرمود: تقوی به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگار آنان را بزرگوار ساخت 36

مردی از اهالی بلخ می‌گوید: در سفر خراسان با امام رضا علیه السلام همراه بودم، روزی سفره گسترده بودند و امام همه‌ی خدمتگزاران و غلامان حتی سپاهان را بر آن سفره نشاند تا همراه او غذا بخورند.

من به امام عرض کردم: فدایتان شوم، بهتر است اینان بر سفره‌ی جداگانه بنشینند. فرمود: ساکت باش، پروردگار همه یکی است، پدر و مادر همه یکی است، و پاداش هم باعمال است. 37

«یاسر» خادم امام می‌گوید: امام رضا علیه السلام به ما فرموده بود اگر بالای سرتان ایستادم (و شما را برای کاری طلبیدم) و شما به غذا خوردن مشغول بودید برنخیزید تا غذا بپتان تمام شود. بهمین جهت بسیار اتفاق می‌افتاد که امام ما را صدا می‌کرد، و در پاسخ او می‌گفتند به غذا خوردن مشغولند، و آن گرامی می‌فرمود بگذارید غذایشان تمام شود. 38

یکبار غریبی خدمت امام رسید و سلام کرد و گفت: من از دوستداران شما و پدران و اجدادتان هستم، از حج باز گشته‌ام و خرجی راه تمام کرده‌ام، اگر مایلید مبلغی به من مرحمت کنید تا خود را بوطنم برسانم، و در آنجا از جانب شما معادل همان مبلغ را به مستمندان صدقه خواهم داد، زیرا من در شهر خویش فقیر نیستم و اینک در سفر نیازمند مانده‌ام.

امام برخاست و به اطاقی دیگر رفت، و دویست دینار آورد و از بالای در دست خویش را فراز آورد، و آن شخص را خواند و فرمود: این دویست دینار را بگیر و توشه‌ی راه کن، و به آن تبرک بجوی، و لازم نیست که از جانب من معادل آن صدقه بدهی...

آن شخص دینارها را گرفت و رفت، امام از آن اطاق به جای اول بازگشت، از ایشان پرسیدند چرا چنین کردید که شما را هنگام گرفتن دینارها نبیند؟

فرمود: تا شرمندگی نیاز و سؤال را در او نبینم... 39

امامان معصوم و گرامی ما در تربیت پیروان و راهنمایی ایشان تنها به گفتار اکتفا نمی‌کردند، و در مورد اعمال آنان توجه و مراقبت ویژه‌ی مبذول می‌داشتند، و در مسیر زندگی اشتباهاتشان را گوشزد می‌فرمودند تا هم آنان از بیراهه به راه آیند، و هم دیگران و آیندگان بیاموزند.

«سلیمان جعفری» از یاران امام رضا علیه السلام می‌گوید: برای برخی کارها خدمت امام بودم، چون کارم انجام شد خواستم مرخص شوم، امام فرمود: امشب نزد ما بمان.

همراه امام به خانه‌ی او رفتم، هنگام غروب بود، غلامان حضرت مشغول بنائی بودند امام در میان آنها غریبه‌ی دید، پرسید: این کیست؟ عرض کردند: به ما کمک می‌کند و به او چیزی خواهیم داد.

فرمود: مزدش را تعیین کرده‌اید؟

گفتند: نه! هر چه بدهیم می‌پذیرد.

امام بر آشفت و خشمگین شد. من به حضرت عرض کردم: فدایتان شوم خود را ناراحت نکنید... .

فرمود: من بارها به اینها گفته‌ام که هیچکس را برای کاری نیاورید مگر آنکه قبلاً مزدش را تعیین کنید و قرار داد ببندید. کسی که بدون قرار داد و تعیین مزد کاری انجام دهد اگر سه برابر مزدش را بدهی باز گمان می‌کند مزدش را کم داده‌یی، ولی اگر قرار داد ببندی و به مقدار معین شده پردازی از تو خشنود خواهد بود که طبق قرار عمل کرده‌یی، و در اینصورت اگر بیش از مقدار تعیین شده چیزی به او بدهی هر چند کم و ناچیز باشد می‌فهمد که بیشتر پرداخته‌یی و سپاسگزار خواهد بود. 40

«احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی» که از بزرگان اصحاب امام رضا علیه السلام محسوب می‌شود نقل می‌کند: من با سه تن دیگر از یاران امام خدمتش شرفیاب شدیم، و ساعتی نزد امام نشستیم، چون خواستیم باز گردیم امام به من فرمود: ای احمد! تو بنشین. همراهان من رفتند و من خدمت امام ماندم، و سؤالاتی داشتم بعرض رساندم و امام پاسخ می‌فرمودند، تا پاسی از شب گذشت، خواستم مرخص شوم، فرمود: می‌روی یا نزد ما می‌مانی؟

عرض کردم: هر چه شما بفرمائید، اگر بفرمائید بمان می‌مانم و اگر بفرمائید برو می‌روم.

فرمود: بمان، و اینهم رختخواب (و به لحافی اشاره فرمود). آنگاه امام برخاست و به اطاق خود رفت. من از شوق به سجده افتادم و گفتم: سپاس خدای را که حجت خدا و وارث علوم پیامبران در میان ما چند نفر که خدمتش شرفیاب شدیم تا این حد به من محبت فرمود.

هنوز در سجده بودم که متوجه شدم امام به اطاق من باز گشته است، برخاستم. حضرت دست مرا گرفت و فشرد و فرمود:

ای احمد! امیر مؤمنان علیه السلام به عیادت «صعصعۀ بن صوحان» (که از یاران ویژه‌ی آن حضرت بود) رفت، و چون خواست برخیزد فرمود: «ای صعصعه! از اینکه به عیادت تو آمده‌ام به برادران خود افتخار مکن - عیادت من باعث نشود که خود را از آنان برتر بدانی - از خدا بترس و پرهیزگار باش، برای خدا تواضع و فروتنی کن خدا ترا رفعت می‌بخشد» 41 امام علیه السلام با این عمل و سخن خویش هشدار داده است که هیچ عاملی جای خود سازی و تربیت نفس و عمل صالح را نمی‌گیرد، و به هیچ امتیازی نباید مغرور شد، حتی نزدیکی به امام و عنایت و لطف آن بزرگوار نیز نباید وسیله‌ی فخر و مباهات و احساس برتری بر دیگران گردد.

پی نوشت ها:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۱، ص ۴۸۶، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق؛ مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق و مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، ج ۶، ص ۷۰، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق؛ شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۴۷، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۲. خصیبه، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، ص ۲۷۹، البلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ ق؛ اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، محقق و مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، ج ۲، ص ۲۸۴، بنی هاشمی، تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱ ق.
۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۷۴، نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق؛ شیخ مفید، الاختصاص، ص ۱۹۶، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
۴. امین عاملی، سید محسن، سیره معصومان، ترجمه حجتی کرمانی، علی، ج ۶، ص ۱۴۲، نشر سروش، تهران، ۱۳۷۶ ش؛ قرشی، باقر شریف، پژوهشی دقیق در زندگانی امام رضا علیه السلام، ترجمه صالحی، سید محمد، ج ۱، ص ۴۰ و ۴۱، اسلامیة، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.
۵. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، ص ۴۲۶، انصاریان، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۱ ش؛
۶. ر.ک: پژوهشی دقیق در زندگانی امام رضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۰.
۷. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۹۱، نشر آل البيت، قم، ۱۴۱۷ ق؛ امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۲، دار التعارف، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۸. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق و مصحح: لاجوردی، مهدی، ج ۲، ص ۱۴۷، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق؛ مازندرانی، ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۶۷، نشر علامه، قم، ۱۳۷۹ ق؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۲۳؛ شمس الدین محمد بن طولون، الأئمة الاثنا عشر، ص ۹۷، نشر رضی، قم، بی تا؛ المرعشی التستری، القاضی نورالله، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۱۲، ص ۳۸۶، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۳۲۰، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق؛ محدث اربلی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۷۹۱، نشر رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۱۳؛ و ر.ک: شبرای، جمال الدین، ص ۳۴۶ و ۳۴۷، دار الکتب، قم، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق؛ حموی، محمد بن اسحاق، أنیس المؤمنین، ص ۲۰۳، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ حسینی عاملی، سید تاج الدین، التتمة فی تواریخ الأئمة علیهم السلام، ص ۱۲۳، نشر بعثت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۰. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ... قَالَ حَدَّثَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى (ع)...؛ شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق و مصحح: لاجوردی، مهدی، ج ۲، ص ۷۱، نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق .

۱۱. الإرشاد فی معرفه حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۲۷۱: «وَمَضَى الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى (ع) وَلَمْ يَتْرُكْ وَلَدًا نَعْلَمُهُ إِلَّا أَنَّهُ الْإِمَامُ بَعْدَهُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (ع)».
۱۲. المناقب، ج ۴، ص ۳۶۷: «وَوَلَدَهُ مُحَمَّدٌ الْإِمَامُ فَقَطْ.»
۱۳. إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۸۶: «وكان للرضا عليه السلام من الولد ابنه أبو جعفر محمد بن عليّ الجواد عليه السلام لا غير.»
۱۴. عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۱.
۱۵. الأئمة الاثنا عشر، ص ۹۸؛ ابن ابی الثلج، تاریخ أهل البيت، تحقیق: حسینی، سیدمحمد رضا، ص ۸۳، آل البيت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۱۶. الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ الإرشاد فی معرفه حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۲۴۷؛ أنیس المؤمنین، ص ۲۰۳؛ طبرسی، فضل بن حسن، تاج الموالید، ص ۹۸، دار القار، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ التتمه فی تواریخ الأئمة علیهم السلام، ص ۱۲۳.
۱۷. فتال نیشابوری، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ج ۱، ص ۵۳۱، نشر دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۱۸. التتمه فی تواریخ الأئمة علیهم السلام، ص ۱۲۳.
۱۹. الأئمة الاثنا عشر، ص ۹۸؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۴۱؛ أنیس المؤمنین، ص ۲۰۳.
۲۰. بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۳.
۲۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۸۴.
۲۳. زندگی سیاسی هشتمین امام، جعفر مرتضی حسینی، ترجمه خلیل خلیلیان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.
۲۴. سرچشمه دانش، عبدالکریم پاک‌نیا، مبلغان، ش ۲۵، بهمن ۱۳۸۰.
۲۵. سیره معصومان، سید محسن امین، ترجمه علی حجتی کرمانی، سروش، تهران، ۱۳۷۴.
۲۶. الطبرسی، ج ۲، ۱۴۱۷هـ.ق، صص ۴۲-۴۱.
۲۷. ویکی شیعه، مدخل امام رضا علیه السلام
۲۸. درباره‌ی نام مادر امام رضا علیه السلام گفته شده است که: مادر آن حضرت کنیزی بود که خیزران مرسی نام داشت. برخی نام وی را شقراء نوبیه، ذکر کرده اند که اروی اسم او و شقراء لقب وی بوده است. همچنین آمده است که نام ایشان نجمه بوده و به وی ام‌البنین می گفتند.
۲۹. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۹، ح ۱.
30. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۵.

31. گویا منظور روزهی پنجشنبه اول ماه و چهار شنبه‌ی وسط ماه و پنجشنبه‌ی آخر ماه است که پیشوایان معصوم فرموده‌اند کسی که اضافه بر روزه‌ی ماه مبارک رمضان در هر ماه این سه روز را روزه بگیرد مانند آنستکه همه‌ی سال روزه باشد.

32. اعلام الوری ص ۳۱۴

33. اعلام الوری ص ۳۱۵

34. کافی ج ۶ ص ۲۸۳

35. مناقب ج ۴ ص ۳۶۲

36. عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۷۴

37. کافی ج ۸ ص ۲۳

38. کافی ج ۶ ص ۲۹۸

39. مناقب ج ۴ ص ۳۶۰

40. کافی ج ۵ ص ۲۸۸

41. معجم رجال الحديث ج ۲ ص ۲۳۷- رجال کشی ص ۵۸۸

42. دانشنامه اسلامی

43. islamquest.net

فصل یازدهم: زندگینامه امام جواد علیه السلام



نام: محمد

لقب: جواد، التقی

کنیه: ابو جعفر

نام پدر: علی

نام مادر: خیزران

روز ولادت(ه ق 10): (رجب سال ۱۹۵ ه ق

مکان ولادت: مدینه-عربستان سعودی

مدت امامت(ه ق 17): (سال

مدت عمر(ه ق 25): (سال

روز شهادت(ه ق 30): (ذیقعه سال ۲۲۰ ه ق

فرمانروایان زمان: معتصم

قاتل: معتصم

محل دفن: کاظمین - عراق

فرزند پسر: 4

فرزند دختر: ۷

محمد بن علی بن موسی مشهور به امام جواد و امام محمد تقی (۲۲۰-۱۹۵ق)، امام نهم شیعیان اثناعشری. کنیه او ابوجعفر ثانی است. او ۱۷ سال امامت کرد و در ۲۵ سالگی به شهادت رسید. در میان امامان شیعه، وی جوان‌ترین امام در هنگام شهادت بوده است. سن کم او در هنگام شهادت پدر، سبب شد تا شماری از اصحاب امام رضا (علیه‌السلام)، در امامت او تردید کنند؛ برخی، عبدالله بن موسی، را امام خواندند و برخی دیگر به واقفیه پیوستند، اما بیشتر آنان امامت محمد بن علی (علیه‌السلام) را پذیرفتند. ارتباط امام جواد (علیه‌السلام) با شیعیان بیشتر از طریق وکلاء و نامه‌نگاری انجام می‌گرفت. در دوره امامت جواد الائمه، فرقه‌های اهل حدیث، زیدیه، واقفیه و غلات فعالیت داشتند. وی شیعیان را از عقاید آنان آگاه می‌کرد و از نماز خواندن پشت سر آنها نهی و غالیان را لعن می‌نمود. مناظرات علمی جواد الائمه (علیه‌السلام) با عالمان فرقه‌های اسلامی در مسائل کلامی همچون جایگاه شیخین و مسئله‌های فقهی مانند حکم قطع کردن دست دزد و احکام حج، از مناظرات معروف امامان معصوم است.

1- نسب، کنیه و لقب‌ها

محمد بن علی بن موسی بن جعفر، امام نهم شیعیان اثناعشری است که به جواد الائمه شهرت دارد. نسب او با شش واسطه به علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) پیشوای اول شیعیان، می‌رسد. پدرش امام رضا (علیه‌السلام)، پیشوای هشتم شیعیان است. [۱] مادر او کنیز بود و سَبَّیْکَه نوبیه نام داشت. [۲] [یادداشت ۱]

کنیه وی ابوجعفر و ابوعلی است. [۳] در منابع روایی، از وی با عنوان ابوجعفر ثانی یاد می‌شود. [۴] تا با ابوجعفر اول (امام باقر (علیه‌السلام) اشتباه نشود. [۵]

لقب وی جواد و ابن الرضا [۶] است. القاب تقی، زکی، قانع، رضی، مختار، متوکل [۷]، مرتضی و منتجب، [۸] را نیز برای او برشمرده‌اند.

2- گاه‌شمار زندگی امام جواد (علیه‌السلام)

۱. ۱۰ رجب ۱۹۵ق. تولد امام جواد (علیه‌السلام) [۹]
۲. ۲۰۰ق. سفر امام رضا (علیه‌السلام) به مرو
۳. آخر صفر ۲۰۳ق. شهادت امام رضا (علیه‌السلام) و آغاز امامت جواد الائمه [۱۰]

۴. ۱۵ ذی الحجه ۲۱۲ق. تولد امام هادی(علیه السلام)[۱۱]
۵. ۲۱۴ق. تولد موسی مبرقع[۱۲]
۶. ۲۱۵ق. ازدواج با ام الفضل[۱۳]
۷. ۱۸ رجب ۲۱۸ق. مرگ مأمون و آغاز خلافت معتصم[۱۴]
۸. ۲۸ محرم ۲۲۰ق. احضار امام جواد(علیه السلام) به بغداد توسط معتصم[۱۵]
۹. آخر ذی القعدة ۲۲۰ق. شهادت امام جواد(علیه السلام)[۱۶]

امام جواد(علیه السلام) در سال ۱۹۵ق در مدینه به دنیا آمد. اما درباره روز و ماه ولادت او اختلاف است. بیشتر منابع تولد او را در ماه رمضان دانسته‌اند.[۱۷] برخی روز آن را ۱۵ رمضان[۱۸] و برخی دیگر ۱۹ رمضان[۱۹] گفته‌اند.[۲۰] شیخ طوسی در مَصْبَاحُ الْمُتَهَجِّد، تاریخ ولادت او را ۱۰ رجب ذکر کرده است.[۲۱]

از برخی روایات برمی‌آید که قبل از تولد جواد الائمه، برخی از واقفیان می‌گفتند علی بن موسی نسلی از خود باقی نمی‌گذارد و با مرگ او سلسله امامت قطع می‌شود.[۲۲] از این رو وقتی که جواد الائمه به دنیا آمد، امام رضا(علیه السلام) او را مولودی بابرکت برای شیعیان توصیف کرد.[۲۳] با این حال حتی پس از تولد او نیز، برخی از واقفیان، انتساب او به امام رضا(علیه السلام) را منکر شدند. آنان می‌گفتند جواد الائمه از نظر چهره به پدرش شباهت ندارد، تا اینکه قیافه‌شناسان را حاضر کردند و آنان نسبت بین امام جواد و امام رضا را تأیید نمودند.[۲۴] درباره زندگی حضرت جواد(علیه السلام)، اطلاعات چندانی در منابع تاریخی نیامده است. دلیل آن را محدودیت‌های سیاسی حکومت عباسی، تقیه و عمر کوتاه او دانسته‌اند.[۲۵] او در مدینه زندگی می‌کرد. بنا بر گزارش ابن بیهق، یک بار برای دیدار پدر به خراسان سفر کرد.[۲۶] و پس از امامت نیز چندین بار از سوی خلفای عباسی به بغداد احضار شد.



3- ولادت

نهمین امام شیعیان نام مبارکش محمد است و القاب و کنیه‌های فراوانی دارد؛ مشهورترین لقبش جواد و هادی است و معروف‌ترین کنیه‌اش ابوجعفر. امام جواد علیه السلام در ۱۰ ماه رجب سال ۱۹۵ هجری قمری در مدینه چشم به دنیا گشود. پیشگویی ولادت آن امام از زبان پدر بزرگوارش چندین بار مطرح شده بود. ولادت امام جواد همچون ولادت سایر ائمه معصومین علیهم السلام با ویژگی‌های مخصوصی همراه بوده است. مادر بزرگوار امام جواد علیه السلام خیزران نام دارد؛ زنی از خاندان ماریه قبطیه یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله.

4- ازدواج

مأمون عباسی در سال ۲۰۲ ق [۲۷] یا ۲۱۵ ق [۲۸] دختر خود ام فضل را به عقد امام جواد (علیه السلام) در آورد. برخی گفته‌اند: احتمالاً در دیداری که جوادالائمه با پدر در طوس داشت، [۲۹] مأمون، ام الفضل را به عقد او درآورد. [نیازمند منبع] ابن کثیر بر این باور است که خطبه عقد او با دختر مأمون در زمان حیات علی بن موسی الرضا (علیه السلام) خوانده شد، اما ازدواج آنها در سال ۲۱۵ ق. در تکریت بوده است. [۳۰]

ازدواج جوادالائمه با ام الفضل، به درخواست مأمون صورت گرفت. [۳۱] مأمون هدف خود را این می‌دانست که پدر بزرگ کودکی از نسل پیامبر (ص) و امام علی (علیه السلام) باشد. [۳۲] شیخ مفید در کتاب الارشاد آورده است، مأمون به دلیل شخصیت علمی محمد بن علی و شوق و شغفی که نسبت به او داشت، ام الفضل دختر خود را به ازدواج آن حضرت درآورد؛ [۳۳]، [۳۴] اما برخی از پژوهشگران بر این باورند که این ازدواج با انگیزه و اهداف سیاسی انجام شده است از جمله اینکه مأمون می‌خواست از این راه، امام جواد و ارتباط او با شیعیان را کنترل کند. [۳۵] یا خود را علاقمند به علویان نشان دهد و آنان را از قیام علیه خود باز دارد. [۳۶] این ازدواج اعتراض برخی اطرافیان مأمون را در پی داشت زیرا بیم آن داشتند که خلافت از عباسیان به علویان منتقل شود. [۳۷] امام جواد (علیه السلام) مهریه ام الفضل را معادل مهریه حضرت زهرا (س) (۵۰۰ درهم) تعیین کرد. [۳۸] همسر دیگر جوادالائمه، سمانه مغربیه است [۳۹] که کنیز بود و به دستور خود ایشان خریداری شد. [۴۰] امام جواد، از ام فضل صاحب فرزندی نشد. [۴۱] و همه فرزندان او از سمانه بودند. [۴۲]



5- فرزندان

بنابر نقل شیخ مفید، امام جواد (علیه السلام) ۴ فرزند به نام‌های علی، موسی، فاطمه و امامه داشت. [۴۳] برخی دختران امام را ۳ تن به نام‌های حکیمه، خدیجه و ام کلثوم می‌دانند. [۴۴] در برخی از منابع متأخر از ام محمد و زینب نیز به عنوان دختران آن حضرت یاد شده است. [۴۵]

6- دوران امامت

محمد بن علی (علیه السلام)، پس از شهادت امام رضا (علیه السلام) در سال ۲۰۳ ق به امامت رسید. [۴۶] دوران امامت او با خلافت دو تن از خلفای عباسی همزمان بود. حدود ۱۵ سال از امامت او در خلافت مأمون (۲۱۸-۱۹۳ ق) و ۲ سال در خلافت معتصم (-۲۱۸ ۲۲۷ ق) سپری شد. [۴۷] [یادداشت ۲] مدت امامت جوادالائمه ۱۷ سال بود [۴۸] و با شهادت او در سال ۲۲۰ ق امامت به فرزندش، امام هادی (علیه السلام) منتقل شد. [۴۹]

دوران کودکی امام جواد علیه السلام از دوران شیرخوارگی تا زمانی که در سن هفت سالگی به امامت رسید، با حوادث گوناگون آمیخته است. با شهادت امام رضا علیه السلام و به امامت رسیدن امام جواد در سن کودکی، یکی از موضوعاتی که حتی برخی از یاران امام هشتم را دچار شک و تردید کرد، کم سن و سالی امام جواد جهت مقام امامت بود. به همین دلیل در مواردی امام رضا علیه السلام و در موارد دیگری، خود امام جواد به تبیین آن پرداختند و به شبهه‌ها پاسخ گفتند. اگر چه امام جواد علیه السلام نسبت به سایر امامان در سن بسیار کمی به امامت رسید، اما دوران هفده ساله‌ی امامت او، دورانی نسبتاً طولانی و پر حادثه است.

7- جایگاه امام نزد خدا

امام جواد علیه السلام به دلیل قابلیت و لیاقت و بهره‌مندی از موهبت الهی از جایگاهی رفیع در پیشگاه خداوند، پیامبر اکرم، پدر بزرگوارش و تمام کسانی که بهره‌ای از شناخت امام دارند برخوردار است. اگر چه دشمنان دین و حاکمان معاصر امامان معصوم

علیه السلام همواره در مقام توطئه و سرکوب و تحقیر آنان بوده اند، اما حقانیت و صداقت و نورانیت امامان شیعه پیوسته نقشه‌های دشمنان را خنثی و بی‌تأثیر می‌ساخته است و در برخی موارد، حتی دشمنان تحت تأثیر وجود پر برکت آنان قرار می‌گرفته‌اند.

8- حاکمان زمان امام جواد علیه السلام

۱- مأمون عباسی ۲۱۸-۱۹۸ق

۲- معتصم عباسی ۲۲۷-۲۱۸ق.

9- آگاهیهای تاریخی درباره زندگی

آگاهیهای تاریخی درباره زندگی امام جواد علیه السلام چندان گسترده نیست؛ زیرا افزون بر آن که محدودیتهای سیاسی همواره مانع از انتشار اخبار مربوط به امامان معصوم علیه السلام می‌گردید، تقیه و شیوه‌های پنهانی مبارزه که برای "حفظ امام و شیعیان از فشار حاکمیت" بود، عامل مؤثری در عدم نقل اخبار در منابع تاریخی است. افزون بر آن، زندگی امام جواد علیه السلام چندان طولانی نبوده است که اخبار فراوانی هم از آن در دسترس ما قرار گیرد. و نیز گفتنی است، زمانی که امام رضا علیه السلام به خراسان برده شد، هیچ یک از اعضای خانواده خود را به همراه نبرد و در آنجا تنها زندگی می‌کرد. و از اخبار مربوط به شهادت امام رضا علیه السلام چنین بر می‌آید که امام جواد علیه السلام آن هنگام در مدینه اقامت داشت و تنها برای غسل پدر و اقامه نماز به آن حضرت در طوس حضور یافت.

هنگامی که مأمون بعد از شهادت امام رضا علیه السلام در سال ۲۰۴ به بغداد بازگشت، از ناحیه حضرتش اطمینان خاطر پیدا کرده بود، ولی این را می‌دانست که شیعیان پس از امام رضا علیه السلام فرزند او را به امامت خواهند پذیرفت و در این صورت خطر همچنان بر جای خود خواهد ماند. او سیاست کنترل امام کاظم علیه السلام توسط پدرش را- که او را به بغداد آورده و زندانی کرده بود- به یادداشت و با الهام از این سیاست، همین رفتار را با امام رضا علیه السلام در پیش گرفت، ولی با ظاهری آراسته و فریبکارانه، به گونه‌ای که می‌کوشید نه تنها در ظاهر امر مسأله زندان و مانند آن در کار نباشد، بلکه با برخورد دوستانه، چنین تبلیغ شود که او علاقه و محبت ویژه نیز به ایشان دارد. اینک نوبت امام جواد علیه السلام فرا رسیده بود تا به نحوی کنترل شود. مأمون برای انجام این هدف، دختر خود را به عقد وی درآورد و او را داماد خود کرد. از همین رهگذر بود که مأمون به راحتی می‌توانست از طرفی امام را در کنترل خود داشته باشد و از طرف دیگر آمد و شد شیعیان و تماس‌های آنان را با آن حضرت زیر نظر بگیرد. بر اساس برخی نقلها، مأمون پس از ورود به بغداد- در سال ۲۰۴- بلافاصله امام جواد علیه السلام را از مدینه به بغداد فراخواند. ۵۰

افزون بر این، مأمون متهم بود که امام رضا علیه السلام را به شهادت رسانده است. اکنون می بایست با فرزند وی به گونه ای رفتار کند که از آن اتهام نیز مبری شود. از روایتی که شیخ مفید از ریان بن شبیب نقل کرده، چنین بر می آید: موقعی که مأمون تصمیم به ازدواج ام فضل با امام جواد علیه السلام گرفت، عباسیان برآشفتنند؛ زیرا ترس آن داشتند که پس از مأمون، خلافت به خاندان علوی برگردد، چنانکه درباره امام رضا علیه السلام هم به سختی دچار همین نگرانی شده بودند ۵۱

ولی به طوری که از دو روایت فوق برمی آید، آنان مخالفت خود را به گونه دیگری وانمود کرده و گفتند: دختر خود را به ازدواج کودکی درمی آورد که: "لَمْ يَتَقَهَّ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا يَعْرِفُ حَلَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ وَلَا فَرْضاً مِنْ سُنَّتِهِ"؛ کودکی که تفقه در دین خدا ندارد، حلال را از حرام تشخیص نمی دهد و واجب را از مستحب باز نمی شناسد. مأمون در مقابل این برخورد، مجلسی برپا کرد و امام جواد علیه السلام را به مناظره علمی با یحیی بن اکثم، بزرگترین دانشمند و فقیه سنی آن عصر، فراخواند تا بدین وسیله مخالفان و اعتراض کنندگان عباسی را به اشتباه خود آگاه کند. ۵۲ این در حالی بود که بنا به این دو روایت، هنگام عقد ازدواج ام فضل با امام جواد علیه السلام هنوز به آن حضرت "صبی" اطلاق می شده است.

10- مکتب علمی امام جواد علیه السلام

می دانیم که یکی از ابعاد بزرگ زندگی ائمه ما، بعد فرهنگی آنها است. این پیشوایان بزرگ هرکدام در عصر خود فعالیت فرهنگی داشته در مکتب خویش شاگردانی تربیت می کردند و علوم و دانشهای خود را توسط آنان در جامعه منتشر می کردند، اما شرائط اجتماعی و سیاسی زمان آنان یکسان نبوده است، مثلاً در زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام شرائط اجتماعی مساعد بود و به همین جهت دیدیم که تعداد شاگردان و راویان حضرت صادق علیه السلام بالغ بر چهار هزار نفر می شد، ولی از دوره امام جواد تا امام عسکری علیه السلام به دلیل فشارهای سیاسی و کنترل شدید فعالیت آنان از طرف دربار خلافت، شعاع فعالیت آنان بسیار محدود بود و از این نظر تعداد راویان و پرورش یافتگان مکتب آنان نسبت به زمان حضرت صادق علیه السلام کاهش بسیار چشمگیری را نشان می دهد.

بنابراین اگر می خوانیم که تعداد راویان و اصحاب حضرت جواد علیه السلام قریب صد و ده نفر بوده اند ۵۳ و جمعا ۲۵۰ حدیث از آن حضرت نقل شده ۵۴. نباید تعجب کنیم، زیرا از یک سو، آن حضرت شدیدا تحت مراقبت و کنترل سیاسی بود و از طرف دیگر، زود به شهادت رسید و به اتفاق نظر دانشمندان بیش از بیست و پنج سال عمر نکرد!

درعین حال، باید توجه داشت که در میان همین تعداد محدود اصحاب و راویان آن حضرت، چهره های درخشان و شخصیت های برجسته ای مانند: علی بن مهزیار، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، زکریا بن آدم، محمد بن اسماعیل بن بزیع، حسین بن سعید اهوازی، احمد بن محمد بن خالد برقی بودند که هر کدام در صحنه علمی و فقهی وزنه خاصی به شمار می رفتند، و برخی دارای تالیفات متعدد بودند.

از طرف دیگر، روایان احادیث امام جواد علیه السلام تنها در محدثان شیعه خلاصه نمی‌شوند، بلکه محدثان و دانشمندان اهل تسنن نیز معارف و حقایق از اسلام را از آن حضرت نقل کرده‌اند. به عنوان نمونه «خطیب بغدادی» احادیثی با سند خود از آن حضرت نقل کرده است. ۵۵. هم چنین حافظ «عبد العزیز بن اخضر جنابذی» در کتاب «معالم العترة الطاهرة» ۵۶ و مؤلفانی نیز مانند: ابو بکر احمد بن ثابت، ابواسحاق ثعلبی، و محمد بن منده بن مهربذ در کتب تاریخ و تفسیر خویش روایاتی از آن حضرت نقل کرده‌اند. ۵۷

12- امامت امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام از یک سو، در کودکی سن ۷ سالگی به امامت رسید؛ از سوی دیگر، تصدی امامت در چنین سنی، با ذوق و عقل کوتاه مردم و عرف اجتماع سازگار نبود؛ تا جایی که عده ای هنگامی که ایشان به امامت رسید گفتند چون ایشان بالغ نیست نمی‌تواند امام باشد و به امامت «احمد بن موسی» رجوع کردند. بر اساس سنت الهی، یکی از راههای اثبات حقانیت، استخدام و استفاده از نیروهای غیبی است که در فرهنگ دینی به چنین کاری «اعجاز» می‌گویند. امام جواد علیه السلام نیز در چنین شرایطی برای اثبات «ولایت» خویش، بارها از این وسیله خدادادی استفاده نمود و مردمان متحیر و سرگردان را از انحراف و توقف نجات دادند

هنگامی که در مدینه بودند خبر از شهادت پدر بزرگوارشان در خراسان دادند. طی الارض، ورود از درهای بسته، به سخن درآمدن عصای ایشان و.... همچنین یک سری مناظرات علمی از طرف برخی از کسانی که امامت ایشان به خاطر سن کم آن بزرگوار، برایشان کاملاً اثبات نشده بود نیز در زمان ایشان صورت می‌گرفت که امام در مواجهه با همه آنها پاسخ‌هایی کاملاً روشن و قاطع به مسائل و پرسش‌های مطرح شده ارائه می‌دادند و اصل امامت و نیز امامت خویش را ثابت می‌کردند. حتی در یک مجلس از آن حضرت سی هزار مسأله پرسیده شد و ایشان همه را پاسخ گفت. این در حالی بود که امام جواد در آن هنگام تنها ۹ سال داشت. این امر نشانگر علم سرشار و دانش گسترده آن حضرت است.

13- اخلاق و فضایل امام جواد علیه السلام

نهمین پیشوای ما را به خاطر دست‌بخشنده و گستردگی جود و کرم، «جواد» می‌خوانند. امام جواد علیه السلام وقتی خبر بیماری کسی را می‌شنید، به عیادتش می‌شتافت و از او دلجویی می‌کرد. غذای امام جواد علیه السلام همانند جد بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السلام خیلی ساده و به دور از تشریفات بود. ایشان همانند فقیران جامعه غذا می‌خورد و با دیگران هم غذا می‌شد. در

بسیاری از احادیث آمده است که آن حضرت از آنچه در درون ضمائر مردم می‌گذشته و یا رویدادهایی که در آینده برای آنها پیش می‌آمده، مطلع بوده و از آنها خبر می‌داده است.

این احادیث رساننده این مفهوم است که این امامان بزرگوار از راه الهام یا به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خدای سبحان مرتبط بوده‌اند و از این طریق، به گونه مستقیم، از منبع علم و معرفت سیراب می‌شدند؛ در حالی که سایر مردم مثلاً از راه حواس و تجارب به علم و دانش نایل می‌آیند. در اینجا مواردی از جود و احسان حضرتش را به نظاره می‌نشینیم:

علی بن مهزیار می‌گوید که دیدم حضرت امام جواد علیه‌السلام نماز واجب و غیر واجب خود را در یک قبای خز طارونی به جای آورد و به من هم قبای خز دیگری بخشید و فرمود: «این لباس را هنگام نماز پوشیده‌ام» سپس به من فرمود: «ای علی! این لباس اهدایی را هنگام نماز خواندن بپوش.» ۵۸

محمد بن سهل بن الیسع قمی از افرادی است که به افتخار دریافت لباس متبرک از امام نهم علیه‌السلام نائل آمده است. او در این باره می‌گوید که من در شهر مکه، مجاور بودم. از آنجا به مدینه آمدم و به حضور حضرت جواد علیه‌السلام رسیدم. در نظر داشتم که از آن امام عالیقدر درخواست کنم که به من لباسی به عنوان تبرک عنایت کند؛ اما فرصت نشد و از محضرش خداحافظی کردم ... و از شهر مدینه منوره بیرون آمدم. در همین موقع که به راه افتاده بودم، پیکی از راه رسید. او لباسی را به همراه داشت که در بقچه‌ای پیچیده بود و از اهل کاروان درباره «محمد بن سهل قمی» می‌پرسید تا این که به من رسید و من را شناخت. به من گفت: «مولای تو (امام جواد علیه‌السلام) این لباس را برایت هدیه فرستاده است. لباس‌های اعطایی امام علیه‌السلام دو لباس نرم و نازک بود. احمد بن محمد گفته است: «محمد بن سهل قمی» از دنیا رفت. من او را غسل دادم و در آن دو لباس اهدایی امام علیه‌السلام او را کفن کردم ۵۹

14- اوضاع سیاسی زمان امام جواد علیه‌السلام

امامت امام جواد علیه‌السلام با حکومت مأمون و معتصم عباسی همزمان بود. بعد از مرگ مأمون، معتصم زمام حکومت را به دست گرفت. او از هر وسیله ممکن در جهت تثبیت پایه‌های حکومت خویش استفاده می‌کرد. معتصم از قدرت شیعیان و جایگاه والای امام جواد علیه‌السلام در نزد مردم آگاه بود، بنابراین گمان کرد که از ناحیه ایشان خطری متوجه حکومت شود. به همین خاطر امام

را از مدینه به بغداد آورد؛ تنها به این علت که آن حضرت را تحت نظر بگیرد. امام جواد علیه السلام در این زمان کمتر از یک سال در بغداد بودند و سپس به دستور معتصم به شهادت رسیدند.

15- نحوه شهادت حضرت امام جواد علیه السلام

درباره آمد و شد امام در مدینه و احترام مردم نسبت به آن حضرت، اطلاعات مختصری در پاره ای از روایات آمده است. ۶۰ فراخوانی آن حضرت به بغداد، در سال ۲۲۰، توسط معتصم عباسی، آن هم درست در همان اولین سال حکومت خود، نمی توانست بی ارتباط با جنبه های سیاسی قضیه باشد. به ویژه که درست همان سال که حضرت جواد علیه السلام به بغداد آمد، رحلت کرد؛ این در حالی بود که تنها ۲۵ سال از عمر شریفش می گذشت. عناد عباسیان با آل علی علیه السلام به ویژه با امام شیعیان که در آن زمان جمعیت متناهی تابعت مستقل آنها را پذیرفته بودند، شاهی است بر توطئه حکومت در شهادت امام جواد علیه السلام. همچنین خواستن آن حضرت به بغداد و درگذشت وی در همان سال در بغداد، همگی شواهد غیرقابل انکاری بر شهادت آن بزرگوار به دست عوامل عباسی می باشد. مرحوم شیخ مفید، با اشاره به روایتی درباره مسمومیت و شهادت امام جواد علیه السلام، رحلت آن حضرت را مشکوک دانسته است. ۶۱ بنا به روایت مستوفی، عقیده شیعه بر این است که معتصم آن حضرت را مسموم نموده است ۶۲

پاره ای از منابع اهل تسنن، اشاره بر این دارند که امام جواد علیه السلام به میل خود و برای دیداری از معتصم عازم بغداد شده است. در حالی که منابع دیگر، حاکی از آنند که معتصم به ابن زیات مأموریت داد تا کسی را برای آوردن امام به بغداد بفرستد. ابن صباغ نیز با عبارت "إشخاص المعتصم له من المدینه" ۶۳ این مطلب را تأیید کرده است. مسعودی روایتی نقل کرده که بنابر آن، شهادت آن حضرت به دست ام فضل، در زمانی رخ داده که امام از مدینه به بغداد نزد معتصم آمده بود ۶۴ ام فضل پس از شهادت امام، به پاس این عمل خود به حرم خلیفه پیوست ۶۵ این نکته را نباید از نظر دور داشت که ام فضل در زندگی مشترک خود با امام جواد علیه السلام از دو جهت ناکام مانده بود: نخست آن که از آن حضرت دارای فرزندی نشد. دوم آن که امام نیز چندان توجهی به وی نداشت. ام فضل یک بار (گویا از مدینه) نامه ای نگاشت و از امام نزد مأمون شکایت کرد و از این که امام چند کنیز دارد گله نمود، ولی مأمون در جواب او نوشت: ما تو را به عقد ابوجعفر درنیاوریم که حلالی را بر او حرام کنیم، دیگر از این شکایتها نکن ۶۵ به هر حال، ام فضل پس از مرگ پدر، امام را در بغداد مسموم کرد و راه یافتن او به حرم خلیفه و برخورداری از مواهب موجود در آن، نشانی از آن است که این عمل به دستور معتصم انجام شده است ۶۵ و بالاخره امام جواد علیه السلام به شهادت رسید و حرم مطهر ایشان در کاظمین عراق قرار دارد که ملجا و پناهگاه عاشقان ایشان است. امام جواد علیه السلام دهم ماه رجب سال ۱۹۵ ه.ق در مدینه منوره دیده به جهان گشود. نام مبارک ایشان محمد، کنیه ایشان ابوجعفر و از القاب آن حضرت: جواد، قانع، مرتضی، نجیب، ابن الرضا، تقی، جوادالائم می باشد. پدر بزرگوار ایشان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می باشد.

مادر ایشان به چند نام و لقب معروف است: درّه، سبیکه، ریحانه، خیزران؛ که به نظر برخی از خانواده ماریه قبطیه (یکی از همسران پیامبر اسلام) بوده است. امام جواد علیه السلام پنجم ماه ذی الحجه سال ۲۲۰ در زمان حکومت معتصم عباسی و به دستور او، در

بغداد به وسیله زهری که توسط همسرشان امّ الفضل (دختر مامون) به ایشان خورانده شد، مسموم شده و به شهادت رسیدند. پیکر مطهر ایشان در قبرستان بنی هاشم کنار قبر مقدّس جدّش، امام موسی کاظم علیه السلام دفن گردید. این مکان بعدها به کاظمین مشهور شد.

16- خلاصه ایی از زندگی امام جواد علیه السلام

امام جواد (ع) ۱۷ سال امامت کرد و در ۲۵ سالگی به شهادت رسید. سنّ کمّ او در هنگام شهادت پدر، سبب شد تا شماری از اصحاب امام رضا (ع)، در امامت او تردید کنند؛ برخی عبدالله بن موسی را امام خواندند و برخی دیگر به واقفیه پیوستند، اما بیشتر آنان امامت محمد بن علی (ع) را پذیرفتند. ارتباط امام جواد (ع) با شیعیان، بیشتر از طریق وکیلانش و به شکل نامه‌نگاری انجام می‌گرفت. در دوره امامت امام نهم شیعیان، فرقه‌های اهل حدیث، زیدیه، واقفیه و غلات فعالیت داشتند. مناظرات علمی امام جواد (ع) با عالمان فرقه‌های اسلامی در مسائل کلامی، همچون جایگاه شیخین و مسئله‌های فقهی مانند حکم قطع کردن دست دزد و احکام حج، از مناظرات معروف امامان معصوم دانسته شده است.

عالمان اهل سنت، پیشوای نهم شیعیان را به عنوان یک عالم دینی احترام می‌کنند. برخی از آنان شخصیت علمی جوادالائمه را ممتاز دانسته و شیفتگی مأمون به او را به دلیل شخصیت علمی و معنوی او در کودکی دانسته‌اند.



امام جواد (ع) در سال ۱۹۵ هجری قمری در مدینه به دنیا آمد. درباره روز و ماه ولادت او اختلاف است. بیشتر منابع، تولد او را در ماه رمضان دانسته‌اند. برخی روز آن را ۱۵ رمضان و برخی دیگر ۱۹ رمضان گفته‌اند. شیخ طوسی در مصباح المتهجد، تاریخ ولادت

او را ۱۰ رجب ذکر کرده است. درباره زندگی حضرت جواد (ع)، اطلاعات چندانی در منابع تاریخی نیامده است. دلیل آن را محدودیت‌های سیاسی حکومت عباسی، تقیه و عمر کوتاه او دانسته‌اند. او در مدینه زندگی می‌کرد. بنا بر گزارش ابن بیهقی، یک بار برای دیدار پدر به خراسان سفر کرد؛ و پس از امامت نیز چندین بار از سوی خلفای عباسی به بغداد احضار شد.

پی نوشت:

۱. طبری، دلائل الامامه، ۱۴۱۳ق، ص ۳۹۶.
۲. کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۹۲؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ۱۴۲۶ق، ص ۲۱۶.
۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نشر علامه، ج ۴، ص ۳۷۹.
۴. برای نمونه. کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۸۲.
۵. اربلی، کشف الغمه، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۸۵۷.
۶. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۸۱.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نشر علامه، ج ۴، ص ۳۷۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۵۰، ص ۱۲، ۱۳.
۸. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۹۵.
۹. طوسی، مصباح المتعبد، المكتبة الاسلامیه، ص ۸۰۵.
۱۰. طبرسی، اعلام الوری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۱.
۱۱. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۹۷.
۱۲. بحرانی، عوالم العلوم و المعارف، قم، ج ۲۳، ص ۵۵۳.
۱۳. مسعودی، اثبات الوصیه، ۱۴۲۶ق، ص ۲۲۳.
۱۴. طبری، تاریخ الامم و الملوك، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۶۴۶.
۱۵. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۹۵.
۱۶. اشعری، المقالات و الفرق، ۱۳۶۱ش، ص ۹۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۰۶.
۱۷. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۷۳.
۱۸. برای نمونه ر.ک. اشعری، المقالات و الفرق، ۱۳۶۱ش، ص ۹۹.
۱۹. اربلی، کشف الغمه، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۸۶۷؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ۱۴۲۶ق، ص ۲۱۶.
۲۰. ابن فتال، روضه الواعظین، ۱۳۷۵ق، ج ۱، ص ۲۴۳.
۲۱. طوسی، مصباح المتعبد، المكتبة الاسلامیه، ص ۸۰۵.

۲۲. ر. ک. کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۲۰.
۲۳. مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۵۰، ص ۲۰، ۲۳، ۳۵.
۲۴. کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۲۳.
۲۵. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ۱۳۸۱ش، ص ۴۷۶-۴۷۷.
۲۶. بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۶۱ش، ص ۴۶.
۲۷. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۵۶۶.
۲۸. مسعودی، اثبات الوصیه، ۱۴۲۶ق، ص ۲۲۳.
۲۹. بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۶۱ش، ص ۴۶.
۳۰. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۱۴۰۸ق، ج ۱۰، ص ۲۹۵.
۳۱. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۸۱.
۳۲. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، دارصادر، ج ۲، ص ۴۵۵.
۳۳. مفید، الارشاد، ۱۳۷۲ش، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۸۲.
۳۴. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۸۱.
۳۵. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ۱۳۸۱ش، ص ۴۷۸.
۳۶. پیشوایی، سیره پیشوایان، ۱۳۷۹ش، ص ۵۵۸.
۳۷. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۸۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نشر علامه، ج ۴، ص ۳۸۱-۳۸۰.
۳۸. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۸۵.
۳۹. قمی، منتهی الامال، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۴۹۷.
۴۰. حسّون، أعلام النساء المؤمنات، ۱۴۲۱ق، ص ۵۱۷.
۴۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نشر علامه، ج ۴، ص ۳۸۰.
۴۲. قمی، منتهی الامال، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۴۹۷.
۴۳. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۹۵.
۴۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نشر علامه، ج ۴، ص ۳۸۰؛ طبری، دلائل الامامه، ۱۴۱۳ق، ص ۳۹۷.
۴۵. محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۳۱۶؛ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۳۲.
۴۶. طبری، دلائل الامامه، ۱۴۱۳ق، ص ۳۹۴.
۴۷. پیشوایی، سیره پیشوایان، ۱۳۷۹ش، ص ۵۳۰.

۴۸. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۷۳.
۴۹. مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۹۵.
۵۰. الحیة السیاسیة للامام الجواد علیه السلام، ص ۶۵.
۵۱. الارشاد، ص ۳۱۹.
۵۲. همان، صص ۳۱۹-۳۲۰.
۵۳. شیخ طوسی، رجال، الطبعة الاولى، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۱ هـ. ق، ص ۳۹۷-۴۰۹. مؤلف «مسند الامام الجواد» تعداد یاران و شاگردان امام جواد را ۱۲۱ نفر می‌داند (عطاردی، شیخ عزیز الله، مسند الامام الجواد، مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضاعلیه السلام، ۱۴۱۰ هـ. ق) و قزوینی آنها را جمعا ۲۵۷ نفر می‌داند (قزوینی، سید محمد کاظم، الامام الجواد من المهد الی اللحد، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسه البلاغ، ۱۴۰۸ هـ. ق)
۵۴. آقای عطاردی در مسند الامام الجواد با احصائی که کرده مجموع احادیث منقول از پیشوای نهم را در زمینه‌های مختلف فقهی، عقیدتی، اخلاقی، و...، تعداد مذکور در فوق ضبط کرده است.
۵۵. تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العربی، ج ۳، صص ۵۴ و ۵۵.
۵۶. امین، سید محسن، اعیان الشیعة، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۵.
۵۷. ابن شهر آشوب، قم، المطبعة العلمیة، ج ۴، ص ۳۸۴.
۵۸. الاثمة الاثنی عشر، ابن طولون ص ۱۰۴، الفصول المهمة، ص ۲۷۶. ام فضل، خواهرزاده معتصم بود.
۵۹. الارشاد، ص ۳۲۳.
۶۰. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳.
۶۱. الکافی، ج ۱، صص ۴۹۲-۴۹۳.
۶۲. الارشاد، ص ۳۲۶.
۶۳. تاریخ گزیده، صص ۲۰۵-۲۰۶.
۶۴. الاثمة الاثنی عشر، ابن طولون، ص ۱۰۳؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸.
۶۵. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸.
۶۷. الفصول المهمة، ص ۲۷۵.
۶۸. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴.
۶۸. ویکی شیعه.
۶۹. دانشنامه اسلامی

نکته: در برخی منابع، مادر امام جواد، از خاندان ماریه قبطیه همسر پیامبر(ص) به شمار آمده(کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۴۹۲). و نام‌های خیزران،(کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۴۹۲). ریحانه، سکینه،(طبری، دلائل الامامه، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۹۶). نوبیه،(مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۲۷۳). درّه و مریسیه نیز برای او ذکر شده است.(قرشی، حياه الامام محمد الجواد، ص ۲۱).

فصل امام دوازدهم: زندگینامه امام هادی علیه السلام



نقش: امام دهم شیعیان

نام مبارک حضرت اش: علی علیه السلام

تولد امام هادی(ع): ۱۵ ذی الحجه، سال ۲۱۲ق

زادگاه امام هادی(ع): صریا، مدینه

۳۴ مدت امامت: سال (۲۲۰ تا ۲۵۴ق)

محل زندگی: مدینه

شروع امامت حضرت هادی (ع): ۲۳۱ ق.

از القاب حضرت: هادی، نقی، نجیب، مرتضی، عالم، فقیه، امین و طیب

پدر بزرگوارشان: امام جواد علیه السلام

مادر مکرمه حضرت: سمانه مغریه

فرزندان حضرت: حسن، محمد، حسین و جعفر

طول عمر مبارک: چهل و دو سال

۱-تولد والقباب

ابوالحسن علی النقی الهادی(ع) پیشوای دهم شیعیان، بنابر نظر مشهور در نیمه ذیحجه [1] سال ۲۱۲ هـ ق در مدینه به دنیا آمد [2]. نام آن حضرت؛ علی، کنیه اش ابوالحسن و دارای القاب زیادی چون هادی، [3] نقی، عالم، فقیه، امین، طیب، [4] و مؤتمن [5] است. مشهورترین القاب آن حضرت، هادی است [6]. آن جناب را ابوالحسن ثالث (سوم [7]) نیز می گویند [8]. در منابع تاریخی برای امام هادی(ع)، تنها یک همسر ذکر شده است که برایش نام هایی؛ چون حدیث و یا سوسن [9] ذکر کرده اند [10]. درباره شمایل و صفات ظاهری امام هادی(ع) تنها به این گزارش دست یافتیم که حضرتشان چهره ای گندمگون [11] و تیره [12] داشتند.

۲- امامت امام هادی(ع)

پس از شهادت امام جواد(ع) در سال ۲۲۰ هـ ق فرزندش امام هادی(ع) که هنوز بیش از هشت سال نداشت، به امامت رسید. از آنجا که شیعیان به استثنای معدودی مشکل بلوغ امام درباره امام جواد(ع) را پشت سر گذاشته بودند، در زمینه امامت امام هادی(ع) تردید خاصی برای بزرگان آنها به وجود نیامد [13].

در امامت آن جناب، دلائل عام و خاصی وجود دارد؛ مانند:

1. احادیثی که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده و در آن اسامی دوازده امام آمده است [14].

2. در احادیث متعددی نیز به صورت خاص به امامت آن حضرت تصریح شده است؛ مانند احادیث زیر:

امام جواد(ع) فرمود: «[پس از من] امر امامت به امام علی النقی(ع) واگذار خواهد شد، در صورتی که او پسر بچه ای است. دوباره فرمود: آری و کمتر از هفت ساله، چنان که حضرت عیسی بن مریم(ع) نیز چنین بود [15].» همچنین آن حضرت فرمود: «امام بعد از من پسر من علی است. دستور او دستور من و سخنش سخن من است. فرمان برداری از او فرمان برداری از من است و امامت پس از او در فرزندش حسن خواهد بود [16].»...

۳- علم امام هادی(ع)

علم و دانش امام هادی(ع) همانند آباء و اجداد گرامی‌اش، علم لدنی بود؛ یعنی مستقیماً از طریق غیب و همچنین از علوم و معارف قرآن و سنت رسول الله(ص) و پدران بزرگوارش دریافت می‌نمود[17]. سید محسن امین(ره) تألیفاتی برای امام هادی(ع) بر می‌شمرد[18]:

1. نامه آن حضرت در ردّ معتقدان به جبر و تفویض و اثبات عدل و امر بین الامرین که در تحف العقول آمده است[19].

2. پاسخ‌های آن حضرت به سؤالات یحیی بن اکثم، که آن نیز در تحف العقول نقل شده است[20].

3. گوشه‌ای از احکام دین، که ابن شهر آشوب در «مناقب» به آن اشاره کرده است[21].

در حکومت بنی عباس از طرف خلفا به مسائل علمی و فرهنگی تمایل نشان داده می‌شد. در این زمان بسیاری از کتب سایر ملل به عربی ترجمه شد و همین امر موجب شد افکار مردم و اوضاع علمی جامعه متحول شود. همچنین مکاتب کلامی مانند اشاعره و معتزله رونق گرفته بود و شبهاتی مانند جسمیت خداوند، جبرگرایی مطلق یا اختیار مطلق، حادث یا قدیم بودن قرآن و... مطرح می‌شد که موضع گیری امام هادی علیه السلام و پاسخ ایشان به چنین شبهاتی، اولاً اصالت و حقانیت مواضع شیعه را نشان می‌داد و ثانیاً مسلمین را از گرفتاری در دام چنین شبهاتی حفظ می‌کرد.

۴- امام هادی(ع) و زیارت جامعه کبیره

یکی از آثار ماندگار و ارزشمند امام هادی(ع) زیارت جامعه کبیره است که متقن ترین متن در «امام شناسی» است. زیارت جامعه، دارای مضامین بسیار عالی از زبان امام هادی(ع) است که در پاسخ به خواسته یکی از ارادتمندان اهل بیت(ع) صادر شده است [22]. صحت صدور و ارزش سندی این زیارت چنان است که علامه مجلسی(ره) می‌نویسد: «این که سخن درباره زیارت جامعه، اندکی به درازا کشید، (اگرچه حق آن را به جهت پرهیز از طولانی شدن ادا نکردم) بدین خاطر است که این زیارت، صحیح ترین زیارت ها از جهت سند و فراگیرترین آنها نسبت به ائمه(ع) است و در مقایسه با دیگر زیارت‌ها از فصاحت، بلاغت و منزلت بیشتری برخوردار است[23].»

۵- از اصحاب و شاگردان مکتب امام هادی(ع)

دوران زندگی امام هادی(ع)، هرچند عصر اختناق و استبداد بود و امام(ع) برای فعالیت فرهنگی، علمی و سیاسی، آزادی عمل نداشت و از این نظر فضای جامعه با عصر امام باقر(ع) و امام صادق(ع) تفاوت فراوان داشت، اما آن حضرت در همان شرایط نامساعد، علاوه بر فعالیت‌های فرهنگی؛ نظیر مناظرات، مکاتبات، پاسخ‌گویی به شبهات و ...، راویان و محدثان و بزرگانی از شیعه را تربیت کرد، علوم و معارف اسلامی را به آنان آموزش داد تا آنان، هم جامعهٔ زمان خود را از آسیب‌های فرهنگی اعتقادی حفظ نمایند و هم این میراث بزرگ را به نسل‌های بعدی منتقل کنند. شیخ طوسی(ره)، دانشمند نامدار اسلامی، تعداد شاگردان و اصحاب آن حضرت را در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی، بیش از ۱۸۰ نفر می‌داند [24]. در میان شاگردان امام هادی(ع)، چهره‌های درخشان علمی و معنوی و شخصیت‌های برجسته‌ای مانند: فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی دورقی، ایوب بن نوح، حسن بن راشد (مکنّی به ابو علی غلام آل هلب بغدادی)، احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی و عثمان بن سعید عمری، به چشم می‌خورند که برخی از ایشان شاگرد ائمه دیگر نیز بوده و دارای آثار و تألیفات ارزشمند در زمینه های مختلف علوم اسلامی هستند. فضل بن شاذان از متکلمان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری است که از اصحاب امام هادی علیه السلام به شمار می‌رود. حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از سادات جلیل القدری است که نسب شریفش به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد. او از نظر علمی و عقیدتی مورد تایید امام هادی علیه السلام بود.

۶- فعالیت های امام علیه السلام

امام هادی علیه السلام با این که شدیداً تحت نظر بود، اما از پای ننشست و فعالیت های خود را به شیوه ای مطابق اوضاع زمان خویش به پیش برد. از مهمترین فعالیت های ایشان این بود که به مردم از راه های گوناگون آگاهی داده و منصب امامت و مقام علمی خود را در طی سخنان خویش و در مناظرات و پرسش و پاسخ های علمی، آشکار کرده و تثبیت کنند. همچنین عدم مشروعیت حکومت بنی عباس را تبیین می کردند. یکی دیگر از محورهای فعالیت امام، آماده کردن مردم و شیعیان نسبت به غیبت حضرت مهدی علیه السلام بود. البته ایشان با نهایت احتیاط و جلوگیری از حساس شدن حکومت، این موضوع را به طور سربسته در ضمن سخنان خویش ذکر می فرمودند.

۷- سیره عملی امام هادی(ع)

در این جا به منظور سرمشق گرفتن از اخلاق کریمه و رفتار سازنده آن حضرت، نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم:

الف. انس با پروردگار

با مطالعه در سیره ائمه اطهار(ع)، صفتی را در آنها برجسته‌تر از همه صفات می‌بینیم و آن توجه به خدا و ارتباط با او و شب زنده‌داری به عبادت و مناجات با خدا و تلاوت قرآن مجید است. امام هادی(ع)، نیز چنین بودند.

از امام هادی(ع) چندین دعا به یادگار مانده است و این دعاها نمونه حدّ انقطاع او از غیر و نهایت اتصال به حق تعالی است؛ مانند «خدا! سرچشمه‌های کرامت و بزرگواریات با بخشش‌های فراوانت مملوّ است و درهای مناجات به روی آرزومندان باز است، و توجّهات تو برای کسی که در پیشگاهت خاضع است گسستنی نیست. دهان‌ها بسته شده است، درماندگی شدید گشته، و منتظران از صبر و بردباری ناتوان مانده‌اند، و تو ای خداوند در کمین گاهی، ای خدایی که با وجود تأخیر بندگان در ادای وظیفه سخت‌گیری نمی‌کنی، و پناهنده به تو در امان است، و آن را که از مردم کناره گرفته و رو به تو آورده تکیه‌گاه سودمندی، خدایا نزدیکان به تو در امانند[25]». «پارسایی و انس با پروردگار، آن چنان نمودی در زندگی امام هادی(ع) داشت که برخی از شرح حال‌نویسان در مقام بیان برجستگی‌ها و صفات والای آن گرامی به ذکر این ویژگی پرداخته‌اند. «ابن کثیر» می‌نویسد: «او عابدی وارسته و زاهد بود[26]».

ب. حلم و بردباری

امام هادی(ع) همچون نیاکان خود در برابر ناملایمات بردبار بود و تا جایی که مصلحت اسلام ایجاب می‌کرد، با دشمنان و ناسزاگویان و اهانت‌کنندگان به ساحت مقدس آن حضرت، با بردباری برخورد می‌کرد. بریحه عباسی که مسئول نظارت بر اقامه نماز در حرمین شریفین (مکه و مدینه) بود، درباره امام هادی(ع) به متوکل نوشت: اگر به مکه و مدینه نیاز داری، علی بن محمد را از این دو شهر بیرون ببر؛ زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و گروه زیادی از او پیروی کرده‌اند. بر اثر سخن چینی‌ها و بدگویی‌های پی‌درپی بریحه؛ متوکل، امام هادی(ع) را از کنار حرم جدّ بزرگوارش رسول خدا(ص) تبعید کرد. هنگامی که امام(ع) از «مدینه» به سمت «سامراء» در حرکت بود، بریحه نیز او را همراهی کرد. در بین راه بریحه رو به آن حضرت کرد و گفت: تو خود می‌دانی که عامل تبعید تو من بودم. با سوگندهای محکم و استوار، سوگند می‌خورم که چنانچه شکایت مرا نزد حاکم عباسی یا یکی از درباریان و فرزندان او ببری، تمامی درختانت را در مدینه آتش می‌زنم و بردگان و خدمت‌کارانت را می‌کشم و چشمه‌های مزارعت

را کور خواهم کرد و بدان که این کارها را خواهم کرد. امام(ع) متوجه او شد و فرمود: «نزدیک‌ترین راه برای شکایت از تو این بود که دیشب شکایت تو را نزد خدا بردم و چون شکایت تو را بر خدا عرضه کردم، پس نزد غیر او از بندگانش نخواهم برد.» بریحه چون این سخن را از امام(ع) شنید، به دامن آن حضرت افتاد و تضرع کرد و از او تقاضای بخشش نمود. امام(ع) فرمود: تو را بخشیدم [27].

۸- سیره سیاسی امام هادی(ع)

دوران آخرین امامان شیعه(ع) همراه با اختناق شدید از سوی خلفای عباسی بود. در عین حال در همین دوران، شیعه در سرتاسر بلاد اسلامی گسترده شده بود. رشد کمی شیعه در این دوران، از فعالیت‌های ضد شیعی که از این دوره بر جای مانده و همچنین از اقدامات سیاسی و نظامی حاکمان به منظور جلوگیری از گسترش روزافزون تشیع به خوبی روشن است. میان امام هادی(ع) و شیعیان عراق، یمن، مصر و نواحی دیگر نیز رابطه برقرار بود. سیستمی که ضامن پیدایش و دوام و استحکام این ارتباط بود مسئله وکالت بود. کسانی که به عنوان وکالت از طرف امام رضا(ع) و پس از آن امام جواد و امام هادی(ع) کار ایجاد و تنظیم ارتباط میان امام و شیعیان را بر عهده داشتند علاوه بر جمع‌آوری خمس و ارسال آن برای امام، در معضلات کلامی و فقهی نیز، نقش سازنده‌ای داشته و در جا انداختن امامت امام بعدی، موقعیت محوری در منطقه خود داشتند. گاهی افرادی از این وکلا دستخوش انحراف از خط امام شده و مورد تکذیب آن حضرات قرار می‌گرفتند. در این شرایط کسان دیگری جایگزین آنها می‌شدند [28].

به هر روی نظام وکالت، نقشی اساسی در تثبیت موقعیت سیاسی و فرهنگی شیعه ایفا می‌کرد. هدف اصلی این سازمان، جمع‌آوری خمس، زکات، نذور و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلا و تحویل آن به امام، و نیز پاسخ‌گویی امام به سؤالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود. این سازمان کاربرد مؤثری در پیشبرد مقاصد امامان(ع) داشت.

وکلائی ائمه(ع) بیشتر به وسیله نامه، آن هم توسط افراد مطمئن با امام در رابطه بودند. بخش عمده‌ای از معارف فقهی و کلامی آن بزرگواران، طی نامه‌هایی به شیعیانشان می‌رسید که به نقل از نامه‌ها در مصادر حدیثی آمده و امروزه در دسترس ما قرار گرفته است. علی بن جعفر یکی از وکلای امام هادی(ع) و از اهالی همپنیا از روستاهای بغداد بود. درباره وی گزارش‌هایی به متوکل رسیده بود که به دنبال آن او را بازداشت و زندانی کرد. وی پس از گذراندن دوره طولانی زندان، به دستور امام هادی(ع) رهسپار مکه گشت و تا آخر عمر در آن جا ماندگار شد [29]. خلاصه این که امام هادی(ع) که در سامرا تحت نظر و کنترل شدیدی قرار گرفته بود، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پدرش امام جواد(ع) اجرا کرده بود، ادامه داد و نمایندگان و وکلایی در مناطق و

شهرهای مختلف منصوب کرد و بدین وسیله یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آورد که هدف‌های یاد شده را تأمین می‌کرد.

امام علی النقی الهادی علیه السلام در سال ۲۲۰ ه.ق به امامت رسیدند. در این زمان ایشان در مدینه بودند و در آنجا به مدت ۱۳ سال وظایف امامت خود را انجام می‌دادند؛ مردم از این سرچشمه‌ی حیات معنوی و علمی و فکری سیراب می‌شدند و ایشان نیز به همه‌ی امور شیعیان رسیدگی می‌کردند تا این که متوکل (خلیفه‌ی وقت) که در دشمنی با ائمه اطهار علیه السلام مشهور بود؛ به خاطر هراسی که از نفوذ و محبوبیت امام علیه السلام در جامعه داشت ایشان را از مدینه به سامرا فراخواند زیرا احساس می‌کرد که باید امام را از نزدیک تحت نظر بگیرد. پس از آمدن امام به سامرا، اگرچه ایشان ظاهراً آزاد بود اما «متوکل» منزلشان را طوری انتخاب کرده بود که همواره تحت نظر باشند. او به طور مرتب دستور تفتیش منزل ایشان را صادر می‌کرد و تمام دیدارها و رفت و آمدها توسط نیروهای حکومتی کنترل می‌شد.

او جو بسیار خفقان آمیزی را بر جامعه حکمفرما کرده بود و سختگیری و فشار زیادی را بر شیعیان اعمال می‌کرد؛ متوکل، علویان را در محاصره‌ی اقتصادی قرار داده بود. به شاعران درباری مال فراوانی می‌داد تا در اشعار خود به ائمه علیه السلام بی‌احترامی کنند. او اکثر سادات جلیل‌القدر آن زمان را دستگیر و زندانی کرده بود. از هولناک‌ترین اقدامات او در دوره‌ی حکومتش، انهدام و تخریب مرقد امام حسین علیه السلام بود. اوضاع معیشتی مردم و خصوصاً علویان در زمان خلفای عباسی مخصوصاً متوکل و بقیه‌ی خلفای هم عصر امام هادی علیه السلام، بسیار دشوار بود زیرا آنان بیت المال مسلمین را صرف خوشگذرانی‌هایی می‌کردند که به گواهی تاریخ، هزینه‌های مربوط به آنها بی‌سابقه بوده است.

۹- خلفای عباسی معاصر با امام هادی (ع)

دوره امامت حضرت هادی (ع) (در زمان چند تن از خلفای عباسی بود که به ترتیب زمان عبارت‌اند از:

۱. معتصم، برادر مأمون (۲۱۷ - ۲۲۷).

۲. واثق، پسر معتصم (۲۲۷ - ۲۳۲).

۳. متوکل، برادر واثق (۲۳۲ - ۲۴۸).

۴. منتصر، پسر متوکل (۶ ماه).

5. مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸ - ۲۵۲).

6. معتر، پسر دیگر متوکل (۲۵۲ - ۲۵۵) [30].

در زمان خلفای قبل از متوکل، ایشان در مدینه بودند که فعالیت‌های مختلفی از جمله ارتباط با شیعیان و مطلع کردن آنها از جریان‌های سیاسی را انجام می‌دادند.

امام هادی (ع) به دستور متوکل و به اجبار او وارد سامرا شد [31]. آن حضرت به هنگام ورود به سامرا، با استقبال مردم مواجه شد و در خانه خزیمه بن حازم سکنا داده شد [32]. اما به نقل شیخ مفید، نخستین روزی که امام وارد سامرا شد، متوکل دستور داد تا او را یک روز در «خان صعلیک» (محل فرود کاروان‌ها، مسافر خانه) نگاه داشتند و روز بعد به خانه‌ای که برای اسکان آن حضرت در نظر گرفته شده بود، بردند [33].

یحیی بن هرثمه می‌گوید: وقتی در سر راهمان وارد بغداد شدیم، اسحاق بن ابراهیم طاهری را که والی بغداد بود دیدم. او درباره امام به من چنین گفت: ای یحیی! این مرد فرزند رسول خداست؛ با توجه به وضعیت اخلاقی متوکل - که خود بدان آشنایی کامل داری - اگر درباره او گزارش تحریک‌آمیزی به خلیفه بدهی او را می‌کشد؛ و اگر چنین شود، در روز قیامت کارت با رسول خداست. هنگامی که به سامرا رسیدیم نخست وصیف ترکی را دیدم و خبر ورود امام را به اطلاع وی رساندم. او گفت: اگر یک مواز سر این مرد کم شود، باز خواست خواهی شد. سپس پیش متوکل رفتم و گزارشی دادم که حاکی از حسن سیرت و ورع و زهد امام بود و بدو گفتم که در جریان تفتیش از منزل او، چیزی جز چند کتاب علمی و مصحف نیافتم [34].

امام (ع) تا پایان عمر خود - بیش از بیست سال - در این شهر به سر برد. شیخ مفید با اشاره به اقامت اجباری امام در سامرا می‌نویسد: «آن حضرت به ظاهر مورد احترام خلیفه بود، ولی در باطن به وسیله متوکل دسیسه‌هایی علیه آن حضرت می‌شد که هیچ یک از این نقشه‌ها در عمل موفق نبود» [35].»

۱۰- شهادت امام هادی (ع)

امام علی النقی (ع) در ماه رجب سال ۲۵۴ هـ [36] در شهر سامرا به وسیله زهری که به ایشان خورانده شد به شهادت رسیدند [37].

۱۱- برخی از سخنان امام هادی علیه السلام

- «الدُّنْيَا سُوقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ؛ دنیا همانند بازاری است که عده ای در آن سود می برند و عده ای دیگر ضرر و خسارت متحمل می شوند». [۳۸]
- «النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ؛ مردم در دنیا به وسیله ثروت و تجملات شهرت می یابند ولی در آخرت به وسیله اعمال محاسبه و پاداش داده خواهند شد». [۳۹]
- «مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُونَ عَلَيْهِ؛ هر که از خود راضی باشد بدگویان او زیاد خواهند شد». [۴۰]
- «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلْوَى وَالْآخِرَةَ دَارَ عَقْبَى، وَ جَعَلَ بَلْوَى الدُّنْيَا لِثَوَابِ الْآخِرَةِ سَبَباً وَ ثَوَابَ الْآخِرَةِ مِنْ بَلْوَى الدُّنْيَا عَوَضاً؛ همانا خداوند، دنیا را جایگاه بلاها و امتحانات و مشکلات قرار داد؛ و آخرت را جایگاه نتیجه گیری زحمات، پس بلاها و زحمات و سختی های دنیا را وسیله رسیدن به مقامات آخرت قرار داد و اجر و پاداش زحمات دنیا را در آخرت عطا می فرماید». [۴۱]
- «الْعُجْبُ صَارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ، دَاعٍ إِلَى الْغَمَطِ وَالْجَهْلِ؛ خودبینی و غرور، انسان را از تحصیل علوم باز می دارد و به سمت حقارت و نادانی می کشاند» ۴۲

۱۲- خلاصه ایی از زندگینامه امام هادی (ع)

تولد امام دهم شیعیان حضرت امام علی النقی (ع) را نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری قمری نوشته اند. پدر آن حضرت، امام محمد تقی جوادالائمه (ع) و مادرش سمانه از زنان درست کردار پاکدامنی بود که دست قدرت الهی او را برای تربیت مقام ولایت و امامت مأمور کرده بود، و چه نیکو وظیفه مادری را به انجام رسانید و بدین مأموریت خدایی قیام کرد. نام آن حضرت - علی - کنیه آن امام همام "ابوالحسن" و لقبهای مشهور آن حضرت "هادی" و "نقی" بود. حضرت امام هادی (ع) پس از پدر

بزرگوارش در سن ۸ سالگی به مقام امامت رسید. مدت امامت ایشان حدود ۳۴ سال است یعنی از سال ۲۲۰ ه.ق (سال شهادت امام جواد علیه السلام) تا سال ۲۵۴ ه.ق که در شهر سامرا به شهادت رسیدند. پس از شهادت، امام حسن عسکری علیه السلام بر پیکر مطهر پدر خویش نماز گزارد و پس از تشییع جنازه، ایشان را در منزل خویش به خاک سپردند. در مورد شهادت امام هادی علیه السلام و قاتل آن حضرت اختلاف است: برخی معتمد عباسی را قاتل آن حضرت میدانند (یعنی این واقعه در زمان خلافت معتمد رخ داده است) و به عقیده ی برخی دیگر معتز عباسی، فرمان قتل آن بزرگوار را صادر و معتمد آن را اجرا کرد. (یعنی این واقعه در زمان خلافت معتز روی داده است).

در این مدت حضرت علی النقی (ع) برای نشر احکام اسلام و آموزش و پرورش و شناساندن مکتب و مذهب جعفری و تربیت شاگردان و اصحاب گرانقدر گامهای بلند برداشت. نه تنها تعلیم و تعلم و نگاهبانی فرهنگ اسلامی را امام دهم (ع) در مدینه عهده دار بود، و لحظه ای از آگاهانیدن مردم و آشنا کردن آنها به حقایق مذهبی نمی آسود، بلکه در امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه پنهان و آشکار با خلیفه ستمگر وقت - یعنی متوکل عباسی - آنی آسایش نداشت.

به همین جهت بود که عبدالله بن عمر والی مدینه بنا بر دشمنی دیرینه و بدخواهی درونی، به متوکل خلیفه زمان خود نامه ای خصومت آمیز نوشت، و به آن امام بزرگوار تهمتها زد، و نسبتهای ناروا داد و آن حضرت را مرکز فتنه انگیزی و حتی ستمکاری وانمود کرد و در حقیقت آنچه در شأن خودش و خلیفه زمانش بود به آن امام معصوم (ع) منسوب نمود، و این همه به جهت آن بود که جاذبه امامت و ولایت و علم و فضیلتش مردم را از اطراف جهان اسلام به مدینه می کشانید و این کوتاه نظران دون همت که طالب ریاست ظاهری و حکومت مادی دنیای فریبنده بودند، نمی توانستند فروغ معنویت امام را ببینند. و نیز "مورخان و محدثان نوشته اند که امام جماعت حرمین (= مکه و مدینه) از سوی دستگاه خلافت، به متوکل عباسی نوشت: اگر تو را به مکه و مدینه حاجتی است، علی بن محمد (هادی) را از این دیار بیرون بر، که بیشتر این ناحیه را مطیع و منقاد خود گردانیده است

" این نامه و نامه حاکم مدینه نشان دهنده نفوذ معنوی امام هادی (ع) در سنگر مبارزه علیه دستگاه جبار عباسی است

از زمان حضرت امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) و حوزه چهار هزار نفری آن دوران پر بار، شاگردانی در قلمرو اسلامی تربیت شدند که هر یک مشعلدار فقه جعفری و دانشهای زمان بودند، و بدین سان پایه های دانشگاه جعفری و موضع فرهنگ اسلامی، نسل به نسل نگهبانی شد و امامان شیعه، از دوره حضرت رضا (ع) به بعد، از جهت نشر معارف جعفری آسوده خاطر بودند، و اگر این فرصت مغتنم در زمان امام جعفر صادق (ع) پیش نیامده بود، معلوم نبود سرنوشت این معارف مذهبی به کجا می رسید؟ به خصوص که از دوره زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر (ع) به بعد دیگر چنین فرصتهای وسیعی برای تعلیم و

نشر برای امامان بزرگوار ما - که در برابر دستگاه عباسی دچار محدودیت بودند و تحت نظر حاکمان ستمکار - چنان که باید و شاید پیش نیامد .

با این همه ، دستداران این مکتب و یاوران و هواخواهان ائمه طاهرين - در این سالها به هر وسیله ممکن ، برای رفع اشکالات و حل مسائل دینی خود ، و گرفتن دستور عمل و اقدام - برای فشرده تر کردن صف مبارزه و پیشرفت مقصود و در هم شکستن قدرت ظاهری خلافت به حضور امامان والا قدر می رسیدند و از سرچشمه دانش و بینش آنها ، بهره مند می شدند و این دستگاه ستمگر حاکم و کارگزارانش بودند که از موضع فرهنگی و انقلابی امام پیوسته هراس داشتند و نامه حاکم مدینه و مانند آن ، نشان دهنده این هراس همیشگی آنها بود . دستگاه حاکم ، کم کم متوجه شده بود که حرمین (مکه و مدینه) ممکن است به فرمانبری از امام (ع) درآیند و سر از اطاعت خلیفه وقت درآورند .

بدین جهت پیک در پیک و نامه در پی نامه نوشتند ، تا متوکل عباسی دستور داد امام هادی (ع) را از مدینه به سامرا - که مرکز حکومت وقت بود - انتقال دهند . متوکل امر کرد حاجب مخصوص وی حضرت هادی (ع) را در نزد خود زندانی کند و سپس آن حضرت را در محله عسکر سالها نگاه دارد تا همواره زندگی امام ، تحت نظر دستگاه خلافت باشد . برخی از بزرگان مدت این زندانی و تحت نظر بودن را - بیست سال - نوشته اند . پس از آنکه حضرت هادی (ع) به امر متوکل و به همراه یحیی بن هرثمه که مأمور بردن حضرت از مدینه بود ، به سامرا وارد شد ، والی بغداد اسحاق بن ابراهیم طاهری از آمدن امام (ع) به بغداد با خبر شد ، و به یحیی بن هرثمه گفت : ای مرد ، این امام هادی فرزند پیغمبر خدا (ص) می باشد و می دانی متوکل نسبت به او توجهی ندارد اگر او را کشت ، پیغمبر (ص) در روز قیامت از تو بازخواست می کند . یحیی گفت : به خدا سوگند متوکل نظر بدی نسبت به او ندارد . نیز در سامرا ، متوکل کارگزاری ترک داشت به نام وصیف ترکی . او نیز به یحیی سفارش کرد در حق امام مدارا و مرحمت کند . همین وصیف خبر ورود حضرت هادی را به متوکل داد .

از شنیدن ورود امام (ع) متوکل به خود لرزید و هراسی ناشناخته بر دلش چنگ زد . از این مطالب که از قول یحیی بن هرثمه مأمور جلب امام هادی (ع) نقل شده است درجه عظمت و نفوذ معنوی امام در متوکل و مردان درباری به خوبی آشکار می گردد ، و نیز این مطالب دلیل است بر هراسی که دستگاه ستمگر بغداد و سامرا از موقعیت امام و موضع خاص او در بین هواخواهان و شیعیان آن حضرت داشته است . باری ، پس از ورود به خانه ای که قبلا در نظر گرفته شده بود ، متوکل از یحیی پرسید : علی بن محمد چگونه در مدینه می زیست ؟ یحیی گفت : جز حسن سیرت و سلامت نفس و طریقه ورع و پرهیزگاری و بی اعتنائی به دنیا و مراقبت بر مسجد و نماز و روزه از او چیزی ندیدم ، و چون خانه اش را - چنانکه دستور داده بودی - بازرسی کردم ، جز قرآن

مجید و کتابهای علمی چیزی نیافتم . متوکل از شنیدن این خبر خوشحال شد ، و احساس آرامش کرد . با آنکه متوکل از دشمنان سرسخت آل علی (ع) بود و بنا به دستور او بر قبر منور حضرت سیدالشهداء (ع) آب بستند و زیارت کنندگان آن مرقد مطهر را از زیارت مانع شدند ، و دشمنی یزید و یزیدیان را نسبت به خاندان رسول اکرم (ص) تازه گردانیدند ، با این همه در برابر شکوه و هیبت حضرت هادی (ع) همیشه بیمناک و خاشع بود.

مورخان نوشته اند : مادر متوکل نسبت به مقام امام علی النقی (ع) اعتقادی به سزا داشت . روزی متوکل مریض شد و جراحی پیدا کرد که اطباء از علاجش درماندند . مادر متوکل نذر کرد اگر خلیفه شفا یابد مال فراوانی خدمت حضرت هادی (ع) هدیه فرستد . در این میان به فتح بن خاقان که از نزدیکان متوکل بود گفت : یک نفر را بفرست که از علی بن محمد درمان بخواهد شاید بهبودی یابد . وی کسی را خدمت آن حضرت فرستاد امام هادی فرمود : فلان دارو را بر جراح او بگذارید به اذن خدا بهبودی حاصل می شود . چنین کردند ، آن جراح بهبودی یافت .

مادر متوکل هزار دینار در یک کیسه چرمی سر به مهر خدمت امام هادی (ع) فرستاد . اتفاقا چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که یکی از بدخواهان به متوکل خبر داد دینار فراوانی در منزل علی بن محمد النقی دیده شده است . متوکل سعید حاجب را به خانه آن حضرت فرستاد . آن مرد از بالای بام با نردبان به خانه امام رفت . وقتی امام متوجه شد ، فرمود همان جا باش چراغ بیاورند تا آسیبی به تو نرسد . چراغی افروختند . آن مرد گوید : دیدم حضرت هادی به نماز شب مشغول است و بر روی سجاده نشسته . امام فرمود : خانه در اختیار توست.

آن مرد خانه را تفتیش کرد . چیزی جز آن کیسه ای که مادر متوکل به خانه امام فرستاده بود و کیسه دیگری سر به مهر در خانه وی نیافت ، که مهر مادر خلیفه بر آن بود . امام فرمود : زیر حصیر شمشیری است آن را با این دو کیسه بردار و به نزد متوکل بر . این کار ، متوکل و بدخواهان را سخت شرمنده کرد . امام که به دنیا و مال دنیا اعتنایی نداشت پیوسته با لباس پشمینه و کلاه پشمی روی حصیری که زیر آن شن بود مانند جد بزرگوارش علی (ع) زندگی می کرد و آنچه داشت در راه خدا انفاق می فرمود . با این همه ، متوکل همیشه از اینکه مبدا حضرت هادی (ع) بر وی خروج کند و خلافت و ریاست ظاهری بر وی به سر آید بیمناک بود . بدخواهان و سخن چینان نیز در این امر نقشی داشتند . روزی به متوکل خبر دادند که : " حضرت علی بن محمد در خانه خود اسلحه و اموال بسیار جمع کرده و کاغذهای زیاد است که شیعیان او ، از اهل قم ، برای او فرستاده اند " . متوکل از این خبر وحشت کرد و به سعید حاجب که از نزدیکان او بود دستور داد تا بی خبر وارد خانه امام شود و به تفتیش بپردازد.

این قبیل مراقبت‌ها پیوسته - در مدت ۲۰ سال که حضرت هادی (ع) در سامره بودند - وجود داشت . و نیز نوشته اند : " متوکل عباسی سپاه خود را که نود هزار تن بودند از اتراک و در سامرا اقامت داشتند امر کرد که هر کدام توبره اسب خود را از گل سرخ پر کنند ، و در میان بیابان وسیعی ، در موضعی روی هم بریزند . ایشان چنین کردند . و آن همه به منزله کوهی بزرگ شد . اسم آن را تل " مخالی " نهادند آنگاه خلیفه بر آن تل بالا رفت و حضرت امام علی النقی (علیه السلام) را نیز به آنجا طلبید و گفت : شما را اینجا خواستم تا مشاهده کنید سپاهیان من را . و از پیش امر کرده بود که لشکریان با آرایشهای نظامی و اسلحه تمام و کمال حاضر شوند ، و غرض او آن بود که شوکت و اقتدار خود را بنمایاند ، تا مبادا آن حضرت یا یکی از اهل بیت او اراده خروج بر او نمایند . " در این مدت ۲۰ سال زندگی امام هادی (ع) در سامرا ، به صورتهای مختلف کارگزاران حکومت عباسی ، مستقیم و غیر مستقیم ، چشم مراقبت بر حوادث زندگی امام و رفت و آمدهایی که در اقامتگاه امام (ع) می شد ، داشتند از جمله : " حضور جماعتی از بنی عباس ، به هنگام فوت فرزند امام دهم ، حضرت سید محمد - که حرم مطهر وی در نزدیکی سامرا (بلد) معروف و مزار است - یاد شده است . این نکته نیز می رساند که افرادی از بستگان و مأموران خلافت ، همواره به منزل امام سر می زده اند . در میان اصحاب امام دهم ، برمی خوریم به چهره هایی چون " علی بن جعفر میناوی " که متوکل او را به زندان انداخت و می خواست بکشد . دیگر ادیب معروف ، ابن سکیت که متوکل او را شهید کرد . و علت آن را چنین نوشته اند که دو فرزند متوکل خلیفه عباسی در نزد ابن سکیت درس می خواندند . متوکل از طریق فرزندان خود کم کم ، متوجه شد که ابن سکیت از هواخواهان علی (ع) و آل علی (ع) است .

متوکل که از دشمنان سرسخت آل علی (ع) بود روزی ابن سکیت را به حضور خود خواست و از وی پرسید : آیا فرزندان من شرف و فضیلت بیشتر دارند یا حسن و حسین فرزندان علی (ع) ؟ ابن سکیت که از شیعیان و دوستداران باوفای خاندان علوی بود ، بدون ترس و ملاحظه جواب داد : فرزندان تو نسبت به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) که دو نوگل باغ بهشت و دو سید جنت ابدی الهی اند قابل قیاس و نسبت نیستند . فرزندان تو کجا و آن دو نور چشم دیده مصطفی کجا ؟ آنها را با قنبر غلام حضرت (ع) هم نمی توان سنجید . متوکل از این پاسخ گستاخانه سخت برآشفته .

در همان دم دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت سر درآوردند و بدین صورت آن شیعی خالص و یار راستین امام دهم (ع) را شهید کرد . دیگر از یاران حضرت هادی (ع) حضرت عبدالعظیم حسنی است . بنا بر آنچه محدث قمی در منتهی الآمال آورده است : " نسب شریفش به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود ... " از اکابر محدثین و اعظم

علماء و زاهدان و عابدان روزگار خود بوده است و از اصحاب و یاران حضرت جواد (ع) و حضرت امام هادی (ع) بود. صاحب بن عباد رساله ای مختصر در شرح حال آن جناب نوشته.

نوشته اند: "حضرت عبدالعظیم از خلیفه زمان خویش هراسید و در شهرها به عنوان قاصد و پیک گردش می کرد تا به ری آمد و در خانه مردی از شیعیان مخفی شد ...". "حضرت عبدالعظیم، اعتقاد راسخی به اصل امامت داشت. چنین استنباط می شود که ترس این عالم محدث زاهد از قدرت زمان، به خاطر زاهد بودن و حدیث گفتن وی نبوده است، بلکه به علت فرهنگ سیاسی او بوده است. او نیز مانند دیگر داعیان بزرگ و مجاهد حق و عدالت، برای نشر فرهنگ سیاسی صحیح و تصحیح اصول رهبری در اجتماع اسلامی می کوشیده است، و چه بسا از ناحیه امام، به نوعی برای این کار مأموریت داشته است.

زیرا که نمی شود کسی با این قدر و دیانت و تقوا، کسی که حتی عقاید خود را بر امام عرضه می کند تا از درست بودن آن عقاید، اطمینان حاصل کند - به طوری که حدیث آن معروف است - اعمال او، به ویژه اعمال اجتماعی و موضعی او، بر خلاف نظر و رضای امام باشد. حال چه به این رضایت تصریح شده باشد، یا خود حضرت عبدالعظیم با فرهنگ دینی و فقه سیاسی بدان رسیده باشد."

حضرت امام دهم (ع) دارای قامتی نه بلند و نه کوتاه بود. گونه هایش اندکی برآمده و سرخ و سفید بود. چشمانش فراخ و ابروانش گشاده بود. امام هادی (ع) بذل و بخشش بسیار می کرد. امام آن چنان شکوه و هیبتی داشت که وقتی بر متوکل خلیفه جبار عباسی وارد می شد او و درباریان بی درنگ به پاس خاطر وی و احترامش برمی خاستند.

خلفایی که در زمان امام (ع) بودند: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، همه به جهت شیفتگی نسبت به قدرت ظاهری و دنیای فریبنده با خاندان علوی و امام همام حضرت هادی دشمنی دیرینه داشتند و کم و بیش دشمنی خود را ظاهر می کردند ولی همه، به خصال پسندیده و مراتب زهد و دانش امام اقرار داشتند، و این فضیلتها و قدرتهای علمی و تسلط وی را بر مسائل فقهی و اسلامی به تجربه، آزموده و مانند نیاکان بزرگوارش (ع) در مجالس مناظره و احتجاج، وسعت دانش وی را دیده بودند. شبها اوقات امام (ع) پیوسته به نماز و طاعت و تلاوت قرآن و راز و نیاز با معبود می گذشت. لباس وی جبه ای بود خشن که بر تن می پوشید و زیر پای خود حصیری پهن می کرد. هر غمگینی که بر وی نظر می کرد شاد می شد. همه او را دوست داشتند. همیشه بر لبانش تبسم بود، با این حال هیبتش در دلهای مردم بسیار بود.

امام دهم ، حضرت هادی (ع) در سال ۲۵۴ هجری به وسیله زهر به شهادت رسید . در سامرا در خانه ای که تنها فقط فرزندش امام حسن عسکری بر بالین او بود . معتمد عباسی امام دهم را مسموم کرد . از این سال امام حسن عسکری پیشوای حق شد و بار تعهد امامت را بر دوش گرفت . و در همان خانه ای که در آن بیست سال زندانی و تحت نظر بود ، سرانجام به خاک سپرده شد .

حضرت هادی (ع) یک زن به نام سوسن یا سلیل و پنج فرزند داشته است . ۱ - ابومحمد حسن علیه السلام (امام عسکری (ع) یازدهمین اختر تابناک ولایت و امامت است) . ۲ - حسین . ۳ - سید محمد که یک سال قبل از پدر بزرگوارش فوت کرد ، جوانی بود آراسته و پرهیزگار که بسیاری گمان می کردند مقام ولایت به وی منتقل خواهد شد . قبر مطهرش که مزار شیعیان است در نزدیکی سامرا می باشد . ۴ - جعفر . ۵ - عایشه ، یا به نقل شادروان شیخ عباس قمی " علیه . "

از امام هادی علیه السلام چندین دعا و زیارت نامه برجای مانده است که از مشهورترین آنها زیارت جامعه ی کبیره است. این زیارت دارای سند صحیح بوده و از نظر بلاغت نیز در بالاترین درجه قرار دارد. شروح متعددی به فارسی و عربی بر این زیارت نوشته شده است. زیارت جامعه ی کبیره متضمن مفاهیمی بسیار عالی و مطالبی بدیع است. از دیگر زیارات بر جای مانده از امام هادی علیه السلام، زیارت غدیر است که در آن هم خصوصیات و ویژگی های حضرت علی علیه السلام و هم حادثه ی غدیر ذکر شده است .



امام هادی(ع) پیشوای دهم شیعیان، بنابر نظر مشهور در نیمهٔ ذیحجه سال ۲۱۲ هـ ق در مدینه به دنیا آمد. پدر بزرگوارش پیشوای نهم، امام جواد(ع) و مادرش بانوی گرامی «سُمانه مغربیه» است که کنیزی با فضیلت و تقوا بود. مشهورترین القاب امام دهم، «نقی» و «هادی» است و به آن حضرت «ابوالحسن الثالث» نیز می گویند. علم و دانش امام هادی(ع) همانند آباء و اجداد گرامی اش، علم

لدنی بود؛ یعنی مستقیماً از طریق غیب و همچنین از علوم و معارف قرآن و سنت رسول الله(ص) و پدران بزرگوارش دریافت می نمود. یازدهمین امام شیعیان امام حسن عسکری (ع) زندگی کوتاه و بسیار سختی داشتند. ایشان تنها حدود ۲۹ سال عمر کردند و در اکثر مواقع تحت نظر بوده اند. امام هادی(ع) در سال ۲۵۴ هـ ق در شهر سامرا به وسیله زهری که به ایشان خورنده شد به شهادت رسیدند. بنابر کتاب های معتبر دینی امام حسن عسکری (ع) در روز هشتم یا دهم ماه ربیع الثانی سال ۲۳۲ قمری (سال ۸۴۷ میلادی) به دنیا آمده است. در تقویم های ما روز هشتم ربیع الثانی به عنوان تاریخ تولد امام حسن عسکری (ع) ثبت شده است. پدرش امام هادی (ع) و مادرش بانویی به نام حدیثه بود. امام حسن عسکری (ع) در شهر مدینه به دنیا آمد. مشخصات ظاهری امام یازدهم به این شرح نقل شده است: صورتی گندمگون، بدنی در حد اعتدال، ابروهای سیاه کمائی، شچمانی درشت، پیشانی گشاده، دندان های درشت و سفید، خالی بر گونه راست. امام حسن عسکری (ع) در سنین کودکی (سال ۲۳۳ یا ۲۳۶ قمری) به همراه پدرش توسط حاکم وقت به عراق فراخوانده شد و در شهر سامرا آن ها را تحت نظر قرار دادند. ایشان بیشتر عمر خود را در این شهر به سر برد و تنها امامی است که نتوانست در طول عمر خود به سفر حج برود. امام حسن عسکری (ع) در طول زندگی خود ازدواج نکرد و نسل او تنها از طریق کنیزی ادامه پیدا کرد که مادر امام زمان (عج) بود. نام های مختلفی را برای این کنیز در کتاب های تاریخی ذکر کرده اند که مشهورترین این نام ها نرجس است. در مورد اولاد این امام همام نیز نقل های مختلفی وجود دارد. منابع شیعی تنها فرزند ایشان را امام زمان (عج) می دانند. برخی منابع علاوه بر این نام دو دختر را هم برای امام عسکری (ع) ذکر کرده اند. بعضی دیگر پسری به نام موسی را هم به ایشان نسبت داده اند و منابع اهل سنت معتقدند که ایشان فرزندی نداشته است. بعد از شهادت امام هادی (ع) بنا بر وصیت ایشان امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۵۴ در حالی که ۲۲ سال سن داشت به امامت رسید. مدت امامت امام یازدهم ۶ سال بوده است. در طول دوران امامت ایشان سه خلیفه عباسی به روی کار آمدند: معتز عباسی، مهتدی و معتمد. امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۵۵ توسط معتز به زندان افتاد و دو سال زندانی بود اما معتمد که آغاز خلافتش با قیام های شیعیان مواجه شد امام را آزاد کرد ولی مجدداً در سال ۲۶۰ قمری ایشان را به زندان انداخت. امام یک ماه بعد مجدداً آزاد شد اما تحت نظر قرار گرفته شد. ۵۱-

پی نوشت ها:

- ۱- برای ولادت آن حضرت این گونه نیز نقل شده است: دوم، سوم، پنجم، سیزدهم، ماه رجب در سال ۲۱۲ و یا ۲۱۴ هجری قمری؛ حسینی عاملی، سید تاج الدین، التتمه فی تواریخ الأئمه علیهم السلام، ص ۱۳۵، بعثت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق؛ شامی،

- جمال الدين يوسف بن حاتم، الدر النظيم في مناقب الأئمة اللهاميم، ص ٧٢١، جامعه مدرسين، قم، چاپ اول، ١٤٢٠ق؛ عاملی کفعمی، ابراهیم بن علی، المصباح للكفعمی (جنه الأمان الواقیه و جنه الإیمان الباقیه)، ص ٥١٢، دار الرضی (زاهدی)، قم، چاپ دوم، ١٤٠٥ق؛ ابن طولون، الأئمة الاثنا عشر، شمس الدين محمد، ص ١٠٨، منشورات الرضی، قم، بی تا؛ جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی ائمه، ص ٤٩٩، انصاریان، قم، چاپ ششم، ١٣٨١ش .
- ٢- شیخ مفید، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ٢، ص ٢٩٧، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ١٤١٣ق؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ١، ص ٤٩٧، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ١٤٠٧ق؛ طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ٢، ص ١٠٩، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ اول، ١٤١٧ق؛ طبری، عماد الدین حسن بن علی، تحفه الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار علیهم السلام، ص ١٦٩، دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، چاپ اول، ١٣٧٦ش؛ شیعی سبزواری، حسن بن حسین، راحة الأرواح در شرح زندگانی، فضائل و معجزات ائمه اطهار علیهم السلام، ص ٢٥٣، اهل قلم، تهران، چاپ دوم، ١٣٧٨ش؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و آل، ج ٣، ص ١٨٣٥، دلیل ما، قم، چاپ اول، ١٣٧٩ش.
- ٣- طبری، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، ص ٤١١، بعثت، قم، چاپ اول، ١٤١٣ق.
- ٤- إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ٢، ص ١٠٩ .
- ٥- ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ٤٠١، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ١٣٧٩ق.
- ٦- التتمة فی تواریخ الأئمة علیهم السلام، ص ١٣٥.
- ٧- در اصطلاح راویان شیعه، مقصود از ابوالحسن اول، امام موسی بن جعفر(ع)، مقصود از ابوالحسن ثانی، امام رضا(ع) و مقصود از ابوالحسن ثالث، امام هادی(ع) می باشد.
- ٨- إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ٢، ص ١٠٩؛ امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعة، ج ٢، ص ٣٧، دار التعارف، بیروت، ١٤٠٣ق.
- ٩- الکافی، ج ١، ص ٥٠٣؛
- ١٠- خزعلی، ابوالقاسم، موسوعة الإمام الهادی(ع)، ج ١، ص ٥٠، مؤسسه ولی العصر (عج)، چاپ اول، قم، ١٤٢٤ق؛ علامه شوشتری، محمد تقی، رساله فی تواریخ النبی و آل، ص ٧٥، جامعه مدرسين، قم، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
- ١١- ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمة فی معرفه الأئمة(ع)، ج ٢، ص ١٠٦٤، قم، دار الحدیث، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
- ١٢- طبری، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، ص ٤١٩، قم، بعثت، چاپ اول، ١٤١٣ق.
- ١٣- حیات فکری و سیاسی ائمه، ص ٥٠١.
- ١٤- رک. نمایه «اسامی ائمه (ع) در احادیث متواتر شیعی»، سؤال ٢٥٤٣.

- ۱۵- مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیة، ص ۲۲۸ و ۲۲۹، انصاریان، قم، چاپ سوم، ۱۳۶۲ش؛ شیخ حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۴، ص ۴۱۷، اعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
- ۱۶- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، ص ۳۷۸، دار الکتب الاسلامیة، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
- ۱۷- ر.ک: نمایه‌های «علم اولیای خدا»، سؤال ۱۸۹؛ «رابطه علم خدا و معصومین به غیب با تکلیف»، سؤال ۲۱۷۸؛ «منابع علم امام (ع)»، سؤال ۳۰۲۴.
- ۱۸- امین عاملی، سید محسن، أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۳۹، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- ۱۹- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ص ۴۵۸ - ۴۷۵، جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- ۲۰- همان، ص ۴۷۶ - ۴۸۱.
- ۲۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۲۴: «وُخْرِجَ مِنْ عِنْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ (ع) فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ كِتَابُ تَرْجَمَةٍ فِي جِهَةِ رِسَالَةِ الْمُقْنَعَةِ يَشْتَمِلُ عَلَى أَكْثَرِ عِلْمِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ أَوَّلُهُ أَخْبَرَنِي عَلَى بَنُ مُحَمَّدٍ بَنِ مُوسَى وَ ذَكَرَ الْجَمِيرِي فِي كِتَابِ سَمَاءُ مَكَاتِبَاتِ الرِّجَالِ عَنِ الْعَسْكَرِيِّينَ مِنْ قِطْعَةٍ وَ مِنْ أَحْكَامِ الدِّينِ.»
- ۲۲- ر.ک: نمایه‌های «زیارت جامعه و کفر دشمنان اهل بیت (ع)»، سؤال ۱۱۲۰۵؛ «شرح فرازی از زیارت جامعه»، سؤال ۴۳۳۰.
- ۲۳- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۴۴، مؤسسه الوفاء، بیروت، سال ۱۴۰۴ق.
- ۲۴- شیخ طوسی، رجال الطوسی، تحقیق: قیومی اصفهانی، جواد، ص ۳۸۳ - ۳۹۴، جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ۲۵- ابن طاووس، علی بن موسی، مهج الدعوات و منهج العبادات، محقق و مصحح: کرمانی، ابوطالب، محرر، محمد حسن، ص ۶۰، دار الذخائر، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- ۲۶- و قد کان عابدا زاهدا؛ ابن کثیر دمشقی، عماد الدین، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۵، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- ۲۷- مسعودی، علی بن حسین، إثبات الوصیة للإمام علی بن أبی طالب، ص ۲۳۳، انصاریان، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۶ق.
- ۲۸- جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی ائمه، ص ۵۱۲ و ۵۱۳، انصاریان، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۱ش.
- ۲۹- همان، ص ۵۱۳ و ۵۱۴.
- ۳۰- إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ پیشوایی، مهدی، سیرة پیشوایان، ص ۵۶۸، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)، چاپ سوم، قم، ۱۳۷۵ش.

- ۳۱-ر.ک: الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۱؛ حیات فکری و سیاسی ائمه، ص ۵۰۳ - ۵۰۵ .
- ۳۲- إثبات الوصیة للإمام علی بن أبی طالب، ص ۲۳۷.
- ۳۳- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۱۱.
- ۳۴- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق: اسعد داغر، ج ۴، ص ۸۵، دار الهجرة، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق؛ سبط بن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۲۲، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- ۳۵- وَأَقَامَ أَبُو الْحَسَنِ (ع) مُدَّةً مُقَامِهِ بِسَرْمَنِ رَأَى مُكْرَمًا فِي ظَاهِرِ حَالِهِ يَجْتَهِدُ الْمُتَوَكِّلُ فِي إِيقَاعِ حِيلَةٍ بِهِ فَلَا يَتِمَكَّنُ مِنْ ذَلِكَ»؛ همان .
- ۳۶- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ گنجی شافعی، محمد بن یوسف، کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، ص ۴۵۸، دار إحياء تراث أهل البيت علیهم السلام، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- ۳۷- ابن همام اسکافی، محمد بن همام بن سهیل، منتخب الأنوار فی تاریخ الأئمة الأطهار علیهم السلام، تحقیق و استدراک: هزار، علی رضا، ص ۸۵، دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ دلائل الإمامة، ص ۴۰۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۱ .
- ۳۸- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۹ . ۳۹- همان .
- ۴۰- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۶، ح ۲۴.
- ۴۹- تحف العقول، ص ۳۵۸.
- ۵۰- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹، ح ۴ . ۵۱- دانشنامه اسلامی

فصل سیزدهم: زندگینامه امام حسن عسکری علیه السلام



زادروز حضرت امام حسن عسکری(ع): روز جمعه هشتم ربیع الثانی [1] سال ۲۳۲ هجری قمری [2]

پدرش امام دهم: حضرت امام هادی(ع)

نام مادر حضرت: ام ولد [3] در برخی از منابع «حدیث»، «سَوَسَن»، [4] یا «سلیل» [5] ذکر شده است.

محل تولد: مدینه منوره

کنیه امام حسن عسکری علیه السلام: ابو محمد

از القاب حضرت اش: عسکری، زکی و تقی

مدت عمر بابرگشتان: ۲۸ سال زندگی

مدت امامت: ۶ سال امامت،

سال شهادت: ۵۲۶۰ ق.

۱- تولد حضرت امام عسکری، القاب و..

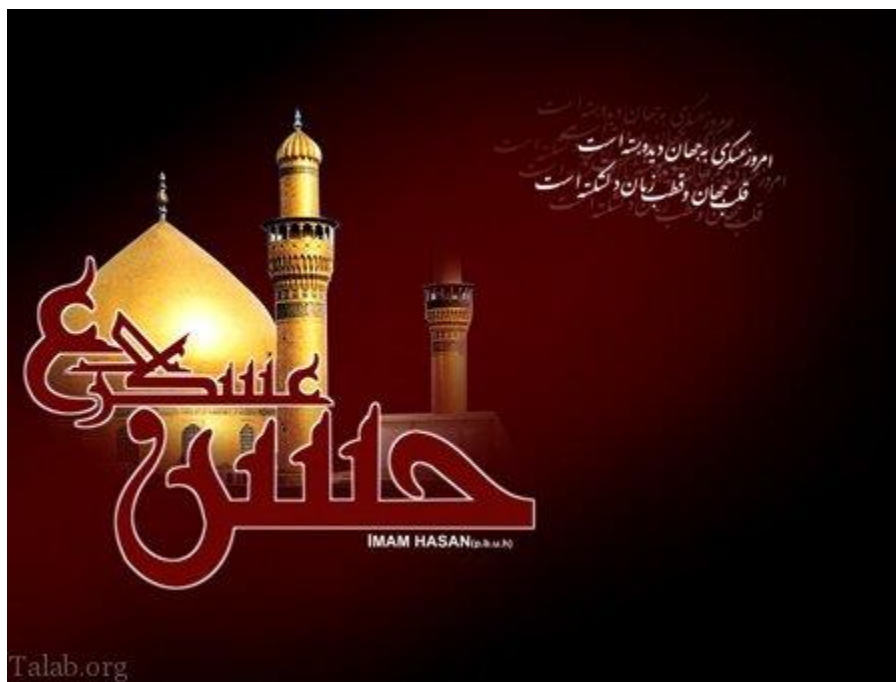
نام یازدهمین امام شیعیان حسن و کنیه ایشان ابومحمد است. از القاب ایشان می‌توان به عسکری، زکی و تقی اشاره کرد. پدر بزرگوارشان امام علی النقی الهادی دهمین امام شیعیان و مادر گرامی آن حضرت بانویی به نام سوسن [۱] می‌باشد. ایشان در سال ۲۳۲ هـ ق در مدینه متولد شدند و ۱۳ سال آغازین زندگی پربرکت خود را در مدینه گذرانده سپس بقیه‌ی عمر شریف خویش را در سامرا بودند. مدت امامت ایشان ۶ سال است. در سال ۲۶۰ هـ ق معتمد عباسی ایشان را به شهادت رساند. امام حسن عسکری (ع) بعد از آنکه پدرشان امام هادی (ع) توسط خلیفه وقت به سامرا به جور آورده شد، ایشان نیز به همراه پدر به آن شهر رفته و تا زمان شهادت در همانجا زیر نظر مأموران خلفای عباسی بود. شش خلیفه عباسی به نامهای «متوکل»، «منتصر»، «مستعین»، «معتز»، «مهدی» و «معتمد» در زمان زندگی کوتاه حضرتشان حکومت را در اختیار داشته و در نهایت، ایشان بعد از ۲۸ سال زندگی و ۶ سال امامت، در تاریخ ۲۶۰ ق به دستور معتمد به شهادت رسیده و در همان شهر سامرا و در کنار مزار پدرشان به خاک سپرده شدند. زندگی آن حضرت، آکنده از تلاش و جهاد در راه تبلیغ معارف دینی بود و شاگردان بسیاری در مکتب او تربیت یافتند. حضرتشان با دختری از رومیان ازدواج کرد که حاصل این وصلت، امام مهدی (عج) بوده که اکنون امام زنده شیعیان است و آنان در انتظار ظهور اویند.



بنابر نقلی، پیامبر اسلام (ص) در سخنی با امام علی (ع) از ولادت تمام امامان و از جمله امام یازدهم خبر داده و حضرتشان را چنین توصیف فرمود: خداوند تبارک و تعالی در صلب امام هادی نطفه‌ای قرار داد که او را نزد خود "حسن" نامید و او را همچون نوری در شهرها قرار داد، در زمین، خلیفه و مایه عزت امت جدش نمود و هادی و راهنمای شیعیانش کرده نزد پروردگارش او را شفیع آنان نمود. خداوند او را مایه نعمت و عذاب مخالفان قرار داد و برای دوستانش و کسانی که او را امام خود بدانند، حجت و برهان گرداند [6]

امام حسن عسکری (ع)، پدر و پدربرگشان به «ابن الرضا» نیز معروف بودند [7]. آن حضرت در سال ۲۳۴ ق و در حالی که دوسال بیشتر نداشتند به همراه پدر با فراخوان متوکل، به سامرا رفتند و بالاجبار تا آخر عمر بابرکتشان در همان شهر سکونت گزیدند [8].

امام حسن عسکری (ع) با نرجس (یا حکیمه) (دختر یسوعا، پسر قیصر روم که مادرش از اولاد حواریون و نسبش به شمعون وصی حضرت عیسی می رسد) ازدواج نمود [9]. امام حسن عسکری (ع) تنها یک فرزند داشت که او همان حضرت مهدی منتظر (عج) و آخرین امام شیعیان می باشد [10].



۲- صورت و سیرت امام حسن عسکری (ع)

امام حسن عسکری «ع» بیانی شیرین و جذاب و شخصیتی الهی باشکوه و وقار و مفسری بی نظیر برای قرآن مجید بود. راه مستقیم عترت و شیوه صحیح تفسیر قرآن را به مردم و به ویژه برای اصحاب بزرگوارش - در ایام عمر کوتاه خود - روشن کرد.

۳- دوران امامت امام حسن عسکری

بطور کلی دوران عمر ۲۹ ساله امام حسن عسکری «ع» به سه دوره تقسیم می گردد:

- دوره اول ۱۳ سال است که زندگی ان حضرت در مدینه گذشت.

- دوره دوم ۱۰ سال در سامرا قبل از امامت.

- دوره سوم نزدیک ۶ سال امامت ان حضرت می باشد.

—دوره امامت حضرت عسکری «ع» با قدرت ظاهری بنی عباس رو در روی بود. خلفایی که به تقلید هارون در نشان دادن نیروی خود بلندپروازیهایی داشتند.

امام حسن عسکری «ع» از شش سال دوران اقامتش، سه سال را در زندان گذراند. زندانبانان حضرت صالح بن وصیف دو غلام ستمکار را بر امام گماشته بود، تا بتواند آن حضرت را — به وسیله آن دو غلام — اذیت بیشتری دهد، اما آن دو غلام که خود از نزدیک ناظر حال و حرکات امام بودند تحت تأثیر آن امام بزرگوار قرار گرفته به صلاح و خوش رفتاری گراییده بودند.



۴—همسر امام حسن عسکری علیه السلام

گفته می‌شود که همسر امام حسن عسکری «ع»؛ نرگس خاتون، مادر حضرت مهدی موعود «عج»؛ دختر امپراطوری بیزانس بوده است که پیرو توصیه ای که به او در عالم رویا شده، خودش را به بردگی فروخته تا در عراق به سفارش امام هادی «ع»، خریداری شده و به ازدواج امام حسن عسکری «ع» درآید.

۵—امام حسن عسکری علیه السلام و رسیدگی به محرومان

امام حسن علیه السلام در طول ۲۸ سال عمر پربار خویش، علاوه بر این که در تداوم راه نبوت و امامت، نهایت تلاش خود را به کار گرفت و با تربیت شاگردان ممتاز و رهنمودهای خردمندانه خویش شایسته ترین خدمات را به امت اسلامی عرضه نمود، بعنوان امام امت و غم خوار ملت نیز از هیچ کوششی در راه رفع گرفتاری ها و مشکلات مسلمانان به ویژه شیعیان فرو گذاری نکرد.

ابوهاشم جعفری، از شاگردان ان حضرت می گوید: روزی از فشار زندگی و فقر مادی به ان حضرت شکایت کردم. امام «ع» با تازیانه اش خطی بر روی زمین کشید و یک شمش طلا از ان بیرون آورد که در حدود ۵۰۰ اشرفی بود. سپس ان را به من داد و فرمود: «ای ابوهاشم! بگیر و ما را معذور دار.»

امام عسکری «ع» علیرغم تمامی محدودیت ها و نظارت هایی که از طرف دستگاه خلافت به عمل می آمد، یک سلسله فعالیت های سرّی سیاسی را رهبری می کرد که با گزینش شیوه های بسیار ظریف پنهان کاری، از چشم بیدار و مراقب جاسوسان دربار، بدور می ماند.



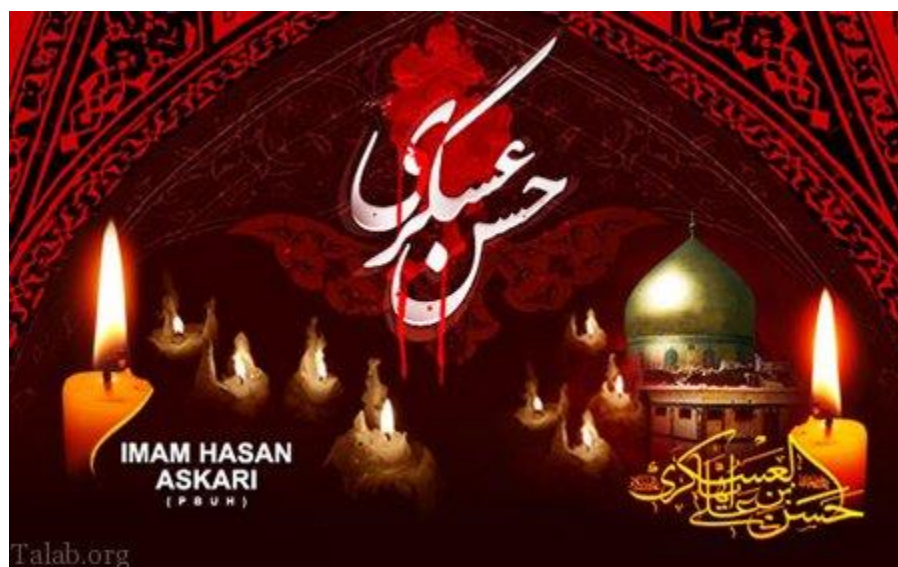
۶- اتفاقات مهم در دوران امامت امام حسن عسکری:

از جمله مسائل روزگار امام حسن عسکری «ع» یکی نیز این بود که از طرف خلافت وقت، اموال و اوقات شیعه، به دست کسانی سپرده میشد که دشمن آل محمد «ص» و جریانهای شیعی بودند، تا بدین وسیله بنیه مالی نهضت تقویت نشود. چنانکه نوشته اند که احمد بن عبدالله بن خاقان از جانب خلفا، والی اوقاف و صدقات بود در قم، و او نسبت به اهل بیت رسالت، نهایت مرتبه عداوت را داشت.

نیز اصحاب امام حسن عسکری، متفرق بودند و امکان تمرکز برای آنان نبود، کسانی، چون ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری در قم و ابوسهل اسماعیل نوبختی در بغداد می‌زیستند، فشار و مراقبتی که دستگاه خلافت عباسی، پس از شهادت حضرت رضا «ع» معمول داشت، چنان دامن گسترده بود که جناح مقابل را با سخت‌ترین نوع درگیری واداشته بود. این جناح نیز طبق ایمان به حق و دعوت به اصول عدالت کلی، این همه ی سختی را تحمل میکرد، و لحظه‌ای از حراست «و نگهداری» موضع غفلت نمیکرد.

این که حضرت هادی «ع» و حضرت امام حسن عسکری «ع» هم از سوی دستگاه خلافت تحت مراقبت شدید و ممنوع از ملاقات با مردم بودند و هم امامان بزرگوار ما – جز با یاران خاص و کسانی که برای حل مشکلات زندگی مادی و دینی خود به آنها مراجعه مینمودند کمتر رفت و آمد میکردند به جهت آن بود که دوران غیبت حضرت مهدی «ع» نزدیک بود، و مردم می‌بایست کم کم بدان خو گیرند، و جهت سیاسی و حل مشکلات خود را از اصحاب خاص که پرچمداران مرزهای مذهبی بودند بخواهند، و پیش آمدن دوران غیبت در نظر آنان عجیب نیاید.

در زمان امام یازدهم تعلیمات عالیه قرآنی و نشر احکام الهی و مناظرات کلامی جنبش علمی خاصی را تجدید کرد، و فرهنگ شیعی – که تا آن زمان شناخته شده بود – در رشته‌های دیگر نیز مانند فلسفه و کلام باعث ظهور مردان بزرگی، چون یعقوب بن اسحاق کندی، که خود معاصر امام حسن عسکری بودو تحت تعلیمات آن امام، گردید.



۷- تلاش های علمی امام حسن عسکری علیه‌السلام

اگرچه امام حسن عسکری علیه السلام به حکم اوضاع نامساعد و محدودیت بسیار شدیدی که حکومت عباسیان برقرار کرده بود، موفق به گسترش دامنه دانش خود در سطح جامعه نشد، اما در عین حال، در همان فشار و خفقان شاگردانی تربیت کرد که هر کدام به سهم خود در نشر و گسترش معارف اسلام و رفع شبهات دشمنان نقش موثری داشتند.

شیخ طوسی «ره» شاگردان حضرت را متجاوز از صد نفر ثبت کرده است که در بین آنها چهره های روشن و شخصیت های برجسته ای مانند احمد اشعری قمی، عثمان بن سعید عفری، علی بن جعفر و محمد بن حسن صفار به چشم می‌خورند.

۸- امامت امام حسن عسکری (ع)

حضرت امام هادی (ع) به یکی از اصحاب خود چنین نوشت: «ابو محمد فرزند من از نظر خلقت و آفرینش، سالم ترین افراد آل محمد، و حجتش از همه محکم تر، و بزرگ ترین فرزند و جانشین من بوده، و رشته امامت و احکام نزد او است، و تو آنچه از من می‌پرسی از او بپرس [11].»

شاهویه بن عبدالله می‌گوید: امام دهم (ع) نامه ای بدین مضمون برایم نگاشتند که: «تو خواستی از امام پرسش کنی و نگران این موضوع هستی، ولی نگران نباش! خداوند مردم را پس از هدایت، سرگردان نمی‌کند... اینک امام شما بعد از من فرزندم ابومحمد است [12].»... به هر حال بعد از شهادت امام هادی (ع) در سال ۲۵۴ ق، امامت شیعیان به مدت شش سال در دستان باکفایت امام عسکری (ع) بود.

۹- شهادت امام حسن عسکری (ع)

بیشتر علمای شیعه بر این اعتقاد هستند که حضرت مسموم شده است [13] و همچنین پدرش و جدش و همه امامان دیگر به شهادت رسیده اند [14]. و در این باره به آنچه از امام صادق (ع) و امام رضا (ع) روایت شده استدلال کرده اند که فرمودند: به خدا سوگند! هیچ کدام از ما نیست جز این که شهید می‌شود [15].

حضرتشان در روز جمعه هشتم ربیع الاول ۲۶۰ ق به شهادت رسید [16]. بعد از آن بود که شیعیان برای اقامه نماز در خانه آن حضرت جمع شدند و جعفر برادر امام یازدهم، خود را برای پیش افتادن در نماز آماده می‌کرده که ناگاه حاضران دیدند که نوجوانی آمده و دامن جعفر را گرفته و او را از کنار پیکر امام دور کرده و خود بر ایشان نماز خواند و مردم نیز با او به اقامه نماز پرداختند و سپس محل را ترک کرده و ناپدید شد و مردم نفهمیدند که از کدام سو رفت [17].

۱۰- سبب شهادت امام حسن عسکری (ع)

فرزند عبیدالله بن خاقان می گوید: روزی برای پدرم که وزیر معتمد بود خبر آوردند که امام حسن (ع) بیمار است. پدرم با عجله خبر را به خلیفه داد. خلیفه به پنج نفر از معتمدانش - از جمله تحریر خادم - دستور داد که خانه حضرت را زیر نظر داشته باشند و طبیبی را مقرر کرد که هر صبح و شام از احوال ایشان آگاه شود. بعد از دو روز خبر آوردند که بیماری آن حضرت شدیدتر شده است. پدرم نزد حضرتشان رفته و به پزشکان دستور داد که از آنجا دور نشوند و از قاضی القضاة نیز خواست که ده نفر از دانشمندان سرشناس را پیوسته نزد امام (ع) نگهدارد [18].

به نظر می رسد تمام اینها صحنه سازی هایی بود که مرگ آن حضرت را طبیعی جلوه دهند. به هر حال، امام به شهادت رسید و در همان شهر سامرا و در همان خانه ای که پدرشان در آن دفن شده بود به خاک سپرده شد [19].

۱۱- سیره عملی امام حسن عسکری (ع)

جوانمردی ایشان تا اندازه ای بود که حتی به مخالفان نیازمند خود نیز کمک می کردند. محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) نقل می کند: زمانی به تهی دستی مبتلا شده و زندگی برایمان دشوار شده بود. روزی پدرم (که بعد از امام هفتم (ع) فردی را به امامت نمی پذیرفت) به من گفت: نزد حسن بن علی برویم؛ زیرا او را به جوانمردی توصیف می کنند. به پدرم گفتم: مگر او را می شناسی؟! گفت: نه! راه که می رفتیم، پدرم گفت: کاش ایشان پانصد درهم به من بدهد تا دویست درهم آن را صرف پوشاک و دویست درهم را صرف پرداخت بدهی ها و صد درهم دیگر را هم برای مخارج زندگی به مصرف برسانم.

من هم با خود گفتم: کاش سیصد درهم نیز به من می داد تا صد درهم را برای پوشاک و صد درهم را برای مخارج زندگی و با صد درهم دیگر مرکبی تهیه می کردم! وقتی به حضورشان رسیدیم، ایشان از پدرم پرسیدند چرا تاکنون نزد ما نیامده ای؟ پدرم گفت: با این وضع خجالت می کشیدم خدمت برسم! وقتی خواستیم مرخص شویم، همان مقدار پول که آرزویش را داشتیم، به ما دادند...

به پدرم گفتم: آیا دلیلی روشن تر از این برای امامت ایشان می خواهی؟ پدر گفت: من به آیین خود عادت کردم [20]!!

۱۲- سیره سیاسی امام حسن عسکری (ع)

امام عسکری (ع) با وجود تمام محدودیت ها و کنترل هایی که از طرف دستگاه خلافت به عمل می آمد، یک سلسله فعالیت های مخفیانه سیاسی را رهبری می کرد که از چشم جاسوسان دربار به دور می ماند: «داود بن اسود»، خدمتگزار امام (ع) که مأمور هیزم کشی و گرم کردن حمام خانه بود، می گوید: حضرتشان به من فرمود: «این چوب را بگیر و نزد عثمان بن سعید ببر و به او بده»، من چوب را گرفته روانه شدم، در راه به یک نفر سقا برخورد، قاطر او راه مرا بست. سقا از من خواست حیوان را کنار بزنم. من چوب را بلند کرده و به قاطر زدم. چوب شکست، وقتی محل شکستگی آن را نگاه کردم، چشمم به نامه هایی افتاد که در داخل چوب بود! به سرعت چوب را زیر بغل گرفته و برگشتم در حالی که سقا مرا به باد فحش و ناسزا گرفت. وقتی به در خانه امام رسیدم، «عیسی» خدمتگزار امام، کنار در به استقبال آمد و گفت: آقا و سرورت می گوید: چرا قاطر را زدی و چوب را شکستی؟ گفتم: نمی دانستم داخل چوب چیست؟ امام فرمود: «چرا کاری می کنی که مجبور به عذر خواهی شوی؟ مبادا بعد از این چنین کاری کنی، اگر شنیدی کسی به ما ناسزا هم می گوید، راه خود را بگیر و برو و با او مشاجره نکن. ما در شهر و دیار بدی به سر می بریم، تو فقط کار خود را بکن و بدان که گزارش کارهایت به ما می رسد [21]». «

این قضیه نشان می دهد که امام (ع)، اسناد، نامه ها و نوشته هایی را که سرّی بوده، در میان چوب، جاسازی کرده و برای عثمان بن سعید، که شخص بسیار مورد اعتماد و رازداری بوده، فرستاده است و این کار را به عهده مأمور حمام که کارش هیزم آوردن و چوب شکستن و امثال اینها بوده و طبعاً سوء ظن کسی را جلب نمی کرده و اگذار کرده است، ولی بر اثر بی احتیاطی او، نزدیک بوده این راز فاش شود.

۱۳- حاکمان جور زمان امام عسکری علیه السلام

امام عسکری (ع) در مدت کوتاه امامت خویش با سه نفر از خلفای عباسی که هر یک از دیگری ستمکارتر بودند، معاصر بود، این سه تن عبارتند از:

۱- المعتز

۲- المهتدی

۳- احمد المعتمد [22]

خلفای عباسی که روز نخست به نام طرفداری از اهل بیت پیامبر(ص) و برای گرفتن انتقام آنان از بنی امیه قیام کردند، آنچه را که قبلاً به مردم وعده داده بودند، نادیده گرفته و مانند خلفای بنی امیه و بلکه بدتر از آنان، ستمگری و خودکامگی را آغاز کردند.

۱۴- امام حسن و تربیت شاگردان شایسته

امام حسن عسکری(ع) همانند سایر امامان معصوم(ع) در زمینه تربیت شاگرد اهتمام خاصی داشت. چنانکه شیخ طوسی، بیش از صد نفر از یاران و شاگردان آن حضرت را یاد کرده است [23].

۱۵- امام حسن عسکری(ع) و نوشتن کتاب

حضرت عسکری(ع) علاوه بر تربیت شاگردان و تشویق نویسندگان، خود نیز دست به قلم برده و کتاب ها و نامه های فراوانی را برای توسعه علم و دانش و هدایت و راهنمایی جامعه از خود به یادگار گذاشته است که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱- تفسیر القرآن» که حسن بن خالد برادر محمد بن خالد آن را نقل کرده است. گفتنی است؛ امروزه کتابی با عنوان «تفسیر الامام العسکری(ع)» موجود است که عالمان رجال و حدیث بر آن نقدها دارند و آن را غیر از نوشته اصلی می دانند [24].

۲- کتاب «المنقبة» که مشتمل بر بسیاری از احکام و مسائل حلال و حرام است [25].

۳. نامه ها.

امام حسن عسکری(ع) برای گسترش فرهنگ تشیع، توسعه علم و دانش، و هدایت و سازندگی، نامه های فراوانی به شهرها نوشته است؛ مانند: نامه آن حضرت به شیعیان قم [26] که متن آن در کتاب ها ثبت و ضبط شده است. همچنین نامه ای که امام به «علی بن بابویه»، [27] اسحاق بن اسماعیل نیشابوری [28] نوشته است.

۱۶- امام حسن عسکری(ع) و تناقض قرآن

اسحاق کندی که از فیلسوف های زمان خود بود، مخفیانه و با جدیت به نگارش کتابی به نام «تناقض القرآن» می پرداخت. یکی از شاگردان او خدمت امام رسید. حضرت عسکری (ع) فرمودند: «یک مرد توانا میان شما وجود ندارد که استادت را از سرگرم شدن به قرآن باز دارد؟» او گفت: ما از شاگردان این مرد هستیم چطور می توانیم در این مورد یا کار دیگری بر او اعتراض نمائیم؟! امام (ع) فرمودند: «می توانی آنچه به تو می آموزم به او برسانی؟» جواب داد: آری. فرمود: «می روی پیش او خیلی به او محبت می کنی و در کاری که اشتغال دارد به او کمک خواهی کرد. وقتی به تو انس گرفت و با او نزدیک شدی، می گویی یک سؤال برایم پیش آمده اگر اجازه می دهی بپرسم؟ او خواهد گفت: سؤال را بپرس. به او بگو: آیا این امکان وجود دارد که قرآن پیش تو بیاید و بگوید منظورم از این سخن غیر آن چیزی است که تو گمان کرده ای! استادت چنین امکانی را تأیید خواهد کرد... سپس این نکته را به او یادآوری کن که شاید قرآن معنایی غیر از آنچه تو خیال کرده ای را اراده کرده باشد.»

شاگرد پیش استادش کندی رفت و مدتی با او همساز شد تا بالأخره این پرسش را مطرح ساخت... کندی بعد از پذیرفتن اشکال از شاگردش پرسید که این اشکال کار خودت نیست و آن را از که آموخته ای؟! و بعد از آنکه فهمید که امام عسکری (ع) این توصیه را به شاگردش کرده بود، تمام آنچه نوشته بود را سوزاند [29].

۱۷- امام حسن عسکری (ع) و امام بعد از او

ابو الادیان می گوید: من در خدمت امام عسکری (ع) کار می کردم و نوشته های او را به شهرها می بردم هنگامی که آن حضرت در بستر بیماری بود به خدمت امام رسیدم، ایشان نامه هایی نوشت و فرمود: «اینها را به مدائن برسان. چهارده روز سفر طول می کشد و روز پانزدهم وارد سامرا می شوی در حالی که از منزل من صدای شیون می شنوی و مرا روی تخته غسل می بینی.»

ابو الادیان می گوید: عرض کردم اگر این اتفاق برای شما بیفتد امام بعد از شما چه کسی خواهد بود؟

امام (ع) فرمود: «هر کس جواب نامه های مرا از تو خواست او بعد از من امام است.»

ابو الادیان: نشانه ای بیفزائید.

امام (ع): «هر کس بر من نماز خواند او قائم بعد از من است.»

ابو الادیان :نشانه ای دیگر بیفزائید.

امام(ع) :« هر کس به آنچه در کیسه وجود دارد خبر داد او قائم بعد از من هست.»

ابو الادیان :هیبت آن حضرت مانع شد که من بیرسم در کیسه چیست؟

من نامه ها را به مدائن رساندم و جواب آنها را گرفتم و چنانچه فرموده بود روز پانزدهم به سامرا برگشتم و در خانه اش صدای شیون بود و تعدادی از شیعیان مشغول غسل دادن ایشان بودند، ناگهان دیدم جعفر برادر امام بر در خانه است و شیعه گرد او جمع هستند و او را تسلیت می دهند و به امامت تهنیت می گویند. با خود گفتم: اگر امام این است پس امامت باطل است؛ زیرا می دانستم که جعفر شراب می نوشد و قمار می کند و طنبور هم می زند! من نزدیک او رفتم و تسلیت گفتم و تهنیت دادم و چیزی از من نپرسید سپس شخصی بیرون آمد و گفت: یا سیدی برادرت کفن شده است برخیز و بر او نماز بخوان، جعفر بن علی با جمعی از شیعیان که اطرافش بودند وارد حیاط شد و وقتی وارد صحن خانه شدیم جنازه حسن بن علی بر روی تابوت کفن کرده بود، جعفر جلو ایستاد که بر برادر نماز بخواند چون خواست الله اکبر گوید کودکی گندم گون و مجعد مو و پیوسته دندان از اطاق بیرون آمد و ردای جعفر را عقب کشید و گفت: «ای عمو! من سزاوارترم که به جنازه پدرم نماز گزارم! عقب بایست.»!

جعفر با روی درهم و رنگ زرد عقب ایستاد و آن کودک جلو ایستاد و بر او نماز خواند و امام حسن عسکری(ع) در کنار قبر پدرش به خاک سپرده شد. سپس آن کودک گفت: «ای بصری! جواب نامه ها را بیاور که با تو است»، آنها را به وی دادم و با خود گفتم: این دو نشانه. سپس نزد جعفر رفتم که داشت ناله و فریاد می کرد و از دست آن کودک می نالید، حاجز و شاء به او گفت: آن کودک که بود؟! گفت: به خدا سوگند! من تا کنون نه او را دیدم و نه او را می شناسم. ما هنوز نشسته بودیم که چند نفر از قم آمدند و از رحلت امام عسکری(ع) مطلع شده و به دنبال جانشین او بودند که آنان را به سوی جعفر بن علی فرستادند. قمیان بر او سلام کرده و... اظهار داشتند که نامه ها و اموالی با ما است، بگو: نامه ها از کیست و چقدر مال در این کیسه ها است؟ جعفر از جا پرید و جامه های خود را تکانید و گفت از ما علم غیب می خواهید؟! خادمی از میان خانه بیرون شد و به آنها گفت: نامه هایی که با شما است از فلان و فلان است و در همیان، هزار اشرفی است. آنها نامه ها و اموال را به دست او سپردند و گفتند: آن کسی که تو را برای خاطر اینها فرستاده است او امام است[30].

۱۸- هدایتگری شیعیان

یکی از عمده‌ترین فعالیت‌های امام حسن عسکری علیه‌السلام محکم کردن بنیان‌های اعتقادی شیعیان بود که در این راستا برای ترویج فرهنگ «تولی و تبری» و حب و بغض تلاش بسیاری کردند؛ زیرا این امور از ابزارهایی است که همواره به تحکیم عقاید مومنان کمک می‌کند. از دیگر فعالیت‌های امام برای هدایت شیعیان، نوشتن نامه به طور گسترده بود و این کار با توجه به تدابیر شدید امنیتی که در آن زمان بر جامعه حاکم بود بسیار لازم و کارآمد بود. البته امام علیه‌السلام این نامه‌نگاری‌ها را در کنار اقداماتی مثل تربیت شاگردان و تشکیل شبکه‌ای گسترده از نمایندگان خود در سراسر بلاد اسلامی، به انجام می‌رساندند.

از دیگر ابزارهایی که حضرت بکار می‌بردند. استفاده از آگاهی‌های غیبی و نشان دادن کرامات به مردم بود. سیری در تاریخ زندگی ایشان، حاکی از این است که ایشان به خاطر اوضاع خاصی که بر جامعه آن زمان حکفرما بود؛ بیش از سایر ائمه صلی الله علیه و آله از این ابزار استفاده می‌کردند. و سرانجام امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌بایست جامعه را طوری برای مواجهه با امر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه شریف آماده می‌ساخت که مردم بتوانند با غایب شدن رهبر و امام خود زودتر و راحت‌تر کنار آمده و علاوه بر این که این امر را بپذیرند؛ اعتقادشان به وجود امام عمیق‌تر شود. برای این هدف ایشان ارتباط مستقیم خود را با شیعیان محدود ساخته بودند و از طرف دیگر بر تولد حضرت مهدی علیه‌السلام بسیار تاکید می‌کردند.

۱۹- اوضاع سیاسی زمان امام عسکری علیه‌السلام

در زمان امامت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام شیعیان قدرت یافته بودند و همچنین امام از یک موقعیت بسیار مهم اجتماعی و معنوی در بین مردم برخوردار شده بود. همین امور باعث شد که خلفای معاصر با زمان امامت ایشان یعنی معتز و مهتدی عباسی، در دوره‌هایی ایشان را زندانی کرده و به فکر قتل امام باشند. امام علیه‌السلام حتی در زندان‌های حکومت عباسی نیز تحت نظر بوده و مراقبان و جاسوسانی مخفی برای زیر نظر داشتن ایشان، وجود داشت. این نشان دهنده‌ی شدت نفوذ امام و ترس و درماندگی خلفا از حضور و محبوبیت امام در جامعه است. و در نهایت این معتمد عباسی بود که چون دید زندان و مراقبت اثری ندارد امام را پنهانی مسموم کرده و به شهادت رساند.

۲۰- چند حدیث از امام عسکری علیه‌السلام

- «لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ، وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ»؛ عبادت در زیاد انجام دادن نماز و روزه نیست بلکه عبادت تفکر و اندیشه در قدرت بی‌منت‌های خداوند در امور مختلف می‌باشد.
- «إِيَّاكَ وَالْأَذَاعَةَ وَ طَلَبَ الرِّئَاسَةِ، فَإِنَّهُمَا يَدْعُوَانِ إِلَى الْهَلَكَةِ». فرمود: مواظب باش از این که بخواهی شایعه و سخن پراکنی نمائی و یا این که بخواهی دنبال مقام و ریاست باشی و تشنه آن گردی، چون هر دوی آن‌ها انسان را هلاک خواهد نمود.
- «مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلٌّ، وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزَ». فرمود: حق و حقیقت را هیچ صاحب مقام و عزیزی ترک و رها نکرد، مگر آن که ذلیل و خوار گردید همچنین هیچ شخصی حق را به اجراء درنیاورد مگر آن که عزیز و سربلند شده است.
- «أَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ ذَكَرَ الْمَوْتَ، وَ تَلَاوَةَ الْقُرْآنِ، وَالصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ، فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ». فرمود: ذکر و یاد خداوند متعال، مرگ و حالات آن تلاوت و تدبر قرآن و نیز صلوات و درود فرستاد بر حضرت رسول - و اهل بیتش علیهم‌السلام - را زیاد و به طور مکرر انجام دهید، همانا پاداش صلوات بر آن‌ها، ده حسنه و ثواب می‌باشد.
- «لَا يَعْرِفُ النِّعْمَةَ إِلَّا الشَّاكِرُ، وَلَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ إِلَّا الْعَارِفُ». فرمود: کسی قدر نعمتی را نمی‌داند مگر آن که شکرگزار باشد و کسی نمی‌تواند شکر نعمتی را انجام دهد، مگر آن که اهل معرفت باشد.
- «مِنَ التَّوَاضُّعِ السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مَنْ تَمَرُّ بِهِ، وَالْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ». فرمود: یکی از نشانه‌های تواضع و فروتنی آن است که به هر کس برخورد نمائی سلام کنی و در هنگام ورود به مجلس هر کجا، جا بود بنشین. (نه آن که به زور و زحمت برای دیگران، جایی را برای خود باز کنی)

۲۱- مختصری از زندگی نامه امام حسن عسکری (ع)



زندگی امام حسن عسکری (علیه السلام) با چه فراز و نشیب هائی همراه بوده است؟ عسکری، یازدهمین پیشوای شیعیان، در سال ۲۳۲ هـ ق چشم به جهان گشود. ۳۱ پدرش امام دهم، حضرت هادی (علیه السلام) و مادرش بانوی پارسا و شایسته، «حدیثه»، است ۳۲ که برخی، از او به نام «سوسن» یاد کرده اند. ۳۳ این بانوی گرامی، از زنان نیکو کار و دارای بینش اسلامی بود و در فضیلت او همین بس که پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) پناهگاه و نقطه اتکای شیعیان در آن مقطع زمانی بسیار بحرانی و پر (اضطراب بود. ۳۴)

از آنجا که پیشوای یازدهم به دستور خلیفه عباسی در «سامراء»، در محله «عسکر» سکونت (اجباری) داشت، به همین جهت («عسکری» نامیده می شود. ۳۵)

از مشهورترین القاب دیگر حضرت، «نقی» و «زکی» ۳۶ و کنیه اش «ابو محمد» است. او ۲۲ ساله بود که پدر ارجمندش به شهادت رسید. مدت امامتش ۶ سال و عمر شریفش ۲۸ سال بود، در سال ۲۶۰ هـ به شهادت رسید و در خانه خود در سامراء در کنار مرقد (پدرش به خاک سپرده شد. ۳۷)

امام عسکری (علیه السلام) در مدت کوتاه امامت خویش با سه نفر از خلفای عباسی که هر یک از دیگری ستمگرتر بودند، معاصر بود، این سه تن عبارتند از:

(المعتز بالله (۲۵۲ - ۲۵۵ - 1

(المهتدی بالله (۲۵۵ - ۲۵۶ - 2

(المعتد بالله (۲۵۶ - ۲۷۹ - 3

خلفای عباسی که روز نخست به نام طرفداری از علویان و به عنوان گرفتن انتقام آنان از بنی امیه قیام کردند، آنچه را که قبلاً به (مردم وعده داده بودند، نادیده گرفته و مانند خلفای بنی امیه و بلکه بدتر از آنان ستمگری و خود کامگی را آغاز کردند. ۳۸)

شهادت ان حضرت را روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری نوشته اند. علت شهادت ان حضرت را سمی می دانند که معتمد عباسی در غذا به ان حضرت خورانید و بعد، از کردار زشت خود پشیمان شد. بناچار اطبای مسیحی و یهودی که در ان زمان کار طبابت را در بغداد و سامره به عهده داشتند، به ویژه در مأموریت هایی که توطئه قتل امام بزرگواری مانند امام حسن عسکری «ع» در بین بود، برای معالجه فرستاد. البته از این دلسوزی های ظاهری هدف دیگری داشت، و ان خشنود ساختن مردم و غافل نگه داشتن ان ها از حقیقت ماجرا بود. بعد از آگاه شدن شیعیان از خبر درگذشت جانگداز حضرت امام حسن عسکری «ع» شهر سامره را غبار غم گرفت، و از هر سوی صدای ناله و گریه برخاست. مردم آماده عزاداری و تشییع جنازه ان حضرت شدند. در خصوص نحوه به شهادت رساندن امام حسن عسکری «ع» باید گفت که در طول دوران خلفای عباسی چون معتز و مهتدی آنان همواره تلاش هایی را در جهت از میان برداشتن امام انجام دادند که به خواست الهی این تلاش ها بی ثمر ماند اما در دوران معتمد عباسی بدلیل افزایش نفوذ و محبوبیت امام حسن عسکری «ع» در جامعه و توجه روز افزون مردم به ایشان، معتمد به شدت نگران شده و هنگامیکه مشاهده می کند زندان و اختناق نه تنها از عظمت ایشان نمی کاهد بلکه بالعکس به محبوبیت ایشان می افزاید به شیوه دیرینه خود یعنی به شهادت رساندن امام در حالیکه شش سال بیشتر از امامت ایشان سپری نشده بود مبادرت می کند. فرزند عبیدالله بن خاقان میگوید روزی برای پدرم «که وزیر معتمد عباسی بود» خبر آوردند که ابن الرضا - یعنی حضرت امام حسن عسکری - رنجور شده؛ پدرم به سرعت تمام نزد خلیفه رفت و خبر رابه خلیفه داد. خلیفه پنج نفر از معتمدان و یاران مخصوص خود را با او همراه کرد. یکی از ایشان نحیر خادم بود که از محرمان خاص خلیفه بود، خلیفه به انها دستور داد که خانه حضرت را زیر نظر بگیرند، و بر احوال ان حضرت مطلع گردند و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و پسین نزد ان حضرت برود، و از احوال او آگاه شود. بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض امام حسن عسکری «ع» سخت شده است، و ضعف بر او مستولی گردیده. پدرم سوار بر مرکب شد و نزد ان حضرت رفت و اطبا را که عموما اطبای مسیحی و یهودی در ان زمان بودند امر کرد که از خدمت ان حضرت دور نشوند و قاضی القضاات «دور داوران» را طلبید و گفت ۱۰ نفر از علمای معروف را حاضر گردان که پیوسته نزد ان حضرت باشند و این کارها را برای ان می کردند که ان زهری که به ان حضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر سازند که ان حضرت به مرگ خود از دنیا رفته است. سرانجام امام حسن عسکری «ع» در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ در سن ۲۸ سالگی به شهادت رسیدند.

وقتی که امام حسن عسکری «ع» رحلت کرد، یارانش در خانه ان حضرت جمع شدند تا بر او نماز بخوانند، جعفر کذاب هم آمد تا بر ان حضرت نماز بخواند و شیعیان حضور داشتند که ناگهان دیدند جوانی آمد و دامن جعفر را گرفت و وی را از کنار پدرش دور کرد و بر پدرش نماز خواند و مردم نیز با او خواندند و جعفر مبهوت و حیران مانده بودو نمی توانست حرف بزند. وقتی که از نماز بر پدرش فارغ شد از میان مردم بیرون آمد و رفت و ناپدید شد و نفهمیدند که از کدام سو رفت. بعد از اقامه نماز بر پیکر حضرت، امام حسن عسکری «ع» را در همان خانه ای که در سامرا پدرش در ان دفن شده بود دفن گردید.

پی نوشت ها:

- [1] طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۳۱، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷ق؛
- ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبي طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۲، قم، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق
- [2] شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۱۳، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ ق.
- [3] یعنی مادر فرزند، و آن کنیزی است که از مولای خود آبستن شود.
- [4] کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، کافی، ج ۱، ص ۵۰۳، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق؛
- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۱۳.
- [5] امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۰، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
- [6] شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۶۲، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.
- [7] اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۳۱.
- [8] حسنی، هاشم معروف، سیرة الأئمة الاثنی عشر(ع)، ج ۳، ص ۴۸۱، نجف، المكتبة الحیدریة، چاپ اول، ۱۳۸۲ق.
- [9] ابن ابی الثلج بغدادی، محمد بن احمد، تاریخ أهل البيت نقلاً عن الأئمة(ع)، ص ۱۲۵، قم، مؤسسه آل البيت (ع)،
- چاپ اول، ۱۴۱۰ق؛ خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، ص ۳۳۴، بیروت، البلاغ، ۱۴۱۹ق؛ ر. ک: شیخ طوسی،
- کتاب الغیبة، ص ۲۰۸ - ۲۱۴، قم، دار المعارف الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- [10] الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۳۹.
- [11] همان.
- [12] همان، ص ۳۲۰.
- [13] اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۳۱؛ طبری آملی، محمد بن جریر، دلائل الامامة، ص ۴۲۴، قم، بعثت، چاپ
- اول، ۱۴۱۳ق.
- [14] همان؛ و نیز ر. ک: دلائل الامامة، ص ۴۲۴؛ مناقب آل أبي طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۲.
- [15] شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق؛ اعلام الوری
- بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۳۲؛ مناقب آل أبي طالب(ع)، ج ۲، ص ۲۰۹.
- [16] الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۱۳؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۳۱.
- [17] شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۵، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

- [18] كتاب الغيبة، ص ۲۱۸ - ۲۱۹؛ قمی، عباس، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل، ج ۳، ص ۱۹۴۰، قم، دلیل ما، ۱۳۷۹ش [19]. الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳.
- [20] الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۲۶.
- [21] مناقب آل أبي طالب(ع)، ج ۴ ص ۴۲۷.
- [22] إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۳۱.
- [23] ر. ک: طوسی، محمد بن حسن، رجال، ص ۳۹۷ - ۴۰۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- [24] آقا بزرگ تهرانی، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۴۳۲، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- [25] همان، ج ۲۳، ص ۱۴۹.
- [26] مناقب آل أبي طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۵ [27].ش
- یخ صدوق، محمد بن علی، صفات الشیعه، ص ۶، تهران، انتشارات زراره، چاپ سوم، ۱۳۸۰ش [28]. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول(ص)، ص ۴۸۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- [29] مناقب آل أبي طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۴.
- [30] کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷۴ - ۴۷۶.
- ۳۱ کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۱، ص ۵۰۳؛ شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۵؛ ابن شهر اشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتاب فروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۲؛ طبرسی، أعلام الوری، الطبعة الثالثة، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۶۷. مسعودی و علی بن عیسی أربلی تولد حضرت را در سال ۲۳۱ دانسته اند .
۳۲. شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۳۵؛ طبرسی، همان کتاب، ص ۳۶۶ (۳) .
- ۳۳ . کلینی، همان کتاب، ص ۵۰۳؛ علی بن عیسی أربلی، کشف الغمّه، تبریز مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه. ق، ص ۱۹۲.
۳۴. وکانت من العارفات الصالحات وکفی فی فضلها أنّها کانت مفزع الشیعه بعد وفاه أبی محمد (حاج شیخ عباس قمی، الأنوار البهیة، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۵۱) .
۳۵. صدوق، علل الشرایع، قم، مکتبه الطبائباتی، ج ۱، باب ۱۷۶، ص ۲۳۰ - نیز صدوق، معانی الأخبار، تهران، مکتبه الصدوق، مؤسسه دار العلم، ۱۳۷۹ ه. ق، ص ۶۵.

۳۶. ابو جعفر محمد بن جریر الطبری، دلائل الامامہ، الطبعة الثالثة، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ هـ . ش، ص ۲۲۳ .
۳۷. شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۴۵؛ شیخ عبدالله الشیراوی، الاتحاف بحبّ الأشراف، ط ۲، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ هـ . ش، ص ۱۷۸ - ۱۷۹ .
۳۸. گردآوری از کتاب: سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، موسسه امام صادق (علیه السلام)، قم، ۱۳۹۰ هـ. ش، ص ۶۱۵ . تاریخ انتشار « 1391/11/16 » :

فصل چهاردهم: زندگینامه حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف



اسم مبارک حضرت: حضرت هم نام پیامبر اکرم (ص) می باشد که در زمان غیبت نباید ذکر شود. «م.ح.م. د. علیه السلام». نامی که پیغمبر اکرم (ص) برای آن حضرت گذاشتند و فرمودند: اسم او اسم من، و کنیه او کنیه من (ابوالقاسم) است.

پدر گرامی حضرت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام.

مادر گرامی حضرت: نرجس خاتون علیها السلام از نسل شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام.

کنیه حضرت: ابوالقاسم علیه السلام

القاب و کنیه های حضرت: حضرت القاب بسیار زیادی دارد از جمله: مهدی، قائم، منصور، حجت، صاحب الزمان و.. مهدی، مشهورترین لقب حضرت است. مهدی، اسم مصدر هدایت است، به معنی کسی که به وسیله خدا هدایت شده باشد.

امام صادق (ع) در ضمن حدیثی فرمودند: «آن حضرت را مهدی گویند؛ زیرا او مردم را به امری که گم کرده اند، هدایت می کند.»

ونیز امام باقر (ع) فرمودند: «اورا مهدی نامیدند، برای اینکه به امری پنهان (اسلام راستین) هدایت می کند.»²

قائم: یعنی قیام کننده به حق.

رسول خدا (ص) می فرمایند: «از این جهت قائم را قائم نامیدند، که پس از فراموش شدن نامش قیام می کند.»³

² اثبات الهداء، ج ۷، ص ۱۱۰

³ معانی الاخبار، ص ۶۵

و امام جواد (ع) در جواب این پرسش که چرا او را «قائم» می نامند؟ چنین فرمودند: «زیرا بعد از آن که نامش از خاطره ها فراموش شود و اکثر معتقدان به امامتش، از دین خدا برگردند، قیام می کند.»⁴ (کمال الدین، ص ۳۷۸).

منصور: امام باقر (ع) در تفسیر آیه «فَقَدْ جَعَلْنَا» فرمودند: «او حسین بن علی (ع) است، و مقصود از بقیه آیه «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَهُ سُلْطَانًا وَ لَاسِرْفَ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»، امام زمان (عج) است که نامش در این آیه «منصور» می باشد؛ چنان که خداوند احمد و محمد را محمود و عیسی را مسیح خوانده است.»⁵

منتظر: از امام جواد (ع) پرسیدند چرا وی را منتظر می گویند؟ فرمودند: «زیرا وی برای مدتی طولانی غیبت می نماید و علاقمندان به وی منتظر ظهورش خواهند بود؛ و آن ها که تردید دارند، انکار می کنند...»⁶

بقیه الله: روایت شده است که چون آن حضرت خروج نمایند، پشت به کعبه کرده سبزد و سیزده مرد به دور ایشان جمع می شوند، و اولین کلامی که می فرمایند، این آیه است:

«بَقِيَهُ اللهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»⁷

آن گاه می فرمایند: منم بقیه الله و حجت او و خلیفه او بر شما. پس هیچ سلام کننده ای به او سلام نمی کند، مگر این که می گوید: «السلام عليك يا بقیه الله في ارضه».⁸

بعضی گفته اند: لقب آن حضرت «حجت الله» است، نقش خانم آن جناب «انا حجه الله» است.

آن حضرت، القاب دیگری چون خلف صالح، شرید (رانده شده)، غریب (طلب کار)، مؤمل (منتظر، و آرزو بر آورده شده)، منتقم، ماه معین (آب ظاهر و جاری بر روی زمین)، ولی الله، صاحب الامر و صاحب الزمان نیز دارند.

کنیه های آن حضرت عبارتند از: ابوالقاسم، ابوصالح، ابو عبدالله، ابوابراهیم، ابوجعفر و ابوالحسین.

زمان تولد: جمعه وقت طلوع فجر، نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج (۸۶۸ میلادی).

محل تولد حضرت: سامراء از شهرهای عراق

محل غیبت حضرت: سامرا سرداب مقدس

محل ظهور و حکومت و سکونت حضرت امام عصر (عج): امام زمان (عج) در شهر مکه در مسجد الحرام ظهور می

نماید و مدت کوتاهی در آنجا توقف نموده و به مدینه منوره تشریف می آورند و بعد از مدت کوتاهی به نجف اشرف

و شهر کوفه و آنجا را پایگاه و مرکز حکومت خود قرار می دهند. حضرت ولی عصر (عج) تمام معجزات پیامبران و

⁴ کمال الدین، ص ۳۷۸

⁵ تفسیر فرات کوفی، ص ۲۴۰

⁶ کمال الدین، ص ۳۷۸

⁷ هود، ۸۶

⁸ منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۸۶

امامان معصوم علیهم السلام را دارا می باشند. امام باقر (ع) فرمودند: مهدی (عج) در مکه قیام می نماید

ونخستین کسی که با او بیعت می کند جبرئیل است. آنگاه ۳۱۳ نفر بیعت می کنند. (یوم الخلاص، ج ۱، ص ۵۹۹).

امام صادق (ع) فرمودند: مرکز سلطنت امام قائم (عج) کوفه است. مرکز قضاوت او مسجد اعظم کوفه است و محل تقسیم غنائم جنگی مسجد سهله است و محل خلوت او تپه های سفید و نورانی نجف اشرف می باشد. (یوم الخلاص، ص ۹۲۳).

امام صادق (ع) فرمودند: گوئی قائم (ع) را با چشم خود می بینم که با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود می آید آنجا منزل حضرت ادريس است و آنجا منزل حضرت ابراهیم خلیل الرحمن (ع) است. خداوند هیچ پیغمبری نفرستاد جز اینکه در مسجد سهله نمازگزار ده است. آنجا منزل حضرت خضر است.

۱- مهدی موعود کیست؟

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، دوازدهمین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است؛ نامش «محمد» و کنیه اش «أبو القاسم» است. [۲]

۲- ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

ولادت باسعادت منجی عالم بشریت، مهدی موعود، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در سحرگاه نیمه شعبان در سال ۲۵۵ هـ ق، در «سرّ من رأی» (سامراء)، واقع شد. [۳] و آن حضرت از مادرش نرجس تولّد یافت. [۴]

«مهدی» هم اکنون زنده است و چون تولّدش به سال ۲۵۵ هجری بوده هم اکنون بیش از هزار سال از عمر او می گذرد. [۵]

آن حضرت در عین این که در حال حیات است از نظرها پنهان می باشد؛ یعنی، با این که از یک زندگی طبیعی برخوردار است، ولی بطور ناشناس در همین جهان زندگی دارد. [۶] و مأموریت دارد به هنگام آمادگی کافی در جهان و عجز و ناتوانی قوانین بشری از اصلاح وضع دنیا، پرچم عدالت را برافرازد و با استمداد از اصول معنوی و ایمان جهانی آباد و مملوّ از صلح و عدالت را بسازد. [۷]

۳- القاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

از جمله القاب آن حضرت، «مهدی» و «صاحب الزمان» و «قائم» می‌باشد. [۸]

هم چنین یکی از اسامی و نام های مقدس حضرت مهدی علیه السلام، بقیه الله است. بقیه الله معنای گسترده ای دارد و شامل هر چیزی که باقی بماند و جنبه الهی داشته باشد می‌شود، در واقع هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت گردد «بقیه الله» محسوب می‌شود. [۹]

حضرت مهدی که آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، یکی از روشن ترین مصادیق «بقیه الله» است. [۱۰] و از همه به این لقب شایسته تر است، به خصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است و در روایات متعددی به آن اشاره شده است. [۱۱]

۴- از تولد تا غیبت

یازدهمین پیشوای شیعه، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت هجری قمری دیده از دنیا برپست و مقام امامت و رهبری امت به فرمان خداوند بزرگ به فرزند ارجمند وی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، موعود جهانیان انتقال یافت. روزی که امام پدر ارجمند خود را از دست داد، سن مبارک او از شش سال تجاوز نمی‌کرد. [۱۲]

چون دشمنان امام در هر لحظه در کمین او بودند و تصمیم گرفته بودند که به هر قیمتی باشد به زندگی او خاتمه دهند، وی به فرمان خداوند از دیدگان مردم غایب گردید. [۱۳]

۵- چهره و شمایل حضرت مهدی علیه السلام

چهره و شمایل حضرت مهدی علیه السلام را راویان حدیث شیعی و سنی چنین نوشته اند:

"چهره اش گندمگون ، ابروانی هلالی و کشیده ، چشمانش سیاه و درشت و جذاب ، شانه اش پهن ، دندانهایش براق و گشاد ، بینی اش کشیده و زیبا، پیشانی اش بلند و تابنده . استخوان بندی اش استوار و صخره سان ، دستان و انگشتهایش درشت . گونه هایش کم گوشت و اندکی متمایل به زردی - که از بیداری شب عارض شده - بر گونه راستش خالی مشکین . عضلاتش پیچیده و محکم ، موی سرش بر لاله گوش ریخته ، اندامش متناسب و زیبا ، هیاتش خوش منظر و رباینده ، رخساره اش در هاله ای از شرم بزرگوارانه و شکوهمند غرق . قیافه اش از حشمت و شکوه رهبری سرشار . نگاهش دگرگون کننده ، خروزش دریاسان ، و فریادش همه گیر ."

حضرت امام رضا علیه السلام در توصیف ویژگی های چهره و سجایای اخلاقی و ویژگی های برجسته آن حضرت می فرمایند:

«قائم آل محمد(عج) هاله هایی از نور چهره زیبای او را احاطه کرده است . رفتار معتدل و چهره شادابی دارد. از نظر ویژگی های جسمی شبیه ترین فرد به رسول خدا(ص) است. نشانه خاص او آن است که گرچه عمر بسیار طولانی دارد، ولی از سیمای جوانی برخوردار است؛ تا آن جا که هر بیننده ای او را چهل ساله یا کمتر تصور می کند. از دیگر نشانه های او آن است که تا زمان مرگ با وجود گذشت زمان بسیار طولانی هرگز نشان پیری در چهره او دیده نخواهد شد.» المهدی الموعود، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۳۰۰.

۶- دوران زندگی امام زمان حضرت مهدی (عج)

دوران زندگی امام زمان حضرت مهدی (عج) به چهار دوره تقسیم می شود:

۱- از تولد تا غیبت امام زمان حضرت مهدی (عج)

امام زمان حضرت مهدی (عج) پس از تولد حدود پنج سال تحت سرپرستی پدر بزرگوارشان امام عسکری علیه السلام به صورت نیمه مخفی زندگی کردند. یکی از کارهای بسیار مهمی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این دوره انجام دادند این بود که امام زمان حضرت مهدی (عج) را به بزرگان شیعه معرفی کردند تا در آینده در مسئله امامت دچار اختلاف نشوند.

۲-- غیبت صغری امام زمان حضرت مهدی (عج)

پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ ق دوره غیبت صغری آغاز شد و تا سال ۳۲۹ ق ادامه پیدا کرد. در این دوره امام زمان حضرت مهدی (عج) از طریق چهار نائب به ادامه امور مردم می پرداختند. در این مدت نمایان خاص، به محضر حضرت مهدی علیه السلام می رسیدند، و نامه هایی که حاوی پاسخ سؤالات را به مردم می رساندند. نمایان خاص که افتخار رسیدن به محضر امام علیه السلام را داشته اند، چهار تن می باشند که به "نواب خاص" یا "نایبان ویژه" معروفند.

۱- نخستین نایب خاص مهدی علیه السلام عثمان بن سعید اسدی است. که ظاهراً بعد از سال ۲۶۰ هجری وفات کرد، و در بغداد به خاک سپرده شد. عثمان بن سعید از یاران و شاگردان مورد اعتماد امام دهم و امام یازدهم بود و خود در زیر سایه امامت پرورش یافته بود.

۲- محمد بن عثمان: دومین سفیر و نایب امام علیه السلام محمد بن عثمان بن سعید فرزند عثمان بن سعید است که در سال ۳۰۵ هجری وفات کرد و در بغداد بخاک سپرده شد. نیابت و سفارت محمد بن سعید نزدیک چهل سال بطول انجامید.

۳- حسین بن روح نوبختی: سومین سفیر، حسین بن روح نوبختی بود که در سال ۳۲۶ هجری فوت کرد.

۴- علی بن محمد سمري: چهارمین سفیر و نایب امام حجه بن الحسن علیه السلام است که در سال ۳۲۹ هجری قمری در گذشت و در بغداد دفن شد. مدفن وی نزدیک آرامگاه عالم و محدث بزرگ ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است که آخرین نایب حضرت در سال ۳۲۹ در بغداد وفات یافت و غیبت صغری پایان پذیرفت و به این ترتیب غیبت کبری در نیمه‌ی شعبان سال ۳۲۹ هـ ق آغاز شده است که تاکنون ادامه دارد و هر زمان امر ظهور محقق شود، غیبت کبری نیز پایان می‌پذیرد. همین بزرگان و عالمان و روحانیون برجسته و پرهیزگار و زاهد و آگاه در دوره غیبت صغری واسطه ارتباط مردم با امام غایب و حل مشکلات آنها بوسیله حضرت مهدی علیه السلام بودند. با مرگ علی بن محمد سمري دوره غیبت صغری یا نیابت خاصه پایان یافت و دومین دوره غیبت آن حضرت، یعنی دوران غیبت کبری، آغاز شد. این دوره تا ظهور امام زمان ادامه خواهد یافت. آخرین نامه و دستوری که سمري از امام زمان دریافت نمود به مضمون ذیل نقل شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم، ای علی بن محمد سمري خدا اجر برادران ترا در مصیبت تو بزرگ گرداند. تو بعد از شش روز خواهی مرد. پس خود را آماده کن و به احدی برای جانشینی خود وصیت نکن. زیرا غیبت تامه آغاز می شود و دیگر ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خدای تعالی و آن بعد از طول زمان و قساوت قلبها و پر شدن زمین از جور خواهد بود. زود باشد که در بین شیعیان کسانی

بیایند که ادعای مشاهده کنند، هر کس مدعی مشاهده من قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی بشود کذاب و مفتری است. و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم). الغیبه، طوسی، ص ۲۴۳.

پس آن حضرت دارای دو غیبت بود؛ غیبت صغری و کوتاه مدت که حدود ۶۹ سال طول کشید. و غیبت کبری که با پایان یافتن دوران غیبت صغری آغاز و تا زمان ظهور آن حضرت ادامه خواهد داشت. [۱۴]. غیبت صغری از سال دویست و شصت که سال وفات امام عسکری علیه السلام است، آغاز گردید و در سال سیصد و بیست و نه که سال وفات آخرین نماینده اوست پایان یافت. [۱۵].

گفتنی است هر چند امام مهدی علیه السلام آشکارا امامت مردم را به عهده نداشت؛ ولی در همان دوران غیبت صغری، به وسیله نوّاب خویش، متکفل هدایت پیروان مکتب اهل بیت بود و مشکلات علمی و فقهی آنان را حل می کرد. از جمله آنها، می توان به پاسخ امام علیه السلام به پرسش های «اسحاق بن یعقوب» در زمینه های گوناگون اشاره کرد [۱۶] و همچنین می توان از توقیع مفصّلی که امام علیه السلام در پاسخ به سؤالات نماینده مردم قم، جناب محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری صادر نمود، یاد کرد. [۱۷]

این مسأله نشان می دهد شیعیان خاصّ آن حضرت می توانستند مسائل مورد نیاز خود را به وسیله چهار نماینده خاصّ وی از حضرتش سؤال کنند و پاسخ آنها را بطور کتبی دریافت نمایند. این جریان تا سال سیصد و بیست و نه هجری قمری ادامه داشت و نمایندگان چهارگانه آن حضرت، یکی پس از دیگری این مقام و منصب را حفظ نموده و با درگذشت آخرین نماینده وی، نیابت و نمایندگی خصوصی پایان یافت و اداره امور شیعیان و بیان حلال و حرام و رسیدگی به خصومات و اختلافات و کلیه شؤون زندگی مردم به فقهای بزرگ شیعه که نمایندگان عامّ آن حضرت هستند واگذار گردید و به نیابت خصوصی که فردی بطور معین نماینده امام گردد، خاتمه داده شد. [۱۸]

علّت این نامگذاری به غیبت صغری، روشن است؛ زیرا در قسمت اوّل از غیبت، اگر چه شیعیان از شرفیابی به حضور امام علیه السلام محروم بودند، ولی نمایندگان خصوصی امام می توانستند با او تماس بگیرند و مطالب و وقایع را به عرض امام برسانند و بعلاوه دوران آن نیز کوتاه بود؛ از این نظر، این غیبت را «غیبت صغری» می گفتند. [۱۹].

۶- زمانداران معاصر امام زمان حضرت مهدی (عج)

امام زمان حضرت مهدی (عج) از زمان تولد (سال ۲۵۵ هجری) تا زمان ظهور و تشکیل حکومت جهانی، با تمام حاکمان و زمامداران کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، معاصر بوده و خواهد بود؛ اما خلفای عباسی که در ایام غیبت صغرای آن حضرت بر مسلمانان حکومت راندند، عبارتند از:

1. مهتدی عباسی (۲۵۵ - ۲۵۶ ق.)
2. معتمد عباسی (۲۵۶ - ۲۷۹ ق.)
3. معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ ق.)
4. مکتفی عباسی (۲۸۹ - ۲۹۵ ق.)
5. مقتدر عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ ق.)
6. قاهر عباسی (۳۲۰ - ۳۲۲ ق.)
7. راضی عباسی (۳۲۲ - ۳۲۹ ق.)
8. متقی عباسی (۳۲۹ - ۳۳۳ ق.) (تاریخ عباسیان، ص ۱۵۴)

هنگامی که امام زمان حضرت مهدی (عج) ظهور کند و قیام آزادی بخش وی فراگیر شود، برخی از سلاطین و حاکمان کشورها در برابر او تواضع نموده و سر تسلیم فرود می آورند و برخی دیگر با آن حضرت، به مقابله و منازعه بر می خیزند و پس از درگیری، متحمل شکست و اضمحلال خواهند شد و حکومت آن حضرت، از شرق تا غرب کره زمین را فرا خواهد گرفت. در این باره، روایات فراوانی از معصومین (ع) نقل شده است که برای نمونه، حدیثی را از امام محمد باقر (ع) بیان می کنیم:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: الْقَائِمُ مِمَّا مَنُصُورٌ بِالرُّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَتُظْهَرُ لَهُ الْكَنُوزُ وَيَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَيُظْهَرُ اللَّهُ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عَمَرَ وَبَنَى رُوحُ اللَّهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيْ خَلْفَهُ. (كمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۰)

قیام کننده از ما منصور به رعب و مؤید به نصر است. زمین از برای او در نور دیده شود و گنجهای پنهان را برای او آشکار کند. سلطنت و حکومت او شرق و غرب را فرا خواهد گرفت و خداوند منان، به دست او دین خود را بر همه دین ها غالب گرداند، اگر چه مشرکان را خوش نیاید. در روی زمین هیچ خرابی باقی نماند، مگر این که آبادش کند و روح الله، عیسی بن مریم از آسمان نازل شده و بر او اقتدا کند و پشت سرش نماز بخواند.

۸- نواب خاص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چه کسانی بودند؟

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت صغری به وسیله چهار سفیر مخصوص خود با مردم مسلمان در حال تماس بودند و بسیاری از نیازمندی های مردم را از طریق نمایندگان خود برطرف می نمودند که مشخصات آنان به قرار زیر است: [۲۰]

۱. عثمان بن سعید عمری که منسوب به قبیله «بنی عمرو بن عامر» است و از یازده سالگی افتخار خدمتگزاری به خاندان رسالت را داشت و از اصحاب و یاران امام هادی و حضرت عسکری علیهما السلام به شمار می رفت و وکیل مخصوص امام عسکری بود. او آنچنان مورد وثوق و اطمینان امام بود که حضرت عسکری علیه السلام درباره وی و فرزندش «محمد بن عثمان» که پس از درگذشت پدر افتخار نیابت از مهدی را پیدا نمود، چنین فرمود: «عمری و فرزند او مورد وثوق من هستند؛ هرچه از من برای شما نقل کنند حقیقتی است که از من شنیده اند و نقل می نمایند؛ هر دو نفر ثقه و مورد اعتماد من هستند، به سخنان هر دو گوش فرا دهید و هر دو را اجرا نمایید». [۲۱]

با مراقبت های شدیدی که حضرت عسکری نسبت به فرزند خود داشت، کمتر کسی را اجازه می داد که از حضرت مهدی علیه السلام دیدن کند؛ وی از افراد مخصوصی بود که حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در دوران حیات حضرت عسکری علیه السلام در خانه اش کراراً زیارت کرده بود؛ شرح زندگی او در کتاب های رجال بطور گسترده بیان شده است [۲۲] و تاریخ دقیق درگذشت وی به دست نیامده است. [۲۳]

۲. محمد بن عثمان بند سعید، فرزند اولین سفیر و خود او دومین سفیر و وکیل امام زمان علیه السلام است که زمان امام عسکری علیه السلام را درک کرده و در حدیثی، امام عسکری علیه السلام وی و پدرش را به بهترین وجهی توثیق نموده است. دوران سفارت او طولانی و گسترده تر بود و همواره نامه های شیعیان را به حضور امام می رسانید و پاسخ کتبی را به آنان باز می گردانید؛ وی در سال ۳۰۴ و یا ۳۰۵ در گذشته است. [۲۴]

۳. حسین بن روح که در جامعه آن روز جهان شیعه به عقل و درایت اشتهار داشت و از نزدیکان محمد بن عثمان دومین سفیر امام و راز دار او بود؛ وی موضوع سفارت را به فرمان امام به حسین بن روح واگذار نمود و در سال سیصد و بیست و شش درگذشت. [۲۵]

۴. علی بن محمد سمری آخرین سفیر امام عجل الله تعالی فرجه الشریف است که امام در نامه ای به خود او نوشته و دستور داده است که تو آخرین سفیر مخصوص من هستی، دیگر نباید کسی را به جای خود معرفی کنی! وی در نیمه شعبان سال سید و بیست و نه درگذشت. [۲۶]

۹- دوره غیبت کبری امام زمان حضرت مهدی (عج)

با درگذشت علی بن محمد سمری آخرین سفیر امام عجل الله تعالی فرجه الشریف، باب سفارت خصوصی بسته شد [۲۷] و از آن به بعد تا امروز، دوران غیبت کبری می باشد [۲۸] و هرگونه ادعای نیابت خاصه از طرف آن حضرت مردود شناخته شده، [۲۹] و می دانیم در عصر غیبت مهدی (ارواحنا فداه) تداوم خط امامت و ولایت به وسیله نواب عام آن حضرت یعنی علما و فقها صورت می گیرد. [۳۰] و علت این نامگذاری به « غیبت کبری » روشن است؛ چرا که بر اثر بسته شدن هر نوع تماس های خصوصی و طولانی بودن زمان غیبت، نام آن را « غیبت کبری » نهادند. [۳۱].

این دوران از سال ۳۲۹ ق شروع شد و تا زمانی که خداوند مصلحت بدانند ادامه خواهد داشت در این دوره پاسخ به پرسش ها و احکام مردم بر عهده نمایان عام آن حضرت است و حضرت نایب خاصی برای این دوره معرفی نکرده اند. این مدت دوران امتحان و سنجش ایمان و عمل مردم است. در زمان نیابت عامه، امام علیه السلام ضابطه و قاعده ای به دست داده است تا در هر عصر، فرد شاخصی که آن ضابطه و قاعده، در همه ابعاد بر او صدق کند، نایب عام امام علیه السلام باشد و به نیابت از سوی امام، ولی جامعه باشد در امر دین و دنیا. بنابراین، در هیچ دوره ای پیوند امام علیه السلام با مردم گسیخته نشده و نبوده است. در دوران غیب کبری افراد بسیاری ادعای مهدویت کرده اند از جمله غلام احمد قادیانی، موسس فرقه قادیانی هند در ۱۲۳۵ هـ ق، سید علی محمد شیرازی معروف به سید باب، موسس فرقه بابیان در ایران، که به سال ۱۲۶۶ هـ ق در تبریز کشته شد و محمد احمد معروف به مهدی سودانی که در ۱۳۰۲ هـ ق (۱۸۸۱ م) در سودان بر ضد استعمارگران انگلیسی قیام کرد... گر چه دوری ما از پناهگاه مظلومان و محرومان و مشتاقان - حضرت مهدی علیه السلام - بسیار درد آور است، ولی بهر حال - در این دوره آزمایش - اعتقاد ما اینست که حضرت مهدی علیه السلام به قدرت خدا و حفظ او، زنده است و نهان از مردم جهان زندگی می کند، روزی که " اقتضای تام " حاصل شود، ظاهر خواهد شد، و ضمن انقلابی پر شور و حرکتی خونین و پردامنه، بشریت مظلوم را از چنگ ظالمان نجات خواهد داد، و رسم توحید و آیین اسلامی را عزت دوباره خواهد بخشید.

امام سجاد (علیه السلام) درباره منتظران و یاران حضرت مهدی (عجل الله فرجه) به یکی از دوستانش به نام ابو خالد (رحمة الله علیه) چنین فرمود:

مردمی که در زمان غیبت امام زمان (عجل الله فرجه) به سر می‌برند و معتقد به امامت و رهبری آن حضرت بوده و منتظر ظهور و قیامش هستند، از مردم هرزمانی برترند؛ چراکه خداوند آن‌ها را آن‌چنان از عقل و فهم و شناخت برخوردار کرده که غیبت امام زمان (عجل الله فرجه) برای آنان همچون ظهور آن حضرت است. خداوند آن‌ها را در این زمان همچون مجاهداتی قرار داده که با شمشیر در پیشاپیش رسول خدا (صلی الله علیه و اله) با دشمن می‌جنگیدند، در حقیقت مردان خالص و شیعیان راستین ما چنین افرادی هستند که در آشکار و پنهان به‌سوی خدا دعوت کنند). کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۲۰)

از آغاز تولد نوید بخش حضرت مهدی(ع) (در سال ۲۵۵ هجری) تا زمان قیام آن حضرت و تشکیل حکومت جهانی، رویدادهای مهم و فراوانی رخ داده و خواهد داد که قابل شمارش نیستند و هیچ دفتر و دیوانی گنجایش ثبت و ضبط آنها را ندارد؛ اما در این جا به برخی از رویدادهای مهمی که در زمان ظهور آن حضرت اتفاق خواهد افتاد و در روایات و منابع اسلامی به عنوان علامات ظهور حضرت مهدی(ع) از آنها یاد شده است، اشاره می‌شود:

1. خروج دجال یک چشم و ادعای الوهیت و خون ریزی و فتنه‌های فراوان او در زمین و جنگ با حضرت مهدی(ع) و شکست و نابودی‌اش به دست امام زمان(ع) یا حضرت عیسی(ع).
2. ندای آسمانی برای معرفی حضرت مهدی(ع) و شنیدن همه مردم، آن را به زبان رایج خودشان و استقبال آنان از امام زمان(ع).
3. خروج سفیانی (عثمان بن عنبسه از اولاد یزید بن معاویه) از وادی یابس، در سرزمین میان مکه و شام، و تصرف بسیاری از شهرها و خون ریزی و فتنه در بین مردم، و نبرد او با لشکریان امام زمان(ع) و کشته شدنش در صخره بیت المقدس به دست یاران حضرت مهدی(ع).
4. خروج سید حسنی از شمال ایران (حدود دیلم و قزوین) و دعوت او به مذهب امامیه، و رفع ظلم از مردم و نبردهای پیروزمندانه او با ستمکاران و فاسقان و پیوستن او به حضرت مهدی(ع) در کوفه.
5. خروج شصت کذاب که به دروغ ادعای پیامبری می‌کنند.
6. ادعای دروغین مقام امامت توسط دوازده نفر از آل ابی‌طالب(ع).
7. کشته شدن نفس زکیه، پسری از آل محمد(ص)، در مسجد الحرام، ما بین رکن و مقام.
8. ظاهر شدن صورت و سینه و یاکف دست، در چشمه خورشید.

9. وقوع کسوف در نیمه ماه رمضان و خسوف در آخر رمضان.

10. برخاستن ندهای متعدد از آسمان در ماه رجب و شنیدن همه مردم.

11. گسترش سیاهی کفر، فسق و معصیت در سراسر جهان.

12. ظهور حضرت مهدی (ع) (به هیأت مردی سی سال) از کنار کعبه، در مکه معظمه، و دعوت مردم به اسلام راستین. (اثبات

الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۷۱۰؛ منتهی الآمال فی تاریخ النبی و الآل، ج ۲، ص ۴۷۰).

10- غیبت

پس از اینکه با شخصیت منجی بزرگ عالم و تحقق بخش آرمان آدم (ع) تا خاتم (ص) و آخرین ذخیره الهی حضرت حجه بن الحسن (عج) آشنا شدیم، اکنون درباره غیبت آن یگانه دوران که بخش مهمی از زندگی آن حضرت است سخن می گوئیم.

مفهوم غیبت

اولین نکته قابل طرح آن است که غیبت به معنی « پوشیده بودن از دیدگان » است نه حاضر نبودن. بنابراین در این بخش، سخن از دوره ای است که امام مهدی (ع) از چشمان مردمان غایب است و آنها او را نمی بینند و این در حالی است که آن بزرگوار در بین مردم حضور دارد و در کنار ایشان زندگی می کند. این حقیقت در روایات امامان معصوم به عبارات گوناگون بیان گردیده است.

امام علی (ع) فرمود:

« سوگند به خدای علی، حجت خدا در میان مردم هست و در راه ها (کوچه و بازار) گام بر می دارد؛ به خانه های آنها سر می زند؛ در شرق و غرب زمین رفت و آمد می کند؛ گفتار مردم را می شنود و برایشان سلام می کند؛ می بیند و دیده نمی شود تا وقت [معین] و وعده [الهی]. »^۹

البته نوع دیگری از غیبت نیز برای آن حضرت بیان شده است.

امام صادق (ع) فرمود:

^۹ - الغیبه نعمانی، باب ۱۰، ح ۳، ص ۱۴۶

« در صاحب این امر سنت هایی از انبیاء وجود دارد... اما سنت او از یوسف (ع) پنهان بودن است. خداوند بین او مردم حجابی قرار می دهد [به گونه ای که] مردم او را می بینند ولی نمی شناسند.»¹⁰

بنابراین درباره حضرت مهدی (عج) غیبت به دو گونه روی می دهد: آن بزرگوار در مواردی از دیدگاه پنهان است و در مواردی دیگر دیده می شود ولی شناخته نمی گردد اما در هر حال در میان مردم حضور دارد.

پیشینه غیبت

غیبت و نهان زیستی، پدیده ای نیست که برای اولین بار و تنها درباره آخرین حجت پروردگار روی داده باشد بلکه از روایات فراوان استفاده می شود که تعدادی از پیامبران بزرگ الهی، بخشی از زندگی خود را در پنهانی و غیبت بوده اند و این امر به جهت حکمت و مصلحت خدایی بوده و نه یک خواسته شخصی و یا مصلحت خانوادگی.

بنابراین غیبت یکی از سنت های¹¹ الهی است که در زندگی پیامبرانی همچون ادریس، نوح، صالح، ابراهیم، یوسف، موسی، شعیب، الیاس، سلیمان، دانیال و عیسی (ع) جریان یافته است و هر یک از آن سفیران الهی به تناسب شرایط سالهایی را در غیبت به سر برده اند.¹²

به همین دلیل است که در روایات از غیبت حضرت مهدی (عج) به عنوان یکی از سنت های پیامبران یاد شده است یکی از دلایل غیبت آن حضرت، اجرا شدن سنت انبیاء (ع) در زندگی حضرت مهدی (عج) شمرده شده است.

امام صادق (ع) فرمود:

« به راستی که برای [امام] قائم از ما غیبتی است که مدت آن طولانی خواهد بود. راوی گوید: دلیل این غیبت چیست ای فرزند رسول خدا (ص)؟ »

حضرت می فرماید:

¹⁰ - کمال الدین، ج ۲، باب ۳۳، ح ۴۶، ص ۲۸.

¹¹ - قرآن کریم در سوره های متعددی از جمله غافر، آیه ۵۸: فتح، آیه ۲۳ و اسراء، آیه ۷۷ سخن از سنت الهی مطرح کرده است و از مجموع اینها استفاده می شود که مقصود از سنت الهی قوانین ثابت و اساس الهی است که هرگز دگرگونی در آن روی نمی دهد. این قوانین هم بر اقوام گذشته حاکم بوده است و هم بر اقوام امروز و آینده حکومت خواهد کرد. (تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۳۵، با تخلص)

¹² - کمال الدین، ج ۱، باب اول تا هفتم، ص ۲۵۴ تا ۳۰۰.

« خداوند می خواهد سنت های انبیاء در غیبت هایشان درباره آن حضرت روی دهد.»¹³ از سخن فوق این نکته نیز آشکار می شود که سخن از غیبت امام مهدی (عج) سال ها پیش از ولادت آن بزرگوار، مطرح بوده است و پیشوایان اسلامی از پیامبر اکرم (ص) تا امام عسگری (ع) از غیبت آن حضرت و بعضی از خصوصیات آن و آنچه در زمان غیبت اتفاق خواهد افتاد، خبر داده اند و نیز وظایفی را برای مردم مومن در آن زمان بیان داشته اند.¹⁴

پیامبر اسلام (ص) فرموده اند:

« مهدی (عج) از فرزندان من است... برای او غیبتی است و حیرتی [پیشانی] تا آنگاه که مردمان از دین های خود گمراه شوند پس در آن زمان می آید مانند شهاب ثاقب [ستاره ای روشن و تابان]؛ پس زمین را از عدل و داد پر می کند همانگونه که از ظلم و ستم آکنده باشد.»¹⁵

فلسفه غیبت

به راستی چرا امام و حجت خدا در پس پرده غیبت قرار گرفته است و کدام علت سبب گردید تا مردم از برکات ظهور او محروم گردند؟

درباره این موضوع سخنان فراوانی گفته شده و روایات فراوانی نیز در دست است ولی پیش از پاسخ گفتن به سوال فوق لازم است به نکته اساسی اشاره کنیم:

ما ایمان داریم که خداوند عالم هیچ کار کوچک و بزرگی را جز بر اساس حکمت و مصلحت انجام نمی دهد خواه این مصلحت ها را بشناسیم یا خیر. و نیز همه رویدادهای خرد و کلان جهان با تدبیر پروردگار و به اراده او انجام می پذیرد که یکی از مهمترین آنها، حادثه غیبت امام مهدی (عج) است. بنابراین غیبت آن سرور نیز مطابق حکمت و مصلحت است اگرچه ما فلسفه آن را ندانیم.

امام صادق (ع) فرمود:

« بی تردید برای صاحب الامر (عج) غیبتی است که هر اهل باطلی در آن به شک می افتد.»

13 - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۰.

14 - ر.ک به منتخب الاثر، فصل دومف باب های ۲۶ تا ۲۹، صص ۳۱۲ تا ۳۴۰.

15 - کمال الدین، ج ۱، باب ۲۵، ح ۴، ص ۵۳۶.

راوی از علت غیبت سوال کرد. حضرت فرمود:

« غیبت به سبب امری است که اجازه نداریم آن را برای شما بیان کنیم... غیبت، سری از اسرار الهی است ولی چون می دانیم که خداوند بزرگ حکیم است می پذیریم که همه کارهای او [بر اساس] حکمت است و اگرچه علت آن کارها برای ما معلوم نباشد.»¹⁶

البته چه بسا انسانی که همه افعال خداوند را حکیمانه می داند و در برابر آنها سر تسلیم فرود می آورد، به دنبال دانستن راز و رمز بعضی از رویدادهای عالم باشد تا به سبب علم به فلسفه یک پدیده، آرامش نفس و اطمینان قلبی بیشتری یابد. بنابراین به بحث و بررسی پیرامون حکمت ها و آثار غیبت حضرت مهدی (عج) می پردازیم و به روایات مربوط به آن اشاره می کنیم:

تأدیب مردم

وقتی امت نسبت به پیامبر و امام قدر شناسند و وظایف خود را در برابر او انجام ندهند بلکه اوامر او را نافرمانی کنند، رواست که خداوند، پیشوای ایشان را از آنها جدا کند تا به خود آیند و در روزگار غیبت او، ارزش و برکت وجود او را دریابند و در این صورت، غیبت امام به مصلحت امت است گرچه آنها ندانند و درک نکنند.

امام باقر (ع) فرمود:

« وقتی خداوند همراهی و همنشینی ما را برای قومی خوش ندارد ما را از میان آنها بر گیرد.»¹⁷

استقلال و نبودن تحت پیمان دیگران

آنها که به دنبال ایجاد یک تحول و انقلاب هستند به ناچار در ابتدای قیام با بعضی از مخالفان، عهد و پیمانی می بندند تا بتوانند اهداف خود را دنبال کنند، ولی مهدی موعود (عج) آن مصلح بزرگی است که در راه برپایی انقلاب و حکومت عدل جهانی با هیچ قدرت ستمگری سازش نخواهد کرد زیرا که مطابق روایات فراوان او مامور مبارزه قاطع و آشکار با همه ظالمان است. به همین جهت تا آماده شدن شرایط انقلاب، در غیبت می رود تا مجبور نباشد که با دشمنان خدا عهد و پیمانی ببندد.

در روایاتی از امام رضا (ع) علت غیبت این گونه بیان گردیده است:

¹⁶ - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۴، ح ۱۱، ص ۲۰۴.

¹⁷ - علل الشرایع، ص ۲۴۴، باب ۱۷۹.

«برای اینکه آن زمان که با شمشیر قیام می کند، کسی بر عهده او [امام مهدی عج] بیعتی نداشته باشد.»¹⁸

آزمایش مردم

امتحان کردن مردم یکی از سنت های خداوند است. او بندگان خود را به اسباب گوناگون می آزماید تا میزان استواریشان در مسیر حق روشن شود. البته نتیجه امتحان برای خداوند معلوم است ولی در کوره آزمایش ها این بندگان هستند که ساخته می شوند و به جوهر وجود خود پی می برند.

امام کاظم (ع) فرمود:

« هنگامی که پنجمین فرزندم غایب شد، مواظب دین خود باشید تا کسی شما را از آن بیرون نکند برای صاحب این امر (= امام مهدی عج) غیبتی خواهد بود که گروهی از پیروان او از اعتقاد خود دست بر می دارند و این غیبت، آزمونی است که خداوند با آن بندگان را امتحان می کند.»¹⁹

حفظ جان امام

یکی از عواملی که سبب کناره گیری پیامبران از قوم خود می شد، حفظ جان خویش بود. آنها برای اینکه بتوانند در فرصتی دیگر رسالت خود را به انجام رسانند در شرایطی که مورد تهدید قرار می گرفتند مخفی می شدند همانگونه که پیامبر اسلام (ص) از مکه بیرون رفت و در غار پنهان شد. البته همه اینها به دستور و اراده خداوند است.

درباره حضرت مهدی (ع) و علت غیبت او نیز در روایات متعدد چنین امری بیان شده است.

امام صادق (ع) فرمود:

« امام منتظر، پیش از قیام خود، مدتی از چشم ها غایب خواهد شد. از علت آن سوال شد. حضرت فرمود: بر جان خویش بیمناک است.»²⁰

18 - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۴، ح ۴، ص ۲۳۲.

19 - الغیبه طوسی، فصل ۵، ح ۲۸۴، ص ۲۳۷.

20 - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۴، ح ۷، ص ۲۳۳.

هر چند شهادت آرزوی مردان خداست ولی شهادتی مطلوب است که در میدان انجام وظیفه الهی و به صلاح جامعه و دین خدا باشد. اما آنگاه که کشته شدن فرد به معنی به هدر رفتن و از دست رفتن اهداف باشد ترس از قتل، عقلی و پسندیده است. کشته شدن امام دوازدهم که آخرین ذخیره الهی است به معنی فرو ریختن کعبه آمال و آرزوی تمام انبیاء و اولیاء (ع) و تحقق نیافتن وعده پروردگار در تشکیل حکومت عدل جهانی است.

گفتنی است که در روایات نکته های دیگری نیز درباره علت غیبت امام دوازدهم (ع) بیان گردیده است که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می شود ولی آنچه مهم است اینکه همان گونه که پیش از این گذشت؛ « غیبت » سری از اسرار الهی است و علت اصلی و اساسی آن پس از ظهور آشکار خواهد شد و آنچه بیان شد عواملی است که در غیبت امام عصر (عج) تاثیر گذار بوده است.

انواع غیبت

با توجه به مطالب گذشته، غیبت امام مهدی (عج) امری لازم و ضروری بود ولی از آنجا که همه حرکت ها و اقدام های پیشوایان بزرگ ما، در راستای تقویت پایه های ایمان و اعتقاد مردم بود و بیم آن بود که غیبت آخرین حجت الهی، آسیب های جدی و غیر قابل جبران به دیانت مسلمین وارد آورد، دوران غیبت با روندی حساب شده و برنامه ریزی دقیق آغاز گردیده و ادامه پیدا کرد.

سال ها پیش از ولادت امام دوازدهم، سخن از غیبت آن بزرگوار و ضرورت آن بر سر زبان ها افتاد و نقل محافل ائمه معصومین (ع) و اصحاب ایشسان شد. همچنین روش ارتباط امام هادی و امام عسگری (ع) با شیعیان در قالبی جدید و به شکل محدودتری انجام گرفت و پیروان مکتب اهل بیت (ع) رفته رفته آموختند که در بسیاری از نیازهای مادی و معنوی، مجبور به شرفیابی به محضر امام حاضر نیستند بلکه می توانند با مراجعه به کسانی که از سوی امامان به عنوان وکیل و فرد مورد اعتماد معرفی شده اند، به وظایف خود عمل کنند. با شهادت امام حسن عسگری (ع) و آغاز دوره غیبت حضرت حجه بن الحسن (عج) باز هم رابطه امام و امت به کلی قطع نشد بلکه مردم به وسیله نائبان خاص امام زمان (عج) با مولا و مقتدای خویش در ارتباط بودند و در همین دوره بود که شیعیان به رفت و آمد و ارتباط گسترده تر با عالمان دینی، خو گرفتند و دانستند که در شرایط غیبت امام نیز راه شناخت وظایف دینی به روی آن ها بسته نیست. در این بستر مناسب بود که غیبت طولانی حضرت بقیه الله (عج) اتفاق افتاد و ارتباطی که بین امام و شیعیان در زمان های گذشته معمول و رایج بود، قطع گردید.

اینک درباره ویژگی های دو دوره کوتاه و بلند مدت غیبت، مطالبی را خواهیم آورد.

غیبت کوتاه مدت

با شهادت امام حسن عسگری (ع) در سال ۲۶۰ هجری قمری، دوران امامت امام دوازدهم (ع) آغاز شد و از همین زمان، غیبت کوتاه مدت آن گرامی که به «غیبت صغری» معروف است شروع شد و تا سال ۳۲۹ هجری قمری - نزدیک به ۷۰ سال - ادامه یافت.

مهمترین ویژگی دوره غیبت صغری آن است که مردم از طریق نمایان خاص با امام مهدی (عج) در ارتباط بودند و به وسیله آنها پیام های آن حضرت را دریافت می کردند و پاسخ سوالات خود را می گرفتند.²¹ گاهی نیز به واسطه نایبان امام، توفیق شرفیابی به حضور امام خویش را می یافتند.

نایبان خاص امام (عج) که همگی از علما و بزرگان شیعه و برگزیدگان امام عصر (عج) بودند، چهار تن هستند که به ترتیب زمان نیابت خود عبارتند از:

۱. عثمان بن سعید عمری؛ وی از آغاز غیبت امام عهده دار نیابت آن حضرت شد و در سال ۲۶۷ هجری قمری در گذشت. او وکیل هادی و امام عسگری (ع) نیز بوده است.

۲. محمد بن عثمان عمری؛ او فرزند نایب اول است که پس از در گذشت پدر به مقام نیابت رسید و در سال ۳۰۵ هجری قمری وفات کرد.

۳. حسین بن روح نوبختی؛ او پس از ۲۱ سال نیابت، در سال ۳۲۶ هجری قمری بدرود حیات گفت.

۴. علی بن محمد سمري؛ وی در سال ۳۲۹ هجری قمری از دنیا رفت و با مرگ او دوران غیبت صغری پایان گرفت.

نایبان خاص همگی توسط امام عسگری (ع) و امام مهدی (عج) انتخاب گردیده تو به مردم معرفی می شدند. شیخ طوسی در کتاب الغیبه خود روایت کرده است که روزی چهل نفر از شیعیان به همراه عثمان بن سعید (نائب اول) به حضور امام عسگری (ع) رسیدند. امام (ع) فرزند خود را به آنها نشان داد و فرمود:

پس از من، این (کودک) امام شماست. از او اطاعت کنید... بدانید که پس از امروز او را نخواهید دید تا عمر او به کمال برسد. پس (در غیبت او) آنچه عثمان (بن سعید) می گوید بپذیرید و از او فرمان برید که او جانشین امام شماست و کارها به دست اوست.²²

²¹ - متن نامه ها - که به توقیعات مشهور است - در کتاب های علمای شیعه موجود است (برای نمونه بحار الانوار، ج ۵۳، باب ۳۱، ص ۱۵۰ - ۱۹۷).

در روایتی دیگر امام عسگری (ع) به نیابت محمد بن عثمان (نائب دوم) از امام مهدی (عج) نیز تصریح فرموده است.

شیخ طوسی می نویسد:

« عثمان بن سعید» به دستور حضرت عسگری (ع) اموالی را که جمعی از شیعیان یمن آورده بودند، تحویل گرفت. گروهی که شاهد ماجرا بودند به امام گفتند، به خدا قسم عثمان از بهترین شیعیان شماسست ولی با این کار، جایگاه او نزد شما برای ما روشن تر شد. امام عسگری (ع) فرمود: بله، گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و پسرش «محمد» نیز وکیل پسر من «مهدی» خواهد بود.²³

اینها مربوط به دوران قبل از غیبت امام مهدی (عج) بود و در طول غیبت صغری نیز هر یک از نائبان، پیش از مرگ خود، نائب بعدی را که از سوی امام مهدی (عج) انتخاب شده بود به مردم معرفی می کردند.

این مردان بزرگ به سبب برخورداری از صفات و ویژگی هایی، برای نیابت خاص ولی عصر (عج) شایستگی یافتند. امانتداری، پاکدامنی، عدالت در گفتار و رفتار، راز داری و پنهان کرای و پوشاندن اسرار اهل بیت (ع) در شرایط ویژه دوره امام مهدی (ع) از خصوصیات مهم آنها بود. ایشان مورد اعتماد و اطمینان امام (ع) و پرورش یافتگان مکتب خاندان پاک پیامبر بود. بعضی از آنان از سن یازده سالگی تحت تربیت امامان (ع) قرار گرفتند و علم را در کنار ایمان قوی در وجود خویش به کمال رسانیدند. نام نیک آنها بر سر زبان ها بود و صبر و بردباری و تحمل مشکلات و مقاومت در برابر سختی ها چنان با وجودشان عجین شده بود که در سخت ترین شرایط نیز از امام خود اطاعت کامل داشتند و در کنار همه این صفات زیبا، از توان مدیریت و رهبری شیعیان برخوردار بودند و با فهم و آگاهی کامل و درک حساسیت زمان و بهره گیری از امکانات موجود، جامعه شیعه را در صراط مستقیم الهی هدایت کردند و آنان را از گذرگاه غیبت صغری به سلامت عبور دادند.

مطالعه دقیق دوره غیبت صغری و نقش مهم نواب اربعه در ایجاد ارتباط بین امت و امام به خوبی اهمیت این دوره از حیات امام عصر (عج) را نشان می دهد. وجود این ارتباط ها و نیز راه یافتن برخی از شیعیان به محضر امام خویش در طول دوران غیبت صغری تاثیر فراوانی در اثبات ولادت امام دوازدهم و آخرین حجت پروردگار داشت و این دستاورد مهم درست در زمانی بود که دشمنان می کوشیدند تا شیعیان را نسبت به تولد فرزندی برای امام عسگری (ع) دچار شک و تردید نمایند. به علاوه این دوره، زمینه و بستر مناسبی برای شروع غیبت کبری بود که در آن دوران مردم از داشتن هر گونه ارتباط با امام خود توسط افرادی

²² - الغیبه طوسی، فصل ۶، ح ۳۱۹، ص ۳۵۷.

²³ - همان، فصل ۶، ح ۳۱۷، ص ۳۵۵.

معین، محروم می شدند ولی با آرامش خاطر و اطمینان به وجود و حضور امام و بهره مندی از برکات او، به روزگار غیبت کامل حضرت، پا نهادند.

غیبت بلند مدت

در آخرین روزهای عمر نائب چهارم در نامه ای از امام مهدی (عج) خطاب به او چنین آمده بود:

« بسم الله الرحمن الرحيم ای علی بن محمد سمری، خداوند در مصیبت وفات تو، به برادران دینی ات، پاداش بزرگ کرامت فرماید؛ چرا که تو تا شش روز دیگر به سرای باقی خواهد رفت. از این رو به کارهایت رسیدگی کن و درباره جانشین پس از خود به کسی وصیت مکن! زیرا که دوره غیبت کامل [و طولانی] فرا رسیده است و از این پس ظهوری [برای من] نخواهد بود مگر پس از فرمان الهی و آن پس از گذشت مدتی دراز خواهد بود که دلها را سختی و قساوت فرا گیرد و زمین از ظلم و ستم پر گردد...»²⁴

بنابراین با وفات آخرین نائب خاص امام دوازدهم در سال ۳۲۹ هجری قمری دوره غیبت طولانی که به « غیبت کبری » معروف است، آغاز شد و این دوران همچنان ادامه دارد تا روزی که به خواست خداوند ابرهای غیبت، کنار رود و جهان از پرتو مستقیم خورشید فروزان ولایت، بهره مند گردد.

وحشت در دل دشمنان حق

روایات فراوان دیگری در باب پشتیبانی خداوند از حضرت (عجل الله فرجه) به وسیله ایجاد رعب و وحشت، نیز وجود دارد و این ویژگی یکی از ویژگی های قیام حضرت مهدی (عجل الله فرجه) می باشد که مانند ویژگی انقلاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) می باشد.

در آیات متعددی از قرآن کریم، به این مسئله اشاره شده است که خداوند با ایجاد ترس و وحشت در دل کافران و مشرکان، به یاری پیامبر اسلام و سپاه او برخاسته و آنها را بر دشمنانشان غالب ساخته است؛ مانند آیه ۱۲ سوره انفال که می فرماید:

به یادآور آن هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد، من با شمایم. مؤمنان را ثابت قدم بدارید که همانا من در دل کافران ترس خواهم افکند.

اصحاب و یاران امام زمان حضرت مهدی (عج)

²⁴ - الغیبه طوسی، فصل ۶، ح ۳۶۵، ص ۳۹۵.

در هنگام خروج آن حضرت، ۳۱۳ نفر از یارانش به او پیوسته و نخستین هسته لشکریان امام زمان حضرت مهدی (عج) را تشکیل می‌دهند. علاوه بر آنان، هزاران نفر در ایام غیبت آن حضرت به این مقام ارجمند نایل شده‌اند که بر دیگران پنهان مانده است و پنهان خواهد ماند. همچنین افراد بسیاری در ایام غیبت به محضرش شرفیاب گشته و از عنایاتش بهره‌مند شده‌اند که در این جا به نام برخی از آنان اشاره می‌گردد:

1. اسماعیل بن حسن هرقلی.
2. سید محمد بن عباس جبل عاملی.
3. سید عطوه علوی حسنی.
4. امیر اسحاق استرآبادی.
5. ابوالحسین بن ابی بغل.
6. شریف عمر بن حمزه.
7. ابوراجح حمامی.
8. شیخ حر عاملی.
9. مقدس اردبیلی.
10. محمد تقی مجلسی.
11. میرزا محمد استرآبادی.
12. علامه بحر العلوم.
13. شیخ حسین آل رحیم.
14. ابوالقاسم بن ابی جلیس.
15. ابو عبدالله کندی.
16. ابو عبدالله جنیدی.
17. محمد بن محمد کلینی.
18. محمد بن ابراهیم بن مهزیار.

19. محمد بن اسحاق قمی.

20. محمد بن شاذان نیشابوری. (معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۱۲۲)

اعتقاد به مهدویت در دوره های گذشته

اعتقاد به دوره آخرالزمان و انتظار ظهور منجی در دینهای دیگر مانند: یهودی، زردشتی، مسیحی و مدعیان نبوت عموماً، و دین مقدس اسلام، خصوصاً، به عنوان یک اصل مسلم مورد قبول همه بوده است.

اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام منحصر به شیعه نیست

عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام فقط مربوط به شیعیان و عالم تشیع نیست، بلکه بسیاری از مذاهب اهل سنت (مالکی، حنفی، شافعی و حنبلی و ...) به این اصل اعتقاد دارند و دانشمندان آنها، این موضوع را در کتابهای فراوان خود آورده اند و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را درباره مهدی علیه السلام از حدیثهای متواتر و صحیح می دانند. اما اعتقاد مهدویت در جهان بینی شیعه بسیار تاثیرگذار بوده است برای اینکه خوانندگان به اهمیت وجود امام غایب در جهان بینی تشیع پی برند، به نقل قول پروفیسور هانری کربن - مستشرق فرانسوی - در ملاقاتی که با علامه طباطبائی داشته، می پردازیم: "به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهیه را میان خدا و خلق، برای همیشه، نگهداشته و بطور استمرار و پیوستگی ولایت را زنده و پابرجا میدارد ... تنها مذهب تشیع است که نبوت را با حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - ختم شده می داند، ولی ولایت را که همان رابطه هدایت و تکمیل می باشد، بعد از آنحضرت و برای همیشه زنده می داند. رابطه ای که از اتصال عالم انسانی به عالم الوهی کشف نماید، بواسطه دعوتهای دینی قبل از موسی و دعوت دینی موسی و عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - و بعد از حضرت محمد، بواسطه ولایت جانشینان وی (به عقیده شیعه) زنده بوده و هست و خواهد بود، او حقیقتی است زنده که هرگز نظر علمی نمیتواند او را از خرافات شمرده از لیست حقایق حذف نماید ... آری تنها مذهب تشیع است که به زندگی این حقیقت، لباس دوام و استمرار پوشانیده و معتقد است که این حقیقت میان عالم انسانی و الوهی، برای همیشه، باقی و پابرجاست" یعنی با اعتقاد به امام حی غایب. (مکتب، تشیع، سال ۲) (مصاحبه استاد علامه طباطبائی با هانری کربن))

قرآن و حضرت مهدی علیه السلام

در قرآن کریم درباره حضرت مهدی و ظهور منجی در آخر الزمان و حکومت صالحان و پیروزی نیکان بر ستمگران آیاتی آمده است از جمله: "ما در زبور داوود، پس از ذکر (= تورات) نوشته ایم که سرانجام، زمین را بندگان شایسته ما میراث برند و صاحب

شوند ". حضرت امام محمد باقر علیه السلام درباره " بندگان شایسته " فرموده است : منظور اصحاب حضرت مهدی در آخر الزمان هستند . و نیز : " ما می خواهیم تا به مستضعفان زمین نیکی کنیم ، یعنی : آنان را پیشوایان و میراث بران زمین سازیم . چنانکه از آیه های " سوره قدر " بروشنی فهمیده می شود ، در هر سال شبی هست که از هزار ماه به ارزش و فضیلت برتر است . آنچه از احادیثی که در تفسیر این سوره ، و تفسیر آیات آغاز سوره دخان فهمیده می شود ، این است که فرشتگان ، در شب قدر ، مقدرات یکساله را به نزد " ولی مطلق زمان " می آورند و به او تسلیم می دارند . در روزگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محل فرشتگان در شب قدر ، آستان مصطفی علیه السلام بوده است . هنگامی که در شناخت قرآنی ، به این نتیجه می رسیم که " شب قدر " در هر سال هست ، باید توجه کنیم پس " صاحب شب قدر " نیز باید همیشه وجود داشته باشد و گر نه فرشتگان بر چه کسی فرود آیند ؟ پس چنانکه " قرآن کریم " تا قیامت هست و " حجت " است ، صاحب شب قدر هست و همو " حجت " است . " حجت " خدا در این زمان جز حضرت ولی عصر علیه السلام کسی نیست .

درازی عمر امام علیه السلام با در نظر گرفتن عمرهای درازی که قرآن بدانها گواهی می دهد ، و در کتابهای تاریخی نیز افراد معمر (دارای عمر دراز) زیاد بوده اند ، و در گذشته و حال نیز چنین کسانی بوده و هستند ، عمر زیاد حضرت مهدی علیه السلام به هیچ دلیلی محال نیست ، بلکه از نظر عقلی و دید وسیع علمی و امکان واقع شدن به هیچ صورت بعید نیست . از اینها گذشته اگر از نظر قدرت الهی ، بدان نظر کنیم ، امری ناممکن نیست . در برابر قدرت خدا - که بر هر چیز تواناست - عمرهایی مانند عمر حضرت نوح علیه السلام و عمر بیشتر از آن حضرت و یا کمتر از آن کاملاً امکان دارد

دلایل غیبت امام مهدی علیه السلام چیست؟

در روایات، به سببهای مختلفی اشاره شده است که می توان آن ها را به هشت دسته، تقسیم کرد:

اول - اجرای سنن انبیا علیهم السلام درباره حضرت مهدی (عج)

حدیث یکم - حنان بن سدید، از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «برای قائم ما، غیبتی است که مدت آن به طول می انجامد». گفتیم: «ای فرزند رسول الله آن، برای چیست؟». فرمود: «خداوند عز و جل، می خواهد درباره او، سنت های پیامبران علیهم السلام را در غیبت هایشان جاری سازد. ای سدید! گریزی از آن نیست که مدت غیبت های آن ها به سر آید. خداوند عزوجل

فرمود: همانا، همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید (انشقاق: ۱۹)؛ یعنی، سنت‌های پیشینیان، درباره شما هم جاری است.

دوم - خدا نمی‌خواهد امام در میان قوم ستمگر باشد.

حدیث یکم - مروان انباری گوید: از ابوجعفر (امام باقر علیه‌السلام) نامه‌ای رسید که نوشته بود: «همانا، خداوند، اگر ناخوش بدارد و دوست نداشته باشد که ما، در مجاورت و کنار قومی باشیم، ما را از میان آن‌ها بیرون می‌برد»

حدیث دوم - محمد بن فرج گوید: ابوجعفر (امام جواد علیه‌السلام) به من نوشت: «هنگامی که خداوند تبارک و تعالی، بر خلقش خشم کند، ما را از میانشان دور می‌کند».

سوم - تنبیه و تنبه مردم

حدیث - در حدیث محمد بن الفرّج: «خشم خدا، به جهت تنبیه و تنبه مردم است تا قدرشناس باشند.» (معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۲۲۰)

چهارم - امتحان مردم (رک: بحار، ج ۵۲، ص ۱۱۳)

حدیث - زراره بن اعین گوید: از امام صادق شنیدم که می‌فرمود: «همانا برای قائم (پیش از آن که قیام کند) غیبتی است». سپس فرمود: «او، منتظری است که مردم؛ در ولادتش؛ به شک و تردید می‌افتند و بعضی می‌گویند: «زمانی که پدرش (امام حسن عسکری علیه‌السلام) رحلت کرد، فرزندی برای او نبود» و بعضی گویند: «دو سال قبل از وفات پدرش؛ متولد شده است»؛ زیرا خداوند عزوجل، محققاً، امتحان خلقش را دوست می‌دارد و در آن هنگام، باطل جویان، شک و تردید می‌کنند». این حدیث و احادیث دیگر وجه غیبت را، امتحان مردم دانسته که مطابق با آیات خداوند و تعلیمات دینی است.

پنجم - خوف و ترس از قتل

حدیث یکم - ابان و دیگران، از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود: «گریزی از غیبت برای غلام و پسر خردسال (اشاره به امام مهدی (عج)) نیست». عرض کردند: «یا رسول الله! برای چه غیبت می‌کند؟». فرمود: «می‌ترسد

او را بکشند».

حدیث دوم - زراره گوید: از ابوجعفر (امام باقر علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «همانا برای قائم ما (حضرت مهدی علیه السلام) قبل از ظهورش، غیبتی است». گفتم: «برای چه؟ فرمود: «می ترسد - و با دست به شکمش اشاره کرد. «- زراره گوید: «مقصود، قتل است می ترسد او را بکشند».

در کتاب غیبت نعمانی این حدیث، به طریق دیگر، از «زراره» از امام صادق علیه السلام نقل شده است و نیز احادیث زیادی در ارتباط با این وجه وجود دارد؛ و در این مرحله صرفاً، به معرفی وجوه مختلف علت غیبت می پردازیم.

ششم - امام زمان عجل الله تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد

حدیث یکم - الطبرسی عن الكلینی، عن اسحاق بن یعقوب، انه ورد علیه من الناحیة المقدسة علی ید محمد بن عثمان: «و اما علّة ما وقع من الغیبة. فان الله عزوجل يقول: یا ایها الذین امنوا لا تسالوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم انه لم یکن احد من آبائی الا وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه وانی اخرج حین اخرج ولابیعة لاحد من الطواغیت فی عنقی»...

طبرسی در کتاب احتجاج از ثقة الاسلام کلینی «ره» و ایشان نیز از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که این مطلب از ناحیه مقدس امام عصر (عج) به واسطه علی بن محمد بن عثمان وارد شد: «و اما علت وقوع غیبت، این است که خداوند عزوجل می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار شود، شمارا ناراحت می کند». بر گردن همه پدرانم، بیعت سرکشان زمانه بود، اما وقتی که من خروج کنم، بیعت هیچ ظالم سرکشی بر گردن من نیست».

حدیث دوم - محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: یقوم القائم ولیس لاحد فی عنقه عهد ولا عقد ولا بیعة.

هشام ابن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کند که امام فرمود: «قائم، قیام می کند درحالی که پیمان و قرارداد و بیعت هیچ کس در گردنش نیست»

این وجه، در احادیث زیادی مطرح گردیده است، به طوری که شیخ صدوق در کمال الدین باب چهل چهار (علّة الغیبة) یازده حدیث را نقل کرده که پنج حدیث نخست را (از شماره ۱ تا ۵) اختصاص به این وجه قرارداد داده است.

هفتم - خالی شدن صلب های کافران از مؤمنان

حدیث یکم - ابن مسرور، عن ابن عامر، عن عبدالله بن عامر، عن ابن ابی عمیر، عن ذکره، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قلت له: «ما بال امیر المؤمنین علیه السلام لم یقاتل مخالفیه فی الاول؟». قال: «لایة فی کتاب الله عزوجل «لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما»». قال: قلت: «وما یعنی بتزیلهم؟».

قال: «ودائع مؤمنین فی اصلاب قوم کافرین، وكذلك القائم علیه السلام، لن یتظهر ابدًا حتی تخرج ودایع الله عزوجل، فاذا خرجت ظهر علی من ظهر من اعداء الله عزوجل جلاله، فقتلهم».

ابن ابی عمیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از اباعبدالله (امام صادق علیه السلام) پرسیدم: «چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای امر، با مخالفان خود کارزار و جنگ نکرده؟». فرمود: به جهت آیه ای که در کتاب خداوند عزوجل بوده: «اگر مؤمنان و کفار در مکه از هم جدا می شدند، همانا کافران را عذاب دردناکی می کردیم.» گوید: گفتم: مقصود از «تزیلهم (جدا شدن) چیست؟». فرمود: مقصود نطفه های مؤمنانی است که در صلب های کافران به ودیعت گذاشته شده اند. (اثبات الهداء، ج ۷، ص ۱۰۵).

همین طور قائم هم مادامی که ودایع خداوند عزوجل آشکار نشده، ظهور نخواهد کرد. پس وقتی مؤمنان از صلب های کافران، آشکار شدند، او نیز ظهور می کند و بر دشمنان خداوند عزوجل غلبه یافته و آنان را می کشد.

شیخ صدوق، در کتاب علل الشرایع این روایت را به سند دیگر از ابراهیم کرخی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

هشتم - سر غیبت معلوم نیست و فقط خدا می داند

حدیث - عبدالله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق جعفر بن محمد علیهم السلام شنیدم که می فرمود: «همانا صاحب این امر را غیبتی است که ناچار از آن است؛ و هر باطل جویی، در آن، به شک می افتد»

گفتم: «فدایت شوم! برای چه؟». فرمود: «به جهت امری که به ما اجازه نداده اند آن را بر شما آشکار سازیم». عرض کردم: «چه حکمتی در غیبت او است؟». فرمود: حکمت غیبت او، همان حکمتی است که در غیبت حجت های الهی پیش از او بوده است. وجه حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار گردد، همچنان که وجه حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام - از شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و به پا داشتن دیوار بر موسی علیه السلام روشن نبود تا آن که وقت جدایی فرارسید. (بحار، ج ۵۲، ص

.)

۹۱

ای پسر فضل! این، امری از امور الهی و سری از اسرار خدا و غیبی از غیب های پروردگار است و چون دانستیم که خداوند، عزوجل، حکیم است، تصدیق می کنیم که تمام کارهای او حکیمانه است هر چند وجه و علت آن برای ما آشکار نباشد.

در کتاب الغیبه شیخ طوسی و در طی توقیعاتی که در این کتاب جمع آوری شده است درباره ضرورت غیبت و لزوم مخفی ماندن آن حضرت از چشم ستمکاران مطالبی جمع آوری شده است.

انتظار ظهور قائم علیه السلام

انتظار حالتی است که هر انسانی با آن آشنا است و می‌توان گفت: زندگی بدون انتظار بی‌معناست. آیت الله سید محمدتقی موسوی اصفهانی در کتاب ارزشمند «مکیال المکارم فی فوائد الدعا للقائم می‌نویسد: «انتظار کیفیتی روحی است که موجب به وجود آمدن حالت آمادگی می‌شود برای آنچه انتظار دارند... و انسان منتظر تا بدانجا می‌رسد که از خود بی‌خود می‌شود و دردها و سختی‌های دردآور و مشکلات وحشت‌انگیز خود را در راه کسی که انتظارش را می‌کشد حس نمی‌کند.

به طور کلی انتظار یک مفهوم فراگیر است که در همه‌ی دوره‌های تاریخ انسان وجود داشته و دارد؛ و هر انسانی که در زندگی خود هدفمند باشد دارای خصلت انتظار است. پس طبیعی است که در عصر غیبت، انتظار انسان تشدید یابد؛ هم امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و هم امت، انتظار می‌کشند؛ هر دو در انتظار «فرج و ظهور» بسر می‌برند. در برخی از احادیث انتظار فرج بهترین کارها خوانده شده است.

بر خلاف آنان که پنداشته اند انتظار ظهور یعنی دست روی دست گذاشتن و از حرکت‌های اصلاحی جامعه کنار رفتن و فقط " گلیم خود را از آب بیرون بردن ، و به جریان‌ات اسلام دینی و اجتماعی بی تفاوت ماندن ، هرگز چنین پنداری درست نیست ... بر عکس ، انتظار یعنی در طلب عدالت و آزادی و آزادی فعالیت کردن ، و در نپذیرفتن ظلم و باطل و بردگی و ذلت و خواری مقاومت کردن و در برابر هر ناحقی و ستمی و ستمگری ایستادن است . " مجاهدات خستگی ناپذیر و " فوران های خونین شیعه " در طول تاریخ ، گواه این است که در مکتب ، هیچ سازشی و سستی راه ندارد.

شیعه در حوزه " انتظار " یعنی ، انتظار غلبه حق بر باطل ، و غلبه داد بر بیداد ، و غلبه علم بر جهل ، و غلبه تقوا بر گناه ، همواره آمادگی خود را برای مشارکت در نهضت‌های پاک و مقدس تجدید می نماید ، و با یاد تاریخ سراسر خون و حماسه سربازان فداکار تشیع ، مشعل خونین مبارزات عظیم را بر سر دست حمل می کند " . اینکه به شیعه دستور داده اند که به عنوان " منتظر " همیشه سلاح خود را آماده داشته باشد ، و با یاد کردن نام " قائم آل محمد صلی الله علیه و آله " قیام کند ناشی از همین آمادگی است . ناشی از همین قیام و اقدام است.

خورشید پشت ابر!

خواص شیعیان که به محضر امام زمان (عجل الله) شرفیاب می شوند و از نور هدایت او بهره می گیرند خود واسطه های انتقال فیض وجود امام (عجل الله) به سایر مردم هستند. بدین ترتیب حضرت قائم (عجل الله) در دوران غیبت نیز عهده دار وظایف امامت بوده و امت از فیض وجود وی بهره مند می گردند هر چند این بهره مندی در مقایسه با دوران ظهور امام (عجل الله) محدودتر است. امام در دوران غیبت در روایات تشبیه به خورشید پشت ابر شده است که بر زمین می تابد و زمین از نورش ولو پشت ابر بهره مند می گردد. جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا شیعه در دوران غیبت از وجود قائم (عجل الله) منتفع می گردد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: أی والذی بعثنی بالنبوۃ إنهم لینتفعون به ویستضیئون بنور ولایتہ فی غیبتہ کانتفاع الناس بالشمس و إن جلتها السحاب، آری سوگند به کسی که مرا به نبوت برانگیخت شیعیان در دوران غیبت به وجود قائم (عجل الله) منتفع و از نور ولایتش بهره مند می شوند آن گونه که مردم از خورشید بهره می برند هر چند که ابر آن را پوشانده باشد.

غایب بودن ولی عصر (عجل الله) به این معناست که عموم مردم حضرت ولی عصر (عجل الله) را نمی شناسند و از هویت او آگاهی ندارند. گرچه در همین میان نیز برخی از شیعیان خالص حضرت را می شناسند و با او مراوده و ارتباط دارند. بنابراین امام با حضور خویش در میان مردم منشأ آثار و برکات فراوانی می گردد هر چند عموم مردم از تشخیص آن ناتوان باشند.

سابقه ی غیبت اولیای الهی!

باید دانست که برخی از انبیاء و اولیای الهی نیز برای مدتی کوتاه یا طولانی از دسترس مردم به دور و در حال غیبت به سربرده اند در حالی که همچنان منصب نبوت آنان تداوم داشته است. برای مثال موسی علیه السلام برای مدت چهل روز از بنی اسرائیل غایب شد. همچنین حضرت یونس علیه السلام نیز برای مدتی در شکم ماهی گرفتار آمد ولی در هر حال پس از دوران غیبت دوباره به سوی امت خویش بازگشته و عهده دار منصب نبوت و هدایتگری مردم بودند.

از این رو غیبت به تنهایی دلیل عزل امام یا نبی از منصب الهی خویش نمی تواند باشد.

۴-دوره حکومت امام زمان حضرت مهدی (عج)

پس از ظهور، امام زمان حضرت مهدی (عج) بر اساس احکام اسلام حکومت واحد جهانی تشکیل خواهند داد که در سایه آن سرتاسر عالم پر از عدل و داد خواهد شد.

حضرت مهدی صاحب علم و حکمت بسیار است و دارنده ذخایر پیامبران است. وی نهمین امام است از نسل امام حسین علیه

السلام اکنون از نظرها غایب است . ولی مطلق و خاتم اولیاء و وصی اوصیاء و قائد جهانی و انقلابی اکبر است . چون ظاهر شود ، به کعبه تکیه کند ، و پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را در دست گیرد و دین خدا را زنده و احکام خدا را در سراسر گیتی جاری کند . و جهان را پر از عدل و داد و مهربانی کند . حضرت مهدی علیه السلام در برابر خداوند و جلال خداوند فروتن است . خدا و عظمت خدا در وجود او متجلی است و همه هستی او را فرا گرفته است . مهدی علیه السلام عادل است و خجسته و پاکیزه . ذره ای از حق را فرو نگذارد . خداوند دین اسلام را به دست او عزیز گرداند . در حکومت او ، به احدی ناراحتی نرسد مگر آنجا که حد خدایی جاری گردد.

مهدی علیه السلام حق هر حقداری را بگیرد و به او بدهد . حتی اگر حق کسی زیر دندان دیگری باشد ، از زیر دندان انسان بسیار متجاوز و غاصب بیرون کشد و به صاحب حق باز گرداند . به هنگام حکومت مهدی علیه السلام حکومت جباران و مستکبران ، و نفوذ سیاسی منافقان و خائنان ، نابود گردد . شهر مکه - قبله مسلمین - مرکز حکومت انقلابی مهدی شود . نخستین افراد قیام او ، در آن شهر گرد آیند و در آنجا به او بپیوندند ... برخی به او بگروند ، با دیگران جنگ کند ، و هیچ صاحب قدرتی و صاحب مرامی ، باقی نماند و دیگر هیچ سیاستی و حکومتی ، جز حکومت حقه و سیاست عادلانه قرآنی ، در جهان جریان نیابد . (المهدی

الموعود، ج ۲، ص ۵-۷)

در زمان حکومت مهدی علیه السلام به همه مردم ، حکمت و علم بیاموزند ، تا آنجا که زنان در خانه ها با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت کنند . (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲) در آن روزگار ، قدرت عقلی توده ها تمرکز یابد . مهدی علیه السلام با تایید الهی ، خردهای مردمان را به کمال رساند و فرزندی در همگان پدید آورد ... مهدی علیه السلام فریاد رسی است که خداوند او را بفرستد تا به فریاد مردم عالم برسد . در روزگار او همگان به رفاه و آسایش و وفور نعمتی بمانند دست یابند .

حتی چهارپایان فراوان گردند و با دیگر جانوران ، خوش و آسوده باشند . زمین گیاهان بسیار رویند آب نهرها فراوان شود ، گنجها و دفینه های زمین و دیگر معادن استخراج گردد . در زمان مهدی علیه السلام رسم ستم و شبیخون و غارتگری برافتد و جنگها از میان برود . در جهان جای ویرانی نماند ، مگر آنکه مهدی علیه السلام آنجا را آباد سازد . (المهدی الموعود، ج ۱، ص ۲۶۴-۳۱۸) در قضاوتها و احکام مهدی علیه السلام و در حکومت وی ، سر سوزنی ظلم و بیداد بر کسی نرود و رنجی بر دلی ننشیند . مهدی ، عدالت را ، همچنان که سرما و گرما وارد خانه ها شود ، وارد خانه های مردمان کند و دادگری او همه جا را بگیرد . (المهدی

الموعود، ج ۱، ص ۲۸۰-۲۸۴)

اولین مأموریت یاران حضرت، جنگی تمام عیار با مستکبران عالم است که در آغاز انقلاب بزرگ حضرت، در رأس همه کارها قرار دارد. یاران خاص حضرت مهدی (عجل الله فرجه) در این جنگ سربازانی شجاع و فداکار در رکاب امام زمان (عجل الله فرجه) و

گوش به فرمان آن حضرت هستند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: قائم آل محمد (علیه السلام) شباهت هایی با پنج تن از پیامبران دارد ... اما شباهت او به جد خود پیامبر صلی الله علیه و اله (قیام با شمشیر است و کشتن دشمنان خدا و پیامبر و نیز جباران و سرکشان، او با نیروی شمشیر و از (نیروی) ترس، (که در دل جباران انداخته می شود) مدد می گیرد). کمال الدین و تمام النعمه، جلد ۱، صفحه ۳۲۷.

در این روایت به دو شباهت اصلی حضرت مهدی (عجل الله فرجه) با جد بزرگوارش اشاره شده که یکی از آن ها، قیام با شمشیر و دیگری، پشتیبانی خدا از او به وسیله ایجاد ترس و وحشت در دل دشمنان است).

پس بی شک اگر مردم برای حکومت واحد جهانی؛ آن هم برپایه فضیلت و اخلاق و عدل و داد و رعایت حقوق و احکام اسلامی آمادگی پیدا کنند، آن حضرت بطور مسلم آشکار خواهد شد. [۳۲] و اینچنین سرانجام حکومت جهانی، به دست با کفایت مهدی علیه السلام برپا می شود؛ و همه جا پر از عدل و داد می گردد؛ و مضمون آیه «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» [۳۳] بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد، تحقق می یابد. [۳۴] یعنی همان چیزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و همه امامان معصوم علیهم السلام در صدد آن بودند؛ و شرایط خاص زمان و مکان اجازه وصول به آن را نداد. [۳۵]. البته حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر کار، هرگز مانع از حکومت های اسلامی در مقیاس های محدودتر پیش از آن از طرف مستضعفان بر ضد مستکبران نخواهد بود، و هر زمان شرایط آن را فراهم سازند وعده حتمی و مشیت الهی در باره آنها تحقق خواهد یافت و این پیروزی نصیبشان می شود. [۳۶].

مدت حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چند سال است؟

گرچه درباره مدت حکومت آن حضرت احادیث مختلفی در منابع اسلامی دیده می شود که از ۵ یا هفت سال تا ۳۰۹ سال (مقدار توقف اصحاب کهف در آن غار تاریخی) ذکر شده، که در واقع ممکن است اشاره به مراحل و دوران های آن حکومت باشد (آغاز شکل گرفتن و پیاده شدنش پنج یا هفت سال و دوران تکاملش ۴۰ سال و دوران نهائی اش بیش از سیصد سال!)؛ ولی قطع نظر از روایات اسلامی، مسلم است که این آوازه ها و مقدمات برای یک دوران کوتاه مدت نیست بلکه قطعاً برای مدتی است طولانی که

ارزش این همه تحمل زحمت و تلاش و کوشش را داشته باشد! [۳۷]

شمایل و خصوصیات

در روایات پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت پیامبر (ص) شمایل و اوصاف حضرت مهدی (عج) بیان شده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

آن بزرگوار چهره اش جوان و گندمگون، پیشانی اش بلند و تابنده، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه و درشت، بینی اش کشیده و زیبا و دندانهایش براق و گشاده است. بر گونه راست آن امام، خالی مشکین و در میان شانه اش اثری چون اثر نبوت دیده می شود و اندام مبارکش متناسب و دلریاست.

بعضی از ویژگی های آن وجود شریف که در سخنان معصومین علیهم السلام بیان گردیده، از این قرار است:

او اهل عبادت و شب زنده داری، زهد و ساده زیستی، صبر و بردباری، عدالت و نیکوکاری است. آن حضرت سرآمد همگان و در علم و دانش و وجود نازنینش چشمه سار برکت و پاکی است. او اهل قیام و جهاد، رهبر جهانی، انقلابی بزرگ، منجی نهایی و مصلح موعود بشریت است. آن وجود نورانی از تبار رسول خدا (ص) و از اولاد فاطمه زهرا (ع) و نهمین فرزند از نسل سید الشهداء است که به هنگام ظهور بر کعبه تکیه زند و پرچم پیامبر را در دست گیرد و با قیام خود دین خدا را زنده و احکام خداوند را در سراسر گیتی جاری کند و جهان را پر از مهربانی و داد گرداند پس از آن که پر از جو و بیداد شده باشد.²⁵

از معجزات و کرامات

یکی از فرازهای خواندنی زندگی امام مهدی (عج) در سال های نخستین تولد و پیش از دوران غیبت، معجزه ها و کرامت هایی است که به وسیله آن حضرت، انجام گرفته است و معمولاً این بخش از حیات آن آیت بزرگ الهی، مورد غفلت واقع شده است.

ما تنها یک نمونه از آن ها را می آوریم:

ابراهیم بن احمد نیشابوری گوید:

زمانی که عمرو بن عوف، [که فرمانروایی ستمگر بود و به کشتن شیعیان علاقه فراوان داشت.] قصد کشتن مرا کرد به شدت بیمناک شدم و وحشت همه وجودم را فرا گرفت. پس با خاندان و دوستان خداحافظی کرده و رو به جانب خانه امام حسن عسگری

²⁵ - منتخب الاثر، فصل دوم، از ص ۲۳۹ تا ۳۸۳.

(ع) کردم تا با ایشان نیز وداع کنم و در نظر داشتم که پس از آن بگریزم. چون به خانه امام وارد شدم، در کنار امام حسن عسگری (ع) پسری دیدم که رویش مانند شب چهاردهم می درخشید به گونه ای که از نور سیمای او حیران گشتم و نزدیک بود آنچه را در خاطر داشتم [یعنی ترس از کشته شدن و تصمیم به فرار] فراموش کنم.

[در این هنگام آن کودک] به من گفت: «ای ابراهیم، نیازی به گریختن نیست! به زودی خدای متعال، شر او را از تو دور خواهد کرد!»

حیرتم بیشتر شد، به امام عسگری (ع) گفتم: فدای شما شوم! این پسر کیست که از درون من خبر می دهد؟! امام عسگری (ع) فرمود: او فرزند من و جانشین پس از من است...

ابراهیم می گوید: بیرون آمدم در حالی که به لطف خداوند امیدوار بودم و به آنچه از امام دوازدهم، شنیده بودم، اعتماد داشتم. چندی بعد، عمویم مرا به کشته شدن عمرو بن عوف، بشارت داد.²⁶

پاسخ گویی به سوالات

آخرین ستاره درخشان آسمان امامت، در همان سالهای آغاز زندگی، به سوال شیعیان در موارد گوناگون، پاسخ های محکم و قانع کننده می داد و دلگرمی و آرامش خاطر آنان را فراهم می کرد. برای نمونه روایتی را به اختصار نقل می کنیم:

سعد بن عبدالله قمی از بزرگان شیعه به همراه احمد بن اسحاق قمی وکیل امام حسن عسگری (ع) برای طرح سوالات و دریافت پاسخ آنها به محضر امام دوازدهم شرفیاب می شود. او جریان این دیدار را چنین نقل کرده است:

چون خواستم سوال کنم، امام عسگری (ع) به فرزندش اشاره کرد و فرمود: «از نور چشمم سوال کن!» در این هنگام کودک رو به من کرده فرمود: «هرچه می خواهی سوال کن!... پرسیدم: مقصود از «کهیص» [از حروف مقطعه قرآن] چیست؟ فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است. خداوند بنده [و پیامبر] خود زکریا را از آن آگاه ساخته و سپس آن را برای محمد (ص) باز گفته است. داستان از این قرار است که زکریا (ع) از پروردگارش خواست تا نام های پنج تن [آل عبا] را به او بیاموزد. خداوند متعال جبرئیل (ع) را بر او فرستاد و آن نامها را به او یاد داد. زکریا چون [نام های مقدس] محمد (ص) و علی و فاطمه و حسن (ع) را بر زبان می آورد اندوه و گرفتاریش برطرف می شد و وقتی حسین (ع) را یاد می کرد، بغض گلویش را می گرفت و مبهوت می

²⁶ - اثبات الهداء، ج ۳ فصل ۷، ص ۷۰۰.

شد. روزی گفت: بارالها چرا وقتی آن چهار نفر را یاد می‌کنم از اندوه‌ها و نگرانی‌هایم راحت شده و دل آرام می‌شوم و چون حسین (ع) را به یاد می‌آورم، اشکم جاری و ناله‌ام بلند می‌شود؟! خداوند او را از داستان حسین (ع) آگاه کرد و فرمود: «کهیص» [رمز این داستان است]. «کاف» رمز کربلا و «هء» رمز هلاکت خاندان [او] و «یاء» کنایه از نام «یزید» که جفا کننده نسبت به حسین (ع) است می‌باشد و «عین» اشاره به عطش و تشنگی او دارد و «صاد» نشان صبر و استقامت امام حسین (ع) است...»

گفتم: ای مولای من! چرا مردم از برگزیدن امام برای خود منع شده‌اند؟

فرمود: «[مقصود تو برگزیدن] امام مصلح است یا امام مفسد؟ گفتم: امام مصلح [که جامعه را اصلاح کند]. فرمود: با توجه به اینکه هیچ کس از درون دیگری آگاه نیست که به صلاح و درستی می‌اندیشد یا به فساد و تباهی، آیا احتمال ندارد که برگزیده مردم، مفسد (و اهل تبهکاری) باشد؟» گفتم: آری، امکان دارد. فرمود: «علت، همین است.»^{27 و 28}

گفتنی است که در ادامه روایت، امام مهدی (ع) علت دیگری نیز بیان کرده‌اند و به سوالات دیگر هم پاسخ فرموده‌اند که برای رعایت اختصار از بیان آن‌ها خودداری شد.

دریافت هدایای مادی

یکی از برنامه‌های شیعیان، فرستادن هدایای مادی و واجبات مالی برای امامان معصوم (ع) بوده است و آن بزرگواران پس از پذیرفتن آن‌ها، از نیازمندان جامعه رفع نیاز می‌کردند. ابن اسحاق یکی از وکیل‌های امام حسن عسگری (ع) می‌گوید:

«اموالی تاز شیعیان را به محضر امام یازدهم (ع) بردم تا به آن حضرت تقدیم کنم. در آن حال فرزند خردسال حضرت با پیره‌ای که مانند ماه تمم می‌درخشید در کنار امام حضور داشت. امام عسگری (ع) رو به فرزند خود کرده فرمود: «فرزندم هدایای شیعیان و دوستان را باز کن!» کودک فرمود: «ای مولای من! آیا رواست دست پاک [خود] را به هدایای ناپاک و اموال پلیدی که حلال و حرام آن به یکدیگر آمیخته است دراز کنم؟!»

امام عسگری (ع) فرمود: «ای ابن اسحاق، آن چه در میان اینان است بیرون آور تا حلالو حرام آن را جدا کند!!» پس اولین کیسه را بیرون آوردم. کودک گفت: «این کیسه از فلان شخص از فلان محله شهر قم است [و نام او و نام محله اش را فرمود] که در آن

²⁷ - کمال الدین، ج ۱، باب ۴۳، ح ۲۱، ص ۱۹۰.

²⁸ - توضیح این سخن در فصل اول کتاب در بخش منصوب بودن امام از سوی خدا، گذشت.

شصت و دو اشرفی است. چهل و پنج اشرفی از آن، بهای فروش زمین سنگلاخی است که صاحبش آن را از پدر خود ارث برده است و چهارده دینار آن بهای نه جامه است که فروخته و سه دینارش وجه اجاره دکان ها است.»

امام عسگری (ع) فرمود: «فرزند عزیزم! راست گفتی. اکنون این مرد را راهنمایی کن که کدام [از این اموال] حرام است؟!» کودک با دقت تمام، سکه های حرام را مشخص کرد و علت حرام بودن آنها را به روشنی بیان کرد!

سپس کیسه دیگری بیرون آوردم. آن کودک پس از بیان نام و نشان و محل سکونت صاحب آن، فرمود: «در آن کیسه پنجاه اشرفی است که دست زدن بدان برای ما روا نیست.» سپس علت ناپاکی آن اموال را یک به یک بیان کرد! آن گاه امام عسگری (ع) فرمود: «پسر جانم راست گفتی!» سپس رو به احمد بن اسحاق کرد و فرمود: «همه را به صاحبش برگردان یا سفارش کن که آن ها را به صاحبانش برسانند و ما را نیازی به آن نیست...»²⁹

نماز بر جنازه پدر

آخرین فراز از زندگی امام مهدی (ع) در دوران اختفا و پیش از شروع غیبت، نماز خواندن آن حضرت بر جنازه پاک پدر بزرگوارش است.

ابوالادیان خدمتکار امام یازدهم (ع) در این باره می گوید:

«امام حسن عسگری (ع) در آخرین روزهای عمر شریف خود، نامه هایی را به من داد و فرمود: اینها را به شهر مدائن برسان؛ پس از پانزده روز به سامراء بازخواهی گشت و از خانه من ناله و افغان خواهی شنید و [بدن] مرا در محل غسل خواهی دید.» گفتم: ای سرور من! چون چنین روی دهد، امام و جانشین شما که خواهد بود؟ فرمود: «هر کس پاسخ نامه های مرا از تو بخواهد، امام پس از من خواهد بود.» گفتم: نشانه دیگری بفرمایید! فرمود: «کسی که بر من نماز بخواند، امام پس از من خواهد بود.» گفتم: نشانه دیگری بفرمایید! فرمود: «کسی که از آن چه در کیسه است خبر دهد، امام پس از من خواهد بود.» [اولی] هیبت و شکوه امام مانع از آن شد که بپرسم در آن کیسه چیست!

نامه ها را به مدائن بردم و جواب آن ها را گرفتم و همان گونه که فرموده بود روز پانزدهم وارد سامراء شدم و در آن حال فریاد ناله و افغان از سرای آن حضرت شنیدم و [بدن] امام عسگری (ع) را در محل غسل یافتیم. در آن حال جعفر، برادران حضرت را دیدم

²⁹ - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۳، ح ۲۱، ص ۱۹۰.

که بر در خانه امام ایستاده است و جمعی از شیعیان، وی را [در مرگ برادر] تسلیت و [بر امامتش] تبریک می گفتند!! با خود گفتم: اگر این [جعفر] امام است که امامت، تباه می شود؛ زیرا او را می شناختم که اهل شراب و قمار بازی و تارزنی است! [ولی چون در پی نشانه ها بودم] پیش رفتم و [مانند دیگران] تبریک و تسلیت گفتم ولی او درباره هیچ چیز [از جمله جواب نامه ها] از من سوالی نکرد. در آن حال عقید [یکی از خدمتکاران از خانه] بیرون آمد و [خطاب به جعفر] گفت: ای سرور من، برادرت [امام عسگری (ع)] کفن شده است، برخیز و بر او نماز گزار!! من به همراه جعفر و جمعی از شیعیان داخل خانه شدم و امام یازدهم (ع) را کفن شده بر تابوت دیدم. جعفر پیش رفت تا بر برادرش نماز گزارد ولی چون خواست تکبیر بگوید کودکی گندم گون با گیسوانی مجعد و دندان های پیوسته بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و گفت: «ای عمو! عقب برو کن من به نماز گزاردن بر پدرم سزاوارترم!» پس جعفر با چهره ای رنگ پریده و زرد، عقب رفت! آن کودک پیش آمد و بر بدن امام (ع) نماز گزارد. پس از آن [به من] فرمود: «جواب نامه هایی را که به همراه داری به من بده!» نامه ها را به او دادم و با خود گفتم این دو نشانه [از نشانه های امامت این کودک است] و جریان کیسه، باقی مانده است. نزد جعفر رفتم و او را دیدم که آه می کشید! یکی از شیعیان از او پرسید این کودک کیست؟

جعفر گفت: به خدا سوگند هرگز او را ندیده و نمی شناسم.

ابوالادیان ادامه می دهد:

«ما نشسته بودیم که گروهی از اهل قم آمدند و از امام حسن عسگری (ع) سراغ گرفتند و چون از شهادت آن حضرت باخبر شدند گفتند: به چه کسی تسلیت بگوییم؟ مردم به جعفر اشاره کردند. آن ها بر او سلام کردند و تبریک و تسلیت گفتند. سپس خطاب به جعفر گفتند: همراه ما نامه ها و اموالیا ست. بگو نامه ها از کیست؟ و اموال چقدر است؟!»

جعفر بر آشفت و از جا برخاست و گفت: آیا از ما علم غیب می خواهید؟! در این حال خدمتکار [از اندرون] بیرون آمد و گفت: نامه های فلانی و فلانی همراه شماست [و نام و نشانی صاحبان نامه ها را گفت] و نیز کیسه ای با شماست که در آن هزار دینار است که نقش ده دینار آن محو شده است! آن نامه ها و اموال را به او دادند و گفتند: آن که تو را برای گرفتن این ها فرستاده امام است...»³⁰

³⁰ - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۳، ح ۲، ص ۲۲۳.

* امام عسگری (ع) با توجه به مخفی بودن ولادت فرزندش، وی را به افراد مورد اعتماد و گروهی از بزرگان شیعه، معرفی و نشان داد تا مردم در شناخت آخرین امام (ع) دچار حیرت و گمراهی نگردند.

* امام مهدی (ع) در سنین کودکی به پرسش های کلامی و اعتقادی سعد بن عبدالله پاسخ دادند.

* حضرت بنا به سفارش پدر، هدایای ارسالی شیعیان توسط احمد بن اسحاق را دریافت و با معرفی صاحبان اموال، حلال و حرام بودن آن را از هم تفکیک و اموال حرام را به صاحبان اصلی آنان ارجاع دادند.

* بعد از شهادت امام عسگری (ع) امام مهدی (ع) خود بر جنازه پدر نماز گذارد.

امام مهدی (ع) در آینه قرآن و روایات

الف. قرآن

قرآن کریم، چشمه زلال ناب ترین معارف الهی و ماندگارترین حکمت ها و دانش های مورد نیاز بشر است. کتابی است سراسر راستی و درستی که خبرهای گذشته و آینده جهان را بیان کرده است و هیچ حقیقتی را فرو گذار نکرده است. البته روشن است که حجم بسیار گسترده حقایق عالم در ژرفای آیات الهی نهفته است و تنها آن ها که به عمق معانی آن دست یابند به آن واقعیت پی خواهند برد و آنان اهل قرآن و مفسران حقیقی آن یعنی پیامبر اکرم (ص) و خاندان پاک او هستند.

قیام و انقلاب آخرین سفیر الهی از بزرگترین حقایق جهان است که در آیات فراوانی از قرآن کریم به آن اشاره شده و روایات بسیاری در تفسیر آن آیات نقل گردیده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ أَنْ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)

« همانا در زبور پس از ذکر [تورات] نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.»

امام باقر (ع) فرمود:

« مقصود از بندگان شایسته ای که زمین را به ارث می برند، امام مهدی (ع) و یاران او هستند. »³¹

همچنین در بخشی از آیه ۸۶ از سوره هود آمده است:

(... بَقِيَهُ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ؛

« بقیه الله برای شما بهتر است اگر مومن باشید. »

امام باقر (ع) فرمود:

« وقتی [امام مهدی(عج)] ظهور کند بر دیوار کعبه تکیه زند و اولین سخنی که بر زبان جاری کند این آیه است. سپس می فرماید: «أَنَا بَقِيَهُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتُهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَيَّكُمْ» من «بقیه الله» در زمین و جانشین او و حجت او بر شما هستم. پسر هر کسی بخواهد بر او سلام کند گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَهُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»³²

و در سوره حدید آیه ۱۷ فرموده است:

(اِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛

« بدانید خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده می کند. ما آیات [خود] را برای شما بیان کردیم، باشد که بیندیشید. »

امام صادق (ع) فرمود:

مراد این است که خداوند زمین را به واسطه عدالت حضرت مهدی (عج) در دوران ظهورش زنده خواهد کرد پس از آن که به سبب ستم سردمداران گمراهی مرده باشد.³³

و نیز در سوره قصص آیه ۵ می فرماید:

(وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛

« و ما اراده می کنیم بر مستضعفان زمین، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] و وارثان زمین قرار دهیم. »

³¹ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۲.

³² - کمال الدین، ج ۱، باب ۳۲، ح ۱۶، ص ۶۰۳.

³³ - الغیبه نعمانی، ص ۳۲.

امام علی (ع) فرمود:

« مقصود [از مستضعفان] خاندان پیامبرند. خداوند پس از تلاش و رنجشان، « مهدی » این دودمان را بر می انگیزد و آنان را به اوج شکوه و عزت و اقتدار می رساند و دشمنانشان را به سختی ذلیل می سازد.»³⁴

از نمونه های بالا روشن می شود که برای برداشت حقایق از قرآن، تنها نباید به ظاهر آیات بسنده کرد؛ بلکه بسیاری از واقعیت های عالم در دورن آیات قرآن نهفته است³⁵ که اهل بیت (ع) به عنوان مفسران واقعی قرآن، بیان کننده آن هستند. بنابراین اگرچه آیاتی از قرآن، در ظاهر مربوط به یک رویداد در زمان و مکان خاصی است ولی مانع از آن نیست که در زمان های بعد و برای آیندگان، مصداق پیدا کند و درباره آنان نیز جاری گردد و همین رمز جاودانگی قرآن برای همه نسل هاست.

بر این اساس، با اینکه آیه ۵ سوره قصص درباره قوم بنی اسرائیل نازل شده و جریان پیروزی آنها بر فرعونیان را بیان می کند ولی در روایات متعدد این آیه بر قیام امام مهدی (ع) و روزگار ظهور او منطبق گردیده است و دقت در متن آیه هم نشان می دهد که حاکمیت مستضعفان بر مستکبران، یک سنت و اراده الهی است که اختصاص به زمان و مکان و افراد خاصی ندارد.

ب. روایات

موضوع امام مهدی (ع) از موضوعاتی است که روایات بسیاری درباره آن در اختیار ماست به گونه ای که درباره مراحل مختلف زندگی آن حضرت همچون ولادت، دوران کودکی، غیبت صغری و کبری، علائم ظهور و روزگار ظهور و حکومت جهانی، به طور جداگانه احادیثی از پیشوایان دینی موجود است. چنانکه درباره خصوصیات ظاهری و اخلاقی آن بزرگوار، ویژگی های دوران غیبت او و فیلث و پاداش منتظران ظهورش مجموعه ارزشمندی از روایات داریم و جالب اینکه بسیاری از این روایات هم در کتابهای شیعه و هم در آثار اهل سنت نقل شده است برخی از این احادیث « متواتر »³⁶ است.

³⁴ - الغیبه طوسی، ج ۱، ص ۱۸۴.

³⁵ - پیامبر اکرم (ص) در این باره فرموده اند: « ما فی القرآن آیه الا و لها ظهر و بطن یعنی در قرآن آیه ای نیست مگر اینکه ظاهر و باطنی (درونی) دارد. » (بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۴).

³⁶ - متواتر به روایاتی گفته می شود که تعداد راویان آن به حدی زیاد است که توافق آنها بر دروغ، ممکن نیست. و این چنین روایات، در درجه بالای اعتبار است.

گفتنی است که یکی از ویژگی های قابل توجه امام مهدی (عج) آن است که همه معصومان (ع) درباره آن حضرت سخنان نغزی ایراد فرموده اند که مجموعه ای از معارف آگاهی بخش را فراهم کرده است و از اهمیت فوق العاده قیام و انقلاب آن پرچمدار عدالت حکایت می کند. مناسب است در اینجا از هر یک از آن پیشوایان بزرگ روایتی را نقل کنیم:

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

خوشا به حال آن که مهدی (عج) را ببیند و خوشا حال آن که او را دوست بدارد و خوشا حال کسی که امامت او را باور داشته باشد.³⁷

امام علی (ع) فرمود:

« منتظر فرج [آل محمد (ص)] باشید و از رحمت خدا ناامید نگردید به راستی که محبوبترین کارها نزد خداوند بزرگ، انتظار فرج است.»³⁸

در لوح فاطمه زهرا (ع)³⁹ آمده است:

« ... سپس به خاطر رحمت جهانیان سلسله اوصیاء را به وجود فرزندم امام حسن عسگری (ع) تکمیل خواهم کرد؛ کسی که کمال موسی و شکوه عیسی و صبر ایوب را داراست...»⁴⁰

امام حسن مجتبی (ع) در ضمن روایتی، پس از بیان برخی از مشکلات زمان بعد از رسول خدا (ص) فرمود:

« خداوند در آخر الزمان مردی را بر می انگیزد... و او را به وسیله فرشتگان خود پشتیبانی می کند و یارانش را حفظ می کند... و او را بر تمامی ساکنان زمین چیره می سازد... او زمین را از عدالت و روشنایی و دلیل آشکار پر می سازد... خوشا حال آن که روزگار او را ببیند و سخن او را بشنود.»⁴¹

³⁷ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

³⁸ - همان، ص ۱۲۳.

³⁹ - در روایات مذکور آمده که جابرا نصاری می گوید: در زمان رسول خدا (ص) برای تهنیت ولادت امام حسین (ع) نزد حضرت فاطمه (ع) رفتم. در دست ایشان لوح (صفحه) سبز رنگی دیدم و در آن نوشته ای نورانی مانند آفتاب دیدم. گفتم این لوح چیست؟ فرمود: « این لوح را خداوند به رسولش هدیه کرده و در آن اسم پدر و شوهر و دو فرزندم و نامهای جانشینان فرزندانم ثبت شده. رسول خدا آن را به من عطا فرموده تا بدان مسرور گردم».

⁴⁰ - کمال الدین، ج ۱، باب ۲۸، ح ۱، ص ۵۶۹.

امام حسین (ع) فرمود:

« ... خداوند به وسیله او [امام مهدی (عج)] زمین را زنده می کند پس از آن که مرده باشد و به وسیله او آئین حق را بر تمامی دین ها پیروز گرداند هر چند مشرکان را خوش نیاید. برای او غیبتی است که گروهی در آن از دین باز می گردند و گروهی دیگر بر دین استوار می مانند... همانا آن که در غیبت او بر اذیت ها و تکذیب ها شکیبایی کند؛ مانند کسی است که پیش روی رسول خدا (ص) با شمشیر جهاد کرده باشد.»⁴²

امام سجاد (ع) فرمود:

« کسی که در دوران غیبت قائم ما بر دوستی ما ثابت قدم باشد خداوند پاداش هزار شهید از شهدای بدر و احد به او عنایت فرماید.»⁴³

امام باقر (ع) فرمود:

« زمانی بر مردم می آید که امامشان غایب شود پس خوشا حال آن ها که در آن زمان بر امر [ولایت] ما ثابت بمانند...»⁴⁴

امام صادق (ع) فرمود:

« برای قائم (عج) دو غیبت است یکی از آنها کوتاه مدت و دیگری بلند مدت است.»⁴⁵

امام کاظم (ع) فرمود:

« امام [مهدی (عج)] از دیدگان مردم پنهان می شود ولی یاد او از دل های مومنان فراموش نمی شود.»⁴⁶

امام رضا (ع) فرمود:

⁴¹ - احتجاج، ج ۲، ص ۷۰.

⁴² - کمال الدین، ج ۱، باب ۳۰، ح ۳، ص ۵۸۴.

⁴³ - همان، ج ۱، باب ۳۱، ص ۵۹۲.

⁴⁴ - همان، ج ۱، باب ۳۲، ح ۱۵، ص ۶۰۲.

⁴⁵ - الغیبه نعمانی، باب ۱۰، فصل ۴، ح ۵، ص ۱۷۶.

⁴⁶ - همان، باب ۳۴، ح ۶، ص ۵۷.

« وقتی [امام مهدی] قیام کند زمین به نور [وجود] او روشن گردد و آن بزرگوار، ترازوی عدالت را در میان مردم قرار دهد؛ پس کسی به دیگری ستم نخواهد کرد.»⁴⁷

امام جواد (ع) فرمود:

« قائم ما آن کسی است که [مردم] باید در زمان غیبت، انتظار ظهور او را داشته باشند و چون قیام کرد به فرمان او گردن نهند.»⁴⁸

امام هادی (ع) فرمود:

« امام پس از من فرزندم حسن و پس از او فرزندش « قائم » است آن که زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ستم و جور شده باشد.»⁴⁹

امام حسن عسگری (ع) فرمود:

« سپاس خدای را که مرا از دنیا نبرد تا آن که جانشین مرا به من نشان داد. او از نظر آفرینش و اخلاق، شبیه ترین مردم به رسول خداست...»⁵⁰

* موضوع حکومت جهانی حضرت مهدی (ع) در آیات متعددی بیان گردیده و خداوند هم این امر را در آخر الزمان وعده داده است.

* در احادیث منقول از پیامبر (ص) و دیگر معصومین (ع) امام مهدی (عج) دوره های زندگی، نشانه های ظهور، چگونگی قیام، ویژگی های حکومت مهدی (عج) و دستاوردهای بی نظیر آن، تفصیلاً معرفی گردیده است.

امام مهدی (عج) در نگاه دیگران

موضوع امام مهدی (عج) و قیام و انقلاب جهانی او نه تنها در کتاب های شیعه بلکه در فرهنگ اعتقادی سایر فرقه های اسلامی نیز بیان گردیده و درباره آن به طور گسترده گفتگو شده است. آنان نیز به وجود و ظهور مهدی (عج) که از دودمان پاک پیامبر (ص) و

⁴⁷ - همان، باب ۳۵، ح ۵، ص ۶۰.

⁴⁸ - همان، باب ۳۶، ح ۱، ص ۷۰.

⁴⁹ - الغیبه نعمانی، باب ۳۷، ح ۱۰، ص ۷۹.

⁵⁰ - همان، باب ۳۷، ح ۷، ص ۱۱۸.

از فرزندان حضرت فاطمه زهرا (ع)⁵¹ است معتقدند برای آشکار شدن میزان باور اهل سنت به مهدی موعود (عج) باید به آثار دانشمندان بزرگ ایشان مراجعه کرد. بسیاری از مفسران سنی در کتابهای تفسیری خود تصریح کرده اند که بعضی از آیات قرآن به ظهور حضرت مهدی (عج) در آخر الزمان اشاره دارد مانند فخر رازی⁵² و قرطبی⁵³.

همچنین اکثر محدثان ایشان، احادیث مربوط به امام مهدی (ع) را در کتابهای خود آورده اند که در میان آنها، معتبرترین کتابهای اهل سنت وجود دارد مانند «صالح سته»⁵⁴ و مسند احمد بن حنبل پیشواهی مذهب حنبلی.

بعضی دیگر از دانشمندان اهل سنت در گذشته و حال، کتابهایی مستقل در موضوع امام مهدی (ع) نوشته اند مثل ابو نعیم اصفهانی در مجموعه الاربعین (چهل حدیث) و سیوطی در کتاب «العرف الوردی فی اخبار المهدی (عج)».

نکته قابل توجه اینکه، بعضی از علمای اهل سنت در مقام دفاع از عقیده مهدویت و رد منکران این عقیده، کتاب و مقاله نوشته اند و با بیانات علمی و شواهد روائی، جریان امام مهدی را از امور قطعی و غیر قابل انکار دانسته اند همچون «محمد صدیق مغربی» که در رد گفتار «ابن خلدون» کتابی نگاشته و به سختی از او انتقاد کرده است.⁵⁵

اینها نمونه هایی از موضع اهل سنت در برابر مسئله مهدویت است.

در پایان این بخش از میان صدها روایت، تنها دو روایت نقل می کنیم در کتابهای مشهور و مورد اعتماد اهل سنت آمده است:

پیامبر اسلام (ص) فرمود:

«اگر از [عمر] دنیا تنها یک روز مانده باشد حتماً خداوند آن روز را طولانی کند تا آنکه مردی از خاندان مرا در آن بر انگیزد که هم نام من است.»⁵⁶

51 - المستدرک علی الصحيحین، ج ۴، ص ۵۵۷.

52 - التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۴۰.

53 - تفسیر القرطبی، ج ۸، ص ۱۲۱.

54 - یعنی صحیح های شش گانه، صحاح سته، عنوان عمومی شش مجموعه بزرگ، از کتب حدیث است که در نزد اهل سنت، موثق ترین کتابهای حدیث هستند و عبارتند از: «صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ابن ماجه، سنن نسائی، جامع ترمذی». اهل سنت، احادیث نقل شده در این کتابها را، «صحیح» دانسته و سخن پیامبر اکرم (ا) می دانند و پس از قرآن کریم، آنها را معتبرترین کتاب می خوانند.

55 - «ابن خلدون» جامعه شناس بزرگ اهل سنت است و به پاره ای از روایات امام مهدی (عج) اشکار کرده و آنها را ضعیف شمرده است و با وجود اینکه بعضی از روایات مربوط به حضرت مهدی (عج) را صحیح دانسته در مسئله مهدویت تشکیک کرده است. «محمد صدیق مغربی» در کتبای با عنوان «ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون» سخنان او را رد کرده است. همچنین «عبد المحسن بن حمد العباد» در مقاله ای تحت عنوان «الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحه، الواردة فی المهدی» به شبهات ابن خلدون پاسخ گفته است.

و نیز آن حضرت فرمود:

« مردی از خاندان من قیام می کند که در نام و سیرت شبیه من است. او [جهان را] پر از عدل و داد خواهد کرد همانگونه که از ظلم و ستم لبریز گشته باشد.»⁵⁷

گفتنی است که اعتقاد به ظهور مصلح و منجی که در پایان دنیا ظهور کرده و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد یک اعتقاد جهانی و همگانی است و پیروان راستین همه ادیان آسمانی بر اساس تعالیم کتاب های دینی خود منتظر قیام آن موعود بزرگ هستند. در کتاب های مقدس زبور، تورات، انجیل و نیز کتابهای هندوها و زرتشتیان و برهمنیان به ظهور منجی بزرگ جهان اشاره شده است. البته هر ملتی برای او لقبی مخصوص گفته اند. زرتشتیان او را به نام «سوشیانس» یعنی نجات دهنده جهان و مسیحیان به نام «مسیح موعود» و یهود به نام «سرور میکائیلی» می شناسند.

بخشی از عبادات «جاماسب نامه» از کتاب های مقدس زرتشت چنین است:

«پیغمبر عرب، آخر پیغمبران باشد که در میان کوه های مکه پیدا شود... و با بندگان خود چیز خورد و به روش بندگان نشیند... و دین او اشرف ادیان باشد و کتاب او باطل کند همه کتاب ها را ... و از فرزندان دختر پیغمبر که خورشید جهان و شاه زمان نام دارد، کسی پادشاه شود در دنیا به حکم یزدان، که جانشین آخر آن پیغمبر باشد... و دولت او تا به قیامت متصل باشد...»⁵⁸

* همه فرق اسلامی در اصل اعتقاد به ظهور امام مهدی (ع) به عنوان آخرین نجات بخش از دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله، اتفاق دارند.

* احادیث مربوط به امام مهدی (ع) در منابع معتبر اهل سنت مثل صحاح ششگانه، مسند احمد و ... نیز نقل شده است.

* تعداد زیادی از علمای اهل سنت، کتاب ها مستقلی در خصوص روایات امام مهدی (ع) و زندگی آن حضرت تالیف نموده اند و نیز برخی از دانشمندان آنان در دفاع از روایات مهدویت و رد منکران آن کتابها و مقالات علمی و تحقیقی نوشته اند.

⁵⁶ - سنن ابوداود، ج ۲، ح ۴۲۸۲، ص ۱۰۶.

⁵⁷ - معجم کبیر، ج ۱۰، ح ۱۰۲۲۹، ص ۸۳.

⁵⁸ - ادیان و مهدویت، ص ۲۱.

خلاصه از زندگینامه امام زمان (عج) در یک نگاه



آخرین امام شیعیان و دوازدهمین جانشین رسول خدا (ص) در سپیده دم جمعه، نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری [۸۶۸ میلادی] در سامرا یکی از شهرهای عراق، دیده به جهان گشود. پدر گرامی او، پیشوای یازدهم شیعیان حضرت امام حسن عسگری (ع) و مادر بزرگوار آن حضرت، بانویی شایسته به نام «نرجس» بود که درباره ملیت او روایات مختلف است. مطابق روایتی، آن حضرت دختر «یشوع» پسر امپراتور روم بوده و مادرش از نسل «شمعون» وصی حضرت عیسی (ع) است. برابر این روایت نرجس در پی خوابی شگفت مسلمان شد و به هدایت امام حسن عسگری (ع) خود را در میان سپاه روم که عازم نبرد با مسلمانان بودند قرار داد و همراه جمعی دیگر به اسارت لشکر اسلام در آمد. امام هادی (ع) کسی را فرستاد که او را خریداری کرد و به سامراء آورد.⁵⁹

روایات دیگری نیز نقل شده است⁶⁰ ولی آنچه مهم و قابل توجه است اینکه حضرت نرجس (ع) مدتی در خانه حکیمه خاتون - از خواهران بزرگوار امام هادی (ع) - بوده و تحت تعلیم و تربیت ایشان قرار گرفته است و مورد احترام فراوان حکیمه (ع) بوده است. حضرت نرجس (ع) آن بانویی است که سال ها پیش در کلام پیامبر اسلام (ص)⁶¹ و امیر المومنین (ع)⁶² و امام صادق (ع)⁶³ مورد ستایش قرار گرفته و از او به عنوان بهترین کنیزان و سرور آنان یاد شده است.

گفتنی است که مادر امام عصر (عج) به نام های دیگری مانند سوسن، ریحانه، ملیکه و صیقف (صقیل) نیز خوانده می شد.

59 - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۱، ح ۱، ص ۱۳۲.

60 - بحارالانوار، ج ۵، ح ۲۹، ص ۲۲ و ح ۱۴، ص ۱۱.

61 - همان، ج ۵۰، ح ۷، ص ۲۱.

62 - الغیبه طوسی، ح ۴۷۸، ص ۴۷۰.

63 - کمال الدین، ج ۲، باب ۳۲، ح ۳۱، ص ۲۱.

نام و کنیه⁶⁴ امام زمان (عج) همان نام و کنیه پیامبر اسلام (ص) است و در برخی از روایات از بردن نام ایشان تا هنگام ظهور، نهی شده است.

لقب های مشهور آن حضرت عبارتند از: مهدی، قائم، منتظر، بقیه الله، خلف صالح، منصور، صاحب الامر، صاحب الزمان و ولی عصر که معروف ترین آن ها «مهدی» است.

آن امام خوبی ها را «مهدی» گفته اند زیرا که هدایت شده ای است که مردم را به سوی حق می خواند و «قائم» خوانده اند چون برای حق، قیام خواهد کرد و «منتظر» نامیده اند زیرا که همگان در انتظار مقدم اویند و «بقیه الله» لقب داده اند چرا که باقیمانده حجت های خدا و آخرین ذخیره الهی است.

«حجت» به معنی گواه خدا بر خلق و «خلف صالح» به معنی جانشین شایسته برای اولیا خداست. او «منصور» است چون از سوی پروردگار یاری می شود و «صاحب الامر» است چون امر ایجاد حکومت عدل الهی به عهده اوست. «صاحب الزمان و ولی عصر» نیز به معنی آن است که او حاکم و فرمانروای یگانه زمان است.

در روایات فراوان، از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که مردی از خاندان او به نام «مهدی» قیام خواهد کرد و بنیان ستم را واژگون خواهد ساخت. فرمانروایان سمتگر عباسی با اطلاع از این روایات در پی آن بودند که در همان ابتدای ولادت امام مهدی (عج) او را به قتل رسانند. بنابراین از زمان امام جواد (ع) زندگی امامان معصوم (ع) با محدودیت های بیشتری همراه گشت و در زمان امام حسن عسگری (ع) به اوج خود رسید به گونه ای که کمترین رفت و آمد به خانه آن بزرگوار از نظر دستگاه حکومت، مخفی نبود. پیداست در چنین شرایطی باید تولد آخرین حجت حق و موعود الهی در پنهانی و به دور از چشم دیگران می بود. به همین دلیل حتی نزدیکان امام یازدهم از جریان ولادت امام مهدی (ع) بی اطلاع بودند و تا چند ساعت پیش از تولد نیز، نشانه های بارداری در نرجس خاتون مادر بزرگوار امام دوازدهم، دیده نشد.

حکیمه خاتون، دختر گرامی امام جواد (ع) جریان ولادت را چنین حکایت کرده است:

امام حسن عسگری (ع) به دنبال من فرستاد و فرمود: «ای عمه! امشب افطار نزد ما باش! چرا که شب نیمه شعبان است و خداوند در این شب [آخرین] حجت خود بر روی زمین را آشکار خواهد کرد. پرسیدم: مادر او کیست؟ فرمود: نرجس! گفتم: فدای شما شوم! نشانه بارداری در او پیدا نیست! فرمود: سخن همان است که گفتم! پس [بر نرجس] وارد شدم و سلام کردم و نشستیم. او

⁶⁴ - اسمی است که با لفظ «اب» یا «ام» شروع می شود مانند اباعبدالله و ام البنین.

پیش آمد تا کفش هایم را بیرون آورد و به من گفت: بانوی من حال شما چطور است؟ گفتم: بلکه تو بانوی من و بانوی خاندان منی! سخن مرا نپذیرفت و گفت: عمه جان چه می فرمایید! گفتم: دخترم، امشب خداوند متعال به تو پسری عطا می فرماید که سرور دنیا و آخرت خواهد بود. پس خجالت کشید و حیا کرد.

حکیمه گوید: پس از نماز عشاء افطار کردم و در بستر خود آرامیدم و هنگام نیمه شب برای انجام نماز [شب] برخاستم و آن را به جای آوردم در حالی که نرجس [به آرامی] خوابیده بود بدون آنکه اتفاقی برایش روی دهد. پس از انجام تعقیبات [نماز] خوابیدم. سپس هراسان بیدار شدم حال آن که او همچنان در خواب بود. لحظاتی بعد برخاست و نماز [شب] گزارد و خوابید.

حکیمه ادامه می دهد: بیرون آمدم و در جستجوی فجر [سپیده] به آسمان نگریستم. پس فجر اول⁶⁵ را مشاهده کردم و نرجس همچنان در خواب بود. پس به شک افتادم! ناگاه امام حسن عسگری (ع) از جایگاه خود ندا برآورد: ای عمه شتاب مکن! امر [ولادت] نزدیک است. نشستیم و به قرائت سوره های «سجده» و «یس» مشغول شدم که نرجس با اضطراب بیدار شد. به سرعت نزد او رفتم و گفتم: «اسم الله علیک»⁶⁶ [نام خدا بر تو باد] آیا چیزی احساس می کنی؟ گفت: آری ای عمه! گفتم: بر خود مسلط باش و دلت را استوار دار که این همان است که با تو گفتم. در این هنگام ضعیفی من و نرجس را فرا گرفت. پس به صدای سرورم [نوزاد تولد یافته] به خود آمدم و جامه را از روی او برداشتم و او را در حال سجده دیدم! در آغوشش گرفتم و او را کاملاً پاکیزه یافتم!

در این هنگام امام عسگری (ع) مرا ندا داد: «ای عمه! پسرم را نزد من بیاور! او را نزد وی بردم ... در آغوشش گرفت و فرمود: پسرم سخن بگ! پس لب به سخن گشود و فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله». سپس بر امیر المومنین و امامان (ع) درود فرستاد تا به نام پدرش رسید و از سخن گفتن باز ایستاد. امام عسگری (ع) فرمود: ای عمه او را به نزد مادرش ببر تا بر او سلام کند...

حکیمه گوید: فردای آن روز به نزد امام یازدهم رفتم و بر حضرت سلام کردم و پرده را کنار زدم تا مولایم (امام مهدی (عج)) را ببینم ولی او را ندیدم از این رو از پدر بزرگوارش پرسیدم: فدای شما شوم! برای مولای من چه اتفاقی روی داده است؟ آن حضرت پاسخ داد: ای عمه! او را به آن کسی (خدایی) سپردم که مادر موسی (ع) را به او سپرد.

⁶⁵ - مقصود سفیدی است که اندکی پیش از اذان صبح در افق دیده می شود.

⁶⁶ - این جمله کنایه از این است که بلا از تو دور باد.

حکیمه گوید: چون روز هفتم فرا رسید آمدم و سلام کردم و نشستم. امام فرمود: فرزندم را نزد من آور! من سرورم را آوردم... امام فرمود: فرزندم! سخن بگوی! نوزاد [لب بگشود و] پس از گواهی به یگانگی خداوند و درود بر پیامبر اکرم و پدران بزرگوارش این آیات را تلاوت فرمود:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* وَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ. ⁶⁷ ⁶⁸)

« به نام خداوند بخشنده مهربان و ما اراده کردیم و بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پا برجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانش آنچه را از آنها [بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم. »

زندگی امام مهدی (عج) شامل سه دوره پر فراز و نشیب است:

۱. دوره اختفا: زندگی پنهانی آن حضرت از آغاز ولادت تا زمان شهادت امام عسگری (ع) است.
۲. دوران غیبت: از هنگام شهادت امام یازدهم (ع) شروع گردیده تا هر زمان که به اراده خداوند ظهور کند، ادامه خواهد یافت.
۳. عصر ظهور: پس از طی شدن دوران غیبت و به خواست پروردگار جهان، امام دوازدهم (ع) ظهور خواهد کرد و دنیا را سرشار از خوبی ها و زیبایی ها خواهد نمود. هیچ کس زمان ظهور آن موعود منتظر را نمی داند و از امام عصر (عج) روایت شده، آنها که برای ظهور زمانی را تعیین کنند دروغگو هستند.⁶⁹

نکته

۱. امام زمان (ع) فرزند امام عسگری (ع) و از مادری به نام نرجس در صبح گاه جمعه روز ۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری در سامرا چشم به جهان گشود.
۲. نام و کنیه حضرت، همانند رسول خدا است و لقب معروف حضرت « مهدی عج » است.

⁶⁷ - سوره قصص، آیات ۵ و ۶.

⁶⁸ - کمال الدین، ج ۲، باب ۴۲، ص ۱۴۳.

⁶⁹ - احتجاج، ج ۲، ش ۳۴۴، ص ۵۴۲.

۳. بنا به حکمت الهی دوران حمل امام زمان (ع) نامحسوس و قضیه ولادت حضرت از چشم دیگران مخفی بوده است.

۴. شمائل ظاهری و اوصاف و خصوصیات جسمی حضرت در روایات ذکر شده است.

۵. دوران زندگی امام مهدی (ع) شامل دوره پنج ساله اختفاء، دوره هفتاد ساله غیبت صغرا و دوره طولانی غیبت کبری است.

این دوره از زندگی حضرت مهدی (عج) در بردارنده نکات بسیار مهمی است که به بخشی از آنها اشاره می شود:

از آن جا که ولادت امام دوازدهم (ع) به صورت پنهانی انجام گرفت بیم آن بود که شیعیان در شناخت آخرین حجت پروردگار به اشتباه و گمراهی گرفتار آیند. امام عسگری (ع) وظیفه داشت تا فرزند خود را به گروهی از بزرگان شیعه و افراد مورد اعتماد معرفی کند تا آنان نیز خبر ولادت او را به دیگر پیروان اهل بیت (ع) برسانند و بدین ترتیب ضمن معرفی آن بزرگوار، تهدیدی نیز متوجه وجود آن آخرین سفیر حق نگردد.

« احمد بن اسحاق » که از بزرگان شیعه و پیروان ویژه امام یازدهم (ع) است می گوید: خدمت امام عسگری (ع) شرفیاب شدم و می خواستم در مورد امام پس از او سوال کنم؛ ولی پیش از آن که سخنی بگویم فرمود: « ای احمد! همانا خدای متعال از آن زمان که آدم را آفریده، زمین را از حجت خود خالی نگذاشته است و تا قیامت نیز چنین نخواهد کرد! به واسطه حجت خدا، بلا از اهل زمین برداشته می شود و [به برکت وجود او] باران باریده و بهره های زمینی بیرون می آید. »

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! امام و جانشین پس از شما کیست؟!

آن حضرت با شتاب به درون خانه رفت و بازگشت در حالی که پسری سه ساله که رویش همانند ماه تمام می درخشید بر دوش خویش داشت و فرمود: « ایا حمد بن اسحاق! اگر نزد خدای متعال و حجت های او گرامی نبودی، این پسر را به تو نشان نمی دادم! همانا او هم نام و هم کنیه رسول خداست و کسی است که زمین را از عدل و داد پر می کند همان گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد. »

گفتم: سرور من! آیا نشانه ای هست که قلبم به آن آرام گردد؟!

[در این هنگام] آن کودک، لب به سخن گشود و به زبان عربی روان گفت:

« انا بقیه الله فی ارضیه و المنتقم من أعدائه... من بقیه الله در زمین هستم که از دشمنان خدا انتقام خواهم گرفت، ای احمد بن اسحاق، پس از این که با چشم خود می بینی در پی نشانه مباش!! »

احمد بن اسحاق می گوید: پس [از شنیدن این سخنان] با شادمانی از خانه امام (ع) بیرون شدم...⁷⁰

همچنین محمد بن عثمان⁷¹ و چند تن دیگر از بزرگان شیعه نقل می کنند:

چهل نفر از شیعیان نزد امام یازدهم گرد آمدیم. آن حضرت، فرزندش را به ما نشان داد و فرمود: « پس از من، این امام شما و جانشین من است. از او فرمان برید و بعد از من در دین خود پراکنده نشوید که هلاک خواهید شد و [بدانید که] پس از امروز او را نخواهید دید...»⁷²

گفتنی است که یکی از برنامه های دینی و سنت های سفارش شده، عقیقه کردن و ولیمه دادن برای نوزاد است و آن کشتن گوسفند و طعام دادن به گروهی از مردم است که برای سلامتی و طول عمر فرزند تاثیر فراوان دارد. امام حسن عسگری (ع) بارها برای فرزندش عقیقه کرد⁷³ تا ضمن عمل به این سنت نیکوی پیامبر (ص) گروه های بسیاری از شیعیان را از ولادت امام دوازدهم آگاه سازد.

محمد بن ابراهیم گوید:

امام عسگری (ع) برای یکی از شیعیان خود، گوسفند سر بریده ای فرستاد و فرمود: « این از عقیقه فرزندم «محمد» است.»⁷⁴

⁷⁰ – کمال الدین، ج ۲، باب ۳۸، ح ۱، ص ۸۰.

⁷¹ – او دومین نائب خاص امام مهدی (ع) در دوره غیبت صغری است که در بخش غیبت، شرح حال او خواهد آمد.

⁷² – کمال الدین، ج ۲، باب ۴۳، ح ۲، ص ۱۶۲.

⁷³ – همان، باب ۴۲.

⁷⁴ – همان، ص ۱۵۸.

پی نوشت ها:

[۱] کلیات مفاتیح نوین، ص ۶۶۶.

[۲] حکومت جهانی مهدی (عج)، ص ۱۸۸.

[۳] کلیات مفاتیح نوین، ص ۶۸۱.

[۴] حکومت جهانی مهدی (عج)، ص ۱۹۷.

[۵] همان، ص ۱۸۸.

[۶] همان، ص ۱۹۰.

[۷] اسلام در یک نگاه، ص ۶۸.

[۸] حکومت جهانی مهدی (عج)، ص ۱۸۸.

[۹] تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۰۴.

[۱۰] همان، ج ۹، ص ۲۴۷.

[۱۱] برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۷۰.

[۱۲] پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۱۸.

[۱۳] همان.

[۱۴] دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۱۰۴.

[۱۵] پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۱۹.

[۱۶] اعلام الوری، طبرسی، ص ۴۵۳ - ۴۵۲.

[۱۷] الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۳۶-۲۲۹؛ (دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۱۰۵).

[۱۸] پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۱۹.

[۱۹] همان.

[۲۰] همان، ص ۲۲۰.

[۲۱] «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ، وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا. فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ».

[۲۲] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۵؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۳۵؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۸.

[۲۳] «ریحانة الادب» ج ۳، ص ۱۳۳، تاریخ وفات او را به نقل از «تحیة الزائر» مرحوم نوری سال ۲۵۷ معین نموده است، در صورتی که آن سال امام عسکری (ع) در قید حیات بود و چگونه می تواند نایب امام زمان در میان مردم گردد؛ (پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۲۱).

[۲۴] کامل ابن اثیر، حوادث سال ۳۰۵؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۴۹؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۶۸-۲۶۴؛ (و در این مدارک می نویسند که وی قریب پنجاه سال افتخار نمایندگی از امام را داشته است، در صورتی که در سال وفات او چهل و پنج سال از آغاز غیبت صغری می گذشت و قبل از او پدرش عهده دار مقام نیابت بود)؛ (پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۲۱).

[۲۵] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۰۸ و غیره؛ (پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۲۲).

[۲۶] پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۲۲.

[۲۷] قاموس الرجال، ج ۷، ص ۵۱.

[۲۸] پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۱۹.

[۲۹] همان، ص ۲۲۲.

[۳۰] پنجاه درس اصول عقائد برای جوانان، ص ۳۲۲.

[۳۱] پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۱۹.

[۳۲] کشف المراد، طبع صیدا، ص ۲۲۶؛ (پاسخ به پرسش های مذهبی، ص ۲۱۱).

[۳۳] سورة انبياء، آیه ۱۰۵.

[۳۴] پیام قرآن، ج ۹، ص ۴۰۳.

[۳۵] پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۵.

[۳۶] برگزیده تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۴۷.

[۳۷] حکومت جهانی مهدی (عج)، ص ۲۸۱.

دعای روز جمعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِه نام خدا که رحمتش بسیار و مهربانیش همیشگی است

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ الْإِنْشَاءِ وَالْآخِرِ بَعْدَ فَنَاءِ الْأَشْيَاءِ الْعَلِيمِ الَّذِي لَا يَنْسَى مِنْ ذِكْرِهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ شِكْرِهِ وَلَا يَخِيبُ مَنْ دَعَاهُ وَلَا يَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَجَاهُ اللَّهُ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيداً وَأَشْهَدُ جَمِيعَ مَلَائِكَتِكَ وَسُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ وَمَنْ بَعَثْتَ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَأَنْشَأْتَ مِنْ أَصْنَافٍ خَلَقْتَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ،

ستایش خدای را که آغاز هستی است پیش از آفرینش و حیات بخشی، و پایان هستی است پس از نابودی هر چیز، دانایی که از یاد مبرد آن را که یادش کند و کم نگذارد از آنکه شکرش را به جای آورد و ناامید نسازد آن را که خواندش و قطع کند امید آن که به او امید بست.

بار خدا! تو را گواه میگیرم و تو برای گواهی کافی هستی و گواه میگیرم همه فرشتگانت و ساکنان آسمان هایت و نگهبانان عرشت و رسولان و پیامبرانی که برانگیختی، و انواع مخلوقات که آفریدی (همه و همه را گواه میگیرم) بر اینکه باور دارم که همانا تویی خدا، شایسته پرستشی جز تو نیست.

وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَلَا عَدِيلَ وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِكَ وَلَا تَبْدِيلَ وَأَنْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ أَدَّى مَا حَمَلْتَهُ إِلَى الْعِبَادِ وَجَاهَدَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقَّ الْجِهَادِ وَأَنَّهُ بَشَرٌ بِمَا هُوَ حَقٌّ مِنَ الثَّوَابِ وَأَنْدَرُ بِمَا هُوَ صِدْقٌ مِنَ الْعِقَابِ اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى دِينِكَ مَا أَحْيَيْتَنِي

، یگانه ای؛ شریکی نداری و بی همتایی و تخلف و تبدیلی در گفتارت نیست و اینکه محمد - که خدا بر او و خاندان او درود فرستد بنده و فرستاده توست.

رسالتی را که بر عهده اش نهاده بودی به بندگانت ادا کرد و در راه خدا به حق کوشید و به پاداشی که حق است مژده داد و از عذابی که راست است بیم داد، خدایا! تا زنده ام مرا بر دین خود ثابت بدار

وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَاحْشِرْنِي فِي زَمَرَتِهِ وَوَقِّفْنِي لِأَدَاءِ فَرَضِ الْجُمُعَاتِ وَمَا أُوجِبَتْ عَلَيَّ فِيهَا مِنَ الطَّاعَاتِ وَقَسِّمْتَ لِأَهْلِهَا مِنَ الْعَطَاءِ فِي يَوْمِ الْجَزَاءِ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

لَوْ دَلِمَ رَا پس از آنکه به نور هدایت روشن نمودی گمراه مکن و از نزد خود رحمتی بر من ببخش چرا که، تنها تو بخشاینده ای، درود فرست بر محمد و خاندان محمد و مرا از پیروان و شیعیان او قرار ده و در گروه او محشورم گردان، و بر انجام واجبات جمعه ها و طاعاتی که در آن بر من لازم نمودی توفیقم ده، و عطایی که در رستاخیز برای اهل جمعه قرار داده ای نصیبم گردان، چه همانا تویی قدرتمند حکیم.